کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۱۲۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۲۸۶

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۲۸۶
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: مجموعه
مؤلف:
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۱۶۱۱۷۱

١٦١٢١
٢٠٧٢٨٦

هو الحکیم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه توکلی وبه اعتمادی

شایسته حمد و ثنائی که پسندیدهٔ اهل صلاح باشد سپاس حکیمی است جل جلاله که ادویه نونته از حکمت بالغه اوست و
الحکیم العلیم ستایش شفای [illegible] که مرکز پدیدهٔ ارباب فلاح باشد ستایش علیمی است عم نواله که تداوی فنا از قدرت
کامله اوست هو العلیم الحکیم **مؤلفه** بقدرت دوا را شفا افزاید ؛ بحکمت شفا را دوا آفرینید ؛ بزرگوار حکیمی که در فرزی
از علم خود حکمتش اسطقسات استعداد را ترکیب فرمود ؛ وانزیدک کار علمی که بهای انزیاش قدر قیش چاره ابسام را از
زیود ؛ چه شان و جلالات الله اکبر ؛ چه قدر کمالات الله اکبر ؛ بوصف جلالش خیال اولوا العزم ؛ خیال
کمالات الله اکبر ؛ بقدر کمالش زبان ملایک ؛ ز تفسیر جلالات الله اکبر ؛ بلوند از همه وهمه بند کی ؛ کره ما
سال آنه الله اکبر ؛ کهی در خشوع و کهی در کسوف ؛ کهی در زوالات الله اکبر ؛ عرض آفرینش بجز ذات پاکش ؛ بعرض
زوالات الله اکبر ؛ عقل کل با وجود کمال عظمت در وادی معرفتش سرگردان ؛ و جبرئیل با قفات سرعت در میدان
حکمتش حیران ؛ **آخوند مرحوم میرزا طاهر** تا را از آثار صنعش عقل صمد ؛ عاجز از کنه کمالش چیره بد ؛ که معرفت
کس بانت ؛ با وجود ملکه شد عالم را دلیل ؛ زبان را چه یارا که در وصف ذات پاکش ب نونته شکم کلام تواند
رسید ؛ و بیان را چه حالت که در صفات بیچگونه اش بکلام تواند پیوست ؛ **قطعه** هر سر بر صد زبان گردد
واگر هر کام من شب سر موی تواند شکر نعمتهای تو ؛ رزق انعامهم جهت انعام الامم از بیانات ؛ شکر نعمتهای تو
جل الکه نعمتهای تو ؛ صلوات انف وب وتحیات بیرون از حد تنای رود بر مشوح مطب اشرف لقب هاشمی نسب
باد که انوار لطیف در زیارت محمد و عطایات در حکم تلاواسد لذتی عرب بخت ؛ و مهابا بقایات الجاز دکرامات در مطب
ملاذ ثالث نعیم صورت سانت **مؤلفه** ای ب ان از پیش ذات ب جهت ای تو ؛ وی غرض از بهر دانش کو هر یکتای تو ؛
آفرید از نور حق جان از پی جانان تو را ؛ صد هزاران آفرین بر جان سر تا پای تو ؛ بود جان از آن که بینشاسرار حق
هیئت بی در حکمت مرید دانای تو ؛ سجده بر خزینهٔ از مقدم و نجابت ؛ مکه در بر بر شریف از سود لدر
ماوای تو ؛ پای بر کرسی اعظم زده سر عیلین تو ؛ دست در عرش عظیم انشا استغنای تو ؛ شد و بنهای دنی
تزدنیا دوش جهان ؛ پشت یازد برو در عالم جهت والای تو ؛ انبیا از بادهٔ معرفت بمشر ب سرخ رو ؛ اولیا در حشر
محتاج من بهنای تو ؛ این همه حسن شئا نا امروز میدان زینت ؛ برابید بر تو باید بعد فردای تو ؛ معراز ماه
قرشان خورشید تمسترند سند در عرصه جهای بر روی مرقد سپارقبه ذر بر عهد ؛ سالت خطرت اسنی عارف
حل مقنوف تدس ؛ از اکمد خدا خود ش ستاید ؛ از بندهٔ عاصی چه آید ؛ چه ستوده نامی که نام نامیش ب سلام
و نیک وزیر و بالاست چه فرخنده اسمی که اسم گرامیش ب در درد امم و نکال است اعنی عز اکبر بنی و امام
المرسلین واشرف الثقلین محول الافلاک ومدیح القوالک اشرف الاراک ومخاطب المالک **محمد** ابن عبد الله
الصادق الوعد الامین وسید الانبیاء والمرسلین وخاتمهم نبیا انما الذین آمنوا الجعوا الله بان سلوا علیه
سلموا تسلیما **اما بعد** از حمد الهی و درود و رسالات پناهی مدح و ثنای دوبزرگ وایمانی و امیر فلازم
که صدیق اکبر و فاروق اعظم و نور الله فی نوره و شان ذی شان تل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
اشاره بانشان است و آیه و ان حمد له وا لذین آمنوا اسما اشداء علی الکفار کنایه از ایشان **ایضا** عن ایشان
بشرحت بخت ؛ بعض ایشان ندیم هفت جیم ؛ **فالله** ازدل چه کنی نفاق ریا بالک ؛ هر کز نشود پدید تا پاک
در مدح خلیفه ا کمد ناید ؛ هر کز سخنش بوهم را دراک ؛ جان کرد نثار در شب غار ؛ ان بعد خدا شاه لولاک
ثانی اثنین جان فدای او کرده ؛ با آنکه عبا انسته در خاک ؛ بالا از خدا جزای خیرش ؛ و زجد ستمهات افلاک ؛ تا
انتهی از جان الغار مرتبها التحقیق والملقب بالعتیق ابو بکر الصدیق علیه ما علیه **والثانی** شکر شوحق نظر کن ؛
تعریف خلیفه دیگر کن ؛ ور بعض خوارج در روافض ؛ وز شر اهل منافقات حذر کن ؛ جهش کرد دل کمتر زدن
چون اهل یقین زدل بدر کن ؛ خاک در او که نور دیده است ؛ چون کحل باب دیده تر کن ؛ هر کو رد مهراد بید
کام دهنش پر از شکر کن ؛ زین المنبر والمحراب ران الحق بالحق والتواب عمر بن الخطاب علیه ما علیه **الثالث** ب
شهید بسیف الله ؛ کز سر کلام بود کاه ؛ کرد جد شهید تیغ خابن ؛ خاین ذکر بحیا نکرد ؛ که کلجش زند بر دی قرآن ؛
جز ظلم بد بر جفا خواه ؛ این است مدار کار جاهل ؛ کز بهر هوا و منصب و جاه ؛ بهر طره بخرجیفه ؛ تا الکه شد
بر یدل وجاه ؛ الشهید القتیل الغفران جامع القرآن ذی النورین عثمان ابن عفان علیه ما علیه **الرابع** او سعد
دین و علم دولت ؛ وادیث جوه و بحر انسان ز نو بر انبه دین ز ذوات الباد ؛ سیمرغ کمر از تو دیدا ؛ مصباح بنوة از تو روشن

مشکوة ولایت از تو تابان ؛ منصوص برادری باحمد ؛ منصوص برابری بقرآن ؛ در جان و دلی که نیست محبت ابوا
بلدن دل و ویران جان ؛ اعنی سید الاوصیاء و رابع الخلفاء مقصود آیه مقصود و دلی حضرت معبود مدل که
منتهی قریش و معز مقدمه مبیض تاکل کشف الغطاء ما ازددت یقینا مخاطب کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فاتح باب الاسلام و منکس الاصنام و ذیب الزکی والمقام نفس
النبی و حامل رایته و ما انظ ملکه و عاد انتشر و بلا باسه و تاج الراس المعصوم من الزلل ب
المظلوم من الخلل المهذب من العیب والمطهر من الریب امیر المؤمنین وامام المتقین وقائد الغر المحجلین
علی ابن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه و آله المعصومین الطیبین الطاهرین **بیت** علی را قدر پیغمبر شناسد ؛
که هر کس خویش را بهتر شناسد ؛ واقربائه واصحابه من اتباعه [illegible] ائمة وجاهوا دله وسرجا واعلاما ربنا
وسادة ابرارا اللهم ممن نهج سبیل والاتهم و تمسک بذیل عصمتهم و دان بدینهم و طاعتهم و امتنی القهم
علی منهاجهم و ستهودی تورتنی علی حبتهم و سلامتهم وابعثنی علی دینهم و ملتهم فادخلنی یوم حشر وحین
نشر بهم اماتهم واحشرنی فی زمرتهم و بخشاهی اقات الدنیا والاخرة بحقهم وولاتهم و بتابعتهم
بیدک و حقهم یا احکم الحاکمین **اما بعد** عرضه صداره محتر از این مقاله و مسود این رساله تنقیل الطاعة
علیهم الاستطاعة صالح ابن محمد صالح القاینی اصلا والهروی مولدا والنامی موطنا که از کتب
چند که در کتب موثوقه متفرق بود و بعض نسخ ترتیب و بعض مجربات که از افواه رجال جمع و مقال شنیده
یا خود در این مدت عمر تفرقه اوات المرنوات امتحان نموده بمجموعه سازد که اهل الخیر و صلاح را علی الحوایف
نوشته و مطالع را رفع عایل باشد اگرچه در این معقوله حکمای عظام واطبای ذوی الاحترام رحمهم الله الی
یوم القیمة قرابادینات و کناشات بسیار تالیف کرده اند که این مجموعه در مقابل آنها قابل دیدن ولایق نشنیدن
نیست بمضمون اینکه **سعدیا** اگر قربان کنه احرام کوی او ؛ هر چند در این
از مشار اقل لم و امکنه المرتبه این همه را جمع تربیت کار اهیاد شیع تربیت عارض طلب دانشند و بعدان به
اهل تزییه محالفین و عودهٔ مجدد میمن و معهودهٔ ما کرب و ما تلغ اذ ادغ و معالجهٔ مستقله هنوده و مهلهٔ تفون در قو
مطالب علوم ان ان است که در احتمال ان اغذیهٔ غلیظه و اشربهٔ مروه بر مطالع فواکه قویه صحت باید و با
بجز دید ان عضو موقف جمیع رسائل کردند این هم بعضی لعربت کم اشرابان ت انا اسن شغل ستم د
سنا نیان با انا این کشید اند **مؤلفه** کو عیسی که علت بد را دوا کند ؛ کو مهد که خلقت بد را فنا کند ؛ دگر
هیچ یک ان بلاد و در نشد احدی از بنی نوع انسان و نه در مهد مذاق الجماعه این نوع نامعقول معمول بود
حکیم نظامی بجها شربت هر باب النبی سرشت ؛ بجز شربت جعلکه بهبی نوشت ؛ و ظاهرا از این سبب اکثر اطبا
سعی در طلب معرفة ادویه نمیکنند و عطاران بتبدیله مبیقر و شند و جلال صناعت این فن موقوف ات
بر شناختن ادویه و قوت ان خاصیت آن ادویه زمانه در اکثر اکمنه ادویه مبدل که شایع و در کتب منابع
رایج ان تراکیب بظهور نمیرسد و این ضعیف در بغداد در تفحص مجموعه بوده و غیرا از این تفرعطار را بجو کی
دیکر بوده داشته و گفت برادرم هر ساله را از طاکیه میرود و مقارقه مجموعه متعلق بان معتقد و سلوت پس این
ضعیف تدره برای امتحان طبیبم وان شربت بدرم جمیع مزاجها دادم بعدان ساعت شور رش و سوزش
معده دیده مطبوع اورده و همه اعراض حب الملوک ظاهر شد الکاه تحلیل را کو بیده در قیفان آب یخیم علی البیاح
دمعه بیضان زدیخ ساییده ساخته کوه دم و در زانقراض رمق ات احساس نمودم و در آبش لور حقت یا اتفقم
یقین دانستم که اعراض مذکور و وقوع سهل از حب السلاطین و درنگشتی از نیخ و دیل و لو وجت و صبت
اطعم قوت است بودند دیگر که بهند را نمودم اقرار کرد و گفت سالها است که شغل من این است و تا حال بعد هیچ
کس با این سر مطلع نشد و سوگند یاد کرد که دیگر این کار نکند و در وقتیکه عازم اصفهان بودم در منزل شهر دان
بود و حمل از این مجموعه مذبوره بود و از عطارات همدان و در اصفهان بلکه حمل را مطاران اتباع نمودند
و حمل دیگر را بطرف رشت نقل کردند و جمیع طبیبان این شناعت بر بلخورد و عطار [illegible] تحقیق این سر نکند
و الحال مجموعهٔ ایران و توران و هند و هندوستان همین است و از نیل مجموعه اوید بعد از بصیرت بیان است چون
مقتدر و حکمه مید او روی بیا و انقضه جمل اعراف و غیره که انتساع در بعض ات موسوم بحقیقة الصالحین
مذکور خواهد شد در بیان ات که الجبا اصحاب تحقیق ادویه مبدل مفرح را داخل تراکیب کرده و بعد التحقیر
مزه علیم مشاهده نمودند بنا بر این بیکباره کی ترک منافعین کرده و فرمودند که [illegible]
بمضمون این ات و بالا زده باد الکه نفع عجز بلاد انات ندیده اند و اکر فالجه تفاوت در بعض تحقیق [illegible]

سوای امراض صلب و سوداوی بشرط شرایط از سبب احتقان کل خواهد بود و عزیزی در این باب گفته قطعه
گویند اخلاق نکرده است حکیم ازل • در صفحات بجز این محرم سلطان و محبوب • مبضع تحقیق و مجید مقالات
اب جواب چنین شرح و مغز بکلوب • و این نیز دال است بر کمال عقل و فراست و تدبیر [illegible]
نهایت [illegible] که تا حق بر عوام غالب شود اغلب که سر کوب هندوستان شغل باشد کمال اسمعیل اصفهانی
بزر قال مردمان اندر • لیک مرا اعتقاد بلقندر • اما بعد از معرفت ادویه بر طبیب لازم آید تا کامل
بغذا ابدا متوجه دوا نشود و تا مرض بدوای مفرد علاج شود مجمع بدوای مرکب نکند و تا علاجه بدوای
مرکب خفیف دفع شود بمعاجین کبار مرکب نشود و اگر دوای مفرد بلاد و هر جا که علاج میکند کافی داند ازان
تجاوز ننماید زیرا که دوای مفرد اخف است بر طبیعت از مرکب و اگر احیانا دوای مفرد در مقصود خود
کافی نباید در این صورت جایز است که از ترکیب نماید و بدوای مرکب علاج نماید در امراض علاج
[illegible] و دوای مرکبی و صندلی استعمال کند و در امراض [illegible] باجتهاد اطبای
یونانی این زمان خود را در هر مملکه بیندازد تا انواع اقسام مرض را معین و تشخیص نماید و [illegible]
بلکه از انجا علاج نموده زیرا که غرض از طبابت دو امر است یکی حفظ صحت و دیگری ازاله مرض
اما شقاق [illegible] سهلتر و [illegible] است بجهة انکه علاج را طبیب حاذق باید که بر تشخیص و معالجه او اعتماد
تام و اعتماد تا کلام باشد و طبیب حاذق نادر میباشد و صفات و شروط ان را [illegible] بیان فرموده
و مغفور محمد یوسف الطبیب شروط انرا در این قطعه بیان میکند قطعه ان شدی بر [illegible] • کم
طبابت چه شرطها دارد • باید [illegible] چنین دانا • حکم منقاد [illegible] دارد • و اگر بر فرض محال پیدا شود با
باشد که مرض از امراضی باشد که معالجه پذیر نباشد و اگر معالجه پذیر باشد شاید اسباب معالجه حاضر
نباشد و زمان معالجه بگذرد و اگر اسباب معالجه مهیا باشد شاید مریض اطاعت طبیب نکند و اگر مریض
اطاعت کند شاید که قوة مریض وفا نکند بزمان معالجه و وقت بگذرد و اگر قوة مریض وفا بکند و معالجه
شود اثر ضرر دوا از جهة تحلیل حرارة غریزی و [illegible] در بدن بماند اما حفظ صحت مضرات در
سته ضروریه [illegible] برای اولو الاستعداد پوشیده نیست و ذکر ان مناسب این مقام نی حضرت حکیم علی الاطلاق
چنانچه [illegible] امر فرموده [illegible] ساخته در اخبار آمده که موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام در
بیماری و علیل شده بود که [illegible] مرا بیمار کرده شفا هم خواهد داد حق جل ذکره باو وحی فرستاد که ای موسی
ایا میخواهی حکمتهای ما را باطل کنی در انچه از شفا در ادویه نهاده ایم برای منفعت مردم در عقاقیر بعزت
و جلال خود قسم میخورم که تا دوا نخوری شفا ندهم و حضرت حزقیل را [illegible] در سینه و طرف جگر بهم رسید
و بعد از معالجه بسیاری از اطبا که از حیث علاج مایوس شد و از عبادت باز ماند جبرئیل نازل شد و گفت
حق سبحانه و تعالی [illegible] نماید که ای حزقیل بگیر شیره انجیر را و [illegible] بر روی سینه و جگرت
بمال ان حضرت [illegible] بعمل اورد صحت یافت و این اول طبی است که [illegible] نازل شد
و سبب نزول ان بود که [illegible] در ان زمان [illegible] بودند و [illegible] فرزند [illegible] ایام [illegible]
داشتند و چون حکمت حکیم علی الاطلاق جل جلاله [illegible] ناتمام [illegible] هر مرض دوائی و برای
هر علاج شفائی در ان معین فرموده تبارک الله احسن الخالقین و روایت شده که طبیب [illegible] ذنوب و حبیب ساتر
عیوب بر مردم دوا میفرموده اند و [illegible] عسل فرموده اند [illegible] حق [illegible]
گفت اقوام [illegible] گفتند یا رسول الله [illegible] عسل فرموده [illegible] حضرت [illegible]
طلبیده [illegible] فرموده اند که [illegible] عسل [illegible] گفت یا رسول الله
جمیع اعضا و جوارح این مرد که [illegible] را [illegible] القوم [illegible] و منفعل
برگشتند قوله تعالی قتل الانسان ما اکفره و همچنین از ائمة الطاهرین منقول شده که [illegible] مردم دوا
میفرمودند و حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا بالناس [illegible] رساله [illegible] در حفظ صحت نوشته اند و مامون
امر کرده که بر کاغذ [illegible] بخط طلا نوشته اند موسوم بذهبیه ساخته اند و دوای جامع که شفای بسیاری
امراض مهلکه در ان است از ایشان است و منقول است که شخصی از حضرت صادق پرسید که شخصی دوا [illegible]
که [illegible] فرمودند که حق تعالی جل شانه و تقدست اسمائه دوا را فرستاده است و شفا را [illegible]
و هیچ [illegible] فرستاده مگر انکه دوائی برای ان [illegible] است دوا بخور و نام خدا [illegible] در وقت خوردن [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شود [illegible]

مثلو من

مثلو من شود بغیر [illegible] بکند و مرد طبیب انحضرت عرض کرد که من جراحتها بسیار [illegible] با آتش داغ میکنم فرمودند باکی
نیست و گفت دواها تلخ که [illegible] دارد چون [illegible] بمردم [illegible] فرمودند باکی نیست گفت [illegible]
[illegible] فرمودند که در حرام شفا نمیباشد و دیگری بان حضرت عرض کرد که استخوان [illegible] داغ سوخت فرمودند
که بدرستیکه حق تعالی [illegible] در دوا برکت و شفا [illegible] و چیزی نیست بر کسی که [illegible] کند بان اما
[illegible] الاطبا در معالجه [illegible] که گفته اند اگر کسی در خواب ببیند که [illegible] ساعت که بیدار شود قصد
کند و دوا بخورد [illegible] تا [illegible] بعد از چند روز [illegible] و در مرض
[illegible] اگر دوا نخورد [illegible] هلاک خود [illegible]
[illegible] از حضرت امیر المؤمنین منقول است که [illegible] تا غالب شود بیماری
[illegible] حضرت [illegible] فرمودند که [illegible] غلبه باشد و معالجه [illegible]
باز فرمودند [illegible] حضرت [illegible] فرموده اند [illegible]
رجوع بمعالجه طبیبان میکند [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] الطبیب [illegible]
[illegible] حفظ صحت [illegible] و معالجه [illegible]
[illegible] ضرر [illegible]
[illegible]
فی الصحة کالحطب [illegible] بدن [illegible] که نقل طبیب حاذق
مذکور شد [illegible] طبیب بی مروت خلق [illegible] کلاهم طبع
[illegible] الناس اکرم کرام [illegible] عظام [illegible] است که این نسخه بی معنی
[illegible] اسم بی مسمی که موسوم است بعمل صالح و مشتملست بر مقدمه و محتوی است بر هشت باب و هر باب
[illegible] مرتب است بر ترتیب حروف تهجی و تاریخ این قطعه [illegible]
طبیب • [illegible] • گفت شفای [illegible]
باعمل صالح است • [illegible] مطالع شوند [illegible]
این [illegible] قطعه [illegible] پاک سرشت • کرم و عدل و عفو و انصاف است
[illegible] حسد و بغض و کینه و لاف است • و انا توکلت علی الحی الذی لا یموت و لا یزول
[illegible] العظام الرمیم و استعنت بالحق الذی لا یفنی و لا یموت و هو العلیم الحکیم مقدمه در اوزان
و مکاییل و احراق و اصلاح و اغسال و تحمیص و تدبیر و تشویه و تقلیه و تکلیس ادوا [illegible] بکسر همزه و
سکون موحده و کسر راء مهمله و سکون تحتانی [illegible] و معنی [illegible]
[illegible] ابولوس بفتح همزه و ضم موحده و سکون واو ثانی [illegible] مثقالات [illegible]
[illegible] ابولوس بضم همزه و موحده و سکون واو و ضم لام [illegible] است که
[illegible] باشد اردب بکسر همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله و موحده [illegible] بفتح همزه
[illegible] اربعه [illegible] و ان [illegible] است و اردب
[illegible] ارزه [illegible] است استار
بفتح همزه و سکون سین مهمله [illegible] مثقال یا شش درم [illegible] مثقال [illegible]
بعض شش درم و [illegible] از هفت درم و [illegible] صاحب تذکره استار [illegible] درم [illegible] درم
و [illegible] شش درم و نیم و [illegible] ده درم [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] باشد و مشهور در عوام بکسر همزه و سکون سین است اثریق [illegible]
[illegible] اکسوفن بفتح همزه و سکون کاف و ضم سین مهمله و سکون [illegible]
[illegible] نون و الف و [illegible] درم و [illegible] ده درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] درهمی و از [illegible]
[illegible] اکسوافن [illegible] مثقالات اواق بفتح
همزه با واو و الف و [illegible] است اوبولوس بضم همزه و سکون واو و ضم موحده و سکون
واو ثانی و ضم [illegible] است اوقیه بفتح همزه و سکون واو و فتح موحده و سکون قاف [illegible] است اوقیه بفتح همزه و سکو

وآنکه بکسر قاف و فتح تحتانی در تذکره هفت مثقال است و نیز در بعضی هفت و نیم و جماعت هفت و نیم و گویند چهار و نیم مثقال
و صاحب نصاب گوید اوقیه قدیم چهل درم است و مختلف است باختلاف شهرها و نیز واحد او دو درم است و پنج حصه
از هفت حصه درم و آن یک استار است و نیم حصه استار و گویند بوزن ده هفت مثقال و نیم و بوزن سیم
ده درم سنگ و سبع درم سنگ باشد و این موافق رساله اوزان میر محمد مؤمن استرابادی هفت مثقال [illegible]
اقه بفتح همزه و سکون واو [illegible] و گویند هفت مثقال باقلاء اسکندریه بموحده و الف و کسر قاف و فتح لام و همزه
[illegible] است که بدین وزن شش جو باشد باقلاء مصریه چهل و هشت جو باشد است که هشت درم باشد باقلاء
یونانیه شش قیراط است که بیست و چهار جو باشد و گویند نیم درم است و از باقلاء مطلق مراد نیم درم است
برداربی کبیره بفتح موحده و سکون راء مهمله و فتح دال و الف و راء مهمله و یای مجهول [illegible] برداربی صغیره یک درم است
بستوق کبیره بضم موحده و سکون سین مهمله و ضم فوقانی و سکون واو و قاف [illegible] بستوق صغیره شش درم است
بندقه بکسر موحده و سکون نون و ضم دال مهمله و فتح قاف نزد بعضی یک درم و گویند یک مثقال و گویند چهار دانگ
و گفته اند که [illegible] نخود بزرگ باشد در حبات و طایفه دیگر یک درم گفته اند بولوس بضم موحده ابولوس
[illegible] در اوزان [illegible] رطل است تانک بتاء هندی و الف و سکون نون [illegible] هندی [illegible]
[illegible] و گویند یک درم [illegible] بوزن هندی که دو سرخ که عبارت از چهار [illegible] باشد [illegible]
و سکون راء مهمله و کسر میم و فتح سین [illegible] توله و تولچه بضم فوقانی و واو مجهول و لام و فتح جیم در لغت
[illegible] و فتح لام [illegible] آن ده و نیم مثقال است که شصت نخود باشد و گویند [illegible] دو جو است [illegible]
[illegible] درم است و سه قیراط و یک مثقال [illegible] و این موافق رساله اوزان ده و نیم مثقال و هفت سرخ
که دوازده ماشه باشد جره بفتح جیم و تشدید راء مهمله [illegible] در وزن از [illegible] هفتاد و دو رطل و از شراب هفتاد
رطل و از عسل صد و هشتاد رطل و گویند جره [illegible] جرجیر بکسر
جیم و سکون راء مهمله و کسر جیم [illegible] جلوز بضم جیم و لام و سکون [illegible]
[illegible] چهار دانگ و گویند دو درم جوزه [illegible] بفتح جیم و سکون واو [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] چهار مثقال است جوزه ملکیه شش درم است جوزه [illegible]
بفتح نون و سکون [illegible] مثقال جوزه [illegible] چهار [illegible] جوهر [illegible]
بضم جیم و سکون واو [illegible] خانکیه [illegible]
[illegible] خاتمیه [illegible] مثقال حبه بفتح حاء مهمله [illegible]
درهم [illegible]
[illegible] حبه هندی [illegible] حبه القطنیه بفتح خاء [illegible]
سکون [illegible] و یقول ابو الفرج چهار مثقال حمصه
سه درم است خردل [illegible] خرنوب [illegible] خرنوب شامی
چهار حصه [illegible] خرما [illegible] یک دانگ و نیم مثقال
دانق [illegible] طسوج است [illegible]
باشد و گویند چهار قیراط و گفته اند که حصه از شش [illegible] مثقال است [illegible] ربع سرخ باشد و گویند
دانگ چهار [illegible] موافق رساله اوزان میر محمد مؤمن استرابادی [illegible] سرخ
و شش حصه سرخ دام بدال مهمله و الف [illegible] که چهار مثقال باشد و بعضی دام را پنج درم [illegible]
پنج تانک است [illegible] درخمی بکسر دال مهمله و سکون راء مهمله [illegible]
مثقال و دو [illegible] درم [illegible] درم معرب [illegible] و گویند شش ابولوس است
و هر ابولوس [illegible] قیراط [illegible] هفتاد و دو جو [illegible]
مثقال است درم بکسر دال مهمله و فتح راء مهمله شش دانگ است [illegible] پنج حصه از [illegible]
[illegible] هفتاد جو باشد و گویند بیست و هفت سرخ است و نیز [illegible] دانگ است [illegible]
و گویند [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible]
دورق بفتح دال مهمله [illegible] دورق انطاکی بضم دال مهمله [illegible]
راء مهمله [illegible] قسط [illegible] دورق انطاکیه هفت هزار و دویست

مثقال

دام

درخمی

درم

مثقالات دورق بغدادی چهار رطلات دینار بکسر دال مهمله شش دانگ است دق لغت هندیست و حبه هندی نیز
[illegible] و آن حبه ایست سرخ که چشمک خروس گویند بفارسی و عوام چشم خروس گویند و بعربی عین الدیک
و الوان میباشد و مستعمل در اوزان در آن بلاد سرخ او است ذره بذال معجمه [illegible]
قطمیر [illegible] دوازده [illegible] باشد رطل بغدادی [illegible] عراقیست که دوازده اوقیه و بیست استار و نود مثقال
و یکصد و بیست و هشت درم و چهار سبع یک درم باشد یعنی چهار حصه از هفت درم که از هفت بخش برابر
کند و موافق رساله [illegible] نود و ده سیر شاهیست رطل مکی یکصد و بیست مثقالات رطل مدنی صد مثقال
و از رطل و [illegible] مراد اطبا نود مثقال است و [illegible] میگویند رطلی بیست استار است ساموتا بسین مهمله و الف
و ضم میم و سکون واو و با نون و الف [illegible] است و نیز در بعضی سه قیراط سرابوت بفتح سین مهمله با راء
مهمله و الف و کسر موحده و ضم تحتانی و سکون واو و [illegible] مجهول سیزده درم است سرخ دانگ هندیست که
وزن آن [illegible] مذکور گردید سطل بفتح سین مهمله و سکون طاء مهمله شش درم و نیز در بعضی هفت درم و یقول [illegible]
[illegible] سکرجه کبیره بضم سین مهمله و فتح کاف و سکون راء مهمله و فتح جیم و سکون هاء و از [illegible]
نیز گویند شش اوقیه است و نیز در بعضی هفت اوقیه سکرجه صغیره سه اوقیه است سکرجه وسطی [illegible]
گویند شش استار و چهار [illegible] یک استار است و گویند بیست و چهار قسط و بعضی دیگر بیست و هشت مثقال گفته اند
[illegible] نیم [illegible] بضم سین مهمله و فتح واو و سکون [illegible] و کسر قاف و سین مهمله مجهول [illegible]
[illegible] سیمه استار است که گذشت سیر هندی [illegible] بفتح سین مهمله و ضم تحتانی [illegible]
و سکون لام و فتح واو و سکون [illegible] شامج [illegible] شلوه
[illegible] شمعیه [illegible] صاع [illegible] رطل [illegible]
رطلات و نیز در اهل حجاز هشت رطل و نیز در اهل عراق گویند [illegible] و گویند [illegible] رطل
عراقیست [illegible] هفتاد درم [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] هزار و یکصد [illegible] و گویند [illegible] عراقی [illegible]
و هر چهار مثقال و نیم [illegible] صحفه کبیره بفتح صاد [illegible] چهار [illegible]
شاموتات صحفه صغیره شش شاموتات و گویند هفت شاموتات ضاد [illegible]
طالون [illegible] طاطیطون [illegible]
و ضم [illegible] و پنج رطلات [illegible]
اونیه باشد طالیقون [illegible]
و پنج رطلات [illegible] طالیقون [illegible]
[illegible] طسوج بفتح طاء مهمله و ضم سین مهمله و سکون واو بر وزن بلوج دو حبه است و گویند دو جو طوطون
بضم [illegible] طولوه [illegible]
[illegible] علاما بفتح عین مهمله [illegible]
و نیم است [illegible] عرشا بفتح عین مهمله و سکون راء مهمله [illegible]
غرفا بفتح غین [illegible]
درم و بعضی [illegible] فنج بفتح فاء و سکون [illegible]
ده مثقالات [illegible] فلنجار بفتح فاء [illegible]
گویند نیم مثقال [illegible]
و گویند سه مثقال فلس بفتح فاء و سکون لام [illegible] فنجد [illegible]
بفتح فاء و سکون لام و فتح سین مهمله [illegible]
[illegible] قبضه بفتح قاف و سکون موحده [illegible]
[illegible] قراس [illegible]
اوقیه و نیم [illegible] قسط انطاکی [illegible]
و نیز [illegible] قسط [illegible]
و نیم قسط [illegible]
و چهار اوقیه است قسط [illegible]

مثقال ملکی پیمانه ایست رومی که بیست اوقیه باشد وگویند نه رطل ونیم وسدس است که این نه ونیم بیست اوقیه می شود
وگویند صد وپنجاه مثقال است قطمیر بر وزن جرجیر دوازده ذره است وهشت قطمیر یک نقیر است نقیر بر وزن
قطمیر پیمانه ایست که بیست وپنج من باشد وگویند بیست وچهار کیلجه است قنطار بکسر قاف وسکون نون با طاء
مهمله والف یک پوست گاو که پر از طلا یا نقره باشد وگویند چهار هزار دینار وگویند هفت هزار دینار وگویند
هشتاد هزار دینار وگویند هزار اوقیه وگویند صد وبیست رطل است قنقل بفتح قاف وسکون نون وفتح قاف
ثانی وسکون لام پیمانه بزرگ قوانوسین بفتح قاف با راء والف وضم نون وسکون واو وکسر سین مهمله وسکون
تحتانی وبنون یک اوقیه ونیم است بقول بعضی از زیت ده درهم واز شراب یک اوقیه ونیم درهم وثلث
واز عسل دو اوقیه وربع زیاده وگویند شش مثقال قوانوس لغتی است از آن وبعضی گویند یک مثقال است قوطولی بضم
قاف وسکون وضم طاء مهمله وسکون وضم واو ثانی وکسر لام از شراب بیست اوقیه واز زیت نه اوقیه واز عسل
سیزده اوقیه وگویند از شراب ده اوقیه است وبقول قلانسی هفت اوقیه قوطی بضم قاف وسکون واو وکسر طاء مهمله
وسکون تحتانی هفتاد ودو مثقال قیراط بکسر قاف وسکون تحتانی با راء مهمله والف چهار جو که جزوی است از شش
وگویند نیم دانگ وگویند ربع دانگ که یک قفوده باشد وبقول اشراف دو دانگ که شش حصه درهم است در غایت
جزوی است از دینار وان نصف عشر است در اکثر بلاد ودر اصل شام جزوی است از بیست وچهار دینار کرمه
بفتح کاف وسکون راء مهمله وفتح میم شش قیراط وگویند دو دانگ ونیم وگویند دو دانگ کهونکی لغت هندیست وچیه
وسرخ ودو ونیم نیز گویند وگذشت کرزنه بفتح کاف وسکون زاء معجمه وفتح فاء شش قیراط وبقول قلانسی ربع درهم تا
چهار مثقال کف شش مثقال است واو را قبضه نیز گویند کوب بضم کاف وسکون واو شش قیراط وگویند سه
رطل کونه الزیت چهل وهشت استار کونه الطلاء والچه بدان ماند شصت استار کونه کوزه است کوب بضم کاف
وسکون واو با موحده مجهول سه رطل کیل بفتح کاف وسکون تحتانی پیمانه ایست بقدر من وهشتم حصه من
وگویند سی وشش من کیلجه سیصد درهم وکر بیست کیلجه بکسر کاف وتحتانی مجهول وسکون لام وفتح جیم فارسی
رطلات وگویند یک رطل ونیم وگویند شصد درهم وگویند پیمانه ایست بقدر یک من وهفت نخش از یک
که از هشت نخش برابر کند وگویند پنج سدس من است واو دویست وشانزده درهم است لولبه بفتح لام وسکون
تحتانی وفتح لام ثانی هشتصد درهم وگفته بود ماطرالیجیم والف وفتح طاء مهمله با راء مهمله والف ثانی وکسر لام مهمله
ثانی وسکون تحتانی وسین مجهول هفتاد ودو مثقال است ماسیر بمیم والف وکسر میم ثانی وسکون تحتانی بیست
استار ماشه وزن هندیست ده ماشه دوازده ماشه می شود مثقال بکسر میم وسکون مثلثه با قاف
الف ولام بیست درهم یک درهم و سه حصه از هفت حصه یک درهم وبحساب الشعیرات چهل ودو طسوج وبحساب شعیره نود وشش
جو وبحساب دانگ شش دانگ وبحساب حمصه بیست چهار نخود وگویند چهار مثقال یک مثقال اوقیه ونیم مثقال
که شصت نخود باشد وگویند یک درهم وربع وگویند مثقال پنج ماشه است وگویند سی وهشت سرخ که قریب
بپنج ماشه باشد واصح موافق رسالهٔ اوزانیست که میر محمد مومن در رسالهٔ کوکلند چهار ماشه وسه سرخ
سرخ یعنی دو تا که مذکور شد مد بضم میم ودال مهمله مشدد یک رطل وثلث برطل العراق وگویند دو رطل وبقول
فقهای عظام دویست وهفتاد و دو درهم است وصاع که در زمان سید کاینات علیه وآله افضل الصلوة والتحیات
شایع بوده چهار مد است مشریه شش استار وربع استار است میکوک بفتح میم وسکون سین مهمله وضم طاء مهمله
وسکون واو وکسر کاف از زیت سه اوقیه واز شراب هشت اوقیه واز عسل چهار اوقیه ونیم است سکرجه
از زیت شش درهم واز شراب بیست اوقیه واز عسل ... درهم است ودر بعض کتب سکرجه مدی مکیال بکسر میم و
سکون کاف با تحتانی والف پیمانه را گویند مکوک بفتح میم وضم کاف مشدد وسکون واو سه استار ونیم و
گویند یک صاع ونیم وگویند سه کیلجه ملعقه بضم میم وسکون لام وکسر عین وفتح قاف بقول اشراف از دارو یک
درهم یا یک مثقال وگویند دو مثقال وبقول نفیسی از شکر وعسل ومعجونات چهار مثقال وبکسر میم کفچه وچمچه
منا بفتح میم ونون مشدد دو رطل بوزن بغداد وبوزن دو درهم دویست وپنجاه وهفت درهم وهفت تخشی درهم
وبوزن مثقال یکصد وهشتاد مثقال وبوزن استار چهل استار واز اوقیه بیست وچهار اوقیه است
من انطاکی شانزده وهفت اوقیه است من رومی بیست اوقیه وگویند بیست ویک ... من مصری ومن انطاکی یکیست
من تبریزی طبقه چهل سیر هشتاد است من ... مناست که گذشت ناطل بنون والف وکسر طاء مهمله وسکون لام جرعه
از آب وخمر یک مثقال شیر ومانند آن ودو استار وگویند نیم رطل ونزد محمد بن دو اوقیه ودر مفتاح الطب
هفت مثقال نبطل لغتیست از آن نش بفتح نون وسکون شین معجمه نیم اوقیه وگویند بیست درهم نقیر بفتح نون وکسر قاف

وسکون

وسکون تحتانی هشت قطمیر نواة بفتح نون با واو والف پنج درهم وگویند دو دانگ وقیل سه مثقال وقیل نیم درهم واین
اصح است نطل بفتح نون وسکون تحتانی وفتح طاء مهمله وسکون لام کیل است که می پایند بان نبیذ وقیل هفت درهم
وگویند هفت استار واین قول شیخ ابوعلی است قدس سره وسق بفتح واو وسکون سین مهمله شصت صاع واز
سیصد وبیست رطل نزد اهل حجاز وچهار صد وهشتاد رطل نزد اهل عراق بر مقدار اختلاف ایشان در مقدار
صاع وقر بکسر واو وسکون قاف یک خروار است وقیه اوقیه است وکیله بفتح واو وکاف وسکون تحتانی وفتح لام
بیست وچهار کیلجه هابین بها والف وکسر میم وسکون تحتانی ونون مجهول بیست وپنج استار وچهار اوقیه وثلث بیست
درهم هوس بضم ها وسکون واو وکسر میم شش قسط ده درمست هنینا سه ربع اوقیه است خاتمه در تحویل اوزان
بعض ببعض تحویل درهم بمثقال طریق اقرب حسابات است که از دراهم نصف وعشر را جمع کند وان عدد مثاقیل است
مثال خواستیم که دانسته شود که پنجاه درهم چند مثقال است از پنجاه ونصف که بیست وپنج باشد وعشر که پنج است
ده مجموع سی وپنج پس دانستیم که پنجاه درهم سی وپنج مثقال است تحویل مثقال بدرهم بر عدد دراهم چون سه سبع افزوده
شود مراد حاصل گردد مثال خواستیم بدانیم که چهل ودو مثقال چند درهم است پس موافق ایم چهل ودو را که سه سبع
چهل ودو است برهمه مثقال مذکور وبدانیم که چهل ودو مثقال شصت درهم است پس طریق فادونج درهم
بادونج مثقال باید بجهت درامده وبعضی از اینجانب بعضی که بماند حبات مثقال است مثال هرگاه بپرسند که چهار
دانگ درهم چه قدر مثقال می شود باید بجهت حساب کنند وان سی ودو حبه محسوب می شود وان چون نخس را جمع
کنند بیست وهشت حبه بوزن مثقال بیاید وان نه قیراط وحبه از مثقال است تحویل فادونج مثقال
بادونج درهم چون بدستور مذکور بحبه در آورند وبران سبع آن افزایند مجموع آن حبات درهم خواهد بود
مثال ده قیراط ونیم چه مقدار درهم است باید بحبه در آورند وان سی وپنج حبه می شود وچون سبع آن را
که پنج حبه است بران افزایند سی وشش حبه درهم خواهد بود وان چهار دانگ درهم است والله
اعلم بالصواب اما احراق آهن آهن را از اوراق تنک کرده ودر بوتقه وغیره ریزند ومکرر در آتش سرخ میکنند ودر
بول فرو ریزند وهرچه ثقل ته نشین می شود ودر دارها استعمال کنند وبعضی براده کرده در ظرف آهنی
مکرر کنند مانند بکوبند آهن بیکر دانند تا خاک شود پس شسته استعمال نمایند وفولاد را نیز احراق کنند
دستور ابریشم را ریزه کرده بمقراض در ظرف سفال آب رسیده بر سر آتش گذاشته بر هم زنند تا قابل
سائیدن شود باید که زیاد گرم نکنند که خاکستر شود وهمینکه خشک شود کافی باشد اقلیمیا در کوزه نو ریخته وبکلی
با تنور نهند واگر مکرر کنند بهتر باشد اهرب بکشند ونمک را ازاله کنند وبشویند وخلاء باشد در شیشه که
بگل حکمت گرفته باشند ریزه ریزه کرده دران کنند ویکشب در تنور نهند در بند بگشایند واز استخوان
پوست جدا کنند بزر کتان ابریشم است بستر مثل ریحان معمول کنند بیشم نیز همین طریق است اما باید از دیگ
پس شاد کنند انگاه ریزه ریزه نموده بسوزانند بوره را در ظرف آهنی نهند ودر بالای آتش نهاده بجوشانند
تا آهن سرخ شود پس پاشنه گذاشته آب بر ریزند تا خوب بجوش زند وصاف کنند پس سرخ را نیز بظرف آهن ...
آلوده کنند تا بجوش آید وسرخ شود وباز آب بدهند تا سه دفعه ودو مرتبه هم بطریق سرب در آتش میکنند
وبعضی دو وپاره کرده اتقدر در آتش بیکنند که از جستن فرو نشیند حب الباقلا چون در حمام ضماد کنند آثار چرب
سیاه کرده مانده باشد زایل کند بکوبند کاه باقلا را در کوزه کنند ودر آتش نهند در شور را نند تا بسوزد جو مانند
حشایش است حشایش صوت کرد در حب الباقلا مذکور شد حلزون در ظرف مطین کرده در تنور یا کوره
کاشی گری یا شیشه گری نهند یا در سه رطل زبل البقر در کوزه مذکوره نهند بالای آتش دهند تا سفید گردد وا نرم
بخته شود حبه از اتفق در کوزه مطین کرده باید اتقدر بسوزانند که رطوبتش باقی نماند قابل سائیدن گردد حبث
الحدید بعض بسم آهن در آتش سرخ کرده تا هفت مرتبه ودر سرکه تطفیه نماید بعد از آن خشک نموده سحق کنند وهندیان آن را
ساییده باب ترص کنند ودر پارچه سفال نهاده سفال دیگری بر روی آن نهند ودر زیر گل حکمت ودر
آتش اخثاء البقر بیندازند ونهند بالای آن اتقدر که یک هفته در آتش بماند باز بر آورده بالای سنگ صاف
ساییده کنند تا مانند سرمه گردد وباز در آتش بریزند تا هشت مرتبه واین در غایت قوت وکمال خوبیست حب
البلوط سرد است خشک اسهال ومعوی را نافع باشد چون نیم درهم بخورند ودو سم با شراب صرف با تفاح بلاد معده
را خشک کند وچون در خرقه نهند وضماد کنند وچون سرد شود سکری بنهند تا سه روز بواسیر را نافع باشد
وان حبه سلم زاید که در پوست حضیه باشد با زیت وسرکه ریزه کهنه ضماد کنند نافع باشد واز جمله شدخ عضل
واسترخاء مفاصل ونقعد ... سود مند است واین نیز مانند بلوط ودر بعضی خواص است حب الکرم احد انهم ...

خاطیط بگیرند بهمان انداز بطریق سرطان یک شب در تنور نهند و اقسام **زاجات** را بعد از آنکه تحقیق بلیغ کرده باشد
در کوزه نوی مطین کرده باشند یا بوته زیر کرده و سرش محکم نموده در آتش تند چندان بدمند که سوخته
سرخ شود و بعضی از زاج پاک از خاک را بر سر انگشت میگذارند و میدمند تا سرخ می شود **زاج** بگیرند
بمنقاش و در آتش سرخ میکنند و در آب انجماد فرو میبرند تا لفت شود و قابل سائیدن گردد **زنجفر** را در
کوزه مطین کرده سوراخ کوچکی از آن واگذارند هرچند که دود سیاه بر طرف شود بر دارند و در شیشه مطین
در شیشه باز نادود و دش بر طرف شود بهتر است و یا بدمانند یا توتیا بریان کرده **سرطان بحری** در وقتی که
آفتاب در برج اسد باشد بگیرند سرطان مرده و علامت مردگی آن است که هرگاه سوزنی بر پشت او فرو برند حرکت
نکند و ظاهر کرده و سر و اطراف از اجل کرده و احشای از اندرون نکرده با آب خاکستر چون تاک و ننک
بشویند مکرر با آب پاک شسته و بعضی در کوزه مطین کرده یک شب در تنور می نهند و قومی هم چنان در
دیگ پنجوری انداخته حرکت میدهند تا قابل سحق گردد و بجهت عض کلب در بیستم بتوزد در وی بدست
سرخ شود و مصر بسوزانند تا بجهت رطوبت باشاند **سرکابی** بطریق تربیت **سرب** از آن تهای بسیار مرسکنند
و این چنان است که سرب را کوبند بطریقه آهنین بر روی سندان یا سنگ هرچند که نرم شود بر هم پیچند و باز
کوبند می شود بر هم می پیچند و مکرر میکنند که مانند ورق آهو می شود و با نای صد مثقال سرب
با یک مثقال گوگرد سائیده بر آن بپاشند و در کوزه نو کرده ز بر در بالا گوگرد یا اسفیداج کرده در کوزه
غبار می نهند و با آتش تند با کفچه آهنی بر هم میزنند و هرچه در پیش می سوزد و می بندند بر کنار میکنند
یا اینکه صبو نمانند تا همه خاک شود و اگر عوض گوگرد اسفیداج کنند بهتر باشد **و اما اسرنج** بجهت امراض
بلغمی با این نوع محروق میسازند سرب همچنان ده درم زرنیخ سرخ نیم درم پیش یک درم فلفل دو درم
سرب را در سفال بگدازند و زرنیخ سائیده را بر آن بریزند و بکفچه بهم زنند تا خاک شود پس بر آورند
و با بقیه ادویه حل کنند و بعضی طریق زرنیخ ننهند تا کشته شود پس پیش و فلفل را سائیده مخلوط
کنند و تربیت هم نخود بپد هند با برگ تنبول و این همه رباح را زایل میکند و تبهای بلغمی و سودا و بعضی
نا فهمات و بجهت رفع بلغم بسیار و ضعف باه و تخفیف رطوبات زکامیه چنین میسازند سرب ده مثقال
نیم سیر آب مثله سرب را که اختیار با حباب مغلوله سازند و در دیگ نهاده بر روی کاغذی و دور برده مغلوله
بطریق حلقه ده مثقال گوگرد نار بیس سوده بر ریزند و سر دیگ را با سفال دیگر بپوشند و آتش نرم کنند
تا گوگرد بگدازند و مغلوله ها در جوف تیره شد بپوشند و مغلوله را بیابند و اگر برای رنگ خواهند سرب
هفت استار و نیم قلعی نیم استار و گوگرد بر بندند و بسوزانند و این رنگ زرد و بسیار خوب میشود و اگر با
رنگ بالا استکمال مدقوق بیامیزند مذهبی میشود و اگر با لاجورد سبز چینی و اگر لاجورد ساده را بیفزاید کنند
رنگ را کمتر نشق **و بعضا شیشه کوان** این است سنک پانزده مثقال سرب مذکور بیست و دو مثقال **و بعضا شیشه کران**
این است رنگ چهار جزو و سنک یک جزو **و بعضا شیشه سازان** این است رنگ یک جزو و سنک ثمن آن
و اگر رنگ سفید خواهند همک عکس این کنند میز نقی صفت به دانیم و سرب نیم استار **سرمه** در ظرف
سفال که چند سوراخ داشته باشد بر روی آتش تند نهاده بدمند تا سفال و سرمه سرخ شود در روغن
گاو تطهیر نمایند و بعضی مکرر کنند و تو هم بکیمو احشاء البقر ... در نیمه بکار برند الا انها و نقل
جرب کرده باشند در آتش نهند تا سرد شود و بعضی دیگر برمحن کارد جرب کرده در کوزه مطین کرده نهند تا سرخ شود
و بر محی نرم سائیده با پیه سر شته بر روی انگشت نهند و چندان بکوبند که دود آن بر طرف شود **سعد**
بدستور مثالش محروق سازند **شغلخ** بدستور سرطان بسوزانند **شب یمانی** را هم برای سوختن
بر طبق بریان کنند تا از جوش باز ایستد و ایضا بجهت خوردنت بر بالای انگشت نهند و بدمند تا از جوش
باز ماند **سنج** معرب سهنک هندیست واو از ابرق و سفید مهره تا شد از ابطریق حلزون بسوزانند و
بعضی الخاصه منقاش گرفته با آتش برند و چون سرخ شود در آب انداز ند و هرچه در آب رسوب
نمایند **صدف** حلزونات و مذکور شد **سم سخ** را در سفال آب نهاده پخته و سفال را بر روی
آتش نهاد و چوب بید حرکت دهند تا بریان و شکفته شود **عشرة النشاطین** نیم پخته ... سکوت شمی
مجهت بهتر آن است که از مکان مرتفع گیرند طبعش سرد و خشک است جهت شنیدن بلوق از سرو نانی آب
و اما الحمیلات محرقات مطلق بگیرند ... پیش یک درهم **ص** بگیرند آشیانه از آن در کوزه نو کرده گل حکمت
گرفته یک شب در تنور نهند **عقرب** سنگ کرده و شاند را بر برانند و بر آورده و تخمیه منظم سوده باشد بگیرند عقرب ها

وکرده خرد ضعیف جلیند در شیشه با ظرف مس در آتش معتدل بر یون یا تنور یک شب بگذارند **مهچو** در آتش برند
و در آب قلیا یا آب مضاف اندازند و مکرر کنند تا قابل سحق شود و بجاه ربوته کرده و سرش بپوشانند و دیگر بگیرند
رمنند بجهت اخراج غبار بگذارند و در آتش تند برند تا سرخ شود پس در آب اندازند و مکرر کنند تا
تفتت بر سد **عود** سوهان کنند و در ظرف سفال چندان در آتش گذارند که زغال شود **فولاد** از اسفیداج
سحق کرده و در آتش سرخ نموده با آب حلیله و بلیله و آمله تطفیه نمایند تا هفت مرتبه و بیشتر و هرچه نقل
در ته آب می نشیند بر دارند و استعمال کنند و بعضی بدستور آهن معتبر دارند و در آتش دادن فولاد
دباقی نافذات حکمای هند حذق قرار نداده اند و تعیین نکرده اند و گویند حذق آن است که خوب خاکستر
شود و بعضی گویند تا صد آتش باید و قومی کمتر گفته اند و جمعی معتقدند که حق خاکستر فولاد آن است که
تعدی بر روی آب ریزند و یک مشت گندم بر روی آن ریزند هرگاه یک دانه بته برود و فولاد هم بر
روی آب باند و بته آب نشیند و این منتهای حرق اوست و کالقوة ان دقدر بیش و در این وقت تا
یک نخود و اکثر امراض را نافع است و مجرب با صلح آن و امراض حار را با الخاصیة مفید و هر بار بعد از
آتش سحق بلیغ کنند و در سحق سماق و بار با آتش دهند و طریق آتش دادن آن است کما اخشاء البقر
کوزه کرده باشد و این در بوته مطین در میان و آن بالا آتش تا در گیرد و سرد شود بر آورده باز
سحق بلیغ نموده با آب و آتش برند بجهت عمل اجنانچه مذکور شد هم چنان شود و در امراض بلغمی و ضعف
باه که از ضعف معده و برودت اعصاب باشد با آب یا من مفید بهتر است **قرن الایل** تلخ سمب قرن را
در حال بگشاید و در روش را سائیده گذارند بگیرند شاخ کوزه و در کوزه یا شیشه مطین در تنور یا کوره
حدادان یا شیشه سازان نهند تا مانند تا شیر سفید شود **مثب** طبعش سرد و خشک است سه مرتبه را
بگذارند شب بیش تا در آتش و مضر به مصلحش کثیرا و قند و احراقش مانند سرطان **قطران** در قدح مطین بگذارند
تا نصف بسوزد پس بچوب بید یکی بر دارند و در هوا نگهدارند تا خشک تا خشک شود و باز اعاده نمایند
تا چنان شود که توان سائیدن **قلعی** بعینه مانند سرب است **قلقند** و از اج اخضر و بلقو نیا مانند
و از اقسام زاج است باقی از آنها احتراق نمایند **کاغذ** در ظرف کنند و آتش بان دو پوشند و ظرف دیگر بر
آن نهند **کرفس** بدستور عقب بسوزانند **کهربا** ریزه ریزه کنند هر یک بقدر باقلائی در کوزه نو
مطین کرده در آتش تند چندان بگذارند و رنگش سرخ گردد **لاجورد** بجهت سرطوح و مفرحات و معجونات
بکار بگیرند لاجورد ببخشی و آن چنان است که خطهای طلائی دارد و بسیار صلب است و اکثر رنگها
ان طلاست در کوزه نو کرده یا آهنگری تا بیله تا بسوزد و سرخ شود پس بر سنگ سماق سائیده
تا نه تند خیلی شود آنگاه بر روغن کاو ان بر شوند و که کم لاجورد بخورد و روغن میدهند تا خشک گردد و کم
لاجورد بر ظهر و پس در آفتاب گرم نهند تا روغن نرم شود و باز لاجورد بان بسرشند و تکرار عمل
میکنند تا مانند موم سر سخت شود بعد از آن آب را گرم نموده و بیست درم آن ایکرم ... الخ
اول بر آید لاجورد اعلی است و دوم وسط و در آخر متوسط و لاجورد اول که گرفته می شود تقریبا
بوزن طلای احمرات **مادریون** حالی و حارات روشنائی چشم را بیفزاید احراقش بدستور عقب
البلوطات **مازو** را در روغن زیت بریان میکنند تا شق شوند و اگر زیت بهم نرسد در روغن
کنجد و اگر انهم نباشد در دیگ بریان کنند **مرجان** را چون نصل معمول دارند **مس** بدستور آهن آن
موی سر مانند پشم است **نفتع** براده نقره را گرفته در ملعقه آهن با آب و نمک بجوشانند سیاه از
شسته وقته گوگرد بر آن پاشیده نیک بسوزانند و بعضی هندیان بگیرند براده او را و ربع براده
زرنیخ در عوض نمک آنرا حل کنند و هم وزن وی نمک امیزند و در کوزه مطین تا پنج مرتبه تکرار کنند و
طلا را نیز چنین احراق کنند **نمک** در بوره مذکور شد **ودع** در حلزون دانسته شد **یاقوت** در
عقیق ذکر یافت **یشب و انجبار سلیمه** بطریق یاقوت است **اما اصلاح اسفیل** و از اعضل و جعل الزبیب
نسل الفار و بغلی بیان خوک و اهل جبال این بلاد علف کوک گویند و خالق الذئب فهو
است و گویند چون کوک پای بر آن نهند و لحظه صبر کند لنگ شود و اگر مدتی بماند جیرد و ظاهر
هم با این سبب علف کوک و هم این جهت خانق الذئب نامند بگیرند اسقین و بکار رود و جوبین د
از بیرون کنند و بچهار گرفته در تنور معتدل نهند تا خوب پخته شود بر آورند و بر رشته کشیده چنانچه
هم پخته و در سایه خشک کنند **بلادر جبه** که بی اصلاح استعمال نکنند که ضرر عظیم میکند و امراض

سنگ و عسر البول عارض می‌شود چون سلاقوی بادیه و برص و جذام و اوجاع شده و در زنان عاقر
شدن را نافع و منع ... است و احتراز از آن لازم مگر عند الضروره و در ابدان تجربه و در رطوب اصلاحش بروغن
کرکات کنند و مس بعد از روغن کنجد با شکر که مصلحات اوست و طریق گرفتن روغن از آن که عسل بلادر گویند
چنان است که سرش را قطع کنند و بکاسه که باتش داغ کرده باشند بلادر گرفته و سرش را بر داشته تا روغن
که دارد بچکد پس بر روغن چون ... مخلوط کرده بدستور المزاج دفعه بکار دارند بیش که سم قاتل و زهر
مهلک است ... و این سمیت که هیچ تریاق مقاومت آن نتواند کرد و انواع میباشد بالوان و غیره
موش بیش تریاق ... است از ان نتوانند کرد و اطباء هند از اصلاح ... و گویند و تسمیه آن داخل ...
نمیشود و یکی از مجربات ... که از ان ... نافع ... مانند خون ... و مکش ...
شاخ ... شهر ... انسان بکار برند در دم و رعاف ... و ... ساکن گرداند گویند
انفعال ... سفید ... که بیش ... چون شاخ گوزن ... و اکثر ایشان بلا اصل استعمال
نمایند ... نکنند ... مگر ... و گویند ... هر روز ... کنجد بخورد باهم
مقدار ... و هر روز ... بعد ... کنجد خورده شود ... و ...
مداومت نمایند مرض ... از امراض ... و ... حیات خورده و اطبا هند
رساله ... در منفعت این نوشته اند ... بیش دانند و اصلاحش آن است که در کیسه
کرده و چوب ... برابر کنند و کیسه را آویزان ... آب ... با آتش نرم تا سه ساعت و بیش
بجوشانند پس برآورده در سایه خشک کنند و استعمال نمایند و این حقیر دوای مفرد و مرکب باین
تا ... مشاهده نمود چه در مفرد و چه در مرکب ... که انشاء الله مذکور خواهد شد **دیگر** ...
در آب ... بس ... کرده بعد ... مغز ... و در ... کوفته ... هر دو ... بالاند
... شود و ... استعمال کند و ... با ... یا کنجد یا ... در ... بکوبند و استعمال
نمایند ... اصلاح مستعمل نیست **دند** بدستور بیش است ... تا ... باب زده
باشند **شبرم** تا یکشبانه روز در شیر ... بعد ... ساعت ... شیر ... کنند و اگر خواهند
که ... و ... اسهال بلغم و سودا استعمال کنند ... کاسنی و ...
... و بادیان ... و خشک کنند **مازریون** اصلاح این چون شبرم است ... و ...
استعمال ... و روغن بادام ... معمول دارند **محموده** را ساییده در ... در جوف سیب یا به
نهند و ... سیب ... و ... گرفته ... شود پس برآورده در سایه
خشک کنند و بعضی از جهت ... اصلاح ... کافور کنند و قومی
بآب الشعیر ... و ... یا ... از اینها که خواهند **اما**
عمل ... آهن بگیرند ... بر ... ظرف ... آب ... تا ...
... بزنند و ... آب ... بهم زنند پس بنهند تا ته‌نشین شود آن
آب ... طریق هفت مرتبه مکرر کنند و ... باشد آب هفتم ... بکار برند
... روغنی که ... آب ... بر دارند ... بهم ... روغن کنجد ... کنند و ...
... **اتلیها** ... با آب یا گلاب ... و در کاسه ... و هر چه ...
کاسه ... مکرر ... تا ... مرتبه ... شود که
... و انگشت ... بنهند ... آب ... ته‌نشین ... خشک
ساخته دیگر ... **توتیا** ... دو مرتبه و اگر ... سه مرتبه
زفت باید چند مرتبه در آب ... و ... ته‌نشین شود ... هر چه بر روی
آب باشد بر دارند **شادنج عدسی** هر چه ... سرخ ... و ... باشد خوب
و ... سفید و ضعیف است ... آب ... و دو مرتبه و اگر ... باشد تا سه مرتبه **شحم**
روغن کنجد را با آب ... بهم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس آب ... کرده ...
بجوشانند ... و ... آب بگیرند و اطباء هند ... کنند ... بگیرند
... و آب ... یا ... در شیشه کنند ... بهم زنند ... مکرر نمایند تا ...
... سفید ... و لطیف می‌شود و اگر ... باشد ... در ظرف کنند و با ...

برهم زنند تا آب شود پس روغن را از روی آب بر دارند و با گلاب ... و ... گلاب
صبر بعضی از اجزای ... او ... از هر یک ... کوب کرده در ... آب بجوشانند
تا نیم آب ... نموده ... را ساییده با آب ... انداخته و ... آنکه ...
در ته آب ... خشک ساخته استعمال نمایند و بعضی ... کرده اند و اگر
مکرر آب ... حرارت آن ... شود **طین ارمنی و ... و ...** ... باید برهم زده
با آب ... کنند ... تا ... آب ... نموده بر دارند
لاجورد در ... مذکور شد و بعضی مکرر ... و ... با ... روغن ... بجوشانند و مکرر
... کنند تا ... شود **لک** از چوب و خاشاک پاک کنند ... و از آب آن
... پاک کنند ... و ... آب ... کنند
و ... و ... آب ته‌نشین شده باشد خشک نموده ... استعمال می‌شود **لؤلؤ** باید مکرر با گلاب
آب ... کنند تا هیچ از آن باقی نماند و ته‌نشین ... خشک سازند **مرجان** ... که ... مذکور شد
... آب ... باشد ... هر روز
... برهم زنند پس ... آب کنند ... طریق ... از آن خشک نموده استعمال نمایند **موم**
... **نوره** ... مذکور شد **نیلوفر** ... **اما ...**
... چون **اسفیوش ... و ...** ... ظرف ... آتش ... بید ...
تا بریان شود ... در ظرف کنند ... با سفال ... کرده ... کرده تا ...
... شود **اما ... آهن** ... از ... ظرف ... آب ... کرده با آتش سرخ سازند و ...
... تا ... شود **اشد** ... سنگ و خاک ... و ...
در ... که ... در آتش ... تا ... شود ...
... آب ... و بعضی آب ... و بعضی ...
... **اتلیها** ... و بعضی ...
... **اندروت** ... پاک کنند ...
در سایه خشک کنند ... و ... در شیشه ... **نوشادر** ...
... در ظرف ... شیشه کنند ... آب ... کنند ... که باب ...
... باشد ... سنگ ... و ... آب ... و ... بسایند
... خشک شود ... آب ... کرده ... تا ... شود ... **خشت** ...
تازه ... خشک ... و ... روز ... **قرنفل**
الحدید ساییده ... در ... و بعضی ... و ... در آب کنند ...
و باید ... روغن ... بادام چرب کنند **دیگر** ... و ...
در ... و ... و عوام این ملک ... بر وزن
... دیدم که ... و ... باشد و ...
... دیگر ... دیدم ... مجرب دیدم چنانچه ... مذکور
شوند ... آب ... بر ... که ...
در آن ... بجوشانند و ... شود **سلاجیت** ...
... و ... و ...
... سلاجیت ... سلاجیت ...
... آب ... خشک ... در آفتاب یا آتش ...
کند ... در آفتاب ... **مکو** ...
... در سایه خشک کنند **مازو** ... تازه ...
تا ... در آب ... تا خشک شود **بلادر** ...
... و ...
... در آفتاب ... تا خشک شود ... سفالین ...

اما تشویه بماء الاجبل در اصطلاح مذکور شد الترشیح بالبن اتی یا انسان جمع کرده بر چوب گز آلوده در تنور معلق
بیاویزند تا خشک شود و اگر با سفیدی بیضه بیامیزند برشته شد و با چوب گز تشویه نمایند با اعتدال نزدیک
میشود و بجهت رفع اسهال نافع است و باشند سفیدی بیضه را مفرد و مرکب استعمال نمایند و بجهت امراض
مزمنه آن و حجاب ملتحمه که جرب بهم رسانیده باشد [illegible] ظاهر میکند پس مواد در طبقات
چشم و حجاب باطن [illegible] محتبس میکرد و از تحلیل باز میدارد و حرارات که در اغذیه [illegible]
حادث میکند و این مکرر [illegible] شده است الهود و امثال آن از اجبل سرشته و در لته بسته و در گل گرفته
یک شب در تنور سرد [illegible] نهند تشمیع در کیسه کرده با سر کهنه [illegible] در آب بجوشانند تا پخته شود پس مقشر کنند
ترطوطا و امثال [illegible] سازند [illegible] بعد از تقشیر و اخراج [illegible] ان ربع
انکلب مخ و کثیرا اضافه نموده در لته [illegible] بسته و بخمیر گرفته تشویه نمایند تجویدها در اصطلاح دانسته
شد ملح در نمک مرقوم شد اما تشبیع صنوبر صلبه و امثال آن باید بر روغن زیتون چندان برشته کنند که
شق شود و بلوط و غیره را انقدر که رنگش تغییر یابد اما صلبه در زیت بادام و روغن گاو نیم کوب کنند و
برشته نمایند و احتیاط کنند که نسوزد و [illegible] یافت اما تطهیر [illegible]
الطلا است بکیرند [illegible] را وشویند [illegible] نمک بارها و شویند [illegible] گرم و نرم بسایند و استعمال
کنند و اگر خواهد که مکلس شود شسته و کوفته و در بوته [illegible] در کوزه [illegible] اخثاء البقر آتش دهند
و یک دو روز بوته را [illegible] تا خود بوته را بشکند و بر آید جبیه و ان سنگی است [illegible]
بیضه یا در کوزه گلی کرده [illegible] تا مکلس کرده و زبد البحر همچنین [illegible] طلاء در [illegible] مثقال طلا صاف [illegible]
[illegible] کنند و در آب بجوشانند [illegible] در آب ریزند پس بر روی سنگ
سماق صلابه کنند [illegible] سایده می‌شود و اگر [illegible] بوته را [illegible] سنگ [illegible] همان عمل
کنند و الطلا [illegible] میکیرند [illegible] برادهٔ [illegible] و هم چند وی نمک و در کوزهٔ مطین تا پنج مرتبه مکلس
کنند و نقره را هم بطریق مکلس کنند و بعضی طلا را ورق نازک میکنند و با قلقند و [illegible] سوده
در [illegible] تلحیف بیمایند و سرش [illegible] نموده آتش تند دهند و [illegible]
[illegible] بخورند [illegible] دهند [illegible] کرده و در خمیر گرفته در تنور نهند تا از آن
[illegible] رسد و مکرر کنند و این قسم بهتر و قوتش بیشتر است فولاد برادهٔ آن چهل مثقال شنجرف
نیز چهل مثقال باید دو مثقال شنجرف را با برادهٔ فولاد با آب [illegible] تا سه ساعت سحق کنند و در آفتاب
خشک کرده در بوته [illegible] اخثاء البقر آتش دهند و هر مرتبه دو مثقال شنجرف را با برادهٔ مذکور بهمین
طریق آتش دهند تا شنجرف تمام شود پس چهار مثقال روغن گاو و [illegible] است و عسل و شکر ناعم هر یک
مثله با برادهٔ مسحوق بلیغ نموده آتش دارند و نگاه دارند و قدر شربت در زمستان دو [illegible] و در تابستان
یک برنج با ورق تانبول بخورند سرفه بلغمی و ضعف معده و ضیق النفس و ضعف هضم را نافع باشد و قوة
باه را زیاد کند و شهوت را برانگیزاند چنانچه از مباشرت سیر نشود و ضعف باصره و [illegible] را قوی
کند و در پیری قوت جوانی پدید آورد نقره در احراق مذکور کردید [illegible] ابن [illegible] بعد [illegible] و رفع
سکون [illegible] خشک میباشد و [illegible] آبزن خشک [illegible] ظرفی [illegible] که از [illegible] بالا
با پشتی در [illegible] میباشد و در اندرون آن کرسی چنانچه مریض بران تواند نشست و سر از آب [illegible]
برده [illegible] که [illegible] و یک طرف بهم ملاقی باشد و سه زاویه باشد چنانچه [illegible]
و در [illegible] کنند که [illegible] ظرف باشد پس آن ظرف را [illegible] ساخته بر [illegible]
را [illegible] کنند از جانب بالین تا آن هر طرف یکوجب بکذرد و هر گاه خواهند بکردش آتش کنند تا کرمی بآن
ظرف رسد [illegible] انقدر که تافته شود بعد از آن مریض را در آن ظرف در آورند و بران کرسی نشانند و سر از ظرف
[illegible] پرده بپوشند بطریقی که سر او از آن پرده بیرون باشد و ساعتی توقف کنند تا عرق کند پس بر آید
و اما آبزن رطب چنان باشد که حوضی بسازند یا از مس یا از نقره یا غیر آن انقدر بلند که مریض در آن تواند
نشست و از آب گرم پر کنند یا سرد و بنشیند در آن یا بخوابد چنانچه در حمامات شام و ایشان معمول [illegible]
و باید کنارها اینقدر باشد که وقتی که مریض در آن می‌نشیند سرش بیرون باشد و ضرور است که [illegible]
[illegible] کنند تا [illegible] و [illegible] بعضی سرش را بران [illegible] نهد و این از اقسام نطولات است آبزن که
[illegible] کند [illegible] دق [illegible] ص [illegible] تازه [illegible] و گل بنفشه و گل نیلوفر و جو مقشر

همه باهم جوش [illegible] در آب بجوشانند و آبزن نمایند پس بیرون آورند و بر روغن بنفشه یا روغن بادام تدهین نمایند
آبزن که فالج قدیم و لقوه و استرخا را نافع باشد ص [illegible] چند من [illegible] و یا [illegible] با آبزن [illegible] ترقیق
سازند آبزن که رفع سنگ مثانه است ص ورق انگور و ورق [illegible] و ورق [illegible] و ریحان
کبوتر و [illegible] کوفته و جوشانیده تا پخته شود و نطول سازند آبزن که عسر البول و باد خاصره را سود
دارد ص حسک کوفته و بابونه و اکلیل الملک و حلبه و شبت و عنب الثعلب و ورق خطمی و سبوس گندم
و بادیان و بنفشه و پوست خشخاش هر یک کف [illegible] آب بجوشانند تا ثلث شود آبزن که اورام کلیه و
مثانه را نافع باشد ص بابونه کتان سبوس گندم باقلا [illegible] آبزن کنند آبزن که [illegible] نفع دارد ص [illegible] حلبه
و کتان و [illegible] آبزن کنند آبزن که ادرار بول کند ص [illegible] و ورق غار و بابونه
بزر شبت و خطمی خشک و قرطم همه را کوفته چنانکه مذکور است بجوشانند آبزن که ادرار طمث کند ص [illegible]
[illegible] و اکلیل الملک و شبت و بادیان [illegible] و کرفس و ابهل [illegible] استعمال نمایند و باقی
در نطولات در باب نون مذکور شود انشاء الله تعالی آبکا بفتح همزه و سکون موحده و کاف و الف [illegible] لغة
فارسی است [illegible] کویند و اختراع حکما [illegible] از خمیر جو [illegible] باشد [illegible] معده
[illegible] هضم طعام کند و بوی دهان را خوش کند و رطوبات معده را اعظم نافع بود و نشف رطوبات
کند و اوجاع مفاصل و ورکین و عرق النسا را سود دهد و بعضی [illegible] را نفع کند و مقطع و ملطف بلغم
[illegible] غلیظ بود و چون ناشتا اندکی بخورند کرم شکم بکشد و چون مزمزه کند جذب بلغم بسیار کند و [illegible]
[illegible] را حل میکند [illegible] ص نان تازه از خمیر جو [illegible] تازه [illegible] و سر هم را بپوشند تا
سبز شود پس کوفته و بیخته با سرکه کهنه خمیر کنند و [illegible] در آفتاب بگذارند و مقدار [illegible]
کوفته و بیخته در خمیر بیامیزند و هر روز قدری [illegible] کنند تا خشک نشود و [illegible]
خمیر را تازه کنند پس در آفتاب بخشکانند و قرصها ساخته نگاه دارند و اگر [illegible] رطل از این خمیر و پنج رطل
سرکه تند کهنه در خمره کنند و [illegible] زنجبیل و [illegible] دارچینی و زیره
کرمانی و کرویا نیم کوب نموده و [illegible] در خمره اندازند و [illegible] تا [illegible] در
آفتاب [illegible] باشد اباذیر و ابزار جمع بزر و این معنی لغوی است اما در اصطلاح اطبا چیزی باشد که اغذیه
را بدان خوشبو کنند [illegible] ابزار در اشیاء تر و خشک داخل میشود و توابل در اشیاء [illegible]
اختیار اطبا در استعمال ابزار در اطعمه برای پنج امر است اول آنکه [illegible] طعام را [illegible] کند و لذیذ الطعم کرداند
تا طبیعت قبول و هضم کند دوم آنکه [illegible] خوشبو کرداند تا [illegible] طبیعت بآن سوم
آنکه سردی مزاج غذا را ببرد و تعدیل و اصلاح آن کند چهارم آنکه غلظت و عسر انهضام آنرا زایل کند و لطافت
و آسانی هضم دهد پنجم چون [illegible] با اخلاط [illegible] تلطیف دهد و [illegible]
دارد و این تدبیر [illegible] ابدان بلغمی مزاج و [illegible] بلغم [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] غذا رساند و کیفیت محسوسات را [illegible] دهد ص و آن قاقله و قرنفل و دارچینی و فلفل و زعفران
و زنجبیل [illegible] است و [illegible] سفید ابراهیم طعامیست چون [illegible] مگر آنکه ساخته می‌شود
از آب غوره یا سرکه معطر و [illegible] کنند اترج مربا در باب المیم [illegible] مذکور شود ان شاء الله تعالی
اثاناسیا کبیرا بفتح همزه [illegible] و الف [illegible] و کویند معنی آن دواء الاکبر
و کویند معنی [illegible] الامراض است و [illegible] و این ترکیب نافعست [illegible] جگر و [illegible] و معده را [illegible]
سرد باشد [illegible] سودا [illegible] در احشا [illegible] باشد [illegible] باشد
و سودا را نافعست سرفه بلغمی و تنگی نفس [illegible] خون و اسهال بلغمی و درد گرده
و مثانه را و اگر شب بخورند و بران [illegible] و اگر جگر گرم باشد [illegible] وزن [illegible]
وزن دارو [illegible] کنند و این اجزاء [illegible] وزن آن [illegible]
و خشک است در آخر درجه دوم [illegible] تا سه سال [illegible]
و نفع [illegible] ص [illegible]
و افیون و جند بیدستر و [illegible] و [illegible]
و [illegible] کوفته و بیخته با انگبین سرشته اثاناسیا [illegible] منفعت این [illegible]
[illegible] اعظم نافعات اجزای این نسخه [illegible] چهل درم و [illegible]

مزاجش سرد است در سه و یبس در جزو اول و خشک است در آخر دو درجه زمان ادراکش بعد از سه ماه و عمرش
تا شش هفت سال قدر شربتش مثقالی از فندق ص سعتر سایله یا سبه زعفران سنبل مر هاف عود
البلسان سلیخه افیون مکی چهار درم عصاره غافث هشت درم رب السوس یا اصل سوس محکوک
درم بانگبین سرشته اریطوس صغیر معناه واصل و بعض ارسطوس گفته اند و معناه رب اللطف و اختراع
جالینوس است که بجهة جاریه پادشاه مردم ساخته بود چون در وی در بعض بهم رسیده بود که ملک را
که ملک را از مباشرت منع می نمود و قلق بسیار از آن جهه داشت پس جالینوس شکایت کرد جالینوس این
ترکیب را ساخت نفع میکند اوجاع شکم و خفه اورد امراض بارده رطبه را و جهت مزمنه مختلفه را تفتیح
اوجاع رحم و سیل و ضیق النفس را و اخلاطش با روغن بلسان سوده خرد ... بقیه روغن
بیاشامد بجهة دفعه سرم زمان ادراکش بعد شش ماه و قوتش تا هفت سال و گفته تا سه سال و تا ده سال
بکار میشود مزاجش گرم است در یک درجه و نیم قدر شربتش تا یک مثقال ص فرفیون زعفران سلیخه حماما افیون
اقاقیا اسطوخودوس و سنبل و صمغ عربی جند بیدستر قوقی و خربق و مقل ... دار چینی ... زرد
... سایله یا ... فلفل سفید مکی پنج ... تخم کرفس ... تخم ...
و نانخواه و تخم ... مکی چهار درم ... درم ...
و بعض ... فلفل سفید ... خشک است بکوبند و ... عسل ... شراب ...
تا خوب نرم شود و با عسل ... کفایت سرشته ... روغن بلسان ...
کنند و بر بالای آتش نهند تا ... بعد از آن بر دارند و در ظرف شیشه یا چینی ... شش ماه
در ... بگذارند اسطوخیکبر ... نفع ... و قوت ...
سال و قدر شربت آن گفته اند تا سه مثقال و بیشتر ص فرفیون زعفران افیون سلیخه حماما ...
مر مکی ... سنبل الطیب صمغ عربی ... بزر ... و ... مکی دو مثقال ...
... بذر ...
بیخ مکی سه مثقال ... فلفل ... و سعد کوفی مکی دو مثقال دار چینی ...
زنجبیل ... مصطکی عود خام ... عنبر اشهب مکی دو درم مشک
... درم ... بادام ... فندق و پسته ... و لوز و حلقوزه مکی ... درم اجزا را کوفته و بیخته
و مغزها را با ... کوفته ... با ... بحوبه ... مکی دو مثقال ...
... شانیده و صاف نموده ... مکی دو مثقال ... کوفته ...
کرفته آب ... و آب انار ... مکی ... مثقال ... قند ...
کوفته بقوام آورده سرد کنند و دواها بدان سرشته ارده ... بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح دال مهمله با الف
و کسر ... جیم ... است ...
... سوداء و خشکی بدن را ...
...
محض باشد ص ...
نیم شکسته ... اطریفل انیسون ...
سوداء ... دماغ ... و امراض ...
شود و اجزاء ... مزاجش گرم است ... درجه دوم و خشک است در آخر
درجه دوم زمان ادراکش از چهل روز تا ... تا چهار سال ... قدر شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال
ص هلیله کابلی بیست درم بلیله و آمله از هر یک ده درم سنا مکی و افتیمون و تربد مکی پنج درم شاهتره ...
سه درم انیسون ... مکی ده درم ... درم بانگبین مصفی سرشته و بعضی ...
... اطریفل اکبر نافعست استرخاء معده و بواسیر ...
و باه را ... اجزاء این ترکیب نوزده جزو است و وزنش ... مزاجش گرم است در آخر درجه
دوم خشک است در یک درجه و نیم زمان ادراکش بعد از چهل روز تا سه ماه و قوتش تا ...
تا چهل سال شربتش دو مثقال ص هلیله سیاه و بلیله و آمله ... فلفل و دار فلفل مکی ...
... آمله ... شاهتره ... سرخ و زرد ... العمانی ... الفلفل

وکفد مقش و شکر طبرزد مکی ده جزو ... مکی نیم جزو ... بعسل کف گرفته سرشته اطریفل خفیف الدوا نافعست
اوجاع بواسیر را استرخاء و مثانه و معده و ضعف ... معده و معوق باه است اجزاء آن بیست جزو
و وزنش ... درم مزاج گرم است در آخر درجه ... خشک است در ... درجه و نیم زمان ادراکش
تا ده ماه قوتش تا چهار سال قدر شربتش دو مثقال ... ص هلیله سیاه و بلیله و آمله ... مقل و شیطرج
هندی ... نانخواه ... فارسی مکی ... سنبل الطیب ... مکی ... درم دار چینی
چهار درم فلفل دار فلفل ... مکی نیم ... نوشادر نیم درم خبث
الحدید ... درم عسل ... اطریفل ... نافعست ...
... و برص و بهق و جذام و انواع صداع و شقیقه را امراض ... و بواسیر و همه امراض سوداوی و بلغمی ...
... حقیقی ... و موافق اکثر امزجه و طبایع و در زمستان و تابستان ...
... دائم ... فواید آن موجود ...
... مسهل اخلاط ثلاثه اجزائش هفت است و وزنش ... مثقال و مزاجش
... درجه و نیم و خشک است ... قدر شربتش ... مثقال و نیم و بیشتر بحسب مزاج ص هلیله سیاه
و پوست هلیله کابلی و زرد و بلیله و آمله ... مکی ده مثقال ... پنج مثقال ... مثقال و نیم ... روغن
بادام شیرین یا روغن ... مثقال اجزا را کوفته و بیخته اندک ... جمیع اطریفلات ... وزن آن
... سرشته ... عسل ... تا خشک نشود ...
... اطریفل ...
اجزاء این مرکب ... است و وزنش پنجاه شش درم ... مزاجش گرم است و خشک ...
... قوتش تا دو سال ... تا سه سال و زمان ادراکش ... قدر شربتش از دو ...
تا ... ص ... مقشر ده درم تربد و ... و ... مکی پنج درم ... افتیمون ...
شاه ... ارمنی ... سفید و سعد ... مکی ...
سرشته اطریفل شاهترج ... سودا ...
... اجزائش ... جزو است و وزنش ... درم ... مزاجش
گرم است در ... درجه دوم و خشک است ... درجه ... زمان ادراکش ... قوتش تا دو سال و ...
... قدر شربتش پنج مثقال ص پوست هلیله زرد و کابلی بلیله و آمله هر یک بیست درم شاهترج
... ده درم ... پنج درم اجزا را با روغن بادام چرب کنند
و بانگبین سرشته ... مثقال ... و ... درم ...
بیشتر کند ... اطریفل شاهترج ...
... اطریفلات
... مزاجش گرم است ... قدر شربتش از یک مثقال تا چهار درم
ص هلیله زرد چهل درم کابلی سی درم بلیله و آمله از هر یک ده درم سنا مکی ده درم شاهترج ...
... اجزا را کوفته و بیخته اندک ... با روغن بادام چرب کرده بود
... سرشته ... اطریفل ... نافعست استرخاء معده و رطوبت ...
... بواسیر ... اجزاء این مرکب ... مزاجش ... درجه ... خشک است در آخر ...
درجه زمان ادراکش چهل روز ... قدر شربتش ... مثقال ص پوست هلیله کابلی
و بلیله ... آمله اجزا ... روغن ... بانگبین سرشته اطریفل ...
... سودا ... باشد ...
اجزائش بیست جزو و وزنش نود و ... درم مزاج گرم است در یک درجه و ... خشک است ...
... زمان ادراکش بعد از ده ماه قوتش تا دو سال قدر شربتش پنج درم ص هلیله سیاه ... ده درم بلیله
و آمله و تربد مکی هفت درم افتیمون ده درم ... اسطوخودوس و سنا مکی ... پنج درم ...
مکی سه درم انیسون مصطکی ... سنبل ... مکی دو درم ... نوشادر ... درم ...
... بانگبین سرشته ... ده درم ...
... نیم درم ...

تا دو سه روز بخورند تا دو هفته خفقان بهتر از ان باکی کند **اطریفل کبیر** مسهل دماغ است وبصر را قوت دهد وگرم کند و
طعام را بگوارد ومثانه را قوت کند ومنع باه را بیفزاید وبواسیر را نافع باشد ولون بشره را صاف کند وبادها
بشکند اجزاء وی دوازده است مزاجش گرم وخشک در یک درجه ونیم زمان ادراکش دو ماه مدت قوتش تا چهار
سال قدر شربتی دو مثقال **ص** هلیله کابلی وبلیله وآمله وبوزیدان وبسباسه وشیطرج هندی وشقاقل مکو جزو
تودری ودونج وبسان العصافیر مکو هم جزو کوفته وبیخته بروغن بادام چرب نموده با انگبین سرشند **اطریفل
کشنیزی** مسهل است دماغ را قوت دهد ودرد سر وگوش وچشم که بسبب بخار باشد نافع باشد وصداع حار را دفع کند وبخارات
[illegible] ساکن کند اجزاء وی چهار است [illegible] عسل سرشند سرد وخشک
درجه اول وخشک در آخر درجه [illegible] سرد وخشک در اول درجه وخشک در آخر درجه
نیم زمان ادراکش بعد از چهل روز تا دو ماه قوتش سه سال قدر شربتی تا سه مثقال وبیشتر نیز گفته اند **ص**
هلیله وبلیله وآمله وکشنیز یابسه مکو جزو کوفته وبروغن بادام چرب کنند وبعضی گویند [illegible]
[illegible] **اطریفل [illegible]** هلیله سفید وسیاه
[illegible] را نافع باشد [illegible]
[illegible] تمام حاصل شد [illegible]
[illegible] اجزاء وی [illegible] مزاجش گرم در یک درجه [illegible]
[illegible] زمان ادراکش بعد از دو ماه قوتش [illegible] قدر شربتی [illegible]
مزاج **ص** هلیله کابلی [illegible] بلیله وآمله مکو ده درم [illegible] شیطرج [illegible]
[illegible] درم [illegible] مکو هفت درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] مکو دو درم [illegible] درم با انگبین مصفی سرشند **اطریفل [illegible]**
رطوبات معده ومعقودات [illegible] بواسیر وضعف هضم را اجزاء این نسخه هفت است مزاجش گرم وخشک
در آخر درجه اول قوتش تا چهار سال زمان ادراکش چهل روز قدر شربتی دو مثقال **اطریفل [illegible]**
بواسیر را نافع باشد این نسخه چهار جزو است مزاجش گرم است در اول درجه ونیم وخشک است در آخر درجه
وزمان ادراکش بعد از چهل روز تا دو ماه قوتش تا سه سال وچهار سال قدر شربتی تا پنج درم **ص** پوست
هلیله کابلی وبلیله وآمله اجزا مساوی [illegible] با [illegible] حل کنند [illegible] با انگبین مصفی
سرشند **اطریفل [illegible]** بلغم وسودا را دفع کند وبواسیر را نافع کند این ترکیب هشت جزو است ووزن [illegible]
[illegible] درم مزاجش گرم است در یک درجه ونیم خشک است در اول درجه نیم زمان ادراکش دو ماه قوتش چون باقی
اطریفلات قدر شربتی تا دو مثقال ونیم **ص** پوست هلیله زرد وهلیله سیاه [illegible] واسطوخودوس
[illegible] مکو ده درم [illegible] مکو [illegible] درم [illegible]
[illegible] بادام چرب کنند با انگبین مصفی سرشند **اطریفل** [illegible] از صفرا وبلغم پاک کند
[illegible] ووزنش هفتاد وهشت درم مزاجش گرم است در اول درجه ونیم زمان ادراکش [illegible]
[illegible] شود قوتش تا دو سال قدر شربتی تا پنج درم **ص** پوست هلیله کابلی وهلیله زرد وبلیله
وآمله مکو ده درم [illegible] مکو [illegible] پنج درم [illegible] سفید [illegible] درم [illegible] وشیطرج مکو سه درم
[illegible] درم با انگبین سرشند **اطریفل** [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] مزاجش گرم است در
اول درجه ونیم وخشک در [illegible] زمان ادراکش هر وقت که ساخته شود وقوتش دو سال قدر شربتی از دو درم
تا سه درم **ص** پوست هلیله کابلی وبلیله وآمله وزنجبیل [illegible] وتیل اجزا مساوی [illegible] بادام چرب کرده
[illegible] با انگبین [illegible] سرشند **حکایت** [illegible] سال [illegible] درد عظیم [illegible]
[illegible] صاحب الملوک را [illegible]
وگفتم [illegible] تا چهار روز [illegible] سیاه [illegible] سیاه
[illegible] ظاهر شد [illegible]
تا چهار روز دیگر تمام برآمد [illegible] **حکایت** در [illegible]
[illegible] بعد از هفت [illegible] درد عظیم [illegible]
[illegible] ظاهر شد [illegible] دو سال [illegible]

بوده

بوده در شب ظاهر شد ومعالجه دیگر نبود قدری حب الملوک سایده قرص ساختم و بر بر وعرق طعام علی
الصباح مقدار [illegible] بر اصلاح [illegible] شراب [illegible] بر اصلاح [illegible]
کرم ودر [illegible] قیام برآمد واین [illegible] شد ودر دو سه روز [illegible]
ان التیام یافته صحت یافت **اطریفل** که چون مداومت نمایند بواسیر را قطع کند اجزاء این دو جزو است
ووزنش هفتاد وچهار درم وقوتش سه سال زمان ادراکش بعد از دو ماه قدر شربتی دو مثقال **ص** هلیله
وبلیله وآمله مکو ده درم [illegible] شاخ [illegible] مکو پنج درم [illegible]
دو درم [illegible] ده درم [illegible] کرده با صد وهفتاد مثقال انگبین مصفی سرشند **اطریفل**
که بهق سیاه را سود مند باشد وزایل کند اجزاء این نسخه نه جزو است ووزن ان [illegible] زمان ادراکش
دو ماه قوتش سه ماه قدر شربتی [illegible] **ص** هلیله سیاه وبلیله
وآمله [illegible] مکو ده درم [illegible] درم مصطکی [illegible] پنج درم [illegible] درم [illegible]
به چند [illegible] عسل مصفی سرشند **اطریفل** که بهق سیاه را زایل کند ونافع باشد اجزاء این نسخه چهار است ووزنش
[illegible] زمان ادراکش دو ماه قوتش سه سال قدر شربتی [illegible] **ص** هلیله کابلی وهلیله سیاه وبلیله وافتیمون
مکو جزو [illegible] سرشند **اطریفل** که [illegible] را سودمند باشد اجزاء این نسخه هفت جزو است ووزنش
[illegible] درم قوتش تا سه سال زمان ادراکش چهل روز تا دو ماه [illegible]
[illegible] قدر شربتی چهار درم **ص** هلیله زرد دوازده درم هلیله سیاه هفت درم بلیله وآمله
پنج درم [illegible] هر یک دو مثقال اجزا را کوفته وبیخته بروغن گاو چرب کنند [illegible]
سرشند **اطریه** بکسر همزه وسکون طا وکسر را [illegible] آش [illegible] وتماج [illegible] گویند با گوشت [illegible]
[illegible] با گوشت گرم وتر باشد [illegible] گوشت سرد وتر [illegible] کثیر الغذا ومولد خلط غلیظ
[illegible] اخلاط [illegible] وتسکین [illegible]
ترتیب [illegible] بریع الهضم تر [illegible] گندم [illegible]
کثیر الغذا [illegible] **[illegible]** بفتح همزه وسکون [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible]
چشم [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] جالینوس [illegible] درم [illegible] درم نبات اضافه کرده اند
[illegible] نبات [illegible] درم [illegible] درم [illegible] **[illegible]**
بفتح همزه [illegible] از ادویه [illegible] اطبا در علاج مرض داخل [illegible]
[illegible] دارچینی [illegible] وزعفران **[illegible]** [illegible] گفته شود
[illegible] [illegible]
نافع است امراض [illegible] وخشک کند رطوبات [illegible] ومعقود [illegible]
[illegible] ضعف بصر [illegible] قوت
[illegible] صداع [illegible]
[illegible]
[illegible] تا دوازده قطره [illegible] **ص** [illegible]
وزعفران [illegible] شراب [illegible] روغن [illegible]
روغن [illegible] شیشه [illegible] بیندند [illegible] مکرر کنند
[illegible] **[illegible]** بکسر
همزه وسکون کاف [illegible] **[illegible]** حرارت چشم را بنشاند [illegible] نافع باشد
[illegible] **اسفیداج** [illegible] هشت مثقال [illegible] هر یک هفت درم
[illegible] درم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] چشم باشد [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
اسفیداج [illegible] هفت درم **[illegible]** درهم دانسته شود **[illegible]** [illegible]

باید چنین باشد و آن بزرقطونا است بسیاه که یک کما ارسیا باشد و طبیعت ابن طبیعه حیوان است و گویند سر بوز است و گویند
معتدل بجهت آنکه صاحب هوا بیرد مولد تنفخ و خراج ریه الات دم و سر کهنه و سر بند خشک و گرم بقتل الدم
و لاغری مفرط و تب دق و دشوار دی بول و خلط سوخته و ما لیخولیا یا اکر هضم شود لطیفه ترین غذاها است
و مضر به مزاجان و مصلحش قولنج بخروجیت خود و مصلحش شراب کهنه یا سرکه است و باید که بزعفران و کرش و دار چینی
بپزند و از عقب جوارش خورند **الوقرمزا** در مرتبات مذکور شود **ایلج مرزا** در مربا گفته شود انشاء الله تعالی **امروسیاده**
یونانی یعنی جالس للمولدات در لغت یونان و آن تالیفات بقراطست صلابت جگر و سپرز را سود دارد
رسته یکشاید و ادرار بول کند و سنگ گرده را و مثانه را بریزاند و ابتدای استسقا را نافع سود مند باشد و ضعف
بدن را زایل کند علاوه دارو بهانچه طبعه است و وزنش پانزده درم و نیم سوای حب الغار و مزاجش گرم
در اول سه درجه و خشک است در آخر دو درجه بعد از دو ماه مستعمل توان کرد اما ایام تخمیرش دو
سال است و بعد از آن ضعیف می شود و قدر شربتش مقدار فندقی بقدر کرم **صص** ریوند و کمان کرمانی و جوز
بنا و حلتیت قریب آن و قفاح اذخر بخم خروفی مکو یک درم دار فلفل و سنبل و فلفل سفید هر یک نیم درم مر مکی
حب الغار دو مانه برنج و زعفران مکو دو درم بالکمین سرشته بعد از تخمیر استعمال کند **ایرج جالینوس مرستا** در بیو مغشی گفته
شود انشاء الله تعالی **الغالان** خاصیتش آنست که ترعی دقیق دار و ابر القریب ببدهد و انواع استسقا را زایل میکند و در بعضی امور از
استفراغ بهترست چنانچه در پیران و ضعیف مزاجان و کودکان که طاقت مسهل ندارند و کو مسهل اثر اندک نیز نفع
کند بهم چنانکه رفته و مریض از دست بیرون **طریقتش آنست** که کودی بله کرمی باشد مریض را بیان دلیل بریند
و بگیرند کنند و درد بیرون چهان کنند و سرش را بیرون کنند و کو یک عضو متورم بود همان عضو را در دیک کرم
دفن نمایند مکرر تا دفع ورم بالکلیه شود و این راه نرم کرده و مسکو گویند و اهل عراق عامه دو دیک بزرکی چون
کرم کنند چنانچه بدن نسوزد و این را تمایند **انکباب** بکسر همزه و سکون نون نوعی از کرات باشد و الف و دو جزو را
گویند که بپوشانند و سر را بجارات سید ارند **انکباب** جهت درد دندان و مواد نزله **صص** پوست خشخاش و حب الغار
و گل بابونه مساوی بجوشانند و سر بجارات دارند تا عرق بر جبین نشیند **انکباب** جهت صداع مزمن و مواد بارده
دماغ **صص** خشت پخته آب ندیده در آتش سرخ نمایند و در شراب اندازند و اگر غلیظ نباشد آب بهتر است
پس سر را بجارات دارند **انکباب دیگر** که برسام و صداع دیگر را سود دارد و در تبرید و ترطیب دماغ کند **صص** برگ
کدو و تراشیده و تخم کاهو و خشخاش با پوست و گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و گل بابونه و و دهر هر یک جزو بجوشانند و انکباب
سازند **انقرد باسیو** بفتح همزه و سکون نون و فتح قاف و سکون را مهمله بلغت یونانی بلادرات و گویند لغت رومی است و
چون جزو اعظم این نسخه بلادرات پس تسمیت بانقردیا و نافع است نسیان و بهق و برص و بعضی امراض بلغمیه بارده
عشت است دواها را وزن آن صد یا نزده درم مزاجش گرم است در سیم و خشک است در آخر دوم و زمان ادراکش
بعد از سه ماه و تو تش تا سه سال قدر شربتش یک مثقال **صص** هلیله زرد و هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک سی درم کندر و ریوند و قسط
و عسل بلادر هر یک پنج درم عسل بقدر احتیاج **انقردیا** نافع است جمیع امراض بلغمی را و علامه دار نقایش بر بد بیرزد در
دو بیت و هفتاد درم مزاجش گرم است در سیم درجه و نیم خشک است در آخر دوم درجه زمان ادراکش سه ماه و توتش سه
سال و گویند زمان ادراکش شش ماه و نقلش با طلا بیرون شود و بعد از پنج سال قدر شربتش نیم مثقال و باید در ظرف چینی یا نقره باشد
صص هلیله سیاه و بلیله و آمله هر یک سی و شش درم شونیز بیست و چهار درم جلبانیه شش درم قاقله هفت درم سعد شش درم
عسل بلادر مثقال و فلفل و دار فلفل زنجبیل فقلوبه افیون هر یک ده و ان ده درم اجزا را کوفته و بیخته با ششصد درم فانید
که با آب کرم حل کرده باشد بسرشند **انقردیای دیگر** منقول از منهاج نفع میکند استرخا عصب و دوار و نسیان و صرع و صداع
و اوجاع معده و سینه و جمیع اوجاع و بلغم و هضم را اجزا نوزده است و وزن آن تخمینا چهار صد مثقال و جلیب ده درم
با عسل و هفتاد درم مزاجش گرم است در سیم درجه و ربع خشک است در سیم درجه و نیم زمان ادراکش بعد از شش
ماه و توتش چهار سال قدر شربتش یک مثقال با یک درم **صص** سنبل الطیب سادج هندی مر صاف عصاره سلیخه زعفران
بیخ ارمنی اشترغاز حرف ورد چینی حب البان اسفنجر فرنفل مکو یک اوقیه مصطکی عسل بلادر هر یک دو مثقال حب البان
زنجبیل مر مغطوطی مکو یک و قیمهٔ فلفل مقدار هشت درم ایرسا و او قیه پوست ترنج انبسون سرطان سر کوفتر انگور بیخ ...
ادویه الهٔ خشک است بکوبند و بیزند سوای پوست ادویات که آنها را در سرکه خیسانند سه روز بعد از آن در دیگ با کوزه
بجوشانند تا چند جوش بخورد و آنها را زناقش برده او دیه را صاف کنند و در هر چند درم با سه رطل عسل مصفی بجوشانند با آتش نرم
تا قوام گیرد و غلیظ شود پس ادویه کوفته را در آن بریزند و نیکو مخلوط نموده و در ظرف نقره یا چینی یا شیشه کرده شش ماه در ریگ
جو دفن کنند **انقردیا** که مصروع را نافع باشد و دوار را زایل کند و امراض دماغی که از برودت باشد زایل کند و ادویهٔ این ترکیب

دواست

دواست و وزنش سی و هفت درم و توتش سه سال قدر شربتش یک درم با لکنجبین **صص** پوست هلیله کابلی و بلیله و آمله هر
یک نیم خشک را سطوخودوس هر یک پنج درم حند بید ستر یک درم عود الصلیب زنجبیل و صعتر و عسل بلادر هر یک سه
درم عسل مثال سه وزن همه **انقردیای دیگر منقول از شهرابادی** نافع است فالج و جمیع امراض دماغی که از غلبه بلغم
بود سود مند بود و آن بجوه قدیم است و گفته اند که قوت حافظه نیز بیفزاید و بعد از استعمال این بلادر بسیار بپرهیز
حفظ مکرم و بریان رونحن محفظ کند و گویند این صفت در نسخه اینست که از منهاج منقول شده اجزا این نیز به جزو و زمان
تخمیر شش ماه و توتش چهار سال قدر شربتش یک مثقال **صص** عسل بلادر یک و قسط و سعتر و درخت شش مثقال
عاقرقرحا بیست و چهار مثقال سلیخه و مر را بدو کرده بیخ ترک زعفران و دار چینی و مصطکی و کرویا هر یک مثقال اسطوخودوس
بذر السداب و فلفل سفید هر یک هشت مثقال انجدان یک وقیه اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن آن انگبین مصفی بسرشند
انقردیای دیگر و این معجون را **معتدل المزاج** گویند و این معجون هر چه مزاج را بکیرند و باعث استفراغ هم نافع است
لقوه و رعشه و برص را نافع باشد و مضرت را زایل کند و بلغم را دفع نماید و حفظ را زیاده کند و پیران و سرد مزاجان را بعود
باشد و اطبا معتقدند که بجمیع مزاج پیران را در اسباب معجون از این بهتر و ترکیب از این نافع تر نباشد و از معجونات
اجزای این ترکیب شانزده است و وزنش صد و بیست درم ایام تخمیرش شش ماه و توتش چهار سال قدر شربتش تا دو درم با
لکنجبین **صص** زنجبیل عاقرقرحا خاشو یا سنطرنج فلفل دار فلفل مرج ترک عسل بلادر هر یک ده درم سلاب حلتیت رازیانه
حنظل تا حب الغار شیطرج جند بید ستر جزو فلفل سفید هر یک پنج درم کوفته و بیخته بر روغن جوز بمالند و با سه چند
او زن انگبین صافی بسرشند **انقردیای دیگر** و این ترکیب **بزر سید الادویه** صرع و افرنیت که صلوع را نیست و بر است
و ابریم ترا فروزد و تمامی رطوبت و دماغ را و بیت را که تقلیل بدهد و فالج و لقوه و رعشه و شکسته و هم امراض
بلغمی را سود دارد و اجزای این معجون دواست و وزنش صد و شش درم زمان استعمالش بعد از شش ماه
توتش چهار سال قدر شربتش صد درم با لکنجبین **صص** زنجبیل مرج ترک شیطرج عاقرقرحا فلفل هر یک ده درم
فلفمونیا و حلتیت نتش مکو سه درم هلیله سیاه و آمله هر یک پانزده درم عسل بلادر بیست درم کوفته و بیخته ادویه
را بر روغن جوز ده مثقال بمالند و عسل بسرشند **انوشدارو سیاه** این ترکیب را از اطبای هند نهاده و مفرحست
آن سود و مشهور و نافع صرع و خفقان و مقوی اعضای رئیسه و خود حالی آرد و رنگ بشره را صاف کند و بوی
دهان و عرق بدن را خوشبو کند و معده را قوت دهد و اشتهای تمام آرد و بیش از طعام و بعد از آن تواند
خورد و جگر را محنت نافع است و مقوی تقلبات و مفرح تمام و اجزایش چهارده بالامد و مزاجش گرم است در اول
در جزو دیم و خشک در دوم درجه و ربع زمان ادراکش بعد از چهل روز تا ده ماه و قدر شربتش تا دو مثقال
صص گل سرخ شش درم ... پنج درم قرنفل سنبل مصطکی اسارون هر یک سه درم قرنفل درب زعفران بیابیر تا قلمی
هبه زنجبیل هر یک دو درم کوفته و بیخته بگیرند بیست رطل آمله هندی در ده رطل آب بجوشانند تا سه رطل بماند
فرود آورند و دو دست بمالند و صاف کنند از بیشتر زلال و باد و رطل بیاید تجزیه با عسل بقوام آورند پس
دارو ها را بدان سرشته معجون سازند **انوشدارو لولوئی** مفرحست تقویت دل و دماغ و جگر و معده را
قوت دهد و اشتها آورد و طعام بکاره و دیر تحلیل کند و ترکیب جگر و معده باشد سود دهد و نشاط و شکفتگی آورد
صص مروارید بکر بجهه ریشه مرجان و سعد کوفی دار جز و کهربا جنی هر یک دو مثقال عود خام و تباشیر
و سنبل و سادج و گل ارمنی و ابریشم مقرض هر یک سه مثقال زعفران و درونج عقربی و حهنین را شسته هر یک دو
مثقال شیر امله هر یک شش مثقال ذر شک پلانه و آمله بانه هر یک ده مثقال آب هر را با هم بجوشانند و صاف کنند و با سه
چندان ادویه کوفته و بیخته و عسل و قند بسرشند **انوشدارو لولوئی دیگر** مفرح کند و جوارشی مفرح خوش
معده را قوت دهد و غذا را هضم کند و رنگ روی را سرخ کند و بوی دهان را خوش سازد و جگر را قوت دهد
و این ترکیب بلادات اجزایش غیر ان الله دوازده جزو است و وزنش شصت و شش درم و نیم زمان ادراکش
بعد از شش ماه قدر شربتش دو مثقال و نیم **صص** لولو فرنجمشک و سادج هر یک دو درم گل سرخ شش درم سنبل
پنج درم مصطکی چهار درم قرنفل اسارون تا نیلیتون و بیابیر هر یک سه درم مشک نیم درم آمله مقشر سی درم با لکنجبین
تند ترکیب کنند **انومالی** بفتح همزه و ضم نون و سکون واو با میم و الف و کسر لام در یونانی یعنی شراب العسل است
چه انو یعنی شراب و مالی یعنی عسل است و مراد ایشان از این شرابیست که از آب و عسل میسازند و بعضی
اوکسومالی بضم همزه و سکون واو و فتح کاف و ضم سین مهمله و سکون واو یعنی سکنجبین که از سرکه و عسل سازند و اوکسو
یعنی سرکه و مالی عسل **اوکسامالی** یعنی سرکه مخلوط با آب **انومالی** بضم همزه و سکون واو و زا و لام مهمله او و عسل کهنه
مالی یعنی عسل که عبارت از شراب کل باشد **ایدرومالی** بضم همزه و سکون واو و ضم دال و را مهمله و سکون واو و ماء العسل

نزد یونانیین کرم میگیرند از عسل یک جزو و از آب باران دو جزو و در آفتاب نگاه میدارند تا آب رفته عسل بماند
انوسالی بضم همزه و سکون واو و ضم نون و سکون واو و ثانی یعنی شراب و عسل اهال بکسر همزه آب شوربا سرکه دار است
که با گوشت می‌پزند و دارچینهای کرم ناکوفته در آن کنند و گویند شوربای سکباج است که از جهت صاف
کرده و سره شده باشد و طبیب الوجه کو بیکر اهال با گوشت کار برتان دانفع عظیم میکند ایارج بفتح همزه با الف
و الف و فتح راء مهمله اسم مرکباتست از مسهلات با مسهلان اطاریس آن دارد والحرارت بواسطه آنکه عسل و ایارجات
الهی دارد مرکب مسهل که در قرب قرار داده اند ایارج بوده و خرص انا این تنقیح سر و دماغ است و رانفع
بقراطات که انشا این علم نموده و قتل انا ان بحقیقی می بوده از انبیا در چینی و مخصوص ملوک سلاطین بوده و رسالات
و کتب ذاهب فن در میان مردم شیوه و بقراط منتهی بیمار در این علم تالیف نموده و جماعت انها ترتیب داده که غربا
و فقرا از مکان دیگر در کار نباشد بجهة دوا و غذا احتیه و دینار صرف نکنند و تضیع کرد شاکردان را از مصالحه
ملوک و سلاطین و امرا و وزرا و اهل پیم و نیاز احاجب و اباعد ابعون کو باید بهم و تعیین بردم جبلا مستوات
بیمار شناخت معرفت را دریافت در محمد سیناشی انعاج و دران در میقد ریلعقوزه بد و مکتوب بود در ریم
اسرار عزیزه و امور عجیبه این فن تدمین ربعهد و مونز جزیره ایارج ارکاغانیس ابن داود الملک علی نبینا و علیه
السلام و صلوات بروعنیا به الحلیوم الفقه و قتل ارکیغانی و بعضی منسوب کردانی بسلطیس ملک صفالیه
حضرت برادر سلیمان و جمو برادر در خدمت حضرت لقمان بکمال علم و حکمت اراسته و پیراسته شدند و اکرا و ما
حضرت لقمان بدین ما و هم احلاف و انزا نصیحت و موعظه میبودی و داود معتو د عوذی و کفتند انی کرا ق لی
خلافت حضرت عزت جل شانه بلقمان عرض کرد و او قبول نکرد و داود قبول کرد و در ابتدای حال بلعلو دمخفی
بو بیش از ارشد و از الفاظ حکمت سلام الله علیه دیونا تعلم شربتی و یس قو بید و سوات و مشهور این نسخه
ارکاغانیس است و در کل کتب معروف جهة ججل بهای بلغمی و سوداوی و خلطها و جیقلم خام و سوداوی و اتبدا
فرو دلک آبه تم جهتم بان داو دوره کلوتو تنکو افضی دکو فتکو اوان دا نزد دخدا ندر مصلع د شکم در جم
در طبیخ سو اب سوداو خاصه کو سه تیر الحنطبه اشر برو فرنبا و کند و خدا نند در بشت و کلیه و حجفه
در طبیخ کرنبی سوداوی و خدا و بند عرق النسا در طبیخ تنظوریون خاصه اکر جهله تیر اولا مشاه قثاء الحمار
بادهامانه کند و در آب قیصوم سوداوی و معصوص الجلب نار باید و در هم سرطان الجر بطوف نافع است وخداوند
جرب متقو باد در طبیخ شاهتره تنفیدات و در باقی امراض با طبیخ افتیمون و اجزاء بیست و چهار است و زن اد
بیست و پنج نیم و هفت درم مزاجش کرم است و خشک در آخر درجه دوم قوتش تا هفت سال و زن دعیفی
در کار افتاده است و تا بیست سال حکم میکند زمان ادراکش بعد از شش ماه وقدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال
صح شحم الحنظل بیست و دو درم فراسیون و اسطوخودوس و خربق سیاه کادریوس مجموعه فلفل سفید و دار فلفل
مکی دو درم مختار ابن هبل چهار درم است سنبل الطیب شوح غاریقون صبر زرد زعفران جنطیانا انقلاسالیون
اشق جاوشیر مکی یک وقیه جعده و دارچینی و سکبینج و مر و سنبل و اذخر و بوه و کوهی و زراوند کرد مکی دو درم
با سکبینج سرشند ایارج [illegible] الحکیم بفتح همزه و سکون نون و ضم دال مهمله و راء مهمله و سکون واو و الف با میم
و کسر خاء معجمه و سکون [illegible] طبیب حاذق و حکیم کامل است از حکما فلاسفه که زیاده کرده در تریاق فاروق
افریمس افاعی را و این ترکیب از اوست جهة امراض بارده دماغ و عصب و مفاصل و تشنج و صداع و ضربه و شکستگی
اعضا و درد پهلو و معده و نفث الدم و درد تهیگاه نافع است و در اورام صلبه با سکنجبین ضماد کنند بر موضع
ورم چشم با [illegible] القلب جهة ورم مقعد [illegible] ترییح سر انگشتان [illegible] ضماد کنند و در [illegible]
دهان غرغره کنند و باقی طریق استعمالش چون ایارج ارکاغانیس زمان تخمیرش بعد از شش ماه قدر شربتش
از یک درم تا چهار درم صح دارچینی سلیخه سیاه و قصب الذریره عیدان [illegible] اذخر [illegible] مکی
سرو [illegible] کوفته و بانشو [illegible] آب باران [illegible] تا آنچه [illegible]
صبر سقوطری را بان باران [illegible] در آفتاب بگذارند تا خشک شود [illegible] مذکوره صبر را که
آفتاب [illegible] با زعفران و [illegible] و در نسخه دیگر منضج بلغم
[illegible] در ظرف شیشه نگاه دارند ایارج [illegible] الحکیم اجزاء آن بیست و هفت قوتش [illegible] زمان
ادراکش [illegible] قدر شربتش از نیم مثقال تا چهار مثقال صح شحم حنظل پنج درم [illegible] غاریقون
[illegible] خربق اسود [illegible] مکی چهار درم [illegible] درم نیم [illegible] افتیمون [illegible]
مکی [illegible] درم [illegible] فراسیون [illegible] سلیخه [illegible] اسود زعفران دارچینی دار فلفل سقمونیا [illegible]

جاوشیر

جاوشیر سکبینج جنطیانا سطوخودوس فقطر اسالیون زراوند طویل مکی چهار درم با عسل سرشند ایارج جالینوس الحکیم جهة جنون
صرع و درد سر که از بخار یا سلبه متولد شده باشد و جهة [illegible] و سایر علل سوداوی و بلغمی نافع است
اجزاء این پانزده جزو است و وزنش چهل و یک درم و نیم مزاجش کرم و خشک است در درجه دوم
ادراکش شش ماه و قوتش چهار سال تا پنج سال قدر شربتش از یک مثقال تا چهار مثقال صح حنظل انیسون سنبل الطیب
زراوند مدحرج سلیخه دارچینی فقطر اسالیون کادریوس اسطوخودوس فلفلمویه مصطکی مکی یک درم
مر عاقرقرحا چهار درم حب البان زعفران مکی یک درم و نیم صبر زرد ده درم شحم الحنظل [illegible] درم با سکنجبین
مصفی سرشند ایارج بقراط الحکیم ابن بقراط از بقراطاست و او را بقراط [illegible] لقمان
و مانع این علم است و اکثر مرکبات قدیم اختراع اوست و حکما شاگردان اویند [illegible] اجزای این
ایارج نه جزو است وزنش [illegible] درم و نیم [illegible] طریق [illegible] دیگر
قوتش چهار سال و قدر شربتش دو مثقال صح [illegible] فلفل سفید و سیاه دار فلفل کادریوس [illegible] زعفران
[illegible] مکی [illegible] درم با سکنجبین مصفی سرشند ایارج جالینوس در اصل غالینوس بوده بفتح غین معجمه و الف
و کسر لام و سکون یاء و ضم نون و سکون واو و سین [illegible] غذای [illegible] است [illegible]
[illegible] غالینوس خوانند و معرب این
جالینوس است و از جمله هشت حکیم است که مرجع و منابع [illegible] صناعت طب بوده اند و او خاتم [illegible]
بوده و در علم طب چهار صد کتاب تصنیف کرده [illegible]
[illegible]
حاذق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحکمة و فصل الخطاب [illegible]
حکم الناطق بالصواب و من عنده علم الکتاب [illegible] علیه [illegible]
[illegible] لقمان [illegible]
سطوناسج
و منافع این [illegible] و تنقیه [illegible]
سوداوی [illegible]
این بیست و چهار است و وزنش [illegible] مزاج کرم و خشک است [illegible] قوتش از
شش سال تا هفت سال و [illegible] تا بیست سال [illegible] و نافع است قدر شربتش از یک درم تا چهار درم
صح شحم الحنظل غاریقون [illegible] اشق [illegible] سیاه و [illegible] مکی [illegible]
سقمونیا [illegible] افتیمون [illegible] مکی [illegible] درم [illegible] زراوند طویل مدحرج
و فلفل سفید و سیاه دار فلفل دارچینی جاوشیر جنطیانا فقطر اسالیون مکی چهار درم [illegible]
و صبر مکی [illegible] درم [illegible] سقمونیا و [illegible]
[illegible] با سکنجبین مصفی سرشند ایارج [illegible] الحکیم
[illegible] ایارج [illegible] بوده است [illegible] ایارج تام [illegible]
[illegible] ایارج [illegible] شحم الحنظل [illegible]
مسهل [illegible] ترکیب کرده اند [illegible]
[illegible]
ایارج [illegible] مثقال [illegible]
گویند [illegible] ترکیب [illegible] افتیمون [illegible] ترکیب [illegible] بلغمی و سوداوی را
زایل کند و داء الثعلب را نافع باشد و در امراض [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] جاوشیر مکی هشت مثقال فقطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه
[illegible] مکی پنج مثقال دارچینی سلیخه اسطوخودوس زعفران [illegible] مکی چهار مثقال [illegible]
[illegible] با سکنجبین سرشند و با طبیخ افتیمون بدهند و در بعضی نسخ سلیخه و اسطوخودوس مکی هشت مثقال کرده [illegible]

ایارج غاریقون سهل نفع تو به است با ایارج دونسی این نسخه معتدله جزوات ووزن یک صد وپنج درم مزاجش گرم
وخشک است در دو درجه ونیم زمان ادراکش [illegible] مقدار شربتش چون ایارجات مذکورات صـ شحم الحنظل
بیست درم صبر پنج درم خربق [illegible] ده درم [illegible] بیست سکبینج [illegible] مقل هشت درم [illegible]
فلفل سیاه وسفید مکی پنج درم سنبل سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل مرزنجوش جعده مکی دو درم با انگبین
مصفی سرشته شود در نسخه [illegible] اضافه است [illegible] غاریقون [illegible] مکی ده درم

ایارج شیخ الرئیس یعنی حکیم الاسلام وافضل الحکماء الانام ابو علی ابن عبد الله السینا البلخی [illegible]
[illegible] نافع است اکثر امراض سوداوی وبلغمی را وایارج بسیار لطیف بسیار نیکو است اجزائش بیست وپنج جزو است
ووزن ان هفتاد درم مزاجش گرم وخشک در آخر [illegible] قوتش سه سال مقدار شربتش از یک مثقال تا دو مثقال
صـ خربق سیاه درم شحم الحنظل یک مثقال صبر پنج مثقال غاریقون هندی یک درم [illegible] دو مثقال [illegible]
نیم مثقال [illegible] درم فلفل سفید یک مثقال زنجبیل دو مثقال [illegible] اسارون وحب البلسان [illegible]
[illegible] درم [illegible] درم [illegible] وفر [illegible]
مکی ده درم [illegible] درم [illegible] درم افتیمون درم ونیم با انگبین مصفی سرشته شود ایارج [illegible]
معنی ایارج [illegible] یونانی [illegible] است [illegible]
[illegible] ایارج [illegible] اند وابن ترکیب [illegible] بقراط است وگویند بقراط شاگرد [illegible]
[illegible] حکماء [illegible] یونانی [illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم ولقمان شاگرد داود است سلام الله علیهما وبعد از لقمان این علم شریف [illegible]
[illegible]
زمان [illegible] کرده [illegible] این مذکور شد واین ترکیب [illegible]
[illegible] اعضا [illegible] معده [illegible] وجگر [illegible]
[illegible] دماغ [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible]
از جهت لطافت نافع [illegible] است [illegible] زعفران [illegible]
صاحب [illegible] زعفران [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] اسهال [illegible]
[illegible] معده [illegible]
میکند وبعضی [illegible] ایارج [illegible]
بعضی [illegible] انگبین کند [illegible] اسهال [illegible] وشیخ الرئیس میگوید [illegible]
[illegible] ایارج [illegible]
اسهال [illegible]
[illegible] اسهال ایارج [illegible] اجزاء این نسخه [illegible] مزاجش گرم
خشک است در [illegible] درجه [illegible] تا چهار سال مقدار شربتش
[illegible] الکرمانی [illegible]
ایارجات [illegible] افتیمون [illegible] صـ سنبل وسلیخه مصطکی دارچینی اسارون حب البلسان
عود بلسان زعفران مکی [illegible] صبر سقوطری [illegible] باقی [illegible]

ایارج لوغاذیا الحکیم
از تلامید اسقلیبوس [illegible]
[illegible] لوغاذیا حکیم
فاضل حاذق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مفاصل [illegible]
[illegible]

رابرد اجزائش سی وشش جزو است ووزن ان نود ودو درم مزاجش گرم است وخشک در دو درجه ونیم زمان
ادراکش بعد از شش ماه وشیخ السدید ابن البیان میگوید قوتش بعد از بیست سال ضایع میشود وصاحب تذکره
میگوید قوتش تا چهار سال است مقدار شربتش چهار درم با انگبین [illegible] صـ شحم الحنظل پنج درم حبل
الفار [illegible] غاریقون [illegible] سیاه واشق [illegible] مکی چهار درم افتیمون [illegible]
مکی سه درم [illegible] غاریقون [illegible] هندی [illegible] سلیخه فلفل سفید وسیاه ودار فلفل [illegible]
چینی وزعفران وبسفایج وسکبینج وجاوشیر [illegible] بسفایج [illegible] وترنجبین [illegible]
[illegible] افتیمون [illegible] سنبل [illegible] وزنجبیل مکی دو درم حنظل [illegible]
ونیم با انگبین مصفی سرشته شود ایارج [illegible] یعنی بقراط اجزائش [illegible] ووزنش چهل ویک درم مزاجش
گرم وخشک است در دو درجه [illegible] مقدار شربتش بدستور باقی ایارجات صـ حنظل
سنبل [illegible] سلیخه دارچینی [illegible] اسطوخودوس [illegible] مصطکی مکی یک
درم [illegible] چهار درم حب البان وزعفران مکی یک درم ونیم صبر [illegible] درم شحم الحنظل [illegible] درم
با انگبین سرشته شود ایارج [illegible] اجزای این نسخه [illegible] ووزن ان چهل [illegible] درم مزاجش
گرم است در [illegible] درجه [illegible] ودو درجه ونیم [illegible] شربتش بدستور سابق صـ [illegible]
[illegible] فلفل دار فلفل [illegible] پنج مثقال زعفران [illegible] دو درم اشق یک درم [illegible]
سرشته شود ایارج [illegible] نافعست [illegible]
[illegible] است [illegible] درم مزاجش گرم است در یک درجه [illegible] خشک است [illegible] درجه [illegible]
صـ [illegible] زعفران [illegible] یک درم
[illegible] مکی سه درم ایارج [illegible] که نافع است [illegible]
[illegible] اجزای ان [illegible] ده است ووزنش صد وشصت [illegible] درم مزاجش گرم است وخشک [illegible]
درجه [illegible] بدستور ایارجات سابق صـ اسطوخودوس پنج درم مصطکی [illegible] مکی سه درم
[illegible] سنبل دارچینی اسارون سلیخه [illegible]
وحب البلسان وزعفران مکی دو درم صبر سقوطری مثل همه با انگبین سرشته شود باب الباء بادمهج [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] بکشاید [illegible] نفس
[illegible] اجزائش [illegible] جزو ووزنش [illegible]
[illegible] درم مزاجش گرم است [illegible] درجه [illegible] زمان ادراکش شش ماه [illegible]
سال شربتش یک درم ونیم صـ [illegible] افیون [illegible] فلفل سلیخه [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] درم [illegible] هشت درم [illegible]
[illegible] مکی [illegible] درم انگبین [illegible] بادمهج [illegible] اجزائش [illegible]
جزو ووزنش هشتاد درم قوتش تا سه سال وزمان ادراکش شش ماه [illegible] شربتش [illegible] صـ [illegible]
[illegible] مکی [illegible] درم [illegible] غافث [illegible] فلفل [illegible] زنجبیل وزعفران
مکی [illegible] درم [illegible] انگبین سرشته شود بادام مربا در باب [illegible] مذکور شود [illegible] باسلیقون اکبر معناه
[illegible] الملوکی وقیل [illegible] از مخترعات بقراط است که ذکر شربتش شنیده مذکور شد در [illegible]
صحت [illegible] بکه [illegible] واجب است محافظت [illegible] این عضو شریف [illegible]
ومشهور است که القاهر بالله که از خلفای بنی عباس بود ومردی قاهر وجابر [illegible] بود چون چشمش [illegible]
سال دیگر [illegible] مساجد ومدارس [illegible] ایها الناس خلیفه [illegible]
ایها الناس امام [illegible] کنید [illegible] را احتیاج بهیچ عضوی از اعضا بیشتر از چشم
نیست پس حفظ ان کردن از کمال [illegible] که حضرت حکیم خبیر وعلیم وبصیر [illegible]
قوله تعالی ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا [illegible] انه [illegible]
[illegible] است [illegible] لازم است [illegible]
در چشم [illegible] آفتاب [illegible] باشد [illegible] مطالعه [illegible] کتابت [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] کردن [illegible] بیان [illegible] کند [illegible]

الوستم
باب الباء
[illegible]

تر لعداب مدمج وعدس و باقلا وکرنب وگوشت قدید وماهی شور و سرکه و چیزهائی که شور باشد و هر طعامی که
غلیظ و ثقیل و بخار باشد و شب و هر وقت خوردن و بر امتلا و معده خوابیدن و در حالت سیری جماع کردن و
مداومت برقی کردن و ادمان نبیذ و شراب و حذر مسکرات کردن و در حمام گرم رفتن و مکث کردن چون حمام شام
و در روز بسیار خوابیدن و شب بیدار بودن و بار دشوار تحت چو باد هرات و هوای سرد و گرم که از حد اعتدال بیرون
باشد و آب چشمه گرم و غبارات و دود و بوی های بد و گریه و حضور بسیار و جهات متوالی و حقنه بسیار و حرکت
کنان بسیار تا ریک و دیدن بسیار و برق و نظر کردن در قرص خورشید و اگر ضعیف باشد اینها بیکند و چند
مردم را این ضعیف نابینا شاهده کردم از نگاه کردن بکسوف و بعضی اندک بصلاح آمد و اکثر نابینا ماند و اجب
تجربت دود و بیجا و تخویف و حزباد کردن و در وقت جماع بفرج زن نگاه کردن حذر باید کرد و هر چه قابض
باشد بسیار خوردن و کثرت آب خوردن بسیار و برنج بسیار کردن و عرق ... الاخرقه و کاهو و غیره
و گور و چون تر باعث درد چشم است و ترش که بان تیز باشد و هر چه تیز معده را بر انگیزاند و زبان دار و چو
نیز و مروت جماع کردن بسیار و شیون التفع و تب و عرق و دعلبه و شش شور یک آدره و چشم کوفتن
بکوید و شیر و هر چه از آن شاید محفوظ باید شود و هر چه خشک و تر طلا دارد چون بلا در دوا ... و جالینوس
گوید نظر کردن در چیز سیاه یا سبز و زنان ... زیرا طبع چشم اگر کبود باشد ... تیز کردی
... میکرد ... قوی می شود ... دقیق بسیار ...
و غلیظ میکرد ... شیخ ابو علی سینا ... ابو ... جالینوس ... که از ... بوده ...
اکحل و اجب تاوفتی **نافع چشم** ... میکشد ... و آب باذیان ساده یا
شکر کشیدن و آب بادیان ... کشیدن با صبر و افیون ... نقع بسیار دهد و آب ...
از هر یک جدا گرفته و در شیشه کرده ... بستر در آفتاب نهند و هر روز ... کند پس از این
آب سه ... دار فلفل و نوشادر مکی ... درم سائیده داخل کند و در چشم کند و هر چه کهنه تر شود
و آب ... بیت ... با عسل و الحق ... آب انار ... آید و ضعف آب ...
بیت و در آفتاب نهند و انار ... آب انار ترش و آب بادیان و ... که آتش ندیده باشد
... نفع بسیار میدهد ... چشم ... و چکانیدن گلاب ... در چشم ... شق
... با صبر ... گلاب و سرکه ... بنفشه و نیلوفر ...
... جالینوس ... ضعف ...
... جالینوس ...
... کردن و نظر ... و آب ... سبزه ... سیاه ...
... کبودی ... سیاهی ... نظر کردن در چشم ...
منظر کردن ... در چشم ...
... دماغ ...
... چشم ...
... جواهر سرمه و توتیا ...
... چشم ... باز کردن ...
... کور ...
... چشم ...
... سرمه ...
... چشم ...
... زید البحر ... اقلیمیا ... مکی ده درم
... درم ... نمک اندرانی ... اسفیداج ... فلفل و دار فلفل ...
... اصفهانی ... هندی ... مکی ... درم صبر سقوطری ...
... مکی ... درم ... نوشادر ... درم ...
... چشم کشند **باسلیقون** ... زنجار ...
... باسلیقون ... ترکیب ... طریق ... **صص** ... مکی ده درم

مس سوخته پنج درم اسفیداج مغسول ... نمک اندرانی و نوشادر ... فلفل و دار فلفل مکی ده درم ... قرنفل
و آنزروت مکی پنج درم **باسلیقون دیگر** ... جرب و سبل و ظفره و حکه و دمعه و ... سود دارد ...
... **صص** ... فلفل و دار فلفل و زنجبیل ... و هلیله سیاه ... مکی پنج درم صبر سقوطری یک درم ...
... شکر ... پنج درم ... و قرنفل مکی چهار درم نوشادر یک درم ...
... **باشویه** عام است و ...
... صداع را نفع میکند و اگر ... باشویه ... میکنند ...
... استعمال ... نمایند ... از جهت بخار ... صداع ...
... **باشویه** ... صداع و سرسام را نفع کند **صص** گل بنفشه و خطمی ... سبوس گندم ... خطمی ...
و بابونه و اکلیل الملک ... باشویه کنند ... باشد ...
... بسیار ... **بیهیج** ببیند که ...
... در قرون سابقه اشتها ... خواص ... کویند ...
اطلیه ... ضعیف ... برکرده ... دارد ... نوع ...
... مثقال ... شفایافت و ضعیف ... اورام ... بسیار ...
... آب ...
... نفع میکند ... **بخورات** ... تقویت
... ماع ... بخورها ...
... **نطولات** ...
... **مرهم** ...
... **بخور** ... صداع ...
... نفع ... خواهد ...
... عروق ... عروق ...
... خراسانات ...
... باشد ... باشد
... **بخوره** ... دماغ است و خفقان و غشی و ضعف
... **صص** عود ... سندل سفید مکی یک درم ... کافور ... درم ...
... گلاب ... **بخوره** ... ضعف دل و دماغ را ... باشد ...
... ضعیف ... **صص** سیب اصفهانی ...
... گلاب ... سندل ... کافور و مشک ...
... **بخور دیگر** که تقویت دل و دماغ کند **صص** سندل سفید و عود ...
... سفید مکی ... گلاب ... **بخوری** که ... دماغ باشد
... **صص** سندل سفید و عود هندی ... بنفشه
... درم ... گلاب ... درم ... مجموع ...
... **بخور** ...
... **صص** ... **بخور** ...
... **صص** ...
... **بخوری** ... **صص** ...
... **بخوری** ... **صص** ... **بخور** ...
... **صص** ... **بخور** ...
... **بخور** ...
... **بخور** ...
... **صص** ... **بخور** ...

صب یکدرم شاخ بز و برودهن زیت چرب کنند و بر آتش اخثاء البقر دود کنند **بخوری** که ملازه و موافقت زده را نافع باشد
بخور جوز عنبت را بخور کنند و دهان و لبان دود ان دارند چند مرتبه تا خبی باشد که خود را مرام میکوید
و حاجت اید **بخوری** که مسقط بواسیر است در چند روز منقلت بکند بشرط که نقیه در عمل نکند **صب** بکیرند بوا جوع علیو
ازاد و بطریق که مذکور شد بر زید و طفار رشید و انکشت عرالجمال بخور کنند و باید اول خود را پوشند تا دود بر رک
نرود و هر روز مکرر کنند و کوینند دا بار دهن سرشف مکرر کنند بواسیر را اسقاط کنند و اکر بعد از خزاز خروب
نطول سازد نیز باشد **بخوری** که بواسیر را خشک و پژمرده کرداند **صب** سندان سفید و پیخ حنظل و هر دو را بسید
و اشنان و پیخ جهازی و سلاب و مغز بروت هم را بر ابر کوفته و بجته قرص کنند و بهان دستور با آتش بیکل
شتر بخور کنند **بخوری** دیکر که بواسیر جوع و فوت اعفت را باز دارد **صب** مقل و سنبل رومی و شاخ
کوزن و شاخ کوکرن و کندانه هر یک جزو کوفته و بجته باب کشنیز سبز سرشته و قرص سازند و با آتش کن
دود کنند **بخوری** که بواسیر را نافع باشد **صب** مقل ازرق تم کندنا کل بار زبان مکلا جزو بخور نمایند **بخوری** که بواسیر را
خشک کند **صب** ذبیح مرغ و صمغ الجاوشیر هم برشته و دود کنند **بخوری** دیکر که حیض نفع دارد و دارد **صب** پیخ کرم پیخ
حنظل و پیخ هر ارسید و بلاد ر و سورنجان و زرنیخ بنفط سیاه سرشته **بخور نافع** که بواسیر را اسقاط کند
صب شاه ذغاج و ناخن مهل داتحوان ماهی و شاخ کوزن دم بز کوهی و سند روس و سم اسپ و نوشادر
کوکشاف شیرد حشت ذریره و سقنقور و شاخ کوزن و سرطان و اکر از مود و سماق و کوماذو و ظر بو ب و خاکستر
تربجین و پوست خشخاش و حنظل هر کدام باشد معروه با مرکب نطول سازند و مکرر نمایند بواسیر را اسقاط کند
بخوری که بیطل نافعت **صب** بکیرند بورک و پیخ حنظل را هم چنان خشک کنند و دوا و بطریق معهود که
معتقد کیرند و را بدوا پان شده تالی دهد که خود کیرد مجون عرق بیطل حاصل شود در طشتی که بر از شیر باشد
نشیند و در دم بواسیر پژمرده شده بر شیر فرو افتند و اکر قطنی باشد تا باتر ده روز بخور **بخور** کند و فرود جسم را
انکرا در هفتاد روز زایل میکند و مجرب است **صب** **بخور** عاقرقرحا کل منو فلاجوز بوا شاری مقدار نیم درم
بخور کنند و اطفال را که در غلیان نوبکشند عقلانان مخو دیا بخود بر یان **برشعثا** در اصل نام این ترکیب بر شاعو
بود چون از تحقیق در ساعت ظاهر میشد بعضی حکما خواستند که تکلم این اشان باشد بر شعثا کفتند بعضی
این نسخه را منسوب بشیخ ابوالریح کرده اند و حکیم مسعود افضل المتاخرین حکیم عماد الدین محمود در رساله افیون
میکوید که شیخ در قانون از جالینوس حکایت میکند که من این دوا را در خواب دیدم که کفته من از مخترعات انکه
طرطوس و ام و منفعت من کسی را که مرد ن نزدیک باشد عظیم است در اصلاح میاورم در دهانی ذکر در امراض
مزمنه حادث شده باشد اکر صاحب درد قولنج از من یک نوبت تناول نماید نفع یابد و سپرز و نفس
الانتصاب و نوی بیل و شیخ و درد پهلو که از آن خون هلاک باشد بر طرف میسازم و کسی که نفث دم باشد بخور
قی میکرده باشد از من مقدار رسد تناول نماید عیاد الموسوم بیانه او و درک او در جسم کر در اعضاء و احشاء حادث کند
و سعال و خناق و خواق و خواتیک ... و وقایع و سینه مهر بخته باشد ساکن میکردانم اجزا این نسخه هفت جزو
است وزن ان پنجاه و هشت مثقال مزاجش سرد است در یک درجه و خشک در آخر درجه اولیه زمان ادراکش
سیدان شش ماه قوتش از پنج سال تا ده سال و شیخ سدید میکوید تا پانزده سال شربتی بقدر نخود ملحیم کرم
و هر کاه درد عظیم باشد نیم مثقال **صب** فلفل سفید و تخم بنج مکو بیت مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال
فرفیون و سنبل و عاقرقرحا هر یک یک مثقال عسل بقدر حاجت **برشعثاء ابوالریح** نسخه ابو البرکات بغدادی که
مند است در مضیات و قلبیه را از جهه نوع عطی و در معده اکر ای باد کرم و سرد باشد و خواص بسیار دارد و صاحب منهاج
بتفصیل ذکر کرده اجزایش هشتده جزو است و وزنش سه درم مزاجش کرم است در سیم درجه و خشک در
دوم درجه و نیم زمان ادراکش بعد از شش ماه شربتی نیم درم **صب** فلفل سفید و نانخواه تخم کرفس قوه تخم
البنج بکیرند و مکوب ده درم زعفران زراوند طویل خیطیانا عاقرقرحا بریان حب و دار مکو چهار درم حب الغار افیون
مر ... مکو هفت درم عاقرقرحا سنبل نار دین مکو دو درم هنبد بید ستر فرفیون مکو پنج درم عسل مصفی
سرشته **برود اللوری** رطوبت چشم را نشف کند و سوزش را باز دارد و چشم را خشک سازد **صب** شادنج مغسول ده
درم و اسفیداج پنج درم صبر را بید بکیرد پیک مثقال نبات دو دانک بدستور معهود استعمال کنند **برود حمر** حاره و سلاق
و سعد را نافع باشد **صب** توتیای کرمانی مغسول را هفت روز در آب مغسوله بپرورند و باز بسایند و مکرر نمایند
برود مصمر دیکر جرب و بیاض و دمعه و سلاق و سبل و ظفره را سود دارد و اجزای این نسخه نه جزو است **صب** توتیای
کرمانی شده در آب نوره بپرورده ده درم پوست هلیله زرد و زنجبیل و زرد چوبه مکو پنج درم دار فلفل و ماميران ... چینی مکو سه درم

بوره

بوره فارسی پنج درم لؤلؤ بکر ایضا درم نمک هندی ایضا درم **برود مصمر** نافعست سبل و سلاق و جرب که در اجفان
باشد و دمعه را **صب** توتیای کرمانی و پوست هلیله زرد و زرد چوبه مکو پنج درم زنجبیل دار فلفل ماميران
آمله مکو دو درم کوفته و بیخته با بطوره هفت بار بپرورند **برود مصمر ایضا** توتیای کرمانی و عروق الصفر
مکو ده درم قشر هلیله اصفر و زنجبیل مکو دو درم و نیم نمک هندی سه درم کوفته و بیخته با بطوره بپرورند **برود مصمر**
نافعست سلاق و دمعه و جرب و بقایای رمد معتلة اجفان و سبل را بیتق طاف المادة را باذن الله عزوجل **صب**
توتیای کرمانی ده درم مکو ده درم زنجبیل هلیله زرد مکو پنج درم دار فلفل و ماميران مکو دو درم و ثلث نمک
هندی ده درم چهار مرتبه با بطوره بپرورده خشک کنند **برود رمانی** منقول از ذخیره آب انار ... که
باشد و مکرر بپالاید کرده یکمن انکبین اتشی ده بیه مثاقیل درم درک سنک با هم بجوشانند ... بپرورند
آورند **برود فرنکی** نافعست سبل و دمعه و پرده که در چشم در آمده باشد و پیخ که در اجفان باشد و بیاض که در چشم
در امده باشد اجزاء او شش است **صب** توبال النحاس در و ... صمغ و زنجار مکو هشت درم بوره ارمنی و صبر و ملح
اندرانی مکو چهار درم کوفته بیخته زهره ... بپرورند تا خشک شود و بسایند و استعمال کنند **برود ابعا لعم**
کاهو شود بپرورند ... و قطع میکند خون که جاری میشود از آن و تقویت میکند و منع خروج دم میکند از اسنان **صب**
ورق ورد و عفص ... پوست برک یابس و بزر البقلة و طباشیر و طین ارمنی و جلنار مساوی کلا کنند و بعد از آن بکیرند
و کلاب مضمضه نمایند **برود کافوری** خارش و سوزش و دمعه حاره را نافعست **صب** توتیای کرمانی مغسول پنج درم کافور
معتبر **برود نقاشی** از تالیفات جالینوس بغایت معمول بصر و حافظ صحت و قاطع دمعه و بیاض و حکه و جرب
مزمن و تقلیل و رم افعت و منهیات بجلا اجزائش دوازده **صب** توتیای کرمانی شادنج غاسل ... مکو
یک جزو صبر و فلفل و دار فلفل و شادنج مغسول ... نیم جزو ماميثا عفص مغز قنبیز ... تخم
زبد البحر مکو ربع جزو بسایند و تا پنج مرتبه با باران بپرورده و در آفتاب کذارند انکاه در سایه ... از جرب
بپزند **برود دیکر** نافعست بیاض و سلاق و سبل و ظفره را **اقتیما** نقره و زبد البحر مکو دو درم مس سوخته پنج درم
اسفیداج مغسول و نمک اندرانی مکو سه درم آنتیمه درم فلفل چهار درم کافور نیم **بزر سکاه** و انجه که از منافع
بزرک دارد و کوعجاز در هقانا تریاک است و منفعت ان چون فلوشا است در تریاقات و در قولنج حت نافعست و مسکن
وجع در وجعات اجزا این بیت و هفت جزو و وزنش صد و چهل و هفت درم مزاجش کرم است در سیوم درجه و خشک
در آخر درجه زمان ادراکش بعد از شش ماه قوتش تا هفت سال مقدار شربتش یک مثقال یا یک درم **صب** زعفران و بزر
البنج سفید مکو یک استار افیون فرفیون مکو بیت درم سنبل الطیب مکو ... سادج قرنفل مکو چهار درم فلفل
سفید ده درم مرو ... و نوشادر ... سلاب دشتی و کافور و مشک و قاقله و دار چینی و سلیخه مکو پنج درم قسط تلخ
هشت درم ... اسقندر و عاقرقرحا دار فلفل مکو چهار درم سکبینج و جاوشیر و جند بید استر مکو ده درم زرنباد و پیخ
عقرب در روغن ... مکو هشت درم عسل مصفی بقدر حاجت از ادویه را کوفته بشراب ... پس با انکبین
سرشته را کوفته العسل بدل شراب کند نیک باشد **برشعثای کبیر کشف النقیع حکیم الله** نافعست برص و بهق و قوباء و امراض
حکه و جرب مزمن و وحشی و دارد عقل و حفظ زیاده و نسیان را دفع کند و همه امراض سوداوی و بلغمی را زایل سازد و این
از تراکیب حکمای هندوستان اجزاء هیلیه جزو است و وزن یکصد و شصت و چهار مثقال قدر شربتش تا نیم مثقال **صب**
پوست هلیله بلیله آمله و شیطرج هندی مکو چهار ده مثقال جوز بوا هم ... اکنده ... فلفل دار فلفل تفلیل
زار ... کند شیطرج اسقیل شادنج هندی مکو هشت مثقال بیش چهار مثقال روغن کاو قدر کفایت
ادو ... **برشعثای حلبی** امراض سوداوی را امراض بلغمی را زایل کند و جذام و برص را سودمند باشد و این ترکیب
از اطبای هندوستان اجزاء پانزده و در ... بیشتر است **صب** هلیله بلیله آمله و پوست شیطرج هندی مکو
چهار ده درم جوز بوا ... و قشور کند ... زنجبیل دار فلفل و دار ... سنک ... اسقیل
مکو هشت مثقال بیش سفید چهار مثقال **برشعثای مرتبا** دریم کفته ... شود **سیلیه** پیاز باست کرم و ... تعفن
بهترا بدنقوع اوری ... و بعضی بود و بعضی ... کرم باشد و روز ... وحشا بنا
صالح آنست **صب** کوشت را ... کنند و روغن بریان نمایند و روغن کوشت پا ... و قدر دار چین و زنجبیل
و کشنیز در ... تا ... شود وانقدر آب داشته باشد که ... زعفران کنند ... با
و بجهه صبر و اکر ... اثبات ... و ... میکیرند کوشت ... را با ... ال
ان برنج ... بقدر ... با ... کنند ... و ... تا ... بجنه
شود و از اسمعیل هشتی کوید ... تمام دارد **بلغ سریا** ... **بناه ... استعا** ... انواع

معجزات مرام باریده و جمیع مفاصل اطراف را نافع کند اجزا با نبات دوازده جزو است صـ هلیله زرد و فلفل و پوست بلیله
فلفل دراز و فلفل دوقند و شاهترج و برنگ کابلی و زرنباد و حب الملوک مدبر مکی یک مثقال نبات و ترنجبین مکی
هشت مثقال عسل انقدار که بس کند دوازده بنادق کنند خوراک یک بنادق بنادق البزور حرقة البول
عسر البول و دق و رمح کلیه و مثانه را نافع باشد صـ مغز تخم خربزه و خیار و کدو و مغز تخم هندوانه مکی پنج
درم بزر خرفه و خطمی و بادام مقشر و کثیرا و نشاسته و رب السوس و خشخاش سفید و گل ارمنی و تخم کرفس مکی
دو درم کوفته و بیخته بلعاب اسفرزه بنادق سازند هر یک بوزن سه درم هر روز یکی را با شربت خشخاش و امثال آن خورند
بنادق گرم سوزش بول و ریش گرده و مثانه را نافع باشد صـ بزر خیار و بزر هندوانه و خیار چنبر و کدو هر یک بیست درم کندر و صمغ عربی
و دم الاخوین مکی ده درم انیسون سه درم کرفس یک درم بنادق سازند هر یک دو درم بنادق دیگر که جهة
نفع و صلابت اثنی عشر داده عدلات صـ مغز بزر خربزه و خیار و کدو و بادام شیرین و کثیرا و رب السوس و نشاسته و گل
ارمنی و خشخاش سفید مساوی با شیره بزر بنادق سازند بنادق که درم کرده که انحرارت باشد در ریش گرده و مثانه
را و بول الدم و حصر البول و حرقة آن را نافع باشد صـ مغز تخم خربزه ده درم لب الخیار بیست و پنج درم و گل [illegible] و خطمی
مقشر و بادام و کثیرا و نشاسته و رب السوس و خشخاش سفید و گل ارمنی و کوکنار و بزر البنج مکی دو درم و در بعضی نسخ
بزر البنج یک درم آید دستور با لعاب بزر قطونا بنادق کنند بنج ستا با علی مرتبا در صفت هم ذکر شود انشاء الله تعالی حبط
فتح بین و شد لام الف و موحده ان هیئت نادر بیست که شیر برنج مشهور است کثیر الغذا و معقود بدنست و البته دهبار
خون و وجع هر بخش بیفزاید و سینه را نرم کند بلا نفع و غلظ اتا پنج الا یکجا راست پس باید بعد از خوردن آن خواب
حباب دراز و دو ربا الایشی دیگر طعام نخورند خصوص طعام غلیظ و ترش و امثال آن بلا دهیت ذلیق کویند
و آزمایش مغز معلومند که هر به آورده فلفل و پیاز می پزند صـ المشهور است و بعضی مردم از آن برنج با گوشت
هریسه میکنند و قومی برنج را نیم کوب می پزند و بعضی برنج را درست می نمانند و قند کوفته بیز بالایش میریزند
و جمعی با شیر پخته می پزند بیض با الفتح تخم کردن مرغان است غذای جید جید بیت معجز ابدان و مزاجها را لا حیات ایران
که نیم برشت کرده باشند که البته جوهر خون بیفزاید و در بدن قلیل که بجیف دیگر بدان برابری نکند و برفق که از آن متولد شود
اکثر غذای دل شود و بعض ربی برسد و تدارک کند البته در بدن مریضان قوت شدیدا شد و در جوهر دل بیفزاید و
خونی که ماده تبلیات و در بعضی امور قائم مقام گوشت شود و بعضی از اطبا چنین گفته اند که گوشت از تحقیق
بیند به تر باشد و چون تاکیا که نیمرخ و تیهوج و تیهو و کبوتر و با بچه تاک باشد و ایام بران نگذاشته باشد و رجحان کی قوی
باشد خصوصا در ربیع و صیف و با البیضات جمع نکنند زرده سفیده ان در امراض مزکان و حجاب ملتحم که در آن رمد باشد
جهت آنکه حدت آن را و حسام ظاهر را بدل کند پس سوده و رطوبات چشم و حجاب باطنی آن تحقیق کرده و آن قلیل باز دارد و آفا
عقبه بی شک موجب ترجیح کرده و این مکر تجربه شده است اما بعد از تنقیه خبر عکسه و اگر آن زرده اشجر پخته پزند
و نیم گرم باشد منع کند بیاکی مواد دیگر آن از دماغ بینه بریزد و اگر برشته کنند با پنجنان شود که تمام منعقد نگردد
تا محقق و رنج باشد در این صورت زود مستحیل بخون می شود و چون منعقد تمام باید پس محتاج مضغ و هضم نبود و اما بعد معده ضعیف
و مریضان را ضرر باشد و سفیده بیضه تغیر هضم عاصی شود و خلط ردی تولد کند و موافق تجربه این حقیر اگر اندک بوال التی
بان رسانند تا فی الجملة نیم گرم شود در این صورت البته امراض ترش و خشونت سینه را نافع باشد و بزودی مستحیل شود و بقوت
مناسخ و اگر اندک سخت شود هیچ معده تا بعضی از آن بنا برده و البته باب می پزند خشونت معده و امعاء و مثانه را زایل کند
و با سرکه مواد داده ریختن بعضی آن را داره و شکم را بندد و از اسهال در زرق امعاء و ذرب نفع کند و رش ماهی ترجیح
بد باشد و هم چنین بعضی از آن که بر حاضر رهنامی شود و البته بر طبق پنج عد از آن بد تر باشد و ورق الکهوس باشد از براین
برایکیتن نبارات و خفقان و فاسد کردن چند طعام و تخمه و صفرا کرده و محمد بن زکریا گوید من دیدم که دو مرد دو
بلند روز حجامت کرده بعضی از حجامت بیضه خورده بودند و هرد و را حجامت روزن فقط پیدا شد یکی پیری در شیخی
بود و دیگری جوان و جالینوس گوید که زیاده از مسکی و رایت روز نقرس کرده روز بیضه خورده بودند هر دو را مرض
سکته هلاک کرده بودند بمکر مرد پیری که عادت بیک کرده بود و کم خورده و در اثنا حروف در این بلاد شخص را دیدم که از تقویه
داشت و گاه گاه از این در شکایت میکرد بلند مرد بیضه بسیار خورده منعقد کرد و همان شب قوت شد و مرد قوی که
قریب پنجاه سال داشت و قوة ده مرد و زن بار داشت و بخوردن بلاد ربعتاد بود چنانچه تا ده داند و زن بار را می خورد
بلند روز خصیه منعقد کرده و بعد از قضا کوکوی خورد و بعد از دو ساعت مسکوت شد و علاج نیافت و من بوشیده
دیدم که منعقد کرده بود من بعد بیضی از بعضی بیضه خورده بود تا چهار روز نکس را نشناخت و هیچ تاب می خورد رنگ
غلطید و از تکلم عاجز بود و بعد از چهار روز کفتند که چند حسن تدبیر صحت یافت و جمعی را که در امعاء و معده و سینه اندک آزاری دا
شتند

نیز بدن بیضه بیرسام و لاماس کرفتار شدند و بعضی بتبهای محرقه و دق بیرطرف شدند و اکثری نقنها بیض از
ترکیب اطبای هند جهة جذام و برص و عظم الشفوات و امراض سوداوی را زایل کند و این حقیر در هند امتحان نمود
اجزا اینش چهار جزو است غذی سیم پخته و صفت درم دهم تدبر شربتش بعد از تنقیه تمام نیم مثقال تا یک مثقال و تا دو
می توان خورد و گاه گاه از عقب این غذا نان و روغن خورده شود که فاد زهراوست صـ هلیله سیاه و شیطرج هندی
مکی ده درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو درم و نیم اجزا را کوفته و بیخته در روغن گاو چرب کنند و با عسل بسرشند
بیان الثانی تریاق اربعه را بر این اثر یافت که ساخته شد و گویند اقلیدس حکیم بکسر همزه و سکون قاف و کسر
دال مهمله و سکون سین مهمله عقب و زرة هلال حرم را داشت و تشخیص با زهر بیونانیان او کرده و از اجداد بقراط
است و گویند تالیف اندروماخس اول است و منفعتش آنست که گزیدن عقرب و عنکبوت و جمیع جانورهای سرد
باد و ها غلیظ که در معده و جوف کرده باشد و دردهای جگر و سپرز و ریح و خفقان قلب و سل عتیق و سموم هوام
دوا را سود دارد و گویند در جهة زبان یا در شوار زایل مثقال از این تریاق عزو برود و سهل داشته باشد اجزا اینش
چهار قرص تا دو سال بعضی پنج سال گفته اند و زمان ادراکش بعد از شش ماه مزاجش گرم است در دوم درجه و نیز
خشک است در آخر دو درجه و قدر شربتش یک مثقال با آب گرم صـ حنطیانا و رومی و حب الغار و زراوند طویل و بعضی گل
و بعضی ها بر یشه کنند تریاق الاسنان درد دندان که از برودت باشد و بحتی نزلات در حلق و سینه و ادرار
در طوبات غلیظه که در حوالی سر و سینه باشد بغایت نافع باشد و گاه قدری از آن بر دندان نهند و لعاب آن
در دهان گیرند و آنچه مقدار نخودی بر دندان نهاده و خوردن مفید بود اجزا اینش شش عدد است صـ جند
بید ستر حلتیت فلفل زنجبیل سعد سنایه افیون مساوی با انگبین خمیر شد تریاق اکبر معرب تریاق اکبر گویند اقدم
تقدیم است و گویند اندروماخس حکیم است که طرح آن ساخته ابن دفع سموم و گزیدن هوام بوده و این اسم مشتق است
آنام مسموم و آنکه او را یونانی تار یوقی می گفتند و مانده و خاص تا آن عهد انحراف و صد و پنجاه سال
نقرص افعی دخیلش کرده و جالینوس منافع لحم افاعی و فضایل او را بیان کرد شیخ ابو علی سینا علیه الرحمه در رساله قلبیه
میگوید تریاق اکبر و مثرود یطوس و نظائر که جمیع بلغ از تراکیب دیگر در تقوی ایشان در رسد در ملایمت مزاج انسانی
و تقویت آن و تقویت دل و ازاله توحش و مقاومت با جمیع سموم و عقلای اهل نظر حیران مانده که هدایت با اتفاق یا به
این ادرار و یا ارشاد و عنایت الهیت و الهی که ان و حی است با نسبه و حی صحیح بلغاء اطباء و الله جالینوس نوشته جمعی که
بیش از وی بوده اند این کمان نبود که این قسم نفعی بر این ترکیب مترتب خواهد شد و چون با الهام الهی ساخته و پرداخته
شد زیاده از آن نفعی که متوقع بود بهم رسید و بعد از تجربه نفعی در خصوص حیات آن از معصوم سئوال کرد معصوم
فرموده اند باس نیست گفت با به بروده انه گوشت افعی داخل دارد فرموده اند لا تشفوا بما حرم علینا اما طریق استعمال او
چنان است که مار گزیده را یک مثقال یا چهار ماه اوقیه شراب بدهند و معصوص الکلب را یک مثقال با یک درم طین
الفری سوخته و کزدم زده را با شراب و نبوز گزیده را با سرکه بدهند و هم باسرکه طلا کنند و از دفع مضرت چیزهای
زیانکار چون افیون و شوکران و مانند آن در شراب بدهند و شوری کلبی را با آب و قیه شراب یا عسل
بدهند و ضعاونند تا فضی که گرم بنشیند درم در آب گرم و صاحب یرقان طحال را باید ترمس در طبیخ اسارون و سنسنیق
را باید فندق با سرکه ممزوج و صاحب ضیق النفس ترمس و بیاید ترکه سکنجبین عنصلی سه روز به آب و عرق طویل
در وسینه و طول را باید ترمس در سه روز و قیه شراب یا در آب گرم و ضعاوند هم باید در سکنجبین عنصلی حل کنند و بدان
غرغره فرماید بعضعاوند نافع در حشره و لقوه و مانند آنها ماء الاصول و بجذام را در ماء الجبن و در برص و دار
ماء العسل و قولنج را در طبیخ بادیان و ربیره بدهند و صاحب درد کرده و مثانه را در طبیخ کرفس و اسهال خونی را در طبیخ
آب سماق و حمل او بخیسه را در وانک در تخم حل کرده بدهند و حمل او تنفث الدم را در اول علت با سرکه
ممزوج و در آخر با ماء العسل بدهند و کسی را که عجوه و عجب الصوة باشد در ماء العسل و اکثر تریاق را در ماء
العسل اندمعان که بزند و گاه دارند تا نیکوان وسواب آن باشد و از جهة حیض که باز گرفته باشد و از جهة جنین
که در شکم مادر مرده باشد و در طبیخ سداب یا شکر لا نسیع یا ابهل یا ترمس و بعضی اطبا را عقیده آنست که در تریاق
حرارة زیاده از حد او نیست و استعمال نصف مثقال از آن توقف می نمایند و در استعمال چهار مثقال از آن گوشت خلاف
توقف می نمایند و حرارت تریاق از آن کمتر است و البته بعد از امتزاج ترکیب و تخمیر از آن ظاهر می شود از آنست که بعضا
ادراک آن نتوان کرد اما آثار بغیة قوتیه که از تریاق ظاهر است نه بسبب شدت حرارت است و نه جهة کثرت برودت بلکه
بسبب خاصیت آنست هر گاه آنکه معتدل المزاج در اوقات و ازمان معتدل با تجربه تناول نماید بشرطه انکه بسر حد تواتر و تکثر
نرسد در تقویت قلب عظیم منفعت خواهد یافت و هیچ مضرتی خواهد ماند و عفونات و باقی حرکات ردیه اخلاط ا

خواهد بود و جمیع آنچه از حیوانات را در روی افتد نخواهد بود و قوای بالتمام قوت یافته حیرت در آن حاصل شود و تریاق را طبع آن
بر هیات و باید تا شش ماه استعمال کنند و بعضی شش ماه گفته اند و تا هفت سال حکم شیر کودک دارد و هر زمان
قوت آن بیافزاید در شهرهای گرم تا ده ساله و در بلاد سردسیر تا بیست ساله حکم آن حکم جوانی دارد و در بلاد گرم
تا سی ساله در کمال قوت و بعد از آن قوتش نقصان می پذیرد تا چهل سال و بعد از آن در حیز پیری باشد و در شهرهای
سردسیر از چهل سال نقصان می پذیرد تا شصت سال رسد و در این وقت به درجه معجونهای دیگر آید چون دواء المسک
و غیره و گویند تا سی سال بران نگذرد در امراض نباید استعمال کرد و اگر ضرور باشد کمتر از شربت اما جایز و شصت
اند و از سی سال تا شصت سال را از نیم مثقال تا سه مثقال بحسب ضعف و قوت مریض و اند و جهت جذام و برص و اختلال
عقل و فالج و لقوه و تشنج و استرخاء و صرع و در رفع بعد از تنقیه با ماء الاصول تا نیم مثقال و تا چهل روز سود نماید
و طلا کنند و اجزای آن شصت و چهار جزو است وزن آن چهار صد و شصت و شش مثقال و ثلثه و سبع و زنان ادراک
نکرده شربتش نیم نخود کم مذکور شد **امتحان** آن چنانست که شخص را داروی مسهل چون محموده است بدهند و در وقت
عمل آن مقدار باقلا تریاق بدهند اگر در حال منع عمل مسهل نماید خوبست و اگر حیوان یابس المزاج را چون جهده
نو تریاق بخورانند بی افعی نرا لیکن زهر اثر نکند نیکو است و اگر خروس یا حیوان دیگر را داروی قتالی داده بعد
از آن تریاق بدهند و آن حیوان نمیرد و همچنین خون بچهد اینکه از ده و همچنین چون در دهان مار کنند او را بکشد **ص**
قرص اسقیل بیست و هشت مثقال و در بعضی نسخ چهل و هشت مثقال قرص افعی و قرص اندروخون و فلفل سیاه و افیون و کا
جینی مکی بیست و چهار مثقال و دو ورد احمر تخم شلغم بری و اسقوردیون ابو ساغاریقون رب السوس ...
مکی دوازده مثقال و ترنجان و زعفران و زنجبیل و راوند چینی و مر مکی و فو و تخم کرفس و قسط ...
واسطوخودوس و سنبل و فلفل سفید و دار فلفل و کندر و تخم شبت و فقاح اذخر و صمغ البطم و سلیخه و سنبل هندی
و جعده مکی شش مثقال ... سیالیوس تخم ... سعد ...
التیس ... هند ... ماهی ... مختوم ... عرق ... حب بلسان ... غاریقون و فو ...
و قردمانا و صمغ عربی قردمانا و انیسون و ناقیا ... سکبینج ... چهار مثقال ... جاوشیر و قنطوریون
دقیق و زراوند مدحرج و بعضی طویل کرده اند ... دو مثقال العسل مصفی ... رطل ... ماء العسل ...
هشت رطل ... چوب ... بیخ ... بوده باشد ...
ان ... مثقال ... کنند و بعد از آن ... وزن ... و هر چه ...
... کوفته ... در شراب ... بالعسل ...
... چون عسل و شراب و روغن بلسان در وقت ساختن و ... از قوام عسل مخلوط کنند
و عصارات ... احتیاج ... داخل کنند ... در آفتاب عسل مخلوط
نموده ... بیخته ... بر روغن بلسان ... کرم کرده ...
و بیشتر ... اند ... تا چهل روز ... بعد از ...
تا دو ماه ... در ظرف ... باشد و بعد از ... شش ماه ...
دار ... تا ... کند **تریاق اربعه** این را بعد از تریاق اربعه ساخته اند
و چهار جزو ... و تفتیح سده کبد و طحال کند ... حشرات ...
و ... از تریاق اربعه ... اجزائش ... سال ... مزاجش گرم
و خشک در ... از ... یا چهار ... مثقال **ص** حنطیانا ... حب
الغار ... مر مکی ... زراوند طویل ... **تریاق** ...
ذرب ... گویند هضم
طعام ... از بدن ... استفراغ ... استفراغ ...
... مزاجش ... و خشک
زمان ادراکش ... چهار ... نوع و مزاج و مناسب ...
و مصلح آن **ص** مروارید ... مرجان ... یاقوت سرخ ... زمرد ...
یا ... مقلو و صندل سفید و بهمن ... سعد کوفی ...
... عود ... حب الآس ... عناب ... پسته ...
الکوثر ... ابریشم ... بادرنجبویه ...

و مورد مکی پنجاه درم معجون کنند **تریاق ... ** بعضی کتب ... نافع باشد اجزائش سه جزو است وزن آن بیست درم
زمان ادراکش هنگام حاجت قدر شربتش یک مثقال **ص** سرطان نهری سوخته ده درم کند و جنطیانا ... پنج درم عسل
القدر ... سرشته شود **تریاق الطین** این تریاق ... بکار ... زهر داده باشد ... باشد و یا
حیوان زهر دار گزیده شود ... دو ساعت ... زهر را بتمام از بدن بکشد بعد از آن
... زهر داده باشد ... باین تریاق معلوم شود ...
زهر داده باشد ... اجزائش ... خواهند زمان ادراکش ...
ساخته شده قوتش تا سه سال قدر شربتش یک فندق ... والعسل مزاجش گرم است و خشک در اخر
درجه دوم و گویند قدر شربتش نیم مثقال **ص** حب الغار و گل مختوم ... **تریاق**
عسکری عقرب گزیده را ... اجزائش پنج ... زمان ادراکش ...
... قدر شربتش دو درم **ص** ... و جنطیانا ... زراوند طویل ... عسل ... بسرشند
**تریاق ... ** این تریاق ... و خلیفه ... در ... حشرات ...
مسموم ... باشد و دافع بادهای غلیظه که در معده و احشا ... و صرع و سکته و خفقان و جمیع
امراض ... نافع باشد اجزائش پنجاه و یک ... هفت مثقال و نیم مزاجش گرم ...
در ... خشک است ... زمان ادراکش ... تا سه سال و تا هفت
سال ... قدر شربتش یک درم **ص** حماما ... هندی ... مقشر ...
... جنطیانا ... اسارون ... و راوند چینی ... دوازده مثقال
فقاح اذخر ... مثقال ... راوند ... کبریت اصفر ...
کبر ... انیسون ... اقلیطی فقاح ... انیسون ...
شش مثقال زعفران ... سنبل ... مثقال ...
... مثقال ... عود ... مثقال ...
زنجبیل ... مثقال ... بیست و چهار مثقال ...
مثقال ... فقاح ... مثقال ... سلیخه ... عسل ... **تریاق**
فاروقی تریاق اکبر است **تریاق کبیر** تریاق فاروق است **تریاق کشف الهموم** ...
سموم ... و صرع ... استعمال می شود و برای فالج و امراض بارده ...
و عسر البول ... ضیق النفس ... نفث الدم و خفقان و ضعف
معده که از حرارت باشد ... باشد ... جهت استسقا ...
... و برای امراض ... مفاصل ...
... باشد ... برص ... بنوشند ... در امراض مذکوره ...
نافعست مزاجش معتدل ... تا بیست سال ... قدر شربتش از یک
مثقال تا سه مثقال **ص** ... پوست ... مثقال حب الغار ... سنبل الطیب ...
... مثقال ...
... عود ... هفت مثقال ... مثقال ...
... هفته ...
... زعفران ...
... مخلوط ...
... باشد ... **تریاق هادی** تریاق کبیر است **تریاق** که ...
افیون ... نافع باشد اجزائش چهار ... زمان ادراکش ...
تا ... سال قدر شربتش ... مثقال **ص** انیسون ده درم زراوند ...
درم و نیم فلفل سه درم **تریاق** که ... افیون است ... اجزائش ...
... قدر شربتش یک فندق **ص** ... فلفل ... **تریاق**
... حب الغار و ... قدر شربتش دو مثقال ... شراب
... **تریاق** دیگر ... عقرب ...

مار و عقرب گزیده را

قوتش سه سال اجزایش ... [illegible] ... صص مرجان ... [illegible] ... نافع

سلاب ... [illegible] ... زنجبیل ... [illegible] ... بالخاصیة ... [illegible]

[illegible] ... بالخاصیة ساکن کند ... [illegible]

[illegible] ... ساکن کند ... [illegible]

[illegible] ... کژدم ... [illegible]

[illegible] ... ساکن کند ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الحاصل ... [illegible]

[illegible] ... مثقال ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... تریاق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... قوابل ... [illegible]

[illegible] ... زعفران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... صص ... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برشند

برشند ثلثیا نافع ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... شیخ ابوعلی سینا ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صص ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... زعفران ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... تریاق ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... صص ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

صص

جبا ... [illegible] ... جبلی ... [illegible]

[illegible]

جیاره بکو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ولسان‌العصافیر و از جمیع سموم حتی بیش و افاعی و رتیلا و سموم نفع دارد و محلل و مفتح و منضج و مسکن وجع جمیع دردها خاصه القلاع و باب الاطفال
بدن و معقول با مرو و با معجون باغراب کهنه بیاشامند و منوط و مقوی اثر درد با جلاب سرخ مانا اکل کنند لاستحابعد
استسقاء خاصه رود و دفع مضرت جمیع دردها یاقی و حیوان و معدنی کند و انتهای دائر الحمیات و دافع سام و حکمه و
درمی و فالج و عفونت اخلاط و استسقاء و عسر البول و القی باشد و تسکین بدن کند و درد احشا و حصات و بریقات
و عرق بنج و البرص بجرب و داء سو مفید باشد و طلاء ان با ککنکلا جلد و جبهة درد دندان و درد چشم و باسرکه جهت دردی
طاعون و درد دفع طاعون و دفع برص و بهق و کلف و نمش و حصف و خنازیر و منع و با عسل و بکهی از سوبان آن ضعیف دانا
انبرو و کمان بر بلت بالای چشم ببندند و لعاس عظیم کو سرخ بشکل درد منیج موب نوبت طلاء کردم زایل شد دهان
کمی شیخ نوع هم که از غبارات کرم درد و موی عارض می شود حادث شد و اختلاط اعقل بجهه رسید در دو روز صحت یافت
هر معده و دو نوبت بجهت جهر و حمر بر جهت نیم مثقال با جلاب سوده داوی حاذق را بعد از ظهر مادام سر بوده اشاشید
و در جسد ساخت حامله شد و رود و اللاذ زایل کند و منافع که موکد انفاخات برآورد و ملاقه از وی بیرود جهة مرحمن کم
تریاق فاروق نافعت این دوای بیاورد زایل کند امراض بارده را بالکلیة و امراض حاره را بالخاصیة بر طرف نماید قوی
تا پیاله با شربت نیم مثقال دانچه مقدار فتنیت مقدار و داده شده در شتاو اوجاع شدید منهکه **جوز مربی** در باب
مربی ذکر شود **حاجب خراطین** چون این سر را بشویند و در و جهان کرده نعل انکر بکند و آنکه اثر کوده باشد از رفق
باطل شود و ملعوم صحت باید اکر چه جند مهلک و قتال باشد و کفته اند که چون در عقب بیش بخند بد و دو از انکور در
خاکستر کند دایم ضعیف بکند اجزاء ان را طلیه حلبی هندی که قرص آفتاب ان می بخند بیافتیم اجزاء کوره کرده
منجع بسیار دیدیم و چون تحقیق کردیم دانه دانه چون ارزن مقدار به بخود و جهر رسید و مکرر در عقرب کزیده
آن موی بیرم مجرب بود و داده به قتال بد بود و و حاجبه داده این حبید دارد و جان ایشان نهاده اثر جرم بر طرف
کرده جمیع مضرت با بخار رسید و از جمله عجایبات و فواید است و لذیق نحو اثر جرم ثقامی و رکاسه وات **مدح البلح** بکیرند
خراطین از زمین سرخ و اکر از زمین سیاه باشد جهد بکیرد شود به طلا و کشانند روز بکذارند پس آن بشویند و بابکوبند طلا
شکار بجوشانند تا البوزه تحاکتر شود بیمقدار تنکار و حبه العلاد بر ان نقند کهنه وعسل و حلهد و بیلد و آمد و خمار و بنجم
شتر سوخته و پشم میش و درد حنا و مکند بیم رطل در بیعار خراطین مخلوط نموده بسیار بکوبند و بدارند و بکار آیند حجم
دارد افتاده البقرین بد و بکت باشد و در صحا تک شا زند و خشک کنند بعد از آن کودی بکشند پیاز ان بیرون بلع و بدی
جو بهای شیخیک و درد و زیر و بالای ان جو بیمانند و آتش دهند ابر کهن کا و جون درود سر بوز شود التی بر طرف شود
خاکستر را بیرون کنند و بشویند و از بخار سر خراطین را ابتدا تا نند و بشویند پس بکذارند و از ان نکهی ساعتی دراشتنکه
دارید و اکو خراطین را کوبیده با تکار رساییده در بوته کنند و آتش تند کنند و سیخ حدادی بدهند شاید و کویند جون
خراطین تازه را در بوته مس انداخته دو با آب لیمو و سرد بلد بلکد ببندند نمک بر بوته و برده بر بوته آتش کنند تمام در بوته
و دیلت مقاعد شود **جلقوزه مربا** در صفت مربیات انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد **جلنجبین تفاح** نافعت منفخ
خفقان سرار و مفرح است **ص** کلاب شیرین بیمن بیند روز بکذارند تا رطوبت آن خشک شود پس باشد من قند سفید **مانع**
هر روز بر هم بیزند تا بحل رود و از کود و غیار نکهدارند **جلنجبین** سرد معده و جکر و استسقاء و سوء الهضم که از سرد
باشد زایل کند ان کو و دافع باشد مصلحش بادیان است طبعش کرم و تر است در درجة اول **ص** بدستور بکیر
در جلنجبین تفاحی مذکور شد عمل دارند **جلنجبین** سفرجلی قوت معده و دماغ بدهد و دل را تقویت بخشد و اثر مفرحات
ص بکیرند شکوفه به و طریق کل انکبین نبات زند **جلنجبین سکری** به دستور کل انکبین بسر و نبات نند **جلنجبین دمالنزوي** له لعوق و حمد و خفقان و عشق و دیونکی و سوداء دفع کند **ص** بکیرند کلاه و زبان تاب انچه خواهند و یا اندکی
نالفدو هرود و زیرا بجوشانند و در آفتاب بکذارند تا بحل رود **جلاب** اصطلاح اطبا است و موقت کلاب فارسی است
و هنگام حاجت در شهر ایم با نبات آن و هلا بر سهل اطلاق بکند و اذا بجد علقا تبیح معطا مرجح در مقالجا شو **ص**
شکر طبرزد کلابیه و با آتش نرم بجوشانند و کفک بردارند تا بقوام آید و آنچه زعفران سوده در و حل کنند و در حاکر می بیرفت
رد آمیکند و بناشامند **جلاب** و غیره تیم از التی و اطلاق و اطلاق جلاب بکنند و بفعم ادا ره می نماید طبعش
معتدل است معده و برینه و کویند مائیت است بتر بد و تری و کویند مطبوخ دارد خالقت است ساکن دافع عطش
دارد و نفع میکند و سوزش سینه و جکر و مثانه و دل را بنشاند خصوصا اکر آن با آب تازه انشای کنند و بعد از سرما شیر شدید
بکلاب برف سرد کنند در این صورت قائم مقام آب هندوانه در تبرید اعضا می رسد این و بعد از طبع کنند و سوز نوشانا
مرتع کنند و بعضی با شکر سرخ و کلاب نالخ ترتیب دهند و این نافعت در معده سرد و اکر کرم بنوشند و داجبات کرمان
ذرب و زحیر و تبیخ و ذلک الاعار و عیوب ازو و اجتناب کنند مکر انکه شراب سیب یا بنوشند و باید که ظرف را دار پر کنند

بکلیه

بکلیه ربیع ان خلط باشد تا غلیان نکرده و باز چه بیطر بر بر نی ببندند و خوب کرده باشد از مجلا تا بجنایع شود
ص ماء الورد با عصاره آن در یقین آب شیرین و وزن او شکر بکیر بقوام آورند **جلاب بکیر** طبع دانم
دار بر درشتی حلق و سینه و باسور داده و مقدار و تقوی و فالج و لقوه که با علامات حرارت و بعد دارد و بجهت اصحم
بجای ماء العسل باشد **ص** نبات بکیر آب سه من با آتش نرم بجوشانند و بقوام آورند و باب سرد بیاویزند و اکر
حرارت قوی باشد ده سیر لعاب بزر قطونا و سه من کلاب در الکند و بقوام آورند **جلاب ۲** بعیز بختی سکرت **بطیخ**
معتدل الملاوة و آن حرارت لطیف دارد و بر معده سبک بود و ادرار بول کند و رخی غلیظ را بر براند مکر انکه رخوت
بلدا از وی حق کند و مستعمل بسوی آن شود بر رود مصلحش خوردن حموضات است قبل از وی یا قوام کرده تا جند
بعد از وی **ص** بکیر بطیخ پخته خراسانی که خوب رسیده باشد پوست کنده و پاره پاره کند در ابره و حمید پیاز
و صیقل کنده و بکفار بد تا مانی پس در شیرج انداز تا خامه خمیر کرده بریزند و بر بریان کند پس بر اورده با
جلاب و قرص تنها و حلیت تا اکه **بریان** کنند یا با کوشت و حلیم بپزند **جوانب الحمر** طبیعیت کرم و غلیظ است قابل
بیوست بدن الاطراز بر کند و بجای و سر و انیق کنند و ترقیت منی را بیرد و مکر انکه سده و خوب بیرون کند و مضر بیرد
جکر است مصلحش انار ترش قبل از ان **ص** خرما تازه یا خشک و کهنه حمیده رطل در دیکت کنند دو رطل آب بر آن
بیزند و با آتش نرم بجوشانند تا مهتا شود پس صاف کنند و بر بالا در باز بجوشانند با نیک رطل نبات کوبیده و نیم رطل
عسل و نیم درم زعفران و نیم رطل شیر و محققان شیخ و بجوشانند تا بپزد و پس یک رطل شیرج با آن دمد و ربع رطل جوز یوت
کنده کوفته و چون تیار شود در ظرف کنند و کاهی بادام شیرین زیتون و هند و بعضی از وی عسل و سیا زند **جواذب
الجوز** کرم و تر است و خشونت سینه را ببرد و طبع را نرم کند و منی بیفزاید و بود برای مکر انکه جسر الهضم باشد و مصلحات
ص ماند جواذب البطیخ بسازند **جواذب الخبیص** بجهت آنکه آن نان خودی کیرد طبعش کرم و تر است با اعتدال تا فرق
سرفه خشک و خشونت قصبه شش را نیز شاید است و ادرار لعیفات را بیدن را فربه کند و طبع را نرم سازد مکر انکه احشا
مغرات مصلحش مویز و حلوا پیمودن قبل از خوردن و کاه قول نیک منانند و در دیکت کرده کنند و بود آیسته باشد مصلحش
سرد مزاج با عسل و کرم مزاج را با شکر **ص** چنان است که نان میده خمیر بیار در آب و شیر تازه بجوشانند که اند بر بر بالا
روغن بادام یا کنجد بریزند و با عسل یا شکر یا جلاب شیرین کنند **جواذب الخبز المکیه** بکیرند نان کندم یا کیزه و در شیر تر کنند
و بکیر از این ترتیبها روی انداز کنند و بر او پوشیده بر هندی و در تنور نهند تا پخته شود آنکه بر پاره بیفزایند و نیز مخلوط
او بر بالا **جواذب الخبیص** نام چیزی است حلوا بستن بفتح و سیم بحماره و سیم و در تشریق کویند معتدل باشد و جوهر دماغ را تر طبی دهد
و بدن را بیفزاید چون هضم شود انا تقی الهضم باشد مصلحش حموضات قبل از وی **ص** بکیر خبیص و بادام در دیک نهاده
کند تر بر بالا لایق روغن بادام و قند تر کوشت مرغ یا کبک کرده بریزند تا کوشت پخته شود **جواذب الفستق** بعضی بشکنت
که با شکر در روغن بادام سازند و کوشت مرغ یا بط طبعش کرم و تر است با اعتدال جوابی بر ای سر دو خشکی دماغ و سرفه و خشونت
سینه و شش و نیز از رقیق و اکر تر باشد زایل کند و اصلح امزجه کرم و خشک را نفع کند و کاه مضر بود با حشا به ضعیف و مسترخی
کند انها را از جهت مکث در معده و مصلح آن خوردن میوه های قابض چون به و امرود و نحو آن **ص** شکر کیف در آب
حل کرده بقوام آورند تا قوام رقیق پس ربع حصه زعفران سفید کندم و شش حصه رطل فستق آنچه بسایند با آتش نرم بپزند تا پخته
شود و در وقت فرود آوردن زعفران و کلاب سابیده اضافه کنند و بعضی بضعف شکر عسل کنند و روغن بادام
جواذب الطیفا که از جوز و عسل و بادام سازند جهت آنکه کرم است و معتدل در رطوبت و یبوست اما زود مستحیل
بعفونت شود مصلحش سفرجل شیرین است **ص** بکیرند قطایف پر کرده از بادام و شکر بر آب و جواذب اندازند با تیله
قند کرد در شیر و حماجه باشد و بپزند تیم جواذب از اکر پرده شده و مرود نان و قطایف را تا به بجهت و درم نرم
شکر و بادام مقشر کوفته قند را تنظیم کرده قطایف بر بریزند بر آن در جهت روغن بادام پس سه رطل شیر تازه و نیم
رطل نبات و بعضی عوض بادام جوز و بعضی ان روغن جوز می کنند و بر بالای ان کوشت مرغ فربه می نهند **جوادیم**
بفتح جیم و سکون واو و دال مهمله و الف و فتح بای موحده طعامی باشد که از کوشت و نان و شیر و شکر می سازند و بجوالیدا
که بی کوشت و کوییند آن کندم یا برنج است که می پزند در شیر بریان می نمایند و از ارد کندم و بعضی با تیر سازند
مانند و اوفق بهند و شی است ثقیل الغذا نفاخ و مضر بمناسب اخلاط رایج و مرطوب معده است **جوز مربا** در باب
المیم انشاء الله تعالی ذکر شود **جوارش** معرب کوارش نامی معرب کوارند است باید دانست که هر کاه طبیب خواهد که ترتیب دهد
دوائی تو از انکه مشتمل بر ادویه حامض و حریف و شیرین و بوئه از التیام دهد و کهنه و بوسیده از اسقام نیابد و اقصی و عظم
بدلقا نمیدهد و اسرار ان و با کره نیکو مرعوبیت تعیین آن و کمال الاغراض موجود شده عمل کند و از خاک و امتیاز ان
پاک کند و هر چه کوفتنی است در هاون سنکین بکوبد جدا جدا و هر چه ادویه سحق است در هاون آهنین کوفته و در سنک سحق

باشند بالطلاب یا باتج معجون شلاه و جواهر را بسیار نرم و صلایه کنند چون غبار و اوردتیه معاجین را خوب نرم
نبا باید و اور تیه جوارش را طریقتها و سفوف را درشتر کنند و باقی تراکیب را هرچه نرم تر باشد بهتر باشد
و منفعتش بیشتر بود جالینوس میگوید که من جوارشی کوبی بکار داشتم و ان نفع که از ان توقع داشتم نیافتم نگاه داده بلی
بود آورده و ازان بیخ و نیم پس بسیار حکیم شلیم که مزاج من بدین حد تباه شده است که مرا ازین دارو منفعت
نمیباشد و حضرت سهام مثل مشابق شلاه کان کردم که اجزای ان بسیار نرم بوده دیگر بار ساختم و اجزایش را
درشت تر کردم منفعت ان ظاهر شد دانستم که اخلاط جوارشات را بسیار نرم نباید کوفت تا در معده مکث کند و منفعت
کند حکیم علی الاطلاق حق سبحانه و تعالی برهانه در ان وقت که بقدر بدن را معجون کرد انکه هرچه صحیح و عصارات
باشد در شراب و عصیر ان ترکنند چنانچه مقدار در آب کند تا [illegible] بعد ازان در دارو و هاون بکوبد تا [illegible]
نیکو بهوا ترکنند با انگبین مثلان اصوم جدا کرده و کف بر داشته در زمستان سه وزن ادویه عسل کنند و در
دو چند در ظرف طلا یا نقره یا شیشه یا چینی با شیشه [illegible] کنند و اگر چه اکثر ظروف انقره باشد اکثر ترکیب باشد
که بر جو باشد و در زند تباه نشود و ظرف را نشکند و معاجین کبار که گاه [illegible] میباید تا بخار برود تا وقتیکه تمام شود
بعد از ان نگاه باید داشت و تیق [illegible] جوارشات کفته اند تا سه سال یا بیشتر بماند و بعضی گفته اند که [illegible] تغییر بیابد و مدت [illegible]
که هر ترکیبات بر فعل خود باشد و هر که تغییر تولد کرده و متعفن گردد دیگر نشاید [illegible] تا باشد و زمان ادراک جوارشات
انگاه است که اجهل روز تا جوارشات سهل انجام رود تا قوتش باقی باشد و فرق میان جوارش و معجون آنست که ادویه جوارش
خوشبو باشد و پنهان انچه باشد خوشبو و خوش طعم بود در معجونات نیز بیچ [illegible] و تغیر و تندی دیگر [illegible] و انواع جوارشات بسیار است
در اکثر جوارشات **جوارش آمله** [illegible] با صلاح آورده اشتهای قویه دارد دیگر اجزایش پنج جزو مزاجش گرم و خشک وزنش
بیست و شش درم قدر شربتی دو مثقال ص شیر آمله ده درم عود خام مصطکی کل سرخ پنج درم [illegible] و نیم درم [illegible]
نکسه درم قند سفید [illegible] آب آمله [illegible] بقوام آورده [illegible] [illegible] کرده انگاه بر [illegible] سلک [illegible]
کنند [illegible] **جوارش آمله** دیگر [illegible] و اصلاح [illegible]
کسی که [illegible] باشد سود دهد اشد اجزایش [illegible] قدر شربتی [illegible] مثقال ص آمله مقشر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] [illegible] قند [illegible] بقوام آورده [illegible] **جوارش اترج**
[illegible] و طعام [illegible] کنند [illegible] است [illegible] و جزویات [illegible]
[illegible] مزاجش گرم است [illegible] زمان استعمال [illegible] جوارشات مذکور شد [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] ص پوست [illegible] زنجبیل
مصطکی [illegible] **جوارش استسقا** [illegible]
و استسقا را نافع باشد اجزایش هفت است مزاجش گرم است [illegible] خشک است [illegible] و نیم توتش [illegible]
مثقال ص سنبل مصطکی [illegible] [illegible]
بر شد **جوارش اسقنقور** [illegible] اجزایش
هفت است [illegible] مزاجش گرم است [illegible] خشک است در [illegible]
[illegible] شربتی [illegible] در [illegible] [illegible] بعضی نسخ [illegible]
[illegible] دو [illegible] در جوارشات و معاجین [illegible] استعمال کرده اند [illegible]
[illegible] ص [illegible] و [illegible] دار چینی [illegible] العصفر
[illegible] زنجبیل [illegible] دار فلفل [illegible]
[illegible] دار چینی [illegible] **جوارش اسقف** [illegible]
[illegible] از دانشمندان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کتب ایشان شاهد اند [illegible]
[illegible] در [illegible] تا [illegible]
[illegible] و جزویات [illegible] مثقال
[illegible] مزاجش گرم [illegible] است [illegible] جهار روز شربت
[illegible] ص [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] اجزا [illegible]
[illegible] **جوارش انبجان** [illegible] اجزا [illegible] جزویات وزن [illegible] مزاج گرم [illegible]

و ربع قدر شربتش دو مثقال ص فلفل تخم کرفس نمک [illegible] ده درم انیسون [illegible] جهار ده درم و انیسون سفید [illegible]
[illegible] بیخ [illegible] [illegible] **جوارش انیسون دیگر** [illegible] نفع کند و [illegible]
[illegible] اجزایش ده است قدر شربتی [illegible] درم ص فلفل دار فلفل نمک پنج درم [illegible] زنجبیل مکی
شش درم انیسون [illegible] مصطکی [illegible] درم انیسون [illegible] با انگبین مصفی برشد **جوارش انیسون**
[illegible] معده و جگر سرد را [illegible] جگر صلب شده باشد و استسقا را سود مند است اجزایش ده است [illegible]
مزاجش گرم است در [illegible] خشک است در [illegible] [illegible] قدر شربتش [illegible] [illegible] انیسون و سنبل [illegible]
ص انیسون [illegible] تخم [illegible] زنجبیل [illegible] آمله [illegible] انیسون [illegible]
[illegible] دار چینی [illegible] هلیله سیاه [illegible] فلفل دار فلفل [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] درم با انگبین مصفی برشد **جوارش انیسون** [illegible] نفع [illegible] اجزا وده
جزو [illegible] ص فلفل دار فلفل [illegible] زنجبیل [illegible]
مصطکی [illegible] **جوارش انجبار** [illegible]
[illegible] اجزایش هفت جزو است
[illegible] ص [illegible] فلفل سفید [illegible] پنج درم [illegible]
[illegible] **جوارش انجبار دیگر** [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] ص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جوارش [illegible]** [illegible]
[illegible] اجزایش هفت [illegible]
[illegible] ص کرفس [illegible] مصطکی [illegible] درم
[illegible] انگبین مصفی برشد **جوارش بسباسه** [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] مثقال ص بسباسه [illegible] زنجبیل دار فلفل دار چینی
[illegible] فلفل [illegible] قند سفید [illegible] با انگبین مصفی برشد **جوارش**
بلادر این جوارش را [illegible] ساخته [illegible]
[illegible] این جوارش [illegible]
[illegible] اجزاء این ترکیب [illegible] است [illegible]
گرم است [illegible] خشک است [illegible]
[illegible] ص فلفل دار فلفل [illegible] هلیله سیاه [illegible] درم
[illegible] درم
[illegible] با انگبین مصفی برشد
[illegible] **جوارش ترنج** جوارش اترج است [illegible] مذکور شد **جوارش تمر هندی** جوارش [illegible] هندی [illegible] مذکور شود
جوارش تفاح [illegible] اجزا [illegible] هفت است [illegible] مثقال ص [illegible]
[illegible] شکر سفید
[illegible] دار فلفل [illegible] مثقال زنجبیل [illegible] مثقال زعفران [illegible]
[illegible] دار فلفل [illegible] **جوارش [illegible]**
[illegible] اجزاء [illegible] درم [illegible] خشک
[illegible] زمان [illegible] جوارشات [illegible]
درم ص [illegible] زنجبیل فلفل سفید [illegible] بادام
مقشر [illegible] خوب [illegible]
[illegible] انگبین مصفی برشد **جوارش [illegible]** [illegible]
اجزایش [illegible] است [illegible] مزاجش گرم است [illegible] خشک است [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] ص [illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible] فلفل سفید [illegible] بادام [illegible] پانزده درم

بالکین سفر بیرشند جوارش خوزی دیگر نافعست بتهاء کهنه را در تابستان و زمستان توان خورد و این ترکیب سهل است

[illegible]

جوارش

[illegible]

... بدن را منفعت کند و بدن معتدل را نفع دهد ... و ادرار بول بکند
اجزاء این جوارش ... حب الاس ...
... معده ... مزاجش گرم است ...
... مثقال صح ... سنبل ... هلیله ...
افیون ... درم ...
... هلیله ... حب الآس ... سنبل ...
... بسرشند جوارش
خوزی بکر نافعست ... مزاجش گرم است ...
خشک است ... صح هلیله سیاه ...
پنج درم ... بسرشند جوارش خوزی
تالیف محمد بن زکریا الرازی نافعست ... اجزاء او ...
... مزاجش ...
[illegible]

... جوارش ... نافعست ... مزاجش گرم است در درجه ... و خشک ...
... صح ... زنجبیل ... فلفل ... دارفلفل ...
... بسرشند جوارش ... نافعست ...
[illegible]

مزاجش گرم است قریب بدرجهٔ سیوم و خشک است در درجهٔ دویم شربتش ده درم صـ [illegible] سفرجل [illegible] مقشر منقی [illegible]
عسل مصفی [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل سفید
دو اوقیه کوفته و بیخته [illegible] جوارش سفرجلی
[illegible] و اشتهای طعام [illegible]
دیگر
مسهله انجا [illegible] نفع میکند از استطلاق بطن و ضعف معده [illegible]
اجزایش هفت است [illegible] مثقال تا چهار مثقال صـ سفرجل [illegible] مقشر منقی
[illegible]
[illegible] زنجبیل [illegible]
درم [illegible] زعفران دو درم جوارش [illegible] جوارش [illegible]
مذکور [illegible] جوارش سلیمانی جوارش [illegible] جوارش [illegible]
[illegible]
[illegible] اجزایش دوازده است و زنش [illegible] درم شکر
[illegible] مزاج گرم است [illegible] خشک است [illegible]
[illegible] صـ [illegible] زنجبیل
فلفل دار فلفل [illegible] دارچینی [illegible] بنات [illegible]
جوارش [illegible] اجزایش هشت است و زنش چهل و هشت درم مزاجش گرم است [illegible]
[illegible] خشک است [illegible] شربتش دو مثقال صـ [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل [illegible]
فلفل [illegible] دارچینی دو درم [illegible] بنات [illegible] جوارش [illegible]
اسهال صفراوی [illegible] معده [illegible] اجزایش [illegible] و زنش هشتاد درم [illegible]
[illegible] خشک است [illegible] صـ سماق [illegible] سویق [illegible]
سویق سیب و کعک [illegible] شراب سیب و نبات [illegible] جوارش سماق
[illegible] استطلاق بطن [illegible] اجزایش [illegible] صـ سماق [illegible]
حب الآس [illegible] درم [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اجزایش [illegible] مزاجش گرم است [illegible] خشک است [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] صـ هلیله سیاه و بلیله و آمله [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] فلفل [illegible] زنجبیل [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] زنجبیل و [illegible] مثقال [illegible] سیاه و بلیله و آمله [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible] صـ [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] جوارش [illegible]
[illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] شکر و زنش [illegible]
مزاجش [illegible] صـ [illegible] زنجبیل [illegible] دارفلفل [illegible]

[illegible]

[illegible] دارچینی [illegible] بادام [illegible]
[illegible] شکر [illegible] جوارش [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] شکر و زنش
[illegible] درم [illegible] مزاجش گرم است [illegible] صـ زنجبیل
[illegible] دارچینی [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] مزاجش
گرم است [illegible] خشک است [illegible] شربتش [illegible] درم
صـ سنبل و قرنفل فلفل دار فلفل [illegible] زنجبیل مصطکی [illegible] دارچینی [illegible]
هندی [illegible] درم [illegible]
درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] جوارش شکری [illegible] معده [illegible]
نافع است اجزایش [illegible] شربتش [illegible] صـ [illegible] دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران
[illegible] مثقال [illegible] شکر سفید [illegible] جوارش [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] صـ [illegible] طباشیر [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] جوارش [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] زعفران و طباشیر [illegible]
[illegible] جوارش طباشیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صـ [illegible]
[illegible] جوارش طباشیر [illegible]
[illegible] صـ طباشیر [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] جوارش طباشیر دیگر [illegible]
[illegible] صـ [illegible] طباشیر [illegible]
[illegible] جوارش طباشیر [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] صـ طباشیر [illegible] عود خام [illegible]
[illegible] جوارش عنبر جوارش [illegible] جوارش عنبر دیگر [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible]
مثقال صـ [illegible] دارچینی [illegible] زنجبیل [illegible] زعفران [illegible] مشک
[illegible] جوارش عنبر دیگر [illegible]
[illegible] جوارش عود [illegible]
[illegible] اجزایش [illegible] مزاجش گرم است [illegible] خشک است [illegible]
[illegible] مثقال صـ سنبل الطیب [illegible]
[illegible] قرنفل [illegible]
[illegible] جوارش
عود [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] مثقال صـ عود هندی [illegible]

کوبی سنبل ... سه درم بیاسه نارمشک سعد قرنجشک زرنب مرزنباد مکی یک مثقال دارچینی مصطکی زنجبیل
فلفل قرنفل مکی ده درم لسان الثور پنج درم کافور ربالک ... درمشک دورد بالنک ورد منثور دیگری کافور سبع درم مشک
ثلث درم است بانگبین سرشند **جوارش عود ملکی** نیز از شیخ ابو علی بجهة تقویت معده که با بیوست باشد اجزاء وی فلفل
وزنش شش هفت درم مزاجش گرم و خشک است در آخر درجه دوم شربتش یک مثقال **صـ** هیل دارچینی
زنجبیل سلیخه زعفران فلفل قرنجشک درنباد مکی پنج درم سعد زرنب سنادج هندی قرنفل مکی سه درم عود
خام هفت درم عنبر ... یک مثقال کافور ... ترید مسحوق چهار درم نک هندی ... جل
مصطکی بانک طبرزد ... معجون کند **جوارش عود مکی** ... ضعف هضم و معده و خفقان را اجزاء
... هفت درم و نیم شربتش درم و نیم **صـ** عود هندی سه درم پوست ترنج ده درم دارچینی انیسون
... هفت درم و نیم ... پوست اترج ... سه درم کوده اند ... بیست درم شکر طبرزد
... درم کوفته ... انگبین سرشند ... پوست ... باشد اجزاء این ... هشت
... **جوارش عود** ... معده ... باشد اجزاء ...
... مثقال **صـ** عود خام قرنفل سنادج زنجبیل ... قرنجشک ... مکی
... مثقال انگبین معجون کند **جوارش عود** ... و طعام ... بلغم
... اجزاء ... **صـ** قرنفل ... درم ... پوست ترنج
... زعفران زنجبیل ... مکی ... درم ... عسل ...
... **جوارش** ... کند ... طعام ... اجزاء ... ست ... وزنش
... **صـ** ... درم ... نبات ...
[illegible]
... **جوارش** ... معده ... اشتهای
... **صـ** عود ... پنج مثقال
... **جوارش جالینوس** ...
جوارش فلافلی ...
[illegible]

جند بیدستر یک درم بیاسه ... عود خام مشک ... مکی ده درم حب الرشاد سفید سه ... خبث الحدید
مدبر مثل همه بانگبین مصفی سرشند **جوارش خبث الحدید** بجهة مناسب معده گرم موافق است این نسخه شش جزوات
بغیر خبث الحدید مثل آن ... بیست و ... درم مزاجش گرم است و خشک است در درجه دوم و نیم شربتش دو درم
... **صـ** هلیله کابلی ... بلیله ... اصل السوس ... خبث الحدید مدبر ...
سکر طبرزد ... **جوارش خبث** ... مناسب معده ... ابو ... ا
در ... کند و اشتهای طعام آورد اجزاء او ... خبث الحدید وزنش ... درم
... مزاجش گرم و خشک است در درجه دوم ... شربتش ... کرم ... خبث
الحدید ... شود **صـ** هلیله کابلی و بلیله و آمله مدبر ... سوس و زنجبیل ... عود خام
... مصطکی مکی ده درم خبث الحدید ... مثل الجمیع بشکر طبرزد معجون کنند و با
... در ... خبث الحدید گذشت **جوارش فلفل** معده را قوة دهد ... ساکن ... دهان
خوش کند ... طعام ... از الطعام ... شربتش
دو مثقال **صـ** ... کوب کنند و شب در شیر ... کرده ... قرنفل
[illegible]
جوارش مزاکه ...
صـ ...
[illegible]
جوارش ...
[illegible]

شش درم شکر شانزده درم بانگبین سرشند **جوارش قیصر دیگر** نافع بود خفقان و صرع را و مرد صلح و امعا را که انبردرت
باشد نخوت را سنان کند و بخار معده را نافع بود و تنگی نفس و فواق را زایل کند مجموع اجزاش شانزده است زنجان
ادراکش عیبان شیرها مقدار شربتش مقدار فندقی ص هند بید سر ربت السوس [illegible] مرزنجوش فلفل سیاه
دارفلفل افیون ربعه و زعفران و سنبل الطیب مکی سه درم جاوشیر پنج درم مشک دانگی نرسیاد [illegible] عود
و مروارید بکر مکی نیم درم کوفته و بیخته بعد چندان عسل برشند **جوارش کافور** [illegible] اول اجزایش بیست و پنج
جزو است بدون شکر و زنش [illegible] درم [illegible] شکر [illegible] و نیم [illegible] ده درم مزاجش گرم است در درجه
دوم و در ربع خشک است در درجه [illegible] شربتش دو درم ص زنجبیل فلفل دارفلفل قرنفل سادج شیطرج جوز
بواسپند [illegible] تا [illegible] دارچینی قرنفل [illegible] مشک طالیس [illegible] طباشیر عود هندی [illegible] نیم [illegible] کافور
ریاحی مشک [illegible] مکی دو درم و نیم شکر طبرزد ده اوقیه و نیم عسل [illegible] **جوارش کافور** که ضعف معده
[illegible] و بلغم غلیظ را مفید بود اجزایش یازده است شربتش یک مثقال ص جوز بوا [illegible] زنجبیل فلفل دارچینی [illegible]
قرنفل قرنفل [illegible] کافور زعفران اجزا سوده با انگبین سرشند **جوارش کافور** که اسهال صفراوی [illegible] و شربتش
دو مثقال ص زرشک بیدانه و سویق سیب و [illegible] مکی ده درم شاه بلوط و گل [illegible] مرکرمان شاهی [illegible] پنج درم حب
الرمان پانزده درم گل سرخ و حب الآس مکی شش درم طباشیر [illegible] [illegible] مکی [illegible] درم [illegible]
صمغ درم کافور سه درم بشراب [illegible] سرشند **جوارش کرمانی** کمترکات و سکوت [illegible] و فتح سده را
[illegible] چون [illegible] این جوارش [illegible] داشته اند [illegible] ملوک فارس از این جهة [illegible] خوانند
وجون جزو اعظم این ترکیب عنبر است جوارش عنبر گویند نافعست امراض بارده و سوداست [illegible]
[illegible] میکند و [illegible] و خفقان را و حفظ ذهن را [illegible] میکند و [illegible]
معده میکند [illegible] مزاج [illegible] است و [illegible]
[illegible] معده داشت [illegible] باین جوارش [illegible]
اجزایش [illegible] است [illegible] درم مزاجش گرم و خشک است در [illegible] درجه [illegible]
تا پنج سال زمان [illegible] بعد از [illegible] شربتش یک مثقال ص تا قدین [illegible] دارچینی مکی چهار درم زنجبیل
و دارفلفل مکی دوازده درم [illegible] مصطکی و عنبر مکی دو درم قرنفل و زعفران مکی ده درم
جوز بوا پنج درم قرنفل مشک [illegible] سعد افیون مکی [illegible] درم روغن بلسان شش درم افیون را در
[illegible] و عنبر را در روغن بلسان [illegible] و داروها کوفته و بیخته را بروغن [illegible] کنند و عسل
[illegible] سرشند و افیون محلول را [illegible] و مشک محلول ساخته در ظرف طلا یا نقره یا چینی یا شیشه کنند و
[illegible] اوزان [illegible] است [illegible] دیگر این است تا قدین [illegible] دارچینی
مکی چهار درم زنجبیل دارفلفل مکی ده درم [illegible] مصطکی و عنبر مکی ده درم [illegible] قرنفل و زعفران مکی
[illegible] جوز بوا پنج درم مشک یک درم [illegible] قرنفل و زعفران [illegible] دو درم [illegible]
[illegible] دیگر است پوست ترنج عود هندی کبابه قرنفل قاقله جوز بوا مکی پنج درم [illegible] مشک [illegible]
هند بید ستر افیون [illegible] مکی سه درم روغن بلسان دو درم [illegible] مرزنجوش زعفران مکی
سه درم عنبر یک مثقال عنبر را در روغن بلسان حل کرده بعسل معجون کرده شربت تا دو درم و این ترکیب [illegible]
معده و ضعف [illegible] سود [illegible] است **جوارش کل قند** نقاهت را دفع کند و تقویت معده
[illegible] ضعف [illegible] اشتها را [illegible] سرد [illegible] اطراف و بقیه فضلات ایام
[illegible] دفع کند اجزایش هفت است و [illegible] بیست و پنج مثقال شربتش دو مثقال و نیم ص [illegible]
مصطکی دارچینی [illegible] قاقله صغار مکی دو مثقال گل قند پنج مثقال سکنجبین [illegible] ده مثقال گل قند و سکنجبین
[illegible] آتش نرم بقوام آورده ادویه را بآن سرشند **جوارش کمون** در فصل [illegible] **جوارش کندر**
[illegible] این جوارش [illegible] معده را گرم کند و طعام [illegible] و اسهال بلغمی و سوداوی را [illegible]
اجزایش ده است و [illegible] درم است و نیم مزاجش گرم است [illegible] در درجه [illegible] خشک است در [illegible] درجه
[illegible] شربتش سه درم ص کندر [illegible] درم فلفل دارفلفل مکی ده درم شکر [illegible] درم زنجبیل [illegible] مکی دوازده درم
[illegible] قرنفل [illegible] جوز بوا مکی پنج درم مشک [illegible] درم بانگبین [illegible] سرشند **جوارش کعبه** در [illegible] گذشت
جوارش لؤلؤ مقوی اعضای رئیسه و معده [illegible] حفظ جنین است از اسقاط [illegible] در حفظ
اسقاط جنین شرط است که مداومت نماید بان شربتش [illegible] اجزایش هفده است ص لؤلؤ [illegible]

درم زنجبیل

درم زنجبیل مصطکی مکی چهار درم زرنباد و درونج کوچک شیطرج [illegible] دارچینی نعناع [illegible] قرنفل مکی دو درم بهمن فلفل
دارفلفل مکی سه درم دارچینی پنج درم شکر سلیمانی برابر همه **جوارش مبهی** که باه را زیاده کند و گرده را گرم کند و [illegible] نافع
اجزایش دوازده است و وزنش [illegible] شربتش یک مثقال ص [illegible] مثقال زنجبیل [illegible] لسان العصافیر [illegible]
[illegible] شکر طبرزد [illegible] اجزا را [illegible] کوفته و بیخته بعسل مصفی سرشند **جوارش [illegible]** که
[illegible] نافعست [illegible] معده [illegible] که [illegible] همیشه از این جوارش تناول کردی زیرا که
[illegible] معلوم او شده بود اجزایش یازده است با شکر [illegible] وزنش [illegible] شربتش [illegible] مثقال [illegible]
یک درم باشد [illegible] هفت مثقال [illegible] نقد [illegible] سیزده مثقال باشد [illegible] مثقال [illegible]
ان شانزده مثقال [illegible] مزاجش گرم است در دوم درجه و در ربع خشک است در [illegible]
درجه شربتش سه مثقال ص [illegible] قرنفل دارچینی جوز بوا قاقله [illegible] مکی [illegible] مثقال فلفل [illegible] زنجبیل [illegible]
مکی دو درم [illegible] سفید [illegible] شکر طبرزد [illegible] بانگبین [illegible] سرشند [illegible] کند **جوارش [illegible]** بدن را
فربه کند و [illegible] باه را زیاده کند اجزایش [illegible] وزنش [illegible] مزاجش گرم و خشک است در [illegible] درجه
[illegible] شربتش پنج [illegible] ص مغز بادام و فندق و پسته و حبة الخضرا و حلقوزه و [illegible]
بعسل مصفی سرشند [illegible] **جوارش مسهل** مسهل بلغم و صفراست [illegible] اجزایش چهار است
وزنش [illegible] درم و نیم مزاجش گرم است و خشک در اول درجه [illegible] زمان [illegible] وقت ترکیبش تا [illegible] سال شربتش
پنج درم ص زنجبیل [illegible] پنج درم تربد سفید بیست درم [illegible] دو درم [illegible] شکر طبرزد [illegible] عسل مصفی سرشند [illegible]
استعمال نماید **جوارش مسهل نافع** [illegible] معده [illegible] اخلاط و فضلات [illegible] پنج جزو [illegible] وزنش بیست [illegible] درم
مزاجش گرم است در [illegible] درجه [illegible] خشک است در [illegible] درجه شربتش چهار مثقال ص آب [illegible] یک رطل
[illegible] و عسل و شکر مکی پنجاه درم [illegible] نابند [illegible] تا بقوام آید [illegible] کوفته و بیخته را بآن سرشند مصطکی
عود دارچینی مکی چهار درم تربد [illegible] پانزده درم محموده دو درم **جوارش مسهل الملوک** موافق [illegible] و مزاج [illegible]
[illegible] پنج جزو است و وزنش پانزده درم و نیم مزاجش گرم است در [illegible] درجه و [illegible] خشک است در اول [illegible] درجه [illegible]
شربتش دو مثقال ص تربد [illegible] درم محموده [illegible] درم طباشیر زعفران گل سرخ مکی [illegible] درم و نیم شکر طبرزد شانزده درم
[illegible] معجون کنند **جوارش مسهل دیگر** تقویت معده میکند و طبیعت را نرم میسازد و اطلاقش باسانی میشود
اجزایش [illegible] است و وزنش [illegible] درم مزاجش گرم است در اول درجه [illegible] خشک است در آخر [illegible] درجه شربتش پنج
درم ص تربد [illegible] درم محموده [illegible] مصطکی چهار درم عود هندی سه درم اجزا را کوفته و بیخته
در [illegible] درم رب سیب معجون کنند **جوارش مسهلی** دیگر اسهال [illegible] کند [illegible] اجزایش چهار است
وزنش شش درم و نیم شربتش پنج درم [illegible] ص عود خام مصطکی مکی [illegible] درم [illegible] چهار درم محموده
[illegible] درم بعسل معجون کنند **جوارش مسهل** طبع را نرم کند و معده را قوت [illegible] ص رب سیب سه درم
تربد محموده [illegible] درم و نیم مصطکی عود خام [illegible] نیم درم **جوارش [illegible]** مسهل است و نافع [illegible]
و جمیع امراض [illegible] اجزایش [illegible] است و وزنش [illegible] درم و نیم مزاجش گرم است [illegible] درجه و [illegible] خشک [illegible]
در [illegible] درجه [illegible] شربتش [illegible] درم تا [illegible] درم [illegible] ص محموده دارچینی شیطرج زنجبیل مکی [illegible] درم فلفل
و دارفلفل مکی شش درم تربد [illegible] درم قاقله قرنفل [illegible] مکی [illegible] درم [illegible] هندی مکی دو درم [illegible]
شکر مکی بیست درم [illegible] درم [illegible] سه درم عسل [illegible] **جوارش [illegible]** منفعت معده و بادهای که [illegible]
معده باشد [illegible] خفقان [illegible] و انواع [illegible] زایل کند اجزا [illegible] است [illegible] پنج درم
و نیم شکر [illegible] مزاجش گرم است و خشک است [illegible] شربتش [illegible] مثقال [illegible]
قرنفل زنجبیل دارفلفل مکی ده درم دارچینی سه درم عود هندی یک اوقیه زعفران ده درم شکر برابر همه بانگبین [illegible]
جوارش [illegible] از دستور [illegible] نافع میکند خفقان و [illegible] و [illegible] معده [illegible] حرارت غریزی را
[illegible] اجزایش ده جزو است شربتش نیم مثقال ص دارچینی جوز بوا [illegible] قاقله صغیره قرنفل [illegible]
دارفلفل [illegible] مکی پنج درم زعفران ده درم مشک [illegible] نیم مثقال شکر طبرزد [illegible] سه رطل
[illegible] **جوارش [illegible]** از دستور [illegible] خفقان و ضعف قلب و معده را زایل میکند و [illegible]
و جمیع امراض بارده را نافع باشد و تفریح و تقویت [illegible] اجزایش شانزده جزو است وزنش نوزده درم و [illegible] مثقال
یک مثقال ص زرنباد [illegible] ابریشم مکی یک درم و نیم بهمنان [illegible] سنبل [illegible] قاقله [illegible] قرنفل
مکی یک درم زنجبیل و دارفلفل مکی یک مثقال مشک [illegible] مثقال عسل [illegible] سرشند **جوارش مصطکی** [illegible] معده و جگر [illegible]

[illegible] ص [illegible]

جوارش مفرح [illegible] ص [illegible]

جوارش [illegible]

[illegible] ص [illegible]

جوارش [illegible] ص [illegible]

جوارش [illegible]

جوارش هندی [illegible] ص [illegible]

[illegible]

[illegible] ص [illegible]

باب الحاء المهملة حابس [illegible]

حابس [illegible] ص [illegible]

حابس دیگر [illegible] ص [illegible]

حابس [illegible]

حابس دیگر هم

[illegible]

چو بر اعدا ان ترکیب در رفتن عزال نهند و در سایه خشک کنند و وقت بدر آمدن روغن گل یا بادام یا روغن گاو چرب
کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اپیون [illegible] تا سه سال [illegible] حب النفط ساخته بودیم و بعد از سه سال
[illegible] واجب است که تا امزاج و قوه و فصل و ترکیب [illegible]
[illegible]
حب آتشک [illegible]
[illegible]

[illegible]

گاهی

[illegible]

حب اطریفل [illegible]

[illegible]

حب ابن الهبیرة [illegible]

[illegible]

حب انارانی [illegible]

[illegible]

حب اناردیکر [illegible]

[illegible]

حب آتشك [illegible]

آتشك دیکو صحیح

[illegible]

حب آتشك دیکر [illegible]

[illegible]

نخود

روغن گاو بریان کنند آنقدر که سوخته از روغن برآید بعد از خمیر و پوست تا توبره جدا کنند دارچینی نیم مثقال
کبابه چینی قرنفل زنجبیل [illegible] زعفران [illegible] و مشک مکی ربع مثقال
با آب [illegible] حبها کنند چون [illegible] حاجت [illegible]
حب جدوار [illegible] مفرح [illegible] باشد صفت جدوار خطائی [illegible] زعفران و افیون مکی [illegible] مثقال مشک نیم
مثقال افیون را در گلاب حل کنند [illegible] حبها کنند حب جدوار دیگر [illegible] امساک تمام کند صفت [illegible]
جوز بوا قاقله زعفران مصطکی بسباسه زنجبیل دارچینی [illegible] مشک [illegible] درم افیون [illegible]
درم حبها کنند مقدار [illegible] شربت تا دو حب حب [illegible] اجزایش [illegible]
[illegible] صبر سقوطری [illegible] درم [illegible] حب کنند حب [illegible] دیگر [illegible] اجزایش [illegible]
شربت است صبر سقوطری هلیله زرد [illegible] درم [illegible]
کنند حب خنطیانا انواع حرقة البول و سوزاک را نافع است [illegible]
[illegible] صفت خنطیانا [illegible] هلیله [illegible] آمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب حلتیت نافع است [illegible]
صفت هلیله زرد و مصطکی [illegible] حلتیت [illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] تعلیق [illegible]
[illegible] حب حنظل [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت هلیله کابلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب دیدان [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حب دیدان دیگر [illegible]
[illegible] صفت [illegible] حب النیل [illegible]
[illegible] حب دیدان
دیگر [illegible] صفت [illegible]

حب عزوان دیگر

وهو المؤلف

وهو [illegible] و شیخ الحکما [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
الذهب [illegible] حب
[illegible]
[illegible]
صفت [illegible] هلیله [illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صفت هلیله زرد [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] صفت صبر [illegible]
حب [illegible] صفت [illegible] مثقال
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
باب [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] سید اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حب [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] صفت [illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

حب الذهب دیگر
صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]

سرخ ... کنند ... تا خوب خشک شود پس بکوبند ... رطل ... رطل

... نصف آن ... زنجبیل ... انیسون ... شونیز ...

... حب ... دیگر ...

... العسل ... زرنیخ ...

... حب زرد ...

... طبیب ... شیرخشت ... ترنجبین ... مثقال ...

حب ... صبر ... مثقال ...

... حب السعال ... سرفه ...

[illegible]

سرفه گرم و خشک را سود دهد اجزایش ... است وزن ... صمغ عربی کتیرا مغز ... مغز تخم خیار سفید
رب السوس ... شکر سفید ... مغز بادام ... باقلا ... مغز تخم کدو ...
لعاب ... حب السعال دیگر ...
اجزایش ... صمغ ... مغز بادام ...
کتیرا انیسون صمغ عربی اصل السوس ... حب السعال سرفه ...
... اجزایش ... رب السوس ...
... حب السعال دیگر ...
... رب السوس ... مغز بادام ...
... نبات ... لعاب ... حب السعال ...
... صمغ ...
... حب السعال ...

[illegible]

سلیخه پنج و مقل ازرق مکی دو درم قطراسالیون ... و اذخر ... مکی سه
درم باب سلاب سلیخه پنج و مقل را حل کرده ... حب کنند حب السلامة از منهاج نافعست
امراض بلغمیه ... اجزایش شونیزاست وزنش بیست درم ...
است ... ص تربد موصوف ده درم حب مقل سه درم ...
... حب سلیمانی ...
... حب سعدی ...
[illegible]

حب سورنجان منقول است از جامع و منهاج نافعست وجع مفاصل و نقرس را اجزایش ده است وزنش ...
[illegible]

گذشت حب شیطرج اکبر صاحب ... درد ... عرق النسا و درد پشت ...
بیست و هفت است ...
[illegible]
... حب شیطرج اصغر اوجاع مفاصل و عرق النسا
[illegible]
... ص تربد موصوف ده درم صبر ...
حب کنند حب الصبر ...
[illegible]
... حب الصبر ... اجزایش ...
[illegible]

کرابت بالحرارة باشد اجزا اهلیلجات [illegible] ده درم سه دانگ [illegible] شربت ص [illegible] بنفشه رب السوس مکی یک درم
غاریقون یک دانگ [illegible] حب غاریقون استسقای [illegible]
[illegible] غاریقون [illegible] درم [illegible]
[illegible] حب غاریقون [illegible]
[illegible] ص غاریقون [illegible]
[illegible] حب غاریقون [illegible]
[illegible] ص غاریقون [illegible]
[illegible]
حب غافث [illegible] ص [illegible]
[illegible] حب غافث [illegible]
[illegible]

[illegible]

حب ماذریون [illegible]

حب سهل [illegible]

حب مفاصل [illegible]

حب منتن [illegible]

حب النوس [illegible]

[illegible] اجزاء ايشن ده است [illegible] ص افسنتين [illegible]

[illegible] حب [illegible] [illegible]

[illegible] حب الكهة [illegible]

ص [illegible]

[illegible] ص [illegible]

حب الكهة [illegible] ص [illegible]

[illegible] حب الكهة ديگر [illegible]

[illegible] ص [illegible]

[illegible] حب الكهة ديگر [illegible]

[illegible] ص [illegible]

[illegible] حب [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

گشته در دهان [illegible] تمام نشود [illegible] در کاسه چینی [illegible] شیر بران ریخته در زمانی توقف کنند [illegible]

بگیرد پس شیر را [illegible] دهند [illegible]

[illegible]

اول [illegible] باشد **دویم** [illegible] **سیوم** [illegible]

چهارم [illegible]

[illegible] **پنجم** [illegible]

[illegible] **ششم** [illegible] **طریق استعمال** [illegible]

[illegible]

حقنه [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

حقنهٔ باهیه باه را بیفزاید و ضعف ... را سود دارد ص آب ... [illegible]

... [illegible] ... آب ... بجوشانند تا نیمه آید ... کند

... دستور کند حقنهٔ باهیه باه را ... [illegible]

... [illegible] ...

... حقنهٔ باهیه ... [illegible]

... ص ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... حقنهٔ باهیه ... [illegible]

ضعیف باشد سود دهد ص ... [illegible]

[illegible]

از دل در جانی دیگر احساس نبیند و لمس سرد و در مرض احما یحوی و بعض ذنب الفار و اسید پنج شاخت جبا باد
بود و این ضعیف را ... اقوام ان ... حقنه داده بودیم ... از نیم ساعت ...
... بعد از لحظه بحول الله سخن گفت ...
... ص ...
... حقنه ... ص ...

[illegible]

[illegible]

وانچه وبس بپزند حلوای اصفهانی که آن را [illegible] گویند بدن را فربه کند و بدن را قوت دهد و منی را زیاده کند ص
برنج شسته یک رطل در آب جوش دهند تا پخته شود یک رطل مغز بادام مقشر نیم کوفته و دو رطل قند سفید و یک رطل
روغن گاو و زعفران سوده یک مثقال [illegible] و گلاب [illegible] بر آتش نرم بهم بپزند تا پخته شود
حلوای بادام [illegible] قوت تمام دهد ص مغز بادام [illegible] بسیار نرم [illegible] روغن [illegible] شش مثقال [illegible]
[illegible] بجوشانند تا خوب بجوش آید [illegible] برنج و روغن را چندان [illegible] بپزند تا پخته شود و بر روغن آید [illegible]
شود بعد از آن پسته کوفته [illegible] حلوای برنج [illegible] بدن را فربه کند [illegible] شود
ص برنج [illegible] شکر [illegible] برنج را کوفته و در آب بجوشانند [illegible]
[illegible] شکر [illegible] تا [illegible] بآتش نرم [illegible]
بپزند تا بسته شود حلوای [illegible] مزاج را [illegible] و امراض [illegible] نافع باشد [illegible] ص
[illegible] روغن [illegible] کند روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] حلوای [illegible] باه [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] نبات [illegible] قوام آورند [illegible]
[illegible] حلوای [illegible]
[illegible]
[illegible] بجوشانند و شکر و روغن [illegible] کنند [illegible] بآتش نرم [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] روغن و شکر
[illegible] روغن بریان میکنند و آب گرم بران [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] ص نشاسته و قند و روغن [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] مثقال [illegible] نشاسته [illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] شود زعفران و گلاب [illegible] بادام [illegible] حلوای [illegible]
[illegible] باشد ص [illegible]
مثقال [illegible] گلاب [illegible] پنج مثقال مغز پسته [illegible]
سفید [illegible] مثقال [illegible] شود [illegible] نشاسته و گلاب [illegible]
بپزند [illegible] روغن [illegible]
حلوای [illegible] ص [illegible] بسیار نرم [illegible] برنج [illegible]
[illegible] بآتش [illegible] کنند [illegible] شود [illegible]
[illegible] حلوای [illegible]
[illegible]
حلوای [illegible] حلوای دارچینی [illegible] قند [illegible] دارچینی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] روغن بریان کنند [illegible] حلوای زنجبیل [illegible]
زنجبیل [illegible] روغن و شکر [illegible] زنجبیل [illegible] آب [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] روغن بریان کنند [illegible] حلوای [illegible]
[illegible] ص [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شود حلوای [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible]
[illegible] حلوای سیب [illegible] حلوای شکر [illegible]
[illegible] ص [illegible]

نرم

[illegible] کند و شکر معقوم [illegible] بپزند تا منعقد شود حلوای برنج [illegible] مثقال
روغن [illegible] پنج مثقال مغز بادام [illegible] مثقال شیر را جوش دهند تا قوام گیرد و قند را قوام [illegible]
[illegible] قند [illegible] کنند [illegible] مقدار شیر [illegible]
[illegible] بیس بادام
تا بسته شود [illegible] و اندکی [illegible] بپزند
[illegible]
[illegible] حلوای [illegible] ص [illegible]
[illegible] روغن گاو [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] حلوای فالوذج [illegible] ص
نشاسته [illegible] شکر [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] حلوای فالوذج [illegible]
[illegible] ص نشاسته [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] بادام مقشر [illegible]
[illegible] حلوای فالوذج [illegible] نشاسته [illegible] مثقال
روغن [illegible] مثقال [illegible] بپزند
[illegible] حلوای ترانگبین لطیف [illegible] حلوا [illegible]
[illegible] ص ترانگبین [illegible] کنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
حلوای [illegible] مثقال روغن [illegible] مثقال [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن بریان [illegible] و روغن و شکر [illegible] حلوای [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] حلوای [illegible]
[illegible] بادام [illegible]
[illegible] زعفران و گلاب [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بپزند [illegible]
[illegible]
[illegible] حلوای [illegible]
[illegible] ص [illegible] روغن [illegible] بریان کنند [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] ص [illegible]
[illegible] مغز بادام [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] ص [illegible]
[illegible]
[illegible] مغز بادام [illegible] روغن گاو [illegible] قند [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بآتش نرم [illegible]
[illegible] حلوای [illegible] ص [illegible] قند سفید [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] قوام [illegible] نشاسته [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
مثقال نشاسته [illegible] قوام آورند [illegible]

[illegible] حلوا [illegible]

[illegible] حلوا [illegible]

[illegible] حمول [illegible]

[illegible] حمول [illegible]

[illegible]

سمت [illegible]

[illegible] خبز الأرز [illegible]

[illegible] خبز البلوط [illegible]

[illegible] خبز الترمس [illegible]

[illegible] خبز الجاورس [illegible]

[illegible] خبز الحمص [illegible]

[illegible] خبز الحنطة [illegible]

[illegible]

سر را خلال در ریش کنند و آب تبر کلاب و مشکی مانند تا یا دام کوفته [illegible] دانه و پنبه [illegible] شکر و طبرزد کوفته
بران بریزند و بعد [illegible] اضافه کنند [illegible] تا نضج تمام حاصل شود خضاب
مربا انضج [illegible] مربیات گفته شود **خرم** بالفتح والتشدید [illegible] پوست [illegible] یک کوره [illegible]
[illegible] گویند بالضم و سکون الراء [illegible] هوا و چشمات [illegible] **خرم** [illegible]
[illegible] ظلمت چشم را زایل کند [illegible] **ص** پوست [illegible]
[illegible] و ضعف [illegible] ملا [illegible]
[illegible] **خرم کوچک** پوست [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سفید [illegible] **خرم** [illegible]
[illegible] **ص** [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] بالسویه [illegible] استعمال نمایند [illegible]
[illegible] بالیند [illegible]
[illegible] سیاه باشد زایل [illegible] **خرم** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **خضاب** [illegible] **خرم** [illegible] زعفران [illegible] حنا [illegible]
[illegible] **خضاب دیگر** [illegible] **ص** [illegible] شراب [illegible]
[illegible] **خضاب دیگر** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خشک شود [illegible]
خضاب [illegible] سفید [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **خضاب دیگر** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] سفید شود
[illegible]
[illegible] سیاه شود **خضاب** [illegible]
کند [illegible] **ص** حنا [illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] خضاب کنند [illegible]
[illegible] **خضاب** [illegible] سفید کند [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] خضاب کنند **خضاب دیگر** **ص** [illegible]
[illegible] خضاب کنند [illegible]
[illegible] **خضاب** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible]
[illegible] **خضاب دیگر** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] **خضاب دیگر** [illegible]
ص [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سیاه شود [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] سفیدی [illegible]
[illegible]
خضاب دیگر [illegible] **ص** [illegible] سیاه [illegible] مثقال [illegible]
سفید [illegible] مثقال پوست انار [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] باشد [illegible]

حکما هند گفته اند که در آخر بهاران [illegible] کنند و کوفته و بیخته مقدار [illegible]
بخورند [illegible] سیاه بر آید [illegible] گویند تجربت
خضاب دیگر گویند [illegible] **ص** [illegible] سوخته زاج [illegible]
پوست انار [illegible] مثقال [illegible] روغن زیتون بجوشانند
تا [illegible] **خضاب** [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **خضاب**
دیگر [illegible] سیاه کند [illegible]
[illegible] **گفته اند** [illegible] سیاه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] **خضاب** دیگر [illegible] **ص**
[illegible] آفتاب [illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زاج [illegible]
[illegible] سفید [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
سیاه [illegible] سیاه [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible] درم [illegible]
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **خضاب الملوک** [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **خضاب** [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible] خضاب کنند **خل الخمر** [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] **خل ناسج** بالفتح والتشدید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مغز تنش [illegible] خضاب [illegible]
[illegible]

برودت و تبلیل آن و مشایخ را رساله تمام و سبز برنگ ماوس ... کم کند و اقسام استفراغ کرده اند و ضرر شوخ و بثرات کرده

و بثور و بجسم سرایت ... و اهل صناعت که شغل شان بیشتر با آتش است چون حدادان ... و ستوح ... المسالمة جون

... کودک را جوید ... ان ... در بلاد ... و اهل حرم در روم را خل العنصل ... معتدی بیشتر ...

... [illegible]

وجمع لطایف ... بیخ ... دارچینی کرد ...

[illegible]

والبته در ... [illegible] ... در ضعف ... و قرص ... گفته شود انتهی

دارصینی ... [illegible] ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... دارصینی ... صـ ... [illegible]

دارصینی ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... دارصینی ... [illegible]

... [illegible] ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... دارصینی ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... داروی دیگر ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ...

رازنکب

رازنکب ... [illegible] ...

... [illegible] ... دارصینی ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... داروی دیگر ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... دارصینی ... صـ ... [illegible]

... [illegible] ... داروی دیگر ... [illegible]

... [illegible] ... صـ ... [illegible]

دبیل الورد ... [illegible] ...

... [illegible] ...

برفتد و بید الورد بکو نافع است استسقا و ... جگر را و فتح سدّه ... میکند اجزا ... ده است صص سنبل ... [illegible]
مصطکی زعفران ... معتدل ... [illegible] ... درم ... [illegible]
... عسل برشند دحمرثا بفتح دال مهمله و سکون حاء مهمله و فتح میم و سکون ... [illegible]
... [illegible] ... باشد و بقول ...
... [illegible] ... جگر ... [illegible]
... [illegible] ... اجزا ... [illegible]
... مزاجش گرم است در ... درجه ... [illegible]
... صص ... [illegible]
... سنبل الطیب ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... معجون کنند دخمیا بضم دال مهمله و سکون خاء ... [illegible]
... [illegible] ... دخان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دخان ... [illegible]
باشد صص ... دخان ... گرم است در ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دخان ... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... [illegible] ... دخان ... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... [illegible] ... دخان ... [illegible]
... صص ... دخان ... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... [illegible]
... دخان ... [illegible]
... دخان ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... دواء الاترنج ... [illegible]

نابات

نابات و علامت جود تش آنست که چرب باشد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... معجون کنند دواء البیل ... [illegible]
... [illegible] ... صص آب ... [illegible]
... [illegible] ... دواء الترنج ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... درم ... [illegible]
... [illegible] ... دواء الترنج ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دواء الترنجبین ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... دواء جامع از حضرت امام موسی کاظم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... دواء الحلیل ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... دواء المسک ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible]
دواء المسک ... از حضرت امام موسی کاظم ... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دواء الحلتیت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]
... [illegible] ... دواء الجمیر ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... دواء الخطاطیف ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... صص ... [illegible]

بنهاق و نك اندرانی [illegible] ترکرده بانگشت اندرون بران ورم خناق مالند نافع باشد و از موده است چون
مکرر کند و اگر ضفدع را شکافته بر گلو بندند [illegible] تمام ورم [illegible] عظیم نافع باشد و در بیمارانی که بود که [illegible]
خفه کرده باشد چون [illegible] خناق [illegible] بالدواء [illegible] که چند روز [illegible] خورده باشد [illegible]
با سکنجبین یا شراب [illegible] و از [illegible] بجرب [illegible] سود مند است [illegible]
الطبیعت بدین مرض [illegible] از معالجات است **دواء الخناق** [illegible] اجزاء [illegible]
است [illegible] **ص** [illegible] مرطاف [illegible]
[illegible]
[illegible] **دواء الخناق** [illegible] نافع است [illegible]
است [illegible] **ص** [illegible] بکشند [illegible]
[illegible]
[illegible] **دواء الزنابیغ** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بیان میکنند **حکایت** [illegible]
انگشت [illegible] معالجات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible]
[illegible]
دواء الجذام [illegible]
ونصف درهم [illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **دواء الخنازیر**
[illegible]

بك مثقال [illegible] تا چهار مثقال [illegible] مجرب است [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] **دواء السنه** [illegible]
دواء الشرى [illegible] اجزاء [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **دواء العقارب** [illegible] **دواء الكزاز** نافع است [illegible]
[illegible] باشد اجزاء [illegible] درهم [illegible]
ص [illegible]
دواء الحيط نافعست [illegible] اجزاء [illegible] درهم [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible] درهم [illegible] زعفران هشت درهم [illegible] ده درهم [illegible]
[illegible] **دواء الكبريت** نافعست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ص [illegible]
[illegible] **دواء الكركم الكبير** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ص** زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible] **دواء الكركم الصغير**
نافعست [illegible]
[illegible]
[illegible] **ص** زعفران [illegible]
[illegible] **دواء الكندر** [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible] **دواء الكبد** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible]
[illegible] **دواء اللك** [illegible]
[illegible]

مزاجش گرم و خشک [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دواء المسک [illegible]

[illegible]

دواء المسک [illegible]

[illegible]

دواء المسک [illegible]

[illegible]

دواء [illegible]

[illegible]

دهن [illegible]

[illegible]

دهن البنفسج [illegible] دهن السوسن [illegible]

[illegible]

باب الذال

... جالینوس ... [illegible]

... دابیرون ... دابیرب ... [illegible]

... دیاسقیطون ... دیناریجوی ... [illegible]

... باب الذال المعجمة ... [illegible]

ص

[illegible]

باب الراء المهملة

[illegible]

ادراکش بعد از نشو و نما [illegible] سه روز [illegible]

[illegible] صح [illegible]

[illegible]

[illegible] صح [illegible]

[illegible] الحمرات الصغير [illegible]

[illegible]

لغت

در پوست انار بپزند کوفته و بجوشانند و صاف کنند و بجوشانند در رطل ... [illegible]
بپزند ... [illegible] تا خشک شود ربّ ... [illegible]
و منافع ... [illegible] ص ... [illegible]
[illegible]

آنشی روغن ان چون خواهند که ادهان را سفید کنند هر یک رطل روغن را یک رطل آب ... درم مغز ... [illegible]
درم نمک سائیده کنند و بجوشانند تا آب ... سرد کنند و روغن از آب جدا کنند و هم چنین مکرّر بکنند تا ... [illegible]
اما اطلاء ... هند یک جزو روغن ... و آب ... گرم در شیشه بکنند ... [illegible]
[illegible]

بقطر کردن وقت حاجت است بر روغن [illegible] ص بدستور [illegible] روغن انیسون دیگر [illegible]

[illegible] ص روغن [illegible] من تفاح الاذخر و انیسون [illegible] در آفتاب [illegible]

روغن [illegible] مرحبات مذکور شد روغن [illegible] امراض [illegible]

[illegible] کند [illegible] اگر جوان [illegible]

[illegible] صحیح البدن باشد ص [illegible]

[illegible] روغن [illegible] کنند [illegible]

[illegible] ص [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] ص [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] ص [illegible]

[illegible] روغن [illegible] ص [illegible]

[illegible] روغن بادام [illegible]

[illegible] ص [illegible]

انیسون دیگر

[illegible] بیان [illegible] روغن [illegible] القیا [illegible] و اعضاء [illegible] ص [illegible]

[illegible] نافع [illegible] روغن [illegible] ص [illegible]

[illegible] ص [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] ص [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]

روغن بلادر

[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]

[illegible]

و بعضی گویند پیه ... برابر ... و آب ریحان ... خالص ... بعضی گویند در امراض بارده روغن

... روغن ... چون ... بشکند ...

... ص ... بگیرند ... ساعت ...

[illegible]

ص ... بنفشه بادام اخذ کنند روغن بهی ... ص بگیرند ... و در ... کنند و

بریزند بر آن ... اتفاق ... آتش نهند تا ... روغن از آن جدا شود

... روغن ... بگیرند تا باقی نماند ... روغن بهی نافعست در اسقاط ...

... ص بگیرند ...

روغن بنفشه ...

[illegible]

رطلان ... روغن ... [illegible] ... و بیاید جوشیده ...

[illegible]

... طریق ... روغن ... کرند ... روغن حبه الخضرا ... امراض بارده جگر ...

... ابن ... [illegible]

... اجزا را نیم کوب کرده ...

[illegible] ... روغن ... تا آب برود و روغن

بماند روغن جوز ... [illegible]

[illegible] ... اعصاب ... اوجاع بارده ... القلب ...

[illegible]

[illegible]

... روغن ... جمیع امراض ... سریع التاثیر است ...

... روغن ... [illegible]

[illegible]

حب البرکه

[illegible]

... روغن ...

[illegible]

[illegible]

ساذج

دبالادبه

و بالادبه ... [illegible] ... صص ... [illegible]

... روغن حلبت ... [illegible]

... روغن ... [illegible]

... روغن ... [illegible]

... روغن ... [illegible]

حکایت ... [illegible]

[illegible]

خرنوب

خشک

... روغن خشخاش ... [illegible]

... روغن ... [illegible]

... روغن خیری ... [illegible]

نصف آن بهتر پنج درم مر مکی یک درم مردار سنگ خبث آهن هاون کند و زعفران و عقرب را اضافه نموده در یک
ترکند بر روغن هفتم مجموع را با پنج استار روغن کهنه بجوشانند نرم تا آنکه ببرد و در روغن باقی بماند
دیگر شش مثقال مر و نانخواه اضافه کرده اند روغن خشخاش ناره اش را خشخاش گویند و حب الغار نامند ص بگیرند انوا
بدو روغن زیت با کهنه بپزند بطریق خشخاش در دکوش و دماغ و بواسیر را زایل کند و محلل و ملطف
باشد و جهت ابطال بیماری سنگ مثانه و کرده را بشکند و برای ورم و قروح و اوجاع گرده را سود
دهد و بجهة ملاحة جسم و تحریج جنین و طلای آن اورام رحم و مفاصل را نافع باشد و با عسل الجرجیر و عاقر
قرحا جهت بر بکر بمالند تقویت باه کند و صره را قوت دهد و سوداء مفتح سدد و نافع باشد قدر شربتی
تا چهار درم است ص بگیرند کل پخته بنوعی نرم سرایند نوعی روغن کل حل سوزه در روغن کهنه بگذارند
مکرر کنند روغن دارچینی منع میکند عفونت و تقویت اعضای رئیسه میکند و هضم را باری میدهد و جهت باب
نبوسد و جهت برودت هواء بگیرند با بطریق ص دارچینی کوفته هرچه خواهند با مقدار نبات یک شب
روز در گلاب بخیسانند و بجوشانند نصف تر بعد در آتش نرم با خاکستر گرم بپزند بعد از آن سر جوهر یکی
سنبل الطیب بکوبند و نیم ورم خطمی بگیرند روغن ازان از سر رف آب روغن دارچینی نوع دیگر ص بگیرند دارچینی
چینی خوب را نقوع بکند در گلاب بیست چهار ساعت بعد بگیرند نقوع را بپزد در آن روغن را از سر رف آب
اسهال را منع کند و معده را قوی کند و بجهة داء المخیل دهند روغن دارشیشعان که بهندی کهام بل گویند
بپوست درخت سرخ بجهة کحال العود بیست و پنج مثقال تر بشکنند نصف آن بهتر باشد پانزده مثقال بوم کوب
کرده باشند و بجوشانند مثقال روغن کهنه بدستور معمول دارند روغن بابونه کرم است و حشیش در هر جهة بهم
طلا بر مفاصل قوم را زایل کند و برص و داء الثعلب و بر قرحه را نافع باشد و منع از تحول و سهو و رفع
آن از نوشیدن و کوفتگی اعضا و نرم کردن اعصاب و اعضای باطن از آن معید و گویند اگر آن را دایم طلا
کنند به آن را از آن روغن نیم پخته در آن گذاشته بآتش گرم کنند چنانچه درهم شود بعد برای داء الثعلب
بهتر باشد و بواسیر و خواصیر و سعفه را زایل کند و در ابلاء بپاشد و بهر جهة الطفال حافظ معده قوا و صداع بجو ونافع است
باشد روغن دارچینی سلاسات و مواد سودا و رطلای کرم آن بر ...
سعفه و جمیع امراض سودا بیرون آید از اطلاع کند در اول دستور است این روغن از ابتدای جذام
ما نافع باشد روغن دلیاج بار روغن را نیک میدوند از آن کند و معالجات و اعصاب باشد روغن ساق
در هند گویند نافع است التقرس و امراض بارده و استسقا و درد و تحلل و تا کل اشتها و بادها است و حرق
امعاء و بحاجات اطراف مسود است و عقرب کزیده در یک بار دو وجع بار را و خراق و شقه در و عروق زنجیر حسی
التهیرا ص بطریق روغن خیری بگیرند در سوره الشاهنده تخته است و آن مد گویند روغن دهنه
خوب مانوات بغایت بهتر خوردن از وجع مفاصل را زایل کند و اکثر امراض بارده را و جهة اوجاع در جوف
منظل بکن از ساید و ... ص روغن آن کرده یک بخت افاده بر و سبزه بکشد جهت رفع
کرده بپوشانند تا روغن شود نیز کرم بهتر است از تمام روغن است روغن مداری نافع است بواسیر و امراض سعکه
ص بگیرند از آن روغن کند و گویند بطریق تنکی روغن کنند یا با یکدیگر روغن نیست مخلوط نمود و جلا ... و تابه
آفتاب نهند ... تازه آن بخور قوت کرفت روغن بلیع بغایت فوق الاثر است و ... باید ص
بگیرند بر آن طلا هرچه خواهند ... کنند بزنبق و گرمیت الله حل کنند حل و معطر و معتدل کنند بر آتش تا روغن
کرده و بگیرند شود با ... آن از آن یک رطل ... و بعضی میگیرند در و ... کند در
سرکه معطر با آب ... آن سرکه را آب بجوشانند چنین مکرر بکنند تا روغن شود و اگر قند سرد کرده
تا به راه داخل نمایند جهة ... روغن ذهب بنوع دیگر بگیرند طلای اعلی هرچه خواهند در رطل معطر حل کند
پس بجوشانند از آن سرکه را الا در تیزه مقطر ... عرق ... بپوشانند و بهند و در موضع گرم
چند روز و در بالای بجوشانند از آن آب ... در ... روغن بمانه روغن عقار است
روغن راحة از مخترعات جالینوس است و افضل المتاخرین حکیم عماد الدین محمود گوید که از جمیع ادویه
این مقدار نفع و اثر ظاهر نشده که از این روغن مبارک خصوصا در انواع قروح و جروح و آتشک و باد و جرب
و شقاق دست و پا و اقسام داء الثعلب و درد گوش و صداع بارد ... است و ... بی نظیر است جمیع امراض
مذکوره را بغایت نافع و از موده است و ... بهر طرف بپوشد و هرچه کهنه تر میشود اجزایش ... جزو کشت

اطلاع بر ترکیبش ...

اما طریق ترکیبش چنان است که در گشتن صاحب اهتمام تمام نمایند و باید قدر سرکه با آب هم درمحق بیابند
تا ماند که هم شوند باقی اجزای کوفته بیخته و سایده را وزن کند و هر یک بوده باز مبالغه در سحق کند بعد
را به آب ساییده داخل آن نمایند و صابون را بکار برده باشند بیمه و موم را بگدازند و روغن کنند پس
جمیع در منعما اضافه کرده و بر بالای آن بجوشانند الا مرد اسنگ و شنجرف را داخل کنند و بعد بهم بزنند و یکی در حق
کنند که هرچه بهتر سحق کنند قوی تر میگردد پس در ظرف نمایند و آنکه در وقت مخصوص دارند اما قانون استعمالش چنان
است که بعد از مسح دستمال و ... چند روز بجهة شستن ... و ... بدنه را با این روغن تدهین کنند و ابتدا
از جان نمایند بعد بر مرض ... لکن تا چند کرده و در هر جای بیت بمالند و انگشت ابهامی سینه را بر رفق و بارو
و آم چنین آهسته بمالند و در ... و دیگر ... تا ... و ... را با آن دستور ... بهم
تمام روی و اکر آن تدهین اول و دوم از جهت ظاهر شود احتیاج بتکرار نداشته و بعد آن غسل با آب ... و در جوش
دهن تحرز نمایند از ... ریحان و کشنیز خشک کوفته و بیخته در دهان باشند و غذا با اسفیدباج در دهان کیرند و ...
برنج بادام کوهی بخورند ... تمام دارد اما الاحتما از سایر ... و ... و ... واجب
داند و از عوارض نفسانی ... حرکت ... باشد و اکتفا ... و طرکفایت باشد
ص جهة ... را بیضا ... کند زیرا ... حب الغار مفتاح ... و ...
... مثقال ... اشق ... مثقال ... روغن بابونه روغن کل ... و ...
بر کوه شش مثقال ... بهم ... و روغن ... کند
اما تصرفات که در این روغن کرده اند ... دو مثقال
حلبة و حب الغار ... را داخل کرده اند و بعضی روغنها را نیز بر ظرف کرده اند و
اکتفا بر روغن ... کرده اند و در مرض داء الثعلب ... اضافه کرده اند و این تصرفات
مناسب مزاج ... اصحاب ... روغن رازقی در قدیم سوسن ... را ... نام ...
و گویند سوسن سفید است و این ضعیف ... بوده در ... سفید میکند
... آزموده اند که این روغن ... قابض و ... و امراض ... دماغ
و صداع و شقیقه و ... است و ... نیم ... و مکرر ... این مقدار
... حکایت ... روغن
... روغن
بادام کرفتند و روغن ... مثقال ... و آب ...
زیاده ... روغن ... کردند ... تا ...
روغن ... روغن زیتون ... رفع جذام و ...
... روغن بیضه ... و مفاصل ... و
... مثقال ... با شیره ... باشد ...
بالنفع ... ص روغن ... ... روغن ...
بآتش ... روغن قلاع نافع ... و ...
... ص بگیرند ... مثقال ...
روغن ... کند ... در ... و چنان ... آب ...
... روغن ذریره ... درد ...
از روغن بادام ... ص ... بادام ...
... روغن ... ضعیف است و روغن ... در ...
... روغن زعفران روغن خلوق است روغن زنبق ... موثق از حضرت امام ... منقول است
که ... روغن زنبق ... است ... خالص ... باشد
... و ...
ص مانند ... روغن زنبق نافع است جمیع ... کردن ... و ...

استعمال ...

هرچند مسهل البشر باشد و معالجه قبول کند و اثناء کهنه را نیز قبول است صح بگیرند زنبق هرچه خواهند و بکوبند
پس مستعد کنند با آب و شوره و چند بار بپزند تا از آن عرق دیگر منقطع گردد بار دیگر تا امتزاج
شود از آن چیزی در قرع و انبیق کنند [illegible] روغن [illegible] روغن زنبق کوبند
[illegible] باشد [illegible] عذب نامند [illegible] طفلی کوبند [illegible]
زنبق مکرر [illegible] بالکرم [illegible]
الشیر مسهل قوی باشد و نفع کند [illegible] اعصاب و عرق النساء [illegible] و اخراج کند
[illegible] درد مفاصل و عرق النساء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روغن اتفاق [illegible]
[illegible]

[illegible]

بدمالند کند و بپوشند که تر و بخ کرفته باشد و آتش ملایم کنند تا آتش کلاب بچکد و اغذیه مغشوش ... [illegible]
است که روغن بادام ... با چیزی دیگر با مسند ... می‌کنند و چون باطراف بر ... هرچه خواهند ...
کلاب روغن ... باشد ... از مشهورات **روغن ...** و روغن ... نباتات **روغن ...**
[illegible]

[illegible]

و از ... عصب و ... درد ... نزلات ... و ... مفاصل ... [illegible]
... است **ص** ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

زیت است بر روغن کتان و هم انعام روغن الجوزات ... نافع باشد و اخراج کرم معده نماید و مثل ادرار

و اعصاب باشد و مفتح سدات ... تقیه ... ناشتا ... آورد

... مثقال ... چون ... کند ...

بس چند ... کند ... روغن قرع نافع ...

... نافع ص ...

... روغن ...

روغن قسط نافع ... ص قسط

...

[illegible]

روغن کبریت ...

[illegible]

[illegible] لطیف [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] روغن بادام [illegible] روغن [illegible] صلاح [illegible]
[illegible] ص [illegible] آب [illegible] روغن [illegible]
روغن [illegible] روغن [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] روغن [illegible]

[illegible]

[illegible] روغن [illegible] ص [illegible]

[illegible]

مجربست صح [illegible] بدستور مذکور [illegible] کند

روغن [illegible] حرارت دماغ را نافع باشد [illegible]

[illegible] صح [illegible]

روغن نارمشک [illegible]

[illegible] صح [illegible]

روغن نارمشک [illegible] صح [illegible]

روغن نارمشک دیگر [illegible] صح [illegible]

[illegible]

اگر چه صلاح باشد [illegible] صح [illegible]

[illegible]

روغن [illegible] صح [illegible]

[illegible]

روغن ورد بجهة بواسیر ... معتدل مجرب است صح ... گذشت روغن ... جذام و امثال

در حمام ... است ...

بار ... صح ... روغن کنند روغن یاسمین ... سفید ...

[illegible]

باب الزاء المعجمه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باب السين المهملة

[illegible]

نطع کنند

ببر خم بنیان میکند پس آب سنا بلید هنگام حاجت در چشم میکشد صص مغز هسته بلیله فلفل دار فلفل ا
دار چینی توتیای کرمانی اصل السوس بالسویه سرمه که چشم را روشن کند و اشکم و اوساخ پاک سازد اجزایش
شش جزو برابر است اوزا سو بسازی صص مغز هسته هلیله و مغز هسته بلیله و آمله مقشر دار چینی توتیای کرمانی
اصل السوس محکوک بسایند و با بیره بالالاب حب ایشان کنند و هنگام خواب با آب سرد بسایند در چشم کشند سرمه
دیگر که همان نایه [illegible] دستور معمول دارند اجزایش هفت است صص مغز دانه هلیله فلفل دار فلفل
آمله دار چینی توتیای اصل السوس [illegible] که جرب را زایل کند اجزایش جهار
است صص [illegible] سرمه
دیگر که دمعه را دفع کند صص هلیله سیاه را بسایند در آب [illegible] در چشم کشند سرمه که دمعه را زایل کند
اجزایش [illegible] صص [illegible]

[illegible]

و اطباء آن سوده المذکور ... بالا ... با آب ... سعوط کنند و بعضی بعض
از آنانیه سعوط کنند و ... [illegible]
... سعوط ... [illegible]
... ص کنند ... زعفران ... [illegible]
... سعوط ... [illegible]
... سعوط ... [illegible]
... ص ... عوام هند ... [illegible]
[illegible]

وسکندر

[illegible]

سفید و بزر البنج و مصطکی ... سفوف ... که معده را قوت دهد و اسهال باز گیرد شربتی ... مثقال

صـ للمولف ... سفوف ... دیگر ... که

... شربتی ... مثقال باشد صـ ... حب الرمان ... صمغ عربی ...

... سفید ... سفوف ... که ...

صـ ... سفوف ... دیگر که ... خشک کند ... صـ کافور ...

[illegible]

داده شده ... که ... و اطرافش را ... کند ...

طرف ... خشک کند ... و بعضی گفته اند ...

... و گفته اند

... که ... است ...

... سفوف ... که ...

... صـ ...

... سفید ... مثقال ...

سفوف ... دیگر ... شربتی یک مثقال ...

صـ ... نانخواه ... سفید ... پنج درم ...

سفوف ... دیگر که ... کند ... شربتی

[illegible]

سفوف برنج که ... باشد اجزایش ... شربتش سه درم با سکنجبین

... سفوف برنج که ... نافع باشد و بادها را ... کند

... ص ...

... حب القلقل ...

[illegible]

سفوف ... ص ...

[illegible]

سفوف ... ص ...

[illegible]

... سفوف ... و دیگر که سلس البول را ... نافع ...

اجزایش ... شربتش ... ص ...

... سفوف سرطان که سلس البول را نفع ... کند اجزایش ...

ص ... سفوف ...

... ص ... سفوف که سلس البول را نفع کند اجزایش ...

... شربتش ... سفوف ... سلس البول دیگر ص ...

...

... سفوف سلس البول مجرب دیگر اجزایش ... ص ...

[illegible]

سفوف

سلس البول دیگر ...

... ص ...

... سفوف سلس البول دیگر ...

[illegible]

[illegible]

ص [illegible]

سفوف [illegible] [illegible]

ص [illegible]

سفوف [illegible]

ص [illegible]

سفوف [illegible]

ص [illegible]

سفوف [illegible]

سفوف [illegible]

ص [illegible]

سفوف [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سفوف ... [illegible]

... سفوف لؤلؤی ... خفقان ... [illegible]

... سفوف مصطکی ... [illegible]

... سفوف مقلیاثا ... [illegible]

... سفوف قوی ... [illegible]

سفوف

[illegible]

[illegible]

دشجو اگر لعل معبری در آلکو ... چون کوفته در تخته با شکر سفید و یکجا دکوکنا بخورند اسهال و دحیر
... [illegible] ... چون بخورند نفع کند و اگر آمله باب باد ... بسا ... کرده ... چون ...
... [illegible] ... سفوف
... اسهال ... [illegible] ... بکرید ...
... [illegible] ...
سرد ... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ...
... [illegible] ... سفوف ... باذن الله ... آمله ... مثقال
... [illegible] ...
با شکر سفید اسهال ... بإذن الله تعالی ... سوخته ...
... [illegible] ... مثقال ... [illegible] ...
... [illegible] ... سفوف ... [illegible] ...

[illegible]

و قیمتا روا قیون [illegible] خل خمر ده رطل آب شیرین آنقدر که عقد شود [illegible] بشکنند و تخم کرفس و بادیان [illegible] ده وقیه
تخم کرفس و بادیان و انیسون [illegible] کوفته [illegible] سکنجبین [illegible] بآتش [illegible]
[illegible]
تا بقوام آید [illegible]
قوت [illegible] سکنجبین [illegible] سکنجبین اصولی دیگر نفع میکند از [illegible]
[illegible]
[illegible] تخم کاسنی [illegible]
[illegible] سکنجبین افتیمون [illegible]
[illegible]
۲ مثقال [illegible] افتیمون [illegible] سفایج [illegible] مثقال [illegible]
[illegible]
[illegible] افتیمون [illegible]
سکنجبین افتیمون [illegible]
[illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]
[illegible]

۲ [illegible]
[illegible]

صاف کنند و بکوبند [illegible] تا به قوام آید سکنجبین [illegible] و منافع این
[illegible] تفتیح [illegible]
[illegible] مثقال من [illegible]
[illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] به قوام آورند [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible]

2

[illegible]

مثقال [illegible] به قوام آرند [illegible] مثقال زعفران [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] به قوام آورند [illegible]
[illegible]

2

[illegible]

بیاشامند اگر طاقت [illegible] بفتح سین و سکون [illegible]

و سکون [illegible]

[illegible]

سنون [illegible]

[illegible]

کوبیده باشند [illegible]

[illegible] قوت سنون [illegible]

قوت [illegible] سنون آکله که همه امراض لثه را [illegible]

[illegible]

و انگاه [illegible] سنون سازند سنون آکله که آکله بن دندان را زایل کند [illegible]

[illegible]

[illegible] سنون سازند سنون که آکله دهان [illegible]

[illegible]

[illegible] سنون سازند سنون آتشک که [illegible]

[illegible]

عاقرقرحا چهار درم گل سرخ قرنفل سعد مسک سه درم سنون دیگر که دندانها را جلا دهد و سپید کند دانه فلفل
[illegible] است ص موی [illegible] نمک سعد پوست هلیله هر یک چهار درم قرنفل دو سفال چینی یک [illegible]
[illegible] سوال [illegible] سنون که بوی دهان را خوش کند [illegible] است ص [illegible]
گلنار گل سرخ سعد [illegible] مصطکی [illegible] هلیله [illegible]
[illegible] سنون سازند سنون [illegible] دهان [illegible]
[illegible] این سنون [illegible] است ص [illegible] گلنار سعد
[illegible] سنون که [illegible] دندانها [illegible] باشد [illegible]
[illegible] است ص [illegible] سماق [illegible] نمک ساوی سنون
سازند [illegible] سماق [illegible] سنون که [illegible] دندانها [illegible]
[illegible] سنون که [illegible]
سود [illegible] دندانها [illegible]
ص سعد [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سنون که [illegible] دندان
[illegible] سود [illegible] ص [illegible]
عاقرقرحا [illegible] سپید [illegible]
[illegible] دهان [illegible]
[illegible] سنون که [illegible] دندانها [illegible]
[illegible] ص [illegible] سوخته [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سماق [illegible]
[illegible] سنون که [illegible] دهان خوش کند [illegible] است
ص [illegible]
[illegible] سنون که بوی دهان خوش کند [illegible]
[illegible] ص [illegible] سوخته
سوخته [illegible] سوخته عاقرقرحا [illegible] سنون
[illegible] ص پوست [illegible] گل سرخ [illegible]
[illegible] سنون که [illegible] دندان [illegible]
[illegible] ص [illegible] عاقرقرحا [illegible] سنون که [illegible]
[illegible] ص عاقرقرحا [illegible]
[illegible] سنون که دندان [illegible]
[illegible] ص [illegible]

سفید نمک

سفید نمک [illegible] سوخته [illegible] اجزا مساوی سنون سازند سنون
دیگر که [illegible] ازایل کند تقویت آن نماید [illegible] ص [illegible]
[illegible] چینی [illegible] سفید گلنار [illegible] گل سرخ [illegible] سفید [illegible]
2 [illegible] نمک [illegible] مساوی [illegible] سنون سازند سنون که جهت [illegible] گوشت بن دندان
سود دهد ص آرد [illegible] سنون [illegible]
پس کند سود [illegible] سنون نماید سنون دیگر که
نفع دارد ص [illegible] عاقرقرحا [illegible] بالسویه سنون که حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا فرموده اند که [illegible] دندانها [illegible] دفع کند [illegible] دندانها [illegible]
ص هلیله [illegible] عاقرقرحا [illegible] سنون که نافع است [illegible]
دندان [illegible] ص [illegible] سماق [illegible] سفید عاقرقرحا [illegible]
[illegible] دهان [illegible] سنون که [illegible] بیخ دندان
[illegible] ص [illegible] سوخته [illegible] سماق [illegible] سنون که [illegible]
[illegible] دندان [illegible] دهان را خوش کند ص [illegible] عاقرقرحا بالسویه سنون
[illegible] خوش کند ص [illegible] فلفل [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] سنون سازند سنون که [illegible] دندانها [illegible]
ص پوست [illegible] شیانی [illegible] عاقرقرحا گل سرخ [illegible] چهار درم [illegible]
هلیله [illegible] سماق [illegible] سنون که دندان [illegible] سفید کند ص پوست هلیله [illegible]
فلفل چهار درم [illegible] سوخته [illegible] سنون سازند سنون
که [illegible] نافع باشد [illegible] اجزا [illegible] ص سماق [illegible]
سرخ [illegible] شیانی [illegible] سفید [illegible]
[illegible] سنون سازند سنون که [illegible] نافع باشد [illegible] دهان را خوش کند
[illegible] ص [illegible] هلیله گلنار [illegible]
ساوی [illegible] سنون که [illegible] دندانها [illegible]
اجزا [illegible] است ص [illegible]
[illegible] سوخته [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] سماق [illegible] و بعد از آن [illegible] سماق [illegible]
نماید سنون دیگر [illegible] سنون [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] مسک [illegible]
[illegible]
[illegible] سعد [illegible] سوخته [illegible]

و کلنار [illegible] سوخته [illegible]

[illegible] سنون دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] ص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سنون [illegible]

[illegible] ص [illegible] سوخته [illegible]

[illegible] سنون [illegible]

[illegible] سنون [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] سنون [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] سنون [illegible]

[illegible] سنون [illegible]

[illegible] سنون [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] سورنجان [illegible]

[illegible] سورنجان [illegible] ص پوست

[illegible] سوخته [illegible]

[illegible]

[illegible] سورنجان دیگر [illegible] ص [illegible]

[illegible] سویق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سویق [illegible]

[illegible]

[illegible] سویق [illegible]

[illegible] سویق [illegible] ص [illegible]

[illegible] سویق [illegible]

[illegible] سویق [illegible]

کرده سایند و نوعی اسهال را که تند و صفراوی باشد ساکن کرداند و تقویت معده کند و آن شهرتی است ... اما سویق
و سویق شربتی که از ان جهار شربت باشد ذایل کند و این مشهور است سویق العدس حضرت صادق علیه السلام فرموده
که سویق عدس تشنگی را برطرف بکند و معده را تقویت بدهد و صفرا را فرو بنشاند و معده را پاک بکند و هیجان
خون را فرو بنشاند و در آن شفای هفتاد درد است و آن سویق هفت سویق الشعیر ابقراط و جالینوس گفته‌اند که سویق
شعیر سرد و تر است تشنگی به بنشاند و معده را نرم کند و تب صفراوی را دفع کند و با شکر خورند
و مصلح آن باید که بعد از شکر بیایند ... باشد سویق القرع سرد و تر است تشنگی را فرو
نشاند و صفرا ... باشد و طبع را نرم کند و ... سویق النبق
شکر به بند ... باشد ... خشکی آن را زایل کند اما ... سویق
بسیار انگیزد ... سویق الکمثری مقوی معده کرم و ضعیف باشد
و شکر را به بند ... اسهال را دفع کند ... بکیرند امرود
و طریق ... را از آن ... کوبند ... باشد
باشد سویق النبق و آن را ... سکون ... که
خون ... سویق
غیر است سویق طیور ... تعالی
سیب عربیه ... بادیان ... بقیع شیر
... باشد
اسم ... اشربه است که از انار ... وقت
اشمار فواکه ... اشربه اشربه جالینوس ... که برای ...
... کتاب ... اما
البهار ... تمام ... باشد ... گلگشته ...
خصوصا ... اشربه ...
که ... باشد ... بعضی
... ست
... نیم و
ان ... بکنند
... شده
... آن
... آن اضعف
... اما الجهاد ... کلام که خواهند
... آن را کرد
اما اوراق

اما اوراق چون نرکس ... و لسان الحمل از هر کدام که مطلوب باشد کوفته ... جوشانیده کف
بر داشته صاف نموده برابر آن قند سفید بقوام آورند اما اثمار چون شاه توت و ترا ...
آن را ما ... و از ... کنند بعد از آن ... جوشانند و
کفش ... و قند یا شکر صاف کرده داخل کرده بقوام آورند اما فواکه چون سیب ...
و ... هفت ... بقدر ... گلاب ... بجوشانند
آن قند بقوام آورند اما بزور چون ... یکشبانه روز ... بخیسانند
بجوشانند و صاف کنند و با قند یا عسل بقوام آورند اما اخشاب چون صندل و عود ... بخیسانند و
برابر آن ... باشد
و ... اما اصول چون ... واصل السوس باید ... بکنند
و ... اسفید ... باید ...
... واصل السوس ... اتفاق کرده ...
آن را ... تخم ...
کیو ... اما نباتات چون ...
...
کشک ... نیشانند
تو ...
و ... کرده بجوش
...
بجوشد ... اما قوت شلق
کفته ... الجلالینوس ...
و ...
باشد ...
... شراب ...
من ...
من ...
باشد شراب ...
... من ...
...
...
... شراب الکوه ...

بقدر که مداوا باشد از اسهال ص آلوی سیاه [illegible] تمر هندی [illegible] سفید گل بنفشه [illegible]
مثقال در [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible] مثقال [illegible] حل کنند شراب [illegible] مقوی [illegible]
[illegible] طعام [illegible] مثقال باشد ص [illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب ابریشم [illegible] دل و جگر را قوت دهد و خفقان [illegible]
[illegible] ص ابریشم [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible]
[illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] صاف کنند [illegible]
[illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible] سفید [illegible]
[illegible]
[illegible] شراب ابریشم [illegible]
[illegible] قوت دهد [illegible]
[illegible] ص ابریشم [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] بقوام [illegible]
[illegible] شراب ابریشم [illegible] خفقان [illegible]
[illegible] ص ابریشم [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] مثقال شکر سفید
بقوام آورند [illegible] مصطکی [illegible] مثقال
[illegible] شراب ابریشم [illegible] سودا [illegible] خفقان و تقویت قلب
و اعضای [illegible] ص ابریشم [illegible]
مثقال [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] زعفران [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] بجوشانند [illegible]

مربع [illegible] ابریشم [illegible] صاف کرده [illegible] مثقال شکر سفید [illegible] مثقال عسل بقوام آورند
[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible] حل کرده [illegible] مصطکی [illegible]
زعفران [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] شراب [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب [illegible]
[illegible] ص [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible]
[illegible] مثقال [illegible] سفید [illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب اسطوخودوس [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] ص اسطوخودوس [illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب اسطوخودوس [illegible]
[illegible] ص اسطوخودوس [illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام آورند شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
۲ [illegible] سفید [illegible]
[illegible] شراب افسنتین [illegible] ابو علی سینا [illegible]
[illegible]
[illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] ص افسنتین [illegible]
[illegible]
[illegible]
افسنتین [illegible] بقوام آورند شراب
افسنتین [illegible]

دوده‌روم من افسنتین [illegible]

[illegible] بقوام آیده‌لر شراب افسنتین دیکو [illegible]

من افسنتین [illegible]

[illegible] بقوام آیده‌لر شراب افسنتین دیکو [illegible]

[illegible]

[illegible] بقوام آیده‌لر شراب افسنتین دیکو [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب افسنتین [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب افسنتین دیکو [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible] دیکو [illegible]

[illegible] شراب [illegible] بقوام [illegible]

[illegible] شراب [illegible] دیکو [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible] بقوام [illegible]

[illegible] شراب [illegible] دیکو [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible] بقوام [illegible]

و دو درم من آب انگور سیاه [illegible] من سازند و بجوشانند تا [illegible] بقوام [illegible] لسان العصافیر
و عسل [illegible] کنند [illegible] سود [illegible] بعمل آید نوع شراب
بادرنجبویه دل را قوت دهد و خفقان سودا را نافع باشد و توحش سودا را سود کند [illegible]
حاجت بود [illegible] من بادرنجبویه تازه [illegible] سوده [illegible] بقوام آید [illegible]
نوع باشد بطریق [illegible] شراب انگور [illegible] نافع
کند توحش سودا و خفقان سودا [illegible] من [illegible] بادرنجبویه [illegible] شراب [illegible]
[illegible] سودا [illegible]
[illegible] من آب انگور [illegible] من گوشت [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] مکی [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] کوفته [illegible] کیسه [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] بقوام آید [illegible]
[illegible] شراب
[illegible] نافع باشد [illegible] مفاصل و لقوه و فالج و نسیان [illegible]
[illegible]
[illegible] من آب انگور [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible] سنبل الطیب [illegible] کیسه کنند و [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] شراب [illegible]
[illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] من [illegible]
[illegible] اصل السوس سنبل الطیب انیسون بنفشه [illegible]
[illegible] بقوام آید [illegible]
[illegible] بقوام آرند شراب سفرجل اسهال [illegible]
[illegible] من سفرجل [illegible]
[illegible] سفرجل [illegible] اصل السوس [illegible] تخم
[illegible] بنفشه [illegible] اصل السوس [illegible] تخم
[illegible] بقوام آرند شراب سفرجل [illegible]
[illegible] من سفرجل [illegible]

هفته [illegible] کل بنفشه [illegible] سفید [illegible]
[illegible] بقوام آید [illegible]
[illegible] بقوام آرند شراب سفرجل ساده [illegible] نافع
[illegible] من سفرجل [illegible] بقوام آرند شراب بنفشه [illegible]
[illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] من بنفشه [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] شراب بنفشه [illegible]
[illegible] من بنفشه [illegible] اصل السوس [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible] بقوام آرند شراب [illegible] بنفشه [illegible]
[illegible] من بنفشه [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] بقوام آرند شراب [illegible] نافع [illegible] من
[illegible]
[illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] سنبل [illegible] مصطکی
انیسون [illegible] قرنفل [illegible] زعفران [illegible]
بجوشانند [illegible] بقوام آید [illegible]
[illegible] شراب
[illegible] من [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] مصطکی انیسون [illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام [illegible] شراب
[illegible] شراب [illegible] ان شاء الله تعالی شراب [illegible]
[illegible] من [illegible]
[illegible] بقوام [illegible] اسهال [illegible]
[illegible]

هفتم

در رطل طرفی ترتیب بسازند شراب توت ... سودمند است ... و نیم من بگیرند آب
شاه توت ... کنند ... مثقال ... رطل شکر ... بقوام آورند ...
من بگیرند آب شاه توت ... نیم ... آب ... رطل قند سفید ...
آورند ... باشد ...
[illegible]
شراب ... شراب ...
[illegible]
شراب ...
[illegible]
شراب خشخاش ...
[illegible]

بگیرند بقوام آورند ... بسیار باشد ... خشخاش ... شراب خشخاش دیگر که صاحب ...
... باشد ... نافع باشد ... خشخاش ... بالجمله ... هفت من آب
[illegible]
... شراب خشخاش دیگر که ...
[illegible]
... شراب ... آورند ...
[illegible]
شراب ... شراب ...
[illegible]
شراب ...
[illegible]

[illegible]

آید صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند پس فرود آورند و ده درم [illegible] سازند شراب [illegible]

دیگر [illegible] حرارت [illegible] اسود [illegible] کنند طبع [illegible] سازند شربتی ده درم [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

و مقوی اعضای رئیسه است و مفتح سده و معدل مزاج و به الجمله نفع بسیار دهد امراض سوداوی و بلغمی را اگر هر روز
ناشتا باشد ده درم بخورند جمیع امراض مالیخولیا و نسیان را زایل بکند لیکن اندکی تب بسیار دهد و [illegible] اغذیه تا
سه ماه و غشی بکند چشان [illegible] بطرف بکند و [illegible] است شربتی سه وقیه من [illegible]
[illegible] بر آن بریان [illegible] پوست [illegible] با [illegible]
[illegible] لسان العصفور [illegible] سفید [illegible] با بیان [illegible] کرد
[illegible] ساده [illegible] دقیق [illegible]
[illegible] نعناع [illegible] قصب الذریره
[illegible] زعفران [illegible] بکنند [illegible] هفت مثقال [illegible] ادویه با آنقدر
[illegible] بجوشانند [illegible] بیالایند [illegible]
[illegible] بجوشانند تا [illegible] آب [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] سفید [illegible]
[illegible] ده مثقال [illegible] لسان الحمل [illegible] مثقال بسایند [illegible]
بقوام [illegible] ادویه [illegible] انگشت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] آب [illegible] **شراب [illegible]**
[illegible] سوداء [illegible] من الجوز [illegible]
[illegible] اوقیه [illegible] آب [illegible] بجوشانند
[illegible] سفید بقوام آورند **شراب [illegible]** [illegible] قوت [illegible]
طعام [illegible] خفقان [illegible]
من [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] قند بقوام آورند [illegible] **شراب [illegible]** [illegible]
[illegible] من [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible]
زعفران [illegible] بقوام [illegible] **شراب [illegible]**
[illegible] قوت [illegible] خفقان [illegible] من [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] کوفته [illegible]
[illegible] قند بقوام [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] سفید [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] زعفران [illegible] **شراب [illegible]** [illegible]
[illegible] قوت [illegible]
با گلاب [illegible] من [illegible] بجوشانند [illegible]

ویکشب

و یکشب بگلاب [illegible] الصباح [illegible] آب [illegible] آنرا بر داشته [illegible] بپزند و [illegible] ا
عفونت [illegible] بقوام آورند **شراب [illegible]** [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] من [illegible] بجوشانند و [illegible]
[illegible] بقوام آورند **شراب [illegible]** [illegible]
[illegible] خفقان [illegible] دهد [illegible]
[illegible] من [illegible] آب [illegible]
آورند **شراب [illegible]** [illegible] ضعیف [illegible] طعام آورده
[illegible] گلاب من [illegible] سماق [illegible]
شراب [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] آتش [illegible] آب سماق [illegible]
[illegible] آب سماق [illegible] بجوشانند [illegible] آب سماق [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible] ادویه [illegible]
[illegible] اوقیه [illegible] بسایند **شراب [illegible]**
[illegible] قوی [illegible] قوت [illegible]
[illegible] من [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] اوقیه [illegible] بقوام آورند **شراب [illegible]** [illegible] تقویت دهد
خفقان [illegible] مثقال [illegible] گلاب من [illegible] سفید [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] گلاب [illegible] بجوشانند [illegible]
[illegible] قند بقوام آورند **شراب [illegible]** [illegible] خفقان [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] مثقال [illegible] من [illegible]
سفید [illegible] آب [illegible]
[illegible] سفید [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] **شراب**
[illegible] مثقال من [illegible]
[illegible] مثقال [illegible]
[illegible] گلاب [illegible]
[illegible] بقوام آورند [illegible]
[illegible] **شراب [illegible]** نافع است [illegible]

بکوبند [illegible] نیم مثقال [illegible]

[illegible] بادیان [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] جمیع امراض که در [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] سفید [illegible]

[illegible]

در [illegible] شربتی [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] بادیان [illegible]

[illegible]

در آخر کنند **شراب سیب** نافع است خفقان و [illegible] سودمند است صنعت بگیرند [illegible]

[illegible] نبات [illegible] سفید [illegible] آب [illegible]

[illegible] شکر [illegible] بقوام آورند [illegible]

[illegible] **شراب غوره** [illegible]

[illegible] صنعت آب [illegible]

[illegible] **شراب فاکهه** [illegible]

[illegible] صنعت آب [illegible]

[illegible] بقوام آورند [illegible]

شراب فاکهه دیگر که [illegible] دارد صنعت آب [illegible]

شراب فاکهه ترش [illegible]

موافق است صنعت آب [illegible]

[illegible] بقوام آورند [illegible]

[illegible] بقوام **شراب فاکهه شیرین** [illegible]

[illegible] صنعت آب [illegible]

[illegible] بقوام آورند **شراب فاکهه مسهل** [illegible]

[illegible] باشد صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] بقوام [illegible]

[illegible] **شراب فواکه مفرح** [illegible] اعضای رئیسه [illegible]

[illegible] صنعت آب انار [illegible]

[illegible]

[illegible] **شراب [illegible]** [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible] **شراب [illegible]** [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] شقاقل [illegible] بسیار [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] انگور شیرین [illegible] صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] قند سفید بقوام آورند [illegible] **شراب [illegible]**

نافع است [illegible]

[illegible]

[illegible] بسیار [illegible]

[illegible] فارسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible] **شراب [illegible]** [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible] **شراب [illegible]** [illegible]

[illegible] صنعت [illegible]

[illegible]

[illegible] **شراب [illegible]** [illegible]

[illegible] صنعت آب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب کاکنج [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

بنفشه بیست مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] شراب مفرح که

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب مفرح بارد نافع [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب مفرح بارد نافع [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] شراب مفرح [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible]

[illegible] شراب [illegible] من [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] من [illegible] شراب [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

شراب [illegible]

[illegible]

در شقاقل [illegible] شرب [illegible]

آن شعیر مقشر [illegible]

تعالی [illegible] العلیم الحکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

شونیز [illegible]

[illegible]

قاعده ترکیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

دهان با آب غوره فرمایند و بعد [illegible] اگر از صفرا باشد [illegible] اسفناج [illegible]
[illegible] آن آب [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آب [illegible]
[illegible] اسفناج [illegible] آب [illegible]
[illegible]
اسفناج [illegible]
[illegible] قوی باشد [illegible]
[illegible] قوی باشد [illegible]
[illegible] قوی باشد [illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چشم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

افیون

و بکرند مکسی باده قرنفل سبلی ... چنانچه [illegible] ساکن شود [illegible]
[illegible] بسایند به [illegible] آکنده بر چشم [illegible] ساکن شود [illegible]
[illegible] ان شاء الله [illegible]
[illegible] عبد الله ابن [illegible]
[illegible] تا هفت سال [illegible] چشم [illegible] شیاف [illegible]
[illegible] ص [illegible] صمغ [illegible]
[illegible] اقلیمیا [illegible] هندی [illegible] اقاقیا
[illegible] شیاف [illegible] سبل [illegible]
ص [illegible] صمغ عربی [illegible] افیون [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] سایند [illegible]
[illegible] شیاف [illegible] نور العیون [illegible]
[illegible] ص [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible] زعفران [illegible]
شیاف سازند شیاف [illegible] سفید [illegible]
[illegible] ص [illegible] صمغ [illegible] افیون [illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
شیاف سازند شیاف [illegible] سفید [illegible]
[illegible] صمغ [illegible] قلقطار [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] شیاف [illegible] اقلیمیا [illegible]
[illegible] ص [illegible] صمغ عربی [illegible] زعفران [illegible]
سازند شیاف [illegible] چشم [illegible]
[illegible] ص [illegible] صمغ عربی [illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible] ص [illegible] اقلیمیا [illegible] صمغ عربی سفید [illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible] ص [illegible] قلقطار [illegible]
شیاف [illegible] ص [illegible] اقلیمیا [illegible]
[illegible] شیاف [illegible]
[illegible] ص [illegible] سفید [illegible] شیاف [illegible]
[illegible] چشم باشد [illegible] ص [illegible]

جزو [illegible]

مرض را بیاید بیکبار جزو آقاقیا دو جزو شیاف کنند شیاف اسود دیگر که نافع است باد هائی که در چشم باشد و سبب جفنی
و طلا کرده اجزای این نسخه هفت جزو است ص مس سوخته و افیون مثلا یکدرم و نیم زعفران و شیاف ماميثا
مثلا نیم درم لولو بکوبد مثلا یکدرم آقاقیا پنجدرم با آب باران شیاف سازند شیاف اسود نوع دیگر که سبل
سود دهد اجزای پنج است ص آقاقیا اصل پخته صمغ عربی مثلا هشت درم زعفران پنجدرم مرشیاف
و افیون مصری مثلا یکدرم و نیم با آب باران شیاف سازند شیاف مسطفطقان الحکیم سرخ خارش
جفن و ظلمت نظر و [illegible] نافع باشد اجزای آن نه جزو است ص اقلیمیا طلا و زعفران فلفل
افیون مثلا چهار درم صمغ عربی و عصاره ماميثا مثلا هشت درم [illegible] و نمک هندی
و زرنیخ زرد مثلا یکدرم بوره ارمنی [illegible] درم با آب باران شیاف سازند شیاف مسطفطقان الحکیم [illegible] دیگر
سرخ خارش جفن و ظلمت بصر نافع باشد و [illegible] نزول الماء سود دهد اجزای [illegible] است ص اقلیمیا
طلا و زعفران فلفل افیون [illegible] صمغ عربی و شیاف
ماميثا [illegible] مثلا یکمثقال [illegible] نمک هندی [illegible] زرنیخ زرد [illegible] با آب
باران شیاف سازند شیاف اصفر [illegible] نزول آب [illegible] چشم نافع است اجزای آن هفت است ص [illegible]
صمغ عربی شیاف ماميثا مثلا هفت درم بوره ارمنی و فلفل سفید مثلا چهار درم زرنیخ زرد دو درم
زعفران یکدرم و نیم شیاف سازند شیاف اصفر دیگر نافع است [illegible] نزول آب و غشاوه و بیاض رقیق
و سحاب [illegible] و سبل [illegible] باشد اجزای هفت است ص شیاف ماميثا عنزروت مثلا
هشت درم مرجان بوره ارمنی فلفل سفید مثلا چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران یکدرم و نیم با آب سرشند
شیاف [illegible] جرب و حکه و سبل و سلاق [illegible] چشم و بیاض را نافع است اجزای آن چهار است ص
زنگار شش درم صمغ عربی [illegible] مثلا ده درم [illegible] یکدرم با آب [illegible] شیاف کنند شیاف بزر البوم
چون [illegible] چشم [illegible] بزر البوم گویند [illegible] چشم [illegible]
کنند [illegible] چشم [illegible] کند اجزای پنج است ص شیاف ماميثا [illegible]
مثلا هشت درم زعفران دو درم کثیرا یکدرم [illegible] با آب باران شیاف سازند و سفیدی بیضه [illegible]
چشم را طلا کنند شیاف برودیا دیگر [illegible] اجزای پنج است ص [illegible] زعفران [illegible]
هشت درم افیون و سنبل هندی مثلا ده درم صمغ عربی هفت درم بهمان طریق شیاف سازند شیاف برودیا
[illegible] موافق نور العیون [illegible] کند و [illegible] اجزا
هفت است ص اقلیمیا [illegible] مثلا یکمثقال [illegible] آقاقیا و صمغ عربی مثلا [illegible] افیون
و زعفران مثلا یکمثقال [illegible] شیاف بیاض [illegible] چهار درم زنگار [illegible]
سکنجبین [illegible] شیاف بیاض دیگر که بیاض [illegible]
[illegible] چشم باشد اجزای [illegible] است ص اقلیمیا طلا و [illegible] هندی
[illegible] نحاس [illegible] مثلا [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] مثلا [illegible] با آب باران شیاف سازند شیاف جوب که سبل چشم

[illegible]

زایل کند و نافع باشد الجراحات است ص صمغ عربی نشاسته درهم ساذج هندی نشا درهم انزروت ده درهم نبات سه درهم
مس سوخته قلقطار سوخته مکد دو درهم زعفران سه درهم افیون و مرجان مکد یک درهم باب سداب بسرشند
شیاف جرب دیگر که همان عمل کند اجزای پنج جزو است ص نحاس سه درهم سفیداب ارزیر و اقلیمیا نقره و صمغ
عربی و اشق مکد دو درهم باب باران شیاف کنند و چون فتیله از دو بهم کنند و میل را در رطوبت آن
معمر ساخته در چشم کنند جرب نو و کهنه را زایل کند و جرب انار دشتی چون برخون ان نهاده دو
ساعت کنند و سه روز و منقولست از ابی علی ایلاقی که جرب که اطباء از معالجه آن عاجز باشد زایل کند باذن الله
عوض اب مورد جوشیده در اب نهند تا منعقد گردد و پس قرص نموده در ترهی ابریشم سوده در کشند بچشم جرب را
زایل کند و عصاره فراسیون را بطریق ربّ را ن بیضه مجرب است و اگر آب انار دبین را در ظرف مس سبز نو بقوام
آورند جرب و سلاق را نفع کند و حفظ صاحبه و جفن را از آن بکند و مجرب است شیاف جلا جهة ضعف بصر
از رطوبت و نزول ابتدای خیالات نافع است اجزا چهارده است ص توتیای کرمانی مغسول با برگ بنجوش تازه
کرد شب مانده باشد سرشته خشک کنند پس زنجبیل و فلفل و دار فلفل و ماصبار مکد دو درهم نوشادر یک درهم
زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق دو سخنج نحاس اقلیمیا نقره مکد نیم درهم باب بادیان تر شیاف سازند
شیاف حفظ خیالات را مفید است و زایل کند و اجزا سه جزو است ص حجر بلور سفید مکد ده درهم
سکبینج سه درهم بعسل شیاف سازند شیاف غرنی که ابتدای خیالات را سود دهد و در بی بلا دارد تعیین
نامند بفتح و فتحه فارسی و کسر نون با سکون تحتانی و انهند بجهت محو طی شیر عید و مکی
انکه این سفید است و بیکره زرد سون انجا کویند که چون حامله با خود برد در ایام الصبیان ایمن باشد و اگر
مجرب با خود دارد دیرین اثر بوجها باد ضرر نرساند و از جهت طلب او کویند و هند و ان شهرت دارد و اگر
در بهر رکب باشد و در معاملات صلح سقط حمل نشود و اگر طفل از طعام بیزن بنام باشد بمیرد اما لحن
عوام و فسون و اعتقادی و به بخارات ایشان اعتقاد ندارد بیاشد و طوطیف بار بهر غوثیت انزا هلول
کویند بفتح فوقانی و سکون نون و ضم واو و سیاه انرا بهندی کنگی نامند بضم کاف عربی و سکون نون
و کسر کاف ثانی و چون محل اشتباه بود توضیح نمود ص بکیرند حرنق سفید بکوبند کف اجهر و سکون ره
مهمله و فتح موحده و سکون قاف و بالفتح الاول نام بتخه است بکوبند فلفل سفید نیم درهم اشق یک درهم
باب ترب سرشته شیاف کنند و اب بیاز تنها و با عسل کشیدن خیالات را سود دهد و جلا دهد
ابریشم پیاز سفید مطلوب و حلبت کشیدن و خوردن سود مندست و زهره خروس سعوط کرده
فی الفاید رهد شیاف خورنی بوشیده نبدایت شیاف خلوق خلوق نام زعفران است با دواهای که در چشم
باشد بر کشیدن سازند و ماسی ملحم نشاند اجزا هفت است ص شادنج مغسول دو درهم سخنج مکد سه
درهم اقاقیا کتیرا صمغ عربی سنبل زعفران مکد یک درهم باب شیاف کنند شیاف خلوق نسخه دیگر همان منفعت
دارد اجزا شش است ص مس سوخته سه درهم اقاقیا دو درهم کتیرا و صمغ عربی زعفران سنبل مکد یک درهم
باران سرشند شیاف احمر نافع است سیلان و ریح چشم را اجزا یازده است ص اقلیمیا هشت درهم سرطان
نحاس و اقاقیا مکد یک درهم فلفل بیشا و سنبل و زهره و مرجان مکد سه درهم افیون یک درهم سداب و باران

نه درهم بهمن و وزن ده درهم صبر چند درهم شادنج هندی مکد سه درهم شکر نیم درهم صمغ عربی سه درهم نبات
سازند شیاف زوج این لفظ فارسیست و رنگ سیاه را کویند و رنگ خاکستری را نیز نامند و معرب آن زاج است
ماده شعر را بلید و تحلیل برد و سلاق و سرخی چشم و صلابت جرب و حکه و موی زاید و سبل کهنه سود دارد و منقول
از دو چشم اجزا بیست و هفت جزو است ص حجر فیروج کشته اقلیمیا اسفیداج ارزیز مرجان صبر نحاس و قدر سرخ طلطا
سوخته مس سوخته راسن فلفل و دار فلفل شادنج عدسی نشاسته زرد چوبه سکل المنقر نحاس مس سوخته مکد سه
درهم عنزروت سه درهم قاطر اللّام اقاقیا مکد یک درهم و نیم توتیا حضض کحل سنبل خوشبوی مازو سوخته مکد یک
یک درهم مروارید سائیده با یکدیکر درهم بادرنجبویه درهم اشق که باب سداب و مرزنجوش تر بیخ حل کرده باشند شیاف کنند
و چون نیاز بود فرزند با عسل آمیزند و ضمیمه و زن بیرونه بمالند سلاق را زایل کند و موی بکشد انزا بروبانند
شیاف دینارخون منجوبه و زن دینار کون فارسی دینار یعنی طلا کون بعضی رنگ معنا که زعفران کحل الجواهر اللون جرب و بیاض
و سبل و ظفره را سود مند باشد و بصر را جلا دهد اجزا چهارده است ص اقلیمیا و اسفیداج ارزیز یکدرهم
درهم کتیرا مرجان مکد نیم درهم مرقشیثا نافض مرجان قاطر اللّام حکیک مکد چهار درهم ند نیم سرخ و نبات
و افیون و اقاقیا مکد نیم درهم نشاسته زعفران دو دانک مکد دو درهم شیاف دینار شیاف دینارخون
دیگر که سبل و ظفره را مناسب آید اجزا پنج جهارم است ص زرد چوبه شادنج مغسول شیاف مامیثا صبر حضض
ماده جهتابه باران شیاف سازند شیاف دینارخون دیگر نافع است رمد مزمن و سبل و حکه ای سرطان
اجزا این هفت است ص شنجرف مس سوخته وزن نیم سرخ نبات سفید اشق کنده مکد چهار درهم
زعفران زرد چوبه مکد ده می شیاف سازند شیاف دینار کون که نافع است در رد چشم را و کرمی و
سرخی انرا و ظفره را اجزا ده است نحاس اقاقیا ص اقلیمیا طلا و دو تنج مکد ده درهم بسد لولو خون
سیاوشان قاطر مکد دو درهم و دو دانک کتیرا زعفران مرجان زرد چوبه نشاسته مکد یک درهم و
چهار دانک زنجبیل سرخ و شکر طبرزد مکد دو درهم و نیم اقاقیا یکدرهم و چهار دانک همه سائیده بهشت اب
سود کنند و درهم امیزند و بسایند و باب باران برشند شیاف روشنائی بیاض را قلع کند و ظفره
و سبل و جرب و نادیکی چشم را سود دهد دارد اجزا یازده جزو است ص شادنج مغسول دو سخنج اقلیمیا
نقره نمک هندی بوده و زنکار دار فلفل مکد چهار درهم فلفل سفید و زبد البحر مکد هفت درهم صبر اسقیل
و سنبل الطیب قرنفل و زنجبیل مکد چهار درهم زعفران نیم درهم نوشادر دو دانک باشد شیاف روشنائی
نوع دیگر نور چشم را نافع باشد و زیاده کند و جرب را زایل کند عدد دواها هفت است ص اقلیمیا
و قلقند و فلفل مکد بعده درهم زعفران و تنج مکد درهم نوشادر نیم درهم صمغ عربی ده درهم بشراب کهنه
شیاف سازند شیاف زعفران صنوف حد قدره زایل کند اجزا چهار است و در بعضی نسخ پنج است
اشق زعفران نحاس مکد یک درهم زعفران چهار درهم در نسخه دیگر یکدرهم جاوشیر اضافه کرده اند
شیاف زنکار نافع است لحم زاید و ناخنه و سبل و کرم سطح غده عدد دواها هفت است
اسفیداج شسته و اشق و صمغ عربی مکد ده درهم نشاسته نیم درهم زنکار صافی یازده درهم
اقلیمیا نقره سه درهم افیون یک درهم شیاف سازند باب سداب شیاف زنکار دیگر

که جرب و سبل و بیاض را نافع باشد اجزا سه جزو است ص زنگار و صمغ عربی اسفیداج مساوی با آب سداب
یا آب شیاف سازند شیاف زنگار دیگر که همان عمل کند اجزا سه جزو است ص زنگار پنج درم
اشق سه درم سپیداب دو درم با آب سداب شیاف کنند شیاف حبشی از دستور مارستان
نافع است در چشم سخت را و قرحه و نبض [illegible] و مویسرج [illegible] و کهنه و پیوند خون ستن و کندن اجزا آن
جزو است ص [illegible] هفتاد درم مثقال اقلیمیا نقره و صمغ عربی مکی چهار درم مثقال افیون سه مثقال
زعفران شش مثقال سنبل انجار و توبال النحاس مکی دو مثقال مرجان چهار مثقال شیاف سازند شیاف
سبل که سبل را زائل کند اجزا یازده جزو است ص زنجبیل فلفل دار فلفل نمک اندرانی هلیله بلیله
آمله و کف دریا پابرنگ کابلی زرنیخ سرخ پوست بیخ سرخ بالسویه شیاف سازند شیاف سماق چشم را
خنک سازد و سوزش چشم را که سبب حرارت باشد سود دهد و جوب و سرمه کردنی پیوند خون ستن
[illegible] مفید بود و سبل را مدد کرده نافع باشد سماق را باب مطرح در ظرف آهن جوش دهند
و آنکه سرخ باشد بهتر است تا قوت در آب نماند پس روشنائی بنهند بعد از آن صاف کرده
باشند تا اجزای رنجی [illegible] نشین شود صاف کنند و آن آب را بجوشانند تا غلیظ شود و بعضی اطبا
سپیداب [illegible] و کافور [illegible] جزو کنند [illegible] جزو و افیون جزو [illegible] سایند در وقت استعمال
[illegible] بان [illegible] سفیداب [illegible] حاجت بگلاب سوده قطور
[illegible] و عنبر [illegible] مخلوط میکنند و میکوبند قطع میکنند سبل را و زائل سازد جرب را شیاف
سماق کبیر جهة رطوبت و [illegible] و حکه و سلاق و جرب و بیاض رقیق [illegible] ماده چشم سود مند است ص
سماق ده جزو [illegible] مورد هلیله زرد [illegible] سبز [illegible] در آب بجوشانند تا [illegible]
صاف نموده بجوشانند تا ثلث بماند و این ادویه سایند [illegible] بسرشند شیاف ماميثا [illegible]
توتیای کرمانی مس سوخته سفیداب مکی [illegible] افیون نشاسته مکی [illegible]
شیاف سماق صغیر نافع است در [illegible] التهاب و حکه و [illegible] و جرب و سبل و [illegible]
والتصاق پلک را ص سماق [illegible] سفیداب جزو [illegible] مذکور
شیاف سازند شیاف طرخاطیقات بفتح طا مهمله و سکون را المهمله و فتح خاء معجمه و الف و کسر طاء مهمله
ثانی و سکون تحتانی با قاف و الف و فوقانی بلغت یونانی شیاف [illegible] گویند که جرب و سبل را زائل کند [illegible]
[illegible] را خوب است [illegible] و غلظ اجفان و سبل و ناخنه را زائل کند و [illegible] ضعیف کرده
[illegible] سال [illegible] معالجه کرده [illegible] نافع [illegible] ماه [illegible] و سهل با
[illegible] چهار [illegible] کشیده شد [illegible] برداشت
در سحاب [illegible] غلیظ که طبقه [illegible] و اصلاح طبقات دیگر [illegible] ظاهر بود تجربه شده
واجزای آن [illegible] قلقطار سوخته [illegible] مکی [illegible] شادنج مغسول و نشاسته مکی
سه درم افیون نیم درم و زعفران [illegible] صمغ عربی [illegible] درم [illegible] با آب باران شیاف
سازند شیاف طرخاطیقات دیگر جرب و سبل و بادان را [illegible] اول

ساز و اجزا هفت است و بعضی اطبا ده درم شب یمانی و چهار درم اقلیمیا نقره اضافه کرده اند ص شادنج
عدسی شسته دوازده درم زنگار پنج درم قلقطار سوخته [illegible] چهار درم صمغ عربی ده درم افیون
و زعفران مکی یک درم شیاف نعلان چشم را جلا دهد و ضعف بسیار بصارت اجزا چهارده جزو است ص توتیای
کرمانی شسته پوست هلیله زرد دو کثیرا مکی پنج درم نوشادر [illegible] نمک [illegible] سه مثقال زنجبیل
صمغ عربی شیاف ماميثا مکی دو مثقال دار فلفل و نمک هندی ما میران و زعفران صبر [illegible] حضض
مکی یک مثقال [illegible] باب نموده سحق و خشک کنند پس شیاف سازند وقت حاجت با گلاب سایند
در چشم کشند شیاف عنبر بفتح عین مهمله و سکون نون [illegible] چشم و این شیاف نافع است
[illegible] چرک اجزا هشت است [illegible] کلنار شب یمانی
سپیداب [illegible] زنجار [illegible] یکی از آنها باب بسرشند و شیافهای باریک سازند چنانچه
[illegible] کند و کم کم اندمال دهند تا دیگر شیاف برند و اگر با آب
سایند [illegible] نشود [illegible] دینار [illegible] کند و غشاوه
[illegible] و الف و فتح [illegible] که سبب [illegible] بسکو [illegible]
[illegible] زعفران مکی دو درم سنبل الطیب
پنج درم [illegible] صمغ عربی چهار درم باب بادان [illegible] شیاف سازند و چون
چند [illegible] بخوبت [illegible] در ظرف مس [illegible] خوب [illegible]
کنند [illegible] خصوص [illegible] کباب کنند [illegible] فلفل و زنجبیل
و [illegible] فلفل [illegible] باشد [illegible] شیاف کنند [illegible] بجوشند و
کف آب [illegible] در چشم کشند با قطور سازند [illegible] غشاوه [illegible] نافع است و
ابنوس سایند [illegible] سوخته [illegible] دهد و [illegible]
[illegible] کنند [illegible] خشک کرده [illegible]
و [illegible] قطور کرده سود مند است [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] بالسویه [illegible] کنند و کوبند چون فلفل [illegible]
بطریق [illegible] جگر گوسفند [illegible] در چشم کشند فایده کند
و آن [illegible] و آب [illegible] و [illegible] سوده آب
مطبوخ سداب [illegible] باشد [illegible] نافع باشد غشاوه را زائل کند [illegible]
[illegible] سعوط کنند مجرب است شیاف غوره دهد [illegible] نفع
بخشد غشاوه را زائل کند [illegible] ص افیون پنج مثقال
آب غوره صد مثقال در ظرف مس سرخ بجوشانند با [illegible] تا چنان شود که شیاف توان
کرد شیاف غوره جرب [illegible] نافع باشد ص زنجبیل پنج درم هلیله زرد صمغ عربی توتیا
مغسول مکی ده درم حضض چهار درم [illegible] و زعفران مکی دو درم باب غوره [illegible]

شیاف سازند شیاف فیلفون ابیض که در آب نافع است و غلظت رطوبت اشک را زایل کند باذن الله عز وجل
اجزاء چهار درم است ص یکپاید زهره هرچه که موجود باشد و فرفیون نمک سه درم مرتعاف دو درم زعفران
یکدرم و نیم همه را کوفته و بیخته و سائیده با آب بادیان سرشته و شیاف کنند شیاف فرفی که رمد
مزمن را زایل کند باذن الله تعالی اجزاش پنج است ص دهنه فرنکی نقی لولو مکرر توتیای
کرمانی زنگار هر یک مساوی کوفته و بیخته بروغن بادام چرب نموده سه روز سه شب
در آفتاب و مهتاب بر نهند و باید بجای پوشیده دارند تا از غبار و گرد مصون باشد
شیاف قلقند لغت یونانیست بفتح قاف و سکون اللام و فتح قاف ثانی و سکون نون
بفارسی ابی بلاد دیگر توتیا و عجب لون ان و بهندی نیله تهوتر و معرب زاج احضر
و بعضی توتیای سبز و زاج سفید را قلقدیس و زمرد انرا که عبارتست از زاک
لاوی و ذلک شیء دیگران قلقطار نامند و مراد اطبا دراد و بیه چشم همین است اما قلقند
بیشتر علی عیار زنند از سب و زنجار و این بکار نمی آید نیکوست و مستعمل ان از ان جهت که
از معدن میکنند و قبرسی که از جزیره قبرس بشام می آورند صفره را بغایت نافع باشد اجزایش
شش جزو است ص دو سیخ بنجلید زنگار دو درم نوشادر و قلقند و بوره از هر یک یکدرم
زرنیخ نیم درم کوفته و بیخته و سائیده بکهنه در سرکه تند در آفتاب بگذارند و از گرد و غبار محفوظ
دارند انکاه شیاف سازند قلقند دیگر ظفره را زایل کند باذن الله تعالی اجزاء سه جزو است
ص قلقند نوشادر نمک جزو صمغ عربی نیم جزو کوفته و بیخته بشراب کهنه سرشته و کوفته چون
کنند ذکر با گلاب قباید و صبح و شام در چشم کشند تا ناخنه را بزودی برطرف کند و حرا الفاء
باهل همان خاصیت دهد و ابر سام چینی و اکر بزهره خروس سرشته قویتر باشد و عسل بادره
همان عمل کند و سلاخت صت بلیج اندرانی و طیهند برطرف کند انتهی شیاف قلقند که ناخنه غلیظ
را زایل کند و [illegible] آهن و سنکادی بتر سد و خواهند که بی آهن بر دارد و شیاف های دیگر بیاید
وقت حاجت ناخنه و [illegible] زایل بان جا بلعجیار که برطرف کند و حیف عدد دارد و اجزاش پنج است ص
دو سیخ بنجلید زنگار نوشادر نیم درم قلقند سوخته و زرنیخ مصعد نمک یکدرم کوفته و بیخته و سائیده بکهنه
در شراب بخیسانند و از گرد و غبار نگاه دارند پس شیاف کنند شیاف قیصر ظفره را زایل سازد اجزایش پنج است ص
شاذنج شسته دوازده درم صمغ عربی و س سوخته نمک شش درم قلقطار و نخاد نمک دو درم اشراب
انگوری کهنه یا آب بادیان شیاف سازند شیاف قیصر دیگر که نافع است ناخنه و سبل تنک را و ثبل و کمنه
و دیا و حک و کوفت را علت دارد و هر اشکال ست ص شاذنج مغسول دوازده درم دهعی سوخته
شش درم قلقطار سوخته و زنگار صافی نمک دو درم افیون یکدرم و نیم بد ستور اقل معمول
دارند شیاف کحل نافع است دردها را که صعب باشد چون درد رویزه و دیگی غایب و سخ کرده ببینی
نرکه باشد و درد دنق کنه المدة کرده قرنی باشد و دیم کرده غشاها بوده و مادر نیاکرده قرنی و چشم
دوشیده باشد یوم کا مردمان و درد چشم کهن را و جاری چشم را که عمر باشد بر شود اجزاء ده

جزهست ص کلیایک کرده و در سایه خشک ساخته هفتاد و دو مثقال اقلیمیا سوخته و بیست دو مثقال لولوبل
سی درم مرتعان شش درم زعفران شش مثقال افیون و سرمه سفیداب ملک سه مثقال زنگار صاف چهار
مثقال صمغ عربی بیست و چهار مثقال سنبل هندی ده مثقال با آب شیاف سازند و بعضی این نسخه سرمه بوم است
بانک تعارف شیاف کمنه که کهنه اجفان و جرب باد و سبل و سیلان و استرخا را سود دهد اجزاء و علاج
ده و هفت است ص بکیرند شاذنج شسته دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار صافی بجلد سه درم
قلقطار سوخته مثله دو سیخ چهار درم افیون و زعفران نمک یکدرم بکوبند و بیزند و بحریه و شراب کهنه
سرشته شیاف سازند و با آب بادیان شیاف کنه کمنه را سود دهد و تحجر و بثور را بکشاید و نتیجه دهد
و ان مرضیست که عارض میشود در چشم و ضعیف میکند چشم را و تغییر میدهد رنک طبقات انرا و مایل
میباشد بسرخی و با خارش و نعمه و سنکینی در اجفان و سا حیش بعد تخلوب تعلق خیال میکنند که کو باده
چشم خاک بادیک ریخته اند اجزاء این نسخه چهار است و فنش بیست و دو درم ص عفوص و ت
و اشق نمک بنجلید کتله ده درم زعفران دو درم بلعاب خلبه شیاف سازند شیاف تعجب که غرب را
زایل سازد باذن الله عز و جل اجزاش شش جزو است و رنگش بنیانی ص زرنیخ سرخ و فساکتیا هکلیلو
نشادر زردلیج سب بمانی بول اطفال شیاف سازند و کویند خاصیت ماشی ان است که چون بخاید
و بیهب نهند انرا زایل سازد شیاف مرارات انشادر معلمه بشراب را نافع باشد و بصر را جلا دهد
و در شیاف بیعرها اجزاش هشت است ص زهره کلنک و زهره شبوط و زهره بکوفی و زهره عقاب
و کبک بجوره خشک کرده ده درم تخم حنظل سکبنج و فرفیون نمک یکدرم باب بادیان تر شیاف سازند
و در نسخه دیگر زهره باز و باشه بزهت و فرفیون نعیب شیاف مرارات دیگر که ضعف بصر و ابتدای نزول
را سود دهد اجزایش پنج زهره است ص زهره باشه و عقاب و خرچنگ و دو بار شبوط خشک کرده
از هر یک مساوی با آب بادیان تر شیاف سازند شیاف مرارات دیگر اجزایش چهارده است ص زهره
کلنک و بنکو هی و کبک و باشه و کلاغ و مرغ خانگی و لک لک و خوک و روباه و خرکوش و آهو و شبوط
و ماهی و بکر و کبوتر نمک یکدرم سکبنج و دارو ب بادیان حل کرده شیاف سازند شیاف مرارات دیگر که
نافع است بلغمی نزول آب را انتشار را و تاریکی و کبودی و غلیظ شدن رطوبات را مرارات چهارده
جزو است و اد و بهتر بازده جزو است ص زهره کبک و کلنک و کرکس و باز و شبوط و سلحفات بحری و خرکوش
و کرک و خرس و بنر شغنی و روباه و کبجنک و بیر شوک نمک جزوی خشک کرده با نکبین و آب بادیان
تر سرشته و بعضی بجای زهرهای آمیزند سکبنج و اشق و نوشادر و شک و مرد اسنک و افلیمیا طلا و رزد نجبیل
و مرقشیثای مکلس و توتیای هندی و زعفران و ثبل دانه و عنبر بسانمک یکدرم زهرها نیم درم
باب بادیان بد ستور شیاف هر زهرها یک که زهره زهره و شبوط و کبک است و سایر مرارات دیگر
کاسنیست و کویند زهره موش کور و بوم و کبک و مرغ زرد جرجیب و غشاوه را زایل میکند شیاف
مرارات دیگر قریب تر از پنج زهره است از زهرهای خود و دیگر زمان ممکن نیست هیچ از زهرها ساختن
این ترکیب و چون نفع این شیافات ماننده اوست پس حاجت ذکرها نیست شیاف زنجار ظفره و طرفه را

نافع است اجزا چهار است ص مرزنجوش کندر زعفران مکی هر یک یک درم زنگار سوخته نیم درم شیاف سازند و با آب
کشنیز تازه در چشم کنند شیاف مرزنجوش اقوی ترین شیافها است یعنی محلل و تالیف جالینوس است تاریکی مولد
منجلب داوی و جرب و قروح مرهنه و جرب و طول مدت و اکثر امراض را نافع است اجزا بیخی جزو است ص اقلیمیا
طلا و زرنیخ صمغ عربی هر یک سه درم مرزنجوش سنبل افیون زعفران ساذج هر یک یک درم فلفل سفید و قیراط
باشراب و سفیده بیضه شیاف کنند شیاف احمر و ذهب که نافع است تا سوده کرده چشم را که جرب
گویند وقت حاجت با آب ورق گل بسایند انگاه غرب را بنوره انگشت خالی کنند تا پاک شود پس دو دارو
در دهان بچکانند سه بار و هر بار که بچکانند ساعتی بخوابند و صبر کنند عد دارو ها هفت است ص
صبر کنند عفص سوخته کلنار سهروردی بیخ شب یمانی هر یک دو درم زنگار نیم درم با آب بادیان شیاف
کنند شیاف منزل که ابتدای نزول و انتشار تاریکی و غشاوه را بیرون اجزا بیست و شش است
ص سذاب بابونه اسپاناخ بوده ادرمنی تخم ترب صبر سقوطری زعفران حرمل تنگ هندی
فلفل سیاه مکی سه درم نانخواه نوشادر زنگار مکی سه درم و نیم خشخاش هلیله کابلی سوخته بادیان
فلفل سفید کف دریا مکی چهار درم اقلیمیا طلا قرنفل ذهبی حضض مکی چهار درم بجد قرنفل سوخته
سوخته پوست عرب و اب خشک مکی ده درم مرزنجوش شش درم دار فلفل سه درم و نیم سوس
سه درم و نیم توتیای هندی مثلا بکوبند علی الرسم و با آب مرزنجوش و سذاب و بادیان مکی جزو
ادویه سرشته کنند یکهفته انگاه شیاف سازند و بایدد دارو ها را مثنا استعمال نمایند که در اصلاح
مشه ضرر دارد و در هر ادویه عین را هم جنبی معمول دارند شیاف منزل الماء دیگر ابتدای آب را منتشر
سود دارد و سفیده بیرون ص بگیرند زهره کاو دست با چه و حلتیت مثلی بکشند و ذره قرنفل
و در بین زهره بمالند تا هر که سود پس یک درم روغن بلسان صاف با آن بیامیزند و بکذارند تا خشک
ادویه سابند با یکدانه روغن بلسان شیاف کنند شیاف منزل هایکی ابتدای نزول را زایل کند
و جرب و سبل را نافع باشد و چشم را جلا دهد سفری تصبانند اجزا هفت است ص اقلیمیا طلا
و عروق مدید یکی هکه دو درم ماسیرای چینی و فلفل سفید مکی یکی هم صبر زرد و شیاف ماسیثا و ربد
البحر و اسحق مکی نیم درم با آب بادیان شیاف سازند و بجهان آب سابند در چشم کنند
شیاف نرحل دیگر که بغایت نافع باشد اجزا هفت است ص صبر سوخته شیاف ماسیثا مکی
یکی هم زعفران نیم مثقال بیخ سرخ یک درم بوره ارمنی فلفل سفید افیون مکی دو درم شیاف
سازند شیاف نرحل دیگر که قائم مقام شیاف شیاف مرهم است ص زهره بزکوهی در ظرف
مس سرخ خشک کرده و بکعدد تخم الحنظل نیم درم فرفیون و نوشادر مکی یکی هم با آب سذاب
و آب بادیان ترسرشند شیاف الوردنا نافع است درد چشم صعب را و قرحه و جرب که کهنه باشد
و موی سرخ در سدهای کهنه و بیرون خوستن چشم و کشندن ماده نهادن چشم باز دارد و دفع
دردها است ص ورد گل تازه خشک کرده هفتاد مثقال اقلیمیا نقره مغسول بیست
و چهار مثقال صمغ عربی مثل مرزنجوش چهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی افیون

سرمه اصفهانی زنگار مکی ده مثقال شیاف ورد زایل و رضوان نافع است امراض حاده را و ملایم
و جلاء و سکون است منع نزلات میکند و قوت میدهد اعصاب را و زایل میکند رمد و درد بیخ
ص ورق گل روز ده درم صندل مکی یکی هم خولان و کثیرا صمغ سقوطری مکی یکی هم بگلاب
شیاف سازند شیاف هلیلج خاصیت خرج حکت چشم را ساکن کند و سیلان رطوبات رطوبات را
نافع باشد اجزا چهار است ص پوست هلیله زرد و کابلی توتیای کرمانی مکی یکی هم حضض
مکی دو درم شیاف سازند شیاف هندی که در مدت ها زایل کند و بسیار نافع است اجزا پنج است
بعد از انکه سرمه و زنگار مکی شسته باشند بکشند مغز تخم زعفران خالص حضض هندی
و شب یمانی بریان و افیون مساوی با آب انار ترش با آب غوره با الهو با روغن ترش شیاف زنند شیاف
هند با بیاض خفیف و حرب و معه زایل کند اجزا پنج است ص مغز تخم و بکیرند و جو
عباسی بسابند و زبد البحر و عنزروت مکی سه مثقال بسبک کل کاسنی دوازده مثقال قند سفید با
نبات سفید ارزن مثقال اجیل مثقال شیاف سازند شیاف که چون با آب لیمو در چشم با با آب
غوره بیاض و ظلمت را زایل کند و در ده معه را رفع سازد و نخعل از دماغ بکشد و سرو دفع
کوری بیرد و باشیره نان سحابه زایل سازد و فلع باشد ده جزو است ص زبد البحر فلفل زرد چوبه
بیخ زرد شلت زنجبیل فلفل و مع سنبل ک سوخته توتیای کرمانی هلیله بلیله آمله توتیای هندی
بوره ارمنی کات سفید مکی نیم مثقال مغز تخم چهار مثقال با آب باد یان شیاف کند شیاف
که قوت چشم را زیاده کند و مقوی بصر باشد اجزا بیش ده جزو است ص سکنجبین جاو شیر انگذان
زنجار فلفل سفید حلتیت روغن بلسان زهره کاو دار فلفل زنجبیل مکی جزو با آب بادیان نیز شیاف
سازند شیاف که در مدت ها و درم جفن و ملتحمه را نافع باشد و دردها را ساکن کند و خطوط آورد
اجزا بیش هفت جزو است ص شیاف ماسیثا دوازده مثقال عنزروت نصف آن شادنج بیع آن
افیون و کثیرا و صمغ عربی سه مثقال عصاره بیخ لفاح دو مثقال صمغ عربی دو مثقال نیم با آب شیاف زنند
و با آب در چشم کشند شیاف که سفیدی را منکین کند تا آنکه ستعمال ص ماز و اقاقیا مکی یکی هم فلفل
نیم درم با آب شقایق النعمان بسرشند و شیاف تازه که هم چشم را از دو نمک بکشند و سفیدی را بپرد
و سیر کدام زحم چشم را شیاف کند و عنب الثعلب و عصاره پوست جوز تر و عصاره پوست انار شیرین
هان عمل کند و فندق سوخته و مرد نی زیت سرشته بریان فرخ طفل نهند از معوده است و آب حنظل
ترنجین چون میل بدان تر کنند و در چشم کنند تخلف نمیکند و گفته اند که قوت این دوا بدان
حد است که در چشم کرده شیاف کند و زعفران نافع است بی تنهای شیاف که سبل و جرب و تاخنه و سفیدی
زایل کند اجزا چهار است ص کثیرا ده درم عنزروت و اشق مکی یکی هم زعفران دو درم با آب
حلبه شیاف سازند شیاف دیگر که چشم را قوی کرداند و تحلیل کند اجزا پنج است ص نوشادر زعفران
مکی دو درم فلفل سفید نیم درم سنبل یکی هم اقلیمیا نقره هشت درم با آب بادیان شیاف سازند
شیاف که نافع است سوختن چشم و انصباب ماده را بچشم و درد چشم کهنه را و بثور و وجع شدید

علاوه نمایند هفت است ص ومعاق کل ثلاثه سنج یک کرم و دیبا شاف خشک ساخته بنجاه و دو درم زعفران
شانزده درم لسان الحمل چهار درم لوز الیس شادنج مکی سه ونیم ده درم صمغ عربی بیست درم
بخشد سه درم افیون ... چون هم ... شیاف سازند شیاف کرعنا و وسلاق را مفید بود و مرهم ... برو
باشد و مقوی ... اجزاء آن هفت است ص اقلیمیا ذهب و اقاقیا مکی بنجاه درم وسنج دو درم افیون
و مرهاف مکی ... صمغ عربی و زنجار مکی چهار درم سر به اصفهانی یک درم شیاف که در ابتداء رمد
نافع باشد و درد را ساکن کرداند ... باشد اجزاء این هفت
ص شیاف مامیثا ... هفت درم زعفران افیون ... هندی صمغ عربی مکی دو درم
کتیرا ... مکی چهار درم جند بیدستر یک درم با آب ببرشند ما شیافات که در وی استعمال شود
... ضعیف است و در طبایع که محتاج باشد که ... باشد سریع الاجابت است و مواد
که در وی معاء مستقیم و قولون محتبس شده باشد و طبیعت باشد که مدد وی محتاج باشد در این وقت
استعمال شیاف بسیار نافع و سودمند است خصوص در امراض اسافل چون درد کمر و درد پشت
و کرم که در جمیع امعاء امراض مفعد چون زحیر و بواسیر و رحم و قبل و کسانی را که از ضعف ...
با ما نعی دیگر ... مسهل و حقنه نتوانند شد شیاف بهترین علاجات و اگر طبیعت بجب
باشد که کفا ... شیاف شود اسلم و انفع است مضرتهن کثرت استعمال آن احداث بواسیر میکند
مقعد ... گفته اند باید مقعد ... مشبوه باشد تا شیاف بقولون
برسد ... ومستعمل نیز ... و بعضی افیون ...
... شیخ و ... کند که ... دو شیاف باهیه را
... کند و قوم نیز ... گفته اند و بعضی از ... فرموده اند قولنج تا پنج سال
و شش سال ... در ظرف ... و سر آن محکم ببندند و باید ...
خشک ... باشد ... وی مخصوص ... کرم ... اضافه ... اصل ... مکه
بلادی که معتدل باشد و اهل تجربه گفته اند که امراض اسافل که ... استعمال کنند و بر پشت
خوابند بیشتر نفع دهد والله اعلم بالصواب شیاف اسکندری ... که از ...
... باشد ساکن کند و نفع عظیم دهد اجزاء آن ... است ... افیون مکی ...
خود کنند با آب ... شیاف ... که ... دهد اجزاء این هفت
ص ... خشک ... موصوف بود ... مکی ... شکر ... ده درم
با آب ... شیاف سازند شیاف که اسهال را باز دارد و قطع خون کند از مقعد چون ... بواسیر
و چون اسهال اجزاء پنج است ص ... اقاقیا ... صمغ عربی ... سنج ... مساوی با آب
مورد ... سند شیاف که اسهال ... و غذ ... نافع باشد اجزاء هفت جزو است
ص املج اقاقیا کلنار صمغ عربی کندر ... مازو ... بلوط ... مساوی با آب مورد و شیاف
کنند شیاف باهیه که باه را زیاده کند و کسی را که ... باشد ... خود ...

بخومد ... و ضعف ... شود در این وقت استعمال شیاف بهتر باشد اجزاء چهار است
ص ... درم ... سنبل ... فلفل سفید ... کل ... یک شیاف
کنند شیاف باهیه دیگر ... اجزاء چهار است ص ... مغز ... لسان العصافیر ...
مساوی ... با عسل ... شیاف باهیه دیگر که ... مقوی باه باشد اجزاء دو جزو است ص حلتیت
... مساوی ... و شیاف ... شیاف دیگر که ... نافع
اجزاء ... ص ... مغز ... با روغن ... الفطس ... باه و ...
... شیاف باهیه دیگر
... شیاف کنند و ... حب الفطس سرشته شیاف خوبی است
و ... تمام دهد ... سرشته اول شب بر نهند بسیار
نافع است شیاف بنفشه قولنج بگشاید و طبع را نرم کند اجزاء ... است ص بنفشه بنجاه درم بوره
... هندی ... مکی بنجاه درم شیاف
سازند شیاف که بواسیر ... بگشاید تخم الحنظل ... درم ... نیم ... درم بکوبند و شیاف کنند
و ... تا خشک شود و هر ... بر نهند تا ... شیاف دیگر که همان عمل کند ص
تخم الحنظل و ... با آب کنند تا حل کند و شیاف سازند و ...
... و اگر ... کنند و بود ازیند شیاف
بواسیری که ... آزموده اند ... و طعام شود ...
... خشک ... شود ... ص ... عشقر ...
... و ... و اهل ...
کثرت استعمال ... بفتح الف و سکون جیم و فتح قاف و سکون ...
... خشک میکند ...
... ماننده ... غلیظ شود پس
...
خوب ... میکنند ... آب ...
سفید ... شیاف سازند شیاف بواسیر دیگر ...
اجزاء شش است ص ... شیاف کنند ...
... بر نهند تا ... شیاف دیگر ...
... مقعد ... ص هلیله
بلیله آمله ... مثقال ... شیاف بواسیر که ...
... مقعد ... اجزاء ده است ص مغز ...
کل سفید ... افیون ... زعفران ... و اکلیل الملک

مکی یک درم شیاف دیگر که بواسیر را تسکین دهد و تفتیح عروق آن نماید و اوجاع آن را برطرف سازد
اجزا پنج است ص بخور مریم مقل شحم الحنظل زهره گاو دخته درد الو مکی اقلیمیا با آب اسفناج بخایند منعقد بر شد
و وقت حاجت بروغن سفید شیاف الوجیب کرده برنهند شیاف بواسیر دیگر که گوشت مرده را
بخورد و گوشت نو برویاند اجزا پنج است ص ماميثا مقل اردوی انزروت اشق و بازهره در ملک سرشته
سوخ زده شراب حل کنند و روغن گل بسرشند باندک عسل صاف شیاف که بهای و بهاء بهای کرم حار
نافع است اجزا شش است ص کل خطمی بنفشه نمک طعام صابون عرقی ملک جزو یکی بوده ادمی
نیم جزو کوفته و بیخته باشکر بقوام آورده شیافها سازند شیاف که بهای شد و بهاء بهای
حاده را نافع باشد و طبع را نرم کند و بالسانی اجابت کند اجزا پنج است ص
بنفشه خطمی ملک دو درم نمک طعام یک درم عسل خیار شنبر بخلد درم شکر سرخ سه درم شیاف شب
نمک طعام یکدرم عسل خیار شنبر پنج درم شکر سرخ سه درم شیاف که خارش و زحیر و غده کلاً مقعد که
سبب کرم های خرد باشد سود دهد و کرم را بکشد اجزا پنج است ص مغز خسته شفتالو
بوده ادمی هر کدام شحم الحنظل نمک هندی اجزا علی السویه شیاف سازند شیاف که خون را فتق
از بواسیر بازدارد و شکم ببندد و جون بعد جماع برنهند غده بوطه را سود دهد اجزا هشت است
ص کندر عنزروت دم الاخوین گلنار سرکب موم سرشته زاج سفید ملک یکدرم زنگار ... کل
شیاف سازند شیاف شبه خیار قولنج را بکشاید و طبع را نرم دهد ... اجزا شش جزو است ص
بنفشه دو درم خطمی ابیض سه درم شنا مکی بخلد درم نمک هندی یکدرم عسل خیار شنبر
و شکر سرخ ملک ده درم شیاف که درد و پشت را زایل کند و طبع را بکشاید و اوجاع مفاصل که از بلغم بود
سود دهد اجزا دوازده جزو است ص سکبینج جاوشیر بورق ادمی اشق زنجبیل سورنجان کرنج
بادیان انجره نمک هندی عنزروت جند بید ستر زوفا قسط التلخ با هم سعد سدا
مساوی باب سذاب شیاف سازند شیاف که درد پشت و اوجاع مفاصل را زایل کند سازد
شخصی را وجع الظهر بود که از این حال دو سال بگذشت چهار روز میگرفت بشدت که حرکت
نمی دشوار بود و بانواع معالجات تفاوت نکرد ملک چهار درم که بخورد بخود زایل میشد و در این
چنان اتفاق افتاد که سفری پیش آمد که سه سال نگرفت بعد از آن مریض ضعیف شد و این درد
شدت کرد و بعد از چهار روز زایل که بلو باز عود کرد و دایمی شد این ضعیف همین شیاف را ساختم
وجند شب حکمی کند در استعمال دو شیاف در مدت الم زایل شد اجزا دوازده است ص سکبینج مقل
جاوشیر ازرد شحم الحنظل بعضی کنجد وج ماهی زهره ملک یکدرم و نیم سورنجان و شربت ملک سه درم جند
بید ستر نیم درم باب کند تا شیاف سازند شیاف زحیر که فایده عظیم دهد اجزا پنج است ص
کندر صمغ دم الاخوین افیون زعفران ملک جزو شیافها سازند با آب انار یا پوست مقل خسته
سنجد و وقت خوب برنهند و گویند شیاف زحیر دیگر که زحیر و اسهال را فایده دهد ص
صمغ عربی بریان گل ارمنی مساوی باب موم در شیاف زحیر که سبب آن ورم القولون ... معا

مستقیم

مستقیم باشد بغایت سودمند است اجزا شش جزو است ص کل خطمی و خبازی و حلبه و کتان
اکلیل الملک طبوخ با زنبق و بیضه و مرغ کل شیاف سازند شیاف زحیر جهت زحیری که بالاسته نباشد
بالد تخ ابر شیم تافته در وقت ساختن در میان هر یک از شیافات یکی تافته ند و با خوب در میان
آنها محکم بر بندند و برنهند و اگر آن ند که حدیثه بیشتر کنند با الم آن اکثر جهان رسیمان را کشند
در آن تر نمد اجزا چهار است ص افیون کندر مرسان زعفران با السویه باب کشنیز تر سرشته چون
خسته سنجد شیافها کنند بالکه کوچکتر چون خشک ساخته برنهند شیاف صابونی که شکم را
اسهال کند و قبض طبیعت اطفال و غیره کان را زایل سازد در ساعت ص صابون تازه آب ندیده
بسرشند و برغن کل چرب ساخته برنهند و اگر بسرشند نگاه دارند باب طبیخ تر بسرشند و شیاف
سازند قوی تر باشد شیاف که اطفال و مردم ضعیف را سود دهد ص موم آب ندیده دو درم
نمک و بوره ارمنی ملک نیم درم کوفته در موم در سرشند و برغن کل چرب کنند شیاف که عرق
النسا و نقرس و اوجاع مفاصل و وجعی که از رطوبت و بلغم بود سود دهد اجزا چهار است
ص مقل جاوشیر اشق سکبینج نمک هندی شحم الحنظل و زنبیاد سورنجان عنزروت ماهی زهره
برابر سلم انیسون بوره ارمنی ملک جزو با فانید بسرشند و فتیلها سازند مقدار انگشت خنصر
وقت حاجت چرب نموده برنهند شیاف عرق النسا دیگر که عرق النسا وجع ورک را نافع
اجزا با شکر پنج است ص بوره شحم الحنظل سورنجان محموده مساوی نرم ساییده بوزن همه شکر
سرخ شیاف سازند شیاف مرابول در ساعت نافع است اجزا سه جزو است ص فلفل سه درم
شونیز و کاشم مثل کوفته و بیخته شیافها سازند مقدار سوزن نیمه و وقت حاجت در احلیل
دهند شیاف که عقب مسهل استعمال میشود هرگاه در عمل نقصی واقع شود اجزا چهار است
ص صابون عرقی آب ندیده گل خطمی نمک طعام ملک بخلد درم کوفته و بیخته با شکر سرخ بقوام آورده
شیاف سازند شیاف غلیوط بکسر غین معجمه و سکون ذال معجمه و فتح تحتانی و سکون واو و طاء
مؤلف مجهول به معنی وقل بیند بکسر عین مهمله و ضم تحتانی است و غد بوطه زنی که در وقت
جماع حدث کند و عیب کرده وقت مباشرت بی اختیار غایط فاعل او را افتد و گویند بیشتر خروج
منی اجزا شش پنج است باید هر شب خورده بسیار عرض کند و یک شیاف بر نهد و هم چنین در وقت
جماع ص اقاقیا رامک گلنار کندر ماز و باب جمع عروج شیاف سازند شیاف غد بوطه دیگر که همان فایده
کند اجزا چهار است ص اقاقیا امله گلنار صمغ عربی کوفته باب مورد بسرشند و بهمان طریق معمول دارند
شیاف دیگر که همان نفع دارد مداز آن مو قیمت نو سادنج مغسول دم الاخوین ملک جزو مغز تخم هلیله
گل ارمنی نشاسته ملک نیم جزو کوفته و بیخته شیر زن شیاف کنند آن مقدار که در احلیل بگنجد و بعضی هم
پنج جزو را مساوی کرفته شیاف میکنند شیاف دیگر که قرحه مجاری را باصلاح آورد و سوزش بول که از
قرحه و جراحت بود تسکین دهد اجزا شش است شیاف سفید اب کندروت کتیره نشاسته صمغ
عربی قطر یکی مساوی با بیاض البیض شیاف سازند شیاف که قطع خون بواسیر کند مقعد را سود دهد

اجزا شش است اقاقیا عصاره لحیة التیس کلنار مغاث جمله را بکوبند و در آب سوخته سفیداب
ارزیز هر یکی نیم درم بیاض الحمل با عرق شیاف سازند و چون لازم کوفته ... فتیله ساخته
در سوزد در سرکه نهند بود و قالخیال را سایند و بزیت یا شیاف شیاف کنند بسیار نافع است
و خوردن اندک افیون و بلیلج حول کرده قطع خون و اسهال و سحج کند و در طبیخ برگ
مورد یا عدس کرده سود دهد شیاف که در قروح مجری البول نافع است و ... همچنین
چون در نقبهای ان نهند اجزا ... ص صبر زرد موی سوخته کرده
سوخته کندر مکه بکلانم ثولیای مغسول ... سنگ مغسول سفیداب قلعی مغسول کلنار
کلار مصطکی نیم درم افیون نیم درم باب کثیرا سرشته فتیلها باریک ساخته استعمال نمایند
شیاف قولنج که قولنج را بکشاید و بلغم و صفرا را دفع کند و درد پشت را ساکن کند اجزا ده
جزو است ص سکبینج مقل جاوشیر اشق نمک هندی تخم الحنظل بوره ارمنی محموده تربد حب
النیل همه مساوی صموغ را باب سداب حل کنند و باقی ادویه را بدان سرشته شیاف قولنج دیگر
که قولنج را سود مند باشد ص کل بنفشه و خطمی عنزروت بوره ارمنی مکلا ضهی محموده ربع
جزو کوفته و هر شش جزو را باشکر منعقد سرشته شیاف قولنج دیگر که قولنج را نافع باشد و بها
و امراض حاده اطفال را سود دهد اجزا سه جزو است ص ترنجبین ده درم ... بحل کرده
صاف کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و بیخ خطمی بوره ارمنی و صابون رقی بدان سرشته شیاف
که قولنج بگشاید و کرمهای خرد که سبب خارش میشود بکشد و اخلاط غلیظ لزج را براند
و اگر بر روغن بادام تلخ حل کرده در کرش چکانند کرمها و طبیعی و دراز قاکرد برنج غلیظ بود سود دهد
اجزا پنج جزو است ص تخم حنظل بکلانم بوره ارمنی سه درم خیال ... و ... عصاره افسنتین قنطوریون
تلخ ... نیم درم فرفیون ... نمک هندی و حب النیل ... بعسل کاف سرشته شیاف که قولنج
ریحی را سود دهد اجزا چهار است ص بوره ارمنی نمک هندی تخم شبت مکلانه اب برگ سداب
... باشکر سرخ سرشته شیاف قولنج ثقلی و بلغمی را نافع باشد ص بوره ارمنی تخم الحنظل مکلا
... خطمی سفید ... سایند با شکر معقود سرشته شیاف لینه خطمی ... بالسویه
باشکر سرخ و ترنجبین شیاف کنند شیاف مسهل دیگر ... اعتقال الطبیعت را نافع باشد
ص بنفشه خطمی و نمک با شکر سرخ سرشته شیاف مسهل دیگر ... داخل کرده بکنند ص
افسنتین تخم الحنظل ... سایند با قطران و روغن ... سرشته و همچنین ... بکنند
و هر ... که ... حول کنند ... بکنند
شیاف مسهل ... اجزا پنج است ص زبل الفار شکر سرخ سنا مکی بنفشه بوره
اجزا را سوده با لطف سرشته شیاف ممسک که شکم ببندد و خون ... و اسهال ...
اجزا شش است ص اقاقیا صمغ عربی کلنار کندر مازو جفت بلوط ... بریان کرده مساوی با
... ساده سرشته و ... شیاف کنا ... و خون ... را سود دهد اجزا
پنج است ص قنطوریون دقیق ... ماذر ... شقاقل ... نیک ...
سرشته شیاف مشرج معرب ... و ... ودهن بحل

ودهن بحل کرده کوبند باب الصاد المهملة صابون از مخترعات هرمس است گرم است و خشک در دوم آخر
سیم مقطع و معفن و اکال و منضج و ملین و دم و رئیکن کنند و حوالی مخرج حبس میه وزن ... و ...
جفت رضا و شربی اسهال ... دفع ... کلف را نافع و باذنیق و سکنجبین و ... جاع ...
... دیوی کنند ... کل سرخ فروج ... سعفه اطفال را بر طرف سازد ... و با سرکه ...
کیموس ... نفخ ... و چون موی را بدان سرشته ... و سنگ و سنگ ... دفع نماید و بالعکس
حکه و جرب ... نفخ کنند و چون شیاف نمایند اسهال ... قولنج و گرم ... مفعد ...
و ادرار بول کنند و شرب ان ... زنبا شد ص ... بکنند ... کهنا ... بکوبند ... آهک
آب ندیده ... سایند ... ظرف کنند ... آب ... و تا مدتی بهم
زنند بس بگذارند تا ... شود اب صاف ... دیگر آب ... زنند و باز بهم
هم زده و آب ... دیگر ... و ... جدا ... روده
آب ... روغن زیتون ... بر آب ... ریخته ... تا مجموع آبها
... شود و چون ... کرده ... بهم شکل ... بپزند ...
از ان روغن زیتون ... دیگر روغن زیتون بهم ... روغن کنجد و قرطم و ... و ...
و اضعاف ان اول است صابون الحکماء خبث الحدید سایند و ... مساوی با خون گوسفند
سرشته ... با ... سفیدی بیضه و با ... گوشت و آهک ... باصابون ...
... و ... ان ... جز است ... و چون ... آهک ... داخل کنند بهتر است
و محکم ... صنوبر بفتح صاد مهمله و ضم واو ... و سکون ... که ... افشان ...
بپاشد ... ماند ... و غسول صبر بفتح صاد مهمله و کسر ... و سکون ...
آب برگ ... با خون ... عصاره برگ ... اما صبغ ... تغییر ...
و حلل ... است چون بیاض و برص ... آبله و قروح و جرب ... صبوغ ...
... فعل ... مکنند ... شیطرج ... کرده ... داخل کنند و مردار سنگ
مغسول کنند ... اما صبغ ... صبوغ ... برص ...
... کنند اجزا پنج است ص تخم ... سیطرج هندی ... کنند ...
کنند و ... ساعت بشویند صبغ دیگر که برص را ... کنند اجزا چهار است ص شوره
... مساوی ... کنند ... بمالند صبغ دیگر همان فایده دهد
اجزا ... است شیطرج هندی عاقرقرحا ... کل شقایق و ... تخم
... علی السویه با خون ... بمالند صبغ دیگر همان فعل کند اجزا پنج است
ص شیطرج ... کل سرخ ... بمالند
صبغ دیگر که برص و بهق سیاه ... اجزا چهار است ص ... قوه
... و خبث الحدید ... آب ... تخم

حسا بند سه روز در آفتاب نهند و هنگام حاجت بجهت برص و بهق بمالند و عقرب سیاه خشک کرده
باسرکه بسایند و نمود بیست و کوبند و صرف کرده باشد عن الله بکرات عمل همان عمل کنند و منفعت نشان بنگر مجربست
و مغز استخوان شغال با روغن سرکه سایند و آفتاب نهند صمغ دیگر بهق سیاه بیرون و برنگ بلاد کنند ص
تخم ترب در ... کنند ... قسط تلخ مکلس ... دیگر کهنه بمالند صمغ که رنگ لبن ... سرخ کنند اجزای بحیث
ص زعفران ... کنند ... مرجان ... مصطکی مساوی با آب بلبوس ... شب ... بمالند ...
بشویند صمغ که ... دو شب ... کنند ص ... کرها ... کنندم ... م ...
جو ... باب عصفر ... کنند و با آب ... بشویند صمغ دیگر که رنگ ... سرخ کرده اند اجزا
بازده است ص کنند ... زعفران ... مرجان ... شیخ ... جمله با
العوان ... بالسویه ... باب بشویند صمغ که جهت ...
وبهق ... و برص و بهق اعضا و کبودی ... کند ص نخود ... سوخته و شطرنج
مکلس ... و حنا مکلس ... ساییده ... کنند و ... کمند ...
آن سرکه ... در آفتاب نهند و مکرر ... اسفاج ... ناخن
کنند هرگاه اندک ... دهد ... اضافه ... نموده ... شند تا ... بمانند ...
... در آفتاب ... کند ... استخوان ... وامثال ...
... میکنند صمغ که جلا ... بغایت ... کند ص ... سنگ ... باب چند بار طلا
کنند و چون خواهند که زایل شود ... سرکه ... باب ... بشویند ...
و سرکه ... رفع ... صمغ که ... بطرف
کنند و ... اجزای ... ص ... سنگ مغسول ... قیمت ...
با قلا ... نخود ... سوخته ... تخم خربزه حب البان قسط تلخ مساوی ...
حلبه و کتان ... شب ... و علی الصباح ... بشویند صمغ که ...
... کند اجزا ... ص ... سنگ ... سوخته ...
اشق ... بالسویه ... شب بمالند صبح بشویند صمغ که کلف ... زایل کند ص
عنزروت ... کار ... نموده بمالند صمغ که کلف و نمش و بهق ... سود دهد ص ...
... سرکه ... دو دم ... قسط ... باب و سرکه طلا کنند ... باب ... بشویند
بشویند صمغ دیگر که ... اجزا ... است ص با قلا کهنه ... تخم ترب مغز تخم خربزه
نخود ... قسط ... سرخ ... عنزروت و مصطکی ...
مکلس ... باب ... وامثال ان بمالند صمغ که جلا ... زایل سازد ص عنزروت
... مغز بادام تلخ با آب صابون بمالند و اشق محلول ... نفع کند صمغ که ...
... کنند ... قطع ... ص ... بالسویه ... بمالند ... سنگ سفید
کرده با ... عمل کنند ... با آب ... صمغ که ... روغن ...

وجبلان ... نافع باشد ... صمغ ... دو ... مغز ... ص ...
... و کهنه ... مکلس ... استخوان ... سوخته ... و عنزروت ... مکلس ... باب
... بمالند صمغ که بهق و برص را نافع است اجزای ... ص قسط تلخ شطرنج هندی ...
... با سرکه سایند ... نهند ... آفتاب ... مشو ... بعد از ...
در آفتاب بمالند ... گویند ... که ... زایل کند صمغ دیگر ...
قابل علاج باشد زایل میکند ... علاج ... صمغ زهره ...
سوخته ان و زعفران ... فولاد شطرنج پوست بیخ کبر و تخم ان ...
... سوخته و ... سوخته ... بسایند و ... عقاب ... بسایند و ...
دهند ... در آفتاب با خونهای مذکور ... بسایند ... صفرا ...
و هنگام حاجت با سرکه ... صبح و شام بدون ... بمالند ... بشویند و اگر ...
... باشد ... بنفشه ... نموده حمام ... بهق و برص ...
و حرف ... خطاب ... مطلق زایل ... والله اعلم بالصواب صحنا بفتح صاد
مهمله گویند بکسر ... و سکون ... مهمله ... صحنا بیونانی ...
بفتح ذال ... و سکون میم ... فارسی و ماوراء النهر ماهیا
... شام ... فارسی معروفست لطیفه ... حکما اصفهان ... مجلس
... لاحق شد و چون ... آمد پیاله ماهیا ... هر ... تکلف ...
... طبیب ... حکیم ... که ... دل ... پیاله ... عجائب
... حال ان حکیم ... که ... انجمله ... کباب ... معمول
... حکیم ... بهم آمد ... که ... عامل گفت اگر
هرچند ... که ... اصفهان ... حکما اهل کمال و صاحب ... انصاف
... مطلوب ... حکیم ... کلم ... ساعت ... باید ...
... حاضران ... حکیم افرنجی ... کرم ... وخشک ...
باشد ... دفع کند ... دهان چون ... رطوبات ... نافع است ... و درد
... و مقوی اشتهاست ... طبع ... و دفع ... و مقوی معده است
... رطوبات ... که ... طعام ... تفریح دل میکند مضرتش ... و حکه ...
... خلط سوداست ... و اخلاط ... متعفن میکند ...
خون ... منضج است صاحبان مزاج گرم و دماغ گرم را مصلحش زنجبیل است بالخاصیه و استعمال
سرکه و باقی ... مغز ... ص ... میکنند ماهیا
خون ... و باب ... آفتاب ... و مصالح گرم ...
... میکنند ... و سرکه ... و گویند ... قسم

بهتر است اما نخود معمول غذا است چنانکه است که میکنند ماهیان کوچک را با آب و نمک در خمی کرده چند
روز میگذارند تا متفسخ گردد مانند سرکه بر سر هر ده انگاه بر هم زده صاف میکنند و اکثر هم چنان
با نان تناول میکنند صیر بفتح صاد و کسر یاء مهمله و سکون تحتانی شیر تازه که هنوز گرم باشد
در امراض صلب را و بسیار در مرد همچنین شراب است و بعضی نفع میکند از انکه با آتش گرم کرده باشد و بعضی
شراب را گویند که بها انار عت انجم در او رده باشد صعفل بفتح صاد مهمله و سکون عین مهمله
و فتح فاء خرمای خشک کرده شیر نهاده باشند و بای خطر چون خورده شود باه را قوت دهد
و نعوظ آورده و منی را زیاده کرده اند و گویند در ادرار با هیر چیزی باب شهرسد و بایک از عصب آن
نبرشیر باشند و موافق است سینه و شش را و کرده را لاغری را فربه کنند صعتر بکسر صاد و سکون
قاف شیر تازه و روشاب در طب صفرات بضم صاد و سکون قاف معرب جفرات و ماست
هم گویند طبعش سرد و تر است شیخ ابو علی قدس سره منفعتها با کم بکنی باز معده بهم است و تسکین
عطشها مضر عصب سرد و کثیف و دیر هضم و فساد و مولد خلط خام و ضرر میکند بنها ی
گرم مرکب و مفرا را معطلش زنجبیل بر ده دمعجونهای گرم است صلا بکسر صاد بسیار گویند صملحه
بفتح صاد و سکون میم و فتح حاء مهمله و لام مشدد که با چرک را گویند صفحش در باب قرقان گذشت
صهبا بفتح صاد مهمله و سکون ها شراب است در باب نون در نبیذ مذکور شود انشاء الله تعالی

باب الضاد معجمه ضماد دانعضو اینان غدی سی و گویند نفرطا است فرق در ضماد و طلا آن است
که ضماد غلیظ میباشد و طلا رقیق چنانچه ضماد دستبند مشبور و طلا ما لبیه و در لغت ضماد دستی و دها کوکرت
و حجنه را گویند که با چیزی ما ماینع و سایل بر اعضا نهند و چون ضماد را بگویند و داخل نیز مذکور
سازند بیاره نگارند که قرقش بعد از ره ساعت کم میشود و اگر همان باشند یعنی اگر چیزی بیاشیو
تونش تا یک آباتی باشد و بعد از دیگری تا کبال ضماد آزموده اختیار کنند که آماس سپر را تحلیل کند
و بدرو دست عکبه را نافع باشد و فقع از بطرف سازند و کوفته و بیخته بسرکه تا بجوشند و بر نهند
و چون سرد شود باز بنهند تا بیت یکبار اجزا چهار است ص سذاب برگ بجکبا انیشف
صعتر بالسویه ضماد آکله که سود مند است ص زد نخ سخ و زنه مکی و او فیه نور وداقا فیا
مکی شش او قیه تا لفطار سوخته چهار اوقیه نیم ساینده بعصاره لسان الحمل با سرکه ضماد
سازند ضماد که آماسهای سخت معده را تحلیل کند اجزا معلوم است ص حلبه شب یمانی
کل خطمی سفید بزر کتان بابونه مصطکی مکی پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قصب الذریره اذخر
مکی دو درم موم سفید سه درم روغن بابونه یازده درم طبخ نمایند ضماد که آماس بلغمی
معده را سود دهد اجزا حر است ص جعل پنج درم افتیمون و سنبل و حب صنوبر مکی سه
درم و نیم کندر سه درم پنج خطمی هفت درم پیه بط شش درم پیه مرغ ده درم موم سفید
یازده درم ضماد که آماس کهنه معده را تحلیل دهد اجزا هشت جزو است ص مقل حب
البان تخم کلم مکی شش درم اشق و مصطکی و سنبل مکی چهار درم موم سفید و روغن نار دین

مکی

مکی یازده درم مقل و اشق را در شراب حل سازند و دیگر کوفته و بیخته را با قطعات آب بر یزند و موم
و روغن اضافه کرده ضماد کنند ضماد که آماس پستان را نافع باشد اجزا چهار است ص نان گندم
خشک شده آرد باقلا خطمی سفید زعفران مکی جزو با زرده بیضه مرغ و روغن گل سرشته
و بر پستان ضماد کنند ضماد که آماس پستان را بر طرف کند و بسته کند اجزا ده جزو است ص تخم کتان
حلبه کف با قله بیخ سوسن پیه ساییده سرگین کبوتر شیکل بابونه ارمنی مغز بادام تلخ مکی جزو با قلاده موم و
روغن سازند ضماد که آماس خصیه و ذکر را چون از گرمی باشد نافع است ص آرد حلبه
آرد باقلا و زیره کرمانی کوفته و بیخته با بابونه منقی سرشته آنگاه با موم و تخم بط و روغن بابونه مرهم
سازند ضماد دیگر چون از گرمی باشد ص آرد جو باقلا مکی ده درم آب برگ کاسنی و عنب
الثعلب و کاسنی آنقدر که بس کند ضماد که آماس خصیه را چون از سردی باشد زایل کند ص آرد
باقلا حلبه بابونه زیره موی منقی بر روغن شیرین ضماد کنند ضماد دیگر که آماس سرد را نفع دهد
ص آرد باقلا و نخود مکی ده درم موی منقی بابونه ده درم تخم اقلیمه پنج درم پیه بط و مرغ خاکی
چندانکه بس کند ضماد دیگر که آماس انثیین و قضیب را که از گرمی باشد سود دهد ص ورق کاهو
و آرد باقلا و جو و عدس با آب عنب الثعلب ضماد سازند ضماد دیگر که آماس و حرارت قضیب
و خصیه را نافع ص برگ عنب الثعلب و طحلب و برگ کاهو و بادنجان و کشنیز سبز و پوست در
بندی مساوی ضماد که آماس خصیه را نرم کند برگ بزر حلبه با بونه موی سید منقی مکی پنج
انجیر و برگ کلم روغن کنجد مکی قلیله که آماس قضیب و خصیه را نافع باشد موی منقی
پیه کرده بزر معین کلم کاه و پیه بط و روغن کل موم سفید و پیه مرغ مکی پنج درم مصطکی سه درم
مقل و حلبه و تخم کتان مکی چهار درم با قلاده درم باقلا و موی منقی بپزند تا مهرا شود و درهم
مالند تا چون مرهم شود و پیه و روغن در او کنند و هم که اختر با هم بهشند که آماس سر
انثیین و قضیب را سود دهد ص برگ کلم نیم من انجیر ده دانه آرد حلبه و بابونه و موی
منقی مکی ده درم در آب بپزند و پنج درم روغن کنجد اضافه کنند ضماد دیگر که آماس
صلب و خصیه و قضیب را نافع باشد ص موی منقی بیست کرده با قلا مقشر با پخته و کوفته
کل مساوی پیه بط و روغن حل سازند و با قلا و موی کوفته با یک زرده بیضه مرغ
مخلوط سازند ضماد که آماس سینه را نافع باشد ص سبوس گندم را با سرکه بجوشانند
و بر بندند و چون خراجها را گوفتن با عسل و روغن بدر کرم بر روی سینه نهند بالذات
آن آماس را زایل سازند باذن الله تعالی ضماد که آماس و صلابت جگر را نرم کند و به
تحلیل برد برگ عنب الثعلب و بنفشه خشک مکی چهار درم گل سرخ با لعاب
عصاره معطله که برگ لسان الحمل مکی جزو بکوبند و بر جگر ضماد کنند ضماد که آماس
و نفخ جگر را ببرد و بر ورم و ضعف آنرا زایل سازد سنبل الطیب افسنتین مصطکی
اسارون حماما قصب الذریره سعد غریبه مکی دو درم زعفران سه درم اکلیل الملک

هفت درم کوفته و بیخته با شراب کهنه بسرشند و بر جگر ضماد سازند ضماد که اختناق رحم را سود دارد ص
علک الانباط مصطکی سنبل مکی ده درم روغن سوسن و شبت مکی بیست درم شهد آنقدر هفت درم مازو
ما انقدر بیخته شوند بوده تر کوفته مکی بیخته درم اکلیل الملک هشت درم علک و مصطکی را در روغن ها و بیخته ها
داستخوان سرخ و کرده ضماد کنند ضماد که استسقای زقی را سود دارد ص فلک که گوسفند که خشک باشد
و بوره ده درم و زنبیل کرمانی و سعد مکی جزو با عرق بادیان بسرشند و نیم گرم بر شکم ضماد کنند ضماد دیگر
که استسقا را نافع کند ص بوره ارمنی و ابهل افر بهانا مویز مکی سه درم سرکه کاه خشک بزعکه
بیخته درم بیخته درم مجموع را با نمک بسرشند و بر شکم ضماد کنند ضماد که استسقا را با نواعه نافع باشد
اجزا هفت ده جزو است ص نوشادر اکلیل الملک اشنه حماما دیر فی غار مرزنجوش کرفس انیسون
بادیان ابهل اسعد سلیخه کنند مصطکی ده درم حاد شیر بیخته درم انجره بابد که خشک بکند
سداب و جوز هر یک بیخته ده هاون بسایند چند که مرهم شود و ضماد ضماد الابتر و خوشه
با سرکه حل داده افتاب بجالند و بکلانند تا خشک شود و خیله از عود دست ضماد اسهل
الاطفال اگر با فم معده نهند اسهال سود کند و به دستور بغل اسهال صفرا نافع بود اکر بی اسهال
بلغم بود و اطفال و کسانی که طاقت خوردن دارو ندارند مسهل نافع باشد ص تربد مقشر بک کف
بکوبند و در دیگ کنند و شیر تازه نشف که اثر بجوشانند بسیار کنند و بجوشانند تا روغن شیر را
بیخته دیگر مساوی آن روغن گاو اضافه نموده بجوشانند تا آنکه روغن خوب پخته شود
فرود آورند بر پارچه کرباس مالیده و بپیچند بر محلی که مطلوب ضماد کنند ضماد مسهل سودا
سودا را نافع باشد و ماده را از سر فرود آورد ص بگیرند حنظل تازه و در هاون سنگ با چوب
بکوبند نرم و با سرکه بر پاها و ساقها نهند و در آخر بر سر نهند ضماد که اسهال صفرا و بلغم بیاورد
افافیا حضض مکی کنند سماق کنار مازو گل سرخ حب الآس گلنار هر یک مساوی کوفته
و بیخته و قدری روغن مصطکی اضافه نموده با آب برگ مورد بسرشته ضماد کنند ضماد که اسهال از ضعف
قوت هاضمه باشد سود دارد و سرفه که نفع نماید اجزا دوازده جزو است ص سنبل الطیب
افسنتین لادن و قصب الذریره قسط کند مصطکی برگ مورد گلنار گل سرخ صندل مکی بیخته درم
سک و پوست رمان ترش مکی هفت درم و نیم شراب کهنه بسرشند و بر معده نهند ضماد
اسطمخیقون معناه منقی الاخلاط اللیاء ده برودت معده و جگر و سپرز را نافع باشد اجزا آن
یازده است ص افسنتین سنبل سلیخه سه درم مکی سه درم بیخته مصطکی مکی چهار درم عود
بلسان و زعفران ده درم موم سفید هشت درم روغن ناردین و زنبق با نقیه درم اجزا را
کوفته و بیخته با آب بجوشانند و با موم و روغن بیامیزند و بسایند لت میکنند تا چون مرهم
شود ضماد افراط حیض را باز دارد ص عدس مقشر پوست انار شش برگ مورد خشک
مساوی با سرکه با سماق ضماد سازند ضماد نخجیر نافع است سپرز را و صلابت آن و اورام
آن را ص آرد با قلا و نرمس اکلیل الملک حلبه تخم کتان بابونه سنبل الطیب مکی بیخته درم مقل

ازرقی اشقی مکی بکوفته انجیر فربه بیکرطل انجیر را در سرکه بجوشانند تا مهرا گردد و مقل را در سرکه
حل کنند تا مانند مرهم شود و مخلوط ساخته بر جم سپرز نهند تا ضماد شود پس روغن بلسان با سوسن ضماد
سازند ضماد نخجیر اورام سپرز و صلابت آن را نافع باشد ص بیخته درم انجیر سپستان بکیرند
و در سرکه کهنه بخیسانند تا نرم شود و لانک بجوشانند تا مهرا شود پس لت میکنند و میسایند
در هاون تا چون مرهم شود پس فسط عربی چهار درم مغز بادام مقشر تلخ ده درم پوست بیخ کبر
ده درم موم ده درم روغن خیری بیفزایند کفاف بامیخته ممزوج کنند تا یکی شود و اندرین کوفته و بیخته را بالای سپرز
بر روی کاغذ بقدر سپرز بریده بر بالای سپرز گذارند و بعد از دو ساعت بردارند ضماد
که اورام صلبه را مطلق تحلیل دهد و نرم سازد چون دمل و خنازیر و غیره ص علک البطم اشق میعه
سایله مقل مغز قلم گاو پیه بط موم سفید حلبه کتان روغن سوسن بدستور بسرشند و ضماد سازند
ضماد دیگر اورام را جمیعا تحلیل دهد ص نخاله سبوس آرد گندم خطمی سفید بابونه حلبه کتان
بابونه موم روغن بابونه ترکیب کنند ضماد دیگر اورام را نضج دهد و نرم سازد و دمل را بپزاند ص
خردل سفید کتان حلبه انجیر مکی جزو بیخ با روغن کتان و موم بسایند ضماد که اورام حار را زایل کند و درد
از آن تسکین دهد ص مقل مغز ساق گاو مغز دانه خوخ یا زردالو کوهان شتر میعه سایله دو درم کحیکه
قند دو آن حل کرده باشند مخلوط نموده بر عضو ضماد کنند ضماد دیگر اورام و درد بواسیر را
نافع باشد اجزا شش است ص بنفشه اکلیل الملک بابونه خطمی سفید خیار شنبر با روغن گاو و آب گرم
بسرشند ضماد دیگر اورام بواسیر و مقعد و حبس را نافع باشد ص برگ کلم را بجوشانند تا مهرا شود
پس روغن گل و زرده بیضه در آن بیامیزند و طبوخ افیون مرهم ساخته بر بندند ضماد دیگر اورام درد
بواسیر را بنشاند و ساکن کند ص حلبه خطمی برگ چغندر برگ کلم و بابونه و اکلیل الملک مکی جزو بجوشانند
تا مهرا شود و بسایند تا مرهم کرده و نیم درم زعفران و طبوخ افیون و یک درم مقل در آب کند تا حل شده
و با زرده بیضه مخلوط نموده بسایند بعد از آن بر روغن گل چرب کنند و بمقعد بر بندند ضماد که اورام و درد
بواسیر را بخارت نافع باشد و سود دهد ص روغن کوهان شتر و مغز ساق گاو و روغن استخوان زیره دلو
مکی ده درم میعه سایله دو درم مقل یک درم و نیم مقل را در لعاب تخم کتان حل کنند و آب کنند و آب
پیاز مکی قدری لعاب تخم کتان و حلبه مکی بیست درم روغن نسرین بقوام آورند پس زعفران و افیون مکی
دو دانگ سنبل روغن دو درم زرده بیضه ده عدد بسایند تا مرهم شود ضماد که اورام سبل
و غلیان دم و درم را ساکن کند و درد را بیارامد کند از خشم ص حرمل و حلبه تخم خام جزو کوفته و بیخته
بسفیده بیضه بسرشته ضماد سازند ضماد دیگر اورام فوق و دو درم تکند صب را نافع باشد دو را
سال کهنه را زرد جیسه ارخ است و بر روی او ضماد کنند ص وسنه بر ... مقشر حنظل ... تخم ...
برگ ... کاسنی ... مساوی ضماد اورام حاد ... درد ... ساکن کند ...
اجزا چهار است ص ... کاسنی ... گل ... سفیده بیضه ضماد کنند ضماد که اوجاع مفاصل
... ص ... ضماد کنند ضماد دیگر

کرده و جاع مفاصل و درد کمر و عرق النسا را سود دهد اجزا هفت است ص پوست بیخ کبر نوره کوهی عاقرقرحا
حامله و دو درم قسط تلخ خربق سیاه کمی درم زفت بیخ هر یک از آن زفت را با روغن زیت بگدازند و ادویه کوفته
و بیخته را با آن بسرشند و بر بندند و بگیاهات چربکی ضماد بادشنام و ماشرا سود دهد ص
بگیرند کوشت گاو کر سفید بی پی ناشسته باشد شرحه شرحه ساخته و بر بالا یکدیگر می کرم کرده بر
نبایند و بگیاهات صبر کنند تا بشره کوشت متعفن شود بردارند و مکرر کنند ضماد که شور [illegible]
خشک سازد و سیلان خون را باز دارد ص پوست انار جفت بلوط جوز السرو و کلنار [illegible] کنند
ملک [illegible] با آب برک تاک بسرشند و ضماد کنند ضماد که بثور لبنیه را زایل کند تا اینکه چون شب ضماد
کنند و مجرب [illegible] و صباح بشویند زایل کرده باشد باذن الله عز و جل ص [illegible] روبی نباتی
که در ایهای ایستاده و نهای جاری نیز میروید و [illegible] برک آبی ناسند و در [illegible] از حرف
بنات [illegible] کنز و کلش سفید و بطعم و تندی شبیه بان اما ساق [illegible] بلند و کرو و کلاه مجوف
همچنان [illegible] کوفته بسرشند و ضد کوه ضماد کنند و کوبند زایل الاحتراق باصل نفع [illegible] و شونیز سائیده باسرکه
سوده [illegible] ضعیف خاکستر را کر با سرکه آمیخته چند [illegible] و حب الحدید معلول باسرکه که
مفید است ضماد که بهق ناخن را برطرف سازد ص [illegible] زرنیخ سرخ [illegible] کوکرد
زرد زفت ملک بیخ هر زفت را در سرکه عسل بگدازند و اجزای سائیده را بدان سرشته ضماد نمایند
ضمادی که بهق ناخن را زایل کند و آثار [illegible] نو پیدا باشد ص [illegible] سوخته
سه درم زنگار بیخ ده درم موم سه درم روغن گل بیخ هم مرهم سازند ضماد که همان عمل
کند ص جوز السرو [illegible] محکوک [illegible] بسرکه بسرشند و ضماد سازند ضماد دیکر که
[illegible] بخشد ص زرنیخ سرخ [illegible] و سر شیر ماهی باسرکه بر ناخن بر بندند ضماد که
توپیها را نفع کند و [illegible] که باعث [illegible] باشد سود دهد اکر باران معتدل بوده و
منفتح [illegible] باشد اجزا پنج است ص آب [illegible] مرهم [illegible] زهره کاو
مخلوط نموده بر بندند ضماد که همان نفع کند و [illegible] باشد ص برک سذاب [illegible]
مرهم ملک [illegible] با روغن [illegible] بیامیزند ضماد دیکر که [illegible] و در [illegible] مفید
سود دهد اجزای [illegible] است ص [illegible] کاو [illegible] درم موم سفید سه درم اقاقیا
و خون سیاوشان [illegible] ملک بیخ هم [illegible] سنگ [illegible] اسفیداج [illegible] بیخ هم مقل [illegible]
ملک بگدازند روغن گل [illegible] درم [illegible] بسازند و بر بندند ضماد تشنج عصب را سود دهد [illegible] ص
مقل [illegible] پیه مرغ و پیه [illegible] کاو ملک [illegible] بجوشانند و بیامیزند
ضماد تشنج عصب شحم الحنظل [illegible] و دجاج و مغز قلم کاو [illegible] اجزا سواء [illegible] را آب کنند
و سنا مکی [illegible] بیامیزند ضماد که [illegible] آمدن [illegible] مفید بود ص [illegible] کنند
عصاره [illegible] درم [illegible] مکه [illegible] درم اقاقیا [illegible] درم [illegible] بیخ [illegible]
کوفته و بیخته با آب برک مورد ضماد کنند ضماد که [illegible] زایل کند ص ثمره طرفا

بیند

بسایند و در خل خمر سرشته و بمالند مکرر تا زایل سازد ضماد دیکر که همان فائده کند ص
[illegible] ریان [illegible] برنج و [illegible] بسایند و با سرکه کهنه بسرشند ضماد دیکر که ثالیل و [illegible] را دفع
کند ص [illegible] نرکس را بسایند و با خل خمر بسایند و ضماد کنند ضماد که ثالیل و سایر [illegible] را از بیخ برآورد
مازو را کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و ضماد کنند ضماد دیکر اکر هر چند مزمن باشند دفع شود کند
و اکر [illegible] در آب آهک [illegible] سرکه گداخته بمالند مکرر ضماد ثالیل دیکر که ثولول را از بیخ برآورد ص
زرنیخ سوده با آهک آب ندیده و کوشت مویز بسرشند و ضماد نمایند و [illegible] ببندند [illegible] بیند
از بیخ برآورد و اکر قدری بماند مکرر کنند و [illegible] خون موش [illegible] کنند [illegible] و ثولول سک
و کفک [illegible] کذالک [illegible] از زمین [illegible] و منی [illegible] و در وقت [illegible]
که باشد [illegible] بیفکنند [illegible] مالند زایل شود [illegible]
ناسور [illegible] برطرف سازد و چون ثالیل منفجر شوند ناخوره کرد شود و [illegible] برک [illegible]
بمالند کم شود و چون [illegible] خشک [illegible] بجوشانند و بیاسایند [illegible] خشک شود [illegible]
و [illegible] که در سر [illegible] چون [illegible] ثولول [illegible] از طرف
خارج بمالند [illegible]
[illegible] باشند [illegible] شود و [illegible]
[illegible]
و شونیز و حب [illegible] سوخته و [illegible] البقر [illegible]
عصفور [illegible]
[illegible] با سرکه چون [illegible] بمالند زایل کند [illegible] طلا کنند و ضماد
[illegible]
[illegible] روغن سذاب با قطران و روغن [illegible] و روغن [illegible] و روغن باقلا
[illegible] و شونیز سائیده با خون حمام [illegible] مجرب است و از خواص نخود
آنست که چون در اول هلال بعدد هر ثالیل یک دانه نخود [illegible]
[illegible] ثالیل [illegible] شود
[illegible] ضماد ثالیل دیکر [illegible] ثالیل را ثولول [illegible] و
عوض [illegible] خراسان بعضی [illegible] و در بعضی امکنه کالیک [illegible]
ثالیل [illegible] ثالیل معرب کالیک باشد و [illegible]
خا معجمه [illegible] و لام مجهول [illegible] است که
اکثر در [illegible]
بدان [illegible]
[illegible]

صفت

صحیح سالم کنند پس تو هرکه دو او لاد آورده دو دیگر بجهت نکر حب بکیرند جمل ریاب سائیده مالند
وکویند دو دیگر و زاو کویند فرزند تازه صحیح است ضماد الحب حیض و حامل ص عدس مقشر پوست انار دیگر ناظر مشهور
مقشر پوست انار و برگ مورد با سرکه سرشته بر پشت زهار و کمرگاه ضماد نمایند ضماد
حابس دیگر اسهال را قطع کند ص جاورس کند دگل سرخ برگ مورد کعک مکه ده درم
آرد جو بیخته درم باب به با طبیخ ان برسرشند ضماد حابس دیگر اسهال که چون آب جاری باشد
ببندد فی الحال ص بکیرند اما الرد و بسایند باب با با مضیض و کرد آکرند ناف بیان
قلاده به بندد چنانچه کنارهای ان بلند باشد انگاه میان نش را از آب زنجبیل شربتی
سازند و زمانی صبر کنند ضماد حدبه که عبارت است از بر آمدن فقرات پشت و عوام
فوزد بفارسی قدیم کوز پشت می گفته اند نافع باشد ص واسرا حنظل و بیخ با شراب بپزند
و قدری مقل در ان حل کنند ضماد که ضماد حرارت معده و التهاب و قی مفرط که از ماده
صفرا باشد و بعد از بخته باشد زائل کند ص آب سیب و گلاب مکه ده درم اقاقیا صندل اصفر
صبر مکه بیخ جز سائیده و باب سرشته با برگ سنبل و زعفران سوده ضماد سازند ضماد
حرق النار بضرب المثانی فحل خرم بر موضع نوشته فانه لا ینفط ولا ینسلخ و بر وسن دفتر مجرب ضماد
حنس ابی اسحق بجهت طفلی ساختم بود که و درم سیر تحت رث سکه مقله کبیجاً دنه بجهت
دهان خیا شود قسط بجهت کرنشه بجیه چهار درم مغز بادام تلخ بنفشه درم بیخ کبر کوکنار
سه درم همه مخلوط نموده با موم و روغن خیری حرم سازند و در وقت خلای معده انفنه نهند
و بعد از دو ساعت بردارند و باب بشویند در ان آب باید با بونه و کلم جوشانیده باشند پس
بروغن خیری چرب کنند ضماد حی العالم ذی له هیئه بهاء کویند و معروف حرارت دل معده
و حکه را تسکین دهد ص موم سفیداب کشنیز سبز کاسنی سبز دخم و ابن حی العالم مکه بیخ
درم روغن بنفشه بادام بیست درم ده با بیله بالتنی نرم بجوشانند تا القوام فرو طی آید پس بنفشه
بنفشه و حی العالم و گل سرخ و صندل سفید مکه چهار درم فصلها دو درم کافور یک درم کوکنار
دو بیخته همه را دو درم آمیزند و هاون سنگ با گلاب و آبهای مذکور با بند تا چون مرهم شود
انگاه بر پارچه کتان مالیده بهرجا که مطلوب باشد بکذارند ضماد خناز بر زعفران ترمکی سکا
مکه جزو بیخ کوفته بیخته ضماد سازند ضماد خناز بر حاده ص مرهاف جز حضض دو جزو
باب کاسنی ضماد کنند ضماد خنازیر که بی حرارت باشد و سلعه را نافع باشد ص قنه دو درم
حلبه و اشق مکه پنجدرم جاوشیر تمام فرفیون مکه سه درم مقل ازرق چهار درم سیبکنج
سه درم صمغ زده سرکه حل نموده باب کشنیز ضماد نمایند و هرروز تا نه بکذارند ضماد حار
از هر درم جاد و عدد ص و خنازیر ص آرد جو با آب کشنیز و سرکه و اگر بلغم مرکب باشد امر کنیم
باب کشنیز و ضماد فلوس خیار شنبر با مغز بادام اکثر و جاع و ایام رانا فع است
و عسل و شونیز و هم خبیر با سرکه و سفیداب قلعی با ثانه دو بر قطونا با سرکه جهت تسکین

اودیم

ادیم حاره سوده اند است ضماد داء الثعلب و داء الحیه دیگر ص موی سر سرخ را بسوزانند
و صدف سوخته و کوکرد مساوی با روغن زیتون بمالند و اول موضع را با پیاز عنصل ببسایند یا
تا سرخ شود بشویند نگاه دوا را طلا کنند و چون موضع تر شد بشویند و ما هو دانه را باب سائیده
طلا کنند دو سه روز تا ماس کند انگاه موی برآید و محب بابل ضماد خنجی بدال مهمله و الف و کسر
خاء معجمه و سکون سین مهمله نفارسی کره و ورد بیت حار راجرای که در ظرف ناخن
بهم رسد با درد سخت و ضربان قوی چنانچه ناخن را می اندازد و بسیار ست که از شدت
درد تب میکیرد ص اقاقیا حضض کل ارمنی نشاسته شیاف مامیثا صندل ابیض نیکه
افیون پنج بکوبند با لعاب بزر قطونا و سرکه ضماد سازند و بزر قطونای کوفته و با سرکه
سرشته نافع باشد ضماد خنجی دیگر ص تخم کتان کوفته تخل خطمی سرشته و در نسخه دیگر
بالبن حلبه ضماد داء الفیل تخم کرنب خاکستر کرم ارد نرمی نطرون آرد حلبه پشک زرنیخ
همه را با آب بادیان بسرشته ضماد نقرس جهت مفاصل که دو و فالج و امراض عصبانی جمعا
با قبست و مفنج و محلل قوی و جاذب خار ریکان از عمق بدن و مداومت ضماد آن بر
فقرات ظهر باعث زوال استرخا و تشنج قدیم اخراسی و بکشد و سست ص تخم انجره بیست مثقال
نوشادر آن بوده بورق نوشادر زراوند کرد شم الحنظل علک البطم مکه پنج مثقال حلبه فلفل زرد
ترحا مکه سه مثقال اشق چهار مثقال مقل فرو مانا عود بلسان کندر مرصاف ورا تنج زراج
استخوان انجیل صبر فندد وا فسنتین سعد زعفران فرفیون سوو نجار مکه سه مثقال دبق دوازده
مثقال موم جعل پنج مثقال حب السلاطین شش مثقال باصد و پنجاه مثقال روغن سوس

و امثال ان بطریق مرام عمل آورند و بابد صمغ را در سرکه و عسل حل کنند و بدستور متعارف
لبابند ضماد ده دیشوکه مانا نعجوین از برد باشد ص گل جعفری را سائیده و باروغن و دنبه
ضماد سازند ضماد ده دیهای باده که سدونی دیگر بمعالی ما بنا باشد ص پنج مثقال جوز بوا ده شخاف
زنجبیل مکه شش مثقال کوفته و بیخته باب موم و سرشته بر موضع درد ضماد کنند و بر بالای بیخ که بید انجیر کرم کرده ببندند
بادرنجبویه را با بیه کهنه سفید ضماد ده مقل که دمل را بپخته که باشد و سر تبرا باز کند ص خمیر ترش سرخچه بوره ادو
منی سرکین کبوتر خرقه ص مکه جزوی زیت تنبل ده سرشته و چون ده روز اول خب الثفاده کوفته و باب جو محکم کرده
ببندند بکیرند اولهاک آب ندیا با شیح و بیاض بیضه هان فعل کند ضماد ده مقل که اگر ده ابتدا باشد ریح کند
و دررا انتها نضج دهد و سر تبرا بکشاید ص جوز القی زرد مکه جزو زنجبیل نیم جزو ضماد دیگر که قی را نفع
دهد تخم شونیز ده درم کوفته باب حنظل سرشته بر ناف ببندند ضماد ده دیگر که خروج حب کند ص فلفل
ز هرات نا ر و قسط تلخ مرهاف زرس مکه جزو باب شیح ارمنی ببندند بر بالای ناف ضماد دیدان دیگر جهت
دفع حیات ص برگ شفتالو و نمک و شونیز را با زهره و سرکه برسرشند ضماد ذات الجنب بنفشه بابونه شبت
سبوس کندم تخم خطمی و کتان از هر جو حلبه مکه جزوی بخته کوفته بکویند و باب طبخ کنند و روغن بنفشه بادام
اضافه نموده ضماد کنند ضماد ذات الجنب دیگر که ذات الجنب و شوصه را نافع باشد ص آرد جو

[illegible]

باقلا و بنفشه و حلبه و خطمی و گل نیلوفر و برگ گل سرخ سبوس گندم مساوی با قلاب آب بپزند و موم سفید
و روغن بنفشه یا بادام اضافه نموده بهم آمیزند ضماد سماق عدس مقشر سماق ماميثا صندل سفید
آمده و جو مقشر و گل ارمنی مکه جزو کافور نیم جزو با آب مورد و امثال آن بمانند بعد از آن و بپاشی
و بیخ ساینده ... که نافع است و آب ... حماض قطوره کنند و سود مند است غبار آسیا
چون طلا کنند و ... بیخ ... خانه عنکبوت و سوخته و ... سوخته مفید است
ضماد دمعه پوست انار شیرین عدس مقشر و ... گل سرخ مکه جزو کوفته و بیخته با قلاب آب بپزند
و بر پیشانی و چشم سخت شده باشد ص ... گل ... ده بیضه مخلوط نموده بر بندند
... باشد بعد از ده بافلان عدس مقشر و سماق و گل سرخ و تخم انار ... برابر
کوفته و بیخته بپزند ضماد کنند ضماد دمعه دیگر که ... نافع شد ... قطن
... بجوشانند و ضماد کنند ضماد ذلق الامعا هر کاه سبب ضعف قوت ماسکه باشد
ص سعد مصطکی ... اقاقیا ... عصاره لحیة التیس ماذریون ماميثا مکه ...
سوپوخ جو و سماق و کلنار ... چهار ... باب برگ مورد ... بپزند و بر شکم ببندند
ضماد ذلق الامعا چون از ضعف باشد ص برگ مورد خشک برگ سیند گل سرخ کلنار
ماذریون صندل لادن ... مکه جزو با آب ببر بسرشند ضماد ذلق الامعا یغنی ص سعد
مصطکی ... نیم ... تمام مکه ... عود هندی ... چون ... مکه ...
باب برگ مورد ... ضماد ... ضماد ... کنند الجبه
... با قلا و ... کتان ... مکه نصف ... سنبل الطیب اکلیل
بابونه مکه ... ضماد نمایند ضماد سرطان سرطان منفتح و جرب ... حکه ... حار ...
مجرب است و نافع است ... ص ... باب ... نایند تا غلیظ شود ... روغن گل ... روغن بادام
مساوی ضماد نمایند و با آب ... کشنیز و آب ... ضماد سلطان ... ص ...
... ضماد نمایند اسهال صفرا کنند ... اسهال بلغم ... اسهال سودا ...
اسهال خون کنند ص ... ساییده ... حنظل ... طلق ...
کا و با ... کنند و بجوشانند تا منضج یابد ضماد دبیلو الحکیم چون ... نهند
... اسهال ... نمایند ... مفشر ... اقاقیا
مکه ... مثقال ... مکه ... شراب ... روغن زیت ده مثقال موم سفید
بیخته ... کوفته و بیخته هم ... ضماد سازند ضماد سماق
... مثقال ... کنند ... مکه دو مثقال با موم ...
و باب ... مثقال صابون حلبی ده ...
نمایند ضماد سنا جرب و حکه نافع باشد سنا مکی پوست هلیله ... سنگ سفید ...
... با روغن گل و بنفشه ضماد نمایند ضماد شعر زاید که بعد از کندن بر چشم طلا کنند

منع رو بندن کند زعفران مثقال کافور نیم دانک لیا بند و دو ... این مرض ... طلا است جوشند
ضماد شقاق ... ص مرده سنگ ... نیم ... ساینده با ... روغن زیتون بجوشانند
تا مانند ... شود ... اضافه نمایند ... تا غلیظ گردد ... موم ... سد
بر موضع شقاق ... نموده ... شقاق ... ضماد صلع
حار ... ص برگ ... صندل ... گل سفید ... ماميثا ...
... بر ضماد کنند ضماد صداع ... نافع باشد ص بابونه اکلیل الملک ... ورق ...
اجزا ... کوفته و بیخته ضماد کنند ضماد صداع ... ص ... زنجبیل ... گل
... ضماد کنند ضماد صداع ... ص برگ مورد ...
... گل ... اکلیل الملک ... خشک ...
... کنند ... با هم آمیخته ... ضماد صداع ... ص ...
... ضماد کنند ضماد صداع ... ص بنفشه گل
خطمی و نیلوفر گل سفید ... بابونه مکه ... اکلیل الملک ... کوفته و بیخته ... روغن بنفشه
و آب ... ضماد نمایند ضماد صداع ... نافع است ...
... ص صندلین ... اکلیل الملک ... زعفران کافور مکه ... موم ... گل سرخ
... ضماد ... سنبل الطیب مغاث ... مورد ...
گل سرخ ... بیضه مرغ و روغن ... ضماد ...
... مغاث گل ارمنی ... گل سرخ صندل ... ماميثا ... صندل ... برگ مورد
مطبوخ ضماد کنند ضماد ... النسا ... ص پوست ... بعد از ...
مکه ... عصاره ... اقاقیا ... حب الاس ... مکه ... کوفته و بیخته ... ضماد ...
... کنند ص ... اقاقیا ... مکه ...
و ادویه ساینده ... بسرشند ضماد ... گل ... بپزند ... ضماد نموده
ضماد نمایند ضماد فتق ... اقاقیا جوز السرو ... حب الغار ... صمغ عربی مکه
جو ... کوفته و بیخته ... ماهی ضماد کنند ... بعد ... کنند
ضماد فتق ... نافع باشد ص جوز السرو سعد ... ماذو ...
اقاقیا صمغ عربی مکه ... صمغ ساینده ... شراب ... ضماد ...
... ضماد فتق دیگر ص ... مصطکی ...
... اقاقیا ... ضماد فتق ... نافع ...
و گل ارمنی ... مکه ... صمغ ... ارمنی ...
... الحنظل ... قثاء الحمار مکه ... کوفته و بیخته ... ضماد فتق

اندرون سماق و اقاقیا مکی دو مثقال عرق قشنیا کبریت شاه تخم ... بجای کنند ... صدف مکی دو مثقال ترهاف
جوز السرو مکی یازده مثقال موم سپید دو مثقال روغن مورد ده و نیم مثقال جوز السرو مصطکی قنور
کندر مصطکی چهار درم ترهاف صبر ... دست و سر ... نیم ماهی مکی سه درم اقاقیا چهار درم ... ساییده
چون غبار و سر ... را در ... حل کنند و ... آب ... و ... را بدان سرشند و قرصها سازند و خشک کنند
و وقت حاجت ساییده با آب مورد ضماد کنند ضماد فرسطاریون بفتح فا و کسره را مهمله و سکون سین
مهمله و فتح طا مؤلف مهمله الف و کسره را تا و ضم تحتانی و سکون واو و نون مجهول و فا درسطا
ریون بفتح فا و الف ... آمده و ابن ... یونانی است ... الحکام فالج و لقوه و صلع و شقیقه و درد
گوش و دندان را نافع باشد و منع ریختن فضلات از چشم کند و چون بر ... ضماد کنند و امراض
دماغی را چون ... باشد و اگر ... ضماد کنند ... و بر ... عقرب چون ضماد نمایند
درد را ساکن کند و بر شکم و ... اعضای باطنی را سود دهد ... الحکام دو درم ... سه درم ... جهل
درم موم ده درم شمع ... ... العکام ... کوفته و بیخته ... بسرشند و ... چند
... سرکه کبوتر ... عوض ... الحکام ضماد فیلاغوریوس الحکیم جهت استسقا ... ضعف
جگر و ... درم ... ص زوفای رطب سه درم ... چهار درم زعفران ... و ... رک
و ... مکی ... ده درم ... مصطکی مکی هشت درم ضماد ترمس
... گندم نمک طعام ... با سرکه ... ضماد قوبا تخم ... با سرکه ... ضماد کنند
تا ... ضماد قوبا ... کند ... ضماد ... مامیثا و اقاقیا مکی
... نوشادر مکی ... زعفران ... با روغن گل و سرکه ضماد کنند
ضماد ... ص صندل سفید و گل سرخ و برگ مورد مکی هفت درم ... اقاقیا ... مکی
مکی سه درم کوفته و بیخته با آب برگ مورد سرشته ... ضماد کنند ضماد ... نافع است
گل سرخ ... مکی ... صندل سفید ... مکی چهار درم عود ... زعفران ... کافور ... دانگ
همه را با آب برگ مورد ... و ... ضماد نمایند ضماد ... حاره ... شدت ... بد
استعمال کنند ص پوست انار ... و گلنار ... گل سرخ با شراب با سرکه ضماد سازند ضماد ... نافع است
... دردهای ... و بادهای ... اعضا بهم رسد ص فلفل ... مکی
دو مثقال نوشادر سه مثقال حلبه پنج مثقال زنجبیل سورنجان مکی یک مثقال موم زرد ... روغن
جوز ... درم ضماد کرم که ... و باسهال ... آورد ص شونیز ... کوفته با آب
تخم الحنظل ... کنند ... کرم ... ناف ... حب القرع ... ضماد کنند
ضماد گزیدن عقرب ... نافع باشد ... زهر ... ص
جند بیدستر سکبینج حلتیت ... کلم ... کبوتر ... و ... اجزا ساوی با روغن ...
ضماد سازند و چون عقرب ... کوفته موضع ... ضماد نمایند ... درد را ساکن گرداند

دموش را

دموش را چون ... و کرمها ... و چهل ... ضماد ... نافع است
درد سر را چون ... که ... باشد ... و ... جبا ...
... ص تخم کاسنی و کاهو مکی یک مثقال ترهاف دو مثقال ... سه مثقال افیون ... هم
مثقال ... ضماد برگ عناب ... نافع است و ضماد برگ ... و برگ حنا ...
شقیقه و صلع ... ضماد ... نافع باشد و ... داء الثعلب و ... باشد ...
... کنند ... علاج کنند ص ... و صندل سفید ...
... با آب ... ضماد کنند ضماد ... ص ... آب ...
... سرخ ... سه مثقال ... درم مغز ... درم مغز بادام
... مکی شش مثقال کنند ضماد ... نافع باشد ص تخم ... مغز ...
... مکی دو مثقال با سرکه ساییده با روغن ... حمام ... ضماد ... ص ...
... سفید فلفل ... زنجبیل ... ب مکی ... سه درم با روغن
... ضماد نمایند ضماد ... خصوصا ... و ... عصب ص ...
... حلبه ... مکی پنج مثقال مغز ... زوفای رطب مکی ده مثقال موم
زرد ... مکی هفت مثقال ... مثقال روغن ... با ... مخلوط کرده
... ضماد نمایند ضماد ... دیگر که مفاصل ... سود دهد ص بوره ...
... آب ... با سرکه و عسل ... ضماد کنند ضماد ... ساکن میکند
... مفاصل ... ص حلبه با آب و سرکه ... عسل ... حلبه ...
... ضماد کنند و ... ضماد مسهل
... ضماد نمایند اخراج ... است ص ... و عسل و روغن ... شحم الحنظل ... بالسویه
ضماد مفاصل حاره و نقرس را سود دهد ص صندل ... اکلیل الملک مکی ده درم ... مامیثا
... اقاقیا ده درم زعفران ... افیون و بیخ لفاح مکی ... ضماد مفاصل ... دهد ...
مفاصل و صلابت ... ص مغز ... باجرد ... مثقال ... روغن گل ... پنج مثقال ... یک مثقال زعفران
سه مثقال ضماد مفاصل ... ص افیون زعفران بالسویه با روغن گل ...
ضماد نمایند ضماد مفاصل بارده ... ص ... سه جزو روغن ... و عسل مکی ...
... سرکه ... ضماد ... کرده ...
گرم ضماد سازند ضماد مفاصل ... با عسل و سرکه ... ضماد کنند ضماد مفاصل
دیگر ... مفاصل حاره و نقرس ... ص صبر ... زعفران
بالسویه با آب کلم ... باشد با آب ... ضماد مفاصل دیگر که مفاصل و نقرس
و عرق النسا ... سود دهد ص برگ کلم ... آب ... تا ...

پس دو روز بیضه بجوشانند و در اضافه کرده بجوشانند ضماد مفاصل دیگر که در نقرس نافع کند و مجموع دردها را
ساکن کند ص سورنجان مغاث خطمی صندل اصل ابهل عرق النسا مور و آرد جو مرمکی بوزیدان صبر زعفران مومیا
وصمغ بادام مومیائی عاقرقرحا قسط ملح سنبل بابونه شراب سرشته ضماد کنند ضماد دیگر که نافع کند ص
صندلین ورد گل شیاف مامیثا و بنفشه در بندی فلفل مکی زرد و حبه بهم جو افیون بیخ
کرفس و تخم بابونه انا با الثعلب ضماد سازند ضماد مفاصل دیگر که مفاصل و درد گرم را نافع
فائده دهد ص روغن زیت کهنه وارد حلبه مکی بابونه دو درم بوره ارمنی و علک البطم مکی ده
درم فرفیون ده درم ابهل بجهد تمام ضماد مقوی دماغ و دفع نزلات منهضه کند چون مداومت
نمایند و رد سر کهنه زایل کند و تقویت دماغ نماید مجموع اجزا بعضی است ص نمک سنگ نمک
طعام سوخته بوره سوخته خربق سفید و مویز شوره خردل اسپند زنجبیل کنجد کوکرد گل سرخ سماق
سوخته برگ حنا و خرمای زرد سبز زراوند صمغ عربی کندر و فلفل عود صینی و ابهل زاج ساح
سنبل جو بوا ملک شیر سرکه با جوشانند و صابون رقیق زرد در مجموع ده سرکه حل کرده بر سر شند
و قرصها سازند و بالای سر گرم ضماد سازند ضماد منوم که رفع بیخوابی کند ص افیون تخم کاهو بیخ لفاح
بزر البنج هر چهار مساوی با پوست خشخاش در آب بجنبانند ضماد نمایند ضماد ناف که افاده و ببرد زایل
زایل کند اجزاء شش جزو است ص آرد جو گلنار ماروی سبز آرد باقلا پوست انار مکی جزو پوست تخم
مرغ دو جزو بسرشند تا محکم شود و پوست بیضه را چون غبار سایند اضافه نمایند ضماد ناف دیگر که نفار ردنا
بالد ص شب یمانی سه درم دو درم دودی سرکه شش درم مازو تخم سعد دانه کوفته با دودی سرکه
ضماد کنند ضماد ناف دیگر که قوی سود و درد ص آرد باقلا ماز گلنار پوست انار جوز السرو کندر مازج پوست
بیضه هر هفت مساوی بد سفیده بعضی تا بحال اورده ضماد نقرس مرزنجوش خطمی بزر قطونا
آرد جو سورنجان بزر بابونه ده بیضه مع روغن گل ضماد سازند و اگر زعفران و افیون اضافه کنند بهتر باشد
ضماد نقرس حاد آرد جو بیست درم خطمی ده درم افیون یک درم عنب الثعلب ضماد کنند ضماد نقرس نافع
مفاصل را نفع کند ص بابونه خطمی اکلیل الملک مکی بیست درم اشق چهار و نیم مقل مکی ده درم سورنجان
ده درم و سرکه و زیت مکی بیست درم و جو بزر قطونا با سرکه بهم زده ضماد کنند نقرس گرم را نافع
باشد ضماد نقرس حاد دیگر که نقرس گرم را ساکن کند ص آرد جو بیست درم افیون سه درم عنب
الثعلب ضماد کنند و چون خشک شود لیثو نهند و باز ضماد نمایند ضماد نقرس حار دیگر ص بزر قطونا
خطمی سفید زن ده بیضه آرد جو ده درم سرکه و روغن ضماد نقرس سرد بابونه اکلیل الملک حلبه کتان برگ
غار هر اسفند برگ مغاث بطم مساوی بسرشند و اگر بکوبند و روغن حسب کنند
بسیار نیکو باشد ضماد نقرس سرد مصری بزر حنظل و فرفیون و قسط حمامار به شراب کهنه سرشند
ضماد توجیه ونا اصور ص اسفنج سوخته نمک سوخته بسیار مثقال زرد چوبه نصف درم ساند
با شراب نیک فرزند زینه داشته باشد ضماد کنند ضماد و بیم و بیخ اکلیل الملک زعفران حضض صبر زرد دارچینی

بزرگ

باب کشنیز بر بیشانی حشیم ضماد نماید ضماد دو دیخ بفتح واو و سکون دال مهمله و کسر دال و سکون
تحتانی و فتح نون و سکون جیم و عینسا از دو درد حشیم دشوار که بزود منشود به حیثی که میپوشاند حشم او
سفیدی در یعنا بیخ بالای ملتحمه ص در فصل حرم درد اورام مذکور شد ضماد دو در طلیعه حشم را نافع
باشد و درد را تسکین دهد ص طلع تازه کوفته با بزر قطونا درهم آمیخته قدری سرکه و مقدار روغن ضماد کنند
ضماد اللودم الرخوی نجح که در اطراف و پایها باشد سود دهد ص اخشا البقره جزو کبریت دیگر جزو
حلبه سه جزو سایند با سرکه بسرشند ضماد کند ابتدا بعضی ضماد حاره و در وقت سهشانه کفتن
بپیه بنهند ص الجو ده ده درم سبوس گندم برگ خطمی سه درم بنفشه نه بجمله تمام کوفته و بیخته با ب
بیلد ورد روغن گل بپزند ضماد کنند و گویند سرطان نهری تازه کوفته سود دهد و خطمی هم چنین ضماد که معده
سرد را گرم کند و قوت دهد ص سعد سنبل مصطکی قسط افسنتین مکی ده درم کوفته و بیخته با ب به
خمیر کنند ضماد که معده گرم را نافع باشد و قوت دهد ص صندلین ورد گل سرخ شیاف مامیثا
آب عنب الثعلب با سرکه و گلاب ضماد کنند ضماد که ضعف معده را چون از حرارت باشد سود دهد
ص حب الاس اقاقیا عود هندی گلنار برگ سورد پوست سیب و بهی دود بی گل سرخ قصب الذریره
صندلین عنی التمر با گلاب و آب سیب ضماد که صلابت سپرز را نافع باشد ص اشق مکی مقل
بوده ادمی نمک هندی مکی چهار درم کوسنج زرانج مکی شش درم سداب هفت درم کوکرد
ده درم انجیر ده دانه دیگر که نبیذ را اشق و مقل را در آب بکلاه نهند و با بقیه ادویه کوفته و بیخته هم
بسرشند ضماد که شیر پستان زنان را زیاده کند ص آرد باقلا ده درم تخم بادیه و بیخ چغندر هر دو
ساییده با آب بادیه و چغندر بسرشند و بر پستان نهند ضماد که شیر زنان را کم کند ص لای سرکه کهنه
اکلیل الملک آرد باقلا هر سه مساوی سرشند و بر پستان ضماد دیگر که قائم مقام او دهد
نعناع پودینه دشتی سداب بیابانی هر یک جزو ساییده بالای سرکه بسرشند ضماد که نکل
بستان نرم نیک شود ص کندر و موم سوخته مکی جزو آرد جو نیم جزو سرکه بسرشند و مکرر ضماد کنند
دیگر که نافع کند ص طین قیمولیا مازوی سبز سفیداب اقاقیا مکی ده درم بار روغن مصطکی
و آب تخم کتان بسرشند و بر پستان بنهند ضماد که ناف زنان را ... ص شب یمانی
سه درم ده بیخ سرکه شش درم مازوی سبز سعد دبا به سرکه ضماد سازند ضماد که فرج
مشیمه و جنین میت کند ص تخم الحنظل و قسط سداب مکی ده ده درم سرمان بکلا تمام کوفته و بیخته زهره
گاو بسرشند و بر بهانه و ناف نهند ضماد که فرج را تنگ کند و خوشبو سازد ص عود هندی
و امال دوامس و اقاقیا قرنفل کندر مازج جوز السرو سعد گل سرخ تخم گل ماند مکی مشک حبه کوفته و بیخته
با ب برگ مورد سرشته بر بهانه و نتیجه ضماد کنند ضماد که عسر البول را سود دهد و سنگ
گرده و مثانه را بیرون آورد و بول گشاید ص شبت حب الغار رحاک سداب مکی پنج درم
اکلیل الملک بابونه ادوخود تخم جرجیر دشتی تخم ورب وکرفس مکی سه درم حاما نفطراسالیون مکی
ده درم اجزا کوفته و بیخته به روغن بابونه و سوسن و سداب مکی قدر با کیبا الرب طبخ دهند

تا چون مرهم شود آنگاه بمالند و حولی کرده ضماد کنند ضماد که جرب انگشتان و موره متقرحه سودی
دهد نافع باشد تخمی از وی فرمایند که انگشتان را بهم بپرهیز سپید و چند سال هر چند معالجه
کرده سود نداشت و این ضماد وی چند روز زایل کرد ص کتیرا سرشیر گلاب مثل زیره المرد
و زیره قطونا هر پنج بالسویه با آب ضماد کنند ضماد که در وی خراج کرده به فعل باشد نشاند ص برگ
ساق بکوبند و با روغن گاو بپزند نیک و آن در حلبه بران ببندند ضماد که صاحب استسقای
نفع و آب کرده حنا برافکند سود دهد ص امرود چوبینک گوسفند بوره ارمنی زیره کرمانی
گلارمنی مساوی با آب صاف ببندند و بر شکم طلا کنند ضماد که نگاه دارد کشکاب بیرون خیزد
ص شب یمانی سه درم لای سرکه شش درم مازو سه عدد ضماد کرده بر ناف ببندند
ضماد که پیکان و خار را اخراج کند از بدن و هرچه بدان ماند ص پیاز نرجس اشق پنج
فهر سه مساوی با عسل ضماد کنند ضماد که شکستگی و جای شدن اعضا را نافع باشد
ص امر ماش و خاک مورد خطمی گلارمنی ترمان و اقاقیا مکه جزو یا زرده بیضه ببندند و برگ
باس آب نده مالند و بر عضو ماوف ببندند ضماد دیگر که هم نافع است ص ماش و خاک
برگ مورد اقاقیا و برگ انار خطمی گلارمنی هر هشت مساوی با سفیدی بیضه ضماد کنند و اهل
هند مقر گل هتانی را در آب حل میکنند و میبندند و بعضی روناس را سائیده با سفیدی
بیضه ضماد میسازند فایده کلی میکند ضماد که صلابت عضو شکسته و آنجایی را نرم کند
ص خطمی و پیه تازه در هم بکوبند و قدری روغن گنجد اضافه نمایند ضماد دیگر که همان فایده دهد ص
حب الخروع مقشر بگیرند و نرم بکوبند و نیم جزو روغن گاو قدری عسل در هم بریزند ضماد که جذب
سم افعی و مار کند از بدن ص ابهل حب الغار بابونه اسقیل مشوی آهک سه مکه
جزو آب سرشته ضماد سازند ضماد که اکثر اوجاع را نافع باشد ص لوده بضم لام و سکون
واو و فتح دال مهمله و آن بعجمه الحوت دو خشب مایل بسفیدی و صابغان مستعمل میکنند شش
مثقال هلیله سه مثقال بسایند با آب و بر پنبه پر آلوده بر پشت چشم ببندند و گر لوده را
چوب کوب کنند و در روغن گاو بریان کنند تا بسوزد و با همان روغن سائیده در
اجفان طلا کنند نافع باشد و چون لوده نرم بسایند و با روغن فرو ساخته بر روی
سفال آب نده کنند و در زیر آتش زغال تا خوب گرم شود آنگاه بکف دست کف
مالیده بر پشت چشم نهند و ببندند و چون سرد شود دیگری بر نهند و گرم از
یکساعت در درد چشم زایل کند و گویند چون اصل السوس و هلیله و نبات زنجبیل هر چهار
مساوی چون غبار بسایند و در کشند و مدتی سود دهد ضماد که قوبا و امثال آن زایل
کند ص قوه ماتا موبیج آن دو نخود سرکه بزر اصل السوس کوکره مکه پنج مثقال با سرکه و امثال آن
ببندند ضماد که شقاق را دفع کند ص نخ و صبر سبتا مساوی با نقط سیاه بمالند و دست
و پای از نزدیک آتش دارند ضماد که تقویت معده اطفال و دفع نماید و منع اسهال کند ص

لادن بکوفته آقاقیا چهار مثقال موم ده مثقال با بیست و پنج مثقال روغن سوسن بسازند و در خلاف
مثل بر ببندند ضماد که اقسام استسقا را نافع است و انواع تهیج را سود دهد در اجزای آن بوزدجب
ص سنبل صمغ مکه ده درم خاکستر رگی کاو با نوره ده درم سرگین بز و کهکوفر مانا مانا بر کاشف لح نوشادر
انیسون جاما اصلیخ عود بلسان حب بلسان بوره صمغ تک ترکی حنظل ما مکه پنجاه درم با بول شتر بمالند و طلا
آب بر شیرین تهیج را زایل کند با نوعه ضماد که نافعست بواسیر و شقاق مقعد و فرجات او اسهال اورام
و نرم حیض را ص سفیداب موم سفید حقیقی مکه پنج جزو گل خطمی مقل مکه دو جزو و پیه بز مرغ
جزو و روغن گل پنج جزو یا زرده بیضه ضماد کنند ضماد که درد و سوزش مقعد را نفع کند ص
کنجد کوبیده با روغن گل سرخ و سفیدی تخم مرغ ضماد کنند و زرده بیضه و روغن گل و آرد جو
فیجن انزروت سفیداب و مرتک سنگ مکه پنج جزو و مر یا نخج دو جزو یا زرده بیضه و روغن بنفشه
فی اضل کنند و بیاویزند چون خاکستر گرم بنهان کنند تا پخته شود و بوزش روغن تازه گاو ضماد کنند
همچنین و برگ خطمی و گل بابونه اکلیل الملک مکه چهار جزو حلبه و تخم کتان مکه سه جزو عدس مقشر
ده جزو همه با پخته یا زرده بیضه و روغن بنفشه استعمال نمایند ضماد که خون بواسیر را بگشاید
تخم حنظل سه جزو مغز بادام تلخ چهار درم تخم مرو پنج سرکه کبوتر قند مکه دو جزو و بازهره گاو
قبل کرده بمقعد در بیخساعت حمول نمایند و چون مقعد را بسوزند فتیله بر روغن آلوده
بر نهند ضماد که درد و حکه را بر سبز سبزه نفع کند و معتمد مجرب الموسوس است اجزای آن دلوزه
ص موم مکه ده درم مصطکی جاو شیر زعفران بابونه اکلیل الملک مکه چهار درم صبر زرد
روناس مکه سه درم انزروت حب بلسان مکه شش درم اشق هفت درم با روغن سوسن و شراب
و ضماد سازند ضماد که ورم جگر و معده بار و دار را نافع است و صلابات آنها را نرم کند و در آن رنجبین را شو
مقل سه زرد وطبه ده مثقال با پیه مرغ مکه ده مثقال حلبه و ده نیم گرم ضماد نمایند ضماد که ورم انثیین
سود دهد ص تخم کشنیز را با برنج و باد دیان سائیده با سرکه ضماد دهند و همچنین گل خطمی در جو با قلا را مغز
با زرده بیضه و قدری صبر زرد و جمالند و اکر ورم متحجر شده باشد زوفه کرمانی پنجاه درم موم منقی
مثقال کافور با موم روغن و تخم مرغ شده ضماد کنند و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن گل مکه ده
درم آماس تحت خصیه را و قضیب و مثانه زایل کند ضماد خرزه بفتح حاء مهمله و فتح زاء معجمه و الف و زاء
معجمه مجهول بقفا که مطلق صاحب انراکیلوا مند سر به بر آشند و بر روغن کنجد جرب کنند
و کتان و نیم وجو هر سه سوخته مساوی با شند ضماد دیگر که خرزه زایل کند سفیداب روغن
مرتک سنگ مغسول شش جزو قلی سوخته مثل آن با شراب و روغن مورد استعمال کنند و آب انار ترش
و نانخواه را در ظرف مس سرخ بجوشانند تا غلیظ ضماد نمایند و ضماد حلت تا بن اللسان با
اندک زنجار نافع است و چون حب الملوک را در زیر جزو گرم کنند تا بریان شود بیاورده
سائیده با سکر گاو ممزوج سازند و آن را در آفتاب بر بیه مالند و صبر کنند تا آبله زند بجلی زایل
سازد و موی بر بیه بر بیا ید و بعد از آن قدری با سکر سر را چرب کنند ضماد دیگر از شیخ

قلد سی بجهت رفع جرب و ثالیل سیماب مغز بادام تلخ مکلد سه درم تخم خربزه عنبر مقشر هر یک
هلاک کند تا هفت روز ضماد که جرب رطب و یابس را و ثالیل را نفع کند ص بگیرند سرب
ده مثقال در ظرف سفال بگدازند پس سیماب و کوکرد و روغن … مکلد ده مثقال سائیده مبدا از
انکه ظرف را از سر آتش برندارند بهوای آتش نگاه داشته باشند اضافه نموده حرکت دهند تا
تا منعقد گردد و اگر بعد از عقد … بمالند چون غبار شود استعمال نمایند و اگر منجمد گردد باز
استعمال نمایند ضماد که دمل را بگشاید ص دانه تمر هندی بیخ حنظل سائیده با نیم مثقال پیه
… بگدازند و نیم گرم ضماد کنند ضماد که کلف و آثار را زایل کند ص …
پنج درم پوست بیضه مرغ ده درم ابریشم سه درم ملح … و بوره ارمنی … علاج
… مکلد … درم قسط تلخ … کوفته سوخته مکلد سه درم تخم خربزه مغز بادام تلخ
مکلد هفت درم سرکین کبوتر پنج درم با سرکه ضماد سازند ضمادی که منع تولد قمل کند ص موم
زرد … بالسویه … روغن زیتون بمالند و مالیدن سیماب اثر عظیمی دارد … روغن …
سودمند است و صبر … هم چنین و طلای … باب …
… روغن جوز … خاصیت دهد … چوب کردکان … چند
… روغن زیتون بجوشانند پس بمالند … ضماد که سکته را نافع باشد
ص خردل جند بیدستر مساوی با سرکه … ضماد کنند ضماد دیگر که سکته و سبات را
سود دهد ص فرفیون خردل سرخ شیطرج هندی تخم انجره هر چهار برابر سائیده با
سرکه … ضماد که کرم … را زایل کند اجزا هفت است ص حنظل و برگ
… تخم کتان … مساوی با آب … روغن گل بالسویه … شد
… ضماد که ذات الجنب را سود دهد ص بنفشه سبوس گندم آرد جو و خطمی
سائیده … باقلا … اکلیل الملک … روغن بنفشه و موم … دهند … روغن
… ضماد کنند و اگر … مغلظ باشد … روغن سوسن اضافه کنند با تخم
حلبه و آب کلم ضماد که … سود … روغن … صندل سفید مکلد … کوفته … وکتان
… روغن گل و سرکه و صفار بیض … تا ممزوج و مخلوط شود ضماد که … جا …
نافع باشد که … مذکور بود ص موم … روغن گل اجزا مساوی
… ضماح بکسر ضاد معجمه … الف و حاء مهمله
شراب و نفع ضماد … باب … طب … حضرت رسالت پناه صلوات الله
علیه … الفلاح و بهندی … گویند باب الطلاء المسمی بالطبیخ
اخلاط … هر چند … باشد … کند … و تفتیح سدها کند …
خلط غلیظ … هر چند … باشد …
کثرت … باشد … آسان … خشک باشد تا کمال

طبیخ

طبیخ افثیمون که در باه و رجاف مستعمل است و باید سه روز قبل از استفراغ … ماء الجبن دهند شراب
ممزوج … طبیخ حل کنند و بدهند ص افثیمون چهار درم مویز منقی ده درم
هلیله سیاه هفت درم اسطوخودوس سه درم … نیم آب … تا دو … بجوشانند
پس صاف کنند طبیخ … که نافع است جذام را و اکثر امراض سودا را و مجرب است ان شاء الله تعالی
… طبیخ افسنتین ضعف معده را نافع باشد و هر یک … تمام است
و باید در مزاج حار … معده و جگر گرم افسنتین را استعمال نکنند مفرد جالینوس میگوید که
طبیبان … که گرم مزاج بودند با افسنتین علاج کردند همه معدوم شدند ص
افسنتین پنج درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب ده درم جوشانیده و صاف نموده ده درم
ترنجبین … حل ساخته بنوشند طبیخ زبیب … زایل کند و … نافع
کند ص بگیرند زبیب … بتراشند … نیم آب و بیخ … هشتاد
مثقال … بجوشانند تا بنیم آید پس هشتاد مثقال آب … بجوشانند
تا … کنند … بنوشند علی الریق … آب اول
… طبیخ حلبه … نافع است … ضیق
النفس … باشد ص حلبه … منقی مکلد پنج …
… جوشانیده و صاف نموده هر صباح چهل درم نیم گرم بخورند طبیخ حلبه … دیگر که
… ص حلبه … مساوی جوشانیده و صاف نموده … عسل
… هر صباح … بخورند طبیخ خشخاش … مطبوخ مذکور … تعالی
طبیخ زوفا ذات الجنب و اوجاع سینه و سعال را نافع باشد و مجموع یکشربت است سنا مکی پنج
درم عناب ده درم سپستان … عدد زوفا … عدد …
… اصل السوس … سه درم … تخم خطمی مکلد چهار درم …
نیم کوفته ده درم … بجوشانند … شکر سرخ اضافه نموده بنوشند
طبیخ … مفاصل و نقرس و … را
نافع باشد ص بگیرند … نمک …
… آب … طبیخ که بول و حیض براند ص …
… مکلد پنج درم عاقرقرحا … بلسان قسط …
سه درم … هفت درم … سداب … کرفس … مکلد چهار درم …
… سه درم … آب بجوشانند تا بنیم آید صاف کنند … چهار …
بنوشند طبیخ دیگر که حیض براند مجموع آن یکشربت است … سداب مکلد نیم درم
بادیان … مکلد … بجوشانند … صاف کنند … درم
… بنوشند طبیخ دیگر که حیض براند … حلبه … مکلد

چهار درم سنا ب سه درم هر را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل آید صاف کنند و قند سفید شکر اضافه
نموده هر صباح یک پیاله بنوشند طبیخ دیگر که همان عمل کند ص تربد سپید سه درم قرابیون
دقوه مکی چهار درم بوره ده درم سنگ طرامشیع بخچه هم هر را در پنج رطل آب بجوشانند تا نصف
باند صاف کنند و قند سفید اضافه نموده سه روز متوالی بنوشند طبیخ که سوء المزاج
کبد و طحال را سود دارد و سده بگشاید و یرقان را نافع باشد ص پوست هلیله زرد شاه
تره تخم کاسنی و بیخ آن و سنا مکی بخچه هم گل سرخ ده درم عنب الثعلب پنج درم آلو بخارا با توده
تمر هندی ده درم ترنجبین با توده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنیم آید صاف کنند و
ترنجبین در آن حل کرده بنوشند و باقی طبیخات در باب هم در صفت مطبوخ ملکه شود
ان شاء الله تعالی طرب المجالس بجهت تفریح و نشاط و طرب بغایت است و نافع است ضعف دل
و دماغ را و قوت باه دهد و اشتهای صادق آرد و بجهت هضم طعام بسیار نافع است اجزای آن
چهل و هشت جزو است بسیار در گلاب و نبات و عسل شربتی بعد از چهل روز یک مثقال باشد
یاقوت رمانی لعل بدخشانی سرخ مروارید ناسفته هر یک دو درم لاجورد شسته
تیره شبه کهربا شمعی عقیق یمانی مرجان زبرجد هر یک مثقال زنجبیل فلفل دار مشک
رومی زرنباد سادج هندی پوست هلیله کابلی کشنیز خشک بلوط هر یک دو درم گاو
زبان بهمنین پوست ترنج عود قماری صندلین هر یک چهار درم سعد کوفی و شقاقل مصطکی
زر مشک هر یک سه درم سنبل الطیب قرنفل فلفلین و گل مختوم دارچینی و فادزهر حیوانی
هر یک یک درم تخم فرنجمشک و کاسنی و بذر بادرنجبویه هر یک دو درم حب خطائی دو درم ف
فرنجمشک و بادرنجبویه هر یک سه درم ورق طلا و نقره هر یک نیم درم کبابه چینی دو درم عنبر
اشهب یک درم مشک نیم درم گلاب و عرق بید مشک و گاوزبان هر یک صد درم نبات
سفید ادویه عسل وزن ادویه معمول معجون سازند طرب المجالس
دیگر بغایت مفرح و مقوی و بهی باشد و تقویت اعضای رئیسه و [illegible] کند
و شگفتگی و نشاط آورد و باه را قوت دهد اجزا پنجاه و پنج جزو است زمان ادویه کشت
بعد از چهل روز خورده شود بقدر یک درم ص شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین تودری
اکر لسان العصافیر حب لبان مغز تخم خیار [illegible] هر یک ده درم چینی قرنفل
کبابه بسیار جوز بوا قاقله شربتی عقرب فرنجمشک گاوزبان بادرنجبویه و تخم فرنجمشک
صندلین بوزیدان هر یک دو مثقال تخم کند نارگیل عود مشک فلفل هر یک مثقال
مغز بادام مقشر [illegible] مغز پسته هر یک چهار مثقال دو [illegible]
خطائی هر یک دو مثقال لعل یاقوت احمر مروارید زبرجد نیشابوری هر یک مثقال
زعفران سه مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم مثقال ورق طلا پنجاه عدد ورق
نقره صد عدد [illegible] اعظم ادویه بالا جرب شود نبات صد درم عسل

صاف سه

صاف سه چند آن طریفل بفتح طاء مهمله و فتح را و سکون تحتانی و فتح شین مهمله و سکون
و اللام بر وزن [illegible] معرب است که در سرکه پخته باشند و از غذاهای قدیم است
قوت میدهد معده گرم را و تبهای مرکبه بلغمی و صفراوی را و قطع حیض و سلسل البول میکند
و تسکین میدهد حدت و غلیان خون و صفرا را و خلط رقیق را غلیظ کند و مضر سوداوی
و اعضای عصبانی است و قاطع عطش شبیه تبهاست اما طلا در امراض جلدیه
نافع و سریع الاثر خصوصا در صلاح که در بسیار مشاهده شده که بحفظ ساکن میکند صلاح مزمن
و ثبورات دیر خبیثه را و خارش و جرب و قوبا را و در باب [illegible] میکند
و همچنین بهق و برص و کلف و حصف و [illegible] و جبلان و آثار را اما در صلاح شرط است است
که [illegible] استعمال نشود که در اکثر المرض دماغی بهلاکت میرساند
و در باقی امراض باید لحظه بلحظه که خشک میشود و مکرر بمالند هر چند بیشتر طلا کنند بهتر باشد
و در ثبورات هم [illegible] منظور در امراض جلدیه اگر اولا استفراغ بدن کنند
از خلط غالب و باعث بهتر باشد و زود نفع دهد و دیگر عود نکند [illegible] ضعیف
مبهوف [illegible] علاج که [illegible] دیگر [illegible] ماهان [illegible] درم
چند مجلس اجابت میشد و در هشت درم [illegible] بهق و جبلان [illegible] آمده [illegible]
تا بیک بدن شد و دیگر عود نکرد و همچنین تا اخلاط فاسد از مرض دفع نشود [illegible]
بود مکرر در صلاح سادج و بعضی دیگر که بعد از تسکین بقوت طبیعت [illegible] دو هم چنین
افیون [illegible] زعفران با چیزی گرم دیگر چون بابونه و [illegible] و فلفل مفرد بسیار استعمال نکنند
مکرر صلاح بلغمی و دماغ سرد و [illegible] کاله که [illegible] در بهق و برص و غیره
ضعف بمالند که [illegible] طاقت آورد [illegible] بمالند و الا [illegible] معالجه کنند اگر
اثری نماند باشد اعاده و تکرار [illegible] و الا مکرر بمالند و باز تا صحت میشود بمالند
تا مادام که صحت باید و این ضعیف شخصی را که [illegible] بود میان سر و [illegible] و در میان
[illegible] بلا رحیال بود [illegible] بنور سم الفار و حب الملوک [illegible] میکرد
و [illegible] مداومت تا هشت روز [illegible] سیاه [illegible] تا جلد منعقد شد
[illegible] که [illegible] جلد [illegible] سیاه بود اما جلد [illegible] سفید بود
[illegible] طلا میکرد و [illegible] سیاه جلد [illegible] سیاه شد
بحال صحت آمد و صحیح و سالم گردید و مکرر بعد از [illegible] مبهوف [illegible]
و همچنین در کلف و [illegible] و اثار [illegible] علاج [illegible] استفراغ سوداوی [illegible] و
طلا باید بسیار [illegible] بمالند [illegible] استعمال کنند که قوت [illegible] ضعیف میشود اگر [illegible] نباشد تا ده ماه [illegible]
و الله اعلم و احکم و هو خیر الحاکمین طلاء [illegible] که [illegible] جلد [illegible]

آنکه به بوره بصلاح آورده ص توتیا و اسفیداج هر دو مغسول دم الاخوین هر یک درمی
سنگ مکی هر دو درم زنگار یک درم مقرخشه شعال و بخور دم هر شش را جداگانه بسایند تا چون غبار
شود پس بروغن گل چرب کنند تا مرهم شود و باز بروغن گل حل کرده میسایند تا نقده کرشیه م
شود و بر بدن طلا نمایند که بهتر طلاء آثار زخم چون آبله و سعفه و امثال آن زایل کند ص صابون و بوره
مکی جزوی باب حل کنند و طلا میکنند طلاء آثار قروح بحدی که بیره ص پیه خرگوش و پیه بط
با موم ذوب نموده و زهره گاو همین عمل کنند طلاء آثار زخم مرده و کبودی را برطرف کند ص صمغ الوتطوی
کندش مرابه مساوی لیکه کهنه و عسل بمالند و مالیده موضع بصمغ البطم و تغسیل نطرون هی ...
طلاء آثار و نشان آبله بحیی دو لشم را صاف سازد اجزاء است بلعاب حلبه بمالند ص مر زهشک
مغسول بیخ فی خشک آن دو نخود اسنحوف بوسیده آن دو بیخ تخم خربزه حب البان مرتسان قسط
مرتبه بلعاب حل کرده و اهانه بلان لیسند طلاء آثار ذره دیپ رزجهره دور کند اجزا شی است
ص وزن دلنه ملحج و شطرج مکی دو درم آن ربا قلا و نخود عدس وگل گلاب مکی نخود درم سایده و اسفیداج
بیضه آمیخته شب طلا کنند و صباح بآب گرم تخم خربزه کوفته دور آن چو شانیده باشند لتو بند
طلاء آکله چون سر شود طلا کنند آکله را زایل نماید باذن الله عز و جل ص موضع را شرط زنند
پس نوره چو بره و اشخار را سایند و باب بمالند طلاء آماس بن گوش را نافع باشد ص صندل
وقل شیاف مامیثا زعفران مکی جزوی باب کشنیز تر طلا کنند طلاء آماس و طرف حکمه سود
ده درم ص صندل اسفید و گلاب و آب برگ عنب الثعلب بهم آمیخته طلا سازند طلاء دیگر که همان نفع کند
ص صندل بن ابیض عنب الثعلب آب برگ عنب الثعلب گلاب بنفشه آن دو جو مساوی طلاء دیگر همان نفع
دهد صندل اسفید دو بویه چینی و برنج کنوت هریک مساوی باب انگور شفا طلاء آماس ورم د
چشم گرم را نفع کند ص عدس مقشر و گل سرخ مکی جزو کافور طوجی کوفته و بیخته بآب کاسنی سبز
بر پشت چشم بمالند طلاء که بغایت نافع است در این باب اجزا بیخ است ص عدس مقشر صندل
کافور گل سرخ مکی دو درم کافور دانکی بهم باب کاسنی بر پیشانی بمالند مکرر طلاء آماس چشم را
کر شعیره کوبند برطرف کند ص شیاف مامیثا گل ارمنی سیرینه مساوی باب کشنیز تر بمالند
~~طلاء آماس خصیه را نافع باشد چون ازین ورت بود ص ... ...~~
~~و گرم میکنند و میسایند و روغن ... طلا میکنند طلاء آماس خصیه را نافع باشد~~
چون ازین وضع بود ص مغز ... در ظرف نقره باب بپایند و گرم میکنند و میسایند و دو روز
دو سه بار طلا میکنند طلاء آماس و اوجاع خصیه را در دم فرو نشاند ص دیجان را کوفته
و بیخته با آرد گندم بمالند و بیخ بید انجیر با سرکه هندی که کانجی گویند و از بیخ میسایند هیچ آماس
دهد و اگر هر روز دو درم روغن بید انجیر و با نوده درم شیر گاو بخورانند و هر روز یک درم
روغن و چهار درم شیر بیفزایند تا ده روز بعد از آن هر روز دو درم بید انجیر
کم کنند و چهار درم شیر تا ده روز دیگر علت مذکوره زایل گردد و چون زیره

وقنطاریون ساینده با روغن کاهو در ظرف مس بپایند بمالند آماس صعب و فتق شل طلاء آماس
مفصله را فرو نشاند ص سفیداب شسته دو درم کافور طسوجی با اسفیدج بیضه و روغن گل طلا کنند
طلاء آماس مقعد و بواسیر خونی را نفع کند ص اسفیداج کافور مغز قلم گاو موم سفید مکی قدری
مرهم سازند طلاء آماس مقعد را سود دارد و شقاق را برطرف کند ص سفیدج بیضه روغن گل
لعاب بخطمی آب عنب الثعلب در هم آمیخته بمالند طلاء آماس نرم را که بنا بر کثرت رطوبت نافع است
ص مر حضض صبر اقاقیا سعد شیاف مامیثا زعفران گل سرخ و گل ارمنی اقراص کنند و وقت
حاجت بسرکه و آب کرم سایند بمالند و اگر در محل دو پشت چشم ورم باشد بسرکه و آب کاسنی
طلا نمایند طلاء آماس که در محل آماس هر گاه دیده از ریحان بهای ... بیاید آن سوده
ص دهل بکیهه سرکه و گلاب و روغن گل و آب و رسن موم مخلوط کنند و اسفنج را بدان
کرده بر چشم ورم نهند و هر دم تر میکنند و گویند برگ جوز و برگ مورد چون بکوبند
و بر نهند سود دارد و شاخ گوزن با گلاب سوده آماس را تسکین دهد طلاء که آماس گرم را با تو
رسیده نافع باشد ص صندل احمر گل ارمنی شیاف مامیثا فوفل عدس مقشر حضض مکی
مکی جزو باب کشنیز تر و حی العالم افزون بمالند طلاء للاوجاع ص لای دو دوشاب طبخ کرده
و بمالند برمکان درد و اگر در مباطن باشد نافع قطن کهنه که عبارت از پنبه کهنه عتیق ...
غوطه دهند و حول آن بگذارند طلاء للاوجاع الظاهره ص علک الفاح الجن خشخاش شقایق
و قهاف صمغ سنداروس مصطکی کندر مکی دو درم عسل قطران مکی اند کی بجوشانند و بمالند
طلاء اسود سالخ که جذام را نافع است و امتحان شده است و لا سود ... قوت شد و قلع هم موی های
بکند پس سر و تن را به طبیخ طلا سازند و نفع این طلا آنکه پوست تباه شده بکلی بیفکند
و پوست تازه برآرد و فرمود فاسد را بظاهر جلد آرد و همه اعضا را صحیح و سالم
گرداند ص اسود سالخ را بکشند و با هشت قدح خل الخمر و یک قدح آب در آن کنند و شیطرج
هندی و تیزی مکی دو وقیه بیفزایند و بآتش بجوشانند تا مهرا شود طلا کنند بعد از آنکه او را
در حمام کوشت انفعی بوده خورده باشند طلاء که انقلاب شعر را نافع باشد ص صدف های
کوچک را بسوزانند و با قطران آمیخته بر سر زده بمالند طلاء شور غوره که مشهور است بابله فرنگ
باید از همه اعضا احتمال آن دانند که بمرض ... میکنند و مفدا ... روز نان بی نمک با جوجه
با شوربای کوشت بی نمک و بی ادویه و گفته اند نان نخود که مطلقا نمک نداشته باشد
بهترین اغذیه این مرض است و مطلقا و قطعا هیچ ترشی در هیچ مدت میل نکند که با وجع
مفاصل و نقرس و لرض درمانی میکند و میکشد مکی ماء الحیات کران را نفع است
اشر برای علت است ص صابون رقی وامله اسم البلد فی ملک الشام و واحد
علك البلغ درم مثقال سیماب و سلیمانی مکی یک مثقال سیماب را باب ریحان در
کف دست بمالند و در مصحف با سلیمانی هر گاه بمالند تا سیاه شود بهتر باشد

ومعاجون را در بیالرباب حل کنند تا هم کف شود انگاه آن دوا را که بیهوی کی شده باهم بسیار
لت کنند تا مانند مرهم شود پس در حمام بدستور یکبار در روغن راحت مدکور رشد بعمل آورند
ذهب در وصلت صبر کنند پس آب گرم بدن را بشویند و تا سه بار تکرار میکنند هر روز یکبار سه روز
در میان طلاء شور غریب که این علت را بغایت سود دهد و این را بنوبهما دستور بمالند ص مائیات
چینی و میای بیهر تاوند تخجرف و زنگار وزاج سفید صبر زرد مکی دو درم سوده غان کنند مرد
سنگ پوست نان پنج پنج بنفشه روغن گل موم سفید ملک سه درم توتیای کرمانی و برگ حنا اشق
کثیرا ومصطکی لوبیه ادهی زیبق کشته ملک پنجاه درم بیهر زنبیاده درم روغن گل سی درم مغز
کاو بیست درم بدستور روغن را حبه بسازند طلاء شور غریب نوع دیگر اوجاع مفاصل که سبب آن آتک
باشد و باقی امراض اتزیل کند باذن الله ص زیبق مقتول بحنا لادن ملک دو درم زنبل بد و پنج
بنفشه ملک سه درم روغن گل ده درم بیهر کلیتین بز پنج درم روغن زیت بیست درم زیبق را
با لعاب بلعوبکشند و ادویه را سایده با روغن گل و زیت بیامیزند و طلا کنند طلاء شور لبنیه
چون شب طلا کنند و روز دیگر بشویند پس روز طلا کنند و شب نشویند و همچنین تکرار نمایند
زایل کردد ص ذبل الدجاج را سایده با عسل معجون کنند پس روز دیگر با آب دیا طلا بمالند و حرف
الما را چون کوفته بشوره مذ بوره بمالند بعین زمره بیه حاجت نباید ان شاء الله طلاء برش
و نمش وخالهای سفید و سیاه که بر رخساره پیدا شود برطرف سازد و رنگ را صاف کنند اجزا
بیخ است طلا بیخ زرد تخم ماف فوه هر یک مساوی با حوض بز بمالند برص و بهق را سود دهد
اجزا باندره است ص کندش فوه شیطرج حرمل تخم ترب مانده بون شحم حنظل خربق سفید
مونیج عود ملک جزو کل الله دو جزو با سرکه بمالند طلاء برص و دیگر که بغایت نافع است ص اطریلال
تا لوده کندش بیخ باذنجان بهنگه با سرکه طلاء که همان سود دهد ص عاقرقرحا سداب
زرنبون طلاء و شیطرج هندی ملک سه درم بهفت درم عسل بلادر سه شش طلا نمایند
طلاء ری کدان اول ابهت و نافع است ص کلم سوخته چهار درم زرنبول سوخته و بلادر
محرق خربق سیاه شیطرج هندی شقایق النعمان ملک دو درم با سرکه بمالند طلاء
برص که از همه طلیه ها نفع اسرع الاجابه است واجزا ایش هشت است ص پوست بیخ کبر
شیطرج خربق اسود ملک مثقال زنگار و هر دو زرنیخ منزوع الرجلین والجناحین زرد
نوشادر ملک نیم مثقال کوفته و بیخته با سرکه طلا کنند طلاء که برص را سود دهد ص
مغز بادام تلخ نرمس تخم ترب خردل حرجیر و تخم کلم و حرف زراوند طویل خربق سیاه شیطرج
هندی حنطیانا و فرنبون هر دو زره جزو مساوی کوفته بطبیخ ماذوسه شش بمالند
طلائی دیگر که برص و بهق را نافع باشد سعد انگه موضع انها را بیار چه در شتی
مالیده باشند که سرخ شده باشد بمالند و شش ساعت بگذارند پس با کبر م
بشویند انگاه بر روغن زرده بیضه چرب سازند و همین سان تکرار میکنند تا زایل

[illegible]

شود طلاء برص نوع دیگر ص فنراحل لاصف شیطرج خربق سیاه زنگار ملک مساوی و بعض
زنان را ضعف بکی از اینها میکنند طلاء برص بسم دیگر ص زرنیخ احمر کبریت و شیطرج ملک مثقالی کوفته و بیخته
و بسرکه شد سه شش طلا کنند طلاء دیگر که برص را بیره ص تخم ترب را سایده با آب پیاز سرخ کوفته رشته
طلاء صوری بغل را بیرد و نتی اثر زایل کند فلوس سیاه را با آب بیابند و تکرار کنند و باقی الطلبه رکی
در حمان مذکور شد طلاء نبات ثقیل هر گاه که خار شتر با شدید که آن بسیار نافعست تخم خشخاش
نیم سایند تا مانند مرهم شود پس در سرکه حل نموده در حمام مکرر بمالند طلاء بواسیر که چون مداومت
کنند اثر بنیاد زرد ص کره کاو سوخته مغز خسته زرد آلو مساوی با سنام ابل سه شش بمالند
و باذنجان کوب کرده هر دو را مکرر نیجو نمایند نیکو بکره مجموعا مذکور شد طلاء بواسیر که ازالفای کند ص
باد بسقلایادروغن خردل مرهم نموده در مقعد طلا کنند و مداومت نمایند طلاء بواسیر دیگر که بواسیر را ابیت کند
ص الماع با دنجان و هو قشره صغار عند دنیها اذا احلطت مع مثلها من نوره الزرنیخ فاجتنابدها بلیغ
و طلیت به البواسیر انبه هاالیه طلاء بواسیر دیگر که خون بحبس آنرا روده را نافع باشد و خون را بکشا یل
ورده ودش را ساکی کند آب پیاز صبر زرد زهره گاو مساوی طلاء بهق که بهق ابیض و اسود را
آن صورت ص قرا بکیر با سرکه انگوری کهنه بیامیزند و بسابند چون غبار شود بمالند طلاء بهق دیگر
که برص را نیز سود مند باشد ص سیماب پخته تمام کوکرد فارسی ده درم باهم بسابند تا سیاه و تابیده شود
پس بسوف مانند یدها و بسابند و چون روغن مکرر بمالند و کرنبید کرکه شوب بالعوق فعل کند و یمن
الشان هان عمل کند طلاء بهق سیاه بر چهره ترب و شیطرج کندش خردل احمر تخم خربزه مساوی کوفته و بیخته بسرکه
و عسل بمالند در شب صبح بحمام روند و هر شب چنین کنند طلاء ثالیل که ثالیل را بخورد و دفعت کند ص اشنان
تا سی بیجاورس سوخته تخم حنظل برده نوشادر و زرده بیض مطلقا مساوی بزهره کاو با صابون لیسهید
و بمالند و دو ساعت بگذارند و دیگر چون ماسرکه بسابند زایل سازد و دو اب ریتاب تا اشتلم چینی طلاء
جذام که جذام را زایل کند اجزا پنج است ص نظرون اشق فرفیون کوکرد زرد برگ انجیره مساوی با سرکه
بمالند طلاء جذام دیگر که فی الفایله کند ص کبریت زرد قسط تلخ ملک ده درم مازریون سوخته مونیج
ملک پنجاه درم برگ صنوبر حب الغار ملک بیست درم با سرکه بسرشند طلاء جرب زیبق مقتول احنا شحم الحنظل
اقلیمیا النقره عدس مقشر مساوی بسرکه و روغن گل سرخ طلاء جرب دیگر که خرء العصفور با سرکه سرشند طلاء
جرب متقرح ص شعیر را با سرکه کرم طلا کنند طلاء جرب رطب زرد چوبه بسرکه و بیرو روغن گل گداخته
و کره ملک جزو باهم ممزوج نموده و در حمام بمالند طلاء جرب رطب که همان سود دهد ص زرد چوبه بوره
ارمنی مرتهان قسط کندش ملک یکدرم صبر سایله پنجدرم به روغن گل آمیخته در حمام بمالند و بعد
از سه ساعت بشویند طلاء دیگر که همان نفع کند ص زیبق مقتول پنجدرم کندش ده درم زراوند
طویل هفت درم به روغن گل طلا کنند طلاء دیگر که فی فایده کند ص کوکرد حنا ملک یک مثقال پوست
هلیله زیبق شیطرج ملک یک مثقال نیم فلفل دانک روغن دیلم ده مثقال سایده بروغن گل آمیخته
شب بمالند و صباح با کرم و سبوس در حمام بشویند طلاء الجرب مجرب دیگر که بسیار نافع است
ص مرتک اقلیمیای نقره سقمونیا کندش قسط زعفران مونیج زرد هلیله زرد زیبق کشته

سعتر مکی جزو کل فلفل خرد نیم سائیده با سرکه و آب کاسنی در روغن بنفشه سرشته هم کنند و بمالند و بجاست بشویند
طلاء جرب بزرگ دیگر ص خاکستر بلوط و نمک طعام و خبث الفضه و مرداسنگ عرق التنور کبریت اجزا مساوی
سائیده با سرکه و روغن گل بمالند طلاء جرب و حکه ص کبریت ناسوده زرد و روغن مکی سه درم سائیده
یکدرم زیبق مقتول در روغن شیرج موم سفید نیم اوقیه بسازند و در حمام با خانه بمالند طلاء جرب دیگر
زیت طیب یکرطل بجوشانند و چهار وقیه سیماب در آن ریزند و بجوشانند تا سیماب مقتول شود پس مثقال
زیبق مقتول بآب کاسنی و یکدرم نیم مثقال صابون شامی هشت یکدرم با موم و زیت دهند و مرهم سازند
بکرد بمالند و یکروز در روز دیگر هم بمالند و در حمام با آرد جو باقلی بشویند طلاء جرب دیگر که خشبو میکند
بلد ص کندش مرداسنگ اقلیمیا نقره بوره ارمنی نمک و زنجفر شب سبز شونیز نوشادر عروق زیبق
مقتول کرکم سفیداج اجزا سوکرفته بجنند و سائیده سرکه و شیرج بمالند طلاء جرب بجیم ص لسان الحمل و عدس
و نان کنجد التحاله با سرکه بمالند و مازوی سبز با سرکه نافع است طلاء جوش که بجود اطفال پیدا سازد
ص حضض هندی باشه بسایند و بیرون چشم نهند طلاء حرارت اشفار بسایند برگ حنا را با سرکه
بمالند دبش نشود و حرارت نکند و حکه بخشد طلاء حزاز بفتح حای مهمله و فتح زاء معجمه و الف و زاء تا ف
بفارسی سبوسک نامند و فرع نامند ص تاریخ زرنیخ پاره پاره کنند و در روغن دیر بجوشانند
تا سوخته و سیاه شود پس بمالند و قلع در آن بکنند و آهک سطلج را ضماد کنند طلاء حزاز
که نفع بلیغ نماید و بسیار تجربه کرده اند در صحت مرض بماند ص سرگین کبوتر بشند و با بول کاو سر بشویند و خوب
بمالند تا سیخ شود و حب تسلیم کرده خاکستر کهنه که باشد و مقشر نمود و بابول کاو مرهم نمود بر سر
بمالند و در آفتاب نشیند و چون آبله زند با سرکه کاو که بجفت آب شسته باشند هر روز بمالند
تا صحت شود طلای حزاز و سعفه را زایل کند تا بیست تا روز هر روز بمالند ص روده ملح زابار بجنس
مند و حل کنند و بمالند طلای حصف بفتح حای مهمله و صاد مهمله و سکون الفا جوششهای سرخ
ریزه که عضو را چون سوزن بکوبد ص برگ حنا نمک مکی جزو با سرکه و گلاب بسایند و بمالند و بعد
از یکساعت باب سرد و سبوس بشویند طلاء حصف نوع دیگر صندل سفید مازوی سبز زرد
چوب مکی جزو بگلاب سرکه سرشند و بسایند و بمالند و بعد از دو ساعت باب سرد بشویند طلای
حصف که حصف و شری را نافع باشد سرکه گلاب روغن گل صندل سرخ باب کشنیز سبز بمالند
طلای حصف دیگر که مجرب است ص کالنج ارزن جو مکی جزو باب عنب الثعلب و آب کشنیز سبز
و سرکه ممزوج نموده بمالند طلاء آنکه حصف و قنب شیاف ماميثا اقاقيا مکی چهار درم اشنان
دو درم نوشادر ربع درم زعفران طسوج با روغن گل و سرکه بمالند طلاء خارش مفرح خسته ریزه
لوبیا لخجزه درم کرکم پنجدرم خبث الفضه هشت درم زرد چوبه یکدرم و نیم سیماب کشته
یکدرم سرکه و روغن گل ممزوج در حمام بمالند طلاء که خارش و کرد را سود دهد ص تخم اسفناج
و خشخاش مکی سه درم بوره ارمنی یکدرم با سرکه بمالند طلاء دیگر که فالج نفع دهد کند
ص روغن گل سرکه کهنه گلاب مکی قلقه بوره ارمنی یکدرم طلاء دمل که بکر خشکی و زهل انرا
نیز سود دهد و اعضا را مرده مسترخی را بحال صحت آورد ص حب الملوک و آذار اتی مساوی

سائیده

سائیده بمالند طلاء داء الثعلب بذال معجمه و الف و ضم همزه و فتح ثاء مثلثه مشدده و سکون عین مهمله
و فتح لام یعنی ریختن موست به تنها که در بعضی بسیار واقع میشود و علاجش ص فرفیون خردل سفید حب
الغار مکی شش درم کوکرد خرتی سفید مکی دو درم با زیت سرشند طلاء داء الثعلب بلغمی را سود دهد
ص فرفیون خربق سفید و سیاه سداب اجزا مساوی با موم زرد و روغن بید انجیر بمالند طلاء
داء الثعلب صفراوی را نافع باشد ص کف دریائی سوخته و نطرون سرگین موش حب الرشاد عاقر
قرحا شیخ سوخته بروغن زیت بمالند طلاء داء الثعلب سوداوی را زایل کند شونیز برگ انار
درم نی سوخته فندق سوخته سرگین موش ثلث کوسفند بوسیا و شان شیخ ارمنی عاقر قرحا خرنوب
سیاه هر یک را بروغن بریان کرده بروغن بادام ممزوج بمالند طلای که داء الثعلب را زایل کند ص زنبور عسل سیاه سعف
ستم بستی هر یکرا سوخته بروغن زیت امتحنه اول علت را بمالند تا سیخ شود پس بمالند طلاء الثعلب
نافع باشد و موی بیرون آرد بمالند ص فرفیون مو نوج خردل بوره ارمنی صمغ سداب مکی جزو بعد درد سرکه بجوشانند
و باقلی و روغن آمله ممزوج بمالند طلاء دیگر که داء الثعلب را نفع کند ص لادن سوخته چوب کتان شقایق و فلفل
ادخر و قرنفل سعد مازوی سوخته بستی سوخته بروغن مصطکی موم در بمالند طلاء داء الحیه بذال معجمه
و الف و ضم همزه و سکون لام و فتح حاء مهمله و تحتانی مشدده و ده شدن و ریختن موی باشد ان قرحه
رقیق باشد و بعضی در ماه سیاه میشود زیرا جهة داء الحیه نامند و علاج این و داء الثعلب یکی باشد
ص اول موضع را شرط زنند پس حب الملوک بآب سائیده دو سه روز بمالند و هر چه در داء الثعلب
مذکور شد در این علت نیز بعمل آورند طلاء داحس بدال مهمله و الف و کسر حاء مهمله و فارسی کژدمه نامند
ورم گرمیست با خارشی که در پهلوی ناخن پیدا میشود بیاورد و در مغت و ضربان قوی تا بنگری اندا زد ناخن
و ارشد تب دو روز بهم پیوسته ص افیون را با سرکه بمالند طلاء دمل گرم را سود دهد و ضربان ساکن کند
ورد در وسط بر افتاد ص شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون گل ارمنی اقاقیا مساوی
با آب عنب الثعلب بر اطراف چشم بمالند طلاء دمل که شدت درد را که از آماس ملتهب باشد ساکن
کرداند صندل سرخ شیاف مامیثا فوفل صمغ عربی اقاقیا با آب کشنیز سبز بید و لعاب حب چشم

طلاء دمل حار و ادرام انرا زایل کند ص عدس مقشر حب الکل سرخ مکی جزو کافور طسوجی
باب سبز بر چشم بمالند طلای دیگر که دمل را نفع کند ص هلیله زرد قلقند شب یمانی هر دو جزو
باب سائیده بهر دو پلک طلا کند و باید با احتیاط تمام چنانچه در چشم نرود تا
چهار ساعت انکاه بخرقه تر پاک کنند تا بد و مغز که نفع میشود طلاء سبوس که در سر و بدن موی
پیدا آید سود مند باشد ص روغن بنفشه و روغن گل سرخ لعاب خطمی و اسفرزه و آب برگ
چغندر را آمیخته و بخورد و با قلا و نرمی کنند مکی قدری بهم آمیزند و در بیخ موی و در بدن و سر بمالند
و بعد از ساعتی با گرم بشویند طلاء دیگر که همان سود دهد ص بادام تلخ مقشر و کنجد مقشر مکی
جزو نیم سوده آرد نخود باقلا خطمی مکی نیم جزو لبه که یک بخته با قلاده روغن گل بمالند طلاء دیگر
که همان فایده کند و کلف و سبوس را زایل سازد و بشره را صاف کند ص ابهل بوره ارمنی

اشو تا سستی مغز تخم خربزه استخوان کهنه پوست بیخ [illegible] مغز حب البان اندرو حلبه و باقلا و جو و ترمس و نقشر
مکرر کوفته و بیخته باب بیخ سرخ بسرشند و طلا کنند و بعد از دو ساعت بشویند بعد از ان بروغن بادام
چرب کنند طلاء سعفه و قروح سر را سود دهد ص خردل سفید را ساییده بروغن کنجد بمالند و همچنین
دو سه بار و پوست خشخاش سوخته با [illegible] فی الحال کند طلاء سعفه دیگر که زایل کند ان را ص سفیداب سه درم
گل سرخ دو درم گلنار [illegible] یکدرم کافور طوطیا موم سفید ده درم [illegible] روغن گل سرخ ده درم موم را
در روغن بگدازند و دارو ها ساییده در ان بسرشند طلاء که فی الحال کند ص برگ [illegible] چهار درم حنا و
مازو مکی دو درم روغن گل یا دبنیر بمالند طلای که همان نفع دهد ص آب برگ چغندر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] ده درم بجوشانند چندانکه آب برود روغن بمالند طلاء سعفه که در بدن اطفال پیدا شود برطرف کند
ص [illegible] و چوب حنا [illegible] ملح [illegible] مرداسنگ پوست انار هر یک مساوی با سرکه و روغن گل طلا کنند طلاء
که همان خاصیت دهد ص نمک سوخته گوگرد زرنیخ مازو زاج و چوب مرداسنگ را بکوبند هر هفت اجزا را
بسایند و با روغن و سرکه بمالند طلاء دیگر که تخلف نکند ص [illegible] [illegible] خوب بمالند و [illegible]
[illegible] بمالند [illegible] و بیخ بنفشه بادام و موم سفید و روغن بنفشه بادام [illegible] مرهم
سازند و بمالند و یک ساعت بگذارند بعد از ان با آب گرم بشویند طلاء سعفه که انواع سعفه [illegible] اطفال را زایل
کند حکایت [illegible] و مفاصل [illegible] سعفه [illegible] بود [illegible] و [illegible]
[illegible] بود [illegible] ضعیف [illegible] که همین طلاء بمالند [illegible] روز [illegible] بمالند [illegible]
خشک شد [illegible] بسیار [illegible] قریب [illegible] تاریخ الی الان [illegible] سال
[illegible] که هیچ [illegible] و معالجه [illegible] سهل [illegible]
[illegible] بود [illegible] قبول علاج [illegible] ص [illegible] نمک طعام [illegible] با سرکه کهنه [illegible]
[illegible] چوب [illegible] طلاء کنند تخلف نکند طلاء سلاق [illegible]
مهمله بالام و الف و قاف [illegible] و سرخی [illegible] پلکها ص [illegible] درم [illegible] درم
[illegible] سحق کنند [illegible] ماز و [illegible] بمالند طلاء
سوختگی آتش برگ خطمی و [illegible] آب صاف بپزند تا مهرا شود [illegible] و بمالند چون
مرهم شود [illegible] مرداسنگ [illegible] سفیداب و روغن گل [illegible] آب انگور [illegible]
طلاء دیگر که همان نفع دهد ص آهک شسته که هفت بار [illegible] شسته باشند و خشک کرده ده درم
سفیداب [illegible] درم طین [illegible] درم با روغن گل بیامیزند و بمالند طلاء سوختگی آتش
نوع دیگر ص برگ حنا مرداسنگ مکی [illegible] درم سفیداب [illegible] درم طین [illegible] درم
[illegible] روغن گل بمالند طلاء دیگر که [illegible] کند و بسیار نافع است ص [illegible] برگ
حنا [illegible] ساییده با روغن گل بمالند طلاء سوختگی آتش که [illegible] باشد نفع
کلی دهد ص عدس مقشر گل سرخ بپزند تا مهرا شود پس سفیداب [illegible] با روغن گل بمالند
طلاء [illegible] بسایند که چون مرهم شود طلاء سوختگی که از آب گرم باشد ص سفیداب [illegible]

بحکه و مرداسنگ و تخم الاخوین مساوی با روغن گل بمالند طلاء شپش که دفع ان کند و کثرت خارش را نفع کند
مویزج و زرنیخ سرخ زرد و [illegible] سیماب کشته با آب [illegible] و حنا هر چهار مساوی بسرکه و روغن گل بمالند طلاء
شپش که در سر کلان باشد برطرف سازد ص مویزج [illegible] مکی [illegible] با آب آمیزند
و بر سر کلان بمالند طلاء دیگر که [illegible] ازاله کند ص سیماب و زرنیخ و مویزج سفیداب هر چهار مساوی
ساییده بمالند طلاء شرناق بکسر شین معجمه با سکون را مهمله و نون و الف و قاف زیادتی پیه است
در پلک بالا که تحت جلد [illegible] ص [illegible] همان هر یک
برابر و زعفران نصف یکی از انها بسایند چون سرمه پس با آب عنب الثعلب آمود بمالند طلاء شعیره
بفتح شین معجمه و کسر عین مهمله و سکون تحتانی و فتح را مهمله [illegible] که طرف پلک میشود بشکل جو
ماست شعیره نامند ص بگیرند [illegible] باشد باب بسایند و بمالند طلاء شعر زاید
چون برکنند موی [illegible] بیخ ان بمالند ضعیف برهید و چون مکرر کنند دیگر بر نیاید ص خون خار
پشت و خون وزغ سبز و علق سوخته و [illegible] مجموع را در سرکه کهنه بیامیزند و سه چهار
بار [illegible] کنند طلاء شعر زاید نوع دیگر که [illegible] ص کهنه [illegible]
میباشد [illegible] کرده [illegible] از خون ان کنند و تخم [illegible]
آمیزند و [illegible] کنند طلا کنند و کوبند چون کنجد [illegible] با آب بسایند و بر موضع موی که [illegible]
باشند بمالند و دیگر [illegible] ضعیف [illegible] برکنند و [illegible] روغن [illegible]
با آهک بمالند دیگر [illegible] و چون کهنه [illegible] بمالند چون [illegible]
شاد [illegible] سوده باسه که همین عمل کند و خون غوک که ضفدع [illegible] مکل بفتح میم و کاف و سکون
لام و [illegible] بک بفتح موحده و سکون کاف و بعضی قرا باعین گویند و ظاهر این لفظ [illegible] باشد
[illegible] و زغ و [illegible] نامند و طا [illegible] بفتح موحده و فتح قاف [illegible] همان خاصیت [illegible]
و چون علق بهم شود [illegible] [illegible] نا [illegible] خشک شود برکنند [illegible]
و موی را [illegible] موضع طلا کنند دیگر [illegible] تخلف [illegible] و خون [illegible]
حکم کنند و جهت [illegible] بعد از [illegible] موی [illegible] بمالند [illegible] موضع مجرب است
طلاء الشقاق که شقاق دست و پا را نافع باشد ص حنا [illegible] نفط [illegible]
هر یک مساوی ساییده [illegible] بیامیزند و دست و پا را با آب گرم شسته طلا کنند طلاء الشقاق
الید و الرجلین من الریح و الماء ص [illegible] آب [illegible] حل شود پس بنهند بر شقاق
[illegible] بشویند با آب گرم طلاء دیگر که همان نفع دهد و جاری کند [illegible] شقاق [illegible]
شود [illegible] باشد ص [illegible] و حنا را با آب [illegible] کنند و بر [illegible]
شقاف [illegible] های مفاصل کهنه [illegible] نافع باشد طلاء شقیقه [illegible]
با آب ساییده سعوط کنند شقیقه [illegible] زایل کند و چون [illegible] قبل از طلوع
شمس باب بشویند [illegible] شقیقه زایل شود باذن الله تعالی طلاء [illegible]

صندل سفید و سرخ سائیده سه درم ورق گل سرخ و نیلوفر هر یک چهار درم مامیثا دو درم کافور
سه درم زعفران یک درم افیون نیم درم پوست بیخ لفاح یکدرم همه را سائیده با آب برگ کاهو و صندل و مامیثا و پوست
ده بیخ اجزا مساوی و بگلاب مالیده پس سائیده و صاف کرده بمالند طلاء صلیح که از نشستن در آفتاب
بهم رسیده باشد و بجهت درد های که صاحب آن بیقرار باشد ص صندلین عنزروت مکی یکدرم
افیون دو دانگ زعفران یک دانگ بیخ ینبوت نیم درم بگلاب بمالند با آب کشنیز یا کاهو بر موضع درد
نهند در ساعت ساکن کند باذن الله تعالی طلاء صلیح که از تصاعدات بخار باشد ص مازو سک
مکی جزو صبر [illegible] زعفران مکی نیم درم بر پیشانی و صدغین بمالند طلاء صلیح دائم [illegible] سود داده
و شقیقه را نافع باشد و درد را بنشاند اجزا ده جزو است ص بیخ لفاح کندر زعفران صبر مکی یکدرم
کلارمنی مثلث بیخ ینبوت دو درم صمغ و عنزروت مکی نیم درم افیون دانگ کافور حبه با آب آمیخته
شقیقه و کل صلیح در ساعت بمالند طلاء صلیح بارد فرفیون صبر هر یک دو حبه بید ستر صمغ عربی عود هندی
زعفران مکی دو دانگ افیون دانگی با آب کرفس یا آب مرزنگوش بمالند طلاء صلیح بلغمی و ریحی زنجبیل
مرزنگوش ترمهان جند بید ستر هر یک دو فرفیون جوزبوا مکی جزو با آب کرفس بمالند طلاء صلیح
بلغمی که در حال ساکن کند باذن الله عز و جل ص فرفیون زنبق روغن یاسمین بسایند تا مرهم شود پس
طلا کنند طلاء للصلیح یک بار خشخاش شفتالو در آب بسایند و بمالند درد صلیح ابرین و جبهه طلاء
الصلیح النوم که صلیح را ساکن کند و خواب آرد ص تخم کاهو نیم درم بسایند و در آب کاهو نیم خیسانیده
پس خشخاش شفتالو را بان مخلوط کرده بر صدغ و جبهه بمالند طلاء الصلیح که چون بر پیشانی طلا
کنند انواع صلیح را زایل   تخم کاهو را بپزانند و با آب سائیده بمالند طلاء صلیح حار را نافع باشد
بنفشه نیلوفر تخم کاهو پوست خشخاش مکی یکدرم نشاسته مامیثا بیخ لفاح صندلین هر یک نیم [illegible]
زعفران مکی نیم درم با آب کاهو بسایند و بر پیشانی طلا کنند طلاء [illegible] که قوت قابله دهد و ازموده است اجزا هفت
سوی روغن و خل شقیقه حار را بغیر زایل سازد   کدوی تر [illegible] همه مساوی با سرکه کهنه
در روغن گل بر موضع شقیقه و صلیح بمالند [illegible] با گلاب و افیون [illegible] نخود با سرکه همان عمل کند
[illegible] عدس افیون باد روغن گل بلاس مجرب است و [illegible] عناب با گلاب و طباشیر با سرکه و روغن
گل نافع است همچنین مامیثا و سرکه و کافور و صندل و گلاب که [illegible] و صندلین با گلاب و اندکی
سرکه و سفیده با سرکه و گلاب [illegible] فعل کند [illegible] با سرکه چون بر جبهه [illegible] بمالند عجیب است طلاء صنان
[illegible] باشد [illegible] شب بمالد ترمهان گل سرخ برگ مورد
مرداسنگ مکی فلفل سائیده بگلاب آمیخته اول بغل ها را باب اشنان بشویند و بعد از ان طلا کنند
طلاء صنان دیگر که صنان را زایل کند   [illegible] برگ حنا زعفران [illegible] سوخته و کافور
سوخته مکی جزو با آب مورد بسرشند و شافها سازند خشک سازند و هنگام حاجت [illegible] بگیرند
حمام بمالند چنانکه خوی آلود شود پس شافها را بگلاب سوده بمالند و یکشب بگذارند و روز
دیگر پاک سازند   که همان نفع دهد   صندل سفید سعد قصب الذریره پوست بیرون

[illegible]

بیخ

اذخر ترمهان قوتها مرداسنگ مرزنگوش اظفار الطیب گل سرخ برگ مورد مکی جزو با آب مورد
بمالند و گفته اند که بلوس سپید که چون بسایند و بمالند زایل سازد طلاء عرق که عرق بد بوی را
خوشبو کند اجزا هفت است ص قسط عربی سعد برگ گل صندل حنا [illegible] اذخر سلیخه
مساوی سائیده با گلاب بسرشند بیهن آن بمالند و بعد از ساعت بشویند طلاء عرق که عرق
بسیار زایل کند ص برگ مورد پوست انار [illegible] مازو جوز السرو مساوی کوفته با آب برگ
مورد بمالند طلاء دیگر که بسیار عرق را بطرف کند ص آب برو آب مورد آب برگ درخت
سرو مکی نیم رطل گل سرخ یک رطل طبخ نمایند و صاف کنند پس بر بدن طلا کنند و بعد از دو ساعت
بشویند طلاء عنبی که بنقرس اصلی دارد اجزا یازده جزو است ص فرفیون جند بید ستر تخم سداب
و شیطرج بهمن سفید سعد فلفل قسط فلفل دراز شمشاد مکی یکدرم ابهل [illegible] مثقال
چوب [illegible] دو دو مثقال شیرج [illegible] کنند تا سرخ شود و [illegible] بپزند و در روغن [illegible]
قیب بمالند طلاء عنبی نوع دیگر که گویند در یکهفته نفع کند ص عاقرقرحا افیون فرفیون جوزبوا هر
چهار جزو [illegible] در ظرف آهن [illegible] با پیه خوک تا [illegible] کند طلاء قوبا نفع تام
[illegible]
[illegible] سه است ص [illegible]
[illegible] سیماب بسایند [illegible] تخم [illegible] کوفته و سوده با آن بیامیزند
و هر ساعت بمالند و یکهفته [illegible] حمام [illegible] مجرب است
طلاء قوبا که قوبا سود مند باشد ص [illegible] کند [illegible] مکی سه درم با آب کلم بمالند
و گویند [illegible] زایل سازد طلاء قوبا دیگر که همان نفع دهد   کبریت [illegible] درم
اسفیداج هفت درم مویزج [illegible] مکی یکدرم با سرکه بمالند طلاء قوبا هر گاه
بسیار باشد و خارش کرده [illegible] و قیب باشد نفع دهد ص [illegible] سداب مکی
نیم درم اسفیداج چهار درم [illegible] مویزج مکی سه درم شب یمانی سوخته نیم درم
با سرکه و روغن گل بمالند و گویند هر گاه قوبا قوی باشد [illegible] زایل نشود [illegible] چون
بیرون آرد [illegible] بمالند تا خون آلود شود پس [illegible] در ان
بمالند [illegible] بسیار از ان جاری شود [illegible] خفاش چون بمالند از بیخ بر کند
طلاء [illegible] دهد اجزا ده جزو است ص گل سرخ اقاقیا گلنار [illegible] جوز السرو
و برگ مورد و طباشیر سعد [illegible] مک سک بالسویه با آب برگ مورد و آب بهی بسرشند طلاء
قی و هیضه را نفع کند اجزا سه جزو است ص [illegible] سک کره سماق مکی جزو کوفته و بیخته
با آب برگ مورد بسرشند و [illegible] طلا نمایند طلاء که [illegible] از ضربه و لطمه
باشد [illegible] ص صندل [illegible] سنک بگلاب سائیده بمالند طلاء کلف بفتح کاف و لام
[illegible]

وخشک کرده مغز بادام تلخ قسط اکلیل الملک کتیرا بلیله با شیر میش بیامیزند و بر کلف مالند و
در حمام با کرم بشویند طلاء کلف دیگر ص پوست بیضه نشان سبز تخم خربزه و آرد جو بیخ
و پوست عدس آرد باقلا کف دریا قرنفل با شیر چینی مکی جزو با سرکه با آب شیر بمالند طلاء کلف نوع
دیگر ص کتیرا سنجر نبات و کندش دو جزو ساییده با شیر زنان با شیر الاغ بمالند طلاء کلف دیگر ص
فلفل مویز دارچینی استخوان سوخته ساییده با سرکه بمالند و باب باقلا بشویند طلاء کلف دیگر ص نرمس
باقلا مکی چهار درم قسط و بادام تلخ و ابهل و حب بسباسه زبد البحر زنده و نمک هر یک دو درم تخم ترب [illegible] فلفل مکی
چهار درم بهم ساییده صبح و شام بمالند طلاء کلف دیگر که کلف را [illegible] ص عجب [illegible] و حب
فلفل [illegible] سنگ [illegible] کرده [illegible] فلفل را بسایند چون سرکه و با سرکه بمالند طلاء ثعلوث که بسیار نافع است
و در چند روز این علت را زایل کند بگیرند خون مرغ سیاه که جفت [illegible] باشد و بول
حیض [illegible] بهم مخلوط کرده و به پشت خود بمالند طلا کنند و [illegible] نهند تا خشک شود تا سه مرتبه
با [illegible] سوزش و آماس [illegible] خوف نکنند و [illegible] دوم کم شود [illegible] رفع میشود [illegible]
نکنند ثعلوث دیگر ص قسط تلخ هلیله [illegible] مکی دو مثقال [illegible] خرد [illegible] علق
[illegible] نافع باشد ص [illegible] مکی بمالند طلاء مسکوت که [illegible]
نافع باشد ص [illegible] بهم [illegible] ساییده [illegible] بمالند طلای موی
که [illegible] ص [illegible] حب [illegible] ساییده چون [illegible]
[illegible] شد طلای که موی [illegible] ص برگ [illegible] لعاب
خطمی [illegible] ساخته در حمام [illegible] بمالند طلای دیگر که موی [illegible] و
سیاه [illegible] ص [illegible] ص [illegible]
[illegible] روغن حنا و روغن آمله و روغن سوسن [illegible] لعاب
خطمی [illegible] غالیه [illegible] هفته [illegible]
[illegible] بمالند [illegible] ساعت بشویند [illegible] مشک بهم [illegible] بسایند و داخل کنند طلای
که موی [illegible] و مانع انبات آن باشد ص [illegible] مکی [illegible]
[illegible] موضع [illegible] باشند و دیگر [illegible]
مکی [illegible] و افیون [illegible] بمالند [illegible] روغن بیخ [illegible] نافع است طلای که [illegible] و
[illegible] ص [illegible] بسایند و [illegible] و خشک کنند
و [illegible] وقت حاجت [illegible] بمالند طلای که [illegible] کند عاقرقرحا [illegible]
مکی [illegible] درم [illegible] ساییده [illegible] روغن بادام [illegible] شراب کهنه جوش
دهند تا غلیظ شود [illegible] وقت حاجت [illegible] طلا کنند
طلای که [illegible] ذکر را محکم کند [illegible] مغز [illegible] تخم [illegible] عاقرقرحا [illegible]
خطائی [illegible] مکی [illegible] با شراب کهنه [illegible] سحق کنند

وهربار

وهربار خشک کنند و باز بسایند و وقت حاجت [illegible] سوده [illegible] ذکر بمالند
طلاء نقرس که [illegible] سوده ص آرد جو [illegible] درم افیون سه درم باب عنب الثعلب
بمالند طلاء که [illegible] نفع کند ص صندل [illegible] گل سرخ [illegible] افیون
ربع جزو [illegible] و [illegible] شفا بمالند طلاء نقرس [illegible] ص زعفران [illegible] درم
و نصف [illegible] افیون ساییده باب [illegible] بمالند و نطوخ کنند طلاء
نقرس مرکب [illegible] آرد جو [illegible] و طلا کنند که [illegible] طلاء
[illegible] شد طلاء وضح [illegible] سفید [illegible]
[illegible] ص شیطرج پوست [illegible] مکی [illegible] و عسل بمالند
طلاء [illegible] ص [illegible] تخم خربزه [illegible] و
پوست [illegible] مکی [illegible] ساییده [illegible] بمالند طلاء [illegible] برص شیطرج هندی تخم
[illegible] تخم سداب [illegible] پوست بیخ [illegible] تخم [illegible]
[illegible] سفید [illegible] فلفل [illegible] سیاه [illegible] نمک [illegible] آن
مکی [illegible] ساییده [illegible] و عسل [illegible] میکنند طلاء [illegible] که چون [illegible] مالند
[illegible] ص [illegible] مکی [illegible] درم [illegible] روغن
[illegible] بسایند [illegible] با عسل [illegible] کنند طلاء [illegible] چون [illegible] بمالند و [illegible]
[illegible] ص آب برگ سداب [illegible]
[illegible] مکی [illegible] بمالند [illegible] شوند طلاء [illegible] روغن [illegible]
بهم ساییده بمالند [illegible] طلاء که [illegible] ص سنبل الطیب [illegible]
گل سرخ [illegible] مکی [illegible] بمالند طلاء که [illegible] کند
اقاقیا [illegible] آب برگ [illegible] طلاء که [illegible]
[illegible] صندل سرخ [illegible] افیون [illegible]
[illegible] مکی [illegible] با سرکه [illegible] بمالند طلاء که کلف را زایل کند
حب المحلب مغز بادام [illegible] مغز تخم خربزه [illegible] با سرکه بمالند طلاء که [illegible]
مجامعت بیفزاید ص عاقرقرحا [illegible] زنجبیل [illegible] ساییده با عسل بیامیزند و باب
[illegible] بمالند که موجب لذت شهوت طلاء دیگر که [illegible]
دهد ص فلفل زنجبیل [illegible] با عسل بیامیزند و بر ذکر طلا کنند طلاء که قضیب [illegible] کند ص
[illegible] و علق [illegible] خشک کرده [illegible] بیامیزند [illegible] ذکر را بمالند تا قریب
دو ساعت و اگر [illegible] شود [illegible] تا چهل روز تا [illegible] مطلوب [illegible]
بر طلاء که در تقویت باه نفع کند ص [illegible] با پوست و مغز [illegible] پوست باشد
[illegible] مغز [illegible] روغن [illegible] سحق [illegible] کنند [illegible] بمالند [illegible] عاقرقرحا [illegible]

تو با عسل مجرب است وهمچنین تخم ادسه عدد و بادنرکس ده حب منقوع یک شبانه روز بهر ذکر زعفرانست
وچون تو ربیع بروغن بلسان یا عقرب از نمات حاره ا منجمد بمالند نعوظ تمام آورد روغن وج را چون بعوستانا
ناشی خبیث شود یا بعض اطلان حاره ممزوج نموده بمالند نافع است وروغن خبیث نیز ده با مشک
مجربست و طلاء شحم القنفذ بر آلات تناسل فائده خاصست دهد و دماغ خفاش چون بر کف پا مالند
و باه بر زمین نه نهند قوت عظیم دهد و خوردنش هم همان فایده کند و نهره ذنب کر سیاه کر بند
بقاد عجب گرک اگر بهم آمیخته است بر بند باه را زیاده کند و بجامع حاملها ماشاء طلاء کر نفع کلی
کند در این باب ص کافور و تنکار مکید یعنی درم ترنفل نطرون ده دانه فلفل شانزده دانه عنق بلیغ نموده
باب حب کنند و وقت حاجت لبا نیند باب و بر ذکر بمالند طلاء دیگر که ذکر را بزرگ سازد ص
لسان العصفور ده درم در شیر تازه کاو میش نقوع کنند دو شب سایند و طلا نمایند و یا بچه را
بسته بعجلو بند و روز دیگر با بکیم لثوبند و چند شب چنین کنند تا فتیله ذکر بزرگ شود طلاء که
حلق زده را وا کاره فعه بحال صحت آرد روده بی دا و هر آورده که بجهت هر معی قرار داده اند
تخلف نیکند اما انکه بدون لازم دانند و بزودی ملتئک لشوند و ترک نکنند و عوام زعم کرده اند
که شد هیچ نکباره با دو باره باید با انجام رسد و الا درمان دوا اثری نیست و قول اطبا باطل است
و این اقوال محتاج بتحقیق نیست کما لا یخفی اما حلوق را هر کاه قضیب از دو بر ملتفت هیچ نشود و
ثبوت لیسا بهمن باید و در شمانا بکمال کرمد وصحت بیر ملتقی از ذیب و فوت نماید وصحت باید
مهرند اند و این علت را سهل میکارد و چون دوای حاره استعمال کنند چون سم افتاد مکلفی که زرا
زخم کنند چنانچه تا جهل و روز از مکان خود حرکت نتواند کرد و طاقت داشته باشد زود دفع
رفع این علت را سهل میکارد و چون میشود والا صحت را موقوف داند دکنیت مدت و باید هر روز
دو مرتبه با بیشتر ملک نماید چنانچه حرارت تاثیر کند بعرق واد عبیر و تحلیل دهد مواد طرحی
باد دوا انزا که باعث استرخای اعصاب و عروق آلت شده برسید قوت دوا با عمان تا کرده و مثانرا
بر کرم کنند و اعصاب را تقویت بخشد و خصیتین را قوت دهد تا چون منفذ حزن چهارم بدان رسد
قوه آن حرارت بحذبه در آن تاثیر کند و اکثر باعث قلت اولاد دکر است که بود ماهی خاصیت
که تا بیست طالب از دفع امراض انثیین و زنان معقوله والله اعلم بالصواب تکمیله ابنوده بلادر
جوز ماثل قرنفل یکجهت باب لبا نیند و ورده و زن مولد و روغن کاو و آب کل با هیچ در الفتی نرم چوش
دهند تا روغن بماند پس مفدارا نیم نخود نا نخود نخورند و بعد ذکر طلاء کنند کر قضیب را
دراز کند و سطبر کند دانه سرطان نهری را کشته بروغن کنجد بجوشانند تا البوزد
و همین روغن مرتبه بمالند که منع انبات موی کند و روغن در سایه خشک کنند و بیابان
وحردون لان پشت نهری خشک کرده آهک نیز اد سخن مره سنک صدف سوخته مساوی
با آب بهشند بعد از آنکه موی بقل و عانه را کنده باشد بمالند بنک واکرباه دیکر بهر دو بکند
جرب که مجربست کرکر و حنا ملکه یکمثقال پوست هلیله را دو زیبق مقتول شیطرج

هندی مکد نیم مثقال الفلفل یکی تیک با بیت مثقال بعض ونبیه بعمل آورده نلد و شب بر بلک مالند و صبح بحمام
بر که کرم بشویند طلاء نبات اللبن بفتح موحده با نون والف وضم فوقانی و سکون لام و فتح لام ثانی وسکون
غنائی مکد خشونت و شور صفاد که عارض میشود وده سرها سرخ و ظهورش در شب است ص
قطعی بابونه اکلیل الملک مکد چهار درم ترمس جوش ده بنقیع مکد یکدرم شهان شیاف مامیثا مکد
یکدرم بحم دیا قلا سه درم سایند با بکر نی بمالند طلاء بیرش نافع باشد ص بفتح موحده
در مهل دانه باین سبزا حفوه در بقا شیر بحدک خونند ص سیندان سفید زنبخ سرخ مساوی
با شیر تازه بمالند طلاء که حب القرع اطفال را که کرم در ناف ایشان آید اخراج کند ص افسنتین رومی سه درم
برک شفتالو ده درم با زهره کاو بیجو لی ناف بمالند طلاء که چون بیمار فرج تا بمالند موی برد باند ص
فلفل سایند با زهره خرک و عسل بر سرشته بمالند و خون دو تا شم چنین طلاء که مجوط عین نافع باشد ص
سیحفس و افیا عصاره لحیة التیس اب عنب الثعلب طلا کنند طلاء که سعفه خشک را نافع بکند ص
کلناره زرد چوبه مکد جزء زنبخ زرنهات عدس ما میثا جزو زرد وند طویل مکد نیم جزو سایند با سرکه طلا کنند
طلا جرب شرص زیبق مقتول قلیمیا نقره مرده سنک خرنهره مکد جزو سرکه و روغن بمالند طلاء دیگر
که جرب را دفع کند بقول ابن سینا ص مرده سنک قنبیل کرم برابر خرنهره سایند بلبه جز شیرج و یک
جزو سرکه بمالند طلاء دیگر بجهة جرب ص زرنیخ زرده درم مرده سنک شش درم کند ش چهار دانک
زیبق مقتول اقله ایشم سایند بلبلا بزه درم زیت لب بشند طلاء جرب خشک ص زرد چوبه بوره ارمنی نمک
خیم مرده سنک و قسط کند ش مکد ده درم سعد سایند چهار درم سایند و با سرکه و زیت بمالند وشش
ساعت صبر کنند پس بشویند چنانچه مذکور شد طلاء که شیره بخشد مو زایل بماند ص کل ارمنی ده درم
کل مختوم یکدرم کافور نعفران مکد نیم درم سایند بکلاب و سرکه بیره مع مالند طلا بجهة شور طر
ص مرده سنک یکدرم صبر حضض یا بنج درم سایند بمالند طلا که جلا دهد رو را و سفید کرداند
ص آرد ترمس وارد باقلا مکد جزو آرد عدس نیم جزو طین حکمه ده باب کاف در کل کفته شود باب
اللقاء المحمد المحفوظ ظهیر الاحباب ضعف دل و وسواس و خفقان زایل کند و قوت بدن دهد و نشاط
و شکفتگی آورد داخل این نسخه چهار است و زنش شصت و هشت درم مزاجش بهت در ربع در حبه
وقلحلحت است در یکدرم و نیم زمان اد اکش بعد از شستماه فنه ش بقش یکدرم ص لولو یکدرم تخم
بادنجبویه پوست بیخ بست انبج صندلین ورق کل سرخ و تخم فرنجمشک مکد سه درم مرجان فیروزه
بت سیز منقل کیابه چینی بهمن سرخ ساذج هندی مکد یکدرم لعل دو روغن عود خام مکد یکمثقال
دارچینی یکدرم با قوت زرد نیم مثقال بهمن ابیض وکشنیز خشک کل ارمنی طباشیر مکد دو درم زد
بناد کافور فیصوری مکد نیم درم کاوزبان کل بلای آملا مقشر هلیله مکد بنج درم ورق طلا ورق نقره عنبر
اشهب مکد نیم مثقال عصاره دو سنک ده درم نعفران دو کی مشک ترکی دانک و نیم شراب حاضی

نیم من شراب سیب چهل مثقال شراب سفرجل بیست مثقال ریوند ... بدستور معمول کوفته و سائیده با
شربت بسرشند ظهیر الاحباب معتدل خفقان و ضعف دل را زائل کند و قوت هرچه تمام تر آورد و نشاط
عجب پدید آرد و همهٔ اعضای رئیسه را قوت دهد اجزاش هفده جزو است عناب میوه و قند طلا
و نقره و نشو و نما بکار برم مزاجش معتدل است در حرارت و برودت خشک است در ... جزو
اطلنعال لا در کتب ... نا چهار سال شربتی یکدرم ص بهمنین مکید یکدرم پوست
هلیله کابلی ابریشم مقرض پوست اترج و پوست بیرون پسته مکید درم کاو زبان شاهتره
بادرنجبویه مکید ده درم کشنیز خشک طباشیر مکید سه درم لسان کهربا زرنباد مکید یکدرم عود خام
مثقالی لولو ده درم ده و بیخ عقربی نیم مثقال کوفته و بیخته و جواهر را در سنگ سماق با گلاب
و عرق بید مشک سلایه کنند پس آب انار و به شک و آب حامض و آب به مکید ده درم قند سفید
صد مثقال شراب سیب بیست مثقال با ایها القوام آورند و نقره محلول و طلای محلول مکید نیم مثقال
در آن حل کنند ظهیر الملوک مقوی بدن و اعضای رئیسه و معده حرارت غریزی و مفرح و منشط
و حافظ صحت و مقوی ارواح و مزیل امراض اجزاش پنجاه و دو سوای ابریشم و بخیه تعداد آن در کتب
سید انجهل ... ونده نالبستان و تشماره در زمستان کرده میان ابنا جوکد ... باشند و ...
شربتی یکمثقال ص لولوی مرجان یاقوت سرخ و یاقوت زرد و نقره و یاقوت کبود عقیق سرخ
و عقیق زرد و یشب سبز و یشب سفید لعل بدخشان و ... محلول مکید چهار دانگ
هر یکرا بکیکر علیحده با گلاب و عرق بید مشک ... بیخته بسایند در سحق سماق
تا چون غبار شود و خشونت در زیر دندان و ساییده بر ناخن محسوس نشود بگیرند ابریشم
نیم ترسایند پس زرنباد و درونج عقربی طباشیر بهمن سفید کبابه سنبل ساذج فاقله هاد
آشنه لسانه ... ده جنی مکید ده ده مثقال صرف کوفته و بیخته جداجدا چون غبار
شود پس بگیرند بهمن سرخ زرنبک و ورق الاسطوخودوس و سعدنا مشک هندی
پوست بیخ و گل کاو زبان و گل گلاب و ورق اترج ... ده جزو را کوفته و بیخته و صندل را
با گلاب در ... سنگ ... خمیده و خشک کرده مکید ده ده درم شیحی ... مغز کشنیز
خشک و شقاقل مصری و تخم بالنگو و زنجبیل و عود و زعفران و طباشیر و مشک و عنبر کافور
و ورق طلا و نقره مکید ده ده درم طی مشک و کافور را حل سایند با هم مخلوط سازند و عنبر را
با قدری روغن با آب نبات در شیشه کنند و در دیک پر آب نهند تا از حرارت آب عنبر
در شیشه شود داخل شربت مفرحه باشد صندل ... تا ممزوج شود و مشک و کافور را
در اجزا و ... بیندازند و بهم بزنند تا بهم مخلوط کرده و ورق طلا و نقره در وقت آخر در قوام
اندازند و بهم بزنند تا اشربه تمام باقی نماند اب ... ترش و شیرین آب سیب ترش و شیرین

آب انار

و آب انار ترش و شیرین و آب امرود و آب به شک آب زعفران آب آلوبالو آب ریباس آب سماق صاف کرده
در نخالک که چند ... آب گرم باشد مکید ده ده و ... ترنجبین ... کرده و ... شیر خشت
و نبات و عسل مصفی و قند مکرر و فانید و شراب سیب و شراب ریباس و شراب به و شراب حماض و شراب
... و شراب عود مکید ده ده ... مانبات زیاده شربه بقوام آورند و ابریشم را مقراض کرده
مکید ده ده ... ابریشم را در ده وزن آب در ... نقوع کنند یکروز پس بجوشانند تا نصف آن آب
بماند ... آورند و ... خوب ... و ... عرق بید مشک و گلاب بجوشانند
تا خوب مهرا کرده ... بست ... غربال مو ... کنند و با شربه مخلوط
کرده ... در ظرف طلا یا نقره یا چینی با شیشه کرده چند روز در آفتاب نهند
و بهم ... آورند تا رطوبات ... کرده موجب فساد است ... شود ... باحول جوشانده
... باب لعوق المومیائی ... بفتح میم و سکون واو و کسر میم ...
و سکون الواو ... ماینی ... فرنی ... بادکند مقول ... انافع و
ضرهای در باب ... مذکور شد عجب خواجه ابو علی سینا قدس سره کرده ... را
زیاده کند ... تمام آورده ص ... بجنک باکبوتر ... در بیضه عصفور بیست عدد
... عصاره آب پیاز ... کرفته ...
کاد پنجاه درم ... معمول محمد متوکلی که ... متوکل عباسی ...
قوت ... آورده ص پیاز ... بریان کنند و خایه کنجشک با کبوتر
باتراح ... شکنند ...
مذکور ... قوت ضعیف ... ها از هرجا ...
... تقطیر ... آب خالص ...
لطیف ... آب و ...
...
... روغن ...
...
... تقطیر ...
تقطیر ... محتاج است
بگیرند تقطیر ...
... استخراج المیاه از ...
...
...

حوت

ویاسمین و عنبران اما تقطیر الخشخاش چنان است که میگیرند از آن هر مقدار که خواهند و در [illegible]
میکنند و در سفال کرم یک شبانه روز [illegible] میخیسانند و افاویه [illegible] در هفته نقوع [illegible]
و اما از هاون بادره یک شبانه روز بیشتر نمیکنند زیرا که بو [illegible] با طرطیر اضافه میکنند و عرق آن
میگیرند اما استخراج ارواح میگیرند [illegible] آب تقطیر شده [illegible] های چکانیده باتش معتدل الحرارة تا
آنکه تصعید شود آب با روح چنانچه مذکور شود و اکثر در بلاد ایران بیدمشک و بنفشه میگیرند و در
نمیکنند و بعضی [illegible] میگیرند [illegible] کتاب [illegible] در اکثر میگویند و بلوغ عرقیات [illegible] میکنند باد جو
که اطبا فرنگ در بین زمان تشخیص مرض نمیکنند و مقدار ایشان بر جوهر ثلاثه اشیا [illegible] شاهد شده
که امراض حار و بارد و [illegible] حاره علاج میکنند و مرض [illegible] باید برای علاج ترکیب خاصیت آن را
و از جهة کیفیت بل کثرة تقویت که باعتدال [illegible] میرسد و رفع عفونت اخلاط و این علاج
بهتر از معالجه هندیان جاهل مینماید که قریب چهار ماه و بیشتر پرهیز میفرمایند چنانچه قوا
بر تحلیل رفته و بدن ضعیف شده و علاج [illegible] اشکال عظیم دارد هر گاه [illegible] زایل
و سبب باشد ممکن [illegible] که با اندک آزاری مدت نهایت پرهیز میفرمودند تا آنکه استخوان کرده
مریض [illegible] میشد و از علاج گذشته [illegible] مسهل ایشان [illegible] ترکیب و [illegible]
ایشان حب الملوک و اعتقاد ایشان آنست که هر چه اخلاط بیشتر رفع شود رفع مرض میشود و
ندانسته اند که بموافقت اخلاط لطیف [illegible] اخراج میشود و [illegible] دیده شده که [illegible]
دیدیم تشخیص داده اند [illegible] تا عصر [illegible] بود علاج اجابت شد و از ضعف [illegible] کرده و بعضی
از مدت نهایت جان بلب برده اند و اکثر بهمان زودی [illegible] در همان روز مرده اند نعوذ
بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا عرق افسنتین در روح و دهن آن نافع است
جمیع امراض معده [illegible] ص افسنتین هر چه خواهند در انبیق
و [illegible] بنهند مدت نهایتا [illegible] بچکانند [illegible] آب [illegible]
آنگاه [illegible] تقطیر کنند باتش خفیف تا آنکه مشتعل کرده [illegible] روح گویند
عرق [illegible] مشغول [illegible] هر روز دو درم خورده شود تا [illegible] موی سفید [illegible]
و موی سیاه [illegible] و اگر جوان خورد [illegible] و باقوت باشد
و چندان قوت [illegible] مشاهده نماید که [illegible] و احتراز از جماع لازم
دانند و چنین مینماید که [illegible] در بلاد
گرم سیر در ایام [illegible] بهتر باشد و این [illegible] سنبهالو گویند و در عربی [illegible]
[illegible] صابع و [illegible] و حشیشه [illegible] سلیمان و تخم [illegible] الفضل
و حب [illegible] بیخ انگشت و در خراسان قوم هنود
و در بلاد [illegible] باشد کاش

کبود

کبود تخمش چون فلفل [illegible] بر هر [illegible] چون [illegible] انگشتان [illegible]
انگشت [illegible] ص بگیرند هر چه خواهند با برگ و بیخ و شاخ
تازه [illegible] در سبو [illegible] عرق [illegible] عرق بادیان نافع است [illegible]
[illegible] و قولنج و [illegible] اسهال کهنه و غثیان [illegible] استسقا و [illegible]
[illegible] نفع باشد [illegible] عروق [illegible] طریق اخذ
[illegible] بسیار قوی [illegible] امراض [illegible] عرق
[illegible] عرق بید هر چه خوشبو [illegible] معتدل باشد و ضعف دل و خفقان
سوداوی [illegible] ص بگیرند گلهای بید [illegible] بگلاب تقطیر کنند عرق بید مشک
و این [illegible] بید [illegible] مقوی قلب [illegible] خفقان [illegible] ص بید مشک
بگیرند آب [illegible] عرق بگیرند [illegible] همان عرق [illegible] بید مشک
[illegible] عرق [illegible] در شیشه کرده و سرش را محکم ببندند در آفتاب نهند
[illegible] بید مشک [illegible]
[illegible] بید مشک [illegible] نهند [illegible] خوشبو شود [illegible] آشامند اما
این ضعیف [illegible] شیشه [illegible] معطر [illegible]
[illegible] عرق [illegible] کافور [illegible] بگیرند [illegible] زعفران
نیم اوقیه کافور [illegible] عرق شراب و چهار روز [illegible] نهند در حمام [illegible] بچکانند
در قرع و انبیق [illegible] تقطیر کنند [illegible] میشود [illegible]
عرق خلاف عرق بید است عرق دارچینی نافع است سوء القنیه و استسقا و خفقان و وحشت و وسواس
و جنون و [illegible] حیض [illegible] تقویت [illegible] اعضای [illegible] نافع است [illegible] رحم
و مقعد [illegible] ص بگیرند دارچینی هر چه خواهند
[illegible] شراب [illegible] آب بخیسانند پس بچکانند عرق دارچینی دیگر بگیرند دارچینی
[illegible] بخیسانند [illegible] گلاب چهار [illegible] پس تقطیر کنند و هر چه [illegible] کنند
[illegible] شود [illegible] دارچینی [illegible] کنند و بهمان مدت نهند
[illegible] پس تقطیر کنند [illegible] آب و هر گاه [illegible] زیاده کنند روغن [illegible]
[illegible] عرق [illegible] میشود [illegible] استخراج [illegible]
عرق دل [illegible] ضیق النفس را نافع باشد ص [illegible] عرق کشند
و چند روز [illegible] حکم [illegible] عرق شاهترج

مفتح سده‌هاست صحت بازی هر دو را طول شراب سیب و قطر قطره تو بیند بی شود تا بریسد بشهی عرق طرطیر
چون دو سه هفته تا تقطیر مکرر کنند تا آنچه از دو شود سده‌ها را بگشاید و جمیع امراض طحال را
نافع باشد و اگر روح مذکور را با عرق تقطیر کنند قوی‌تر میشود و نتیجه میدهد جمیع موادرا و عرق
که از سرکه آب بگیرند نافع است قروح و زخم خبیثه را ص طرطیر هر چه خواهند با بلند م
بپزکانند با مایل الرنب سفید تا به بریخی آید و بریانی از روغن بید بخیف بی آب سپید روغن
بادرنجبویه نیم وزن یک آب بگیرند عرق عدس عسل طول نمک بجهه جراحات کهنه ناسور شده مجرب است
ص بگیرند عدس را مجوب کرب کنند و در شراب با سرکه منقوع کنند پس تقطیر نمایند اگر منقوع
کاوی بخیسانند با نقوع عناب و تقطیر کنند و هر دو نوع قلاعی را بیاشامند جمیع بثورات در صعب و صفراوی
ان را بنمایند عرق عسل عسل را با نمک سه روز بخیسانند در حمام مادینه بجار بمانند و بعضی عوض نمک
زنجبیل جوهر میکنند و بخار اقل میکنند عرق ثبت انگاه روح انگاه و غیره عرق قوق لاابل که نافع است
امراض مذکوره ص بگیرند ... و منخل در شراب منقوع کنند پس بپزکانند مکرر تا روح آن
بیرون آید عرق کبریت و بعد از الجیاب خوانند و بسبب کثرة منافع طبعش بسیار کریم است
و خشک ... سموم مفتح سده‌ها و مذوب صفرا و قالع بلغم و نافع سودا امزاج را سود میدهد ضعف
بصر را شریا و زایل میکند بهق و دمع و کلف و نمش ... حلاوت میکند معده را
میکند سعال بلغمی و سوداوی و استسقا را اشتهای طعام آورد ... تحلیل دهد و چون
بالقطره عرق کلف بخورند بلغم را قطع کند با عرقی ... غلبه صفرا تسکین دهد و قوت میدهد
معده را و گرده ... محکم میسازد و اگر جوز بوا ... حبسا بیل خشک کنند
ماه را قوت دهد و ... زیاده نماید و امراض بلغمی ... فالج و تشنج و لقوه ... معده را
نایل کند و چون ... ساکن کردند و چون ... باشد حب
و خارش و حکه ... ص بگیرند قندیلی شیشه ... میسازند
حکم کرده و خانه ... قندیل را ... پیش عناب
چینی ... پیش عناب ... آهنی ... پیاله آهنی بنهند و در میان
کبریت ... پیش عناب چینی کبریت آتش ... مضاعف
ان میدهد ... شیشه ... بسیار کبریت
مستعمل سازند ... که مه سیر کبریت را
ی سوزانند در ظرف آهن تا ... که کبریت ذوب کند و چند
و چند ... ساخته

بریانی

بریانی آله که چراغ گویند به نهند و بچوب آهن حرکت میدهند تا آتش از هر طرف بهم پیوند و در اطراف قندیل مستعمل
بعد از آنکه در اطراف قندیل بچکد و چنان کنند که عرق به پایه برسد که اثر سیاه و متعفن میکند و اگر شیشه
های قندیل را ... باشد بطریقی ... چنانچه در قرابه میاند که محتاج به پیش عناب و سه پایه
بهتر است و اگر ... کاسه چینی که ... باشند ... کم ... آید و سیاه و قطعا
اب داخل عرق کبریت نکنند که عرق بپزد و آب باقی بماند و اگر خواهند که مطلق روح آن جاید و آب
و تقطیر نمایند بطریق و انبیق ... مثقال روح است و ده مثقال عرق و آن آب است ص
بی طعم و بی بو و بکار ... آید عرق اللمونی نافع است در جمیع امراض ... عرقی و ضعف ... است ص
بگیرند روح طرطیر ... و آب ... کافوری که مذکور شد ... جزو ... روح ... مخلوط کنند
و بقرع و انبیق بچکانند عرق الملح نافع است ضعف مزاج را و مانع است عفونت را ص بگیرند روح
ملح را با مثل آن شراب و تقطیر کنند و مکرر کنند تا منتهی شود بهتر که چون بر آتش بنهند اشتعال
یابد عرق الملح بنوع دیگر ... روح و ... عرقی گفته اند ص بگیرند نمک و در آب حل کنند پس صاف
کنند چند بار ... در مکان رطب بنهند تا خود بخود حل شود با قطرات آب پس بجوشانند ... طبخ
تا خود ... با هم ... سازند و خشک کنند ... مایل ... بچکانند ... رطوبت
ما ... بنهند و آتش ... کنند تا بچکد روح آن و بعضی با گل ... بنهند و گل ...
در جزو نمک صافی ... میکنند و بعضی ... روح خارج ... تقطیر ... نمک ... بچکانند
و این قوی است عرق نوشادر تسکین ... میکند چون با عرق شراب بمانند ص نوشادر
و چهار ... بچکانند بقرع و انبیق عرق هندبا نافع است تبهای مرکب ... و
خون ... و ... احشا ... مفاصل ... زایل میکند و استسقا را نفع میدهد ... است
امراض ... اخلاط و منقی ... است ... است
و در سعال و ... سعول ... و اگر با عرق بادیان ... نافع باشد صفت آن
بگیرند ... ورد ... بخیسانند ... در ... و بیست
عرق گیرند مقدار یکی عرق انجدان ... بادرنجبویه و گاوزبان و عنب الثعلب و اسطوخودوس و هر یک
از حشایش ... خواص هر یک ... خواص ... این ... هر مرض
هر چه را مصلحت ... عسل بفارسی انگبین و بعضی شهد گویند بیونانی مالی ...
مالی ... عوض ... یونانی ... حکیم ... اما خام
ان شکم ... و مواد ... اخلاط ... باشد ... معده ... و ...
و ... صالح الغذاست اما نفاخ و محرک سعال ... اما عسل منزوع الرغوه
عکس این است ... نافع است ... طبع ... است در ... دم و حک
در ... قاطع بلغم و رطوبات و ... رطوبات ...
بدن ... مفتح ... سموم بارده ... قوت ... ساختن آن

باعضاء و نافع است فضول دماغ و سینه و قصبه شش را و صلابت جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصات
و عسر البول و فالج و لقوه و امثال آنرا زایل میکند التواء ریاح را … قوت معده میدهد و اشتهای طعام زیاده میکند
و چون ممزوج با آب بیاشامند مرطب اعضاء و ملین و منقی فضله است … مسکن و مفتح
… و در … مورث … چون با آب شربت نمایند و با شراب بنوشند و در غثیان
… و چون بدان قی کنند دفع ضرر افیون و هر سموم سرد نماید و با روغن … جهت …
… با تجربت و با مطبوخ … جهت … قطور کردن … سود مند است و با آب … جهت …
… و دمعه و … مفید است و … زایل کند و … و … رطوبت
… میکند و … میکند و … و
… نفع میدهد و حفظ میکند اجساد … از عفونت و فساد و با سرکه
جهت تحلیل … و رفع کلف و … جهت علت رحم و زنان نفسا و … کشنده … و مشک و
… باعث قوت … است چون … حمام … نماید و … منضج … و …
… جهت التیام جراحات … نافع و سود مند است فرج … و … میکند
… علاوه … است و چون بان غرغره کنند جراحات حلق … بیرون کند
… با آب … زایل میکند مضرت آن … است
… مصلح … دماغ گرم و … مصلح آن سرکه … است و آب …
… و … مثقال … بدل آن … آن …
… صادق … معتدل القوام … که چون بانگشت برداری تا
… منقطع شود افضل انواع آن … باشد
و دیگری آن سبز و سیاه و خشک و تلخ و کهنه است … سال مانده باشد و در غایت
حدت میباشد و بعضی چنان است که چون استشمام نمایند دماغ را بگزد و سعال و عطسه آورد
… اخلاط و … میکند و گویند اگر … خورده شود عقل را زایل کند … و
… سرد نماید علاج آن … ملطفات … ماء العسل و قی کردن عسل
بلادر … مذکور شد عسل خشک … است
… خشک که گذشت عسل داود … شربت … عسل …
… تا بقوام آید با عسل و آب … بقوام … منضج … و …
… عسل طبرزد … نبات است
عسل القصب … عسل لبنی … عسل نحل عسل زنبور است که مذکور شد
… و … اما عصارات چون … و بعضی از آن …
… بجوشانند در دیگ سنگ … صاف کرده باشند
تا بقوام آید … در ظرف … شیشه یا چینی … در آفتاب هر روز بهم میزنند و اگر هر روز سه

چهار

سه چهار بار بهم زنند بهتر … در آفتاب … و چون خوب غلیظ شود
اگر خواهند همچنان استعمال کنند و الا خشک کنند و در کاغذ بپیچند و در مکان که باد …
نگاه دارند و چون در ظرف طلا یا نقره باشد … قوت خود باقی … و بعضی گویند ده سال
و بعضی پانزده گفته اند … عصاره زرشک نزد من پانزده سال مانده
و … در طعم … عصاره افسنتین گرم
و خشک … باشد … نافع باشد و … سپرز …
… کنند و … زایل … سرد و …
… عصاره انار شیرین … نور چشم را بیفزاید و حفظ صحت آن کند و خارش و …
… آب انار شیرین که با تخم … باشد و در شیشه کنند و در آفتاب گرم نهند تا منجمد
گردد … در چشم کشند عصاره انبرباریس که زرشک باشد … جگر و معده و
… نافع باشد … سرد و خشک است …
… زرشک … تخم … چهار دانگ و وزن آن صندل ص بگیرند
زرشک تازه … در هاون سنگ کوفته … در دیگ سنگ بجوشانند
تا بقوام آید … بطریق سابق در آفتاب نهند عصاره خشخاش سود افیون است
عصاره سوس … سوس که گذشت عصاره غافث …
… و …
… شمال … میان کوه … و …
… و …
… و …
قلم … و در آب … نهند تا چهل روز … و …
… باشد … و …
… بلا ممزوج ساخته … و …
میکند … میشود … باشد … و …
… باشد و … و طبیعتش سرد است و خشک …
… بگیرند آب … و در آفتاب نهند
تا خشک شود … و آب … بجوشانند …
کنند … دو باره و بجوشانند تا بقوام آید بطریقی که …
مذکور شد و الا … بجوشانند و صاف کنند و … نمایند عصاره قثاء
الحمار بعضی از اطبا هند گویند … و قوم گویند بادنجان جنگلی است و طایفه حنظل و برخی
چیزی دیگر … و هر غلط است … ضعیف در شام خشک … باشد

یک شبانه روز و شربتش قریب به نیم مثقال بود و اندک خاصه دارد و شرب بسیار میکند و از حنظل الخضر است خاصیتش
گرم است و خشک و از جمله ادویه مسهله سقمونیا [illegible] عظیم [illegible] که غشی آورد و مداوای آن [illegible] کنند
و مداوای آنکه کنند [illegible] باشد ص کوفته و فشرده که تازه باشد با جوشانده و آب انار [illegible]
که منقوم آورده اند و بهمان دستور عمل معمول دارند عصاره لحیة التیس [illegible] بغاری [illegible]
و چون بر کنند از بیخ آن شیرهٔ سفید چون شیر بیرون ظاهر شود و چون خشک شود صمغ شود
چون صمغ البطم اما سفید مایل بسرخی و در اصفهان انزروت [illegible] بفتح [illegible] و سکون نون
و آن مجهول نام [illegible] و بعضی گویند [illegible] است و قوی [illegible] دیگر [illegible] اند طبع آن در آخر اول
سرد است در دوم خشک و قاطع نفث الدم و حیض و اسهال [illegible] و در صبی [illegible] قرحه امعا
و [illegible] و ضماد آن مقوی اعضای ضعیف و [illegible] و جگر [illegible] و [illegible] ان الفاتباشر [illegible]
اند [illegible] و [illegible] تا چهار درم و از عصاره اش [illegible] تا دو مثقال [illegible] ماء العسل [illegible] قا[illegible]
عصاره ماميثا بزبان قهستان خراسان ماموسا [illegible] نباتیست شبیه بخشخاش در [illegible] و گل
زرد و در شب [illegible] خشد و تخم آن از خشخاش [illegible] قرصهای [illegible] کس [illegible]
موصل آورده اند [illegible] مشبه [illegible] که [illegible] ساخته باشد [illegible]
[illegible] و سنگین است در ادویه [illegible] استعمال [illegible] ورمهای گرم را
تحلیل دهد [illegible] و در [illegible] چشم [illegible] آلات [illegible] چشم و ضعف
باصره را زایل کند [illegible] مانع [illegible] چشم و چون طلا کنند [illegible] حاره و سرخ باد را
نافع باشد و صلابت گرم و مفاصل گرم را سود دهد [illegible] که [illegible] و غیره بهم رسد
نفع دهد و سوختگی را زایل کند شربتش [illegible] باشد با جوش در [illegible]
عطوس عبارت است از [illegible] سائیده خشک که [illegible] سائیده در بینی دمند عطوس
و باید [illegible] کنند [illegible] قریب [illegible] آورده [illegible] کنند تا [illegible]
و عطسه آورده [illegible] دماغ و تفتیح سدهٔ آن اخراج شود عطوس که زکام
را کند [illegible] رطوبات [illegible] دماغ [illegible] سبک گردانده دماغ را پاک کند
ص [illegible] سادی عطوس که [illegible] نفع کند ص [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] گلاب [illegible] خشک کرده و سائیده [illegible] در بینی دمند عطوس که صداع [illegible] را
نافع باشد ص عصاره [illegible] و [illegible] عطوس که [illegible]
و فالج و لقوه و [illegible] و عسر البول را مفید باشد و اخراج مشیمه و جنین [illegible] کند [illegible]
ص [illegible] چند [illegible] عاقرقرحا [illegible] مشک [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته در بینی دمند عطوس [illegible] عطوس [illegible] هند است و گویند چون
عطوس [illegible] عطسه [illegible] گرم [illegible] بینی [illegible] که [illegible]
در ساعت مصروع [illegible] ص [illegible] خطهای [illegible] جنبند

می‌نشیند

می نشیند و بهندی [illegible] بفتح [illegible] و سکون کاف [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] که های [illegible] و از جمله سموم و [illegible] است
[illegible] گرفته [illegible] وقت حاجت عطوس نمایند و بعضی
با آب سائیده سعوط میکنند و گویند سوخته آنها بهتر است و سعوط آن نافع [illegible]
کرمی است که [illegible] پیدا میشود کوچک است و چون تخم سرخ موی [illegible] اوست و در
[illegible] و هند و ستان [illegible] گویند [illegible]
و گویند [illegible] در ماه [illegible] که در ظرف [illegible] عطوس نمایند و چون کرم
[illegible] نفع [illegible] دیگر [illegible] کنند عطوس دیگر که عطسه آورد و سکته را
نافع باشد و دماغ را از رطوبات فاسد [illegible] کند اجزایش چهار است ص جند بیدستر
[illegible] عطوس که مصروع را بهوش آورد و نافع باشد
اجزایش [illegible] است ص عصاره [illegible] و تخم الحنظل [illegible] کند [illegible]
عصبه بفتح عین مهمله و کسر صاد مهمله و سکون [illegible] بلغت [illegible]
بفتح جیم و کسر [illegible] و سکون [illegible] نام حلوایست که مقوی باه باشد
[illegible] ص [illegible] منقی [illegible]
[illegible] آب [illegible] تا حل شود [illegible] و صاف کنند [illegible] عسل [illegible] آورند دیگر
[illegible] کنند [illegible] که مناسب دانند و در روغن
[illegible] کنند [illegible] و پسته و مغز بادام [illegible] تا هم [illegible]
شود عقید العنب منفعتش است [illegible] باب العین المهمله غالیه در حدیث صحیح
[illegible] و منقولست که حضرت علی ابن الحسین علیهم السلام [illegible] خانه بیرون آمدند
[illegible] و عبای [illegible] پوشیده بودند و لحیه مبارک [illegible] ماه [illegible]
[illegible] موی [illegible] باد [illegible] بغالیه خوشبو کرده بودند و در روایت دیگر منقولست که حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثنا فرمودند که روغن [illegible] با مشک [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بن سهل [illegible] با حضرت [illegible] شما [illegible]
عیب میکنند [illegible] حضرت فرمودند که غالیه [illegible] ترتیب دهند [illegible]
[illegible] تمام شد و واضع غالیه جالینوس است [illegible] پادشاه [illegible] یونان که معاصر
او بوده ساخته و فی الواقع عطریست سودمند و [illegible] کند و شموم آن
مصروع و [illegible] را نافع باشد و بهوش آورد و صداع [illegible] ساکن کند [illegible]
[illegible] آورد و دل را قوت میدهد و خفقان را زایل میکند و [illegible] رحم را
سود میدهد [illegible] و تنقیه رحم میکند و فرزند [illegible] آورد [illegible] رحم [illegible]
[illegible] که باعث آن [illegible] است [illegible] و خوشبو [illegible] ص ناخن بویان

بگیرند نیم سنبل الطیب و نشاسته مکه نیم جزو دارچینی قرنفل گل سرخ مکه بگیرند و کوفته و بیخته چون
غبار و باده و زرنیخ گلاب با آتش ملایم بجوشانند تا [illegible] مضا کنند و بعد از آن روغن حب البان
داخل کنند و در شیشه کرده در چینی تازه [illegible] گشته [illegible] غلیظ [illegible] بدارند و بازی
هر روز [illegible] شهد مخلوط سازند غالیه دیگر که خفقان و غشی و رحم و غیر آن را سود دارد ص
عنبر اشهب یک مثقال قند سفید و مشک مکه یک مثقال چهار مثقال روغن حب البان و اگر نباشد
روغن نیلوفر کنند غالیه دیگر عنبر خام بگیرند مشک ربع درم روغن بان هفت مثقال و نیم
عنبر را در روغن حل سازند و کافور و مشک اضافه کنند و ربع و نیم عود [illegible] سایه داخل کنند غرغره
[illegible] سیال باشد که مشروب در دهن بگیرند و [illegible] تا بیخ حلق فرو برند و باید غرغره را [illegible]
مدتی در دهن نگاه دارند تا فرو رود [illegible] انگاه [illegible] دهان [illegible] بیرون ریزند غرغره را
از دهان که باید دهان [illegible] میکنند تا هر چه طاقت باشند و اگر [illegible] کنند باز غرغره
کنند مفید باشد [illegible] دماغ [illegible]
بهتر باشد [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب
غرغره که [illegible] زبان [illegible] باشد نافع باشد و خفقان را زایل کند ص آب عنب الثعلب عدس
مقشر آب کاهو [illegible] شاهتوت غرغره کنند غرغره که ثقل زبان و فالج و سکته را
سود دهد ص مویزج خردل زنجبیل عاقرقرحا فلفل [illegible] مرزنجوش [illegible]
کوفته بیخته با سکنجبین جوش دهند و صاف کرده با سکنجبین عنصلی غرغره نمایند غرغره که دماغ را [illegible]
سازد ص مویزج [illegible] عاقرقرحا خردل مکه نیم درم با سکنجبین [illegible] غرغره که خناق [illegible]
و صفراوی را نافع باشد ص [illegible] صندل گل سرخ عدس مقشر عصاره [illegible] پوست [illegible] با سکنجبین
ساده و شراب توت غرغره سازند غرغره دیگر که همان فعل کند ص سماق آب کشنیز سبز عصاره
پوست [illegible] با سکنجبین ساده [illegible] غرغره سازند [illegible] عصاره انگور [illegible]
شاهتوت مکه [illegible] غرغره که خناق بلغمی را سود دهد ص [illegible] سفید عاقرقرحا خردل
سفید تخم [illegible] فلفل [illegible] بالسویه غرغره دیگر که
خناق بلغمی را سود دهد ص خردل آب [illegible] ماء العسل [illegible]
چون غرغره سازند غرغره دیگر که همان خاصیت دهد ص خردل نوشادر عاقرقرحا [illegible]
فلفل [illegible] ماء العسل غرغره کنند غرغره که خناق [illegible] صفراوی و دموی را نافع باشد
و قروح لهات را [illegible] ص گل سرخ طباشیر نشاسته [illegible] مکه [illegible] تخم کاهو
سه درم [illegible] سماق مکه نیم درم با سکنجبین و آب [illegible] غرغره نمایند غرغره که خناق بلغمی و
صفراوی و دموی را سود دهد و [illegible] نضج دهد ص حلبه حب [illegible] تخم کتان مکه
بگیرند عناب سپستان مویز منقی عدس مقشر اصل السوس بادیان مکه ده درم گل سرخ

ونبفشه

ونبفشه مکه هفت درم مرزنگوش [illegible] مکه دو درم عنب الثعلب ده درم کوفته [illegible] بجوشانند
و صاف کنند و [illegible] درم [illegible] شاهتوت اضافه سازند غرغره که سقوط لهات [illegible]
[illegible] باشد سود دهد ص شب یمانی گلنار [illegible] مکه جزو [illegible] و تخم
گل مکه نیم جزو [illegible] شاهتوت غرغره سازند غرغره که [illegible] زایل کند باذن الله تعالی
ص [illegible] عاقرقرحا کوفته و بیخته در سکنجبین [illegible] حل کنند و غرغره نمایند و خردل کوفته در
سکنجبین آمیخته نافع باشد و عاقرقرحا [illegible] خردل [illegible] کوفته و بیخته با سکنجبین عنصلی حل
کنند و غرغره سازند همان خاصیت دهد غرغره که علق را از حلق بر آورد ص [illegible] خردل شونیز
مکه جزو نوشادر [illegible] نیم جزو با سرکه غرغره کنند و غرغره [illegible]
[illegible] نافع باشد غرغره که علق را
بر آورد ص [illegible] تخم الحنظل [illegible] مکه [illegible] با سرکه غرغره کنند غرغره که [illegible]
[illegible] النفع است ص عصاره [illegible]
[illegible] غرغره کنند غرغره که فالج و لقوه [illegible] نافع باشد و دماغ را از اخلاط پاک کند و خلط
[illegible] ص [illegible] خردل سفید [illegible] فلفل [illegible] تخم [illegible] سپند [illegible]
عاقرقرحا زنجبیل [illegible] پوست [illegible] عسل بجوشانند غرغره دیگر که فالج و سکته
و لقوه را [illegible] زایل کند ص [illegible] عاقرقرحا زنجبیل شونیز
[illegible] با سکنجبین عنصلی [illegible] غرغره نمایند غرغره دیگر که فالج
و لقوه را [illegible] زایل کند و اخلاط را از دماغ و سینه پاک سازد عاقرقرحا مویزج خردل
سفید مرزنگوش پوست [illegible] مکه جزو زنجبیل [illegible] فلفل مکه نیم جزو حب [illegible]
بجوشانند و صاف کنند و با سکنجبین عنصلی آمیخته غرغره نمایند غرغره که قروح لهات را سود
دهد ص اصل السوس [illegible] مازوی سبز سوخته با سرکه غرغره سازند غرغره که [illegible] را
سودمند باشد ص سماق گل سرخ گلنار [illegible] با آب بجوشانند [illegible] گلاب بجهت [illegible]
چون [illegible] کنند نافع باشد و برگ [illegible] سفید با عسل هم چنین غرغره که [illegible] نافع
باشد ص انار [illegible] ترش و سماق مکه جزو کوفته و بیخته در شیشه [illegible] نقوع کنند یک شبانه روز
انگاه صاف کنند و غرغره سازند غرغره که ماده خناق بلغمی را نضج دهد ص حلبه حب [illegible]
[illegible] حاجت جوش داده غرغره
کنند غرغره که ماده [illegible] از دماغ [illegible] ص حب
الآس گل سرخ گلنار پوست خشخاش مکه [illegible] با گلاب [illegible] غرغره نمایند
غرغره که ثقل زبان [illegible] کلام را نافع است ص خردل زنجبیل فلفل عاقرقرحا
و نوشادر [illegible] با سکنجبین عنصلی [illegible]
مرزنجوش و امثال آن جوشانیده باشند غرغره نمایند غرغره بجهت خناق که ص [illegible]

کرباشحم ان فربه باشد بارب توت و رب کشنیز غرغره کند و باب بارتنگ و رب عنب الثعلب و اب سماق
مطبوخ نافع است غرغره که بعد از قی نافع است ص بجنبد زرد و حلبه و تمر هندی و اصل السوس
جوشانیده با مغز فلوس خیار شنبر غرغره کنند و اگر بخوف تب تشنه باشد با سپستان تمر هندی
گل سرخ و تخم مرو جوشانیده با رب السوس غرغره نمایند غرغره که خناق را نافع شده باشد کلدر بحر نامند
نافع باشد ص رب جوز و فلفل و صاف مسعفران غرغره کنند غرغره که جهة امراض حاره و بادرد
حلق مفید است ص عدس گلنار گل سرخ کنار مازو بجوشانند و بارب جوز استعمال نمایند
غرغره که جهة بیماری انشستن بدان غرغره نمایند و ساعتی در دهان نگاه دارند بارچهای
بلغم از دهان بیرون افتد و سینه و حلق و دماغ پاک گردد و چشم روشن شود و طعام بگوارد ص
سکرتنه انکوری جهل مثقال شهد یجبیل شهر درم خردل را بکوبند بکلاب بیامیزند غرغرات
بفتح غین معجمه و ضم را مهمله و سکون واو بالف مهمله ثانی و الف چیزهائی را گویند که بدان
غرغره کنند غسول یعنی شوئیدنیها و آن عبارت است از شیئی سایل که بدان غسل میشود روی و موی
و دست و پا و اثار که در آن اشیا و بدن باشد و اکثر استعمال آن در شب پیشتر است که بمالند و صبح بشویند
باب سبوس مکرر تجربه اروپه مفرح دل کال که بعد از یکساعت و دو ساعت بیشتر بجا و زیبت
بجب قوت و ضعف آن محقق پیش اکثر مرفوع نداده اند بکهفته کفشیان و بیشتر هم مهتکی
حرارت و صورت و بلا کثر مرکبات رفع مرض است نیز بازه و در هوس غسول که بشره را صاف و درخشان
کرده و باشد ذایل سازد ص جو مقشر نیم کوفته بکوبند ده نیم رطل شیر تازه بجوشانند تا تمام
جوشیده شود و بعد خشک کنند و کثیرا و نشاسته و سفیدآب مکلس هر یک درم مغز تخم خربزه و حب
مکلس سه درم مجموع را با سفیده بیضه آمیخته بمالند و بامداد بشویند غسول که برص و نمش را زایل
کند ص دیگه سعد کل سرخ از خرما گل حنا صندل سائیده با گلاب بیامیزند و بعد
از آن در کشیدن بدن را بالا اجزا بشویند غسول که دست را از چرک بیاورد بر بیهای کم راپاک
سازد و خوشبو کند ص سعد از خرفه شادنج سنبل الطیب مکلس هر یک آرد نخود سه جزو کوفته
و بیخته و بهم آمیخته بدست بمالند و بشویند غسول که رنگ لشتره را ذرد کند ص ذره جو بر
آب دمحلب مرجان سنگ مکلس یکدرم سفیدآب و سرشیم ماهی مکلس سه درم بیسه نیز بمیخته دو م
گل مصطگی و دو درم بهم آمیخته طلا کنند و بعد از ساعتی بشویند غسول که روی را سرخ
و پیشانی را سفید سازد کلف و آثار کلف و نمش و جدری و آثار جراحت و نقطهای سیاه را
زایل کند بکهفته متوالی بمالند شب و روز با یکدیگر و آشنان سوخته بشویند و بعد از آن گل
رخسار را جهت کنند ص حب المحلب و پیاز نرگس و فرفیون سرشت خولنجان مویز
مصطگی بیاز ما کول نبات در جزو مغات گل سرخ مکلس چهار جزو گلنار سفید بیضه مثله
در خت انجیر مکلس شش جزو صمغ عربی پوست بیخ سنبل مغز بهدانه جزو آرد سفید مکلس بیخ
خرما بدانه و جو بیرآرد نخود کثیرا آرد بیخ نعناع خشک مکلس دو جزو با سبوس

کندم

کندم پیسه بجز و شیر و خردل با ترنجبین قرص سازند و وقت حاجت با صفار البیض سائیده بر روی
مالند غسول که روی را برنگ سرخ کند ص شیطرج را در سرکه و سرجوشانیده صاف نموده باب آن
ترکرده بجنبد بار انجیر هم مالند غسول که روی را سرخ کنند ص خردل سفید زرنیخ بالسویه با شیر انجیر صاف
روغن بالند و روغن گاو و غیره خشک ده جزو زعفران سرخ سه جزو شکر سفید بزیره هر روز نیم مثقال بخورند و شیر
الجیخیا در نخم بشویند رنگ روی سرخ گردد و اکمل نقطه و سیاه آب انار و شیره باعث سرخی رخسار
میگردد غسول که روی را صاف کند ص اشنان سبز را با تلاوه عن نخود پوست و رخ بهلیله تخم خیار
و خربزه کف دریا کلا بدمی بالسویه با شیره تازه و وقت عصر شب یا قبل از روز بشویند غسول که کلفها را
زایل کند ص زعفران زرناس کند مصطگی بالسویه با آب سرشته و قرصها سازند بامداد بمالند بعد
از دو ساعت بشویند غسول که سبوسی و خشکی بشره را زایل سازد ص آب برگ سلق و لعاب
خطمی و حلبه و روغن بنفشه بادام و مغز تخم خربزه بهم آمیخته در سر و روی مالند غسول که شقاق
و لب پیوسته مفصل را سود دهد ص پوست انار جوز السرو و جفت بلوط نیم کوفته بجوشانند در
شراب تابعض ببوشند و شب با نگاه دارند و بدین شراب بشویند غسول که عرق دست و پا را
برطرف کند ص برگ مورد و سعد که ما از جوز السرو مکلس هر یک بدست بمالند و بشویند
غسول که کلف و آثار و نشانهای که در بدن و در روی باشد زایل کند و بشره را صاف کند
ص پوست بیضه مرغ و شنان پرورده باب خربزه و زنجبیل با قلاء بیخ نی و فوفل و کف دریا و
مامیثا مکلس دو درم آرد نخود ده درم مغز بادام تلخ سه درم کوفته و بیخته با شیر تازه آمیخته
هر صبح و هر شب بر روی و بشره بمالند و صبح با یکدیگر بشویند غسول که موی را جعد کند
ص مازو و کنار مازنج برگ سرو گل جوز و آمله و سرمه سنگ و برگ مورد و سدر مکلس جزو
آمله نیم جزو باب برگ چغندر بیامیزند و بر موی مالند و بعد از شش ساعت بشویند
دیگر که موی را سیاه کند ص آب برگ آمله و آب مورد و حنا و وسمه آمیخته موی را بدان بشویند
اسیر با وسمه و مورد که عدد بولاد و بلادر که اطمه باشند جزو کنند غسول که موی را
زایل کند ص لعاب خطمی و اسفرزه و مورد و گل و بادام مکلس جزو بدو با دیمن بهم
بهم آمیزند و موی سر بدان بشویند اما غسولات که موی را سیاه و سرخ و سیاه کنند در
باب خا معجمه در فصل خضاب مذکور شد غلیظ بفتح غین معجمه و کسر لام و سکون تحتانی
و ضاد معجمه مجهول طعامیست ممزوج با جو غمره بفتح غین معجمه و سکون میم و فتح را مهمله که آنرا
گویند و بضم غین معجمه عبارت است از ترکیب که جهة روی بدان بشویند صاف و پاک
و سفید سازد و بفارسی روشوره گویند غمره که روی را پاک و سفید کند آرد باقلا
و ترمس مکلس جزو آرد عدس نیم جزو بدستور غسول شب بمالند و صبح باب سبوس
بشویند غمره دیگر که همان فعل کند ص جو چهار درم تخم خربزه و آرد باقلا و ترمس و سبوس
گندم و کثیرا و حمص مکلس دو درم بکوبند و بیزند و بمالند در روی تا هفت روز غمره

کرده بکیرند و جوشها باید وصاف و سفید و پاکیزه کنند ص بکیرند جو از دم شیر تازه بجوشانند تا شیر
در خود در وجذب کند پس نخاله ان سه درم و عنزروت و عروق و کتیرا مکی مثل ساییده
و بعضی بیضه سرشته تا یکهفته هر شب بمالند و صبح باب سبوس گرم بشویند غمره دیگر کرد نک
و سا و بیا سفید تازه کرده باید ص استخوان پوسیده نشاده عاج مغز بادام شیرین و تلخ مکی ده درم
سفیداب بکلدرم مغز تخم خربزه مکی ده مکی سه درم آرد جو و باقلا مکی پنجدرم ده هم آمیزند
و ساو بیا بمالیده بشویند غمره که رنگ و روی را سرخ کند ص سفیداب نشاسته قوه مکی ده درم
خرفه مقشر پنجدرم آرد عدس ده درم سریشم ماهی و کتیرا و صندل مکی ده درم کوفته و بیخته
و با سفیده بیضه آمیخته بر روی مالند و بعد از ساعتی بشویند غمره که روی را سفید و براق
و باطراوت دارد ص آرد باقلا مغز کرسنه تخم ترب و مغز تخم خربزه نخود نشاسته کوفته
و بیخته بروی بمالیده بشویند غوره بالفتح شوره باید با غوره و اینج لفت فام است چون مدتی
و بعضی اطبا و نسیه باو بنا [illegible] حصه بسیار تا منبت مجروه را موافق باشد و در تابستان بیشتر باید
خورد و [illegible] که از باد سرد [illegible] و بیخ باشد نباید خورد و قبل از طعام [illegible] طبع
ممنوع است ص شوره باید کوفته است که [illegible] غوره کنند چون [illegible] سنگ باسان
با مثال آن باب الفا فادزهر کبیر بفا و الف و دال مهمله و فتح زای معجمه و سکون ها وکسر رای مهمله و فتح
صکون کاف و فتح [illegible] معرب [illegible] فارسی و زبانی [illegible] گویند در باب
فوقانی مذکور [illegible] اما فادزهر طلق که معرب [illegible] و از تنا سیوس کلیم بفتح همزه و سکون
دال مهمله [illegible] بالف و فتح سین مهمله [illegible] وضم [illegible] و سکون واو و یا سین مهمله
ثالث مجهول [illegible] القراط بفتح همزه وضم [illegible] است و شاگرد [illegible] س
حکیم [illegible] و ترکیب کرده در مملکت فارس و [illegible] تشخیص سنگ
پادزهر [illegible] حفظ روح کند و دفع ضرر سم [illegible] اسم خواند چون حب [illegible]
رجیل بحری و [illegible] مخصوص است [illegible] نام حجر [illegible] پادزهر کانی است فالوزج معرب
پالوده فارسی است [illegible] الاعضا مقوی دل [illegible] مشهور [illegible] است و هوا
[illegible] در باب حا [illegible] ص [illegible] نشاسته را
باب بجوشانند [illegible] بجوشانند تا [illegible] شود و بعضی ملون می سازند و در ظرف
هم [illegible] تا سرد شود [illegible] آب سرد [illegible] بریزند و بهر شکل که خواهند ببرند
و هم [illegible] در صافی [illegible] آب [illegible] با قند و گلاب و عرق [illegible]
و تخم ریحان [illegible] آب سرد [illegible] فتایل و فتول
بفتح فا [illegible] والف و کسر [illegible] و ضم فوقانی و سکون واو [illegible] ثانی [illegible]
ها [illegible] شود [illegible] نهند فتیله
کرا [illegible] ساختن [illegible] ص کنند شی مرهم

و ازتنا سیوس کلیم

فالوزج

فرفیون

فرفیون کوفته و بیخته [illegible] نهند تا خون آورد فتیله
که [illegible] نافع باشد [illegible] ص [illegible] تخم
[illegible] فتیله [illegible] بالا نهند [illegible] فتیله که [illegible] ص [illegible]
اشنان [illegible] فرفیون [illegible] کوفته و بیخته [illegible] عنکبوت
بالا نهند و در بینی نهند [illegible] بگلاب [illegible] باشند فتیله دیگر که رعاف را
باز دارد ص [illegible] سوخته [illegible] زاج سیاه [illegible] درم
[illegible] فتیله [illegible] خانه عنکبوت بالا نهند و در بینی نهند فتیله که [illegible]
[illegible] ص زاج سیاه [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] آب [illegible] بجوشانند تا [illegible] فتیله را بالا
آلوده در بینی نهند فتیله که [illegible] بود ص [illegible] سفید [illegible] و تخم و عسل را
[illegible] فتیلها سازند و در کوش
می نهند [illegible] فتیله [illegible] ص [illegible] درم
[illegible] نهند فتیله [illegible]
کنند و در بینی نهند فتیله [illegible] ص [illegible]
[illegible] غلیظ باشد [illegible] فتایل مسهله حرمه و غیره
در [illegible] شد فتوت و فنت بفتح فا [illegible] وضم فوقانی و سکون واو و در لغه
در [illegible] و سکون [illegible] فرنجمشک بفتح
فا و سکون [illegible] و فتح [illegible] با جیم و الف معرب [illegible] هاي مرکب را
گویند [illegible] استعمال میکنند [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible] آورده اند کرده [illegible] طبیب آمده در فرحی
که خواص [illegible]
[illegible]
این فرحها [illegible] الله و شفا خواه خلق الله میباشد [illegible] کلاب
کوفته و بیخته [illegible] هنگام
[illegible] خالی باشد [illegible]
علی الصباح [illegible]

طیلسان مطرا اندرون افکند و جمله آدم آسایش نمود و بیم هم در جای بی‌بصحتی یکشاخ کرده که پیان
ملامت نبینه که تا خانه در مجمع عام در خدمت حکیم نشسته سلام کرد و گفت انچه فرموده بودید
بجا آورده دوم و شب در مباشرت گذشته بودم که به اثر اندر بوده چه میفرمایید انگاه حکیم فرمودند که مکاشف
کرد که بر سر این علاج بیمار مشکل بنماید و اگر بعد از ان علاج شود حمول است از ان فونبه باید والله اعلم
عجیبه فرزجه که آبستنی را یاری دهد و هر وقت که بجهت این احداث باید بعد از طهر باشد سه
روز متوالی و در هر ماه بهمین دستور معمول دارند ص سرکین بز کوهی و پنیر مایه خرگوش
مثل نخود عسل کرم آمیزند و فرزجه نمایند فرزجه دیگر که آبستنی را معین باشد تخلف
نمیکند ص پنیرمایه خرگوش و سرکین آن قدری با عسل سرشته و پشم را بدان الوده حمول کنند و بعد
از طهر تا سه روز مکرر بردارند و چون سه شب بگذرد صحبت دارند که آبستنی شود انشاء الله تعالی
فرزجه دیگر که نافع و مجرب است و بارها امتحان شده است ص انفحه خرگوش و سرکین آن
و زهره کرک و زهره شبره مثل قدری با عسل سرشته و بعد از طهر به پشم پاره بردارند پس صحبت کنند
فرزجه دیگر که همان فایده دهد ص شب یمانی بکدرم زعفران ربع درم سماق مثقال عسل آنچه
کافی باشد بکدرم سه شب بعد از حیض فرزجه سازند فرزجه دیگر بجهت حبل سودمند است
تخم شبت و بادیان و سنبل و شک سنج در روغن بپزند و استعمال نمایند و مجرب است شیشه را
چون در پشم پاره پیچیده سه روز بعد از طهر عاقر بخود بر دارد و شوهر با او جمع شود هر چند
عقیم باشد حامله شود باذن الله تعالی و خصیه خروس را چون سه روز در ایام حیض
بخورد و بعد از ان مباشرت واقع شود حامله شود و از خواص ضفدع آبی است که چون زن
دهنش را کشوده سه نوبت در دهانش تف کند پس بگذارد تا باب رود در ساعت آبستن شود
و اگر زنی تا شتر شیر را سه شب خورده و بعد از ان شوهر با او جماع کند حامله شود و تجربه شده
کرم بابونه اشاف کرده چون حامله بردارد اسقاط حاملان شود و چون عاقر حمول نماید حامله
شود باذن الله عز و جل و لبن البلسان سیبه همین حکم دارد و پنیرمایه خرگوش چون بعد از طهر
زن سه روز بخورد هرگز حامله نشود و هم چنین بعد از طهر حمول شی عاقر را آبستنی کند و انچه
عاقر را مجرب است پنیرمایه خرگوش بعد از طهر در روغن حلبه بعد از طهر و مطبوخ حرمل بایی
طریق تخم حرمل سه درم کوفته در صد و پنجاه درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند هر روز
ده درم بنهاشتا بعد از طهر بنوشند و [illegible] باشد کل [illegible] حمول [illegible]
دشوبن و شیلم و کندر و زعفران بالسویه سایند چون غبار همان خاصیت دهد و چون
چند مرتبه در ماه [illegible] بر نشینند و اکثر [illegible] شیر زنان [illegible] سایند حمول نموده تخلف
نمیکند باید و ایضا [illegible] با مسک چون بردارند و شرب پنیرمایه خرگوش با خصیه آن

حامله

حامله میشود و عاقر را به پس و از شرب پنیر مادران بلحنه باید سه روز متوالی بخورد و بیه مرغابی بادیان
و بطم و مرهم ساخته مطبوخ کنند و حمول نماید سه روز پیاپی آزموده شده و از شیر ان تخم خروبری
هم چنین چند روز پیاپی و تخم شبوی زرد سایند با عسل ممزوج ساخته حمول نمایند و کل خصیه
خرگوش چه عاقر روز ان عقیمه را صاحب اولاد کند و کل دل شش همان فایده کنند و حمول لعاب
خطمی و جلوس در آب ان و خوردن خصیه دیگ در وقت حیض و حمول ان بخورد همان وقت
و سفوف عاج کذلک و شرب بزه و شاخ بز سه روز متوالی و در وقت سفید سایند با زهره کاو
چون بردارند و از هذان خرگوش را چون کباب کرده بخورند و اگر خشک کرده باشند و سایند
بنوشند بعضی باشد و تنها هر باید که بعد از طهر باشد و جماع بعد از سه روز که حمول شده
باشد و تنها مخصوص عقیم است اما انچه نافع است و در عاقر بسیار است از انجمله خاکستر
نخود مرهم است و شیر را لاجرم چون بنوشند و سرکین باز نخوردند و حمول کردن و نخود شیر و شیلم
و هم چنین نخود شیلم و کندر و سوس و زهره کرک نخوردن غالیه چون فرزجه کنند و خوردن
جوز و صابع صفر چون حمول نمایند سه روز متعاقب و پوست بیخ علیق را اگر در ان داشت
بر بندند و جماع کنند مجرب است فرزجه که آبستنی را منع کند و نگذارد که حمل گیرد ص سرکین
پیل و حنظل و سقمونیا تعهد حب النیل بالسویه کوفته با پیه سایند و بسرشند و به پشم پاره
بردارند فرزجه دیگر که آبستنی منع کند ص قطران درم عصاره دانک در هم آمیخته به پشم پاره بردارند
فرزجه که همان خاصیت دهد ص حب لاس ماذ و مکلا دانگ باب کرم سرشته پیش از جماع
بردارند فرزجه دیگر که همان نفع دهد ص زعفران کافور مکلا دانگی در سنک در دانک
حب الملوک نیم درم کوفته و بیخته بسیقل بجفنه و روغن فرزجه سازند فرزجه که آبستنی را منع
نماید و اگر شده باشد ضایع بیندازد ص شکوفه کلم و اشنان مساوی با آب سرشته استعمال نمایند
فرزجه که اختناق رحم را نافع باشد ص بیهر بط و مرغ و زعفران سنبل جاما مصطکی مکلا بکدرم
روغن بلسان و سوسن مکلا سه درم موم شش درم گرفتنی را بکوبند و مکلا ختنی را بگدازند و همه را
بهم آمیخته به پشم پاره بردارند فرزجه احتباس حیض را بگشاید مکرر نمایند محبس هفت ساله را
ادرار نموده ص مرصاف افاقیا کلنار و صدف سوخته شب یمانی مکلا بکدرم افیون دو دانک
باب برگ مورد بردارند فرزجه که همان نفع کند ص اقاقیا و پوست چینی لادن زعفران کافور کل یکی
مساوی باب لسان الحمل فرزجه نمایند فرزجه که بچه مرده و زنده را بیندازد ص اشنان فارسی
عاقر قرحا شونیز سداب فراسیون مکلا قدری فرزجه که بچه مرده را بیندازد ص مرصاف
جاوشیر حنظل سفید فربیون مکلا قدری باز هره کاو سرشته فرزجه که همان نفع دارد
ص اشنان عاقر قرحا جاوشیر سداب مکلا بکدرم فربیون نیم درم در قطران سرشته
فرزجه که حکم رحم کامل بفعل الفشا و فراسیوس لثنا نفیخ ناو کسرنا مهلا و سکون لحنان دخشم
سین مهمله و فتح میم و سکون لام و فتح سین ثانی دال حکم آنست زنان را درد رحم که سبب میشوند

[illegible]

انجاح زایل شاند ص سداب کرفس و پودنه دشتی پوست انار عدس مقشر شبث مامیثا مکل جزو دو دانگ
نبید با کلاب پاسکه بجوشانند فرزجه که حیض بر بند و افراط آنرا نافع باشد ص سرمه کلنار
تکار قاقیا شب یمانی مازوی سبز کاغذ سوخته مکل جزو باب برگ مورد بسرشند و بر پشم
پاره برنهند فرزجه که درد رحم که از نوسیر باد بود و صلب فم رحم باشد سود دهد ص بابونه پیه
بط موم سفید مثقال شش مکل جزوی صمغ نرده بیختن حل کنند و پیه را در موم بگدازند و همه را
باهم آمیخته فرزجه سازند فرزجه که درد زیر شکم مولات را نافع باشد مغز خسته
شفتالو و بادام و زنجبار مکل مثقال صبر و عنزروت و نبات مکل شش مثقال کثرا انکبین خون ناری
دو مثقال فرزجه ها سازند فرزجه که ریاح رحم را تحلیل دهد ص شبث فنه سکبینج مصطکی زیره
تماما قسط عصبه سایله سنبل علات لانباط اشق جند بید ستر بالسویه با روغن شبث و بابونه
بامیزند و بر پشم پاره برنهند فرزجه که سیلان رطوبت از رحم باز دارد و فرج را تنگ سازد
ص مازوی سبز تخم حماض زفت بلوط و کنه مازج برگ مورد کلنار بالسویه نیم کوفته بجوشانند
و صاف کنند و خبث الحدید و سرمه مکل یکی از آن نرم سایند در آن بیامیزند و بپاره جیر کتان
آلوده خشک نمایند فرزجه که ضعف رحم را نافع باشد ص حب بلسان روغن ناردین مکل
سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته مکل یک درم با روغن بلسان بسرشند و بر پشم پاره برنهند
فرزجه که فرج را تنگ و خشبو کند ص مازوی سبز تفاح اذخر سعد دارمك مکل نیم درم مشک
و زعفران مکل یک دانگ در قدری شراب جوشانیده و پاره صوف را بدان آلوده برنهند فرزجه
که فرج را تنگ کند و رحم را قوت دهد ص تا سنه سنبل مر بخور قشور کندر عفص
گل غنچه از هر دو گل سرخ پوست بیخ کبر قرص با روغن ناردین سرشته بر صوف پاره برنهند
فرزجه دیگر که فرج را تنگ کند و خشبو سازد و رطوبت رحم را نشف کند ص سک زعفران
مکل جزو در شراب بجوشانند و پاره جیر کتان آلوده برنهند فرزجه که فرج را تنگ و خشبو
سازد و رطوبت رحم را نشف کند ص سک برگ گل سرخ و مورد کلنار و سعد سنبل پوست
انار و قرنفل مکل جزو نیم کوفته بجوشانند و صاف کنند و نیم درم مشک آمیخته بر صوف
معمول برنهند فرزجه که قطع دم کند از رحم ص سر مر صمغی کلنار جفت بلوط بالسویه
باب ورق مورد بسرشند فرزجه که مشیمه و جنین میت برآورد ص زراوند مدحرج ابهل
حرف مکل جزوی کوفته و بیخته با قطران فرزجه سازند فرزجه که حیض براند و بچه مرده را بیندازد
ص مرصاف قنه ابهل مکل چهار درم سداب بیخته درم مویزج منقی دو درم کوفته و بیخته
با زهره گاو و مویز بسرشند و فرزجه سازند فرزجه که اخراج جنین زنده و مرده و مشیمه
و عسر الولادة و علاقه را بغایت نافع است و قاتل جنین است ص جاوشیر حزبوی سیاه
مرصاف بالسویه بسایند و بزهره گاو بسرشند فرزجه که سریع الاثر است فرفیون را
نرم سایند به پنبه آلوده برنهند جهت گشودن حیض و اخراج جنین زنده و مرده

بغایت

بغایت نافع است ص عصاره قثاء الحمار هفت قیراط با زهره گاو حل کرده با آلت کبود برنهند فرزجه که
بغایت جذب و تنقیه است و اخراج کند جنین را و مشیمه را و قاتل جنین است ص عصاره
قثاء الحمار سداب تخم الحنظل مازریون اشق بخور مریم مویزج با عسل فرزجه سازند فرزجه
جهت تحلیل اورام صلبه ص موم پیه اردک پیه مرغ مکل سه درم مقل خطمی تخم کتان با عسل
با قلیس میبختج بسرشند فرزجه جهت خون حیض قطع دارد و از رحم دفع عفونت و رطوبت
سایله رحم ص کلنار شب یمانی سرمه کاغذ سوخته زیره کرمانی مدبر در سرکه گل ارمنی
مقلیه در خل بالسویه باب برگ بید یا آب کشنیز یا آب مطبوخ مازو بسرشند فرزجه دیگر که
قطع سیلان خون حیض کند ص مازوی سوخته دم الاخوین سرمه مورد گل ارمنی
گل سرخ بالسویه از هر یک قدری پیله و پوست انار شش درم نیم کوب کرده بجوشانند تا نیم شود
و قدری پشم را بآن تر کرده بالسویه صبر قرآ غشته فرزجه سازند فرزجه که درد قطع خون
حیض نافع است ص شب یمانی نیم دانگ افیون فرزجه دیگر که همان عمل کند ص سرمه
سنگ تاج کلنار گل ارمنی گل مختوم سرمه بالسویه فرزجه که اعانت کند بر حمل و منویرا اثر
ص مرصاف ابهل اسارون خرگوش فرزجه که بر نبه بکارت رساند و فرج را خشبو کرداند ص مازو
دو مثقال تفاح اذخر یک مثقال الاعزم که شراب آلوده کرده باشند برنهند فرزجه که ورم و درد رحم
نفع کند ص خشخاش سفید اکلیل الملک ورد بنفشه مسحوق با روغن گل و اندکی زعفران و موم فرزجه
سازند و روغن گل با مح یا با خطمی و آب بارتنگ و شبت و خطمی ممزوج نموده نافع است
فلونیای و افلونیا نیز گویند بفتح فا و سکون فا و ضم لام و سکون واو و کسر نون باختلاف مرکبی
خوشبو که مسمی باسم واضع اوست و او حکیم بود از حکمای قدیم روم که این ترکیب را ساخت و جالینوس
نقل میکند که ... در خواب دیدم که ... باب ... اشارت ... بافته ...
نسخه ... حب بلسان ... افیون قطر اساليون و روغن بلسان ... زیاده است و سنبل
مفقود است صاحب ... مجعول مبارک ... باز ... بیمار ...
ساکن ... قولنج و ... حیض ...
کرده باب کرفس و ... طبیخ سعال ... هفتاد ...
... سال ...
ده سال و بیشتر ... ص زعفران بجند درم ... فلفل سپید
و ... مکل بیست درم افیون ده درم قطراساليون و سنبل مکل چهار درم تخم کرفس ...
... حب بلسان فرفیون مکل یک درم ... کوفته و بیخته به روغن بلسان
کنند و باسه چندان عسل بسرشند فلونیای فارسی دفع ... میکند و هم جنین ...
طبیعت و انبعاث ... حیض ... زنان ... که در رحم حادث میشود

محافظت جنین می‌نماید و فم رحم را مستحکم می‌کند و مانند اجزائش چهار ده جزء است و زمان هفتاد
چهار درم بکار برند نیم مثقال اجنّش سه است درم نیم دو جو خشک ده دو ده جو در نیم قوتش بعضی
گفته‌اند تا دو سال و بعضی تا سه سال و چهار سال نافع است تا ده سال و جالینوس گوید از سه سال
تا چهار سال در کمال قوت است و تا بیست سال نفع می‌کند شربتش یک درم با شراب موافق ص فلفل
سفید بنج البنج مکی بیست درم افیون گل مختوم مکی ده درم زعفران پنج درم سنبل فرفیون عاقرقرحا
مکی ده درم جند بید ستر یک درم زرنباد درونج لؤلؤ بکوبند مکی نیم درم کافور بکار نیم
عسل بقدر احتیاج فلونیای دیگر که بادها را بشکند و طبیعت را نرم دارد و دردها را فرو
نشاند و خواب آورد اجزائش یازده جزء است مزاجش معتدل است در گرمی و سردی
خشک در آخر درجه سیم قوتش ده سال زمان ادراکش شش ماه شربتش یک مثقال ص
فلفل تا نخود ... سداب فرنجمشک جند بید ستر لفاح افیون بورق ... بنج البنج اجزا
مساوی بکار ... ثلث جزو ... نیم ... با ده برابر عسل داخل نموده معجون سازند
فلونیای دیگر که شیخ در قانون ذکر کرده به عینه نسخه دیگر است فلونیای فارسی دیگر جهة
قطع خون و تقویه اعضا و حفظ جنین و صلابت سپرز و ضعف معده و تقویه باه اجزائش
پانزده جزء است قوتش تا چهار سال زمان ادراکش شش ماه قوتش شربتش تا یک درم
ص فلفل بنج البنج مکی بیست پنج درم افیون گل مختوم قوة تخم کرفس جند ابهل ساذج تا نخود
بادیان سنبل قسط بادام تلخ مکی پانزده درم مغز تخم خربزه پنج درم اشق سه درم با عسل ...
بسرشند و در نسخه دیگر زعفران پنج درم ... عاقرقرحا فرفیون مکی ده درم زرنباد
درونج لؤلؤ مشک مکی نیم درم کافور بکار نیز است در نسخه دیگر جند بید ستر مرجان کهربا
ابریشم مکی یک درم اضافه کرده‌اند فلونیای ابی برکات ص بنج البنج فلفل سفید مکی بیست
درم افیون ده درم زعفران پنج درم عاقرقرحا عود سنبل الطیب زرنباد بهمنین مکی ده درم
عود بلسان چهار درم جند بید ستر دو مثقال خشخاش فرفیون مکی نیم مثقال روغن بلسان پنج
مثقال اگر نباشد بدلش روغن ... معجون کنند فلونیای خاصه که مرحوم حکیم محمد باقر ... ترکیب
کرده و ... موافق است اجزائش شصت و پنج است قوتش ... هفت سال تا ده سال
قله شربتش نیم درم   بنج البنج فلفل زعفران مصطکی مکی بیست مثقال جدوار عنبر مشک
... مروارید ... طلا یاقوت ... لعل عاقرقرحا فرفیون تخم بادرنجبویه پوست ترنج
بوزیدان بهمن سفید دو ... درونج ... اکیر ترکی پوست بیرون پسته مکی دو مثقال
کهربا ... زرنباد ... مکی چهار مثقال عود قماری ساذج اسطوخودوس قرنفل
زنجبیل اسارون دارچینی اشنه حب بلسان عود بلسان خولنجان سعد زرنب قسط
بحری جوز بوا لسان العصافیر خصیة الثعلب ریوند چینی غاریقون دار فلفل

سلیخه

سلیخه جاما ... سالیون ... سنبل ... مکی سه مثقال ابریشم صندل سنبل الطیب تخم کرفس گل سرخ
خشخاش سفید مغز جلغوزه مغز نارجیل مکی پنج مثقال مغز تخم حنا و خرفه مکی دو مثقال افیون
صد مثقال عسل ... دو برابر ... معجون کنند فلونیای قریب الاعتدال از معمول
حکیم مؤمن که ... مزاج حاره و بارده نفع کند تفریح آورد و درد باه ... امساک منی کند
و محافظت ... جهة ... اجزائش چهل و سه جزء است
و ... باعتدال شربتش یک مثقال ص بنج البنج فلفل مکی ده مثقال زعفران ...
مکی پنج مثقال صندل سفید دارچینی طباشیر سنبل الطیب گل سرخ خشخاش جلغوزه نارجیل
گل گاوزبان مکی سه مثقال زرنباد درونج بسباسه عود قماری عود بلسان و سعد ...
قسط بحری جوز بوا لسان العصافیر ... قرنفل زنجبیل بادیان ...
قرنفل فرفیون پوست بیرون پسته و پوست ترنج و ... بهمن سرخ و سفید درونج
و تخم بادرنجبویه بوزیدان مکی دو مثقال مشک نیم مثقال ... مثقال عسل
شش صد مثقال و بجهة ... ادویه را ... یاقوت لعل عقیق مرجان
مکی سه مثقال یاقوت ... عنبر مکی دو مثقال فلونیای دیگر ...
برکات که مرحوم ظهیرالدین ... الاسلام ... نقل کرده ام
... انفع است جهة دفع سمومات ... و جهة ... ظلمت ...
... وزن کام ... و فالج و رعشه و سیلان لعاب دهان و زکام قلب
و قوت حفظ و نسیان و کذلک بلغم و صفای ... و جهة سهر و نسیان ...
و قولنج و ... معده و جگر ... و تقویت ... خون
و ... استسقا ... بدن و ... و تقویه جماع و ...
... و ... و انواع ... و جهة ...
کرده ... و نافع است و سل ... سوداوی
و وحشت و سوء المزاج ... و قلب و ... غلبه و شربتش ... و ...
مثقال ... تا ... ناشتا ... خوب ... زمان ...
... در زمان گرم ... روز ... با ... روغن بادام ... و نبات ...
کنند در مزاج خشک ... سعوط ... و ...
و ... امراض حلق ... در ... نفع ...
... و ... و ضیق النفس ... و ... و وجع الفواد
و ... و ... و ... با گلاب ... و جهة ... شراب

افیون بیست مثقال

الاصول ودر دیگر باب عسل چون زیاده باربا باشد واگر از سده باشد باید الاصول وجهت مطبوخ
باب بوده ودر هر گاه ضبط شکم خود نتواند کرد وبیخ وی در دهنگاه بای که گرم شده باشد
در آفتاب تابستان ودر زمستان با جلاب نیم گرم ودر بیخ بنهاد ودر هر گاه باران بیخ
قوی باشد باب بیخ مرکب مطبوخ انیسون وجهت زحیر باب بزر قطونا با آب نیم گرم وجهت
حصات باب سداب باب در ق شرب وجهت بیماری که خواب نکنند بطبیخ خشخاش
وجهت بوسیر باب کنندنا وجهت ثقل زبان حبه باب سماق وبیخ غم جی سبب با آب
کاسنی وبیخ قوت جماع باب نخود مطبوخ وبیخ نقرس حبه هر روز قدر بیده وبیخ
زنبور گزیده بیند و نقاستش قطع نشود در آب حلبه وبیخ قم باب حرمل وجهت کسی که افیون
خورده باشد بطبیخ عود با گلاب وجهت گزیدن عقرب با عسل وجهت کسی که بلادر قی
هر روز چیه قی کنند باز بدهند تا قی ساکن کرده وعلامت صحت در این آن است
که مادکه [illegible] وقتی که پاک شود دستم بدارشی خولنجان بهم دهم چینی در هر سه مثقال
وجهت ماده که در کرده بهم رسیده باشد بطبیخ [illegible] و زبد وجهت دفع زیادتی خون
حیض باب سماق وجهت دفع احتباس بطبیخ عناب ومویز وجهت قولنج بطبیخ اصل السوس
اجزای بیست جزو است قولنج تا هفت سال زمان [illegible] شش ماه [illegible] شربتی جهت
[illegible] دانسته شد ص زاد فلفل [illegible] جنطیانا سلیخه جند بید ستر مکد چهار
درم سنبل الطیب تفاح اذخر [illegible] زراوند طویل مکد ده درم انیسون یازده مثقال [illegible]
نیم زعفران یک درم انیسون تخم کرفس بزر البنج مکد پانزده مثقال فلفل سیاه بیست
دو مثقال قسط فو سارون مکد ده مثقال نیم زنجبیل فودنج خشک مکد هفت درم دهن
بلسان با روغن گل سرخ ده مثقال عسل بقدر حاجت فلونیای دیگر که در اکثر خواص
از [illegible] بهتر است وتب ربع را مفید اجزائی بیست چهار جزو است قولنج تا بیک حال
شربتی یک مثقال ص صمغ [illegible] نعمان حرف جنطیانا مکد ده مثقال
گل مختوم افیون سنبل الطیب صمغ [illegible] جند بید [illegible] مکد سه مثقال اقاقیا [illegible]
قطراسالیون مکد دو مثقال قصب الذریره [illegible] حب الغار عصاره [illegible] مکد
پنج مثقال [illegible] زراوند طویل [illegible] دارچینی اسارون [illegible] روغن بلسان [illegible]
ده چندان [illegible] عسل [illegible] فلافلی لفظ یونانی است بفتح فا و سکون لام و فتح
دال مهمله و سکون فا و ضم تحتانی و سکون واو [illegible] اکثر عفونت لثه را نافع باشد و کوفت
مهره را بجوید ص اقاقیا [illegible] ده درم زنجبیل سرخ [illegible] زنجبیل [illegible] شب یمانی
مکد هفت درم [illegible] صاف چهار درم کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند
ودر سایه خشک کنند فلندریقون فنجنوش فودنج [illegible] در باب جیم در جوش فلونیای

مذکوره

مذکور گردید باب القاف قابولا بقاف والف وضم موحده وسکون واو وبالام که بجهان مشهور است و
[illegible] گویند دو قسم است [illegible] بفتح حا مهمله [illegible] مهمله [illegible] گویند [illegible] گویند ملک
اقسام است بعضی [illegible] جمله هندو در آب بجوشانند و بعضی را [illegible] کرده در آب جوش
میدهند و عوض آن [illegible] میکنند و [illegible] سرکه و شیره میکنند [illegible] میکنند و قسمی دیگر
[illegible] در دهن میکنند و [illegible] را شیره در دهن میکنند و قسمی دیگر را [illegible] سبوس
با شکر در دهن بادام [illegible] اسم [illegible] اما [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] سودا و بلغم را [illegible] صاحب [illegible] و باید مطلقا [illegible] کنند و قسم
دوم نفع میکند [illegible] هضم را و صفرا و بلغم را و صاحبان مزاج گرم و خشک را و قسم سیوم آن
نفع میکند و مرض استسقا معویه را [illegible] سودا [illegible] و قسم
[illegible] نافع است صاحبان [illegible] مسلول و مدقوق را و اما کابلی در باب
فوقانی [illegible] قاناطس بقاف والف فوقانی والف ثانی وکسر طا مهمله و سکون
تحتانی وقاناطس [illegible] فوقانی [illegible]
[illegible] شد مثل [illegible] عقیل [illegible] حبل و
[illegible] سودا [illegible] میکنند [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] مذکوره را بقوت [illegible]
میکنند [illegible] حکایت میکند [illegible] احتباس بول
بهم رسید در عصر شهنشاه [illegible] طبیب شهنشاه [illegible] حقنه [illegible]
[illegible] مریض [illegible] طبیب [illegible]
[illegible]
[illegible] طبیب شهنشاه حاضر آمد [illegible] گفتم [illegible] مرض است [illegible]
بود [illegible] بقاناطس [illegible] محقنه [illegible]
[illegible]
گفتم [illegible]
[illegible]
ضعیف بود مثانه ممتلی شده [illegible]
آنست خلاص یافت [illegible]
ودر آن علاج [illegible] قیقل [illegible]
قراطن ماء العسل [illegible] بفتح قاف [illegible]
مذکوره که در آن شاء الله تعالی [illegible] نافع است

سبل مجرب ترياقي و ضمه قرص استعمال میکنند که سبل را جید باشد اجزاء سرخ جزولست ص نوشادر
سوخته ملکی ده درم توتیا دوازده درم کوفته و بیخته بسه ده بیضه مرغ کرده بگل حکمت کرده در
کوزه نو گلی کرده در کوره فخار نهند چون سرد شود برآورده اند و دوباره سایند اکتحال کنند
قراح بفتح قاف با راء مهمله و الف آبی که آلوده بچیزی نباشد یعنی آب صاف قرابادین معرب است
از کرابادین یونانی و گویند قاف در لغت یونانی بمعنی یکی و قاف با راء مهمله و الف موحده و الف
ثانی و کسر دال مهمله و سکون تحتانی بمعنی ادویه مرکبه و قیل کل الکتاب من الادویة المفردة
والمرکبة پس اگر در این کتاب از ادویه مفرده که خاصیت ترکیب فقط ترکیب کیاد در آن موجود
و معلوم است و برخی اغذیه مناسبه که منافع قویه بدنی در آن مخفی و مذموم است
و فواید قلیله از اشیا که در آن احکام هویدا و مکتوم است مذکور و مرقوم باشد بصورت وی
مخفی نباشد اقاقرص مخترع الاندروس ماخس قدیم است صاحب نهایة نادر ق
و فلاسفه بعد از اختیار ادویه منقی از خاک و غبار که کهنه و پوسیده و نابکار نباشد
جدا جدا کوفته و بیخته چون غبار و نرم نموده بهم آمیزند و بسیار سحق کنند و باعرق
و شراب و مانبات که بان منسوب است سرشته مبالغه در کوفتن و سرشتن و سحق
تا آنکه [illegible] نمایند و قرصها سازند گرد و مدور اندر شربتش یکدرم است یکدرم قرص
کنند و اندر یکمثقال است و علی هذا القیاس قرص که بجهت دفع صداع و ستفیدات
و انواع قرص مثلث گویند سه پهلو سازند تا از دیگران ممتاز باشد و بغلط خورده نشود قرص
زراوند را هم چنین بقدر شربت آنکه در دو انگشت یا بیشتر اضافه نمایند پس در پشت غربال نهاده از
هم دور تا که بیکدیگر نچسبد و بگذارند در سایه تا خوب خشک شده و در ظرف شیشه یا چینی کرده
نگاه دارند و هر روز از آن دوری میکنند و بیا دعیه اکرام و غبار محفوظ میدارند تا اثر آن
در جسش نماند اقاقرص آن اینچنین بنهاد بسیار بهاست و اینچنین سهل است در حالیکه در ترکیب شود
تا شش ماه از نجینند و نایل کند و بعد از شش ماه ضعیف شود و اینچنین شامل است بر ادویه کبار و انبون [illegible]
تا چهار یا پنج سال اثر دارد و فوت یست و بعضی تا دو سال و این در صوع و مثلث و مساوی باشند هم چنین
اما طريق ساختن آن چنان است که بعد از خشک شدن قرص را کوفته و ساییده تا آب یا شربت یا لعاب یا کتکاب با هر چه
[illegible] این مفرده شده ممزوج کنند و یا شامند در تابستان اندک سرد در زمستان کم [illegible] و بعد از آن
دیگر آب با چیزی دیگر از آنها بنا شامند و اگر عطش غلبه کند باه مناسبه مقویه چون گلاب
و بیدمشک و مربات مفرحه چون لسان الثور و امثال آن مخلوط نموده بنوشند و در آن احتیاط کنند
قرص انزروت بفتح همزه و دال و فتح زاء معجمه و سکون راء مهمله و فتح میم و سکون عین و فتح میم ثانی
و واو در خواص چون قرص افراق معا دیعنی از اطباء هر ولد بدین نام خوانند و این انجله ابرک
مخلوط ملطف و مفتح و جهت استسقا و امراض حکمه و سپرز و معده سود مند است و رفع [illegible]
علل دماغ بارده و صداع بلغمی و [illegible] قدیم نافع است قوتش تا دو سال است اجزائش

چهار درم

چهار درم است حاما و راسن شعمان قسط تلخ قصب الذریره فلفل سفید فوتنج ناخوه ملکی سه مثقال دار چینی
مصطکی زعفران ترنجان ملکی شش مثقال فو یکمثقال سنبل ساذج هندی ملکی هفت مثقال با شراب یا [illegible]
آن و قرص سازند قرص ارقوطی بنسخه جالینوس بسرفه و بهای کهنه که قوی باشد و نافع و نزف الدم که تحت
بلغمی زاید و پشت پای و ورم آماس کبد نافع است اجزائش خزنرست وزنش جیست هفت درم قوتش
تا دو سال القدر شربتش تا دو درم با آب بادیان و سکنجبین ص انیسون و صبر ملکی چهار درم ساذج هندی
اساروون افسنتین مغز بادام تلخ عصاره غافث ملکی سه درم کرفس یکدرم با آب [illegible] حب کنند
قرص اسقیل بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر قاف و سکون تحتانی لغت عربیست و بعمل امارته نام مند
بغاسی بیاز خوکی و بیاز دشتی و عموم الیاتان که با دیه نشینان اند که کرک علف و گویند چون پای
برابر نهند تنگ شود و اگر مدتی پای نهاده نشسته باشد بیرون و پیاز موش و فم عنصر بفتح صاد
مهمله عنصل عربی یونانی و بهندی کاندا نافع است که یک [illegible] در استعمال کند و ضرب سموم
زبان کام [illegible] نافع تا بلغم بود مر التفرج جیره و کمرا نافع است [illegible] شربتش یکدرم ص بگیرند عنصل وسط
کرده [illegible] کرده خشکی [illegible] رطوبت فضلی که سرشتن
ان خمیر [illegible] کرده [illegible] نهند تا آن خمیر خوب پخته شود و بکار دچوبی
شکافته و پوستش دور کرده و مغز [illegible] اندازند و در هاون سنگ بکوبند تا هم
[illegible] شود و هیچ [illegible] پس [illegible] مخلوط نموده قرصها سازند با شراب
[illegible] با جرب میکنند وی سرشند و بدل شراب مثلث مثل کرده اند و ماخس
اسقیل [illegible] کرده و بعد از دو ماه استعمال کنند قرص استسقا اجزائش
[illegible] شربتش یکمثقال [illegible] آب کاسنی [illegible] آب عنب
الثعلب [illegible] سکنجبین [illegible] ص عصاره [illegible] دو درم [illegible]
گل سرخ [illegible] سنبل الطیب
نیم درم قرصها سازند [illegible] یکمثقال [illegible] محافظت نمایند قرص افیمون تو لیخ را
[illegible] جزو است وزنش [illegible] شربتش [illegible] بماء الاصول
ص افیمون [illegible] سکنجبین [illegible] کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند قرص فستق خداوند
بهای کهنه سود [illegible] بول کند و شهوت طعام پدید آورد و سوء
المزاج با به کبد را نافع باشد و مستعمل ابن سینا است در امراض حمی بلغمی چون مواظبه
کرده [illegible] چون [illegible] خورده شود [illegible] و استسقاء [illegible] باذن الله عز و جل
اجزائش [illegible] جزو است امراض گرم [illegible] سرد [illegible] خشک [illegible] در معده [illegible]
قوتش تا دو سال [illegible] شربتش تا [illegible] درم [illegible] باشد
بود [illegible] امراض [illegible] با سکنجبین [illegible] ص انیسون [illegible] انیسون کرفس
اساروون مغز بادام تلخ بالسویه کوفته و بیخته با آب [illegible] قرص سازند قرص فضی گرم است

دیگر آنکه خشک است در سیوم ملطف و مفتح و مقوی جگر است عرق را بیارد و بازهر سموم و نافع است
بقایای جذام و جمیع امراض سوداوی را حتی جذام و سعفه و شوره را بطریق دفع بقایا هر چهل روز تا
تا دو سال زمان ادراک سن بیماران نشسته شربتی یکمثقال بخت آن بعد از تحویل آفتاب بحمل
بگیرند تا قوی ماده و ماکیان کلانتر تا مند و کوبند در تنور بپزند باشد و اگر بهار طبیع
زمستان داشته باشد در آخر بهار یا اول تابستان نیکو باشد علامت ترجیب و ماده
آنست که ماده را آنچها نرم است و نرم باید یکی یا دو نفس بنفس بیست و محتج بغلیظ
قریب بدن نباتست و باید جوان باشد و قوی علامت آنست که حرکتها ی [illegible] موی
باشد و در آن افرا شده و چشمها انیس سرخ و دلیر باشد و تند نکرد و شکم و سینه
طلب باشد از بهر آنکه صلابت آن علت فضول باشد و سرش پهن باشد زیرا که پهن سر علامت
[illegible] دماغ باشد و اماکنه حیوان کرهای بی آب با زمین ریک که از آب دور باشد و سراب و شوره
زار نباشد و اشجار دیگر چون زقوم و عشر [illegible] باشد و بزودی میان درختان جوز
و بلوط و بجیه نباشد و چون انرا صید کنند در حال بکشند که گرسنه و تشنه و خشم آلود نشود
و اگر [illegible] طبیب [illegible] باشد طریق ذبح آن سرش با دنبالش [illegible] چهار انگشت
از سر و چهار از دم بهم آورده یکضرب قطع بیفکنند از بهر آنکه [illegible] از هر آن در دهان
و جانب سر آن باشد و فضلهای بدن در جانب دنبالش و چون کشته شود ببینند اگر
خون بسیار دود و بسیار حرکت کند نیک باشد و اگر زود از حرکت بماند و خون کمتر رود
شایسته این کار نباشد و باید [illegible] سرخ و [illegible] و خاک [illegible] و سفید [illegible] نباشد
و [illegible] افضل آنهاست و مخصوص [illegible] است ترتیب ترکیب آن بگیرند انرا
و شکم او را پاک کنند و چند بار بآب بشویند و اندک نمک [illegible] و پوست انرا بکنند
و در دیگ سفال با [illegible] در کنند و با اندک نمک و چند شاخ شبت هم ببندند
و باتش نرم [illegible] بپزند تا مهرا شود و گوشت از استخوان جدا شود پس سر دیگ پوشیده
بگذارند تا سرد شود پس گوشت را از آب و استخوان جدا کنند و بهاون سنگ بکوبند [illegible]
یک گوشت نان سفید پاکیزه بریان [illegible] کرده و بجهت بال [illegible] و قرص کنند و اگر
حاجت آید از همان آب گوشت آن قطره بچکانند تا سرشته شود آنگاه قرصها سازند
پهن [illegible] هر یک بوزن یکمثقال و در سایه بخشکانند بدستور [illegible] مقدار قرص
مذکور [illegible] حالت قرص کردن دست را بر دهن بلسان یا زیت کهنه بیالایند
و [illegible] هم اندک چرب کنند و اگر دهن بلسان نباشد بزیت کهنه آلوده کنند
و کاران [illegible] منفرج سازد و چون فلس پوست بریزد [illegible] اخلاط متعفنه
لطیفه [illegible] مستحیل [illegible] دفع کند و جهت سموم [illegible] مشروبه و [illegible]
و ضعف [illegible] عصب و [illegible] نافع [illegible] و حفظ جوانی و تقویت قوتهای

حیوانی

حیوانی و حواس و طول عمر بغایت نافع و مؤثر است قرص [illegible] نافع است قرحه کلیه و مثانه و بول الدم را
اجزاء [illegible] است ص بزر کرفس [illegible] شش درم زعفران [illegible] صنوبر و حماض و افیون
و بادام مقشر از هر یک سه درم بادیان ده درم حب کاکنج [illegible] بزر قثا مقشر دوازده درم کوفته
و بیخته قرص سازند قرص اقاقیا نافع است از نزف بول الدم و نفث الدم اجزاء [illegible] است شربتی
یکمثقال بعد از [illegible] استعمال شود ص اقاقیا [illegible] درم سماق
[illegible] گلنار [illegible] عصاره [illegible] لسان الحمل [illegible] گل ارمنی شادنج مغسول و افیون
[illegible] از هر یک درم باب [illegible] قرص سازند قرص [illegible] بفتح همزه و سکون قاف و ضم راء مهمله و سکون
واو و ضم قاف ثانی و سکون واو و فتح میم و سکون [illegible] با میم یونانی [illegible] زعفران ذکر کنند
اما قرص [illegible] بفتح قاف و سکون راء مهمله و ضم قاف [illegible] بلغت [illegible] زعفران کوبند و [illegible]
[illegible] معما و [illegible] باعتبار قرص باشد یعنی قرص زعفران و از جمله [illegible] الحفاظ [illegible]
و در خواص چون [illegible] است [illegible] تا دو سال ص زعفران [illegible]
[illegible] هندی [illegible] دو مثقال گل سرخ [illegible] یکمثقال [illegible] چهار مثقال
با شراب [illegible] قرص سازند قرص [illegible] اسهال [illegible]
باشد [illegible] ص [illegible]
چهار درم ورق گل سرخ صمغ عربی [illegible] سه درم [illegible] گل ارمنی طباشیر
رب السوس [illegible] قرص [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
و سوء القنیة و استسقا [illegible] دوازده است قرصها کنند هر یک دو مثقال
[illegible] بیک مثقال [illegible] استسقا [illegible] با سکنجبین
گل سرخ هفت درم اصل السوس [illegible] سکنجبین [illegible] چهار درم سنبل
مصطکی [illegible] غافث و طباشیر [illegible] درم تخم خیار [illegible] سه درم [illegible]
زعفران [illegible] سکنجبین [illegible] حل کنند و آب [illegible]
و [illegible] با عصاره [illegible] حل کنند [illegible] قرص سازند
قرص [illegible] از دستور [illegible] زیاده [illegible]
بیست جزو است [illegible] چهل [illegible] درم قرصها کنند هر یک دو مثقال [illegible] بخشکانند
و چون خشک گردد شربتی یک قرص باشد با سکنجبین ص عصاره [illegible]
رب السوس گل سرخ تخم خیار [illegible] مقشر [illegible] سه درم مصطکی سنبل عصاره غافث [illegible]
[illegible] افسنتین [illegible] تفاح [illegible] تخم [illegible] و [illegible]
[illegible] زعفران و طباشیر [illegible] سکنجبین شش درم [illegible] سابق [illegible]
[illegible] قرص سازند قرص [illegible] بفتح همزه و سکون نون و فتح دال [illegible]

و ضم راء مهمله و سکون واو و دال و ضم راء مهمله ثانی و سکون واو و دال ثالث اسم پادشاهی است که
مؤلف باسم او ساخته و بنام او مشتهر شده اجزا [illegible] فایده است و نافع است
که بدن هوام و ادویه قتاله را دفع سم و تقویه اعضای رئیسه میکند و سود میدهد ضعف
جگر را و استسقا و تفتیح سده را و نسخهای این مختلف است و این نسخه بهترین نسخ و اختیار حنین ابن
اسحق است اجزایش پانزده جزو است وزنش یکصد و هشتاد و شش مثقال شربتش یک مثقال
دارشیشعان قصب الذریره اسارون عود بلسان سلیخه جعده مصطکی فو مکی شش
مثقال تفاح اذخر زعفران مکی دو و دو دانگ مثقال دارچینی حماما مرصاف مکی بیست چهار
مثقال اقحوان بیست مثقال سنبل الطیب شانزده مثقال با شراب نبیذ عسل یا جهوری
قرص سازند قرص انده روخون الملک که جز و اعظم تریاق غریزه و بعضی معاجین کبار است
مقوی معده و دماغ و جگر و باقوت [illegible] و جهت علل بارده و اعضای رئیسه نافع است
اجزایش [illegible] است [illegible] بالسویه شربتش یک مثقال ص بابونه سرخ و سفید سماقی سنبل
مرصاف اسارون و افسنتین [illegible] قصب الذریره عود بلسان با شراب جهوری یا مثلث یا نبیذ
زبیب قرص سازند قرص افسنتین تبهای بلغمی و ضعف کبد را سودمند باشد و سده بگشاید و درد
معده را نافع باشد اجزایش [illegible] است شربتش یک مثقال ص افسنتین [illegible] بادام تلخ سنبل الطیب
و صبر [illegible] هر یکی چهار درم عصاره غافث و ساذج هندی و اسارون [illegible] سه درم مصطکی
تخم کرفس [illegible] کوفته و بیخته با سکنجبین بسرشند قرص افسنتین تبهای بلغمی را نافع باشد و ماده
غلیظ را لطیف کند اجزایش یازده است شربتش چهار دانگ با ماء الاصول ص افسنتین کرفس
بادیان [illegible] سه درم نعناع [illegible] نانخواه حب الغار اسارون مصطکی زعفران سنبل گل سرخ [illegible]
یک درم کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند قرص افسنتین که [illegible] سده [illegible] اجزا
یازده است و وزنش بیست درم شربتش یک درم ص افسنتین غافث [illegible] سه درم [illegible]
بیخته [illegible] دو درم [illegible] اسارون کرفس [illegible] مصطکی سنبل الطیب [illegible]
[illegible] یک درم [illegible] قرص سازند قرص [illegible] نافع باشد [illegible]
طبیب میگوید که حکیمی که این قرص ساخت [illegible] چهار [illegible]
[illegible] اجزا چهار [illegible] ده درم شربتش یک مثقال
با سکنجبین ص [illegible] چهار درم فلفل سفید سنبل الطیب اشق [illegible] دو درم اشق را
در سرکه بخیسانند و حل کنند و دواها را بآن بسرشند و قرص سازند قرص [illegible]
خداوندان [illegible] طعام خورده [illegible] نافع
اجزایش هشت است وزنش چهل هشت درم [illegible] یک [illegible]
خشک [illegible] شربتش [illegible] ص [illegible]
مکی [illegible] سلیخه بیست درم [illegible] فلفل [illegible] سنبل [illegible] دو درم با شراب
بوده و امثال آن بسرشند و قرصها سازند قرص [illegible] که منسوب است [illegible]

[illegible]

میکند

میکند معده را از بلغم و امعاء را و نفع میکند صرع را و دفع میکند [illegible] اجزایش دوازده است
وزن ده جزو [illegible] شربتش یک قرص [illegible] ده درم ص هلیله کابلی هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله
و بلیله [illegible] کابلی [illegible] اسطوخودوس [illegible] اسارون مصطکی مکی
هم جزو [illegible] قرص سازند قرص [illegible] بنوع دیگر که جهت جرب و رطوبت و دفع بلغم خام و صفرا
حار [illegible] نافع است [illegible] حب [illegible] زبیب [illegible] سفوف [illegible]
یک قرص [illegible] شب [illegible] باشند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سقمونیا [illegible] هلیله بلیله آمله [illegible] کابلی
[illegible]
[illegible] هفت مثقال [illegible]
[illegible] قرص [illegible] طعام هضم [illegible]
[illegible]
[illegible] ص حب الآس [illegible] افسنتین [illegible]
دو مثقال با شراب قرص سازند [illegible] قرص [illegible] نافع است
شربتش یک قرص [illegible] ص [illegible] کلنار [illegible] چهار درم صمغ عربی یک درم
[illegible] قرص سازند [illegible] اما قرص بنفشه
[illegible] سود دهد اجزا نه جزو است شربتش دو درم ص گل سرخ
تخم [illegible] بنفشه و مغز تخم کدو و تخم خیار مکی ده درم رب السوس [illegible] سه درم
مصطکی دو درم محموده یک درم با آب ترنجبین قرص سازند قرص بنفشه [illegible]
و چشم [illegible] اجزایش هفت جزو است ص گل بنفشه دو درم هلیله زرد و
[illegible] رب السوس [illegible] محموده [illegible] شکر [illegible] قرص
بنفشه دیگر [illegible] اجزا هشت است وزنش بیست
شش درم شربتش دو مثقال [illegible] ص بنفشه مغز بادام [illegible] مغز کدو [illegible] رب السوس
گل ارمنی نشاسته [illegible] سه درم مصطکی [illegible] سنبل الطیب [illegible] قرص بنفشه دیگر که نافع است
[illegible] اجزایش یازده است [illegible] شربتش دو درم [illegible]
بنفشه مغز بادام [illegible] خطمی [illegible] رب السوس
گل ارمنی نشاسته گل سرخ مکی سه درم قرص بنفشه دیگر سهل صفرا و بلغم است و تنقیه
دماغ میکند و نافع است [illegible] چشم و تاریکی چشم [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] ظاهر نباشد این مسهل [illegible] حبوب و اقراص بنفشه [illegible]
[illegible] اجزایش پنج است [illegible] چهار درم [illegible]

شکر سرخ دیگرهم بخورند ص بنفشه ده درم شربت سفید یکدرم هلیله ده درم ربّ السوس
عود ده دانگ قرص سازند قرص بنفشه دیگر که همان فایده دهد ص بنفشه ده درم شیرخشت اصل السوس
مکلس ده درم شربت سه درم تا دو انخاینه قرص کاکنج معرب است از بیخ انگشت تا ده درم کم
سپید را نافع باشد اجزایش چهار قوتش تا یکسال شربتش دو درم تا دو مثقال با سکنجبین
ص تخم بیخ انگشت کرده خراسان هند و بید کوبند خرفه کاشنی و پوست کدو خشک ساده
با سکنجبین قرص سازند قرص بول الدم و بول الدم و قروح کلیه و مثانه را سود دهد اجزایش
چهار درم است شربتش تا ده درم ص مغز تخم خیار و خرفه و خشخاش و کتیرا مکید چهار
درم گل قبرس و شادنج مغسول ربّ السوس صمغ عربی مغز بادام شیرین دم الاخوین
کندر مکد ده درم تخم کرفس یکدرم افیون نیم درم کاکنج ده دانه قرص سازند قرص حب الآس
اسهال و قی و زوسنطاریا را نافع باشد و خون بواسیر را باز دارد قوتش تا دو سال شربتش
دو درم با شراب سیب ص حب الآس سماق کزمازج گل ارمنی بلوط نشاسته بریان
کرده مکد ده درم مقل دو درم مازو سنبه پوست انار مکید پنجدرم کوفته و بیخته
بدستور قرص سازند قرص حب الآس دیگر اسهال معده را نفع کند اجزا شش جزو است
شربتش دو درم با آب سیب یا به ص سماق حب الآس کزمازج گل ارمنی نشاسته بریان
بلوط ساده کوفته و بیخته قرص سازند و نگاهدارند قرص حلتیت به حمی ربع را عظیم نافع
باشد و بادهای کرده معده و روده باشد بشکند قوتش تا دو سال اجزایش چهار
جزو است شربتش یکمثقال ص مرجان حلتیت فلفل سداب خشک ساده قرص خشخاش
سرفه و درد سینه و تب را و برآمدن خون از سینه و اسهال خون را سود دهد اجزایش
نه جزو است وزن آن بیست درم و دانک مزاجش سرد است و یکسال اجبر و ربع خشک
دویکسال چهار و دو ثلث شربتش یکمثقال صاحب سرفه را با شراب زوفا و آب نیم کرم و برآمدن
خون را با شراب خشخاش یا انجبار دو حمی دق را با شراب بنفشه یا جلاب ص گل سرخ
صمغ عربی مکد چهار درم نشاسته و کتیرا مکید ده درم خشخاش سفید و سیاه مکد ده درم
طباشیر و ربّ السوس مکد ده درم زعفران دو دانگ بلعاب بهدانه قرص سازند و در
بعضی نسخ سه درم حب الآس بریان و پنجدانگ زعفران آورده اند قرص خشخاش که بیخوابی
نافع باشد هرگاه طبع نرم بود و تشنگی و حرارت را ساکن کند شربت هر صباح دو درم با آب
سیب یا به یا امرود اجزایش کافور دو دانه جزو است و وزن آن پنجاه و شش درم بعد از
آنکه زیره و صمغ را بریان کرده باشند کوفته و بیخته قرص سازند ص مغز کدو و خشخاش
سفید و خرفه و خیارین و بهدانه که مکد شش درم صمغ عربی طباشیر طین قبرس
تخم حماض مکد سه درم گل سرخ پنجدرم نشاسته دو درم کافور یکدرم قرص خشخاش

کر فرج

کرفرج کلیه را نافع باشد و گوشت بره بالند و ... سکون وجع و البسته را ... دهند اجزایش نه
جزو است و وزن آن هفده درم یکدانک و نیم شربتش یکمثقال با دو درم با سکنجبین سفرجلی یا کشکاب و اگر
حب القلب و دم سوخته و سبک و لولو در این قرص زیاده سازند قرحه مثانه را نافع باشد ص
تخم خشخاش سفید و اسود مکد دو درم کتیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی گل قبرس گل مختوم گلنار
گل سرخ سماق مکد یکدرم طباشیر کهربا مکد یکدرم و نیم کندر نیم درم زیره لبنج چهار دانگ دیو
دو دانگ با آب بدونه قرص سازند قرص الدانی ... و ... اسهال ...
دو موی را نافع باشد نافع است اجزا پانزده جزو است شربتش سه درم ص تخم بادرنگ نشاسته
مکد سه درم کتیرا صمغ عربی مکد دو درم گل ارمنی طباشیر مکد چهار درم خشخاش پنجدرم گل سرخ
مغز تخم کدو خیارین و خرفه مکد شش درم مغز بهدانه و مغز تخم هندوانه مکد هفت درم رب
السوس ده درم با لعاب بهدانه قطونا قرص سازند قرص یا مسقطرامون بفتح دال مهمله یا تحتانی والف بفتح
و سین مهمله و سکون قاف و یا و فتح الف و فتح میم و الف ثانی و ضم طای مهمله و سکون واو و نون
مجهول معروف است با قرص البزوری نافع است ذکر و ضعف اخلاط مفرط و قروح امعا و اخلاط
دم و نزف و فساد هضم و بالغ نفع است قوتش تا دو سال و زمان ادراکش بعد از ششماه و عند البعض
بعد از یکهفته اجزایش هشت جزو است و قوتش سی و دو درم شربتش تا نیم درم تا نیم مثقال
ص تخم کرفس و نانخواه مکد هشت درم بادیان و انیسون مکد چهار درم سنبل الطیب سلیخه افیون
مکد دو درم شراب ریحانی سرشته قرصها سازند هر یک نیم مثقال قرص زرشک زرد ربّ السوس
ده درم نشاسته بنفشه کتیرا تخم خطمی و بابونه مکد سه درم بلعاب بهدانه و کتان و اسغول
بسرشند شربتش یکمثقال با شراب بنفشه قرص ذات الریه در دور ذات الریه و ذات الجنب سرشته شد قرص حوذ با بیلی
نسخه ثابت ابن قره اجزایش شش است و قوتش شش درم شربتش دو درم ص حب الآس تخم حماض
مکد دو درم صمغ عربی و نشاسته مکد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب بنکو بسرشند قرص بابلی به نسخه دیگر
اجزا ده جزو است شربتش سه درم با آب انار ترش ص طباشیر رب السوس مکد ده درم تخم کاهو بیست
درم تخم خرفه پانزده درم گل سرخ کتیرا خشک مکد پنجدرم اقاقیا صندل سفید گل ارمنی گلنار مکد دو درم
کافور نیم درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند قرص ... ص ... صفیه را باز دارد و خوب آورده اند اجزا هفت
جزو است وزنش نوزده درم قوتش دو سال شربتش یکدانک با سرکه ص قرنفل ده درم ...
قرفه مکد دو درم مصطکی افیون پوست بیخ لفاح مکد یکدرم کوفته و بیخته قرص سازند قرص ... و ند
آکاس ... و ... کند اجزایش شش جزو است و زنش بیست
پنجدرم مزاجش گرم است در یکدرجه و ثلث خشک در آخر درجه شربتش یکمثقال
ص ... ند چینی هشت درم فوه ... مغسول مکد چهار درم کرفس عافت انیسون مکد
سه درم قرص ... و ند ... سرد را سود دهد اجزایش هفت جزو است و زنش
بیست پنجدرم مزاجش گرم است در یکدرجه و ربع خشک در یکدرجه و نیم شربتش یکمثقال

قرص ریوند چینی یک درهم ده درم سنبل مصطکی غافت انیسون بادیان افسنتین مکی دو درم
نیم باب بادیان اقراص سازند هریک یک مثقال قرص [illegible] دیگر که اسهال [illegible] را باز دارد
اجزا سرخ جزو است وزنش چهار مثقال شربتش سه درست درم ربع درم [illegible] خشک [illegible]
[illegible] یک جزو است دو درم آب کاسنی با آب لسان الحمل قرص [illegible] یک مثقال گل ارمنی
و صمغ عربی مکی یک مثقال نیم قرص [illegible] دیگر که اسهال دم را باز دارد و سوء المزاج جگر را
نافع باشد و سدد را بگشاید اجزا سرخ جزو است شربتش دو درم با آب لسان الحمل [illegible]
باب باشد [illegible] قرص ریوند چینی زرشک و تخم کاسنی بالسویه قرص [illegible]
که [illegible] باشد [illegible] نباشد نافع است اجزایش هفت جزو شربتش یک مثقال قرص تخم [illegible]
سنبل الطیب بادیان [illegible] کرفس مکی دو درم [illegible] چهار درم قرص [illegible]
که [illegible] امتحان نموده [illegible] و صلابت [illegible] غذا شود [illegible] مخصوص
و نان با سکنجبین شربتش یک مثقال قرص پوست [illegible] مکی چهار [illegible] ریوند طویل [illegible]
حب [illegible] فلفل مکی [illegible] کوفته و بیخته [illegible] قرص کنند با سکنجبین
قرص زرشک [illegible] نافع باشد اجزایش هفت جزو است وزنش بیست [illegible]
نیم [illegible] شربتش [illegible] خشک [illegible] قوتش [illegible]
زمان [illegible] عند الحاجه شربتش یک مثقال تا دو درم قرص زرشک بیدانه ده درم تخم کاسنی
و خرفه و تخم خیار مقشر مکی سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی یک درم سنبل نیم درم قرص
زرشک [illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible] بگشاید اجزایش
پانزده [illegible] وزنش چهل درم شربتش سه درم [illegible] خشک [illegible]
قوتش [illegible] سابق قرص زرشک منقی پنجاه درم [illegible] پاک کرده تخم خیار مقشر
طباشیر مکی سه درم تخم کشوث عصاره غافت مکی ده درم سنبل زعفران لک مغسول
ریوند مکی یک درم رب السوس دو درم ترنجبین [illegible] آب کاسنی بگدازند [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] قرص کنند و با سکنجبین [illegible] قرص زرشک [illegible] کبیر
[illegible] شیخ الرئیس [illegible] اماس جگر [illegible] بگشاید تحلیل کند اجزایش [illegible]
وزنش بیست پنج درم مزاج گرم [illegible] خشک [illegible] شربتش
یک مثقال قرص زرشک منقی عصاره غافت طباشیر مکی سه درم لک مغسول [illegible] سنبل
عصاره افسنتین ریوند چینی لسان الثور مکی دو درم نیم زعفران یک درم باب کاسنی قرص
سازند قرص زرشک دیگر [illegible] نافع [illegible] باشد
و جهت تبهای [illegible] اجزایش چهار [illegible] وزنش [illegible] شش
درم قوتش تا ده سال [illegible] شربتش تا دو درم قرص زرشک بیدانه رب السوس گل سرخ
تخم خیار [illegible] هندوانه و کشوث و کاسنی مکی سه درم مصطکی سنبل الطیب عصاره غافت

مکی درم

مکی دو درم [illegible] الصمغ ریوند زعفران مکی یک درم ترنجبین شش درم [illegible] قرص سازند [illegible]
[illegible] قرص زرشک صغیر [illegible] نافع [illegible]
اجزایش هشت [illegible] وزنش [illegible] چهار درم قوتش [illegible] شربتش دو مثقال قرص زرشک بیدانه پانزده
درم تخم کاسنی و خرفه و مغز تخم خیار [illegible] مکی سه درم گل سرخ پنج درم ریوند چینی سنبل مکی یک درم بلعاب
اسپغول [illegible] قرص سازند قرص زرشک [illegible] دیگر [illegible] اجزایش شش جزو است وزنش شانزده
درم نیم قوتش [illegible] شربتش دو مثقال با سکنجبین [illegible] و آب کاسنی و آب عنب الثعلب قرص زرشک
بیدانه پنجاه درم رب السوس یک درم نیم مغز تخم خیار و خرفه و کاسنی مکی دو درم [illegible] قرص سازند
قرص زرشک [illegible] خالص [illegible] ضعیف باشد [illegible] سود دهد
اجزا هفت [illegible] وزنش [illegible] شربتش دو درم قرص عصاره زرشک چهار درم گل سرخ [illegible]
درم اصل السوس عصاره غافت مغز تخم خیار [illegible] کثیرا [illegible] صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه مکی
دو درم لک مغسول ریوند سنبل مکی یک درم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم [illegible] آب [illegible]
[illegible] قرص [illegible]
اجزایش [illegible] پنجاه [illegible] کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند
[illegible] حاجت [illegible] کوفته و بیخته [illegible] قرص
زرنیخ سرخ [illegible] مکی ده درم [illegible]
[illegible] مکی سه درم قرص زرنیخ دیگر [illegible]
[illegible] اجزا هفت [illegible] قرص کاغذ سوخته سه درم زرنیخ ده درم [illegible] زنجبیل فلفل سوخته [illegible]
مکی ده درم [illegible] سازند قرص زرنیخ دیگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
کوفته [illegible] آب [illegible]
شربتش [illegible] درم قرص زرنیخ سرخ [illegible] مکی سه مثقال آهک آب [illegible] شش مثقال [illegible]
سوخته [illegible] مکی ده مثقال قرص زعفران [illegible]
مکی [illegible] کوفته [illegible] قرص سازند [illegible]
[illegible] قرص سرطان [illegible] نافع باشد اجزا [illegible] درم شربتش یک مثقال
قرص مغز تخم خیار [illegible] مکی پنج درم [illegible] اصل السوس مکی چهار درم کثیرا [illegible]
طباشیر سرطان سوخته مکی ده درم گل سرخ چهار درم [illegible] قرص سازند قرص سرطان [illegible]
اجزا چهار [illegible] شربتش [illegible] قرص گل ارمنی [illegible]
[illegible] کثیرا طباشیر [illegible] زعفران
مکی پنج [illegible]
[illegible] رب السوس مکی سه درم زعفران یک درم [illegible] با آب لسان الحمل قرص سازند قرص سرطان نافع

اسهال کهنه را و هر کرا در خون شبیه بآب گوشت باشد و سبب ان بلوری و کثافت دفع را اطبا دیدی کفته اند
اجزا هست جزو است وزن بالسویه سرشتی سه درم ص گل ارمنی طباشیر بلوط تخم حماض [illegible] گل
سرخ صمغ عربی مقلو سرطان نهری محرق سادی مربی بآب قرص سازند قرص سرسم [illegible]
الدم و سرفه دق را نافع بود اجزا [illegible] ست سرشتی دو درم باب لسان الحمل ص سه درم اسفیداج
شادنج مغسول الاخوین مکلس سه درم گلنار مانند مکلس دو درم شاخ بز کوهی سوخته اقاقیا
مکلس هر کدام کهربا و زعفران مکلس نیم درم [illegible] و [illegible] نیم نیم قرص سعفه چون بمالند بر ابدان اطفال
سعفه را زایل کند [illegible] ص [illegible] مغز بادام تلخ مکلس جزو [illegible] مقل جزو مقل را در سرکه حل
سازند و مقل [illegible] قرص سازند و وقت حاجت باب کاسنی
سائیده بر سعفه طلا کنند قرص سل مغز تخم خیار چهار درم طباشیر سرطان سوخته مکلس
دو درم نشاسته یکدرم بلعاب اسفرزه قرص سازند قرص سل دیگر اجزا [illegible] هشت جزو است
و [illegible] چهار درم سرشتی یکمثقال ص تخم خیار ده درم تخم خرفه [illegible] اصل السوس مکلس چهار
درم طباشیر سرطان محرق مکلس دو درم نشاسته و کثیرا مکلس یکدرم بلعاب اسبغول قرص سازند
قرص سماق نافع است اسهال خونی و قی و خون زحیر را سرشتی ربع مثقال ص سماق طرثوث
سماق شامی حب الآس صمغ عربی گلنار اقاقیا فوفل قاقله مکلس جزو باب سیب قرص سازند
قرص سنبل که آماس صلب را که در جگر و معده باشد [illegible] آماس جگر با سکنجبین [illegible]
درم معده با [illegible] سرشتی دو درم ص نفاخ اذخر [illegible] سنبل الطیب [illegible]
مکلس سه درم زعفران مرجان قسط فلفل مکلس یکدرم مقل و مصطکی مکلس دو درم اشق نیم درم
در مثلث حل کرده و اجزا را کوفته و بیخته بدان بسرشند و قرص سازند قرص شادنج قاطع خون
جمیع اعضا و [illegible] قروح و رنج بقایای آن که بعد است نافع است و نزفهای جگر و اسهال دموی
معتبد و از اقراص کهربا بهتر است و مقدار سرشتی یکمثقال باشد ص کثیرا بوداده خشخاش
سفید مکلس شش مثقال کهربا مرجان تخم خرفه مکلس پنج مثقال گل مختوم و اکر نباشد گل ارمنی
شاخ کاو کوهی سوخته پوست تخم مرغ سوخته کثیرا صمغ عربی مکلس سه مثقال [illegible] سوخته
بزر البنج شادنج مکلس دو مثقال قرص شادنج دیگر نافع است تب دق و دق و سل و قطع سیلان
خون هر عضو [illegible] و اسهال [illegible] و [illegible] و نزفهای دموی و سرفه حاد را اجزا نوزده است
[illegible] سرشتی یکمثقال ص گل سرخ تخم خرفه خشخاش سفید کثیرا نشاسته طباشیر
گل ارمنی شسته و طین رومی و طین شامی مکلس پنج مثقال سرطان سوخته ده مثقال کثیرا
رب السوس صمغ عربی شادنج مغسول انجبار شاخ کاو کوهی محرق مکلس سه مثقال بزر
البنج افیون زعفران مکلس یکمثقال بلعاب بزر قطونا قرص سازند قرص [illegible]
[illegible] بلور [illegible] سفید و [illegible] سفید بهندی [illegible]
نافع است بول الدم را و خون آمدن از همه اعضا را سودمند است اجزا شش است سرشتی یک مثقال

باشرب

باشرب حب الآس یا انجبار ص شب یمانی شاخ گوزن سوخته کثیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه اجزا را کوفته
و بیخته باب خرفه قرص سازند قرص الشب نوع دیگر که همان عمل کند اجزا پنج است و مقدار سرشتی [illegible]
[illegible] ص شب یمانی دو درم دم الاخوین گلنار مکلس سه درم کثیرا شش درم صمغ عربی دو درم کوفته و بیخته
باب خرفه قرص کنند قرص الشبرم بکسر شین معجمه و سکون موحده و کسر مهمله و سکون المیم استسقا
نافع باشد [illegible] اجزا دو جزو است سرشتی [illegible] اول [illegible] اغاز کنند و بعد از ان بیفزایند
تا بیک درم رسد و در هر هفته یکنوبت با سکنجبین یا [illegible] بکار دارند ص شبرم و هلیله زرد [illegible]
کوفته قرص سازند قرص القیصوم [illegible] نافع باشد [illegible] ساعت
[illegible] سرشتی یکدرم [illegible] ص [illegible] سکنجبین مکلس [illegible]
[illegible] اجزا [illegible]
خشک [illegible] قرص سازند قرص صندل که نافع است صداع
گرم حاری [illegible] باشد [illegible] ص [illegible] صندل [illegible]
و [illegible] با گلاب [illegible] کرده گلاب [illegible] باشد با آن صندل سائیده
خشک کرده [illegible] قرصها کنند و وقت حاجت با گلاب
سائیده بمالند قرص الصندل الاشرب که نافع است خداوند تبهای حاره را و عطش شدید
و کرب جگر و معده و خشکی زبان را که از شدت بخارات صفراوی باشد [illegible] میکند [illegible] اطفاء
[illegible] الامراض [illegible] ارباب تجربه و تبها نافع و سودمند است و اگر حرارت
تبها [illegible] باشند و طبیعت [illegible] کثرت حرارت [illegible] از این قرص
و نیم درم [illegible] با هم قرص سازند [illegible] بآب [illegible] با شراب آلو [illegible] سرشتی
یکمثقال [illegible] با آب انار [illegible] با آب سیب ترش و [illegible] با آب هندوانه [illegible]
هندی و مغز [illegible] هندی [illegible] خرنوب و [illegible]
درم [illegible] سرشتی [illegible] ص [illegible] گل سرخ طباشیر نبات سفید
مکلس چهار درم صندل [illegible] سفید [illegible] رب السوس تخم خرفه مکلس دو درم مغز تخم
خیار و خیار [illegible] کافور و کثیرا مکلس نیم درم [illegible] کوفته و بیخته و بلعاب اسبغول سرشته
قرص سازند و لعاب اسفرزه [illegible] گلاب [illegible] و آب انار [illegible] کرفته
قرص کنند [illegible] هر قرص یکدرم تا یکمثقال قرص طباشیر افیونی اسهال با افراط با حرارت
نافع است اجزا [illegible] یکسال سرشتی یکدرم ص طباشیر ورق گل سرخ
تخم کاهو و خرفه و سماق و کاسنی مکلس یکدرم گلنار صندل افیون مکلس نیم درم تخم حماض [illegible]
نیم کافور یکدانک باب [illegible] قرص سازند قرص طباشیر قابض تبهای صفراوی و دموی
و شدت عطش را نافع باشد و تسکین غلیان خون نماید اجزا [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] باشد و خون [illegible] آبله [illegible]
و پنج مرجان مکلس یکدرم سماق منقی بیخته [illegible] انجبار سه درم [illegible] کنند [illegible]

مثقال باشد ص تخم خرفه بو داده ده درم گل سرخ شش درم صندل سفید سائیده صمغ عربی
بو داده کثیرا بو داده نشاسته بو داده شاهبلوط بو داده رب السوس تخم حماض بریان مکی دو درم گلنار
آقاقیا مکی یک درم طباشیر نیم درم منقی مکی چهار درم اجزا را سائیده با آب سیب یا به
یا انار ترش قرص سازند قرص طباشیر قابض دیگر اسهال صفراوی باز دارد و تشنگی را بنشاند و
تبهای صفراوی را سود دارد اجزای وی دوازده است وزن شربتی چهل و پنج درم و نیم مزاجش سرد است
در درجه دوم خشک است در درجه یکم شربتی دو درم با سکنجبین ص طباشیر پنج درم
گل سرخ هفت درم صمغ عربی نشاسته بریان حماض گلنار حب زرشک بذر خرفه بریان کرده مکی
سه درم صندل مقاصیری دو درم تخم ریحان ده درم گلنار سه درم زعفران نیم درم قرص طباشیر کافوری
سوزش دل و سینه و تبهای گرم را سود دارد اجزای وی ده است وزن شربتی چهل و هفت درم مزاج سرد است
در درجه دوم خشک است در درجه یکم شربتی دو درم با سکنجبین ص طباشیر کثیرا مکی
چهار درم گل سرخ مغز تخم خیار و کدو و خرفه مکی شش درم زعفران دو درم و زرشک هفت
درم رب السوس صندل سفید مکی سه درم کافور یک درم بلعاب اسغول قرص کنند قرص
طباشیر کافوری که صاحب [illegible] را سود دارد و جهت [illegible] کرده باشد [illegible]
و سلسل البول را هرگاه دماغ یا کبد یا عضو دیگر حار باشد اجزای وی ده است اوزان شصت و نیم
درم قوتش شش ماه شربتی سه درم با آب انار ترش یا گلاب سرد کرده و مریض [illegible] آب
سرد نشاند چند [illegible] کند سودمند است و دوغ [illegible] نافع است و رب
مورد آزموده است ص طباشیر ده درم مغز تخم خرفه و مغز [illegible] مکی [illegible] ده درم کشنیز
مدبر [illegible] و گل سرخ و گلنار [illegible] مکی پنج درم گلنار صندل سفید صمغ عربی آقاقیا مکی
دو درم کافور نیم درم [illegible] بدهند قرص طباشیر کافوری تبهای محرقه و سرفه گرم را نافع
باشد و تشنگی بنشاند اجزای وی ده است اوزان هشت مثقال یک دانگ شربتی یک مثقال ص طباشیر
گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین و کاسنی و کاهو و خرفه مکی یک مثقال کافور قیصوری دانگ
بلعاب بزر قطونا قرص سازند قرص طباشیر کافوری دیگر که نافع است شطر الغب و باقی
حمیات صفراویه را هرگاه تب و تشنگی و سرفه باشد اجزای وی ده است اوزان پنجاه و چهار درم
شربتی دو درم ص طباشیر گل سرخ صمغ عربی کثیرا مکی چهار درم تخم خیارین و خرفه و اصل
السوس مکی هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یک درم بلعاب اسغول
قرص سازند قرص طباشیر دیگر در محرقه و سایر تبهای صفراوی هرگاه طبع نرم باشد
اجزای وی ده است اوزان بیست یک درم و نیم شربتی دو درم ص طباشیر گل سرخ مکی دو درم
نیم مغز تخم خیار و خرفه و کاسنی مکی سه درم تخم کدوی مقشر دو درم صندل سفید نشاسته
رب السوس مکی یک درم زعفران دو دانگ کافور یک دانگ و نیم قرص طباشیر کافوری دیگر
نافع است حمیات مطلقه را [illegible] و سعال و [illegible] از اعضا اجزای وی ده جزو است

اوزان

اوزان سی و هفت درم و نیم شربتی یک قرص ص درمی گل سرخ رب السوس مکی شش درم تخم
خیارین و کدو و بقله مکی چهار درم طباشیر صمغ کثیرا نشاسته مکی دو درم کافور قیصوری یک
درم زعفران نیم درم سائیده بلعاب بزر قطونا قرصها سازند هر یک دو درم و نیم قرص طباشیر [illegible]
بجهت سل و تب دق [illegible] نافع است اجزای وی شانزده است قوتش شش ماه شربتی یک مثقال ص
طباشیر گل سرخ مکی پنج درم مغز تخم خیارین و خرفه و کدو شیرین مکی سه درم تخم کاهو و کاسنی
مکی چهار درم صندل سفید سه درم سرطان نهری رب السوس مکی یک درم زعفران و کافور
مکی نیم درم ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی مکی یک درم و نیم بلعاب بکو یا بهدانه قرص سازند و در
بعضی نسخ عود خام و سنبل و [illegible] کافور را اضافه کنند قرص طباشیر لؤلؤی اسهال را دفع کند
و تبهای گرم را [illegible] و دل و دماغ و جگر را قوت دهد و خوب آورد اجزای وی هشت است
قوتش یکسال شربتی یک مثقال ص مروارید ناسفته طباشیر مکی سه مثقال [illegible] تخم حماض
[illegible] صمغ عربی مکی دو درم خشخاش سیاه [illegible] ده و نیم درم [illegible] بگلاب قرص
سازند قرص طباشیر معتدل سودمند باشد جهت تبهای کهنه و خون رفتن از شکم
باز دارد اجزای وی نه است اوزان بیست و چهار درم شربتی یک مثقال ص درمی گل سرخ شش
درم صمغ عربی نشاسته کثیرا مکی چهار درم تخم حماض طباشیر مکی سه درم بلعاب اسغول
قرص سازند قرص طباشیر ملین مسهل سرفه گرم و خشونت سینه و تب محرقه را سود دارد
و طبع را نرم کند اجزای وی هشت است شربتی یک مثقال ص طباشیر چهار مثقال ترنجبین
سه مثقال مغز تخم خیارین و کدو نشاسته صمغ عربی خشخاش کثیرا مکی یک درم ترنجبین
بلعاب بکو حل کرده و [illegible] قرص سازند قرص طباشیر ملین دیگر تبهای
محرقه و دمویه را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم را نرم دارد اجزای وی هفت است اوزان [illegible] درم
شربتی یک مثقال ص گل سرخ ترنجبین مکی پنج درم نشاسته کثیرا صمغ عربی طباشیر مکی [illegible]
زعفران یک درم [illegible] ترنجبین [illegible] قرص سازند قرص طباشیر ملین دیگر تبهای
عفونی را نافع باشد و معده را قوت دهد و تشنگی را بنشاند و حرارت را ساکن گرداند
شربتی دو درم ص طباشیر عصاره زرشک [illegible] گل سرخ کثیرا مکی دو دانگ [illegible] سفید
چهار درم با آب کاسنی یا عنب الثعلب قرص کنند قرص طباشیر ملین دیگر که نسخه اول است
و همان نفع دارد [illegible] اوزان [illegible] هست و سودمند است تبهای ملتهب
و صفراویه و تبهای دمویه را تشنگی را ساکن کند و سرفه و خشونت سینه را بغایت نافع باشد
اجزای وی [illegible] است وزنش هفده درم شربتی یک مثقال ص طباشیر سفید چهار
درم ترنجبین سه درم مغز تخم خیارین و کدو مکی دو مثقال نشاسته صمغ عربی
کثیرا خشخاش سفید مکی یک درم بلعاب اسغول قرص کنند قرص طباشیر ملین دیگر
نافع است تبهای حاره [illegible] و حصبه و تب دق و حرقة البول و تشنگی را و تسکین میدهد

التهاب اخلاط محترقه و سعال و ذات الجنب نافع اجزایش یازده است و وزن کل پنجاه و چهار درم و نیم وزن
شربتی از وی دو مثقال ص گل سرخ و مغز تخم هندوانه و خیارین و کشنیز و بنفشه و نیلوفر و بهار رب
السوس هر یک سه درم طباشیر نشاسته خرفه مغز تخم کدو هر یک پنج درم کتیرا دو درم صندل سفید
یکدرم زعفران نیم درم ترنجبین ده درم با شیره جو قرص سازند قرص طباشیر ملین دیگر تبهای
صفراوی و دموی را نافع باشد و دفع تشنگی و تسکین غلبه خون کند اجزایش یازده است و وزن
ترنجبین بیست و پنج مثقال و شربتش یک مثقال ص طباشیر و گل سرخ هر یک پنج مثقال و مغز تخم خیار
و بادرنگ و رب السوس و نشاسته و صمغ عربی کتیرا هر یک دو مثقال ترنجبین پانزده مثقال
و اگر لینت بیشتر خواهند ریوند چینی سه مثقال و عصاره غافث یکمثقال اضافه نمایند قرص طباشیر
ممسك حابس اسهال را زایل میکند و معده و جگر را قوت میدهد اجزایش ده و وزن ده و اسپغول
کافور قوتش دو سال شربتش دو درم ص تخم حماض بریان گل ارمنی صمغ عربی حب الآس هر یک ده درم
زرشک بیدانه طباشیر هر یک هشت درم زرورد هفت درم نشاسته بریده پنج درم بلوط چهار درم
زعفران کهربا بسد هر یک سه درم کافور نیم درم بگلاب قرص سازند قرص طباشیر ممسك حابس دیگر
دیگر شکم را ببندد و معده را قوت دهد اجزایش هشت جزو است و وزن بیست و هشت
درم و نیم شربتش یک قرص ص ورد گل سرخ ده درم صمغ عربی تخم حماض بریان نشاسته بریان ده
حب الآس زرشک طباشیر هر یک سه درم زعفران نیم درم سماق بگلاب سرشته قرص طباشیر
ممسك تبهای صفراوی را نافع باشد و شکم ببندد و تشنگی را تسکین دهد اجزایش هشت
وزن هفتاد و شش درم قوتش تا شش ماه شربتش تا دو درم ص گل سرخ پانزده درم صمغ عربی
نشاسته تخم حماض گل ارمنی هر یک ده درم طباشیر سفید سماق بریان زرشک بیدانه هر یک هفت
درم بگلاب قرص سازند قرص طباشیر حرارت دل و تشنگی را بنشاند اجزایش پنج است شربتش یکمثقال
با سکنجبین کافوری با آب سیب ص طباشیر تخم خرفه و خیار و کاهو صندل بالسویه قرص طباشیر دیگر
اسهال صفراوی که با تب باشد سود دهد و حرارت را ببرد شربتش دو درم ص طباشیر گل ارمنی
تخم حماض بریان صمغ عربی بریان هر یک ده درم گل سرخ و نشاسته بریان هر یک هشت درم هر
جزو را کوفته و بیخته جدا جدا سائیده با گلاب یا رب به قرص کنند و با رب به بنوشند قرص طباشیر
دیگر اسهال و تبهای صفراوی را نافع باشد اجزایش شش است و وزن بیست و هشت درم شربتش
دو درم ص طباشیر گل سرخ هر یک هفت درم تخم حماض و گل ارمنی هر یک چهار درم نشاسته بریان
کرده دو درم صمغ عربی چهار درم قرص طباشیر دیگر حمیات حاره و مطبقه و محرقه را سود
دهد و تشنگی را بنشاند اجزایش هشت است و وزن بیست درم شربتش یکمثقال ص طباشیر پنج درم و نیم
گل سرخ سه درم تخم خیار و خرفه و گل ارمنی و تخم کاهو و حماض هر یک دو درم بلعاب اسپغول
قرص کنند قرص طباشیر دیگر که اسهال صفراوی را باز دارد و تشنگی را بنشاند و تبهای گرم را سود
دهد اجزایش نه جزو است و وزن پنجاه و سه درم و بعضی سه درم شاه بلوط اضافه میکنند خراج

سه درم

سه درم بیکدرم جمع و نیم خشک است ده درم دو درم جمع و نیم و عطا کشنیز در زرشک قوتش تا شش ماه شربتش
تا سه درم با شیره جو سکنجبین یا سماق زرشک بیدانه کشنیز باشد ص طباشیر گل سرخ سماق مقشر هر یک
ده درم زرشک حماض و بیخ هر یک پنج درم گلنار مقشر و دو درم صمغ عربی و گل ارمنی هر یک سه درم اقراص کنند
قرص طباشیر در سوء المزاج حار کبد هرگاه ورم باشد و کهنه باشد صمغ عربی و کتیرا و نشاسته هر یک دو درم
رب السوس دو درم اضافه سازند اجزایش هفت جزو است و وزن بیست و دو درم و نیم شربتش دو درم
ص طباشیر گل سرخ تخم حماض زرشک بیدانه هر یک پنج درم لك مغسول و ریوند هر یک دو درم و نیم زعفران
نیم درم قرص سازند با آب کاسنی یا عنب الثعلب یا کاکنج بلعهند قرص طباشیر که در تب دق
مستعمل است اجزایش هشت است و وزن بیست هشت درم شربتش یکمثقال ص طباشیر چهار درم
گل سرخ شش درم مغز تخم خیارین و کدو و خرفه هر یک سه درم گل ارمنی و کهربا با آب بادرنگ
قرص سازند قرص الطحال درد سپرز را که با تب باشد و درد را نافع است و سود دهد اجزایش
یازده است شربتش یکمثقال با سکنجبین و آب کاسنی یا آب بید مصری یا آب شاهتره ص گل سرخ
شش درم زرشک سه درم تخم خیارین و خرفه هر یک سه درم ریوند طباشیر لك مغسول کافور
افسنتین زعفران تخم طرخشقوق اسارون سنبل هر یک یکدرم عصاره غافث نیم درم قرص سازند قرص الطین
که بول با خون آمیخته را باز دارد و قرحه مثانه را نافع باشد اجزایش هفت است شربتش دو درم ص
گل مختوم طباشیر کتیرا صمغ عربی دم الاخوین دو جزو مساوی کوفته و بیخته با سفیدی تخم
مرغ سرشته و اگر حرارت زیاده باشد با لعاب اسپغول قرص سازند قرص الطین که باز دارد
مخصوص سینوسی باشد و علامت آن عطش و وجود
تلخی دهان اجزایش پنج است و مثقال
و شربتش یکمثقال با آب ص گل و قاقله و کبابه هر یک پنج درم
درم قاقله سه درم بگلاب سرشته قرصها سازند قرص الطین دیگر اجزایش
شش جزو است و وزنش بیست و نه درم شربتش یکمثقال
مقدار ص گل کند ده درم کبابه و قاقله هر یکدرم نیم
مشک و عود بلعاب به دانه قرص سازند قرص عشر الادویه چون
ده جزو است بدین نام خوانند نافع است ریح و وجع کبد شربتش یکدرم است
با آب ص عصاره غافث هر یک چهار درم سادج هندی افسنتین تخم کرفس
سنبل تخم مصطکی هر یک قرص سازند قرص عنبر
دل و دماغ را قوت دهد اجزایش و گلاب است و وزنش دو درم
شربتش یک قرص باشد ص یکدرم قند مکرر چهار یک گلاب
درم زعفران و کافور هر یک نیم درم قند جوش دهند تا قریب بقوام
آید آنگاه چنانچه آب شیره و باید

کرم لش بلند باشد و دیگر آب جوش آورند و هنگام عنبر آلوده شربت را در ظرف چینی ریزند
و چوب صندل میشورند و زعفران و کافور را در آن ریخته بهم میزنند تا چنان شود که قرص
توان کرد آنگاه قرصها کنند هر یک پنج مثقال و وقت حاجت کوفته با گلاب بیاشامند و اگر تفریح و
تقویت بدن بیشتر مطلوب باشد ورق ذهب و فضه مکلس هم مثقال اضافه نمایند قرص عود
و همیشه نافع باشد قرص جلنار است که در حالتی که صاحب هیضه شروع در عرق سرد کند و اطراف
او سرد گردد و فواق پیدا آید استعمال میشود اول اطراف او را در آب سرد نهند و بمالند و گل ارمنی
در سرکه و آب مورد حل نموده بر کف پاها و پهلوها طلا بکنند و خرقه بر پای او بپوشند و هیضه بجز قرص سرد
بدل کنند و اگر ضعیف و بیهوش شود عضلهای او را بمالند و سرکه و شهد چینی او را محکم بمالند و بوی
صبغ او را بکشند و اگر تشنج کند خرقها به روغن چرب کنند و بر عضلها بمالند و موم روغن از گل
خطمی و بنفشه و موم ... و روغن بنفشه با ادم بر عصب کردن او بمالند و اگر اسهال ازحد بگذرد تخم
خشخاش را کوفته در آب پخته و نشاسته بریان در آن انداخته حقنه کنند اجزای این قرص
پخته ... شربتی یک مثقال ص عود هندی چهار درم کبابه معطکی قرنفل سنبل الطیب مکی
دو درم قند سفید سیزده درم با گلاب قرص سازند قرص عود دیگر که هیضه و قی را باز دارد اجزا
هشت شربتی سه درم با ماء العسل یا ماء اللحم باشد و به یا سیب ص عود خام قرنفل
سنبل الطیب مکی یکدرم طباشیر گل سرخ مکی سه درم کبابه چینی و سک ...
مکی سه درم با آب خالص قرص کنند قرص عود بنوع دیگر ... قوت دهد و طعام را هضم کند
و اشتها آورد و بوی دهان خوش کند شربتی یک مثقال ص قرنفل مصطکی مکی سه درم فاقله سنبل
... مکی دو درم عود هندی ... پوست ترنج مکی یکدرم کوفته و بیخته با گلاب قرص کنند
قرص عود خام دیگر که ... اجزای شربتی ... یکدرم شربتی یک مثقال
با ... ص سنبل قرنفل کبابه سک ... عود فاقله سعد کوفی کنند ... مصطکی مکی
دو درم ... کوفته و بیخته ... قرص سازند قرص غافقون ...
که بیماری صلب و غلیظ باشد تحلیل کند و سده جگر را بگشاید و طحال ... علامت
ورم صلب انتفاخ بطن و ماندگی بیماری ... و خروج ... منقطع و نا ...
نخوردن غذا و تغیر رنگ ... فساد هضم و هزال بدن و سرفه خشک است اجزا این ...
... بیست یکدرم شربتی ... ص غافقون گل سرخ مکی ...
طباشیر ... مکی ... عصاره غافث سنبل الطیب لک مغسول ریوند چینی پوست ...
مکی ... کوفته و بیخته ... خشک کنند و غافقون را ...
... با سکنجبین قرص کنند قرص غافث بفتح معجمه و الف و سکون فاء
... مجهول در افواه مشهور است غافث بفتح معجمه و الف و کسر فا و سکون مثلثه
... مطول ... مفردات ... غافث بکسر فا و سکون مثلثه ...

نافع است

نافع است بنجاى كرم كهنه ... و ... حلبه ... نافع ... و ... سود ...
اجزا ... پنج جزو است وزن ... یکصد ... درم ... بقول صاحب ذخیره و بقول صاحب ...
... یکصد و پنجاه درم ... ترنجبین ... درم ... یکدرم
و نیم شربتی دو درم ص عصاره غافث و ترنجبین ... مکی ... سنا ... گل سرخ سنبل الطیب
مکی و اسنارون طباشیر چهار درم کوفته و بیخته قرص سازند قرص غافث دیگر که ... کند اجزا
... وزن ... درم شربتی ... درم ص عصاره غافث ... درم گل سرخ ... وزن
آن طباشیر چهار درم قرص کنند قرص غافث بنوع دیگر ص ... و عصاره غافث مکی یکدرم ...
... درم طباشیر مکی نیم درم ... یکدرم قرص غافث قسم دیگر ص ... و عصاره
غافث مکی یکدرم ... درم طباشیر نیم درم ... ربع درم ... باب ... قرص سازند
قرص غافث دیگر ... خالص ... نافع باشد اجزا پنج ... وزن ... درم
شربتی یک مثقال ص عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل مکی ... درم طباشیر ... درم ترنجبین
ده درم قرص غافث ... زایل کند اجزا ...
... شربتی ... درم با سکنجبین یا آب بادیان یا ... ص غافث ... تخم کرفس
مکی ... درم ریوند لک مغسول سنبل پوست ... بادیان مکی چهار درم گل سرخ ...
مکی ... درم بادیان پنج درم با آب کرفس قرص سازند قرص الغار ... که مشهور است
بکجوله ... و فالج و ... امراض بارده ... نافع ...
... کلف و جرب ... و ... کنند ... طلا ...
... بدین ...
ص ... پوست ... پاک
... تا ... تا ...
قبل ... تا ...
... شود ... نخود ... سند
تا ... بکنند و بعضی ... بکنند ...
... ضعیف ... قرص ... قوت ...
... کم بود ... قوت ... شوط و ...
... بود ... دماغ ... ضعیف ... بود و ... غذا ...
بود همچنان خام و نام پخته ... وسرفه ... نکه
... ضعیف ...
... بود و ... شوط
... و دیگر ... و ... بود

که بجا افتاده بود این ضعیف گفتم یک دانه کوچکی را بخورد بعد از نیم ساعت باکی نیست میگوید که حرکتی در شکم
بهم رسید که بیند اشتم که شوخی لعقیا با بر کشید تبدیلات تمام و درد شکم جمع شد و چون بخواستم آن را
نداشتم دید که مرتب است مبتلا را حب انگور نمی‌خواست با علت با علت دیگر ها سر کند تبدیل مزاج
میکند و بدان قوت می بخشد و بعد از پاس اعاده با صبکند و اشتها را صادق و فساد مزاج
بصلاح می آورد **قرص فواق** که فواق امتلائی را نافع باشد اجزاء او ده است شربتش یک مثقال
قسط تلخ صبر سقوطری زنجبیل تمام بوزنه کوچی نعناع خشک سداب که حرمل کنند هر [illegible] اسارون
مکی یکیدرم افیون دانگ و نیم گل سرخ نیم درم بتلک قرص سازند **قرص الفواق** دیگر فواق امتلائی
و مغص را بحی را نافع باشد اجزاء او چهار است شربتش یک مثقال بطبیخ زیره گل سرخ نیم درم [illegible]
قرص سازند ص کندر پنجه درم دانه فودنج سداب تمام مکی سه درم مصطکی نانخواه
سعد مکی یک درم و نیم بگلاب قرص سازند و بعضی و دنی سداب دو درم و مصطکی یکدرم
و نانخواه یکدرم و نیم است **قرص فوه** مطحول و تپهای کهنه و خلد و [illegible] سود دارد
اجزا چهار است وزن آن بالسویه شربتش یک مثقال با سکنجبین ترش ص فوه پوست بیخ کبر
[illegible] مدحرج افسنتین **قرص فوه** دیگر که همان نفع دهد اجزاء این نیز چهار است وزنش
پانزده درم شربتش دو درم با طبیخ افسنتین ص فوه الصبغ ده دانه درم پوست بیخ کبر [illegible]
طویل [illegible] سا مکی یکدرم با سکنجبین لب رشد دو درم نانخواه دیگر هر یک دو درم است و شربتش
با طبیخ افسنتین و پوست بیخ کبر **قرص نابغی** تالیف مغفور [illegible] محمد مومن دیلمی اسهال دموی و [illegible]
و [illegible] قطع کند و چون [illegible] که باشد بر بند دو سر [illegible] طوبی و [illegible] نفع
کند اجزایش شانزده است وزنش پنجاه و پنج است شربتش یک مثقال در هر صبحی باده
موافق امراض بلد هند ص طباشیر نشاسته صمغ عربی کلنار گل سرخ کهربا شاخ گوزن سوخته
مکی پنجه درم تخم مورد و اقاقیا گل ارمنی خرنوب نبطی مکی سه درم [illegible] تخم حماض دم الاخوین مکی
دو درم زعفران افیون مکی یکدرم با بار تنگ قرص سازند **قرص [illegible]** تخم [illegible] و سکرون [illegible]
[illegible] عنابی [illegible] اجزای [illegible]
و جهت امراض بادیه [illegible] اعضا [illegible] نافع است اجزایش پانزده [illegible] وزنش [illegible] هشت درم و نیم
ص [illegible] چهار درم [illegible] بیخ چهار درم [illegible] دو درم [illegible] مقل [illegible]
الطیب سلیخه اکلیل الملک سعد حب الغار [illegible] درم قصب الذریره [illegible] درم زعفران درم قفر الیهود دو درم و نیم
ده مثقال [illegible] قرص سازند و بعضی اطبا [illegible] عسل معجون میکنند و در بعضی نسخه
قفر الیهود نیست و در بعضی ده درم و نیم اسارون است و در بعضی دیگر عوض اسارون دارچینی استعمال
قرص فی خناق الدم اجزایش هفت است وزنش [illegible] شربتش نیم مثقال با رب لب با رب به ص
اقاقیا تخم گل افیون [illegible] گلنار صمغ عربی با [illegible] قرص کنند **قرص کافوری** [illegible]
معده را که [illegible] باشد سود دهد و تشنگی [illegible] نافع است اجزایش [illegible]

جزوایت

جزوایت وزنش چهل و هشت درم شربتش سه درم است و دو درم حب خشک است در اول [illegible] شربتش
دو درم با سکنجبین ص [illegible] طباشیر گل سرخ مکی هفت درم تخم کاهو و خرفه و کاسنی
مکی سه درم مغز تخم خیار و کدو و ریشه مکی پنجدرم صندل سفید دو درم کثیرا سه درم رب
السوس دو درم کافور یکدرم بلعاب اسبغول قرص سازند **قرص کافور** که سل را بگشاید و تپهای کهنه
بیمار اجزایش دوازده است بعضی ترنجبین وزنش بیست و چهار درم و نیم شربتش سه درم دو
ثلث درم خشک است در اول [illegible] درم و نیم [illegible] تا شش شربتش دو درم بجلاب لعاب
ص کل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ مکی سه درم تخم خیار طباشیر زعفران ریوند چینی الک
مغول [illegible] رب السوس مکی دو درم کثیرا یکدرم کافور نیم درم ترنجبین ده درم **قرص کافوری** دیگر
شیخ ابو علی سینا [illegible] خلد و نه تپهای محرقه رب دق رب خالص سود دارد و [illegible]
و اسهال [illegible] اجزایش پانزده است وزنش بیست یکدرم شربتش دو درم است
دو یکدرم [illegible] خشک در آخر دو درم شربتش یک مثقال ص تخم کاسنی و کاهو و خرفه
مکی ده درم تخم کدو و شیره و تخم خیار مکی دو درم و دو دانگ رب که [illegible] کوبند و اگر
نباشد صندل مکی دو درم و دو دانگ سرطان سوخته زعفران [illegible] رب السوس کافور مکی
یکدرم گل سرخ چهار درم قرص سازند [illegible] طباشیر درم مغز کدو شیرین و تخم
خشخاش مکی دو درم [illegible] قرص [illegible] طلب باشد **قرص کافوری** دیگر نافع است بجهت
حرارت و لعاب و تشنگی رب [illegible] و سوزش [illegible] نفث الدم را نافع باشد [illegible]
و اجزایش شانزده است شربتش یک مثقال تا دو درم با طعام ماش مقشر و اسفناج
و کاهو و کدو و مغز بادام بخته و کشکجو با عدس سرخ و سماق کاهو و قلیه کدو و قلیه
خیار و نان [illegible] گوشت بزغاله و کوساله و ماهی [illegible] و جوجه مرغ و طیهوج و [illegible]
و انبو [illegible] الس و [illegible] دهند و [illegible] و عناب [illegible] باشد ص طباشیر
مغز تخم کدو و خیار و خرفه و [illegible] گل سرخ هفت درم عود هندی دو درم اصل السوس
صندل سفید ترنجبین [illegible] نشاسته شکر طبرزد مکی سه درم کثیرا صمغ عربی مکی دو درم
کافور قیصوری و زعفران مکی یکدرم بگلاب قرص سازند **قرص کافوری** دیگر [illegible] و رب
محرقه و تپ مطبقه را نافع باشد و تشنگی را بنشاند اجزا هفت است وزن آن بیست شش
درم شربتش دو درم ص طباشیر و تخم خرفه و کاهو مکی پنجدرم تخم کاسنی رب السوس
صندل سفید مکی یکدرم سه درم و نیم کافور نیم درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند
و با سکنجبین [illegible] دو درم نسخه دیگر تخم خرفه و کدو مکی هفت درم ترنجبین ده درم است

معجن

وکافور نیم مثقال کرده اند قرص کافور دیگر امراض حاره حکمیه را نافع است و حمی صفراویه را زایل کند اجزا
هشت است وزن آن دوازده جزو شربتی یکدرم ص طباشیر تخم کدو و کاهو و کاسنی و تخم خرفه صندل سفید
کافور مکلا یک جزو گل سرخ نیم جزو بلعاب بزر قطونا قرص سازند و اگر تب با تشنگی مفرط باشد و نطفه خرفه
یک جزو بیفزایند اضافه نمایند قرص کافور دیگر تبهای محرقه و تشنگی و تب دق و خفقان را نافع است اجزا
ده جزو است وزن آن چهل و دو و نیم شربتی یکدرم با آب انار میخوش ص گل سرخ شش درم طباشیر صمغ
عربی کثیرا مکلا چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و اصل السوس مکلا هشت درم نشاسته سه درم زعفران
یکدرم کافور نیم درم بلعاب اسفرزه قرص سازند هر یک یکمثقال قرص کافور دیگر سعال حار را باز دارد و
تشنگی بنشاند و تبهای گرم را نافع باشد اجزا هفت است شربتی دو درم ص تخم خاص بریان کرده
گل مختوم صمغ عربی حب مورد طباشیر گل سرخ مکلا بیست درم کافور یکدرم با گلاب قرص سازند
قرص کافور ابن زهر آزموده نافع است کشنده امراض حاره را اجزا هفده جزو است وزن آن چهل و یکدرم
و نیم و دو دانگ شربتی تا دو درم ص طباشیر گل سرخ گل نیلوفر سرطان نهری بریان کرده مکلا سه درم
تخم خیار و خربزه و کدو و کاهو و کاسنی و خشخاش مکلا دو درم رب السوس کثیرا کشنیز خشک مکلا
یکدرم نشاسته صندل سفید سوده چهار درم ترنجبین ده درم زعفران دو دانگ کافور نیم درم
بلعاب اسفرزه قرص سازند قرص کافور که حمی محرقه و مطبقه و غب و دق را نافع است اجزا ده
جزو است وزن آن چهل و چهار و نیم درم شربتی دو درم با آب العناب ص طباشیر مغز الخیار
مکلا دو درم مغز تخم خرفه شش درم تخم کاهو هفت درم گل سرخ ده درم ترنجبین مقشر مغز
تخم کدو چهار درم رب السوس سه درم کافور نیم درم بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند
قرص کاکنج خداوند قرحه کلیه و مثانه و خداوند تقطیر البول و حرقة البول را نافع باشد اجزا بیست
باند و جزو است وزنش بغیر کاکنج چهل و هفت درم و نیم [illegible] است و یکدرم و نیم خشک
[illegible] جبر دو نیم قوتش تا دو سال زمان اداکتش بعد از شش ماه شربتی نیم درم ص بیخ
ابیخ کرفس و تخم کرفس مکلا شش درم بادیان دو درم زعفران تخم حماض مغز چلغوزه و بادام تلخ
و افیون مکلا سه درم حب کاکنج بیست و پنج درم تخم خیار بادرنگ مقشر دوازده درم اجزا را کوفته
و بیخته بطبوخ شراب انگوری قرص سازند قرص کاکنج که تشکی و وجع کند و حرقة البول را نافع
نافع باشد و قروح کلیه را بسیار نافع اجزا بیش چهارده جزو است شربتی سه درم با شراب
بنفشه ص مغز تخم خیار بادرنگ و گل ارمنی و کندر و صمغ عربی و دم الاخوین مکلا دو درم تخم
خشخاش سفید مغز بادام شیرین نشاسته کثیرا تخم کرفس مکلا دو درم افیون یکدرم کاکنج
شش عدد قرص کاکنج دیگر کرمان فایده دهد اجزا بیش دوازده جزو است بغیر حب

کاکنج

کاکنج شربتی یکمثقال ص تخم کرفس و بادیان مکلا هفت درم بیخ البیخ سفید تخم خربزه و خیار حماض [illegible] و تخم بلسان و مغز
بادام تلخ و مغز چلغوزه مکلا سه درم خشخاش سفید ده درم کندر و کثیرا مکلا دو درم حب کاکنج پنجاه دانه
کوفته و بیخته بمطبوخ قرص سازند قرص کاکنج دیگر اجزا بیست است وزن آن بیست و دو درم قوتش تا دو سال
شربتی یکمثقال بعد از شش ماه ص مغز تخم خیار ده درم گل ارمنی صمغ عربی کندر دم الاخوین
کاکنج مکلا سه درم کرفس ده درم افیون یکدرم با آب قرص سازند هر یک یکمثقال قرص کبد خداوند درد
سپرز را سود دهد اجزا بیش پنج است وزنش بیست و دو استار که چهل یکدرم باشد و سه نخود که هفت
نخود یکدرم و این بنابر قول صاحب جوامع الادویه یکصد و [illegible] درم و دو دانگ و نخودی که [illegible]
ده دو ده جبر و نیم خشک [illegible] ده جبر سوم شربتی دو درم با سکنجبین ص پوست بیخ کبر چهار
استار اسقوردیون زراوند طویل بضعف آن تخم انجره و فلفل سیاه مکلا شش استار اسقوردیون در خل الخمر
حل سازند و دواهای خشک کوفته و بیخته بآن برشتند و قرص سازند قرص کبد دیگر که همان فایده
دهد اجزا بیش هفت است وزنش چهارده درم و نیم شربتی یکمثقال با ده درم سکنجبین ص
پوست بیخ کبر چهار درم تخم انجره فلفل سیاه اسارون زراوند طویل [illegible] مکلا دو درم زعفران نیم درم
بمطبوخ برشتند قرص کل [illegible] در فصل [illegible] سپرز مذکور گردید قرص کبر [illegible] ابن الیف جالینوس است
سپرز صلب شده را بگدازد و اماس را تحلیل کند و جالینوس گوید که چون ترکیب کردم سه روز [illegible]
[illegible] سپرز شخص تمام که [illegible] بود اجزا پنج جزو است شربتی یکمثقال با سکنجبین
ص کبر [illegible] چهار مثقال فلفل سفید سنبل الطیب اشق اسارون مکلا [illegible] اشق را در سرکه حل
حل کنند و ادویه را بآن سرشته قرص سازند قرص کلناد تبهای کهنه و اسهال [illegible] و نفث الدم از هر
موضع که باشد نافع است و گویند در تجفیف قروح [illegible] است که معروف است بحب فرنگی نفع میکند
[illegible] مانند اجزا بانده است شربتی [illegible] یکمثقال تا دو مثقال ص مانند با پوست انار گل سرخ اقاقیا
مکلا هشت درم [illegible] گل مختوم [illegible] صمغ عربی مکلا چهار مثقال کثیرا افیون مکلا یکدرم با [illegible] +
استعمال نمایند قرص کلناد دیگر سعال [illegible] دقیق را نفع کند اجزا هفت است شربتی [illegible]
ص عفص [illegible] کلنار اجزا [illegible] افیون و صمغ عربی مکلا نیم جزو قرص
کلنار دیگر اجزا بیش شش جزو است شربتی تا دو مثقال ص اقاقیا [illegible] کلنار مکلا چهار درم
طین ارمنی و صمغ عربی [illegible] گل [illegible] کهربا و کثیرا مکلا دو درم بعصارة لسان الحمل قرص کنند
قرص کلنار دیگر سعال خون [illegible] باز دارد [illegible] اسهالی که [illegible] باشد اجزا بیش ده
جزو است [illegible] یکمثقال هفده درم [illegible] سدس خشک است
[illegible] قوتش [illegible] شربتی دو مثقال با [illegible] ص کلنار قرط و سماق
[illegible] حب الآس [illegible] بیست درم [illegible] دو درم صمغ و طباشیر مکلا سه درم گل [illegible]
کهربا چهار درم اقراص کنند قرص کلنار خون آمدن از شکم باز دارد و اسهال خون از
معده باز دارد اجزا ده جزو است شربتی دو درم ص کلنار گل سرخ مکلا شش درم اقاقیا

هفت درم کندر دو درم کهربا پنج درم مصطکی و زعفران مکی یک درم سلیخه و گل مختوم
و صمغ عربی مکی چهار درم قرص سازند قرص کهربا دیگر این نافع بود قطع اسهال میکند و معده را قوت
میدهد اجزا هفت جزو است شربتی دو مثقال ص سلیخه گلنار و صمغ عربی چوب کهربا
بادام مکی چهار درم اقاقیا گل سرخ گلنار مکی هشت درم کثیرا یک درم نیم کوفته و بیخته با آب گلنار
تر کرده یا گلاب استخراج کرده باشد قرص سازند و قرص تا شش ماه باقی باشد قرص گل معروف
در معده را سود دارد و رطوبتهای معده را ... و بیماریهای بلغمی را ... اجزا سی جزو است
وزن چهل درم مزاج گرم است در دوم خشک است در ... شربتی
دو درم با سکنجبین ساده ص برگ گل سرخ بیست درم سنبل الطیب مکی ده درم ... بسرشند
و قرص کنند و در سایه خشک نمایند قرص گل دیگر اسهال صفرا کند و قولنج را نفع کند و اعتدال
طبیعت را زایل سازد اجزا پنج جزو است وزن بیست سه درم مزاج گرم است در دوم
خشک در ... شربتی ... درم ص گل سرخ ده درم ... السوس
پنج درم سنبل ... مصطکی ... قرص کنند قرص گل دیگر نافع است غب خالص را
زمانی که صفرا و بلغم مساوی باشند اجزا چهار است اوزان هژده درم شربتی یک مثقال ص گل سرخ
ده درم تخم کاسنی پنج درم سنبل ... مصطکی یک درم قرص گل دیگر نافع است غب غیر خالص را
زمانی که صفرا زیاده بر بلغم داشته باشد اجزا پنج است اوزان بیست شش درم شربتی یک مثقال و نیم
ص گل سرخ ده درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی و تخم خیار مکی چهار درم سنبل سه درم ...
قرص سازند قرص گل که شطر الغب را نافع ... استعمال ... اجزا ... شش
جزو است اوزان هفتاد درم شربتی ... ص گل سرخ اصل السوس مکی چهار درم ...
سه درم سنبل و افسنتین و طباشیر مکی ... قرص گل دیگر زمانی که ... زیاده باشد
در شطر الغب اجزا ده جزو است اوزان بیست شش درم ... شربتی دو درم
ص گل سرخ شش درم ... و صمغ عربی مکی چهار درم نشاسته عصاره ...
طباشیر ... تخم ... مکی دو درم ... زعفران سنبل ریوند چینی مکی یک درم ... قرص
گل دیگر هرگاه ... باشد اجزا ده است اوزان پنجاه چهار درم
شربتی دو درم نیم ص گل سرخ ریوند ... طباشیر صمغ عربی مقلو کهربا مکی
پنج درم مغز ... مقلو شش درم گل ارمنی هفت درم سنبل عود زعفران مکی ...
سه درم عصاره ... قرص گل که ... زمانی که ماده ... غلیظ باشد
نافع است اجزا چهارده است اوزان بیست چهار درم شربتی چهار ...
ص ... بادیان مکی سه درم ... خشک ... مکی دو درم عصاره
غافث ... عصاره افسنتین ... مصطکی زعفران سلیخه گل سرخ مکی یک درم نیم تفاح
اذخر یک درم قرص گل که نافع است ... زمانی که ... آماس کرده

اجزا آب

اجزاء آب عنب الثعلب چهار جزو است وزن پنجاه و هفت درم و نیم قرص سازند هر یک دو درم
و نیم شربتی ... یک قرص با ماء الاصول ص ... مغز بادام تلخ ... خشک مکی
چهار درم تفاح اذخر زعفران عصاره غافث سه درم و نیم بادیان ... مکی سه درم ریوند گل سرخ
و سنبل مکی شش درم ... با آب عنب الثعلب قرص سازند قرص گل نسخه جالینوس ... باب
... قرص گل نسخه ثابت بن قره نافع است ... اجزا ... اوزان بیست ...
شربتی سه درم با ... ص ... طباشیر پنج درم مصطکی سنبل ...
و کاسنی عصاره غافث و افسنتین مکی یک درم قرص گل ... نافع باشد اجزا پنج است اوزان بیست
درم شربت یک مثقال ص ورق گل شش درم اصل السوس سنبل مکی چهار درم مصطکی کهربا مکی سه درم
قرص سازند قرص گل در زمان انتهای ورم حار معده نافع است اجزا ... درم ...
تخم ... اوزان ... شربتی یک درم ص اصل السوس ... و سنبل مکی چهار درم
ورق گل شش درم نشاسته ... قرص گل در زمانی که ... ساکن شده باشد
... اجزا هشت است اوزان بیست و هفت درم شربتی ... ص گل سرخ شش درم
اصل السوس سنبل مکی چهار درم اکلیل الملک بابونه تفاح اذخر مکی سه درم مصطکی کهربا ... درم با آب
عنب الثعلب قرص سازند قرص کنده ... اجزا ... هشت جزو ... چهار
درم ... شربتی یک مثقال با آب ... ص گل ... سه درم ...
... با آب خالص قرص سازند قرص کنده دیگر
... نافع باشد اجزا هفت جزو است شربتی یک ... ص کنده ...
... تمام مکی ده درم ... قرص سازند قرص کنده دیگر
... نافع باشد اجزا هفت ... شربتی یک مثقال ص کنده ...
... مصطکی اجزا مساوی قرص سازند قرص کوکب وجه تسمیه‌اش آنست که طین
کوکب الارض گویند و آن جزو اعظم این قرص است و سبب دیگر گویند ... حکیم کرده
این قرص ساخته آن زمان که ... قرص کرده ... کوکب زحل مشغول بوده و از آن جهت
... کوکب ... قدیم این مرکب را مقدم و مبارک داشته و دانسته‌اند
و منافع بسیار است ...
تا آن ...
... نافع باشد
... آمدن خون
...
... شراب ...
... اسهال خون را

بافند و در بول و در دهان شفا دهد چون از بلغم شود باشد و در پیش مثانه سود دهد
و ضعف معده و حکه و سرفه و فواق و قروح مزمنه و قولنج و درد رحم را نفع بلیغ کند و اگر
با سکنجبین غرغره کنند خناق بلغمی را نفع نماید اجزا [illegible] هفت [illegible] درم [illegible] قوتش
تا چهار سال از عمل او در اکثر بعد از ششماه احتیاج کم است در ثلث درجه اول خشک است
در دوم درجه و ثلث شربتی تا دو مثقال ص مرجان جند بید ستر سنبل سلیخه گل مختوم پوست
بیخ اللفاح ملک چهار درم افیون زعفران قسط تلخ کوکب الارض ملک پنجم درم خشخاش سفید
هفت درم [illegible] سیسالیوس بزر البنج [illegible] سایله تخم کرفس ملک هشت درم میعه [illegible]
در شراب ریحانی حل سازند و ادویه را کوفته و بیخته با ان [illegible] و قرص سازند
و نفثات کم دم با قرص کرده اند مناسب نماند که بیان نماید قرص کهربا نافث نفث دم و
نزف دم را اجزا [illegible] البنج [illegible] است وزنش پنجاه چهار درم مزاجش سرد است
[illegible] خشک است در یکدرجه [illegible] تا [illegible] سال شربتی تا [illegible] درم ص کهربا [illegible]
[illegible] تخم خرفه ملک پنجم درم [illegible] پوست [illegible] و کثیرا و صمغ عربی ملک [illegible]
درم کشنیز بو داده خشخاش سفید و سیاه ملک شش درم و [illegible] سوخته و بزر البنج سفید ملک
[illegible] درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا قرص سازند هر یک مثقالی قرص کهربا بنوع دیگر اسهال
و افراط خون حیض و بواسیر را نافع باشد اجزایش [illegible] است وزنش [illegible] درم قوتش تا [illegible] سال
شربتی [illegible] درم ص کهربا خشخاش سفید مصطکی ملک ده درم زعفران ده درم بلعاب بزر قطونا
قرص سازند قرص کهربا دیگر بول الدم [illegible] نافع باشد و [illegible] و مثانه را [illegible]
اجزایش [illegible] است وزنش بیست و هشت درم قوتش تا [illegible] سال شربتی [illegible] ص کهربا پنج درم صمغ
بادام و گلنار و عصاره لحیة التیس ملک سه درم کندر کرفس افیون صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین
طباشیر ملک [illegible] درم قرص کهربا دیگر که همان فایده کند اجزاهش هشت جزو است وزنش [illegible]
درم شربتی یکمثقال ص کهربا [illegible] بزر القلة حماض خشخاش سفید ملک شش درم و صمغ عربی
بزر البنج شادنج مغسول گل ارمنی ملک سه درم کوفته و بیخته بعصاره لسان الحمل و گلاب و قرص
سازند قرص کهربا دیگر که همان فایده کند ص [illegible] همان نسخه است و در عوض
خشخاش سفید [illegible] کشنیز بو داده است قرص کهربا دیگر [illegible] هرگاه سبب
یبوست و حرارت [illegible] مری و معده باشد و علامت ان وجع [illegible] سینه است و اگر [illegible]
در فم معده باشد با وجع فوق [illegible] است و چون [illegible] باشد ما بین الکتفین است و چون
در مری باشد و جاع مذکور [illegible] استعدی [illegible] باید و کثرت
[illegible] علامات اوست والله اعلم اجزاش [illegible] است وزنش
[illegible] درم قوتش [illegible] سال شربتی یکقرص [illegible] صواب باشد ص [illegible] دم
الاخوین ملک سه درم [illegible] کهربا پنجه درم شادنج مغسول و گل مختوم ملک ده درم [illegible]

افیون

افیون و زراوند چینی ملک ده درم قرص سازند هر یک یکمثقال [illegible] دو مثقال [illegible] فراخور هر مزاج
صالح [illegible] قرص کهربا دیگر که [illegible] سود مند است اجزاهش [illegible] است وزن
بیست و دو درم شربتی یکمثقال ص گل سرخ افیون ملک دو درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب
ملک چهار درم مصطکی و کهربا ملک سه درم قرص لک [illegible] لاک بفارسی
لاک [illegible] مانند [illegible] سود دهد [illegible] اجزاهش چهار [illegible]
وزنش بیست پنجاه [illegible] مزاجش [illegible] است در یکم [illegible] خشک است [illegible]
قوتش یکسال شربتی نیم مثقال با سکنجبین [illegible] ص لک مغسول [illegible] چینی مصطکی ملک سه درم سنبل
تخم کرفس [illegible] بادام تلخ قسط [illegible] عصاره غافث اسارون [illegible] ملک یکدرم نیم افیون [illegible]
[illegible] نیم مثقال قرص لک دیگر [illegible] سود دهد [illegible] جزو است
مزاجش کم است در یکم [illegible] خشک است [illegible] شربتی تا یکمثقال ص لک مغسول
[illegible] افیون کرفس انیسون [illegible] اسارون مغز بادام تلخ قسط [illegible] عصاره غافث
بالسویه [illegible] رب السوس [illegible] عصاره [illegible] قرص لک که [illegible] معاجین
[illegible] ص [illegible] قرص [illegible] قرص سازند
قرص لولو دل و دماغ را قوت دهد و [illegible] خفقان حار را نافع باشد اجزایش [illegible] است
شربتی یکمثقال با سکنجبین ص [illegible] گل سرخ [illegible] درم [illegible] طباشیر صندل سفید ملک یکدرم مغز
تخم خیارین [illegible] کشنیز [illegible] زعفران نیم درم بلعاب بزر قطونا قرص سازند قرص [illegible]
نافع است [illegible] اجزاهش [illegible] است وزنش [illegible] چهار درم شربتی یکمثقال ص [illegible]
انیسون ملک شش درم افسنتین چهار درم [illegible] مرجان ملک [illegible] درم [illegible] چینی شش درم مصطکی
چهار درم جند بید ستر و افیون ملک [illegible] درم [illegible] کنند هر یک یکمثقال قرص مازریون [illegible]
[illegible] حاره را نافع است اجزایش شش جزو است وزنش ده درم و هشت دانگ شربتی یک قرص
ص تخم کاسنی [illegible] درم مازریون عصاره غافث ملک [illegible] درم و چهار دانگ گل سرخ و مغز تخم
خیار ملک [illegible] درم [illegible] کوفته و بیخته [illegible] قرص سازند قرص مازریون نافع است [illegible]
هرگاه تشنگی و [illegible] خشک طبع باشد اجزاهش [illegible] است وزنش [illegible] شربتی یکمثقال ص
مازریون [illegible] جو [illegible] نبات قرص سازند قرص مبارک [illegible] و یرقان را
نافع باشد و تشنگی [illegible] اقسام طباشیر کافور [illegible] اجزاهش [illegible] است وزنش بیست
[illegible] درم و سه دانگ قوتش [illegible] شربتی یکمثقال با سکنجبین ص [illegible] گل سرخ [illegible]
ملک [illegible] طباشیر و مغز تخم خیارین ملک [illegible] درم و نیم تخم کاهو [illegible] درم نیم مغز تخم کدو [illegible]
رب السوس یکمثقال کافور [illegible] بلعاب اسبغول قرص سازند قرص [illegible] نافع است
[illegible] و عطش را و قائم مقام قرص کافور است اجزاهش [illegible] است
وزنش چهل و [illegible] درم شربتی [illegible] ص [illegible] طباشیر ملک شش درم صندل [illegible]

وگل نیلوفر یک کتیرا خشک گل سرخ تخم خاهو کافور و تخم خرفه کدو دهند و نیز مثانه سنگ بشکند بیخ لخ مکی عدد
درم خشخاش سفید چهار درم بزر قطونا نیم درم به آب بخیسانند و هم چنان لعاب ناکرده با دویه قرص سازند
دویه قرص ها لوف طبیعی ست کثیر که مشقوق باشد د اشیاه به قرص مثلث زنجیه مثلث خوانند که سه پهلو یعنی
مثلث خوانند که سه پهلو یعنی مثلث بسازند تا از اقراص دیگر ممتاز شود و به غلط خوانده شود
نافع است صداع حار و درد حاره را چون طلا کنند اجزا نسخه چنین است ص افیون لاادن
مکی پنج درم کندر عنبر ورد زعفران گل ارمنی مکی ده درم بگلاب قرص سازند و با سرکه حل
کنند بر پیشانی و ابرو مالند قرص مثلث ماکول دیگر که نافع است حرارت و اسهال و صداع صفراوی را
اجزا البس بنفشه شربتی یک مثقال ص گل سرخ تخم خاهو صمغ عربی نشاسته مکی پنج درم لک
ده درم بلعاب اسفغول قرص سازند هر یک یک مثقال وقت حاجت سایند با هر چه مناسب
علت باشد بیاشامند قرص مثلث دیگر که صداع و شقیقه را زایل سازد باذن الله عز و جل
اجزا یازده است و وزن آن چهل و سه درم قرصها باشند سرکه [illegible] وقت حاجت یکی را به آب
کاهو یا لبلاب یا کرنب [illegible] سایند و بر پیشانی و صدغین طلا کنند ص افیون مصبر ترمان لاادن
کافور زعفران بیخ یبروح بیخ لفاح مکی پنج درم کندر و عنزروت و گل ارمنی
مکی ده درم بآب [illegible] سرشند قرص مثلث دیگر که صداع و شقیقه را زایل کند بآب کاهو
یا عنب الثعلب بمالند اجزا نسخه چنین است ص [illegible] افیون بزر البنج سفید پوست
بیخ لفاح و لفاح خشک اجزا مساوی زعفران ثلث جزو بآب کاهو یا عنب الثعلب قرص سازند
قرص مجرب که طنین و دوی که بسبب خلط غلیظ باشد سود دهد اجزا نسخه است
وزن هر یک [illegible] درم با روغن بادام تلخ سایند نیم گرم در گوش چکانند ص خربق سفید
سه درم زعفران پنج درم نطرون دو درم قرص سازند قرص [illegible] که [illegible] و اجزای [illegible]
[illegible] معمول [illegible] فصل [illegible] کرده [illegible] قرص [illegible]
نافع است اجزا [illegible] یازده شربتی یک مثقال [illegible] شربت خشخاش [illegible] ص طباشیر گل سرخ
مکی شش درم [illegible] مغز تخم کدو [illegible] کهربا مکی [illegible]
[illegible] صندل سفید [illegible] قرص سازند [illegible]
[illegible] قرص [illegible] اجزا یازده [illegible]
یک مثقال ص [illegible] ورق سداب [illegible] مشکطرامشیع فی حلتیت سکبینج جاوشیر [illegible]
سنبل مکی [illegible] سداب [illegible] کنند قرص [illegible] تنفع السدد و اسقاط الاجنة الموتی
اجزا نسخه [illegible] ص [illegible] سداب [illegible] مشکطرامشیع
[illegible] مکی [illegible] کنند هر یک [illegible] قرص [illegible] دیگر که [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] است شربتی [illegible] بماء الاصول [illegible] سداب مکی
دو درم جاوشیر حلتیت سکبینج [illegible] و فوة الصبغ و قنبیل و مشکطرامشیع [illegible]

وقرص عرق

وقرص عرق بطبیخ ابهل قرص سازند قرص مستی که بدین نیز قرص کنند ص آرد سفید یک کیلچه و [illegible]
[illegible] هر [illegible] کار [illegible] بمالند و قرص کنند و هر صبح و شام یک قرص [illegible] باشد [illegible] قرص
مستی دیگر که بدین نیز فربه سازد خصوصا مرطوب و مبرود را ص مغز حب الخروع صد درم [illegible] باید
[illegible] طلا [illegible] کنند و چند روز [illegible] که بدان [illegible] سرشته شود و قرصها کنند هر [illegible]
[illegible] و خشک و [illegible] قرص مسهل [illegible]
[illegible] اجزا چهار [illegible] شربتی [illegible] نیم مثقال تا یک مثقال باشد [illegible] مناسب [illegible]
ص بنفشه پنج مثقال [illegible] تخم کدو [illegible] هندبا مکی سه مثقال [illegible] تخم خرفه هفت
مثقال گل سرخ [illegible] طباشیر [illegible] نشاسته و کتیرا [illegible] خشک مکی پنج مثقال مصطکی [illegible] مکی یک مثقال
حب الملوک [illegible] بلعاب بزر قطونا قرص کنند قرص مسک محمد بن زکریا [illegible] قوت دهد
و دل [illegible] بخشد [illegible] و خفقان [illegible] و غشیان [illegible] سود دهد
اجزا [illegible] است [illegible] یازده مثقال [illegible] شربتی یک مثقال ص مصطکی
قرنفل عود [illegible] سنبل [illegible] کبابه [illegible] پوست [illegible] مکی یک مثقال مشک یک دانگ
بشراب ریحانی قرص سازند قرص مقل [illegible] صلب کبد و معده را نافع باشد [illegible] محمد زکریا [illegible]
هشت است [illegible] شربتی یک قرص [illegible] باکرفس [illegible]
ص گل سرخ [illegible] سنبل [illegible] زعفران [illegible] ترمان مکی [illegible] قسط [illegible] بادام تلخ مکی یک درم
نیم مصطکی [illegible] مقل [illegible] بشراب کهن قرصها سازند هر یک سه درم قرص منوم
حار دماغ را قوت دهد و خواب آورد اجزا نسخه چهار است شربتی یک مثقال بشراب خشخاش
ص شبت [illegible] زعفران ترمان بزر البنج [illegible] مکی یک دانگ افیون [illegible] بلعاب حلبه
قرص سازند قرص منوم بارد دماغهای گرم را باعتدال آورد و خواب خوش آرد شربتی یک مثقال
بشراب خشخاش عند النوم ص تخم کاهو و خشخاش [illegible] مقشر [illegible] حب [illegible] مکی یک درم
افیون [illegible] بلعاب [illegible] قرص سازند قرص [illegible] اسهال را [illegible] اجزا نسخه [illegible]
شربتی یک مثقال ص پوست انار [illegible] مکی پنج درم حب الآس سماق [illegible] گل ارمنی [illegible]
نشاسته [illegible] مکی ده درم بآب [illegible] قرص سازند قرص [illegible] دیگر
اسهال [illegible] نافع باشد شربتی سه درم ص حب الآس ده درم [illegible] مغز تخم
[illegible] مکی پنج درم رب السوس صمغ عربی [illegible] قرص سازند قرص [illegible]
[illegible] اجزا هفت است
ص آهک آب [illegible] مکی دو درم [illegible]
نیم درم [illegible] قرص کنند [illegible] خشک سازند قرص [illegible]
[illegible] باید [illegible]

عود و اسحاق با گلاب بسرشته قرصها ساخته شربتی و ذکر طاقت سود شوی آن نداده دو بی مضغ کنند تا معده قوت یابد باید یک درم
عنی کل کرم کرده یکساعت در دهان نگهدارد و علامت صحت آنست که حرارت کم شود زان عمل باز خوش
رنگ و خوشبوی باشد انگاه مضمضه‌های مناسب میشویند تا صحت شود و حرجت بر وی باید ص نوشادر
قلقطار زاج سوخته قلقند بوری یکدرم کاغذ سوخته دو درم نیم سایند و بسرکه سرشته قرص سازند
و در سایه خشک کنند قرص ورد خداوند بهای آنچه را سود دارد و برای اهل فاسخ النفث کردند که میشود
در فصل کات با آلات نقادی در اوزان اجزا سرخ است وزن هر یکی دو درم شربتی دو درم ص گل سرخ
شش درم اصل السوس چهار درم سنبل دو درم مصطکی تبه سند قرص ورد دیگر سپطر الغب را نافعست
اجزا هفت اوزان پانزده درم شربتی یکمثقال قرص ورد نوع دیگر که سالی اکر با سپطر الغب اسهال و سرخ
باشد نافع است اجزا پانزده است شربتی تا دو درم ص سنبل عود زعفران شک مکی سه درم ریوند
چینی چهار درم طباشیر گل سرخ تک ستبر صمغ عربی بریان مکی یکدرم نیز نحاس مغسول شش درم
کلا سی هفت درم بلعاب بهدانه قرص سازند قرص ورد دیگر بیخ و اسهال خون را نافع باشد اجزا پنج
اوزان ده درم و نیم شربتی یکمثقال ص گل سرخ نیز نحاس بریان مکی سه درم صمغ عربی کثیرا نشاسته
بریان مکی یکدرم و نیم بلعاب اسفرزه قرص سازند هر یک یکمثقال قرص ورد دیگر که ترف الدم و اسهال را نافع
مجرب است اجزا هفت است اوزان بالسویه شربتی یکمثقال ص گل ... طباشیر و ثنا بلوط تخم حماض مقشر
گل سرخ صمغ بریان سرطان سوخته با آب قرص سازند قرص ورد دیگر جهت ... و اسهال ضعف اجزا پنج است
اوزان پنج درم شربتی دو درم ص گل سرخ تخم حماض بوداده مکی ده درم صمغ عربی کثیرا نشاسته بو
داده مکی پنجدرم با لعاب اسپغول قرص کنند قرص ورد که سهل ... است و اطفال را دهند جهت ... اجزا شش
اوزان هفده درم و ربع وزن شربتی شش ماه شربتی یکمثقال با مثل آن شکر ... ص گل سرخ ده درم تخم خبازی
ولکدرب سوس مکی ده درم محموده یکدرم کافور ربع درم با آب خرفه قرص سازند قرص ورد بنوع دیگر
ده درم معطی ... نافع باشد ... شربتی یکمثقال با طبیخ افتیمون و بیخچه درم ... با عنب
الثعلب ص گل سرخ و سنبل ... بالویه ... مکی سه درم رب السوس چهار درم مصطکی ... یکدرم قرص
ورد که ... نافع باشد اجزا سه جزو است وزن پانزده درم ... اول است
... سنبل یکدرم است وزن ... شربتی یکدرم ص گل سرخ شش درم اصل السوس چهار
درم سنبل یکدرم با ... قرص ورد دیگر ... شربتی
ص ... سنبل ... رب السوس ... مثلث ... قرص ورد دیگر ... قوت دهد
... شربتی یکمثقال ص ... هفت
درم اصل السوس شش درم سنبل ... مصطکی و طباشیر ... با گلاب قرص سازند ...
ده درم ... قرص یحیی بن ماسویه ... شربتی دو درم ...
ص سعد کوفی عود هندی مصطکی بالسویه قرص سازند قرص ... تخم ...

یکمثقال

یکمثقال با مغز بادام تلخ و شربت ... مکی ... مثقال ... قرص سازند و ... درم ... الاصول ... مناسب باشد قرص
که نافع است که ... طعام ... کند اجزا هشت است ... شربتی ... درم ... ص
زرشک طباشیر ... سماق سه درم ... پوست ... یکدرم مصطکی
نیم درم کوفته و بیخته بگلاب قرص سازند ص کرب و صلیح ... نافع باشد و ...
آورده ... اجزا هشت است ... پنج درم شربتی یکقرص باشد ... سال
بالا مغز تخم خیار ... کثیرا ... لعاب به
قطونا ... قرص سازند ... قرص ... مثانه و سوزش
بول و بول الدم ... اجزا هفت است اوزان شانزده درم ... با سکنجبین ...
ص خشخاش سفید ... چهار مثقال نشاسته کثیرا صمغ عربی مکی یکمثقال ... مثقال
... مثقال با آب ... قرص سازند ... درم ...
...
باشد ... خشخاش ص مغز تخم خربزه
و خیار ... مکی شش درم ... صمغ عربی ... الاخوین ... درم
تخم کرفس ... درم قرص که سنگ ... مثانه را بشکند ... درم ... خشک ...
ص تخم ... سنبل الطیب بالسویه قرص کنند قرص که ...
سیر ... اسهال ... اجزا ... است ... دو سال شربتی ... ص
طباشیر گل سرخ ... سماق ... تخم حماض ... مکی یکدرم سعد
تفاح ... سنبل ... درم کافور ... قرص که ... حاره
... است ... نافع است اجزا پانزده است ... پنجاه
هشت شربتی یکمثقال ... تخم خرفه و خیار ... رب السوس کثیرا نشاسته
باد بان گل سرخ مکی ... درم زعفران یکدرم طباشیر هفت درم بلعاب اسپغول قرص سازند قرص
که نافع است ... و قرحه ... و ملوحات ...
... یکمثقال ... شربتی دو مثقال ... استعمال
استعمال کنند اجزا شش است ... هفت مثقال ... حب ...
... ص ... مثقال کنند ... هشت مثقال ...
... مکی چهار مثقال ... یکمثقال با گلاب قرص سازند ... هشت مثقال ...
کندم سه مثقال ... مشک ... مثقال ... حب
سازند قرص ... شراب ... قرص ...
قرص ... و ... میکنند
... باقول

گرم باشد و با لحوم الطیور چون ماهی و دنبه غالب و جوجه و با جره با سکر و شیرینیها و میوه‌های تر مخصوصا ... ودره
خشو و تیب میدهند مسکن حدت خون صفرا و قاطع بلغم و موافق صفرا و مهیجان و مضر مرد ...
و علاج اعضا تنفس است و مضر اعصاب مصلحش خیش تکرار است قطوری نفع فاف ... طلا ... آب
ها که در گوش کرده کرمها و تجارب اعضا چکانند خواه خالص و خواه مضاف و هر چه شیاف و اقراص
کرده ... متعلق است چون روغن و سرکه و شیر دختر و غیره سائیده شیر گرم
در گوش چکانند نیز که هیچ نافع باشد در ... میکند و اگر ... گرم بچکانند نفع
میکند و همچنین ... چون ... باشند نفع بلیغ میکند ...
تجربه آن چون آنکه در ... عظیم میکند ... احلیل است شرط است گرم بودن
دوا ... بسبب آن است که صماخ گوش از عصب است و هر چیز سرد مضر عصب است و قطور در
عرف اطبا مخصوص بگوش است ... قطوری آب کرده گوش ... باشد سود دهد ص آب
... و ترب ... روغن کل ... و بعضی میگویند چوب ... شاخ بادیان و ...
و مانند ... در گوش مینهند و ... سکینه اگر ... نهد باید ...
نفع نباشد و ... میکند تا ... باشد و اگر احتیاج شود مکرر میکنند
قطور آزموده که ... گوش ... کند ص جند بید ستر ... نطرون ... خربق سفید
... ساذج ... سازند و وقت حاجت ... با آب سائیده قطور کنند و در بعضی
نسخ خربق سیاه چهار دانگ ... نطرون ... قطور آزموده ... مذکور شد
قطوری که ... گوش باشد ... نافع ص ... مثقال ... بادام تلخ ...
... مثقال ... چهار مثقال افیون دو مثقال ... سائیده قرص کنند و
وقت احتیاج ... در روغن ... در گوش چکانند قطوری که ... گوش آید ...
سازد منقول است که شخصی ... عبدالله ... نهند ص ... کهنه
... قطور ...
که ... غلیظ کرده گوش باشد ... سازد و نافع باشد ص زهره گوسفند ... آدمی ...
کهنه ... روغن گل ... قطوری که خارش ... گوش ...
دهد ص ... بادام تلخ در گوش بچکانند نیز گرم قطوری که خون آمدن
از گوش ... باز دارد ص شیاف ماميثا افیون ... عصاره ...
الحال در گوش چکانند قطوری در دگوش ... باشد سود دهد ص روغن گل ... روغن
بادام ... سرکه ... آتش ... تا آب نماند ... قطوری
دیگر ... نفع کند ... گوش ... سازد ص روغن
گل ... روغن بادام تلخ ... سرکه ... افیون ... قطوری در دگوش که بسبب
آماس گرم باشد نافع ... افیون ... شیاف ابیض ... شیاف ماميثا ...

باشیر دختر قطور کنند قطوری دیگر ... گوش ... باشد ... سود دهد
و نافع است ... دخان ... شیاف ابیض ... روغن
گل چهار ... خل ... شیاف ... روغن حل کنند و ... سرکه ... قطور کنند قطوری
... گوش ... باشد دفع کند ص زهره ... دو مثقال روغن ... ده
مثقال بجوشانند تا روغن بماند ... حل کنند و قطره قطره نیم گرم در گوش
چکانند قطوری دیگر در گوش ... سود دهد ... قول جالینوس است ص ...
... کرده ... گرم کنند و در گوش چکانند قطوری که ... و طنین
و کری گوش را نافع باشد ص زعفران ... نطرون و خربق سفید ... و زهره گاو ... گوسفند
... نیم با سرکه بچکانند قطوری که ... گوش را نافع باشد ... نطرون خربق سفید
... و زهره گاو ... زهره گوسفند ... حل کنند و قطور نمایند قطوری که سطبر
... اطفال را ... ص ... آب ... میکنند تا ... قطوری
... کرده ... احلیل ... باشد ... ص روغن ... روغن ... درم
روغن عقرب ... درم ... حب ... نیم ... درم آب ...
... درم آب ... درم روغن عقرب ... و بجوشانند ... با
روغن جوش دهند تا آب ... روغن ... سائیده ... بچکانند
قطوری که سوزش و قرحه و ریش ... نافع است ص شیاف ابیض ...
... در ... سائیده با شیر زنان ... کنند و در ... چکانند
قطوری دیگر که سوزش ... نافع باشد ص ... لعاب ... قطونا ...
ماميثا و ... روغن ... احلیل چکانند قطوری که طنین و کری گوش را زایل سازد و
طنین ... است ص زعفران ... جند بید ستر خربق سفید ...
... نطرون ... با سرکه ... قطوری دیگر که طنین ... نافع باشد ص ...
سرکه ... بجوشانند تا ... قطور سازند و ... کهنه ... سالم در گوش نهند قطوری
دیگر که ... نافع ... ص علاج الانباط ... روغن ... روغن بادام تلخ ...
... قطره قطور کنند قطور الطین ... که ... و طنین و کری گوش را
نافع باشد ص زعفران ذلک نطرون و خربق سفید ... و زهره گوسفند ... نیم درم
خل ... کنند قطور دیگر که طنین و کری گوش را نافع باشد ص روغن بادام و روغن ...
روغن سوسن و جند بید ستر و سرکه با هم بیامیزند قطوری که قرحه و جراحت گوش را نفع کند ...
باکسا ... عنزروت ... الاخوین ... زنگار ...
... سائیده با روغن گل و سرکه ممزوج بچکانند ... در گوش نهند قطور
که قرحه احلیل و سوزش ... دفع نماید ص ... اسفیداج ... عنزروت صمغ عربی

نافع است هم الاخوين ساده با شير دختران قطور كنند قطوري ديگر كه رفع كرمي و كرم وطنين
از نافع باشد ص خردلي سفيد يك مثقال جند بيد ستر نيم مثقال نطرون ربع مثقال با روغن
و سركه قطور سازند قطوري كه همان فايده دهد ص شحم الحنظل سه درم بوره ارمني يكدرم جند
بيدستر دو درم زرنيخ دو درم افيون نيم مثقال با زهره گوسفند سرشته غلولها
سازند و وقت حاجت در روغن بادام تلخ بيا ميزند و بچكانند قطوري كه كرم گوش را بكشد
و هر چيز كه در گوش رفته باشد از قتل كند ص آب برگ شفتالو و برگ توت ملك بچند درم
خردل سفيد و بوره ارمني محروق و افسنتين و زراوند كرد ملك يكدرم در منقر در درم با آبهاي مذكور
بياميزند در آفتاب نهند تا خشك شود نگاه دارند سركه و آب برگ شفتالو بيا ميزند
و بچكانند قطوري ديگر كه گوش را از وسوخ پاك كند و عصب جلا دهد و سده اخلاط بگشايد ص
خردل سفيد دو مثقال نطرون با قوه مثقال زعفران سه مثقال با سركه سائيده قرص سازند
و وقت حاجت با سركه قطور نمايند قطوري كه تا ختنه را برطرف سازد چون مذكور شد نمايند
هم و نص كنند تا با گلاب بيا ميزند و قطور نمايند و گويند زعفران همان فايده دهد چون
اكتحال نمايند و جرب گوش انسان مانند خاصيت بخشد قطوري كه هوام و حشرات كه در گوش رفته
باشد بكشد ص آب افسنتين و آب در منقر و صبر نافع و آب پودينه و بوره ارمني بالسويه بچكانند
قطوري كه اوجاع بارده گوش را زايل كند ص سه نيم كوب كنند و در زهره گوسفند بجوشانند
تا نيم بجوشد پس نيم گرم در گوش بچكانند قطوري كه درد گوش چون از حرارت باشد زايل كند ص
يك حصه روغن سرخ و سه حصه سركه با آب هم بجوشانند تا سركه نبوند و نيم گرم قطور كنند
و شياف ابيض با شير دختران و روغن بنفشه با كافور و آب كشنيز هم چنين و آب عنب الثعلب
بد سوده و سفيد بيضه بتنهائي كه ذلك سود مند است قطوري كه درد و جرب و قرحه را نافع
مرتهاي زعفران با روغن بادام شيرين بچكانند و افيون سكي در دست در جهت باين كرده
چكيدن آب برگ زيتون با عسل نافع است و چون مرتهم را در آب حل كنند و با روغن گل قطور
سازند سود دهد و اندروت با ماء العسل هم چنين قطوري كه دفع سيلان رطوبات گوش اطفال
كند ص شب يماني زعفران بوره سرخ ملك ذلك عسل و شراب ملك يك مثقال قطور كنند
و پاره پشم پيالايند در گوش نهند قطوري كه دفع سيلان خون كند كه بسبب صدمه
باشد ص پودينه گوش را در سركه حل نموده بچكانند و گويند كرده ها كاو را با پيه كرده
كباب نيم پخته كرده و آب از افشره در گوش بچكانند بسيار نافع است و مختلف قطوري كه در
و طنين و كراني سمع را زايل سازد و كرمها برطرف كند ص بوره ارمني سه دانگ شحم الحنظل
دانگ جند بيد ستر زراوند كرده و مغاث افسنتين ملك نيم درم فربيون تلخ ملك دانگ با زهره
كاو سرشته در روغن بادام تلخ حل نموده قطور بچهة كري كه در عقب و قع باشد ص لبنيج افسنتين
با زهره كاو استعمال كنند و زهره سنگ پشت با روغن بابونه نافع است و قطوره قطرني

سدر فراء

از قطران كه با نفط و با روغن قسط حل كرده باشند و صبح و شام مالنده مستعمل انواع درد گوش و مواد بارده
از سود مند است قطوري بجهة كري كه بعد از كرمي گوش باشد با جوان ديگر ص نطرون با آب
فوتنج با آب برگ شفتالو كه ده قطور كنند بجهة كري كه او را تنولدن شراب كهنه و عسل ملك
درم روغن گل سرخ يكدرم سفيدي بيضه مرغ درعدد هم را با هم مخلوط كرده و بر پشم آلوده نيم گرم كرده
در گوش نهند و ساعتي بر پهلو خلاف آن تكيه كنند پس بر پهلو ديگر بخوابند قطوره عشا بكسر عين مهمله
و فتح شين و الف ممدود شبكوري ص بكيرند جگر بز در دود آن سوراخ انگشت كباب كنند و بكار در شرحه
شرحه كرده و فلفل دار فلفل و زنجبيل با او آميزند و كفه نازيرند و قطور كنند مكرر قطور عشا ديگر كه
سبكوريليه آب و آب كشنيز سالياً بجوشانند تا بر نيم آيد و چند قطره
بچكانند قفطاريغان الا كبر ظاهراً قفطار معرب نكفتار باشد و رغان مرد با تركيب با معجون
بين مركب هندي است و استعمال آن قبل از شستن احوال و نافع است جهة سقوط جنين و مفاصل
و عرق النسا و جميع امراض بارده نافع است و نافع است بجهة بلادت رده بكمال در دهد كرم سه شاه
تولد شتر نجيبال شتر يكدرم ص فربيون چهار اسا و چهار دانگ فربيون شش درم انا ناپخ اسا
و چهار دانگ حاما سه اسا و نيم و چهار دانگ عاقرقرحا شش درم فاشرا شيني ملك چهار
ابرنيم مقرض دو اسانه نقرقي محروق شش درم تخم سلب و نانخواه و شكوفه كرفس ملك چهار درم گل
سرخ مشك اصل كالمحج ملك شش درم كرفس مغل ازرق و حب البان قصب الذريره سليخه زيره سياه در
و بخ عقرحا شطرنج هندي ملك دو ستار زنيه الجخ سفيد سه اسا و دو درم بيخ كرفس سرسافه
و دو درم تخم خرفه دو ستار حب الغار سنبل هشت اسار كبيه اصطرنج ستار دو درم صمغ
عربي و مبينه سابله ملك سه اسا و دو درم كندر زكر زنج اسا و چهار دانگ روغن بلسان
سه اسا و دو درم جند بيد ستر اسا و دو درم و چهار دانگ دبق منقى پنج اسا و چهار
دانگ فربيانا شش اسا سادج هندي سه اسا و چهار دانگ قاقله كبار با نقد نر
دانهاي دو ست فرنفل كرنج سا فرنفل نخي سه اسا فرنج بيچان دو استار و دو درم فرنفر
دو استار و چهار دانگ درم مو لب با سقنقور بحبد درم ديگر دو ستار و يكدرم رزد و زهره كاو
ملك دو درم زراوند طويل اسا زنجبيل فلفل ابيض ملك پنج اسا طر طو طو و گويند ان كتمكت است
و بوزيدان ملك نعناع ده درم سوس باد دكر گويند نام مشك است دو استار و دو درم و چهار
دانگ بهمن سرخ و سفيد ملك دو استار و چهار دانگ زهره كركد و حربس و زاغ ملك يكدرم
ادويه را لبساط نرم كوفته و بيخته و صمغ را در شراب بجا اهفت روز نقوع كنند پس با ادويه
بريزند خواه نكهت طافه كشته باشد و در ظرف سنگ پنج شش جوش با هسكي بلد هند و در زمين
و انجاه بكيرند كه فناه ماده را كم يخي گونك باشد همچنان زند دست و پاي آن بسته در ديك
مس اندازند و نهر مس و تنبت ملك يك كف آب شير تنقيه حاجت و سه ديگر پرشته با آتش
نرم بپزند تا مهترك دد معلول آن برهنه ند و سرد كند و شوره با فش را صافكنند و زبوي

وسحوق وغیره در باره شود باید در دیگ کنند در روغن بلسان و روغن نار [illegible] یک سکرجه

بلی بریزند و بجوشانند تا ثلث بماند پس برون شود با عسل داخل کنند و بریزند تا بقوام عسل

آید و غلیظ شود انگاه ادویه را نرم بیخته بهم زنند و معجون سازند و در ظرف شیشه نگهدارند

قفطارغان الاصغر که خاصیت زیاده در قوت و نضج و شربت بد شود اول معمول دارند

حب البلسان و عود [illegible] و کندش حاما بوست بیخ لفاح اشنه سلیخه اشق [illegible] اصل السوس

عاقرقرحا شحم الحنظل زنجبیل سکبینج جاوشیر [illegible] چند [illegible] شیطرج

هندی تخم ترنج کرویا [illegible] مدحرج فانل [illegible] دم الاخوین مکی ده درم زعفران

فلفل [illegible] مکی ده درم خرنوب هفت درم حرمل [illegible] ساذج [illegible] سفید زهره

[illegible] شیطرج مکی چهار درم طلا نقره [illegible] کافور مکی سه درم سنبل

الطیب هفت درم مشک دو دانگ افیون [illegible] هندی [illegible]

[illegible] لطالیف بیخ [illegible]

بیخ [illegible] ادویه را کوفته و بیخته [illegible] در شراب ریحانی کهنه [illegible] باسه

روز [illegible] عسل کف گرفته سرشته شود **قمح** در باب میم در معجون گفته شود **قلبه** [illegible]

[illegible] **قیر شود** با [illegible] نافع است [illegible] **ص** [illegible] کرده

بجوشانند [illegible] روغن [illegible] داخل کنند و اندک

سپیداج و اسفناج [illegible] **قمح و قمحه** بفتح قاف و سکون میم

وفتح الحاء المهمله در لغت اول بفتح قاف و کسر میم و سکون [illegible] در لغت ثانی و ببعضی [illegible] مهمله

او را [illegible] در دهان [illegible] **قمحه** [illegible] شود [illegible] سفوف

مقدار یک کف دست است و فرق میان سفوف و قمحه آنست که سفوف را هم چنان خشک

در دهان می اندازند و از عقبش آب می نوشند با چیزی دیگر و قمحه را در آب [illegible] انگاه

می آشامند فلا حاجة ذکرها **قیروطی** در اصطلاح عبارت است از [illegible] موم و روغن گفته اند

معرب [illegible] لغت یونانی [illegible] بکسر قاف [illegible]

[illegible] قیروطی [illegible]

قیروطی چیوه نافع است آتشک فرنگ را هر گاه [illegible] باشد [illegible] میکند [illegible]

[illegible] کهنه باشد و قروح و جروح و ناسور را نیز هر گاه مایوس العلاج باشد

حکایت شخصی را [illegible] مرض گرفتار بود مدت هفت سال [illegible] افتاده بود [illegible]

[illegible] مدت یکسال [illegible]

[illegible] شخص [illegible] قیروطی [illegible]

[illegible] معلوم نشد [illegible] طرف [illegible] است

[illegible] سال [illegible] یونانی و فرنگی و هندی [illegible] چوب چینی و باقی

معالجات

معالجات را بعمل آورده و هیچ نافع نکرده و این قیروطی شفا یافت و دیگری مدتها بمعالجه مشغول بود

[illegible] از صحت ظاهر نشد [illegible] مفاصل [illegible]

چنانچه [illegible] و این مرکب مبارک شفا یافت و مکرر [illegible] این علت را [illegible] کرده

و دیگر [illegible] چند [illegible] روغن [illegible] مذکور شد و طریق استعمال ان [illegible]

[illegible] و البته اول فصد کنند

پس [illegible] مخصوص [illegible] در حبوبات مذکور است انگاه چند روز استراحت فرموده

بعد از ان بمالند و قبل از ان [illegible] مشغول است [illegible]

و [illegible] غافل نشوند [illegible] باشد [illegible] باشند و [illegible] باشد

و غلبه [illegible] باشد **ص** موم سفید سه درم [illegible] روغن گاو [illegible] شش درم

سیماب چهار مثقال سیماب را [illegible] حنا و آب لیمو با آب دهان سحق کنند چنانچه [illegible]

[illegible] تا سیماب مطلقا ظاهر نشود [illegible] شش

ساعت است **قیروطی چیوه** دیگر [illegible] مذکور شد و مستعمل [illegible] ضعیف [illegible]

ص سیماب شش مثقال حنا چهار مثقال [illegible] هفت آب شسته باشند پنج مثقال [illegible]

[illegible] مثقال موم سفید [illegible] یک مثقال [illegible] نیم مثقال سیماب را با حنا [illegible] سحق

[illegible] روغن و پیه و موم را [illegible] سحق [illegible] تا پنج شش ساعت [illegible] کنند

قیروطی که [illegible] کبد و معده [illegible] نافع باشد **ص** آب [illegible] عنب الثعلب

آب [illegible] و روغن [illegible] روغن بادام و موم سفید [illegible] بجوشانند تا آبها برود

و روغن بماند پس در هاون [illegible] **قیروطی** [illegible] نافع باشد

[illegible] **ص** روغن بادام [illegible] موم سفید هفت

درم [illegible] لعاب [illegible] قطونا و خطمی [illegible] روغن [illegible] مشک و بنفشه [illegible]

[illegible] بجوشانند [illegible] درم کافور [illegible]

[illegible] در هاون [illegible] باقی قیروطی [illegible] موم روغن [illegible]

انشاء الله تعالی والله اعلم بالصواب **باب الکاف کاشنج** بکاف و الف و شین معجمه و فتح کاف ثانی و نون

و سکون جیم [illegible] مرکب [illegible] منافع نافع است امراض اطفال و

[illegible] ام الصبیان [illegible] و لقوه و فالج و تشنج [illegible] شکم و اصلاح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا ده مثقال سلیخه جفت افریا اصل السوس الفقح تخم سپند بادیان حب بلسان زرنباد طوبال مصطکی مشک
و عنبر از هر یک چهار درم هیل چهار درم رهون قسط تلخ جوز بوا هیل ده درم تخم [illegible]
و قرنفل از هر یک بیست و چهار درم فرنجمشک معجون کشوثا و زرنباد و تخم سوسن و ده بعضی تخم بدلش
تخم [illegible] ده درم [illegible] ده درم هشت درم سکنجبین ده درم زرنباد حب [illegible] شش درم
نانخواه [illegible] عفص [illegible] ده درم مغاث باقله ده درم [illegible] سالیله مثلث [illegible] اسفرم
ماده [illegible] چون [illegible] سر درم ده دهای خشک را بکوبند و ببیزند و با نجر [illegible]
ده [illegible] کنند مهره با انگبین لبهشند ده بعضی نسخ [illegible] باقته درم است و ده بعضی
[illegible] نقاد [illegible] است **کاچلر** بکاف و الف و کسر جیم و سکون تحتانی و فتح لام و سکون ها [illegible]
[illegible] که ده [illegible] می گویند **کاچخ** کاچخ بکاف و الف و کسر جیم و سکون خا [illegible] معرتش کاجه
[illegible] و کشته حول [illegible] بلاد ترک [illegible] چنین که [illegible] چهل روز ده [illegible]
میکنند [illegible] آفتاب [illegible] بر او میریزند و بعد
از ان [illegible] چون [illegible] و شیر [illegible] کاچخ
بان نام [illegible] سازند و [illegible] کاچخ
و بعضی [illegible] چهل روز [illegible] ده [illegible]
و طابقه [illegible] ماند [illegible] باشد
ده [illegible] غذاهای مختلف خورند [illegible]
زود [illegible] اصلاح دهد اما طعام دیگر [illegible]
هضم [illegible] بهترست **کاچخ** [illegible] چنانچه مذکور
شد [illegible] ده درم بکوبند [illegible] کنند و ده آفتاب
[illegible] و زعفران [illegible] کنند [illegible]
کاچخ [illegible] بلغم غلیظ [illegible] و اخلاط
[illegible] کنند و [illegible] اخلاط فاسده [illegible] چنان میشود که هیچ
[illegible] و فضلات [illegible] طعم [illegible]
[illegible] کند [illegible] است اما [illegible] است
[illegible] و مصلحش العلبه است **ص** [illegible] آب [illegible]
[illegible] نمک [illegible] اضافه میکنند [illegible]
[illegible] و ماستدان [illegible] ظرف کنند تا مدت بیست روز ده
[illegible] که آفتاب [illegible] باشد و هر روز [illegible] و بعد از بیست روز [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] آفتاب نهند تا [illegible] نکنند
ده [illegible] ضایع شدن [illegible] ماند و باقی نوع دیگر [illegible] همه [illegible]

مذکوره

مذکوره شد **کبوب** بفتح کاف و ضم موحده و سکون [illegible] کری [illegible] آب [illegible] و [illegible]
[illegible] آن [illegible] مذکوره [illegible] **کیبه** بکسر بفتح کاف و کسر موحده و سکون تحتانی
و فتح [illegible] و سکون ها کیبا گرم است و ناغذ [illegible] غلیظ [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] خون و قوت [illegible] مدت [illegible] باشد و صاحب
اخلاط غلیظ را ممنوع است و اکثار [illegible] مفاصل [illegible] عظیم کند
و سنگ [illegible] احداث کند و مصلحش [illegible] دارچینی و فلفل و [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] هضم شود و حکما [illegible] منافع و مضار [illegible] نسخه
ص چنانست که [illegible] گوسفند [illegible] سفید
[illegible] گوشت [illegible] کنند [illegible] آب شود و پیاز [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] و زعفران [illegible]
داخل میکنند **کیبا نوع دیگر** [illegible] چنانچه ملا [illegible] **مثنوی**

کرد [illegible] : جانب [illegible] : [illegible] طباخ : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible] نهاد : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible] شهر غلو : [illegible]
[illegible] : [illegible] : [illegible] : [illegible] بانک
[illegible] : هل [illegible] : [illegible] : [illegible]

نوع گوشت [illegible] ساخته [illegible] شود و هر چند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] شود [illegible] آب [illegible]
[illegible] بهترست و مصالح [illegible] کنند و [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کیبا [illegible]
[illegible] **کباب شامی** این غذا [illegible] غلیظ [illegible] هضم و بدن [illegible] قوت دهد و [illegible]
[illegible] کباب [illegible] گرم [illegible] باشد [illegible] کنند
[illegible] **ص** گوشت [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] کباب [illegible] منافع و مضار [illegible] **کباب شامی** از اول
[illegible] **ص** گوشت بکش [illegible] مثقال [illegible] زنجبیل
[illegible] مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] مثقال فلفل [illegible] مثقال گوشت [illegible] زنجبیل [illegible]
[illegible] آب [illegible] کنند و چون گوشت [illegible] شود [illegible]
گوشت [illegible] مصالح و [illegible]
[illegible] کنند [illegible] کنند **کباب ماهی** ماهی [illegible]

از زر چینی و فلفل هر یک نیم مثقال فلفل یک مثقال [illegible] مثقال [illegible] روغن زنجبیل سه مثقال بسوده بپزند

کحال بفتح کاف و تشدید حاء مهمله و الف و لام [illegible] چشم است و [illegible] خشک باشد و کحل بضم کاف
و سکون حاء مهمله سرمه را گویند و کحل سیاهی چشم [illegible] که بموجب [illegible] ساخته
و بان ملهم شده است و گویند [illegible] حکیم است **قانون معرفت ادویهٔ چشم** انچه جواهر است
چون مروارید و یاقوت و لعل [illegible] و زبرجد و فیروزج باید تا سفته [illegible] آتش و صفید
[illegible] باشد و [illegible] چشم بکار باید و جراحت و [illegible] لاجورد و
شادنج باید [illegible] چنانچه در مقدمه [illegible] و مشک تبتی و عنبر اشهب سفید باید [illegible]
و انواع دیگر باشد و مامیران چینی باید و ساج هندی و [illegible] سرمه اصفهانی و توتیا
کرمانی [illegible] گویند چینی بهتر [illegible] و عفص [illegible] کافور [illegible] سفید [illegible] عند عدم آن
و شادنج باید سرخ باشد و شفاف [illegible] رنگ [illegible] باشد و نه هندی سفید کان ضعیف است
و هر چه از [illegible] باشد [illegible] مدنی است [illegible] چون نوشادر
و [illegible] سنگ [illegible] سپاهان [illegible] میباشد
و [illegible] سنگ [illegible] سفید سنگ [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] و خفاش [illegible] باید [illegible] ماه باشد
مگر [illegible] عفونت باشد **طریق ترکیب** چنان است که جواهر [illegible]
آهن [illegible] کنند و در سحق [illegible] تا چون غبار شود [illegible]
[illegible] باهم [illegible] چشم [illegible] باشد [illegible] کنند
و هر چند نافع باشد [illegible] مرجان [illegible] مرقوم [illegible] اوقات
در وقت [illegible] حالت [illegible] شب [illegible]
خوب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در باب [illegible]
[illegible] **قواعد تکحیل** آنست که [illegible] خوب [illegible] سایند [illegible]
سایند [illegible] باشد [illegible]
باید [illegible] چشم [illegible] و بانگشت
[illegible] و میل [illegible] بانگشت
[illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]
چشم چپ [illegible] و بانگشت خنصر [illegible] و میل [illegible]
چشم [illegible] میل از چشم [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] چشم [illegible]
[illegible] چشم [illegible] فرو برند

تمام کرده

[illegible] کرده و چون [illegible] شود [illegible] از چشم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند میل [illegible] از چشم [illegible] آسوده
[illegible] باشد [illegible]
شد [illegible] کشید [illegible] که در
[illegible] باشد چون جرب و سبل و ظفره و [illegible] علاج نباشد [illegible]
[illegible] سفید [illegible] موضع [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] ریاح [illegible] بیان شده [illegible]
کنند **قوت الکحال** [illegible] کحل [illegible]
چون کحل الجواهر [illegible] روشنائی [illegible] سالهای بسیار
بماند **حافظ الصحت** [illegible] حافظ [illegible] چنان است که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] محکم [illegible] مطلقا [illegible] نباشد [illegible]
و [illegible] سالهای بسیار [illegible] کند والله اعلم بالصواب **کحل اغبر** بفتح همزه
و سکون غین معجمه و فتح [illegible] و سکون [illegible] مهمله [illegible] ترکیب [illegible] است
[illegible] شد **اکسیر** [illegible] **کحل باسلیقون** بفتح
و الف [illegible] کسر لام و سکون تحتانی و ضم [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] منافع و مضار
[illegible] در باب [illegible] شد **کحل باسلیقون** نافع است جرب و سبل و غشا
[illegible] **ص** فلفل زنجبیل [illegible] پوست هلیله
[illegible]
[illegible] **کحل باسلیقون** [illegible] در باب [illegible]
[illegible] **ص** [illegible]
[illegible]
کحل باسلیقون [illegible] نافع است [illegible] چشم [illegible]
ص [illegible] بسایند چون غبار
کحل بطلمیوس حکیم بفتح [illegible] و سکون طاء مهمله و کسر لام و سکون تحتانی و ضم میم و سکون
واو و ضم سین مهمله و سکون لام و فتح حاء مهمله و کسر کاف و سکون تحتانی [illegible]
در علم نجوم و هندسه [illegible] و کتاب [illegible] در علم تصنیف کرده [illegible]
اسکندر [illegible] زمان دولت [illegible] پادشاه است
و ان بطلمیوس [illegible] که بعد از اسکندر پادشاه یونان شده [illegible] بطلمیوس [illegible]

نافع است ضعف چشم را و بصر را تیز کند و بیاض را زایل کند اجزایش شش است وزنش بیست و سه مثقال
ص توتیای هندی ده مثقال اقلیمیا طلا و سادج و سرمه اصفهانی از هر یک دو فلفل یکی سه مثقال سرطان بحری
یک مثقال کافور دو دانگ سحق با آب بادیان و گلاب بسایند و در تابستان نصف دانگ کافور اضافه کنند
و در زمستان نیم دانگ مشک کحل قراطی بیاض را زایل کند سایند اجزایش سه جزو است اوزان چهار درم ص شبت
سبز سوخته شسته ده درم مروارید ناسفته درمی و زبد البحر یکی یک درم کحل بقچی نسخه است این نام به نسبت زنگی
نافع است نادر کی ورد و حمره و جرب چشم را اجزایش هشت است و در بعضی نسخ نه جزو است و وزنش سه مثقال
و یک دانگ نیم و ربع است ص شادنج شسته ده درم مرهم الاخوین یک دانگ نیم عفص و دار فلفل و سنبل از هر یک
نیم درم سادج هندی دو دانگ فانیذ و مشک از هر یک دانگ کافور نیم دانگ و در اکثر نسخ یک درم مامیران
آورده اند کحل با ... کرده در منافع آن مختلف نمی کنند اجزایش پنج است ص زبد البحر کبی سو سماه شکر
سفید صمغ عربی انزروت با آب کحل الجواهر مامیثا مدوج یکی ده درم دو دانگ و جوشانیده باشند و تا برج
به سبب مکث ... آفتاب سایند تا آب تمام خشک شود از نافع ترین آنگاه چون کحل کرده استعمال
نمایند کحل بیاض دیگر بیاض و ظلمت را نافع است عدد اجزا دو هاش شش است ص شبت جلی خرف
چینی سرب سنگی سوده کرده زبد البحر توتیای کرمانی از هر یک ده درم نعفران درم و زجاج اخضر
سوخته و کوفته و بیخته و ناله بوره و زبد البحر اضافه نموده بیاض را زایل کند و دو بسته هندی
که کحلا کوبند و آن خسته میوه ایست که در بعضی از بلاد هند و ستان میباشد هم چنان درست
سایند با گلاب قطوره کنند بغد از طافت بیاض غلیظ و رقیق را زایل کرداند و هر گاه چشم بنا دو
روز در میان قطوره کنند و اگر ممکن شود هر روز دو بار و هر بار دو سه قطره بچکانند وای
از اکثر کتابها بهتر است و اگر با ادویه دیگر بیامیزند که مناسب دانند هم سود مند است
و اگر با خسته بسایند زود تر نفع کند و الا مغز آن را بسایند و بچکانند وای ضعیف مکرر امتحان
نموده و موثر یافته و زبد البحر و خستین خرما و سفیداج ادویه بیخ و مغز تخم و قلقند و عیون الدیک
سفید مساوی بیاض و سحابه را قلع کند مفید یعنی مکیف کنند و شاخ گوزن باشد عوض آن چون
قطوره کنند نافع باشد و عیون الدیک سفید و گوهر و تخم نیل را چون بسایند و با عسل بیامیزند
و بچکانند بسهولت بهطرف سازد و کرمند و بندان کفنا را همان خاصیت دهد و بندان شتر را
همان فایده گفته اند و گوشت خود چون شبنم ظرفها کرده و دمع را دور از ان سایند در چشم کنند
بیاض را زایل کند حیات شکم را چون خشک کنند و اکتحال نمایند نافع باشد کحل بیاض دیگر
که بیاض عتیق را زایل کند عدد اجزا دو هاش شش است سیماب معقد شش درم سرب و سرمه
اصفهانی و توتیا از هر یک پنج درم را سحق و نمک طعام نیم هر یک هفت روز سحق کنند و عند
النوم اکتحال نمایند کحل بیاض بنوع دیگر که بیاض و اثر و قروح را از چشم دور سازد و
و بصیره را نافع باشد اجزایش ده است ص زبد البحر اقلیمیا نقره سفیداب ارزیز سوخته
از هر یک چهار درم سنبل و لولو از هر یک دو درم صمغ عربی کتیرا عنزروت نعمان الیف نشاسته از هر یک

بکدام

بکدام کحل شه ساسه که کحل را معه کوبند نافع است آب دویدن را و خارش چشم را اجزایش ده است
ص فلفل سیاه یکدام و قسیا پنج درم آمله و توتیای کرمانی از هر یک ده درم صدف سوخته سه درم سرمه
اصفهانی شش درم بکوبند و بیزند و بسایند کحل توتیای بیاض و زایل کند و رشنایی چشم را
بیفزاید اجزایش عدد است ص زبد البحر اقلیمیا طلا مرارة الضب ... قسیا سرطان بحری از هر یک چهار دانگ
سرمه پنج درم شادنج لولو از هر یک نیم دانگ توتیای هندی سه درم زنجار و نوشادر فلفل دار فلفل سنبل
قرنفل از هر یک دانگ نیم مامیران نمک هندی از هر یک دو دانگ کحل جامع نافع است سبل را آب و فرو آمدن آن و
و لاغری حسنیم را اجزایش هفت است وزنش هفت درم و دو دانگ ص توتیای پرورده به آب باران (?) ساخته
از هر یک درم مامیثا چهار درم و اقلیمیا نقره مرور ده درم از هر یک نیم درم سبر سقوطری یک دانگ نیم زعفران یک دانگ کحل جالب النوم
روشنایی دهد زیاده کند و باصره را حافظت نماید اجزایش سیزده است ص سرمه اصفهانی با آب بادیان پرورده
دوازده درم و قسیا ذهبی هشت درم توتیای ... اقلیمیا نقره سوخته شسته از هر یک دو درم لولو
یک درم مشک دو دانگ کحل الجواهر در چشم را زیاده کند و حافظ قوت بصر باشد اجزایش ده عدد است ص
یاقوت سرخ و یاقوت کبود و لعل از هر یک سه مثقال درم زبرجد ده مثقال زر پنج مثقال مرجان ده مثقال
لاجورد شسته پنج مثقال مروارید طلا و نقره و عنبر شهب از هر یک نیم مثقال سرمه اصفهانی بیست مثقال توتیای
کرمانی مغسول ده مثقال بعد ببخت وسرکه خفاش و لولو از هر یک دو مثقال با سیل طلا بکشند کحل الجواهر
دیگر نور باصره بدهد و چشم را محافظت کند و روشن دهد و بیاض و سبل را زایل کند اجزایش ده است ص لعل ابدار
فیروزه و در هند فرنگ فرنگ از هر یک نیم مثقال شبات مامیثا یک مثقال زعفران چهار دانگ و لولو یک ماه سرطان چینی جرمش
مکی و قرنفل سادج هندی و سنبل و سرمه اصفهانی از هر یک مثقال کحل الجواهر دیگر که مقوی بصر باشد و جلا
تمام دهد و صحت چشم را نگاه دارد اجزایش ده است ص سرمه اصفهانی شش درم توتیای هندی ده درم
مامیثا مرجان و در هند فرنگ عقیق یمانی مامیران چینی فلفل سفید و دار فلفل اقلیمیا نقره و مرجان از هر یک چهار درم
سرطان بحری و لولوی ناسفته سادج هندی از هر یک شش درم یاقوت سرخ و لاجورد شسته و زعفران و زر بال
مس از هر یک دو درم کحل الجواهر دیگر قوت چشم بدهد و صحت آن را نگاه دارد اجزای او ده جزو است
ص سرمه اصفهانی هفت درم مرقشیثا پنج درم اقلیمیا طلا و لولو از هر یک سه درم زعفران مرجان از هر یک نیم
درم سادج یک درم فرنجمشک کافور از هر یک قیراطی مشک طسوجی صلایه کنند کحل الجواهر بنسخه دیگر که اکتحال آن نفع
دهد اجزایش هفت است ص سرمه شش درم توتیا چهار درم سبذ مرقشیثا از هر یک دو درم مروارید ناسفته
هفت درم سادج هندی یک درم مشک یک طسوج کحل الجواهر دیگر که مقوی بصر باشد اجزایش هفت است
ص اثمد هفت درم مرقشیثا پنج درم اقلیمیا طلای مغسول سفید لولوی ناسفته از هر یک سه درم زعفران نیم درم
نشادر دو درم کحل الجواهر که تقویت باصره نماید و طبقات عین را قوت دهد و اجفان را قوی کند و دمعه
و جرب و سبل و بثور و رمد را مانع باشد و حافظ صحت چشم است اجزایش ... چهار است

ص سرمهء اصفهانی ده درم توتیای هندی کرده تیه الشیان سنگ بحری سفیدآب ده درم انزروت
چینی بباید و بسیار نازک و ضعیف سبزرنگ بباشد و توتیا و بعضی از توتیای کرمانی است درم مرقشیثا
طلای مرجان لاجورد شسته سادج هندی فرفیون از هر یک نیم درم مامیران فلفل سفید از هر یک طلا زربال
مس سوخته شسته ملح کبریت چهار درم سرطان بحری شش درم یاقوت سبد لعل از هر یک
درق طلای مرغ هر یک فلفل عقیق بلوط ملح دو درم زعفران سه درم ورد بعضی نسخ دهنج
فرنگ چهار درم است ورد بجی سرمه مساوی هم اجزا است کحل الجواهر که بغایت نیز دهد و
منافع کحال نافع باشد و کثرت سرخی چشم را فایده دهد چشم را عادت نماید اجزایش شش جزو است ص سرمهء اصفهانی
مثقالی یک مثقال توتیای چینی دو مثقال نیم مروارید ناسفته یک مثقال مامیران چینی یک مثقال نیم درق طلا چهار درق
یک مثقال مرجان سه مثقال درج خلط نه طلا هشت سود احتیاط تمام تا چهار روز در آب هلیله چهار
روز در آب برنگ سماق با جعفانی سلاله نمایند و نرم نمایند و بعد طلا را نخل کنند و سحق سازند تا
نابود تمام شود و صلاحیت استعمال نمایند و کحال ذهب کرده سنا قوی بنیانست نجویکه
چنانچه شب ببیند و بینند و ذهن کفتنا با عسل محد بصر نماید کحل حفظ العیون
نافع است چشم را و قوی کرداند و اجزایش یازده است ص سرمه مدبره در آب مطر
بیست مثقال ... درم مرقشیثا هشت درم توتیای هندی ... فلفل ... ده درم
دو دانگ سادج هندی و زعفران ملح یک درم مرجان و لؤلؤ ملح دانگ بباشد کحل حولی که احول را
زایل کند و گویند مختلف بکند ص یک ... سنبل ... چون غبار ... کحل ...
آن ... الکحال نمایند و ... ساییده ... رطوبت ... کم
کرده باشد نافع است کحل ... اجزایش ... ص سرمهء اصفهانی شش درم شیخ سوخته ده درم
کفشده با یکدرم توتیای کرمانی ... با آب ... ده درم پوست هلیله کابلی ده درم بباشد چون غبار
کحل ... بسبب ... قوة دهد ... با ... کند و سبل و جرب و ...
نافع باشد اجزاء شش جزو است ~~کحل ...~~ ص کحل اصفهانی توتیای کرمانی ... شیخ سوخته
ملح ده درم مامیران چینی ... ناسفته ملح دو درم ورد بعضی نسخ ... مفقود است و مامیران
سه درم است کحل ... مقوی بصر باشد ... رطوبات کند و جرب و سبل را نافع باشد اجزا
پنج است ص اثمد اصفهانی توتیای هندی ... و شیخ سوخته ملح چهار درم مامیران یکدرم
اجزا را کوفته و بیخته در آب ... که با ... نرم کرده ... باشند آنگاه ... سماق ...
کنند و خشک کنند ... و هرچه ... بهتر باشد
کحل روشنائی ... آب ... نافع باشد اجزایش هفت است ...
شش درم ... دو دانگ صفت آن زعفران سنبل ملح دو درم فلفل سفید یک دانگ و نیم دانگ

فلفل

[illegible]

فلفل یک درم نوشادر نیم درم مامیران سه درم کافور نیم دانگ کحل ... که مجرب است ص قلقطار محرق مغسول
نیم مثقال مازو ... نانخواه ... سود مند است و ... الاخ
سیاه ... هم چنین و چون ... باشد مخالف نکند و زعفران ... دهد
و سبل ... چون ... درد چشم طفل ... باشد بکشند احتیاج ... دو قند
سوخته ... سود مند است ... چون غبار ساییده الکحال نمایند
کحل زعفرانی ... چشم ... اجزایش هفت است ص زعفران سنبل ملح
درم ... فلفل سفید یک دانگ و نیم نوشادر نیم درم مامیران سه درم کافور نیم دانگ کحل ...
کحل زعفرانی دیگر ... اجزایش شش جزو است ص زعفران سنبل ملح دو درم ... فلفل
نیم درم فلفل ... نوشادر دو دانگ کافور ... کحل سادج هندی قوی سازد ... بینائی ... اجزایش
هفت است ص کحل اصفهانی یکدرم ... دو درم ... نیم درم زعفران
نیم دانگ مشک ... سادج هندی یکدرم کحل سادج هندی دیگر ... چشم کند و چشم
قوی کرداند و بینائی ... کند اجزایش ... است ص سرمهء اصفهانی شش درم مرقشیثا
چهار درم ... ده درم لؤلؤ و زعفران ملح نیم درم توتیای بحری ...
... چهار درم سادج هندی یک درم مشک ... کحل سنبل که علاج ...
ضعیف ... مخالف نمیکند و سبل ... علاج ...
... باشد ... شفا ... باذن الله تعالی اما چشم ... بسیار ...
... رطوبات ... سنگ ...
... بسیار ... ملح ... کشته باشد چهار
... کنند با کحل ... بکشند ... چهار ... و ... چنان ...
باشد ... با ... ساییده ... کنند با کحل ... بکشند ...
تا چهارم ... الکحال ... هر چند ... باشد و ... بسیار ...
و باید ... سبل باشد ... باشد که ... و باید اول فصد کنند
از ... و مسهل ... و خوب تنقیه معده و دماغ کنند آنگاه ... بکشند تا نفع
بسیار دهد ص ... و اگر بعضی خون ... و مشهور است ...
و اهل ... و ... حبه ... حب ...
... کنند و ... چون غبار شود ... کنند ... محسوس
... کنند و هرچه اماس ... کنند نفع ... کند و ... سود دهد ... علاج
... و ... ضعیف با طبای بسیار ... و بعضی بلاد و اهل آن
... ساخته و گفته اند ... بول ... شود شبانه
روز ... الکحال نمایند سبل ... کند و ... کرده ... باشند

چون تو با اختلاط حق
... کنند ...
انگور ...
... سرپست

وخشك كرده همان قابل دهد وبقول شيخ الرئيس كحل بطابشير چشم را خشك سازد وكري انرا
فرونشاند وخشك كرده اند انرا عد دو ده دو هفت ست صبر ده يد وسيد مكي يكدرم اقليمياى چهار
درم سفيداب الرصاص دو دانك توتياي هندي ده باب بادام وطباشير مكي يكدرم كافور دانگ نيم
چون دواها سايده شود كافور وطباشير را جدا سايند انرا مخلوط نموده بسايند تا خوب ممزوج
گردد كحل ظفره كه چون بيرا خته باشد وقدري مغز حب القطن سايند بر چشم بندند هر شب
وبامداد مجدد شب منولج جلا دهند وناخنه را برطرف كند اجزا انتين چهار درم ونمش
ده درم نيز ناخن فلفل ص توتياي كرماني ده درم سرب منقى ده درم سيماب يكدرم ناخن
بيل سيماب بسايند وچون غبار شود بال مس يكدرم زنكار يكدرم ونيم چون اكتحال نمايند
ناخنه ضعيف را زايل كند ونانيدج خشك را چون غبار بسايند ودر چشم بكشند وبعد از سر
روز كه نمايند چند مرتبه بسيار نافع است واكر خشك را بازيب بيزند تا غليظ كردد وبرپشت
بمالند قلع ان كند وكفته اند جهت كرش انسان انرا برطرف كند وجالينوس كويد ابرنجيم را
چون مداومت كنند وبان اكتحال نمايند ناخنه را قطع نمايد و بهتر ده دو يك اكر سپيد شده باشد
زود تر نفع كند وكفته سوده را با كلاب آن سوده اند بايد انگبيم دعسل بان هر روز هر چيز خوب
سود مند است وزنك اليلدراني وظرف چون سپيد ازان ساخته هر روز بكشند براي ضعيف امتحان
نموده وكفته اند با قوت كبود با الخاصيه چون هفت مرتبه هر روز ده ده چشم بكشند بعد از چند
مدت با طل كردد وزايل شود باذن الله الحكيم العليم كحل عزيز كبير كويند مولف ابي بولس حكيم است
كه براي يكي از ملوك مصر ساخته بود وچون در مصر پادشاه عزيز كويند از اين جهت كحل
عزيز اشتهار يافته نافع است تاريكي چشم را وقوت ميدهد چشم را وخشك ميكند رطوبات
انرا اجزا ان بغير توشادر ده درم وانده جزوا است وزنش بيست وده درم ص اقليميا طلا وتوتياي
هندي وسرطان بحري وسرمه اصفهاني وتوبال مس سادج هندي صبر سقوطري ص
سوخته شاذنج عدسي شسته مكي ده درم فلفل سفيد وسياه ودار فلفل نوشادر ده
مكي يكدرم كحل عزيز ديگر اقوي از اول نافع است ابتداي آب وانتشار وضعف چشم را
وغشاوه وسلاق را اجزا ان ده است ص توتياي هندي صبر سقوطري سرطان بحري
زعفران سنبل الطيب مكي دو مثقال ده درم شاذنج مغسول شش درم دار فلفل ده
فلفل ونوشادر مكي يكدرم ونيم مشك دانك كافور نيم دانك ودر آخر امر زعفران ومشك
كافور را سايده داخل كنند كحل عزيزي ديگر جلا ميدهد بياض را وتقع ميدهد از ضعف
بصر وتقويت عين وحفظ صحت ان ميكند مجموع هژده جزو است ص اقليميا طلا
توبال مس توتياي هندي شاذنج مغسول سرطان بحري كحل اصفهاني فلفل سفيد وسياه
ودار فلفل مكي سه درم سنبل هندي قرنفل صبر زعفران درونج عقرب خشك مكي بكمثقال

كحل بنفس

نمك هندي نيم بليل بر نوشادر مكي نيم درم مشك دانگي كحل عزيزي ديگر كه خاصيت ان در اجزا
چهار دهم جزو است ص توتياي هندي توبال النحاس مغسول ده درم سادج هندي اقليميا
طلا سوخته زعفران سنبل الطيب مكي ده درم شاذنج مغسول شش درم فلفل دار فلفل نوشادر مكي
بكمثقال مشك يكدانك كافور مثله كحل لعنبي بصر را قوت دهد ومعر وحكه را سود دهد اجزا
نه جزو است ص شاذنج علامي وسادج هندي مكي ده درم فلفل درم اقليمياي مكي نيم درم دو نخجير
ومامينا مكي بكمثقال قاقله ومشك مكي يك دانك كافور يك طسوج كحل بصره ومحلي جلاده قوت ميدهد
وضعف بصر را زايل ميكند اجزا ششجزو است ص كحل اصفهاني اقليميا فضي اسفيداج
الرصاص وتشاسته مكي يكدرم توتياي هندي سه درم مامبرا درم ونيم لبابند چون كحل جلاي كبير زكاه
هندكه سراج الاثمد است وعجب العادة ظلمت وغبار ص حجر چيني ده مثقال موميا است كه مكرر باب
ونمك شسته باشند ده مثقال نيم سايند وصدو شصت مثقال كهنه هشت روس نموده هر شب
يكدفعه نقوع سازند وصبح آب را از ان اكر بسته نحو نمايند بادوا ما هفت روز بعد بيرون دستور با
حقه هر روز بسايند كحل بنفشا نافع است ضعف چشم را جوي قوي كرداند بصر را قوت دهد
اجزا هفت است ص مرقشيشاي طلائي وشاذنج ومرمره اصفهاني مكي يكدرم نوشادر تخم كدو سرطان
بحري زعفران مكي نيم درم كحل محكا باد ده ده ونسبت دنيسته شد كحل بر د ليلا اء اجزا پنج است ص
زهره بز كوهي ده درم تخم الحنظل بكمثقال افرفيون ونوشادر مكي نيم مثقال سكبينج ده دانك باب بادبان
باسداب لبايند وخشك كنند مكرر كحل بر دل كه مجرب است از جهل دو زايل ميكند باذن الله تعالى
اجزا سه جزو است ص فلفل نيم الكلم زهره باشد از هر جزو بالسويه ونهري آب برف تا چون سه روز
ده آب نهند پس با عسل آتش نرم مخلوط اكتحال نمايند ده بيست چهار روز آب سياه زايل نمايد كحل
دوري از جالينوس است نافع است وقروح وظلمت وحكه وعشاء وحافظ صحت چشم است اجزا ده جزو است
ووزنش بيست چهار درم بكفهط ص اسفيداج رصاص هشت درم اقليميا نقره چهار درم افيون
لبابسه نحاس سوخته وزعفران مكي يكدرم كافور بكفهط شيان كنند ودر وقت حاجت ده
ثبور وقروح قطور ده باقي اكتحال نمايند كحل هندي از براي جميع نافع است بياض وغشاوه ومعر
وحكه را اجزا پنج است ونش بيست وسه درم ص شاذنج مغسول ده درم هليله زرد زنجبيل
مكي پنج درم فلفل ده درم نوشادر ده بسايند كحل هندي ديگر كه نافع است خيالات وغشاوه
وناخنه وظفره وبياض ص سرب سوخته كرده كه پيشتر كداخته تخم الحنظل ده دار فلفل ده دانك كل فرس
ولحاف كرده آتش نرم كنند ودو هفته را با ان كداشته هنگام آتش خاموش شود كه لاغر است باب
بيل اول تر بكشند واكر بخواهند نيم سوز بمانند مكرر كنند كحل هندي ديگر كه نافع است از نوع ضعف
بصر وبيناني را نيكو كند اجزا چهار است وزنش ده درم ونيم وسه حبه است دهر حبه باصطلاح انشا
يكميون الملك است ص توتياي كرماني شش درم سيماب مصفي ده درم سرب ده مارك ده درم فسل
نقفيد كرده ده درم ونيم لولو ابله سه حبه سرب وسيماب را در هم بكداز تا ركند انكاه همه را باهم بسايند

دیگر چنان باید که سبب را بکلید نند و در سیماب ریزند انگاه ببایند کحل هندی دیگر که مستعمل این ضعیف
دیبا نافع است و همیشه امتحان شده و بارها اثر کرده اهل شده بیاض و ظلمت و ضعف بصر را زایل سازد
اجزا هشت جزو است وزن هشت مثقال [illegible] نخود ص چینی [illegible] دو مثقال دعی سوهان
که بود زعفران صدف [illegible] دار فلفل توتیا ده ملکی یک مثقال مشک شش نخود دعی را با چینی اول بسایند
تا چون غبار شود و باقی ادویه را یکایک بر سایند و در آخر مشک سایند مخلوط نموده با شبنم چو
تا سر روز تمام بلیغ نمایند انگاه سایند تا خشک شود و در شیشه نگهدارند کحل [illegible] که افت
حفظ صحت چشم نموده روشنائی را نیز کند اجزا [illegible] دوازده جزو است [illegible] مشک ص
اقاقیا پخته ام اثمد ده درم ماهیثا سرطان بحری لولو [illegible] اقلیمیا طلا ملک دو درم مس سوخته
[illegible] دار فلفل توتیا ده ملکی یکدرم [illegible] سه درم کافور و مشک ملک دو دانگ بسایند کحل که چشم را
قوت دهد [illegible] چشم و حدقه را صاف کند و ماده سیلان [illegible] را از چشم باز دارد [illegible] کند و نور
[illegible] را بیفزاید اجزا بیست جزو است ص پوست هلیله کابلی هلیله زرد ماسیان چینی عروق الصفر یک
دو درم نمک طبرزد لولو کف دریا زعفران سنبل هندی شادنج مغسول بادیان سرطان بحری
سوخته توتیای هندی شیاف ماهیثا کافور سفیداب [illegible] اقلیمیا طلا دو درم کل سرخ حضض
مکی پوست هلیله زرد [illegible] سنگ [illegible] باب بادیان [illegible] بسایند و خشک کنند و باز
بسایند و هر چه بیشتر باب بادیان سایند بیشتر نفع ببخشد کحل که مژه [illegible] را [illegible] باز دارد
پنج جزو است ص استخوان خرمای سوخته پخته ام [illegible] چهار درم سنبل حب بلسان ملک
سه درم لاجورد شسته دو درم نرم سایند [illegible] میکنند کحل که صحت چشم را نگاه دارد
در معمر و سیلان رطوبت نیز نافع باشد و بصر را جلا دهد اجزا پنج است ص توتیای هندی یکدرم [illegible]
اسفیداج [illegible] درم نمک اندرانی ربع درم زعفران [illegible] کافور [illegible] جمع را کوفته بیخته [illegible] پوست
هلیله کابلی در آب باران جوشانند و صاف نموده ادویه را بلیغ آب بسایند تا آب تمام نشف شود
انگاه خشک سازند و دوباره بسایند چون غبار و [illegible] بیخته اکتحال نمایند کحل که [illegible] چشم را
زایل کند [illegible] باشد و [illegible] استعمال کنند اجزا هفت است ص [illegible] چینی خالص یکدرم
کل [illegible] دو درم ماسیان [illegible] فلفل ملک دو دانگ [illegible] عربی ملک نیم درم چون غبار بسایند کحل
که حدت بصر زیاده کند و [illegible] کرده و صحت چشم را نگاه دارد [illegible] است ص [illegible]
سوخته شسته لولو ناسفته [illegible] طباشیر [illegible] سوخته ملک یکدرم سرمه [illegible]
[illegible] ماسیان نیم درم کافور دو دانگ مشک دو قیراط بسایند چون غبار کحل که چشم را
[illegible] کند و سفید کرده [illegible] ص کحل اصفهانی سه درم [illegible] یکدرم مشک و کافور ملک یک دانگ
دو دانگ [illegible] زعفران یکدرم کحل دیگر که [illegible] چشم را بنشاند و ضعف باصره را زایل کند
و حدقه چشم را قوت دهد و صاف کند ص اثمد اصفهانی [illegible] آب بادیان اقلیمیا نقره
و سفیداب قلعی شسته و نشاسته ملک پخته ام [illegible] توتیای کرمانی شسته سه درم ماسیان چینی یکدرم کحل

کرمنیکان

کرمنی کان را [illegible] باشد و مجرب [illegible] حکیم است اجزا [illegible] جزو است ص سرمه اصفهانی سرخ رنگ
یکجزو رصاص سوخته نیم جزو توتیا [illegible] زعفران [illegible] کل سرخ مرجان سنبل هندی کندر دار فلفل و فلفل
سفید ملک ربع جزو خسته خرمای سوخته دو جزو کوبند و [illegible] ادویه مسحوق کحل دیگر
که مشهور است [illegible] از کتاب حفظ صحت و نشف رطوبت چشم میکند و [illegible] قوت میدهد
صفت ۹ شیاف ماهیثا اقلیمیا [illegible] ملک یکدرم کحل اصفهانی [illegible] هلیله زرد نیم درم
عصاره عود [illegible] یکدرم کافور یکدانگ کحل نافع للحول مجرب اجزا [illegible] و وزن [illegible] هشت درم
ص کحل اصفهانی شسته چهار مثقال سنبل کهربا و سندروس ملک یکدرم [illegible] هندی [illegible] و هند
[illegible] استعمال میکنند [illegible]
بسایند چند [illegible] خشک سازند و ذکر یک مثقال [illegible] و مشک [illegible] یک مثقال [illegible] بسایند [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] کحل که بیاض را زایل کند و در معمر [illegible] نافع باشد
و حافظ صحت عین است و چون در ایام [illegible] چهار شنبه در چشم کشند یا میل طلا
[illegible] باشد اجزا هشت است و وزن چهار [illegible] درم و چهار قیراط است ص اثمد اصفهانی
و [illegible] ملک چهار درم اقلیمیا [illegible] دو درم [illegible] هندی یکدرم لولو و زعفران
ملک نیم درم مشک چهار قیراط کحل که [illegible] را زایل کند اجزا پنج است و وزن یازده درم و نیم
ص توتیای کرمانی مغسول پخته ام [illegible] پوست هلیله زرد [illegible] ملک دو درم فلفل نیم درم کحل
که در معمر [illegible] و پوست چشم را نافع باشد اجزا شش جزو است و وزن [illegible] ده درم [illegible] ص
فلفل [illegible] دار فلفل ملک یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل چهار درم کافور یکدانگ
کحل که کحل الجواهر نامند مقوی [illegible] باشد اجزا هفت است و وزن بیست سه درم و نیم ص اثمد
اصفهانی هفت درم [illegible] پخته ام [illegible] اقلیمیا طلا [illegible] لولو [illegible] ملک سه درم شادنج مغسول
دو درم زعفران نیم درم کحل دیگر [illegible] کند [illegible] اجزا هفت است
ص کحل اصفهانی سوخته شش درم [illegible] چهار درم اقلیمیا طلا دو درم زعفران [illegible] ملک نیم درم
چهار [illegible] لولو [illegible] نیم کد [illegible] در باب میم در فصل مربات مذکور شود ان شاء الله تعالی
کرمپیس بفتح کاف و کسر راء حطی و سکون تحتانی و صاد حطی [illegible] فرث و کشک و عربی اقط
بفتح همزه و کسر قاف و بعضی از اعراب [illegible] بفتح میم و کسر [illegible] و سکون تحتانی [illegible] مانند
[illegible] طعام [illegible] ماکول [illegible] سازند است [illegible] اما [illegible] کثرت و شهرت
تام [illegible] باشد [illegible] سازند [illegible] و خشک و غلیظ
[illegible] هضم [illegible] نافع است [illegible] تولید
[illegible] بلغم غلیظ و سده [illegible]
[illegible] است [illegible] آب [illegible] ساعت
انگاه صاف سازند [illegible] باشد [illegible]

غلیظ کرم و بابان ریخ کرده صرف نمایند و در صورت ضعف که هیچ شود با قوّة بدن میدهند اشتها
کامرده دانجیر ازغذا بهره دیه معتاده کرکه قبول طبیعت باشد و الله اعلم مضرتش قلیل است و منفعتش کثیر
کرکرده هن بفتح کاف و سکون را مهمله و فتح کاف دوم و ضم را مهمله دوم و سکون دال و فتح ها و سکون
نون سلك لسك ست و در فصل بیی کذشت کنها مربا در هریات کفته شود انشاالله تعالی آکثوناي
که داخل معجون کاشتکیمت اجزایش نخره ست اوزانش بیست درم منهجتس که هست در آخر دو درجه خشک
در یک بجیر و نیم و در نخره سعد چهار درم فرنقل نصف ان زعفران کره و نقامی دیکه هم درو ذکر
هست ص قصب الذریره ظفار الطیب کنده مکی چهار درم اشنه فرنفل زعفران مکی یک درم بسعرسایند
چهار درم مشک و عود مکی نیم درم لشراب ریحانی حبه کنند و فرجها سازند و بیجا اهل بیان کرد نیاجیل
باز العسل فرهی کنند کشکابه هالی که رب دو ناهضت و تب صفرا و سل نفع کند و نشکی و حرارت را
بنشاند ص بکیرند سرطان باکوره علامت او نقشش آنست که چون سوزنی بان فرو برند رطوبت چون شیر
از ان جدا شود سافها و پایهای او بفکند و مکتر برنك و خاکستر شوید بس در کشکابه فکند
و بپزند و اکر سرطان نباشد عناب و خشخاش در ان بپزند و کشکاب آنبات که جو او مقشر کنند و
بجوشانند و شود ساب انرا بکشند کشکاب سرطان که در اول زمانه بکار آید ص آب کدو و کنکهو ساده ست
سرطان مقطوع در ان بپزند و باید هن با دم باکدو بدهند کشکاب سرطان مکبر که مدقوق و مسلول انافعست
ص بکیرند سرطان و اطراف و احشای انرا دور انداخته چند بار به خاکستر و نمك آب بشویند تا دهنیت آن
دفع شود پس در کشکاب اندازند و بپزند با دم باکدو بپزند و عوض آب شیر کاو کنند و باید که شیر
خشك باشد و بهمین نامرده سر خجوشی سازند و در هر جا مرد از کشکاب ابجوست کنکهو بکیرند جو
باکوره پوست کنده شصت مثقال و آب سه کاسه در هاون میکوبند و آب بیان میباشند و شیر انرا
میکیرند بس همان میکنند و بجوشانند و چون پخته شود بر میداند کشک الشعیر کنکهو است
کنك فروخت و در کرجی کذشت کعك نان کنجی بسبك مدوّر انشرب و غذای حجاج و مسافرین
شامی و معروفست و امردز بکالک شهرت دارد و در فصل جیم کذشت کعك الغزال کیرهی بجم فاسند
سنجره ست و در نایند سجیری و حرفی اختلاف هست و کفته اند که بجز از شکر و انجوی سازند خوشبست
دبی آورد سجیری و منسوبست بیجستان و انرا بحیی صاف ترتیب میدهند و کویند منسوبست به شیخ
بفتح شین بجود ساران حلاوت بجهل کریست ..... [illegible] ..... شکر خیزرا
کعب نغزال و فایند میکرند و هندیان شکر انرا فوای مید هند و در دغن میکذارند و بهم میکند و نرم فرو صعا
میشود انرا بیناسشتري کویند و کعب الغزال میدانند و اهل ایران شکر انرا بقوام می آورند و مکرر ابر هم
میزنند و هر چه خوشتر هند از ان میسازند و اکثر انرا میکشند تا مانند ریسمان باریک میشود و مانند
بخیزان میبرند و نیز ندیز طبیعتی معتدل است در حرارت و بادطوبت کم و ملین طبع و نفع میدهند
سرفه و سینه را اما اطبا فانید سفید مانید معلم اینها را فند ست و کاه نبات کلکلانج الاکبر ظاهرا
معرّب باشد از کری کلان هندی یعنی ترکیب انحکما هند ست نافع است ضعف معده را که

کرز سرچی و شربی باشد و بیماری کهنه و بانکه ریحی بولد ... عفی و برص و سرفه بلغمی و تنکی نفس را بهرد
و خلخلند و جگر و سپرز و صلب زناسور و باسور و قولنج و استسقا و خفقان رحم را و بیماریهای ع
انثاه و صبیح را و مرتج سپرز سوزد سر دارد اجزایش پنجره ست نیز فایند ودود غن کنجد و رزنش شصت کاسه
هفت درم و نیم منهجتش کرم بیست درم آخر درجه اوّل خشک در آخر درجه زمان اداره اکثر بعد از
سه ماه و تا چهل روز هم استعمال کرده و این ضعیف در نابستان پانزده روز در ما آفتاب میکذارد
و ازکره غبار نکاه داشته بعد از ان نفع میکند قرنش تا پنجسال فقط شربتش تا پنج درم ص
هلیله کابلی و بلیله و آمله مقشر مکی هفت درم فلفل دراز فلفل زنجبیل فلفلموئه و نمك هندی
سرخ و سیاه و زنانه ان و طرنده و جمو و لسان العصفور شیرین و شیطرج هندی و سعد خرنبود
فرنج و فرنقل و سرکه مقشر بعضیها سوزند حب النیل و کول کهکو سادج هندی و کره
و کشنیز مکی پنج درم تربد سفید صدف بنجاه درم فلوس خیار شنبر پانزده درم موبیز منقی نیم من
شیر املیه که چه بکی موبیز و امله را در ده روز ده من آب بپزند تا دو حصه بسوزد و بکیرند بماند با
و خیار شنبر را در ان حل کنند و سه من و ده استا فانید و دو آب بکدازند و با نشیم نیم و نیم من
روغن کنجد تا زمان با بنه و بکد و جوش میکیرند تا قوام کیرد بس ادویه ها را بدان بسرشند
کلکلانج الاکبر دیکر یعنی در سعال و بیماری کهنه و غشی و عرق النسا و برص و بهق و بلغم و سرفه را طب
و فرح و تشنی و عطش و زخمها و بیمهرت بدن و بلوسیر و در دسپرز و دملها و قولنج و ندید
آب و امراض زنهای البسی و شتهای طعام را نافع است اجزایش بیست و پنج و نه زمان اد اکثر
به سنوه و قوت و طریق شربتش جمعه معجون ماکرد ص هلیله سیاه و بلیله و شیرآمله دانه
بیرون کرده و بهنك و فلفلموئه و تخم کرفس شیطرج هندی فلفل لسان العصافیر دسرخ کرهاکو شونیز
و هیل و سفیل بعضی کفته اند شقاقل است و طرح اند نمك هندی و نمك لجمن سیاه و سرخ و بهمنین
و نا نخوه مکی سه مثقال تربد سفید یک رطل ادویه را کوفته و پخته شیر آمله منقی سه رطل بیست
چهار رطل آب شیرین با آتش معتدل بپزند تا ثلث ان باقی بماند و از آتش بکیرند و صاف کنند
از بیست غربال بکذرانند و شکر سفید چهار رطل بان بپخته با آتش بکذارند و با آتش نرم حرکت
دهند تا شکر کداخته و غلیظ شود چون عسل پس روغن شیر تازه ناز سه رطل با آن بپخته
و حرکت دهند تا با آن ممزوج شود انکاه ادویه کوفته و بپخته را بدان بسرشند و بهم منهدل
تا ممزوج کردد کلکلانج الاصغر خداوند استسقا و بیماریهای جگر و سپرز را سود دارد
و ستده و قولنج را بکشاید و بادها را بشکند و خداوند بیرقان و دبیله را نافع است اجزایش
چهل و سه جز است بشیر فانید و روغن و زنش بکرفته نود هفت درم منهجتش کرم ست
در آخر درجه اوّل خشک ست در یک بجیر و ربع قوتش تا چهار پنجسال شربتش انچهار
درم تا پنج درم صفت ملك مصنول سنبل کلک سرخ و دو فوفل سالیون و بوزیدان فوة تك
هندی ابهرسا غافیقون مکی شش درم کافیطوس سالیوس زرد وند طویل اساروم

مصطکی عود بلسان جنطیانا سرنگ کابلی مقل بخم مکی چهار درم عصاره غافت عصاره افسنتین
رسعد زنجبیل مکی پنجدرم تخم کشوث تخم سرخس اصل السوس رب السوس محموده مکی پنجدرم سه درم
کرفس قسط وج بادیان انیسون مکی سه درم زرنباد صد و پنجاه درم زنجبیل کرمان چهار درم هر یکی قسم
و بخیه لیمو هلیله زرد مقشر پنج درم هلیله سیاه بلیله مقشر مکی پانزده درم املج مقشر یکی نیم خرمای
هندی پنجاه درم مویز منقی نیم من ادویه را در پانزده من آب بپزند تا سه حصه آب برود و یک بخش بماند پالایش
و صاف کنند آنگاه فلوس خیارشنبر نیم من در آب بگدازند و بجوشانند تا بقوام عسل رسد و سیل استاد
روغن کنجد تازه با آن بیامیزند پنج بیست درم مادر یلان بگیرند و اندر نیم من آب و سیاه و قیر روغن
کنجد بادام شیرین تا آب برود و روغن بماند بقشارند و بپالایند و داروهای کوفته و بیخته را در این روغن بمالند
پس بقایا بند منعقد معجون کنند کلکلانج الاصغر دیگر مانندش هر بیست باکیه ابتنین به شیرج یکی
بیست ششم جزو زمان اخرات وقوت فرفده شربت بهمان دستور ص هلیله هندی هلیله کابلی املج مقشر
فلفل دار فلفل شیطرج هندی مصطکی هلیله تربد مقشر کشنیز تا مخوذ دانلفلمو تخم کرفس لسان العصافیر
زنجبیل کرمانی حلیط مکی پنجدرم خیارشنبر منقی زرد نمک هندی صبر سقمونیا قهر ساذج هندی هیل بوا اکر
بادنشور عود و سبیل نافاه کیاه کنند ماده شور مکی سه درم تربد سفید و شیرج مکی بیست استاد
شکر سفید صد بیست سنا مویز منقی دو پنجاه سنا را با آب املج ده رطل در باب دو هفت
ما نبات مذکور شود و شکر را با آن بالتش نرم بپزند تا شکر بگدازد و چون مثل غلیظ شود آنگاه
ادویه مسحوق را بران دیخته بپالایند آگشتی اندک بحرکت دهند بعد از آن روغن شیرج تخجیلم زیتی
تا خوب ممزوج شود و مثل حضیره کرده تبین از آتش فرو گیرند و سرد کنند کلکلانج الاصغر که استسقا
و بواسیر حاجت هر گاه را مدتی مرامی مرنی مفید باشد و عسل ثمر نابش فریب است که جزه طبیعی
در تردم بیست باقا بند و زنتن هفتاد سه درم تا حبش تقول فلانی معتدل است در کرمی و سردی
معتدل است در حر عوسم قوتش تا چهار سال و زنان ادویه کشن بعد از آن مقادیر شربتش دو درم
تا سه درم ص در ق مانه بین ملکیه پوست هلیله زرد غاریقون مکی پنجدرم عصاره افسنتین سه درم
ابهل کاسنج تخم خیار مقشر و کاسنی و رب السوس مکی دو درم زنجبیل بهن بنجاک و فلوس
خیارشنبر و فانیذ مکی پانزده درم ادویه مخبر شربت با سجل کنند و بجوشانند تا غلیظ شود دریای
ادویه ادویه خشک کوفته و بیخته معجون سازند کلکلانج حاد نافعت استسقای حار را که باران
حرارت نباشد اجزا جزو نیز شربتش سه درم تا چهار درم ص مانه بین ملکیه غاریقون
پوست هلیله زرد سکبینج مکی پنجدرم ابهل سه درم ریوند چینی عصاره غافت سنبل الطیب
انیسون مکی دو درم کوفته و بیخته بعسل معجون سازند کلکلانج بارد استسقاء حار را نافعت
اجزا بار دو جزو است شربتش از دو درم تا چهار درم ص مانه بین ملکیه غاریقون پوست
هلیله زرد مکی پنجدرم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوس کاسنج تخم کاسنی مغز تخم کاسنی
مغز تخم خربزه رب السوس مکی دو درم زنجبیل و فلوس خیارشنبر فانیذ سجزی مکی پانزده
درم صاف کرده بقوام آورده و داروهای دیگر را کوفته و بیخته بدان سرشند کلکلانج کانکبیس کلکلند

حسل است و در باب جیم گذشت کلفلد آفتابی در باب فا و در حرف کاف گذشت ملکوم شود انشاالله تعالی
کل حکمت بجهت استحکام ظرف کتاب آتش نهند بکار آید ص بگیرند کاکل دو کوزه و آنرا مل
کنند و در آب حل کنند تا بقوام کرده در آن اجزا ریزند نصف کل خام فرو دوتا سه چهار دو ز
مکرر برهم زنند نوع دیگر اجرکوبیده بیخته سرگین اسب بیخته جنت الحدید بیخته کل خطمی موی بز پرهیز
کرده با آب دیکاک بسرشند کل حکمت نوع دیگر ص موی مقرض نمک طعام از غال خطمی خبث
الحدید پوست تخم مکلس مکی جز وکل پاکیزه دو جزو کل حکمت قسم دیگر ص خاک کوزه کوبیده با فله گاه
کوبیده و نمک مسحوق و خاکستر بیخته با آب خیر کرده استعمال نمایند کل حکمت مستعمل اهل فرنگ ص کل
یک دو جزو خاکستر بیخته دو جزو زبل الفرس سه جزو خبث الحدید سابیده جزوی و موی بز یک دو جزو
تجیون میش بسرشند کماذ بضم کاف با میم و الف و ذال هر چیزهای خشک باشد که با آتش
کرم کنند و بر اعضا گذارند جهت تسکین درد ها چنانچه بار جو سبوس ارزن و سفال و غیر آن
و آنچه در کیسه کنند خواه خشک و خواه تر و بر بدن نهند و کماذ خشک اولی است در اوجاع
ریحی و ماده بارده و کماذ تر اولی است در اوجاع الاعصاب و مواد حاره و باید بعد از آنکه بر عضو ماوف
نهند هنگام خواهند بر دارند کماد دیگر به روی دست باشد تا برودت آنرا بکلی بر دارند و مکرر
میکنند و نابیست یکبار وشرط دانسته اند در امراض سر و غیره و در اوجاع و مواد دیگر شرط آن
رفع مرض است و دوتش چون ضماد است کماد که آماس را نفع کند که از تخم باشد رفع کند ص نمک و رگ
مکی جزوی گرم کنند در پارچه در کیسه نهند و بر موضع درد و آماس کماد نمایند کماد که از اوجاع را
تسکین دهد و تحفیف نفخ عضو کند ص نمک گرم جاورس سبوس گندم در کیسه کنند بعد از آنکه
خوب گرم شده باشد و بر عضو نهند و چون سرد شود بر داشته و دیگری بنهند کماد که از اوجاع
بطن را که از نفخ باشد ساکن کند ص بابونه سبوس گندم و نمک کماد دیگر که همان نفع دهد ص بابونه
سبوس گندم آب نمک قدری بر آن زنند کماد که اوجاع شکم را زایل کند و قولنج و دردهای اشرا
به تحلیل برد ص بابونه خطمی اکلیل الملک مرزنجوش تخم شبت بنفشه تخم کوفته و قدری آب نمک بر آن زده
در کیسه کرم کرده کرما کرم بر نهند کماد که رعشه ید و دفع ناسور و فتق و دبیله سازد باذن الله عزوجل
ص بگیرند لوده بضم لام و سکون واو و فتح دال مهمله و سکون های مهمله با مجذ ف و دو موجود بها کشت
که مستعمل صباغان است بالکره جهت ده خنثت سفید مایل به دی کوفته و سابیده و بر ابریشم آمده کنند م
و اندکی روغن زرد کنند که نرم شود هر گاه هر سه مساوی باشند بعد از آن قرصها کنند و در دردی
سفال آب نرسیده باشد گرم کنند و باید در نهایش انگشت باشد و چون گرم شد و کف مال کنند
و بر تخت حشیم نهند و به لته ببندند و چون سرد شود بر دارند و دیگری بگذارند کماد که از ریاح
مسکن و سپرز و تهیگاه را زایل کند ص حلبه شونیز کرفس تا تخوه را با آب نمک ببندند و چون
سرد شود بر دارند ببندند بر کنند کماد دیگر که ریاح و مواد بارده را زایل کنند ص برگ سداب

انحراف طبع کلابونه و صحنه هلت نوشادر و شراب سیخ بوین و ادمی زلیخ سفید و قنبی و مقدار نیک را بخد بالقوه
کاد کرد کام را زایل کند ص سوخته را نیم کوب کرده چند قطره آب نمک بران پاشیده نیم گرم بر سر ببندند
واگر بابونه کوبیده نیم گرم کرده استعمال کنند نافعست کاد کرد صلابت گرم را سودمندست ص آرد جو
خطمی سفید صندل سفید ورد گل سرخ و بنفشه بکوبند و بپزند و بعد از آن گل روغن گل و سرکه
کاد کنند کاد کرد شقیقه را سودمند و اوجاع عصب و بادهای غلیظه را سودمند ص ورق
مرزنجوش و بابونه و مکله را هم بکوبند و بپزند و بلعاب حلبه آمیخته و گرم کرده ضماد کنند
و بر بندند کاد نافعست نفخ رحم و صلابت او سود دارد باید باشد و ... سپیدی باد سرد
حادث شده باشد ص بابونه اکلیل الملک بنفشه با گلاب بیامیزند کاد بجهت ورم گوش ص آرد جو
و باقلا بابونه بنفشه خطمی اکلیل الملک در آب پخته با روغن بنفشه مخلوط کرده و بر شانه کاد کرده ضماد
کنند لکوزی مرجان انشاء الله تعالی در باب میم مذکور شود کوکو در باب میم در جواهر مذکور
شد بانواع آن کوابیح بفتح کاف والف و کسر با مهمله لغت عربیست و اکابیح جمع کابوح یعنی با ... باب
هر منافع و مضار و صفت آن گذشت کوابش در لغت نام سبب ... هاضم طعام ... جلوه ش
کدابله در یافت باب اللام لاذن بلام والف و ضم ذال معجمه و سکون نون ... و طبیعتا چنین است
چسبنده چون ... کرچه ... از شریان آید ... بیضه ... فصد ... بگیرد ... کرده
باید لاذن لقطع الدم من الشریان ... شب ... حفظ ... فان ... جز و
صمغ ... کوفته ... بیضه ... سرشته و با ... خرکوش آلوده ... محکم ... چند
روز ... نگذارد ... لاذن ... آب ... خرکوش
و ... لاذن ... جالینوس ... باشد
و ... ص ... لاخشر ... بحاف عوض خاء معجمه
... نون ... وجیم ...
... لبی زنان ... غالب ...
و بسیار ... مفرح و ... مفرح ... غالب ... و هزل
... لاغر ... نفث الدم والتهاب خون و صفرا ...
رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و ... جهت ... و اسهال
... حصر ... و ... جهت ... جهار ... حاره
ظاهری و ... مفید ... و صداع ... و تحلیف
... باشد ... سبز ... باشند ... و طبیعت
گرم و تر است ... اول ... درجه دوم ... حرارت ...
و حلاوت و ... جالینوس میگوید که ... اکیان ... و ...

بر یکی

بر یکی غالب باشد و غالبا ... جالینوس میگوید که ...
... ساویست و ... شود و ... بلغم کرده شیخ ابو علی سینا قدس سره
میگوید ... ساوی ... شرط ... شرط ... و بالکه ... و ...
کر ... نباشد و ... باشد و ... نجاح ... که ... و
روشنند ... باشند ... باشند و اگر ... باشد ... باشه
با ... باشد ... شود ... حال ... نزد ... بهار
... شوند ... بشوند باید ... آب گرم ... طرف ش
... طعام ... که ... گرم باشد ... زود ... شند
... نبات ... سکر ... دهند ... وقته ... روز
... دهند ... اجابت نکند ... نمک ... هنگام
... کنند ... دهند ... طبع اجابت نکند ... سکر
... شکر ... با دم ... دهند ... عسل
... اجابت ... دهند ... طبع ... باید ... شبانه روزی
... عسل ... نباشد ... سکر ... دستاد ... مکوید
... باید ... هیچ غذا ... باید ... اکنون
... اند و ... شود ...
... باشد ... هر چه ... خنده
باشد ... باشد و اگر ... شود ... هند و ... نعف
ان ظاهر شد ... هند ... بجلب ...
و ... ابن سینا ... گرم ... وسیع ا
لتقویت ابن البقر ... خلاصه موجودات علیه افضل
الصلوة والسلام ... ابدان ... عطر ... البان و ...
ان غذای ... نفع کند و ...
و ... العلم ... نضلات و ... جوهر
دماغ و ... ملین طبع ... دماغ ... و نسیان و ...
وسواس و ... خلطی باشد و نافع ... و جرب و ...
... مطبوخ آن ... کرده ... کرده با آهن
و ... نافعست ... نافعست ... ملد مست
با ... نافع باشد ... اشک و با ... تعرس

دادن هم حابس آن دفع نمايد شير شتر تا يك رطل مقوي معده ودوسم احشا وجگر وضعف عصب و درد سر وصداع
وصرع ودندان وزنان حامله وصاحبان خفقان رطوبي ومجرب كه آن موجب سنگ گرده و مثانه بود لذا
قل مسرع لا سيما الاشتر غليظ غالب معده معطش شكر وعسل وشير تان با آن مانع انجماد وست وچون
منجمد گردد باعث دبر وقشعريره ومغص سرد ومغشي واختلاط عقل وخفقان علاجش في كند با سكنجبين وصلي
ومعدي در سكر منزوج باب پوست با تخم كرفس وعسل با گرم ودفعه بيكنفال بيني ما بها در دفع انجماد
ان موثر دانسته اند لبن جاموس از شير گاو غليظ تر ودهني تر بيشتر است قريب است بان لبن حامض
ماست است طبعش سرد وتر بهتره معدم مسكن تشنگي وبقول شيخ الرئيس قدس سره مقوي باه گرم
دردمعده است ومغذي تر از تنب بدوغ زياده وديما كثرت فعال قريب باشند اما مضر معده سرد و كثيف
ودير هضم ومعده سدده ومولد خلط خام ومضر بنها مركب ومقن بل مسكن آن معطش ماهضه تحليل
بده ده ومعاجين كرم لبن حمار الوحش از شير ما ديان كرم تر ولطيف تر ومجرب باه قوي است لبن
الخيل اخوان شير شير كشت و كويند شير وبا لا آتشت كرده اشبا ليشي با بند مقدار بند نكتي و دصنند و
تحليل شبيه با تحاد وسوراخ داده است ويكنقالش كشنده كبريع ردم محرج حصات وكثالان دفع
يا نوبين وطلابش باعث جستن جلد وستين موي وقالع ثاليل و بواسير است لبن الخنزير شير خوك است
عين مرتزد از منه وهنود تو ممدوح وموافق ومسلول قريب شير انسان وبدلش شير شتر است اما مورث
يجي وريخ است لبن الجمل بفتح خا معجمه وسكون نخاني شير حيض بسته پنير شد و ثناقان قروح رحم ما تركند
دسود دهد و شير ان با وقطع كند وابل مسميه نافع باشد وچون سر دوغ هم زمر دو سرها شق
بكو بكي دهنقل تكا نبر بها ده باشد تا سال كه بسيار ده ويمجبين گفته اند اگر همه سال كه شير بيا شامد هم گيرا كه
بنها ده باشد وگر شيا كف ده باشد بطريق غذا با سبيل دا عيل نما بند مجرب گرد ده وضربه جودان نشد
لبن الرماك شير اسب است وگذشت لبن الضان دهنيتر وجبنيتر از غالب غليظ تر از شير گاو وبهتر نيش شير
ميش نافعست الدم وقرحه شش وقروح امعا ومجرد بود وسرفه را بر طرف نافع باشد ودندان كه ضربه جماع
مفرط كند ودر جوهر نخاع ودماغ بيفزايد ودفع ضرر ادويه سميه كند وبا روغن بادام ومغز عرب سرفه
بر طرف سازد ودر ساير افعال چون ساير شيرها است لبن الغزال بكسر غين معجمه آهو است از شير حمار الوحش
لطيف تر وبهتر است ودر باقي افعال قريب است بان لبن المعز لبن الماعز شير بز است ومعتدلست ميان
شيرها و شيرجنده بهتر است از شير ميش بدانكه از همه علل جراحت كند تا نفث الدم ودفع حلق وعرق النسا
كه سبب آن يبوست باشد وغم ووسواس وسرفه وسل ونفث الدم را نفع كند و گفته اند مطلوب آن باشد
كه شير بز را بآب بياميزند وسنگ تاب كنند بهتر گویند دادن مجرب بچند ادويه فضلات كند ويك
كند ومرطب است حيحت رنبه وحلق وشبهاي مزمن ودق وغيره آن ودم ليهات وخنازير نافع
باشد بدلش شير گاو است شربتش از سه مثقال تا نيم رطل باد و مثقال كثيرا و نيم مثقال رب السوس
ومغز عرب بادام نفث الدم وسرفه وعلل سينه را دفع كند لبن اللقاح و اللقح بفتح لام ودر هر دو لغت

باقلا

بالقاف والف دو لغت اول وكسر قاف وسكون تحتاني آخر ثاني وحامل شير او مؤلف اطبا دو نجاش ونايك
ودر ان رطوبت وجبنيت كمتر است سده جگر را بكشايد وتفريح آورد وضيق النفس وربو را سود دهد
وقطع حكة ودملها بكند واسهال را اسقمونيا يابد واستسقا ثابت باشد وحيثيم را نفوذ دهد
دا را بن سبز را نفع كند وبا بودنش استسقاء طبلي وزقي را سود دهد واماس جگر وصلابت
آنرا تحليل دهد ونواسير را نفع كلي بخشد وشهوت طعام باز دهد كند وجماع را قوت دهد وشهوت
جماع وعفد ازديا بكند واگر هضم منشق صبر كند وبجاي طعام وشراب مخصوص شفا يابد اما بحرارت تخت
سود مند است وبهترين اوقات فصل بهار باشد كه بعد از شد في ذلك بالا شد ونفعها شد نا اللد
رياضت كند با هستگي و اطبا حيني فرموده اند واهل تجربه گفته اند شربي كه علف نرخوره دو شير از ان
بياشامند زيرا كه آب ترا نيز زياده ميكند واگر ضرره شود با بودنش بدهند شيخ ابو علي سينا قدس سره
صفحه يابد كه بهترين ترتيب دو شير دادن آنست كه من آزموده ام ومنفعت آن را ديدم وان چنان است كه پيش
از اكل شير دهند چند روز طعام بسيار كم دهند واگر عطش شود كم ده شبانه روز اقل آن يكشبانه
روز صبح مخصوص مطلوب باشد وزنان كمتر باند ده ساعت است روز اول دو و قيه بدهند با سه
وقيه و سه روز كوشي باد دهند تا بحر باد ده بعد از آن بمقدار شير تا آن هست كه خورده است با هم
دكاه باشد كه ده پس سه روز طبع اطلاق كند اندك باشد كه بعد از سه روز طبع اجابت كند
وبي دليل بود بر بهبود حال كلي اگر بعض از شير هند ميكند ده روزان بود كه بيمار را قوتي ودا حتي
پديد آيد و بهم اگر بعض اند ده معده پنير ميشود وعلامتش آنست كه شهوت طعام زايل شود
وبه علاج كراهت كند ونفس تنگ شود وتا سر كند ومعطش اينا باشد كه از شير باد ده اند با
هر روز چيزي با ان بياميزند كه بقايا شير ده معده قرصه آيد واطلاق كند وبهتر آنست كه ز روز هفتم
كند ودست از شير بازدارد وتدبير ضماده كنند واگر غذي سعيد شيافي باشد كه بيايد
وبه ده اند آب بسيار خوردن آورده وسقمونيا بحار الجبن كند كه از شير شير ها خلم باشد واگر
مبتر شود شير شترا عراب نافع تر است واگر آن هم موجود نشود بدلش شير بز است كه علفش تا هنوز
وبهجا سعف ودر منزو كا شف وامثال ان باشد لبن النسا شير زنان است دمدم را نافع باشد
نفطوه كرده ان ومسلولان را نفع كند چون از پستان بمكند ودرم كوش وقروح آن را نافع دهد
ودر بدلش شير خر است لباب بضم لام با موحده والف بمعني خالص ومغز هر چيز ولبوب جمع آن
ولب بتشديد لام بضم لام وسكون موحده بهمان معني است ودر عرف اطبا تركيبي را گويند كه
اكثر اجزا يا جزو اعظم آن لبوب باشد ودو نوع تركيب چنانست كه لبوب را بتمام مقشر كرده
ووزن نموده با هم بياميزند ودر هاون سنگ بالاي سنگ خوب بكوبند وتخت جانند
تا نرم شود وزعفران را بسيار نرم سائيده در عسل حل كنند وعنبر ومشك وجوهرها
ودر سنگ سماق صلايه كنند با گلاب يا عرق خلاف بجوشانند ودر مفرحات مذكور
شود لبن عسل را قبل مقدم آورده اند وادويه كو فته وبيخته را بعد از آنكه عسل اندك گرم باشد

بیامیزند تا خوب مخلوط شود آنگاه لبوب را که اول لبوب بنخل کنند هموار باشد و از آخر جوهر بامیزند
و بچوب صندل سفید آنک میکنند و بهم میزنند و بعد از آن شکر را با معجون ممزوج نمایند و از آخر
هاون قدری طلا و نقره را ورق ورق بر آن بپاشند و بهم میزنند تا اجزا و طلا و نقره ترکیب شود آنگاه بر داروی
و در ظرف چینی یا شیشه با طلا یا نقره نمایند و بعد از دو روز سر شیشه را بر پهلو نهاده بکار برند تا ن
بپوشانند تا چهل روز بعد از آن محکم خورده در انبار یا جو پنهان کنند تا سه ماه و بعضی بعد
از ده روز در جو بنهند و زمان ادراکش لبوب بعد از چهل روز تا دو ماه و قوتش تا سه سال
لبوب کبیر دل و دماغ را قوت دهد نشاط را زیاد کند و منی را بیفزاید و گرده و پشت را محکم کرداند
تا نعوظ تمام آورد و در مجامعت قوت هر چه تمام تر دهد و غذا باید نخود آب یا قلیه یا زرده بیضه
نیم برشت یا کباب یا بریان خام یا انگبین و قلیه ترکیبی مناسب باشد و از حموضات و بقولات محترز
باشد و از جماع بسیار پرهیز کند اجزای ترکیب چهل و پنج جزو است وزن هر یک دو درم و هشتاد
شش درم تخم منجنیق که آن را بفارسی خشکک گویند و الیل یک درم آخر در جزو اول
شربتش یک مثقال ص مغز بادام و فندق و پسته و حبة الخضرا و کردکان و نارجیل و نخلک
و چلغوزه و مغز تخم خربزه و مغز حب الزلم کنجد مقشر خشخاش ابیض مکی ده درم کبابه قرنفل خولنجان
قرنفل شقاقل مصری مکی پنجدرم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل الطیب مکی سه درم بهمن سرخ و
سفید تخم هلیون تودری سرخ و زرد و سفید بوزیدان مغاث تخم جزر و شلجم و اسپست و پیاز
و کندنا مکی شش درم خصیة الثعلب قرنفل بوده مثقال تخم انجره خسک سرطان نهری خرما قضیب گاو
خشک کرده و سوهان خورده مکی چهار درم دماغ گنجشک نر کرده و دل هیچان کرده باشند
ده درم زعفران زنجبیل دارچینی فرنجمشک دار فلفل مکی سه درم عسل مصفی سه حاجت
لبوب کبیر متفق علیه کرده و ذکرم کرده و منی بیفزاید و پشت را محکم کند و نشاط آورد و قوت باه را
بیانگیزد و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه کند و رنگ بشره را نیکو گرداند و اعصاب را
محکم کند و در امر مجامعت ثبات دهد و نافع و معتدل است این لبوب در ماهی ده روز نعوظ
آورد و مجربست کسانی که مباشرت بسیار شود و شهوت ساکن نگردد اجزایش سی و پنج زمان ادراکش بعد
از ده ماه شربتش دو مثقال ص مغز پسته و مغز حبة الخضرا و فندق و بادام مقشر و کردکان و
چلغوزه و حب الفلفل و حب القطن و علب و نارجیل و نخلک و حب الزلم و مغز تخم خربزه و کنجد
مقشر خشخاش سفید و خصیة الثعلب مکی ده درم کبابه چینی قرنفل خولنجان دارچینی قرنفل شقاقل
مکی پنجدرم مصطکی بسباسه لسان العصافیر سنبل و زعفران ماهی دو بیاز بهمنین تودری سرخ
عاقرقرحا قضیب گاو سوهان کرده تخم جزر و شلغم و اسپست و ... مکی شش درم هلیون
بوزیدان مغاث تخم پیاز و کندنا مکی سه درم مغز ... سورنجان مصری شیرین نعناع
خشک مکی چهار درم فلفل ماهی شیر عقرب عود خام مکی چهار درم فلفل سیاه زنجبیل دار
فلفل جوزبوا دارچینی مسک فرنجمشک مکی سه درم ... اجزا را سائیده ... کرده مکی

دو درم

دو درم عنبر اشهب یکدرم مشک نیم درم ورق طلا و نقره مکی یکدرم عسل صاف ... وزن ادویه بدستور معهود
معجون سازند لبوب الصغیر که خاصیت دهد اجزایش چهل و سه جزو زمان ادراک و قوتش چون لبوب اول
شربتش سه درم ص مغز پسته و فندق و چلغوزه و مغز بادام و کنجد و مقشر و مغز نخلک و نارجیل و تودری
و ابریشم مقرض و مغز خایه خروس و مغز سر گنجشک نر و خصیة الثعلب قرنفل و عود هندی و بهمنان مکی پنجدرم
خشخاش سفید و بلیله مکی ده درم قرنفل قضیب گاو سوهان کرده لسان العصافیر سنبل مکی چهار درم بادیان
بهمن قرنفل پنج یا بوزیدان شقاقل زنجبیل چون بوده چینی کبابه چینی لعل بدخشانی یاقوت
رمانی ... بکر خولنجان بوزیدان مکی سه درم مغز تخم خربزه و کردکان و زعفران مکی پنجدرم عنبر اشهب
دو درم مشک نیم درم ورق نقره و ورق طلا نیم درم عسل سه برابر ادویه معجون کنند لبوب الصغیر
دیگر خاصیت آنست که منی را بیفزاید و گرده را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و سه جزو یک از منافع
آن کنند اجزایش بیست و هشت جزو است وزن آن یکصد و شصت و هشت درم منجنیق که آن را
در آخر جزو خشکک درم آخر بگیرد جزو زمان ادراک و قوت بدستور معهود شربتش یک مثقال
تا دو درم ص مغز بادام و پسته و فندق و نارجیل و چلغوزه و مغز حبة الخضرا و حب الزلم و حب الفلفل
کنجد و مقشر تودری سرخ و زرد و تخم شلغم تخم گزر و اسپست و پیاز لسان العصافیر تخم انجره بهمن
سفید و زنجبیل و فلفل کبابه بهمن سرخ دارچینی خصیة الثعلب قرنفل شقاقل مصری خولنجان
هلیون مکی شش درم عسل مصفی حاجت و بعضی اطبا از اجزا آن حکم نکرده اند بسبب سمیت
کرده اند هست و صاحب خبایا نوشته که بی کوید کرمی تنها بتجربه که در قوت باه بعد
از خصیة الثعلب چیزی باو نرسد خاصه چون با شیر گاو خورده شد سه روز متوالی معجون ثلث
خورند قوت باه بیفزاید و غلبه آنست که شیر و علاج آن میکند و دفع سمیت لبوب الاصغر
لبوب گلیه را فربه کند و باه را زیاده نماید اجزایش شانزده جزو است وزن شصت و دو درم فانید شصت
پنجدرم عسل سی و دو درم منجنیق که آن را بگیرد جزو خشکک ده روز جزو شربتش نیم درم
ص مغز پسته فندق و لب صنوبر کبار مغز بادام کنجد مقشر مغز تخم خربزه خشخاش سفید مکی شش درم
تخم قنا و قند مکی سه درم شقاقل بوزیدان و بهمنین لسان العصافیر خولنجان دارچینی مکی دو درم فانید
در دستار عسل پنج استار معجون کنند لبوب صغیر یکی نسخه غریب منی را بیفزاید و نعوظ تمام آورد
و پشت را قوت دهد اجزایش بیست و سه جزو است وزن کلی با فانید نود و دو درم منجنیق که آن را
در آخر در جزو دوم خشکک در آخر بگیرد جزو شربتش یک مثقال تا دو مثقال ص مغز پسته و فندق
و چلغوزه و نارجیل مکی پنجدرم مغز بادام کنجد مقشر مکی ده درم لسان العصافیر حب الرشاد
تخم اسپست مکی سه درم فانید ده درم زنجبیل کبابه دار فلفل کندر ذکر مکی دو درم نیم بهمنین
تودری سرخ و سفید مکی چهار درم حسک مربا تخم جزر و شلغم و پیاز انجره مکی دو درم عسل
بوزن ادویه لبوب صغیر دیگر که باه را قوت دهد و نعوظ تمام آورد و منی را بیفزاید اجزایش
جزو است با فانید وزن آن یکصد و ... مزاج گرم است در یک جزو ... بپوست ... حب

شیرخشت یک مثقال او رو مثقال ص مغز بادام و پسته و فندق و چلغوزه و کنجد مقشر یک جزء هم هلیون شقاقل
یک جزء نیم لوبیای سرخ و سفید و بهمنین یک سه درم تخم شلغم و پیاز و تخم جرجیر و [illegible]
الصنوبر یک جزء و دو درم تخم سپست و قند سفید یک جزء در عسل سه وزن ادویه لبوب دیگر
خاصیت وی آنست که منی بیفزاید و نعوظ تمام آورد و محرور مزاج را نیز نافع سود دهد اجزای شی
یازده جزء است وزن آن هشتاد و هفت درم و نیم مزاج گرم است در اول و خشک در دوم خشک
در سوم ربع درم شیرخشت سه درم ص مغز بادام فندق چلغوزه و خشخاش و نارجیل مغز حب الزلم
و حب الفلفل مغز پسته یک درم و نیم زنجبیل و دار فلفل و مشک یک دو درم و نیم فانید یجی آرد و گلنج
آرد ده درم قطعا استعمال کنند سه وزن ادویه لبوب صغیر خاصیت آن آنست که عرق النسا را بکشد و قند
و قضیب را سخت کند و محرور مزاج را شاید نیز باشد اجزای آن دوازده جزء است [illegible] بهمن
سفید و [illegible] یک جزء و نیم مزاج گرم است در یکم جزء و نیم خشک در ربع سوم در جزء اول
شیرخشت دو درم مغز نارجیل و چلغوزه و بادام و حب الزلم و خشخاش و پسته و کنجد مقشر شقاقل مصری
خشخاش سفید لوبیای سرخ و سفید بهمنین یک جزء و نیم بوزن همه قند یا به شیرخشت معجون
سازند لبوب صغیر دیگر که منی را زیاده کند و کلیه و مثانه را قوی سازد و نسیان را نافع باشد و رنگ و
روی نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد اجزای آن بیست و هفت جزء وزن مساوی شیرخشت دو درم
ص مغز بادام و جوز و حب الخضرا و چلغوزه و حب الزلم و فندق و پسته و نارجیل تازه و مغز حب الفلفل
و خشخاش سفید لوبیای کنجد مقشر تخم جرجیر و بادروج و شلغم و سپست و بهمنین زنجبیل دار فلفل
کبابه قرنفل دارچینی شقاقل خولنجان تخم حلبه اجزا مساوی عسل سه وزن ادویه لحس بفتح لام و سکون
حاء مهمله و سین مهمله لیسیدن بزبان و در عرف مذکور شود لحیه بکسر لام با خاء معجمه مد الف
هر چیز که جنبانیدنی است نفوع کنند و در باب نون گفته شود ان شاء الله تعالی لخلخه بفتح لام و سکون
خاء معجمه و فتح لام ثانی و خاء معجمه ثانی ادویه مرکبه را گویند که با هم جا اندازند و بو بند و بطرفی است
که میبرند در آن آبهای اشیاء چون ورد روغن و جمع آن لخالخ و در صداع و سرسام گرم و ازای
بهتر معالجه است و جهت سرسام الاثر است و شرط آنست که ادویه لخلخه سائیده را با ما آبیات متعلقه
آن در شیشه کنند و در میدم شیشه را حرکت میدهند و در پیش بینی میانه‌اند تا تمام دود
ملائم باشند تا بوی به دماغ را قوت دهد و عفونت را منع کند لخلخه که سرسام گرم و صداع گرم
و تبهای عفنی را نافع باشد و منع بخارات از دماغ کند ص آب سوده تازه آب کشنیز سبز
و آب سیب و گلاب و صندل و کافور یک قدری ممزوج کرده در شیشه کنند و بو بند لخلخه که دماغ
سرد سازد و صداع گرم را نافع باشد ص آب برف کافور و حنا و بادرنگ و گلاب و صندل یکی
قدری لخلخه که منع عفونت کند و صداع را نافع باشد ص صندل سائیده سفید کشنیز خشک
گلاب و اندک سرکه در ظرف کنند و بو بند لخلخه سلجمانی در ادویه هان مذکور شد لدن و
لادن بفتح لام و ضم دال مهمله و سکون واو در لغت اول و کسر دال مهمله و سکون تحتانی در لغت ثانی

دیرهابست

دره وهابیست کرده یکطرف [illegible] لذع بفتح لام و سکون ذال معجمه سوزش را گویند که بو خشکی
آنرا مانند لزج بفتح لام و کسر زای معجمه هر چیز تر و سایل و چسبنده باشد که منقطع نشود در کشیدن
چون سرشیر و عسل و لحج بفتح لام و کسر جیم و سکون زای معجمه جمع لزج است لسق بفتح لام و [illegible]
سین مهمله خوردن و لیسیدن لسع بفتح لام و سکون سین مهمله گزیدن مار و عقرب لطخ و لطوخ
بفتح لام و سکون طاء مهمله در لغت اول و ضم طاء مهمله و سکون واو در لغت ثانی آمیختن چیزها باشد با
یکدیگر و مالیدن آن بر عضوی که خواهند لطوخ درد شقیقه را نافع باشد ص صمغ عربی یک مثقال
افیون نیم مثقال زعفران نیم دانگ سپیده [illegible] کاغذی کرده سپیده تخم مرغ بگلاب سرشته باشند بر صدغ
چسپانند لطوخ که همان عمل کند و صداع و شقیقه را زایل سازد و خواب آورد ص [illegible] کاهو یک یکدام
[illegible] یک [illegible] دانگ افیون نیم دانگ کوفته و بیخته و سپیده [illegible] سرشته [illegible] کاغذی [illegible] و بر شقیقه
چسپانند لطوخ که [illegible] دهد ص زعفران افیون دم الاخوین صمغ عربی با سفیده بیضه بر صدغ
بچسپانند لطوخ دیگر که همان خاصیت دهد ص تخم کاسنی و کاهو یک درم [illegible]
[illegible] افیون نیم درم کوفته و بیخته و بلعاب [illegible] سرشته [illegible] کاغذ نهاده بر صدغ
چسپانند لطوخ که موی را [illegible] و پوست را ملایم کند ص [illegible] یک درم نوره [illegible]
[illegible] در حمام
بمالند [illegible] مشهور است لطوخ که شقاق مقعده را زایل سازد ص مرده سنگ مغسول
و موم سفید و روغن گل لطوخ که جرب و حب الفرج را بکشد ص آرد [illegible] کار [illegible]
کنند و [illegible] لطوخ که شکم را نرم کند چون بر معده بمالند ص [illegible] کار
[illegible] بهشند و بمالند لطوخ دیگر که [illegible] قولنج نافع ص عصاره
قثاء الحمار [illegible] کار تخم حنظل [illegible] جزء کوفته و بیخته [illegible] آب کرده [illegible] و بمالند لطوخ
که جهت [illegible] بمالند [illegible] ص [illegible]
عصاره قثاء الحمار یک [illegible] مرده سنگ [illegible] سفید یک [illegible] شب الماعز یک جزء
زیت عکر [illegible] مثقال موم [illegible] لطوخ که [illegible] ص کبریت عراقی نوره
عراقی [illegible] کوفته و بیخته [illegible] زیبق مقتول [illegible] شحم [illegible] موم سفید
مرهم کنند و در حمام بمالند [illegible] لعاب بضم لام با عین مهمله و الف یعنی آب دهان یا چیزی که
مثل آن باشد لعوق بفتح لام و سکون عین مهمله [illegible] گویند که غلیظ و چسبنده باشد
و لیسیدنی [illegible] داشته شود و در دهان اندک اندک [illegible] باشد
[illegible] غلیظ [illegible] معجون [illegible] باشد [illegible] و لعوق [illegible]
[illegible] شیرخشت [illegible] موافق مزاج مناسب داشتند لعوق اسطفیل [illegible]
و سعال کهنه و ضیق النفس و بلغم غلیظ [illegible] و رطوبت را دفع سازد اجزا سه
جزو است [illegible] بعضی نسخ [illegible] شیرخشت [illegible]

باریک خاصه سفید ... آن جوشانیده باشند و صاف نموده ص اسپغول مقشر سه درم ایرسا ده درم ...
ورق زوفای خشک ملکی یکم با عسل لعوق سازند و بعضی دیگر زوفا خشک سه درم و ... درم روغن
لعوق اسقیل دیگر نافع است ربو و نفس الانتصاب و سینه را پاک کند و بیخ سوسن و جز آن با عسل شربتی چهار درم
و بعد ... ص عصاره عنصل و عسل مساوی به آتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و بعضی عنصل را
با عسل مصفی اجزا ... باید که ... به آتش نرم بجوشانند تا اسقیل مهرا شود و هر صباح یکی بخورند
لعوق بادام سرفه و خشونت حلق و سینه را نافع باشد اجزای هشت شربتی پنج درم ص صمغ عربی
نشاسته کتیرا و رب السوس فانید ملکی ده درم مغز بهدانه و حب القطن و مغز بادام مقشر یکی پنج درم
کوفته بجلاب بقوام لعوق آرند و بعضی ربع جلاب عسل صاف ... لعوق بادام دیگر که ...
اجزای شش جزو است شربتی چهار ص صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس ملکی ده درم مغز کدو و بادام
ملکی پنج درم قند سفید ده درم ... بادام چرب کنند و بجلاب بقوام لعوق آرند لعوق بزرالکتان ربو
و سعال مزمن را نافع باشد و سینه را از خلط پاک کند و نفس را ... دهد شربتی ... درم ص
بزرالکتان بریان ... درم ... درم ... کوفته و بیخته بعسل مقوم لعوق سازند لعوق بزرالکتان
دیگر که چهار جزو است و شربتی پنج درم ص تخم کتان مقلو بیخته کنند و نیم جزو ... زنجبیل ...
جزو ... با روغن عسل مصفی لعوق سازند لعوق بزرالکتان دیگر ... سعال نافع است سرفه خشک را
ص تخم کتان مقلو ... لعوق سازند ... لعوق البزور نافع است سرفه خشک و درد سینه را
و نفع ... اجزای ... شربتی هفت درم ص مغز تخم خیارین و ... و فانید و تخم
و مغز بادام شیرین ملکی ده درم کتیرا نشاسته و صمغ عربی ملکی پنج درم کوفته و بیخته بجلاب و عسل
بقوام لعوق آورده لعوق سازند لعوق بعسل العنصل لعوق اسقیل است لعوق بنفشه سینه را نرم کند و سرفه
گرم را سود دهد و قولنج و ... را نافع باشد چون ... شربتی تا هفت مثقال باشد
ص بنفشه ده درم ... دانه سپستان ... عناب ده دانه جوشانیده و صاف کرده
آب آنرا با نیم رطل شکر سفید و پنجاه مثقال عسل خیارشنبر ... مثقال روغن بادام شیرین بقوام
بقوام آورند ... مثقال بنفشه سائیده اضافه نمایند لعوق ... ضیق النفس و سرفه کهنه و ربو
بلغمی را نافع است شربتی تا ده درم ص انجیر ... پنجاه دانه بجوشانند تا مهرا شود پس صاف کنند
و آن آب را با هشتاد و پنج مثقال رب انگور بقوام آورده پس مغز چلغوزه و پسته و بادام
تلخ ملکی پنج مثقال مغز تخم ... و بادیان و کرسنه حلبه ملکی سه مثقال مغز پسته ... حب الفلفل ملکی چهار
مثقال نیم سائیده و ... بادام تلخ چرب کرده لعوق سازند لعوق حب الرشاد سرفه بلغمی را
نافع باشد و سینه را از اخلاط غلیظ پاک سازد اجزا چهار است و ... شربتی ...
شش درم ص حب الرشاد ده درم اصل السوس ... چهار درم ... و بادیان ملکی سه درم
جمیع را نیم کوفته ... رطل آب بجوشانند تا ... آید صاف کنند و با یک رطل عسل بقوام آورند
لعوق حب الصنوبر ربو و ضیق النفس و سعال مزمن را سود مند باشد و سینه را از اخلاط

غلیظ

غلیظه بلغم پاک کند ص مغز چلغوزه ده درم کتیرا و مغز ... و صمغ عربی و مغز بادام تلخ مقشر و مغز پسته
ملکی پنج درم بادیان ده درم ... ده درم ... بیست عدد روغن کاو ... عسل نیم من ...
و روغن کاو حلوا کنند ... کوفته و بیخته با آن لعوق سازند و در بعضی نسخ ده درم ... و ...
گرم گرم ... لعوق حب القطن بجوهر رطوبت ... نافع است اجزا ... است و ... پنج و ده مثقال
شربتی ... ص مغز پسته ... مغز چلغوزه ملکی بیست درم تخم کتان بریان ده درم حلبه ده درم عسل صد و
هشتاد و پنج مثقال و ده ... رب انگور ... بقوام لعوق سازند ...
صبح و شام ... ص حب القطن و مغز بادام شیرین ملکی ده درم ... سبوس ...
ملکی سه درم فانید ... بقوام آورده ... لعوق سازند لعوق جبن بفتح جیم و کسر
میم و سکون ... مجهول نوعیست ... سرخ ... بعضی ... نافع است
سرفه و درد ... حلق را ص ... صاف کنند
نبات و فانید ... عسل ... بقوام آورده ... کتیرا و صمغ عربی و رب السوس
ملکی ... حل کنند ... لعوق خشخاش نزله گرم را
نافع باشد ... شربتی ده درم ص خشخاش سفید ده درم پوست
خشخاش پنج درم ... جوشانیده و صاف نموده ... قند بقوام آورده ... نشاسته
و کتیرا و صمغ عربی ملکی سه درم ... لعوق سازند لعوق خشخاش دیگر سیل و قرحه ... و
سرفه بلغمی را ... شربتی ده درم باشد ص پوست خشخاش سفید پنجاه درم ... رطل
آب بجوشانند تا بثلث آید پس صاف نموده ... قند بجوشانند تا بقوام آید پس رب السوس
و مغز بادام مقشر و تخم کدو ملکی پنج درم کوفته با آن ممزوج سازند لعوق خشخاش دیگر که ... نفع کند
شربتی تا ده درم باشد ص تخم خشخاش سفید ده درم نشاسته کتیرا صمغ عربی ملکی چهار درم مغز
تخم کدو و بهدانه شیرین ملکی سه درم کوفته و بیخته بجلاب بقوام لعوق سازند لعوق خشخاش نزلات را دفع کند
شربتی تا ده مثقال ص تخم خطمی دو مثقال بهدانه ... اصل السوس ... و بیست
پنجاه مثقال آب ... بجوشانند تا ... پنجاه مثقال نبات بقوام آورند
پس خشخاش سفید ... ده مثقال مغز بهدانه و صمغ عربی ملکی سه مثقال کتیرا چهار مثقال
نیم ... مخلوط کنند لعوق خشخاش نافع است سعال و ...
... و سعال کهنه ... اجزای هشت است
شربتی ... ص اسپغول ... درم تخم خیارین و خطمی ملکی سه درم سپستان بیست دانه اصل السوس
ده درم تخم خشخاش ... کوفته ... رطل آب نقوع کنند پس بجوشانند تا ... صاف
کنند و ... سکر ... فانید ... آتش نرم تا بقوام آید آنگاه صمغ عربی و کتیرا ملکی پنج درم
... کنند ... جلاب یا هرچه مناسب
... تا بقوام عسل آید آنگاه بالعوق ... شود

لعوق خشخاش نوع دیگر سود مند بود جهت قروح ریه و ریشهای شش و خون رفتن از آن و سرفه کهنه را
نافع باشد شربتی یک وقیه ص خشخاش صد عدد که و سپید و سیاه که باشد و دانه اش را دور کرده در پنج رطل
آب یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا به نیمه آید و بمالند و صاف کنند و هر یکی از آب را نیم من قند کنند
و نیم من مثلث بر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و نیم کوفته و صمغ عربی و کتیرا و نشاسته هر یک پنجدرم
کوفته و بیخته در آن بر هم زنند لعوق خیارشنبر طبع را نرم کند و اخلاط را از سینه و شش پاک کند
و ذات الجنب و ضیق النفس را نافع باشد شربتی ده درم ص بنفشه پنجدرم عناب بیست دانه سپستان
پنجاه دانه مویز طایفی بی دانه اصل السوس محکوک ده درم تخم خشخاش سفید کوفته بیست مثقال
نعناع کتیرا بادیان ... هر یک سه مثقال صمغ الوجی سیاه دو درم پر سیاوشان پنج مثقال انجیر سفید
بیست عدد کوفتنی را نیم کوب ساخته در ده ابکرم بخیسانند و بجوشانند و صاف نموده
فلوس خیارشنبر بیست مثقال در آن حل نموده نیم من قند اضافه کرده مکرر بجوشانند و صاف کنند
تا بقوام آید و در آن مغز بادام مقشر و خیار مقشر هر یک پنجدرم ... سه درم با انبلای سفید
مقشر ده مثقال مغز تخم خطمی و کدو و حلبه هر یک سه درم بجوشانند کوفته در آن لیسیدن و بیست مثقال
روغن بادام در آن اضافه کنند لعوق خیارشنبر دیگر ذات الجنب و ذات الریه را ...
نافعست و نزلات و سرفه را سود مند شربتی یک ستوره ص مغز فلوس خیارشنبر و نبات هر یک
با نوده درم در قدری آب حل نموده صاف کنند و با روغن بادام ... نگاه کتیرا و صمغ
آلو با انبلای مقشر مدقوق هر یک پنج مثقال اضافه نمایند ... مغز فلوس پنجاه درم و کتیرا
و صمغ عربی بادام هر یک پنج درم ... با انبلا و مغز بادام حلو و روغن بادام و نبات هر یک ده درم
... نسخه معتبر است لعوق رب السوس سعال ... نافع باشد و اخلاط لزج را از سینه و شش
پاک سازد و نفس را ... اجزاء چهار است ... علی التسویه شربتی سه درم با
طبیخ زوفا ص رب السوس کتیرا بادام ... مقشر ... روغن بادام لیسیدن لعوق ...
نزلات ... و سعال ... نافعست شربتی ... ص آب انار ... چندانکه
خواهند ... سنگین جوش دهند تا به نیمه آید پس نصف آن نبات ...
کرده با آتش ملایم بقوام آورده لعوق زنجبیل ... هر گاه سبب آن رطوبت باشد ...
... استعمال کنند اجزاء چهار است شربتی
... ص زنجبیل صد درم ... بخیسانند ...
... پنجاه درم ... و بیست پنجدرم زعفران
و صد و هفتاد پنجدرم ... با نبات بقوام آورده لعوق زوفا تنگی نفس و سرفه کهنه
... نافع باشد اخلاط غلیظ لزج را از سینه و شش ببرد شربتی سه چهار درم ص
زوفای خشک ... بیست درم نیم کوب کرده در سه رطل آب بجوشانند ... بقوام
آورند ... بعضی نسخ ... لعوق زوفا ...

دارچینی ... سینه را نافعست و بلغم لزج را ... سودمند است ص زوفای خشک انیسون بادیان پرسیاوشان
اصل السوس ... هر یک ... درم ... حلبه مویز ... هفت درم انجیر ... سفید تخم کتان هر یک پنجدرم
... در آب بجوشانند تا ثلث رسد پس صاف نموده با مثل آن عسل بقوام آورند و علک البطم ...
... حل کنند هر یک سه درم لعوق زوفای کبیر دیگر ... نافعست سرفه ... اخلاط ... شش
از مواد بلغمی ... قطع میکند ص زوفا یابس فرسیون بادیان هر یک سه درم پرسیاوشان اصل السوس
هر یک ده درم صمغ البطم و حلبه هر یک دو درم زبیب منقی پانزده درم انجیر سفید ده دانه ...
... عسل صاف ... بقوام آورند ...
... پوست خارج ...
چون ... و با نبات بنوشند ... با نبات و آب ...
با نبات ... پوست ... روغن بادام
... بنوشند ... چون ... کنند
... با نبات ... بدستوره ... عمل
کنند و مغز ... هفت درم با عسل ... سفید ... درم
با جلاب ... سود مند
لعوق سپستان خشونت حلق و سینه و سرفه و ذات الجنب و ذات الریه و ضیق النفس را نافع باشد
اجزاء چهار ... سپستان ... پنجدرم شربتی ده درم ص سپستان ...
دانه مویز طایفی ... اصل السوس ... چهل درم فلوس خیارشنبر پانزده درم ...
... بجوشانند و با نیم من قند بقوام آورند لعوق سپستان ...
شربتی یک وقیه ... ص سپستان صد دانه عناب گیلانی پنجاه دانه اصل السوس ...
هر یک پنجدرم اصل السوس ... با ... یکشبانه روز ... کنند پس ... سپستان
... بجوشانند و صاف کنند و نصف آن عسل ... و ...
و ... صمغ عربی کتیرا نشاسته و رب السوس هر یک سه درم و بعضی عوض عسل رب ... کنند
هر گاه تب باشد لعوق سپستان ... سرفه را نافع باشد ...
کنند ص ... نیم من ... نیم من روغن ... و ...
و با ... عسل بقوام آورند و عند الحاجت ... لعوق کنند لعوق ثعلبت نافعست سرفه
کهنه ... حلق را ... شربتی شش درم ص تخم کتان پانزده درم حلبه بادام مقشر هر یک
پنجدرم کتیرا اصل السوس ... نشاسته و صمغ عربی هر یک دو درم ...
... بقوام ... شکر عسل صاف کنند
لعوق ... نافعست ... و خشونت حلق و سینه را ... ص
رب السوس کتیرا ... صمغ عربی هر یک چهار درم لعاب ... کرده ده درم

بعسل صاف یا بجلاب وروغن بادام لیسیده شند لعوق طلا نافع است تب و سرفه و سل را اجزا ش خرنوب
شامی مقشر نقل ... صمغ عربی ص صمغ عربی کتیرا خشخاش سفید مکی ده درم طباشیر چهار درم تخم
خیارین و خطمی مکی سه درم کوفته و بیخته با جلاب بقوام ده روغن بادام لیسیده شند لعوق طباشیر دیگر نافع
سرفه و نفث الدم و نفوذ و غلظ لزجه رودها و سینه و قروح ریه را اجزا یازده جزو است شربتی
سه درم ص فانیذ طباشیر مکی چهار درم صمغ عربی هشت درم کتیرا خشخاش سفید تخم خیار مکی
ده درم شکر طبرزد چهل درم مغز تخم خیار و بادام مقشر مکی پنج درم بادیان خشخاش سیاه مکی دو درم
کوفته و بیخته با مثل آن عسل صاف لیسیده شند و بکوفته روغن بادام شیرین بالا باید لعوق طباشیر دیگر سل و قرحه ریش
و سرفه حاره را نافع باشد اجزا ش هفت جزو است ص کتیرا مکی ده درم طباشیر چهار درم مغز
تخم خیار و چلغوزه صمغ عربی فانیذ مکی هفت درم قند سفید شصت مثقال کوفته و بیخته بعسل و روغن
بادام لیسیده شند لعوق طباشیر سرفه و تب دق و سل را نافع باشد و این قرابادین کتب است مکه انکه وی اورا
تعاونی هست و این نسخه صاحب کامل است اجزا ش هشت جزو است ص صمغ عربی فانیذ کبار مکی
شش مثقال کتیرا مکی ده مثقال طباشیر چهار مثقال نبات سفید سی مثقال مغز تخم خیار
حب القرطم الکبار مکی هفت مثقال تخم ساپیلا بودمن بادام چرب کرده با مساوی ادویه
عسل کف گرفته کم لیسیده بقوام آورده باشند لیسیده شند و با شیر الاغ بیاشامند لعوق الطلع
نافعست سرفه و خشونت سینه را اجزا ده جزو است شربتی شش درم ص سپستان عناب
نجاه دانه پرسیاوشان اصل السوس مکی پنج درم حسک کوفته ده درم انجیر یکشبانه روز بخیسانند
پس بجوشانند تا سپستان پخته شود آنگاه صاف کنند و یک رطل شکر سفید و نیم رطل عسل
داخل کرده بقوام آورده و ده درم قاینذ و نشاسته و غبار الطلع مکی پنج درم رب السوس صمغ
عربی کتیرا مکی سه درم لعوق عناب نافعست سعال و التهاب سینه و قرحه سل را اجزا چهار است شربتی
یکوقیه ص عناب صد دانه سپستان نجاه دانه اصل السوس سی دانه مویز منقی چهار درم ... و
نیم رطل آب کرم منقوع کنند یکشبانه روز پس بجوشانند تا ثلث رسد بمالند و صاف کنند و صد درم فانیذ
خرمائی داخل نموده بقوام آورند لعوق عنصل سفیل است لعوق غافقون سینه را از اخلاط غلیظ
پاک کند اجزا ده جزو است شربتی چهار درم است ص کرسنه رب السوس پرسیاوشان مکی هفت
درم بادیان فراسیون غافقون مکی سه درم صبر صمغ حب البطم مکی یک درم مویز منقی بیست
درم این همه جزو را خیسانیده سکنجبین حل کنند و نیم من عسل صاف کنند و اجزا کوفته و بیخته داخل کرده
دهان لیسیده شند لعوق قند که سینه را از بلغم پاک کند اجزا ش جزو است شربتی درم با طبیخ زوفا
رب السوس کتیرا بادام روغن بادام تلخ بادیان مکی سه درم فانیذ ... روغن کاو حل کنند تعسل صاف شند
لعوق کشنه تب و سرفه و سینه را نافع و سینه را صاف کند شربتی یکوقیه ص عناب نجاه دانه سپستان
صد دانه ده عدد فانیذ مکی پنج درم انجیر بیست دانه اصل السوس ده درم بادیان ده درم پرسیاوشان
قبضه ده نسخه دیگر بادام شیرین بجوشانند و بمالند و صاف سازند یک رطل عسل نحل و فانیذ بالا آن

بقوام

بقوام آورند دیگر از صمغ و کتیرا سه مکی ده درم بالو مقشر نه درم ... بقوام داخل بکنند تا مخلوط شود لعوق
کرنب نافع است درد سینه و سرفه را شربتی یکوقیه ص ماء ورق الکرنب سه رطل عسل نحل سه رطل تا بند خرماسی و دو رطل
پس بقوام آیند و حب الصنوبر و حب القرطم و بادام مقشر مکی ده درم و نیم بادام شیرین مقشر و صمغ عربی
و کتیرا مکی ده درم پسته مقشر و فندق بالا لیسیده شند لعوق کرنب بفتح کاف و را مهمله و سکون نون موحده
مجهول معرب ... لعوق کرنب ... نافع است ... اجزا ش ص ماء ورق الکرنب سه رطل
شکر سه رطل تا بند مثل حبوب بقوام آورند پس با فلافل مقشر و مقشر حب الصنوبر با مغز تخم کدو مکی بیست درم
بادام مقشر صمغ عربی و کتیرا و حلبه مکی ده درم مغز پسته و فندق بدستور ترتیب دهند لعوق کرنب
دیگر که از ان قرابادین منقول است ... ص آب ورق کلم سنه سه رطل عسل نحل یک رطل بقوام آورند پس
ترونه عفران مکی نیم مثقال صمغ عربی کتیرا مکی سه درم ابرسا رب السوس مکی سه درم مخلوط کنند لعوق کرنب
دیگر که سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند شربتی پنج درم با شیر ص آب کلم پخته یکمن نیم با نیم من عسل
بجوشانند و بقوام آورند پس مغز چلغوزه و حبه الخضرا و فلافل مکی ده درم کتان مغلو و حلبه مکی پنج درم
مغز پسته یازده درم کوفته و بیخته بدان لیسیده شند لعوق کرنب نوع دیگر سرفه رطوبی و خشونت حلق
و درد که تنگی آورد و نفس را و صداع از بلغم غلیظ ... تا چهار سال شربتی سه مثقال ص آب کرنب پخته
با آب روغن ... بجوشانند تا بقوام آید ... شکر بقوام آورند و با ... ه
آن شکر ... مصطکی ... صمغ عربی و کتیرا ... پنج درم مخلوط کنند لعوق الکرم سه
میکند صوت منقطع را ... ص ... و کوفته با عسل بقوام آورده لعوق سازند و تخم
... مساوی ... کوفته و بیخته کنند ... هر ... مقدار
کرسنه ربو و ضیق النفس را نافع ساز لعوق کرسنه البقر نافع است سرفه و خشونت سینه و تب و زکام را
شربتی پنج درم ص پرسیاوشان ... ده درم تا چهل درم اصل السوس مکون ده درم
عناب نجاه دانه بجوشانند و صاف نموده پس شکر سفید یک رطل و ربع عسل نحل و ربع رطل فانیذ
خرمائی نیم رطل بدستور معهود بقوام آورند پس رب السوس و کتیرا و صمغ عربی و نشاسته مکی سه درم
پرسیاوشان ساپیلا مثل ... ریزند و حل کنند لعوق مارستانی نقوعست سعال و ... فی عنیف
کند اجزا هشت جزو است ... شربتی یکوقیه ص کل ... ده ... پوست ... پسته ... دانه
... شکر ده ... مکی یازده مثقال ... هفت مثقال نعناع و تخم ... مکی سه مثقال ... رطل
آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس صاف کنند و آب لیمو و آب ... نموده و آب ... مکی بیست ... مثقال آب
... و سرکه مکی بیست مثقال شکر ... بقوام آورند لعوق ... که تنگی آورد که سبب آن رطوبت
باشد زایل کند اجزا ش چهار است ص ... دو درم رب السوس کندر مکی یک درم زعفران
سه درم ... کوفته و بیخته ... لیسیده شند لعوق الوحدة ... خون ... خون و ...
الجنب صفراوی و ... سینه و سل و سرفه را نافع است اجزا ش هشت است شربتی چهار
درم ... گل سرخ صمغ عربی مکی سه درم نشاسته کتیرا مکی سه درم ده درم خشخاش سفید

دوازده درم طباشیر زعفران از هر یک سه درم رب السوس ده درم ... سه درم سابیده بآب ... لعوق
لعوق که مدقوق و مسلولان را نافع باشد و حرارت را سود دهد ... و سرفه را ساکن کند ... بیخ درم
ص مغز تخم خیار بهدانه و کتیرا نشاسته صمغ عربی از هر یک شش درم خشخاش سفید کتان از هر یک سه درم
مغز پنبه دانه و بادام مقشر شیرین از هر یک یکدرم و نیم مغز بادام تلخ و زعفران از هر یک سه درم ادویه را کوفته و بیخته با
سه یکه طلا نیلوفر مقوم لعوق سازند لعوق که سینه و حنجره را از خلط پاک کند و نرم کند و دم زدن را آسان کند و
ضیق النفس و دو را سود دهد شربتی سه درم ص تخم سپند کنجد مقشر از هر یک سه درم نعناع خشک
هفت درم رب السوس هم را نرم کوفته بعسل لعوق کنند لعوق که سرفه خشک را از سوء المزاج گرم باشد
و مدقوق و مسلول را نافع باشد شربتی تا شش درم ص لعاب بهدانه و لعاب بهدانه شیرین و خطمی و آب انار
از هر یک ده درم و هندوانه و خرفه و شکر از هر یک بیست درم صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین و قند سفید
از هر یک پنج سیر خشخاش ده درم نبات نیم من کرفته کوفته و با لعابها بپزند و دهند تا بقوام آید
لعوق که سرفه گرم را منع کند حلق را نرم کند شربتی سه درم باشد ص لعاب بهدانه و لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه از هر یک ده درم روغن بادام سه درم قند سفید بیست درم بقوام آورند لعوق که سرفه خشک را
نافع باشد و سینه را نرم کند اخلاط را بیرون آرد ص رب السوس بهدانه مقشر از هر یک ده درم باقلای مقشر
کتیرا صمغ عربی تخم خطمی تخم خیار و کدو مقشر از هر یک پنج درم خشخاش ده درم مغز بادام شیرین مقشر
دو درم ... بیست درم ... روغن بادام کنند و ادویه کوفته را با آن بیامیزند و با شکر لعوق سازند
لعوق که سرفه اطفال را نافع باشد چون باشد مادر ... الیشان ... اخلاط بیخته ص صمغ عربی کتیرا
رب السوس ... از هر یک چهار درم مغز پنبه دانه یکدرم لعوق سازند بعسل مصفی لعوق که در بود ضیق النفس بلغمی
و سرفه بلغمی را سود دهد ص کتان مقلو کوفته ده درم روغن بنفشه بادام یکمثقال عسل بقدر کفایت لعوق
نماید لعوق دیگر که همان فایده کند ص کتان مقلو مغز پسته مغز بادام ده درم مغز چلغوزه پنج درم مویز
هفت درم صمغ عربی و کتیرا از هر یک سه درم بعسل مصفی لعوق سازند لعوق دیگر که همان عمل کند ص مغز چلغوزه
چهار درم مغز بادام مغز فندق از هر یک پنج درم رب السوس بیست پنج درم بعسل سرشته بلیسند لعوق که سرفه کهنه و ضیق
النفس و گرفتگی آواز و خفقان را سود دهد و بلغم را پاک کند ص حلبه منقوع را مقشر کنند پس کوبیده و بیخته و سرشته بادام
انکوژه با عسل مصفی بجوشانند تا غلیظ شود و مساوی حلبه مغز چلغوزه مقشر ببادام کوفته و مخلوط
کرده و چند جوش دهد و استعمال نمایند لعوق دیگر که ضیق النفس را سود بود و سعال بلغمی را نافع است
ص حلبه دو وزن منقی بجو مقشر از هر یک بیست درم بنفشه و گل گاوزبان از هر یک پنجدرم بهدانه سه درم مغز تخم کدو
و مغز چلغوزه از هر یک مثل بادیان ده درم کوفته اضافه نمایند و در وقت حاجت مقداری بحیث الماء الشعیر
بیاشامند لعوق که سینه و مجاری نفس را پاک کند ص تخم تره تیزک زوفا و برگ کنجد مقشر از هر یک بیست درم
زوفا یابس هفت درم کوفته و بیخته بعسل سرشته هر صباح یک کفچه بلیسند لعوق که سینه را پاک کند
از خلط غلیظ و تنگی نفس را نفع دهد شربتی هر صباح علی الریق یک کفچه ص عنصل و عسل مصفی
مساوی در پاتیل کنند که از سنگ باشد و با آتش نرم چندان بجوشانند که تا عنصل مهرا کردد

دیگر هم رنجند ببیارند تا حل شود لعوق که سعال حار یابس را نافع که علامت آن خشکی دهن و حنجره و حلقوم و سعال یابس
و علامت ثقل و نفس و رطوبت حار و انتفاع از هوای بارد است نفع دهد و بعضی لعوق است که سابق ذکر یافت بالمثل
نفاد ص لعاب اسپغول و بهدانه و لعاب تخم خطمی و آب شیرین و آب خیار و آب کدو و آب برگ خرفه
و آب نی شکر از هر یک بیست درم صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین سکر عسکری از هر یک پنج استار خشخاش ده
درم شکر طبرزد نیم من همه را بپزند بقوام آرند تا سبک شود و آنگاه ادویه را با لعابها بیامیزند تا منعقد شود آنگاه
هر ساعت اندک اندک بلیسند لعوق دیگر که همان فایده دهد ص کتیرا نیم کوفته و بیخته مغز بادام مقشر
دو جزو کتیرا دو جلاب حل کنند و مغز لوز کوفته را بدان لیسند لعوق دیگر که همان خاصیت دهد و هرگاه
حرارت زیاده باشد ص صمغ بادام با صمغ برسد درم آب صد درم جلاب و لعاب اسپغول از هر یک پنجاه
درم بپزند تا بقوام عسل آید پس پنجاه درم روغن بادام اضافه کنند لعوق که سعال بارد سازج که علامت
آن ضد علامات سعال حار است بعل و تسکین در هوای گرم نافع است ص لعاب حب الرشاد و لعاب کتان
از هر یک پنجاه درم عسل صد درم بقوام آورند لعوق که همان فعل کند ص سکنجبین و روغن بلسان از هر یک نیم درم حب الرشاد
انکال الغی نمایند لعوق که سعال بارد و مادی را نافع باشد ص تخم کتان بریان ده جزو فلفل یک جزو بعسل بسرشند و گاه
بدل فلفل زوفا و تخم ... کنند و ... لعوق دیگر که همان نفع دهد اجزاء ... ص جاوشیر حلتیت
مغز بادام تلخ بالسویه بعسل بسرشند لعوق دیگر که همان سود دهد ص مغز بادام تلخ شش درم بادیه و صبر
سائله از هر یک چهار درم زعفران و جاوشیر از هر یک ده درم بسرشند بعسل مصفی و لعوق کنند لعوق دیگر که دردی
باب نافعست اجزاء چهار است ص بیهپاو شان چهار درم فلفل ده درم مغز چلغوزه ده درم روغن
نارجیل یکدرم عسل ده روغن گاو ... حاجت لعوق دیگر که بسیار نافعست اجزاء آن شش جزو است ص بادیه
حلبه از هر یک سه درم زعفران یکدرم جاوشیر و قوسان و مغز بادام تلخ از هر یک چهار درم بعسل بسرشند لعوق
که مسلولان را نافع باشد هنگام امکان ادویه بارده منع شود و فاید دهد تبخاله زدن ... سد ...
چهار است شربتی هر صباح یک کفچه ص ... در پاره ساییده خشک کرده و بادیان و اصل
السوس و بیهپاو شان کوفته و بیخته مساوی آن شکر جلابی بقوام آورند لعیقه بفتح لام و کسر عین
مهمله و سکون تحتانی و فتح قاف و سکون ها نان کاو دوست القابف بفتح لام با فا و الف و کسر تحتانی
و سکون فا ثانی از دیه کرده میان آن گوشت نیم پخته به کرده باشد و دو عن بسرشته سازند
بفتح لام و سکون خا و فتح جیم نارسته و سکون ها نیز بیان و کلیه با لغت ... و لعوق مربا
در باب میم در صفت مربا نوشته شود ان شاء الله تعالی باب لعم الماء بهترین آبها آب
باران است بعد از آن آب چاهی که بصفات مذکوره موصوف باشد اول آنکه کثیر المقدار باشد
که بزودی سخ رنگ و سنگ ... دوم آنکه از جنوب بشمال میرفته باشد و یا از مغرب
بطرف مشرق ... سوم آنکه از فراز به نشیب جاری آمده باشد چهارم آنکه بعید المنبع باشد
پنجم آنکه شدید ... باشد ششم آنکه مکشوف باشد هفتم آنکه شیرین باشد هشتم در وزن
سبکتر باشد از آبهای دیگر نهم آنکه زود گرم شود دهم آنکه زود سرد شود یازدهم آنکه

چون با خربا میزند اب را نداند حرارت خمر بسیار بشکند و گفته اند اکثری صفات در اب بغایت مصور خود

طبع آن سرد است در درجه دویم و در نهایت مرتبه رطوبت که هیچ چیز زیان بیشتری نتواند کرد بروح لطیفی

و قوت غاذیه حکم هوا دارد نسبت بروح حیوانی و قوت آن منفعت آن در بدن پس هرگاه آب بوقت

مناسب و بقدر لایق آشامیده شود باعث حفظ رطوبت غریزی و تحلیل و ترقیق غذا و بدرقه

وصول آن باعضا و غسل عروق و طراوت و نرمی بدن و تلیین طبع و اعانت هضم و طبخ غذا و تدریج روح حیوانی

در حین تصور هوا و مدد فضلات و تفقه بدل ما یتحلل گشته است مضرت آن در بوقت و بی ضرورت باعث سستی

اعضا و اعصاب و ضعف احشا و هضم و فساد رنگ و رخسار و حمق و بلادت و فراموشی و حرکات تر لات

و تشنج و سکته و خوس و کاهلی بدن و سبات و امراض بارده رطبه است نعوذ بالله چون فالج و صرع و مانند

آن قلت شرب آن و صبر کردن بر تشنگی باعث دق و احتراق انست بعد از میوهای تازه مورث تکون

مواد آکلات و امثال آن بعد از جماع و حمام باعث رعشه و حذر و ضعف هر بدن بعد از خواب

موجب اطفای حرارت غریزی بیت الاستاده بایستاده افتاده سبب ضعف معده و عصب

برناشتا موجب امراض عصب مکرره هوای گرم شدید و ایام طاعون و صاحب احشای

بسیار گرم که از عدم مزیدات مذکوره منضرر نگردد ترکیبات آن چند نوعست اول انکه چند کرت بر بر

اتش بالا اتش بجوشانند بخرقهای نو صاف کند تا اجزای ارضیه نا سد آن که شود و صاف و تعفین کرده

دویم در کوزه نو کرده آب مقطر بنوشند سیم انکه ظرفی را پر آب کنند و پارچه غلیظ پاك

بالتیم پاره بر لب ان ظرف نهاده ظرف دیگر طرف دیگر در زیر آن نهند و آب مقطر را نیکو بخار جام

اثر کلاب عرق آن را نگیرند با تقطیر و تنبیه چهارم انکه قدره خاك پاك باران بیامیزند و بسیار بهم زنند

پس بگذارند تا ته نشین شود صافش را بگیرند و اگر خاك گل حوض باشد بهتر است و اگر بجوشانند

همچنان مفید اصلاح می باید تصغیر آن چون تلك شب بماند بر ان ان تا صاف شود و چون مخفی آن

رسوب کند تریاق آن پیاز است و هلیله و سیب با سرکه و ماست و دوغ در طعام بخته و آب شوربا

سرکه با سکنجبین که مضرت کند و دیگر مسهل و هلیله و حب و با چهار بر برنج و فوتل

و عمر غشلات مخللات زیان میاه مالحه دبهاست و هر چه ملین طبع باشد تا دفع و نشر بر

و فواکه و حبوبات مضرت آب تلخ را دفع کند و هر چه حب و شبیه آنها است مضرت آب

تلخ بازه دارد و میوهای سرد در چون سیب و به و امثال آن و بقول سرد

و هم چنین بتخصیص کاهو ضرر آب لینا ده و شالی ازدهار کم کند چون بسیار خورده

شود و حبوبات چون رب به و شاه توت و انار و ریشک و آلو بالو و شراب میوهای کال

نافعست اوقات منهیه در اثنای طعام و بعد از ان فورا آب نیاشامند زیرا که اکثر بدل بر سد

حرارت غریزی را بمیراند و در دم بکند چنانچه آب سرد بیغیره ریق اگر بخورند سد ضعف

جگر و ورم آن و استسقا تولد کند و اعصاب و احشا و آلات تنفس را زیان دارد و هر چه

سرد است ضرر آن بیشتر است و در عقب مسهل رعشه و حذر و ضعف و نسیان آورد

دو شب

ودو شب در نوی سامانها که مزید مرده و صاحب جگر گرم که آب ننوشامند دو سر بی هستی آب بیاشامند همانهم

تحقیق بکله تنگه را بیرون نکند هیچ بگویند بحظه را شناسند آنکه بخوشند انواع آن هرآب در حال گفته شود

ماء الاجاح شربط بر منقی مویز منقی شش من با چهار من طرآب بجوشانند تا بجوش بماند پس صاف کرده و دیگ سنگ

بریزند و چند جوش بدهند و شکر اندازند بجوش با آنش نرم تا شکر حل شود چون عسل غلیظ

کرم در انگادو هم کوفته و بجزیره بغل تسه شود و بعد در کاکلاج اصفهان مستعمل است ماء الاجام آب به زادو شالی

ماء الاجام زادو شالی الله مولد بلغم و مضعف قوتها و مورث امراض سینه و سده و استسقا و قولنج الامعا

و داند و نب عرق و ریح و در ولخذ امراض رخوه و عسر بلات د و علاج رجاست و صلاح آن کالشت ماء الاصول

فالج و لقوه و صرع و تشنج و سکته و هوا امراض بلغمیه نافع باشد و قوت ماء الاصول کلو قبست که شیره بابلد و هر شبی

متقال از ان بر عرق بادام تلخ و شربتی و بیدانجیر هکل کانتقال نیوشند و با معاجین که بجهة امراض مذکور و مناسب

باشد اخرهتوه حزم است شربتی بیچیدن سنوی ص پوست بیخ بادیان بیخ کرفس و تخم هکل ده درم تخم کرفس

انیسون بادیان هکل چهار درم مصطکی سنبل الطیب خطانا قفاح اذخر هکل دو درم و نیم حب بلسان اسارون

هکل دو درم عود بلسان تجنجر حل بهر بدن ناتخواه هکل سه درم مویز منقی بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند

تا بربع رسد صاف کنند ماء الاصول دیگر جهة جگر و سپرز و بکشاید و بهر دست و فساد مزاج معده و بعد

آورده و استسقا و جای کند زایل کند و اخراتش حفره و اجزا ... شربتی بد شود تجزای اول ص پوست بیخ کرفس و پوست

بیخ بادیان هکل هفت درم بیخ اذخر و تفاح اذ هکل پنج درم مصطکی و سنبل هکل پنج درم قوه و افسنتین و بدل یا کرم و دو

بلسان شکاعی و کبابه افسنتین پوست بیخ کبر کادریوس کمافیطوس تیلی کل سرخ هکل سه درم انجیر زرد ده عدد مویز منقی

بیست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا ربع باشد استعمال کنند ماء الاصول دیگر جهت وجع مفاصل

که از سودا باشد نافعست اجزای آن بجز بست و دستی شاه و بجنده هم شربتی ... بر کوفته پا که درهم

بید انجیر و کرفس بسیار صحب باشد با دو تن کاکلاج یا شامند ص پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هکل

ده درم پوست حنظل قنطوریون و فنی شطرج ناتخواه انیسون بوزیدون مامیثا هر یک هکل پنجدرم در سه

رطل آب بجوشانند تا بثلث رسد صاف کنند و بدستور مذکور بیاشامند ماء الاصول دیگر جهة التفرس و کند

و در د یونها نافعست اجزای آن را نده جهت و هر سر شربت بالعوفات مناسب بنوشند ص پوست بیخ کرفس

و پوست بیخ بادیان انیسون و تخم کرفس و بادیان مصطکی و سنبل هکل پنجدرم اسارون سادج هندی هکل سه درم

قنطوریون دقیق و غلیظ ترمس و اصل السوس و الاسمانجونی هکل دو درم اصل السوس بجیزه ... مویز

مویز بید بر یاده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بربع رسد ماء الاصول کم نفرس و دوجاع مفاصل

بلغمی و سوداوی سود دهد و هر صباح سه درم ... درم کلکند بیاشامند اجزا هفت است ص عناب

سپستان هکل سی دانه پوست بیخ کاسنی و بادیان هکل ده درم تخم کاسنی و بادیان هکل پنجدرم سورنجان

سه درم کوفته بگوبند با یکمن آب بجوشانند و صاف کنند ماء الاصول دیگر که لقوه و فالج و سرع و جمیع

امراض بلغمی و سوداوی سود مند باشد و سنگ گرده و مثانه بیرون آورد و سده جگر و سپرز را

بگشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را نافع باشد اجزای آن ده ست شربتی ده متقال باد ددرهم

روغن بید انجیر ص پوست بیخ کبر و پوست بیخ بادیان و بیخ اذخر مکی چهار درم حب بلسان اسارون مکی دو درم
سلیخه جنطیانا ابو زیدان هریک سپند مکی سه درم مویز منقی بیست درم در ده من آب بجوشانند تا به نیم
آید پالایند و صاف کنند ماء الاصول مرض سودا و بلغم را سود دهد و صرعی که از بخارها تولد کرده
باشد نافع باشد و طبع را نرم کند و اخلاط را از سر و سینه فرود آورد شربتی هر صباح سه درم با یکدرم
روغن بادام تلخ بنوشند ص پوست بیخ کبر و بیخ بادیان و بیخ اذخر بیست درم افتیمون سلیخه غاریقون
مکی پنج درم تا نخواه مصطکی فوه ماثا بود ترکی مکی سه درم قنطوریون اسطوخودوس مکی هفت درم
و ده فنجنکشت تخم هم پنجدرم است ماء الاصول دیگر جهت بادها و صرعی که از شرکت رحم باشد سود دارد
اجزا دوازده جزو است شربتی چهار وقیه علی التدریج با یکدرم روغن بادام شیرین بنوشند ص پوست
بیخ بادیان و کرفس و مویز منقی مکی ده درم هریک اسپند افتیمون تخم کرفس بادیان رازیانه و زند طویل
و ملحج و قطور بادرنجبویه و ... سه درم در ده من آب بجوشانند تا یکی نیم بماند ماء الاصول
کرسنه که موضعه را ببرند اجزا هشت است شربتی هر صباح بیست درم با یکدرم با یکمثقال معجون
عقید با جزا بهود بنوشند ص پوست بیخ کرفس و بادیان مکی پنجدرم به سیاوشان حب الفلت
اسقوریون مکی سه درم تخم خرپزه هفت درم مویز بیدانه ده درم انجیر خشک ده دانه کرفس ببکوبند
در ده من آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف کنند ماء الاصول دیگر جهت صرع و صداع بلغمی و سده و دوار را
زایل کند اجزا دوازده است شربتی هر صباح چهل درم با یکدرم روغن بید انجیر و ...
صداع و صرع و درد ... با روغن بادام ص پوست بیخ بادیان و کرفس مکی ده درم بیخ اذخر و ...
و سنبل الطیب و زنجبیل و ... مکی هشت درم افتیمون چهار درم شاهتره هفت درم پوست هلیله زرد
هشت درم مصطکی سه درم جملة چهار درم در چهار رطل آب بجوشانند تا رطلی بماند صاف کنند
و چهار درم ایارج فیقرا در آن حل کنند ماء الاصول دیگر جهت بلغمی تا بیرون بهای مرکب تا نافع باشد
اجزا دوازده جزو است شربتی بیست درم ... متوالیا ماشامند ص پوست بیخ بادیان و بیخ
مکی هفت درم بیخ اذخر پنجدرم افتیمون دو درم ونیم کاغاف و افتیمون مکی پنجدرم پوست هلیله
زرد هفت درم هلیله سیاه شش درم بادآورد و ... مکی چهار درم مصطکی یکدرم و نیم
مویز منقی پانزده درم ماء الصادر شدید اب ... سینه و عصب و صاحبان
سده را ماء البارد غسل کرده در آن ... وقت ظهر حار منهج مسند ... قوت
بدن میدهد و نشاط می آورد و ... قوت میدهد و ممنوع است اطفال و مشایخ را
که سهال با تخمه باشد و بانسلر اطفال را چون ماء عذب صافی بود و ... چند ...
و اکنند ... ماء الجبن آب در ... طبع است و مسهل ...
... جاذب و ... جهت ... و عصب و حکه و شقاق
و جرب و ... در آن جهت ... و ... و استسقای ... نافع
باشد و ... ماء البزور قولنج و استسقا و باد ...

کرده صاف

کرده صاف و روده ... باشد بکنند و روده صاف کنند اجزا هشت جزو است شربتی هر صباح و شام بیست درم با سه درم
روغن بید انجیر ص بادیان کرفس تخم خرپزه و کدو باد صعتر ... مکی یک کف در سه من آب بجوشانند
تا بیک رطل آید صاف کنند و در ... کرفس ... ماء البزور که منع ... کند ... شربتی
هر روز بیست ... ص ... خشک و ... و سعتر ... مکی ... اشقال
با ... آب بجوشانند تا ثلث رسد صاف کنند ماء البطیخ الهندی ... و حجر ... درم
... و سکن صفرا و خون و تشنگی ... طبع با عسل و سکنجبین ... کند و باشد ...
و باشد ... صفرا و جرب و حکه را با سکنجبین ... کند و ... آورد و ...
و دفع ... کند ... و ... و امثال آن ... گرم و دفع خلط ... کند که مفید ...
... و مبرد ... کند و ... معتدل ... کند و عسل ... کرده
صاحبان مزاج را که صفرا ... غالب باشد شربتی ... با هرچه مناسب دانند ماء البقول حار است
... شربتی ... ص ... برگ
کشوث و کاسنی سبز و عنب الثعلب تازه و کاهو و ... و بادیان سبز ... ده
و صاف کنند و شب ... نهاده صبح بنوشند ماء البقول دیگر که در قولنج و ... باشد
سود دهد ... است ص آب کاسنی و کاهو و عنب الثعلب و خطمی سفید مکی ده درم جوشانیده
صاف سازند و ده درم ... و ده درم روغن بادام ماء الشعیر دفع ... طاعون میکند
... قوت میدهد و ... و خلاص میکند ... مصمغ
... میکند و ... عفونت و ... و ... و ... رباح
و سکن عطش ... و ... خفقان و ... طاعون
... نیم ... ص ... و ... نیم ... نصف
... درم ... کنند ... انگشت ... و ...
در مکان ... نهند ... صاف کنند و ... میکنند ... باقی نماند ...
... ماء الجبن ... کنند و ... بند ...
... ماء الجبن بفتح جیم و سکون لام ... نافع
... و ... سود ... باشد ... افتیمون ... باشد مسهل
... سوخته باشد ... چهل ... کشتی
که ... باشد ... باده ... کاهو ... و بادیان ... ده
پس ... سکنجبین کنند ... با آتش ملایم ... جوش دهند انگاه
چهل درم سکنجبین ... و ... انجیر ... باشند
... و ... کرده بجوشانند و ... دهند
... هر دفعه ... ساعت ... هم کفته

ودیدان هم بخورد شرب چند کاسه از او بسیار بود ماء الجبن بگیرند که همان نفع دارد در جبن نیز شرح مذکور است انفحه
که چهل روز از دیگر حیوانی که شیر داشته باشند ودر بعضی سه ماه وبیشتر گفته‌اند بجای هر شاهتره وکاسنی
وکشنیز وماننده آن تعلیف کنند تا شیر بش باصلاح آید مقدار صد وپنجاه مثقال از آن شیر در دیگ
سنگ بر آتش سوزان بجوشانند هرگاه بجوش آید قدری سرکه کهنه در شیر ریزند تا که شیر
بریده شود از آتش فرو گیرند وصاف کنند ... بقدر کفایت داشته باشند ماء الجمد بضم الف
وفتح میم وسکون لام وفتح جیم ومیم ... سبا وغلیظ وبد بوی ... حومل اما هی میباشد که در بالجمد ...
آن منکوح میشود وچون ... که ... بهم میرسد ودر بعضی بلاد هند وسند مذکور است شرب
مبد هند طبعش گرم است وخشک در ... سموم وطلای آن رافع قروح ... وچون ... لیش ... و
آشامیدن ... بکار ... شکستگی خفقان ... بر مکند چنانچه معلوم ... کرده ... حیثی که رفع
تمکرر کلام است وهیچ دفعی ... آب ... که ... جنین ... عصب وفروح
مقطوع عرب است ماء الجمد والثلج موافق است معده بحکم گرم ... بجای ... عصب ...
ضعیفه ... است ومعطل مثل مثل کرده شد ماء الحار علل ... موافق ... ومالیخولیا وعادت
باد که ... ماء الحدید نهادت آهن تاب گویند ... یونانی ... مجون یا شرب
ممزوج باشامند اسهال را قطع کند ومعصوص کلب را نافع باشد ... مالیخولیا واصحاب سودا
وقوت مبد ... بدن میکند وقوت باه را زیاده میسازد ورفع میکند ... ماء الحماض
... آهن ... نغال در آب ... تا آب بجوش آید پس ... د
کنند وبیاشامند ماء الحمص بپارسی نخود آب گویند منضج بلغم ... ومقوی ایلاف ضعیف
وعلل ... دائم ... فالج ولقوه ... مالیخولیا ... مثانه را نافع باشد
ومفرحی ... سکبیاج ... گوشت ... نخود را بجوشانند ...
با دام ... ماء الحمص ... ص نخود ...
بیست مثقال در آب ... جوجه مرغ با گوشت حلوان ... تا ... نخود مهرا شود فرود
آورده مرغ را از نخود جدا کنند ... شب بپزند تا پاره از جرم آن داخل آب شود
لیس ... مالیدن ... کنند تا بپزد ... نخود را ... کنند ودو دانگ
مثقال ... اضافه کرده ... چندان بپزند که ... شود و... بگذارند ... نیم مثقال زعفران
سائیده وپنج مثقال ... داخل سازند ... بیاشامند ... نان
خورده ... نخود آب ... روز ... واست ... است وبعضی ... به
... عوض نخود باقلا ... ماء الحمات آبهای گرم که از معدن زاج
وشب ... گوگرد ... ماء الدفلی ... بیست
که نیم گرم کرده باشند ... کند ... وغثیان آورد ... طعام ... استسقا ... سپر
وتصاعد بخارات بد ماغ را نافعست ... منقی معده ... مسهل ... بلغم ...

ونضج

ونضج سودا وبلغم ... ودعات ... هند ... ماء الدلاح بفتح دال مهمله ولام مشدد بلغت مغاربه
هندوانه است ... ماء الرماد ... سوده ... آب ... سرب ...
... جس ... ماء الرماد آب خاکستر ... گرم ... وعرق ...
مخفف است ومختلف است بحسب اشجار ونبات آن اگر از ... واشجار حاره باشد ...
واستعمال آن ... تکمیر ... قلیل ... بیاشامند ... کرده ...
نافع ... عصب ... فالج ... جهت ... مقدار نیم مثقال ... و
عصب ... حابس ... اسهال غثیان ومقدار نیم ... رافع خون جامد که بسبب سقطه وضربه
در شکم منجمد شده باشد ورفع سمیت ... میکند ... اشجار ... اصلاح ...
... هند حتی انجور نخود وحبوبات ... چنان باشد ... بالای ...
... هند ... خاکستر ... آب ... میکنند ومیجوشانند ...
... شده ... چنانچه ... طبای ... ضعیف ...
مشهور است ... ماء الحماض ... خواص ... آب ... رفع ... علاقات
... ماء ... آب ... شاهترج ...
آب ... بیست مثقال ... عطش عظیم وخشونت شد
در زبان وکام ... عارض شد ... ماء ... آمد ...
... ماء الحاج ...
... ماء الثلج ...
... یونانی ...
در حمام ... ماء الزیرج ...
... ماء الزنجبیل ...
...
از مبخ است ماء السکر بضم ... ... سکر ...
...
وصاف سازند تا ثلث ... ماء السویق ...
در ... ماء
الشاهترج ...
...
...
...
... ماء الشاهترج

بعد جرب و حکه ناسور و در هر رنجها او قبل آب ... هندبا و ربع درهم شراب شاهتره که عصاره از کرفته
سرودن و بکوبند شکر ... پخته باشد و قوم از پنجاه درهم تا صد درهم استعمال کنند و چون بکهنه شد
و ... هم کنند ... سموم زایل کند ... باشد ماء الشعیر در خصوص جون ماء النضج است
ماء الشعیر ... علاج ... سبب ... که علاج ... باشد و در حمی مطبقه
... باشد ... عفونت و بعضی سوخته و نضج یافته و بعضی خام باشند و ...
سوخته و خام ... باید کرد و قوت بیمار نگاه باید کرد ... چنان باید که مزاج را بدل کند ...
... قوت نگاه ... کرد و چیزی که هم ... باشد هم غذا ...
... کشکاب و چون طبیعت ... مشغول کنند ... باشد ... اول
هضم ... دوم هضم غذا سیوم نضج ماده ... منفعت ...
... باشند بقراط ... میگوید که ...
و در ... نکند و تشنگی ... و چون ... ماده ...
کند ... و ... کند و چون ... تمام پخته است
... هضم شود و قوت ... نگاه ... دهد و چون ... است ...
... ماء الشعیر ...
و ... کشکاب در ... جمع شود منفعت کشکاب ... اضطراب کرده و چون خواهند
که کشکاب دهند پیش از ... ساعت سکنجبین دهند تا اخلاط را لطیف کند ... طبیعت
کرداند و ... و پیش از ... ساعت سکنجبین در
... و چون ... ساعت ... محل مستعد هضم شود ... قبول کند ... هضم
کرداند ... که سکنجبین لطیف کرده ... و دفع کند ... اخلاط را پاک کند ... باشد
... دفع کند ... بچهار ساعت سکنجبین ... کشکاب ...
باشد و نفع ... منفعت ... کشکاب حاصل ... رساند و ...
سکنجبین با کشکاب جمع نکنند و کشکاب ... دهند که احتیاج ... باشد
... باشد ... و کشکاب باید رقیق باشد
ص جو ... آب ... کشکاب رقیق ماء الشعیر ...
... باشد حدت اخلاط را ... و تبهای حاره را نافع باشد و ...
... ماء الشعیر ... باشد نفع کند ...
... جو ... و مقشر کنند و بکوبند جو ... آب ...
با آتش نرم بجوشانند و ... صاف کنند ...
حاجت باشد مانند ماء الشعیر ... اخلاط ...
... عطش و ... بول ...

...

وخلاف ... نافع باشد ... شکر سفید ... باشد ص جو سفید را مقشر کنند
و بکوبند ... آب ... بآتش نرم بپزند ... ماء الشعیر ... آنست که عناب و سپستان
و ... ماء الشعیر بجوشانند و ماء الشعیر ... ماء الشعیر ... آنست که جو را ... کنند ...
... ماء الشعیر ... شکم ... کند ... و منافع مذکوره در ...
باشد ... ماء العسل ... قوت ... و ... نافع باشد و اشتها ...
... و ... و اکر طبیب ... کرد ...
... و اکر ... باشد ... و سینه اکر
اکر ... باشد ... اطفال ... عروق و عضلهای شکم
... باشد ... مانند ...
... ماء العسل ... حادث
کند و ماء العسل ... کشکاب ... باشد که ... کشکاب در ... سبب ...
... آنست که ماء العسل ... کشکاب ... کشکاب ... کرده ... و اکر
... باشد عوض ماء العسل ... دهند ص عسل ... آب
... بآتش نرم بجوشانند ... آتش ... و اکر ...
... دارچینی ... ضعف کنند ...
... ماء الشعیر ...
... و ... باشد ... آب ...
... مثقال ...
مثقال ... آب ... و چون ...
... ماء الفرح ...
... ضعف دماغ و ... اشتهای ...
... خفقان و غشی ...
... آب ... باشد ...
باشد ... نافع باشد ...
... قوت ...
... ص ... ماء القراح ...
... آب ... باشد ... ماء القراطین ...
... ماء العسل ... ماء الفرح ...
... نافع باشد و تبهای حاره و تشنگی ...
کند ... ماء ... باشد ...

کبابها و بعضی پخته نهاده در تنوری نهند و صبح [illegible] دور کنند [illegible] قطع نموده آب آنرا بفشرند و بیارد [illegible]
[illegible] خفقانی و [illegible] انجیر [illegible] دانند **ماء المطر** آبیست که از کوزه سفال تراوش
کند و این عبارت از آب باران و آب موصوف بصفات مذکوره و بهترین آبهاست بعد از آب باران و این افضل میاه است
ماء الغبیراء [illegible] و ظاهرا زفت رطب عبارت از او است و من در شهر هرات بچشمه [illegible] رسیدم
[illegible] چشمه بود قریب بیک گز [illegible] معدن کبریت [illegible] مایل [illegible] و آتش [illegible]
کرم و گفتند که [illegible] بلاد [illegible] و سر چشمه است در این شهر قریب [illegible] لطیف و دیگرها ضمادی
و [illegible] قروح و جروح [illegible] ضمادی استعمال میکنند و در آن
دو چشمه را نفع و خواص بسیار است **ماء الکافوری** گفته اند که چون [illegible] کافور [illegible] آب [illegible]
جاری شود [illegible] ذهبی اللون بهترین [illegible] آتش [illegible] شبیه [illegible]
باشد طبیعتش کرم است و خشک در سیوم [illegible] است و مصلح اصلاحش [illegible] کنند
[illegible] در شهرهای سرد [illegible] داخل طعام کنند
[illegible] نشود **ماء الکبریتی** آبیست که از معدن کوکرد آید و آن کرم میباشد و محلل و مجفف و مسهل
و در اکثر بلاد هست و کرم آب [illegible] جرب [illegible] مفاصل [illegible] بارده
و مخصوص [illegible] رحم [illegible] عصب [illegible] نفست
و شرب آن مضعف معده [illegible] **ماء الکفری** بفتح همزه و سکون لام و فتح کاف و سکون فاء
و کسر [illegible] و جعفری [illegible] و اصل [illegible] طلع نامند
و خشک [illegible] فوق المحل [illegible] بفتح کاف [illegible] و سکون [illegible] مجهول
[illegible] قابض و مقوی معده [illegible] اسهال [illegible] بدستور
کلاب بگیرند **ماء الانیسون** بفتح همزه مشدد و لام و الف و کسر فوقانی و سکون تحتانی و کسر تحتانی مشدده
[illegible] لسان الحمل [illegible] حبس کند [illegible] دم [illegible]
طلا کنند [illegible] وجع المفاصل [illegible] چون [illegible]
چون نمک [illegible] حل کنند [illegible] **ص** [illegible]
آب میباشد چون [illegible] سفید [illegible] حمام [illegible] دو
[illegible]
[illegible] استعمال کنند **ماء اللحم** یعنی آب گوشت [illegible] چیزهاست [illegible]
ضعف قوت ضعف معده [illegible] **ص** گوشت [illegible] و مرغ [illegible] بطریق تنبیق
عرق کشند **ماء اللحم** دیگر [illegible] قوت دهد [illegible] الطعام [illegible] نافع باشد
۱ گوشت [illegible] گوسفند [illegible] زمان کشته باشد جدا کنند و کباب نمایند [illegible]
[illegible] کباب [illegible] گلاب و آب سیب [illegible] جوش دهند [illegible]
محکم کنند که بخار [illegible] بجوش آید آب [illegible] از گوشت [illegible] دیگر [illegible] همان

[illegible]

[illegible] گلاب و آب میوه [illegible] گوشت بهمان دستور بپزند [illegible] کنند تا در گوشت [illegible] نماند و سفید شود پس
آبها [illegible] بجوشانند تا پخته شود و [illegible] ضعیف باشد عوض آب میوه [illegible] کنند
و بعضی میگویند گوشت [illegible] گوسفند [illegible] و سفید [illegible] پاک میکنند و در [illegible] کرده
آب سیب [illegible] میکنند [illegible] نهند تا بسبب
[illegible] گوشت نرم میشود [illegible] گلاب و آب [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] گوشت [illegible] و باقی آب [illegible]
[illegible] با آبهای دیگر [illegible] آب [illegible] نمک سنگ
[illegible] میکنند و بجوشانند تا پخته شود [illegible]
و از گوشت [illegible] و بعضی بطریق تنبیق میکنند [illegible] بحسب [illegible] مناسب است
داخل میکنند [illegible] غشی و خفقان بارد و ضعف قوت زعفران و قرنفل و دارچینی [illegible]
[illegible] و عود و فاوانیا [illegible] و بعضی [illegible]
و عرق میکشند [illegible] قوت تمام [illegible] هر جزو [illegible]
[illegible] **ماء الملح** آب شور [illegible] مسهل طبع [illegible] قابض [illegible] جرب و حکه [illegible]
[illegible] **ماء المر** آب تلخ [illegible] اخلاط غلیظ [illegible]
[illegible] **ماء البحر** [illegible] حرام و ممنوع [illegible]
[illegible] **ماء المطر** [illegible] باجماع [illegible] مذکور شد **ماء المعادن**
[illegible] معدن [illegible] **معدن الحدید** مقوی احشا و معده
[illegible] **معدن طلا** مفرح قلب و مقوی [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] خفقان [illegible] **معدن مس** [illegible] جوشش [illegible]
[illegible] ضعیف میکند [illegible] **معدن نقره** حکم طلا [illegible] معادن [illegible]
[illegible] آب طلا [illegible] آهن [illegible] حکم آب معدن [illegible] **ماء الجبن** آب
[illegible] **ماء النفط**
سفید خالص [illegible]
[illegible] **ماء النهر** [illegible] **ماء النون** بمیم و الف و ضم همزه و نون مشدد
و سکون [illegible] آب ماهی [illegible] طبع [illegible] چون
[illegible] وجع الورک [illegible]
[illegible] **ماء الورد** [illegible] طبیعتش [illegible] معتدل باشد
[illegible] رطوبت [illegible]
خشکی [illegible] گرم [illegible]
و مقوی [illegible] خفقان [illegible] ساکن [illegible]

غشی و نفث الدم و نفخه را زایل کند و خشونت سینه را و عوض رب نباید دو درم و در سعال ... و چاشنی کرم درم
و در ... معتدل گرم و نافع باشد و با شراب تفریح زیاده کند و با قرص ... تقویت دهد و ...
بار کردن دل را قوت بخشد و غشی و بیهوشی را برطرف کند و دماغ و حواس باطنی را قابلیت تمام دهد و دفع
خمار نماید و با ... باعث سفیدی مو ... مطبوخ جلاب و نبات شربتی تا بیست مثقال و مکرر
بجلاب معتدل ... از آن مسهل است ماء الهندبا سینه و جگر را بگشاید و استسقا و یرقان و تبهای کهنه
و ربع ... نافع باشد ص برگ و شاخ کاسنی سبز را کوفته بکوبند و بفشارند و آب صاف آن را
جوش دهند و کف بردارند تا ده درم با پنج درم سکنجبین بنوشند ماء الهندبا دیگر ... ثلث بدل
که جای نقع ... ص آب ... نا ... کوفته و ... ده درم تا نیم رطل با کوفته سکنجبین ... شده
ماء سبا بیم و الف و سکون سین مهمله و فتح بای موحده لغتی فارسی است یعنی آش ماست و ...
بر کرده هم در غذا ... و در جز ... معتدل و گرم باشد ... و ...
در فصل ... ماست ... و ...
چینی حلوا و ... و زنجبیل ... و ... مطلقا ... ماست ...
بوزند ماقوت بجیم و الف و ضم قاف و سکون واو ... در حلویات گذشت مثلث در شربها ذکر شده
مثرودیطوس بفتح میم و سکون ثای مثلثه و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر دال مهمله و سکون تحتانی و ضم
طای مهمله و سکون واو و سین مهمله نام پادشاهی است از پادشاهان یونان که این ترکیب را ساخته
و ... ماخذ آن ... از اقلیمون حکیم است که ... پادشاه ... مثرودیطوس نام داشت
و بعضی از تریاق فاروق ساخته شده و تریاق ... بوده و در دفع سموم خلیفه
تریاق کبیر است و در دفع اکثر امراض خصوصا ... تقویت باه ... از تریاق کبیر است و در باقی خواص
چون تریاق است و در ... امراض ... و در دفع سموم مجرب ... تا با آن وقت
که ... و ... گوشت افعی در تریاق ... و ... زیاده ... و در دفع سموم
از مثرودیطوس فروتر شد شیخ ابوعلی سینا قدس سره میگوید ... ترکیب بالهام الهی ...
یافته است و پیوسته ... معتاد بوده و همه امراض ... تریاق فاروق نافعست ... مرکب
زایل میکند و دفع ... و طریق خوردن ... دستور است اجزای پنجاه و ...
سیصد و هفتاد ... و نیم ... گرم است در آخر درجه دوم خشک ... و ... جرعه
... شش ماه ... سال ... تا هفت سال ...
تا چهار سال ... طایفه تا بیست سال ... تریاق فاروق ... زعفران ...
غاریقون زنجبیل ... هر یک ده درم سنبل هندی ... سعد ... و بلسان
اسطوخودوس قسط ... کمافیطوس ... فلفل عصاره لحیة التیس جند
بیدستر ساذج هندی ... هشت درم سلیخه فلفل سیاه و سفید ...
واسفوبرین ... اکلیل الملک ... دهن بلسان حب بلسان اقراص ... مقل ... هفت درم

سذاب ده درم ... مصطکی ... فطر اسالیون ... مانا ... ماری ... چهار درم افیون ... و ... سکبینج
... مکه ... درم ... قوقاقیا ... سقمونیا ... غاریقون مکه
چهار درم ... شراب ریحانی ... به جهت ... مکه ... مصطکی ... دو ...
کرده ... شده ترکیب کنند ... سنبل ... نسخه جالینوس بیست و ...
غاریقون و ... سذاب ... سکبینج ... و اسطوخودوس ... کمافیطوس
و اکلیل الملک ... فلفل سیاه ... نسخه جالینوس دو درم ... ذیخ سوسن ...
... هندی ... سذاب ... جنطیانا ...
... حب بلسان ... حب الغار و ... عود
بلسان ... سقمونیا ... دهن بلسان ...
شراب کهنه ... و عوض شراب ریحانی بسبب ... مخلصه ... که در آن ... بهم رسد
قرص ... کنند ... مخلصه اکبر یونانی ... بفتح ... و سکون ...
و فتح طای مهمله ... و الف معناه مخلص الاکبر یعنی خلاص کننده از زهرها و امراض مهلکه از مرکبات ...
... حکیم است نافعست صرع و فالج و تشنج بلغمی و نقرس و وجع مفاصل و ... و صداع کهنه
و ... و ... سوس ... در چشم بلغمی ... چشم ... بعد از آنکه
چشم ... آب کشاده باشد در چشم کشند سود دهد ...
و پهلو ... سیف ... ماء العسل ... هند سود دهد ... ناخن ... آب بلسان
... آب عصاره ... نفع ... دفع ... و بادهای ...
در آب بادیان سود دهد و ... تحلیل ... و ... نافع ... و ...
و ... تمام ... و ...
... بهای کهنه ... برطرف کند و ... تحلیل ... در حقنه
کنند ... اطلاق کند و ... اجزای ... هر ...
جزو ... مثقال و نیم ... گرم است در ... درجه ... خشک است ...
... سال ... شربتی ... ص سلیخه ... بکوفته
و نیم جند بیدستر ... مثقال ... سیساليوس ... قسط
تلخ ... شش مثقال ... مکه ده مثقال
فلفل ... مثقال ... فلفل سنبل الطیب ... زعفران ... چهار مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه
بابسته معجون کنند مخللات بضم میم و فتح خاء معجمه و کسر لام مشدد و بلام ثانی و الف و تای
... کرده ... باشد چون ... بصل مخلل ... نافع
باشد ... دماغ ... صفراوی و بلغمی باشد و ...
دفع ... ص ... و ... آب

آهک اندازند یکشب بگذارند پس بپالایند و خشک کنند و در سرکه اندازند تا پرورده شود ذرور غلال بسیار نافع جهت
بثرات زبر و مقوی بن دندانها است و مخرج علق حلق و خناق بلغمی کرد تجربه نامند ص بد شود بیاد نبات
بلج برنج عسل لعق یونانی است بنا نزج بعمل الله بعمل الترید نامند بفارسی موسیر موسیر گویند و منهوب موسلا
نزد عوام و اطبا بیان کنند سپر نامند نافعست ضعف هضم و معده را و تحریک باه میکند در مرطوبی و در
طوبات معده را زایل میسازد هم چنین بخارات رشتهای عظیم [illegible] باب بان منهسد ص [illegible] شود
بازیساز کبیر غلال نافعست امراض سینه و تحلیل [illegible] کند و ماده سوداء فالج و امراض بارده دماغی را نافع
باشد ص کبیر غلال باسکه و عسل [illegible] و مفرد در سرکه سپر [illegible] کند و باقی غلالات هر یک [illegible]
خاصیت دهد کرده ان موجود است با قوت جالینوس مفتح جعفی ماسینه [illegible] مسکدانکر [illegible] باشند [illegible]
آنست که مسکراش تمام کرفته باشند [illegible] دست ده [illegible] و رطوبتی بیشتر [illegible] غلیان حیوان را
ساکن کند و باه را حرکت دهد [illegible] و تشنها [illegible] دفع [illegible] و اطفاء حدت سمومات
کند و نافعست [illegible] و تشنگی و معده کرم و التهاب حکمت [illegible] دفع کرده [illegible] اکراهی نافع [illegible]
باشند اسهال دموی و صفراوی [illegible] مطبوخش با برنج [illegible] اعتبر صاحب اسهال
کرم [illegible] بدست [illegible] خشک [illegible] دق [illegible] مثقال
زیاده جالینوس [illegible] معجون تخم خرفه [illegible] با دوغ [illegible] تسفیه کنند و خشک سازند
شرب اندکی از ان دفع تشنگی خوش آب [illegible] خلطی منفی میکرود
اصلاحش آنست کرفی کنند و بعد از ان سکنجبین سفرجلی خورند و چون [illegible] شود
موجب غشی کرده [illegible] است منجمد بفتح میم و کسر جیم و سکون [illegible]
[illegible] مداد سودا [illegible] ص [illegible]
دوده [illegible] کاغذ [illegible] کهنه دخته باشند و در زیر آتش
کنند تا [illegible] سوخت [illegible] کرد
یکمثقال صمغ عربی سه مثقال زاج [illegible] یکمثقال هلیله سیاه نیم مثقال مازوی سبز دو مثقال [illegible]
ترکیب چنان است [illegible] مازو [illegible] هلیله [illegible] ظرف چینی کنند و هر [illegible]
با بیشتر [illegible] صاف [illegible]
ظرف [illegible] عفونت [illegible] سوب کند
انکاه صمغ عربی را [illegible] آب [illegible] ظرف آهنی [illegible]
آهنین بهمان آب میسایند [illegible] تمام حرج شود و چون [illegible]
کرد انکاه زاج را [illegible] آب [illegible] صاف [illegible] مخلوط نموده [illegible] آب
مصفی [illegible] شیشه کرده [illegible] کنند
حرکت دهند [illegible] آب [illegible] هلیله [illegible]
حد حد [illegible] صمغ [illegible] شود مداد سودا

دیکر

دیکر کرشقاف [illegible] میشود آب [illegible] صمغ عربی [illegible] بیچهم [illegible]
شود [illegible] آفتاب نهند [illegible] مداد [illegible] باشد
[illegible] کنند [illegible] میشود [illegible] مداد [illegible]
اسفیداج [illegible] صمغ عربی [illegible] بسایند [illegible]
بنویسند مداد ذهبیه نوشادر صاف پاک [illegible] و سیماب [illegible] آب کنند
[illegible] نوشادر [illegible] پیمانه [illegible]
بسایند [illegible] کرده [illegible] نهند [illegible]
شود [illegible] صمغ [illegible] بنویسند مداد [illegible] غبار
[illegible] زعفران [illegible] صمغ کنند [illegible]
مداد [illegible] کنند [illegible]
[illegible] آب [illegible] باشد مداد [illegible] آب
[illegible] صمغ عربی
[illegible] مداد [illegible] مثقال [illegible]
کنند [illegible] آب [illegible] مثقال [illegible]
کرده [illegible] صمغ بنویسند مداد [illegible] اسفیداج هشت مثقال
[illegible] مثقال [illegible] نهند [illegible]
[illegible] صمغ بنویسند مداد [illegible] غبار [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible] استعمال کنند مداد [illegible] آب زعفران خالص
[illegible] مداد ذهب خالص [illegible] کنند [illegible]
[illegible] شود
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد تا [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] مداد [illegible] عربی [illegible] کنند
[illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] مداد [illegible]
[illegible] صمغ عربی بنویسند مداد [illegible]
[illegible] صمغ [illegible] کنند مداد [illegible] آب

فرزنه مطبوخ و نقد و صمغ بیاشامند معجون سوسنی نیز [illegible] و باقلا کفایت از فرزنه با صمغ
بیامیزند معجون کلناری آب سعفه اگر فرزنه با شحم [illegible] منسول بیاشامند و آب سعفه میدهند
تا خلط منحل شود معجون زعفران و زنیان زعفران دو فرزنه و آن چنانست که آب زعفران خالص را با فرزنه
مطبوخ بی آمیزند و نقد و صمغ در آن حل میکنند معجون مجففی چنانست که شحم [illegible] را بیاشامند سائیده
نصف آن صمغ عربی سائیده محلول داخل [illegible] میکنند و بیاشامند تا خوب ممزوج و مخلوط شود
و بهم آمیخته کرده [illegible] کم کم [illegible] تا شود و بگذارند تا یک شبانه روز [illegible] تا بیخته
دو بار [illegible] کنند [illegible] با آب [illegible] تا [illegible] بهمان شود
بیاشامند [illegible] شود [illegible] خوب و کال [illegible] مرغوب
میشود معجون بفتح میم و فتح [illegible] شده دهنج دو دهان کرده [illegible] کنند و [illegible]
کنند چون کمان [illegible] و در [illegible] مسطور است معجون بفتح میم و کسر [illegible]
چیزهائی که [illegible] معرق و حیض را معجون [illegible] بول کند ص [illegible] بادیان [illegible] دو درم هم
کوب کنند [illegible] آب بجوشانند چون [illegible] آشامیدن باید صاف کنند و تخم [illegible]
[illegible] سه درم [illegible] بجوشند معجون عرقی که چون [illegible] مانند عرقی آورد
ص [illegible] بابونه [illegible] مانند معجون عرقی دیگر ص روغن بابونه [illegible]
[illegible] کرم خورده بیوشند معجون عرقی دیگر که همان عمل کند ص عاقرقرحا [illegible]
[illegible] مانند [illegible] کرم [illegible] معجون عرقی [illegible] زنجبیل
[illegible] آب [illegible] مانند [illegible] بیوشند و آب [illegible] سود دهد معجون عرقی
دیگر [illegible] آورد ص بنفشه خطمی و سبوس گندم [illegible] در ظرف [illegible]
[illegible] بیاشامد [illegible]
[illegible] کرم بیوشند معجون حیض که حیض براند و بگشاید ص [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] درم [illegible] عسل [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] حیض [illegible] آمدن باشد [illegible] آورد [illegible]
احتباس [illegible] نباشد معجون طمث دیگر که حیض براند و [illegible] از جای خود
[illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible]
ص افتیمون رومی و تخم [illegible] دو درم الجبر [illegible]
[illegible] دو مثقال [illegible] بجوشانند و با [illegible] هم باز [illegible]
[illegible] دهند و [illegible] روز [illegible] دهند و [illegible] حیض [illegible] دهند
تا [illegible] باشد و باقی معجونات در حمول و طبیخ و [illegible] و مطبوخ [illegible] مذکور است
معجونات بفتح میم و [illegible] عبادت [illegible]
کردن [illegible] باشد [illegible] مانند [illegible] ناشد مرهم کردن

بغلبي

بقارت شود با گویند صالحست که [illegible] کنند و خواهند که رفع آن شود از بدن
خصوصا [illegible] سرکه و کره با [illegible] باشند [illegible] گرم و [illegible] هد
و زود هضم شود [illegible] سازد [illegible] باشد گرم و خشک باشد و طبع را نرم [illegible]
ص مشهورات معروف مربی انفع نافع [illegible] آزموده است [illegible] آزموده شده است اما [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حد شود و [illegible]
[illegible] ص بگیرند [illegible] بخورد و کنند [illegible]
[illegible] آب بپزند تا [illegible] شود [illegible] خورد [illegible] و [illegible] نک
و شور [illegible] طعم خواهند که [illegible] باشد و گفته [illegible] سود [illegible]
[illegible] بکشند [illegible] ساز [illegible] گرم [illegible] و خشک کرده بیاشند
کسانی [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] عسل بدهند شفا یابد
باذن الله عز و جل مربی اللباب [illegible] و ضیق النفس [illegible] مفاصل را سود دهد و باذن الله
بفالج و [illegible] سود [illegible] و [illegible] بگشاید و اوجاع مفاصل را نفع کند و چون
[illegible] ساکن کند و [illegible] بگشاید و [illegible]
نفع کند و خالص [illegible] ص بگیرند [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و اعضای [illegible] کنند و [illegible] شکم
[illegible] از بفایج و [illegible] کنند که سفال باشد
[illegible] بجوشانند [illegible] کند [illegible]
کنند حبس البول [illegible] سود [illegible] مربیات طریق
ترکیب هر یک [illegible] بیان میشود و [illegible] مربای آبی احشا را
قوت دهد و سینه و دل و خفقان گرم را دفع کند و دماغ [illegible] باشد بدماغ و معده
قوی کند [illegible] درم تا [illegible] درم ص بگیرند [illegible] و [illegible] پوست و تخم پاک
کنند و [illegible] سنگ کرده با جلاب [illegible] بجوشانند تا [illegible] آید مربای آلوبالو صفرا
بنشاند و رفع عطش و قی و غثیان کند و التهاب معده را زایل سازد و حدت خون و صفرا
تسکین دهد ص [illegible] آلوبالو [illegible] حب الملوک و نوع [illegible]
و [illegible] که [illegible] بگیرند و [illegible] آورند مربای آلوبخارا طبع
نرم [illegible] و غلبه صفرا را تسکین دهد [illegible] موافق باشد [illegible] ص [illegible]
[illegible] آلوی پاک [illegible] خوب [illegible] کرده [illegible] بجوشانند مربای آلو [illegible]
[illegible] صفرا [illegible] طبع است ص [illegible] مربای آمله طبع را لینت دهد
و [illegible] باطنی را قوت بخشد و هاضمه را [illegible] قوی کند [illegible] و [illegible]
نافع باشد [illegible] خلط فاسد [illegible] بصلاح آورد و [illegible]

وصلابت این نکته را دکر موی سفید شود و کفته اند از نکه بیمار را دهند تا منفعت هم توان خورد و لیکن از تازه
این سازند بسیار بهتر باشد و از بیخ آن خشک این ترتیب مهیا کنند ص بکیرند اهلیله کابلی را بشکنند
و سیاه را و هفت روز بخیسانند در آب تا نرم شود انکاه بجوشانند و از آب آن صاف کرده بیفکنند
تا رطوبت نخیر لخلخه خشک شود پس با قند سفید با عسل کرمشک و عنبر و زعفران قدری در آن حل کرده بیامیزند
بیهره ساکنند و هر یازده روز این شیره را بر شیره تازه بیالایند تا دو ماه مربای اترج مقوی
دل و دماغ و معده و احشا و مفرح و مشتهی طعام معده را زایل کند و سده را بکشاید و منع بخارات
بد کند که از معده بدماغ میرسد و دوبار قوت و حرارت بخشد ص بکیرند پوست اترج که حامض دارد
باشد و مقشر باشد در دیک سنک در سرجوش دهند پس بیرون آرند و بشویند و بکشایند
در روز در آب تازه نهند و بار بجوشانند تا تلخی آن برود انکاه بیفشارند و بشویند و با قند قوام
کلاب بقوام آورند و هر چه تلخی بیشتر ماند تفریح بیشتر دهد شربتی تا هفت مثقال باشد
مربای ادرک الوجه است مربای آس تقطیر الدم و سرفه و سیلان را نافع باشد و تشنگی و قی و غثیان باز
دارد و نواسیر را ساکن کند و تضوع جکر بطرف این سیلان را دفع کند و بیخ و مغص را
نفع کند و اما حکم کرم و در دوشش و ضعف معده و امعا و مثانه را زایل سازد و اطلاق شکم
سود دهد و حمل را اسقاط منع نماید و خون حیض و بواسیر را ببندد و مفرح باشد و تنها
و کام بالغ النفع است شربتی بکوفته صفت آن بکیرند آس مورد سبز بکرد هر چه خواهند
و در دو ورزن قند سفید بیاکنند مربای اسطوخودوس صلح و صرع و مالیخولیا را نافع
باشد و تقویه دل و امعا و احشا و [illegible] کند و منع عفونت نماید و امراض سینه و سعال را دفع
کند و مفرح و مسهل سودا باشد و ملازمت مربای این خصوصا [illegible] هر روز سه مثقال
سودا را زایل و فرح آورد و باصره را قوی کند ص اسطوخودوس تازه را از عود آن پاک
کنند و در کیسه کتان کرده در چاه آب بیاویزند چنانچه پایین آن در آب و از تیغ فاصله باشد
پس بکشایند و در آب بخیسانند و با آتش نرم بجوشانند تا بیرون با شکر و عسل صاف
مساوی بقوام آورند و حب ادرا بپوشیده در آفتاب نهند تا مستحکم شود مربای اکیر
بعربی [illegible] خوانند [illegible] جسم بهتر باشد که از ترکستان آید و در بعضی بلاد دیگر
هم هست و مانند [illegible] آب میرود [illegible] فالج و لقوه و اکثر امراض را
نافع باشد [illegible] شکم را [illegible] ص [illegible] چهار روز در
کذارند [illegible] در آب صاف بجوشانند پس در عسل طبخ دهند و بعد از چهل روز
بخورند و بعضی در زیر دیک کنند و هر روز آب بیرون [illegible] تا نرم شود انکاه بجوشانند
و با عسل بقوام آورند مربای امرود دل و معده را قوت دهد و مقوی دل [illegible] ص بکیرند
امرود چینی که کلابی کویند در آب بجوشانند تا [illegible] بکیرند پس قند صاف بیهره [illegible]
کرده بقوام آورند و بعد از چهل روز تناول نمایند مربای انبه با [illegible] معده و جکر کرم را قوت

دهد

دهد تشنگی را بنشاند و حرارت را نفع کند و اسهال را نافع باشد شربتی بکوفته تا دو [illegible] ص قند با شیره کرفته و زیر
[illegible] و بالاتش نرم بقوام آورند مربای انبج که بهندی انبه کویند خفقان و درد
سینه را نافع باشد و [illegible] صاف کنند و مقوی نفس باشد و بوی دهان را خوش سازد و دفع بواسیر و تقویت
معده نماید شربتی ده درم ص بکیرند انبج پاکیزه و رسیده را بچوب ریح سوراخها کنند و در آب آهک
اندازند پس بیرون آرند و در آب بجوشانند و در شیره قند مقوم بوزن آن اندازند و چند جوش دهند انکاه
انبج را در آن اندازند شیره بجوشانند تا بقوام آید [illegible] و بکذارند تا رسیده شود و طریقه
هندیان آنست که اطبای آهک [illegible] کنند مربای اناناس بد شود [illegible] انبج بیاندازند [illegible] آب لیمو
[illegible] مربای [illegible] باشد [illegible] است
این شبیه [illegible] است [illegible] در شربت [illegible] مربای [illegible]
و [illegible] باشد [illegible] حیثم و خفقان کرم را نافع باشد و ضعف دل و معده را زایل کند
و مفرح باشد و [illegible] جکر [illegible] مربای بادام سرفه و خشونت سینه را زایل کند و نفث الدم و قرحه [illegible]
و امعا [illegible] سود دهد ص بستانند بادام [illegible] و مقشر کنند پس در دیک کنند و دو شاب و آب آن
[illegible] بجوشانند [illegible] کنند و در سرجوش [illegible] در [illegible]
آورند و دو شاب و عسل [illegible] کنند و در سرجوش [illegible] نهند تا در سرجوش [illegible]
بقوام آید [illegible] و تا چهل روز [illegible] ظرف [illegible] تا [illegible] استعمال نمایند مربای بالنک مربای
اترج است که مذکور شد مربای بهی [illegible] دماغ را قوت دهد و خفقان و سردی جکر [illegible]
کرده را زایل کند و سینه را نافع باشد ص بکیرند [illegible] مقشر چون بادام بقند با عسل [illegible]
کنند مربای بهی که از پوست [illegible] بستانند [illegible] مقوی دل و معده و جکر و دماغ باشد [illegible]
بارده [illegible] نافع باشد مربای بلیله کابلی [illegible] برسام و [illegible] و سینه و [illegible]
معده که از خلط [illegible] باشد [illegible] بلیله پوست [illegible] شده [illegible]
[illegible] خوب [illegible] کنند و در آب آهک [illegible] خوب [illegible] شود
انکاه [illegible] با عسل و شکر مساوی بقوام آورند مربای بنفشه سینه را نرم کند و سرفه
که [illegible] باشد سود دهد و خشونت حلق و قصبه را زایل کند و طبع را نرم ص کل بنفشه تازه
هر چه خواهند [illegible] کنند بد شود [illegible] کنند و بعضی [illegible] کل [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] قند سفید بکنند
و بعضی چهار [illegible] کرده اند با هم کوفته و خوب بهم مالیده چهل روز در آفتاب مینهند و صبح
شام برهم میزنند مربای بنفشه دیکر که مسهل صفرا و ملین طبع باشد و خشونت حلق و سرفه
حاره را دفع کند و [illegible] دماغ نماید و آلات تنفس و بیماریهای حاره و حرقة البول و [illegible] را سود
دهد بنفشه تازه [illegible] دبالة [illegible] ساقی را با هم [illegible] شکر کوبیده در آفتاب [illegible]
روز [illegible] و هر روز برهم میزنند تا آب شود و تا ده درم بخورند مربای بهمن سفید

بیفزاید و قوت پشت آورد و کرده و کمر را قوی گرداند و باه را زیاده کند و قوت معده و دماغ دهد و نشاط
آورد شربتی شش درم ص بهمن سفید مقشر یک شبانروز در آب بخیسانند و هر روز
آب را تغییر دهند و روز چهارم بهر یکی سوراخی چند کنند و یک شبانروز دیگر در آب
بگذارند بعد از آن از آب در آرند و بیفشارند تا تمام آبها از وی برود و بهر یکی از بهمن یکی عسل
و دو من آب داخل کنند و بجوشانند تا بقوام آید پس از آتش فرود گیرند و بعد از سه روز دیگر
باز بر آتش نهند و اندک زمانی بجوشانند آنگاه در ظرف چینی کرده و بعد از چهل روز استعمال نمایند مربای بهی
در آبی گذشت مربای ترنج در باب الثاء مذکور شد مربای تفاح سموم را نافع باشد و ضعف دل را دفع و مفرح
قلب و معده و مقوی دل بتجربت پیوسته است و بتجربه در شام مربا میکنند چنان بود که عوض آب گلاب داخل
کنند سفید منمو نند و سیب را مقشر کرده و همچنان درست می پزند و بعد از چهل روز بکار
اندازند و در هر یکی بیلک و ورق طلای بپیچند و در طبلهای مخصوص بسازند مربای تمر هندی
دفع صفرا کند و تب را زایل سازد و بول را بگشاید محرور مزاج را موافق باشد ص تمر هندی تازه اگر
نباشد بهتر باشد ساعتی در گلاب بخیسانند آنگاه قند را در دیگ اندازند خشک و گلاب
برآن ریزند و بآتش نرم بقوام آورند و اگر آتش بسیار تند باشد و بشیره بجوشانند تلخ گردد
مربای توت خون را صاف کند و خفقان گرم را دور سازد و در دکوش و گلو که از غلبه
صفرا باشد دفع نماید و تشنگی را ببرد آب توت سیاه و سفید یکی آب غوره نیم من قند یکی در
دیگ سنگ بآتش ملایم بقوام آورند و بعضی بجهت درد گلو رب السوس داخل میکنند مربای ثوم
در مثلثات ایلا در باب مربای جوز باه را قوت دهد و کرده و پشت را محکم سازد و سرفه و استسقا را نافع
باشد شربتی ده درم است ص جوز تر ... کرده نعمی کند بانبی ... که یکبار اچیزی در آن
نماند باشند و آب کم زده در باشد از پوست و جوز را پاک کنند و در عسل صاف
بجوشانند تا نرم و پخته شود از آتش فرود گیرند پس زنجبیل و جوزبوا و دارچینی و قاقله کبار و کره ده
مشک دو دانگ زعفران یک درم کوفته و بیخته با قند گلاب بسازند مربای جوز بنوع دیگر نافع جهت درد
پشت و سینه و سرفه و استسقا و باه را بیفزاید ص جوز موصوف ده رطل آب بر سر آتش ریزند آنگاه
که از او بجوشانند و عسل سه رطل بآتش تند بجوشانند تا ملایم شود پس از آب برآرند و در ظرف دیگر
کنند و آنقدر عسل که از او بجوشانند بریزند و بآن بجوشانند بآتش نرم تا ماسید و در ظرف کرده و در بر
عسل باشد پس بردارند و تعاهد کنند از مقدار عسل هرگاه کم شود دیگر بریزند مربای جوز سینه و سرفه
را نافع باشد و از رطوبات جامده فاسده وقیح و دریم پاک سازد و برقت بادی دهد و استرخای
وضعف و رعشه را در پشت را زایل کند ص بدستور پیشتر ترتیب دهند مربای زرشک سودمند باشد و بعضی
سرد را گرم و سرد را بازاد زیاده کند ص بستانند جوز تازه که پوست ستان سخت نشده باشد پوست
را از آن جدا کنند و در آب اندازند چند که تغیر آن برود پس در ریگ کنند و عسل مقطع بر سر آن
کنند و بجوشانند با هستگی تا در سر جوش بنهند در ظرفی و بعد از چهل روز استعمال کنند مربای خرما

بفتح خا

بفتح خا معجمه و سکون را خرما و نخل کرده شده معرب کوز است و اجهک کرده کان و در ذیل الملک کابل مشهور است
بچهار مغز مربای خصیة الثعلب معنی بخن ... بیاه را بیفزاید و قوت شهوت را زیاده کند و پشت و کرده را
قوت دهد و دماغ را فربه سازد و نشاط آورد ص بگیرند خصیة الثعلب تازه و مرفوع کنند سه شبانه
روز و اگر خشک باشد دوازده شبانروز و زیبق بگیرد و سوزن در بر نهند و دو بکرباس بخیسانند و لعاب
که از آن بیرون آید پاک کنند تا چند نکه هیچ لعاب در آن نماند و بعد از آنکه هر یک من خصیة
الثعلب را دو من عسل صاف بر بر آن کنند و سه شبانروز بگذارند بعد از آن بر بالای آتش بعید
نهند چندان که ملاجوش حمو بزنند و ساعت بگذارند آنگاه بر دارند و بعد از سه روز دیگر
بر بالای آتش نهند بهمان طریق عمل میکنند تا عسل بقوام آید پس در ظرف چینی کرده و بعد از چهل
روز استعمال کنند مربای نارنگ که بدستور شهد ... بسازند تا ضعف سموم ... و کرده
نافع و خفقان و غشیان و ضعف اشتها را و جون آب ترنج و لیمو بگیرند سابید اضافه کنند
تا هم طعام را بهتر کند و در اکثر امراض ص آب نارنگ و آب سیب ملک یکی آب لیمو نیم من بار قند بقوام
آورند مربای زنجبیل معده سرد را گرم کند و کرده و مثانه را تنقیه نماید و در بول آورد و تب و لرزه
نافع باشد و تب بلغمی و سودوی را زایل کند و باه را قوت دهد و نفوذ سمه مایید و استعمال مشایخ لم بهر سوی ص
اگر تازه بیابد شد خشک را گرفته بیست روز در زیر ریگ پنهان کنند و هر روز آب بر بالای
آن میریزند پس بیرون آورده و پاک بشویند در آب صاف بجوشانند و سوزن بزنند و با شکر یا عسل
نیم گرم مقوم بر آن ریزند و بعد از بیست روز از آن جدا کرده و دیگر شیره نیم گرم بدهند و بگذارند تا بچهل
روز در ده ماه مربای سفرجل در موحده در رسم بهی ... شد مربای شقاقل بفتا ... زردک
رنگی کوشد عجایب است قوت دهد و باه را زیاده کند و نعوظ تمام آورد و مقوی ارواح باشد
شربتی تا ده درم ص شقاقل تازه و اگر نباشد خشک از آن بگیرند و یک شبانروز در آب نقوع کنند و از
آب برون آرند و آب دیگر بر سر ریزند و هم چنین تا سه مرتبه کرده کنند پس مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته
شود آنگاه عسل صاف بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید در ظرف شیشه کنند و بعد از چهل
روز استعمال نمایند مربای شلغم حرارت و جرب بنجش و در شام ... میکنند و غذا را کم ... را
استعمال مینمایند و در حدیث آمده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله الطاهرین فرمودند
که بخورید بدو بدنتان را خشک ... مد هید چون مقوی قوت در باه و نغاض و طبی حسّ ...
سینه و حکما متفقند که هرگاه کسی چند سال یکسال شلغم بخورد بینایی ش بر کرد و قوت بینایی
آن بسیار شود و هیچ دوایی بآن برابری نکند و بر ثابت شده که این علم شریف معجزه از در نبی بیت
علی نبینا و علیه السلام و مخصوص بجهت کثرت توالد و تناسل نازل شده چون در آن ایام عقیم
و عقیم بسیار بودند و چون کار حکیم علی الاطلاق ناقص نمیباشد بجهة دفع امراض بتواتر
فرمود و کلام نعمت عظمی بهتر از نفریند حکیم ... بجهت ... بیان معجز بیان و کلام بلاغت انتظام
ارشاد ... را بکلای ... فرموده اند ص بگیرند شلغم را و درازنا پاره پاره کنند و سه روز در آب

رنگ منقوع کنند پس بجوشانند و در آب خالص کنند و ده روز تا سی روز در آفتاب نهند پس
از انگبین و آب بپزند و در ظرفهای کنند تا دو سال درست ماند مربای کدو سینه را نفع دهد و خشکی
و مثانه را نافع باشد هرگاه در آن علاجی باشد صفت بگیرند کدوی تازه نازک و پوست آن بتراشند
و مغز آن بیندازند و ریزه کنند چند انگشت و با هم بجوشانند و در دیگ کنند و با آب
بجوشانند تا نیم پخته شود و عسل و قند بسیار کنند و با قند آب بجوشانند تا بقوام آید و جمع
اول در آب آهک ... میشوند آنگاه با قند بپزند لطافت آن بیشتر است و بهتر و در
خوردن آن بیشتر مربای کشنیز در فصل ... بیان شد مربای کیله بفتح ... گویند ... جوزی از درختی
بر کیهای بلند ... سالی ... خوش ... و در آن
خوشه ... و بیشتر ... قوت ... حب ... چون ... کوچکی در ... نمک
و بهترین ... و معطر ... سینه و سرفه و تشنگی ... بفرود
از ... حاصل میشود ... صفت بگیرند ... و نصف آب کنند و نصف
دیگ ... بجوشانند تا آب ... بعد از آن ... باشند آنگاه
بقند مقوم چند جوش دهند و اگر ... طبخ ... آب لیمو داخل کنند
مربای لاله که شقایق گویند ... ساکن کند صفت ... بسازند مربای لیمو حدت
و غلبه خون را ساکن کند و تشنگی ... قوت دهد و در عربستان لیمو را
... و بالطعام میخورند و بعضی ... در آب نارنج و در آب لیمو داخل کنند مربای ...
... مفتح ... میشود ... با پوست ... داخل میکنند صفت بگیرند
... پوست ... آب و ... در دیگ
سنگ بجوشانند تا بقوام آید ... مربای نارجیل در ... نافع باشد
و باه ... و قوت جماع ... صفت نارجیل ... و موسی
... و پوست ... آب منقوع ... پس با قند بقوام
آورند مربای نارجیل قوت باه را زیاده کند صفت بگیرند ... و پوست کنند و ... آب
صاف ... آب و عسل ... خالص ...
و ... مشک و عنبر و زعفران داخل کنند مربای نارنج بطریق لیمو بسازند ... نفع
دهد که لیمو مربای نرگس سعال ... و ضیق النفس ... بسازند صفت ... پاک
... مربای نعنع معده را قوت دهد و بادها را بشکند و مفتح دل
و مقوی ... و دفع ... باشد و ... ساکن کند و خفقان را نافع باشد
صفت ... مربای ... در ... مربای ورد ... شد مربای ورد احمر در ... گلنجبین
مذکور شد مربای ورد تفاح در باب جیم مسطور گشت مربای ورد السفرجل در ... سفرجل
گذشت مربای ورد الاترجا ... نافع باشد و ... صفت بگیرند ...

کابلی

کابلی یکی بار ... قند ... شود کلقند ... بسازند و چهل روز در آفتاب نهند مربای هلیله معده را قوت دهد
و ... قوت ... و طبع را نرم ... دفع کند ... نافع باشد و باصره را قوت دهد
و ... آنگاه ... بسازد ... صالح ... معده باشد و دفع سازد و ...
... بسیار بهتر باشد ... بخار ...
دهند صفت هلیله کابلی ... بجوشانند ... ظرف کنند و آب و خاکستر ...
... و اگر ... عوض کنند بهتر باشد و اگر ... کرده
... خاکستر کنند آنگاه در دیگ سنگ بجوشانند ... تا با هلیله
بجوشد ... شود ... آب تازه ... جوش دهند چند ... عفونت از آن کم
شود ... تا ... بهم رسانند آنگاه در دیگ کرده با عسل صاف با قند یا شربت شکر
مقوم کنند ... طاقت ... باشد ... ظرف کنند بعد از ده ماه بخورند
و اگر هلیله ... عسل ... بجوشانند ... پس ...
در عسل تازه ... دیگر ... نگاه ... جوش ... نیکو
باشد مربای هندوانه در باب ... گذشت مربای یاسمن در باب ... مذکور شود ان شاء الله تعالی
مرهم بفتح میم ... و الف ... و سکون میم عبارتست از ... ساییده با موم و روغن
و ... بپزند ... چیزی که مانند ... باشد و ... نافع ... بخشد و مرهم ...
... آهن ...
در ... و هم چنین ... باشند تا مانند غبار گردد
آنگاه موم را ... روغن ... کنند و ... بپزند تا ...
... موم کنند ... و هم چنین
... پاک کرده با آتش نرم ... با موم و روغن ... و باد ...
... زخم بگیرند و مرهم ... بسیار
... کنند و با آتش ... شود ... نهند و ...
زخم ... ساییده ... محتاج ... میشود با آب
... عناب ... با حنا ... آب ...
و بعد از ... باد و هوای ... محفوظ ...
... مرهم ... بر نهند و اگر ... طرف ... مرهم ...
باشد ... فصد کنند و مسهل دهند و هرگاه ... باشد ...
... خلط غالب ... و ... آلوده ... و ... میکنند
و ... نهند تا منع ... کند و اگر ... باشد ... پاک ... مرهم ...
... ساعت ... اگر باز احتیاج شود مکرر کنند

واگر جراحت تازه باشد از سنگ کهنا سرم که بعربی سک نامم و بهندی سنکرهٔ گویند پر کنند و بعد از هفت
روز بگشایند در دو روز تمام التیام پذیرد باذن الله عز وجل بعضی منع کرده اند در قروح و جراح و چرک
و جراحات خصوصا آب سرد تازه و دیر بعلاج آید و این ضعیف در تابستان زخم شمشیر را هر روز
دو مرتبه شسته و غذا مخصص داده بزودی التیام یافته و کفته نداکرده تابستان آب سرد و در زمستان
با آب گرم بشویند و اگر چنان بود که روغن کنجد بمالند و بند هند ضرر بسیار نکند و اگر جراحت
تازه باشد لا زدن سیر بپیچند با صبر کنند تا [illegible] عنزروت نیم جزو سایبیده پر کنند و تا سه روز
از جراحت نگشایند مرهم نگذارند و گوشت تا سوگند [illegible] ما نند جرو [illegible] کنند و سایبیده
با شراب یا مثبته جراحات خبیثه [illegible] بزودی زایل کند قوت مرهم تا بکمال قوی میباشد بعد
از آن ضعیف میشود و این قوت [illegible] که [illegible] تا ده سنت و اما [illegible] مرهم [illegible] سال
و تا زیاده از بیست سال و تا [illegible] استعمال کرده و قوت خوب یافت والله اعلم بالصواب مرهم آباد
سرطان و خنازیر را سود دهد و اورام صلبه را پخته کرداند اجزایش شش است ص مرداسنگ
سریغ تا چون غبار سایبیده پخته درم [illegible] ده درم علك البطم و سریغ [illegible] هفت درم
[illegible] کفاف موم [illegible] و روغن کنجد [illegible] مرهم آتشك که [illegible]
[illegible] اجزایش پنج است ص شنجرف و سریغ [illegible] دو مثقال و نیم مرداسنگ
یک مثقال سفیداب [illegible] نیم مثقال توتیای سبز [illegible] موم دو مثقال و نیم [illegible]
[illegible] روغن کنجد بسازند مرهم آتشك دیگر که بسیار نافع است ص [illegible] و سیماب [illegible] دو درم
[illegible] ده درم [illegible] طاس [illegible] کرده با چوب [illegible]
مرهم آتشك مصطکی شنجرف سریغ [illegible] کات سفید [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] مرهم آتشك دیگر ص توتیای هندی
[illegible] توتیای [illegible] دو مثقال شنجرف کرده
[illegible] مثقال [illegible] باشند [illegible] استعمال
نمایند [illegible] سیماب مخلوط کنند [illegible]
مخلوط کنند [illegible] نفع کند مرهم آتشك دیگر [illegible] ص سلیمانی [illegible]
[illegible] سریغ سفیداب مساوی با موم و روغن کنجد ترکیب کنند مرهم آتشك سلیمانی [illegible]
[illegible] ساخته باشند با اسفیداج [illegible] مساوی مرهم کنند [illegible] مرهم آتشك قروح
خبیثه ص [illegible] شادنج مغسول و دم الاخوین با روغن کل و موم سفید [illegible]
بسازند مرهم اکلر دیگر نافع قروح خبیثه [illegible] اجزایش چهار است ص [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] سفید [illegible]
پخته باشند [illegible] مرهم آهک سوختگی آتش را نافع باشد
اجزایش ص مرداسنگ [illegible] سفیداب [illegible] آهک شسته روغن

کل سرخ

کل سرخ موم سفید سفیداب [illegible] مرهم سازند [illegible] آهک شسته را با روغن کنجد آمیخته بمالند
و روغن آهک بسیار [illegible] توتیای کرمانی شسته را با آب سایبیده در ساعت نفع بلیغ کند و [illegible]
کل [illegible] سایبیده با سرکه [illegible] و جراحت [illegible] جالند مرهم ابیض
سوختگی آتش [illegible] جراحات و ورم مفاصل [illegible] و شقاق [illegible] نافع باشد ص موم [illegible] روغن کل [illegible]
[illegible] چون موم سفید [illegible] روغن [illegible] سفیداب [illegible]
[illegible] شود و اگر [illegible] زیاده [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مرهم احمر که گوشت [illegible] جراحات [illegible] و نافع باشد ص [illegible]
[illegible] روغن کنجد [illegible] نرم کنند [illegible]
[illegible] روغن [illegible] موم سفید [illegible] مرهم سود گوشت
[illegible] گوشت [illegible] جراحات [illegible] باشد ص مرداسنگ [illegible]
[illegible] موم [illegible] صمغ البطم [illegible]
[illegible] سایبیده [illegible] استعمال نمایند
مرهم باسلیقون ذکرت معناه [illegible] جراحات [illegible] نافع [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] موم و روغن [illegible] ص زفت [illegible]
موم سفید [illegible] هفت درم [illegible] چهار درم روغن [illegible] مثقال [illegible]
مرهم برص [illegible] باذن الله [illegible] اجزایش پنج جزو است ص [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] طفال [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] مرهم بواسیر [illegible]
[illegible] روغن [illegible] شفتالو [illegible]
بالسویه [illegible] کنند [illegible] مرهم بواسیر
دیگر ص [illegible] روغن [illegible] مساوی با هم [illegible]
[illegible] شود مرهم بواسیر دیگر [illegible] روغن [illegible] ص [illegible]
[illegible] سایبیده [illegible] درم [illegible]
درم روغن [illegible] شفتالو مرهم کنند مرهم بواسیر دیگر [illegible] بواسیر [illegible] کنند و بواسیر
خشك کرداند [illegible] اجزایش تمام [illegible] ص [illegible]
[illegible] روغن [illegible] مرهم کنند مرهم بواسیر دیگر
[illegible] مرهم [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] اجزایش با روغن چهار است ص اسفیداج [illegible] دم الاخوین مساوی
موم و روغن شفتالو [illegible] مرهم بواسیر نوع دیگر ص [illegible]

کرده بخ نبات است سائیده از منخل بیرون کنند و با قدری کافور و شیره کشنیز بهم کنند مرهم بواسیر دیگر
وجع و خروج المقعده اجزاش جزو است اول مغسولات ثانیه لیثبوتیا پس مرهم بر نهند و سبد از مرهم هم
بشویند ص موم زرد ده درم روغن گل ده درم روغن [illegible] مقل ده درم اشناسنه مقل کل الا صمغ و اسنک
و حضض هندی مقل ده درم کافور نیم درم مرهم بواسیر دیگر که درد و ورم و سوزش را زایل کند
ص مغز هلیله سیاه [illegible] با سکر کاده مرهم کنند و بر دنهای ان طلا نمایند و کوبند هر دیگر بعلاج
او بیوفتد مرهم بواسیر که در بیشتر زایل کند هر گاه اطبا عاجز شوند از معالجه ان از اقسام بواسیر بعلاج
آورده و خشک کنند و مکرر امتحان شده است ص یکی بلادر جنک و خشک کرده و کوفته و انجیر به بخته
در دهان پاک کنند و ب در ان دریزند و بجوشانند تا آب در خورد دریس با موم کافور نموده آب
ندیک مرهم نموده و روغن گل بجز بیش کنند نباشند و گفته اند که اکر حب الطین را کوفته و شیره گرفته بر فتیله
آلوده [illegible] و بعد از دست کنند فان نافع است مرهم بواسیر که از تنها افتادگی کند ص چون سوخته
و دم زرد آلو بالسویه با روغن گل شسته سر شسته جا اندیند و بخور بیم کوب هر روز کنند و بذال
با سکر مجرب است بالبیدن مرهم بواسیر دیگر که درد مجامع و ضربان را زایل کند و در آخر خشک کند
سنام الابل بکرده صاف و موم سفید مقل بخله درم هر دو را با هم یکی کنند و در دا فرجه و پنیر و یک درم
قطران شامی و یک اوقیه آب کنند تا صاف با هم بجوشانند با آتش نرم تا آب برود انکاه استعمال
نمایند مرهم بواسیر دیگر که بواسیر نافع بلیغ کند ص صبر سایله یک درم مقل ده درم روغن مغز
خسته زرد آلو ده درم مقل و صبر [illegible] روغن بکل از ند و مرهم سازند مرهم بواسیر دیگر که ان نیز اوست
ص مقل کرمان شسته مغز بادام کاو و خسته زرد آلو سوخته صبر سایله سفید بیضه مرغ روغن گل
سج مرهم کنند مرهم بواسیر دیگر که بسیار نافع است اجزا با موم ده جزو است ص پیه بط و پیه ماکیان
و پیه بز مکه بخله درم مغز بادام کاو پنجاه درم روغن خسته زرد آلو بلخ و روغن مغز [illegible]
کل و روغن گل ملک ده درم صبر سایله دو مثقال مقل از بیست درم آب کنند تا [illegible]
اخراج موم سفید بخله درم مقل را در آب کنند تا حل کنند در روغنها را با موم و پیه
یک زند و با مقل محلول در هاون با یکدیگر ممزوج سازند مرهم بواسیر که سریع الاثر است اجزا هفت است
ص شام الجبل [illegible] مخ ساق البقر [illegible] شحم البقر مع البیض صبر سایله مرهم دیگر
که از تنها افتادگی کند اجزا پنج است ص صدف اطلس تخم ابریشم بادنجان بالبس بالسویه سوخته اولا
در آورده کافور کرفته تا [illegible] سوخته باشند با [illegible] سورنجان [illegible]
کنند بواسیر با طلا را زایل کند و [illegible] با [illegible] شب چون [illegible] سازند [illegible]
[illegible] مرهم تابستانی در تابستان و هوای گرم نافع باشد و گوشت بر جراحت بر [illegible]
شش جزو است ص سفیداب ارزیز ده درم دم الاخوین [illegible]
مل ده درم [illegible] ده درم روغن گل یازده درم بدستور معهود مرهم سازند مرهم توتیا

جراحت نقب و سوختن را نافع باشد ص توتیای کرمانی شسته بیست درم نیم سائیده با موم و روغن مرهم
سازند و بعضی بیست درم موم و پنجاه درم روغن گل کرده اند مرهم توتیا دیگر که در دو سه روز بصلاح آورد
اجزاش شش جزو است ص توتیای کرمانی شسته بیست درم نیم سائیده با موم و روغن مرهم سازند
[illegible] مازو یعنی سبز مقل ده درم زاج سوخته عنزروت دم الاخوین مقل یک درم با روغن ورد و شمع
ابیض بسازند و [illegible] فتیل را در روغن کنجد [illegible] حل کنند مرهم توتیا دیگر که جراحت نقب را بزودی
بر کند اجزاش هفت جزو است ص توتیای کرمانی پوست بیضه [illegible] کاغذ سوخته مازو سبز [illegible] مقل جزو
مردارسنگ [illegible] نیم عنزروت دم الاخوین مقل جزو [illegible] بدستور مرهم کنند مرهم توتیای دیگر که در
جراحت نقب و خصیه مکرر امتحان شده و تخلف نکرده اجزاش چهار است ص توتیای کرمانی و قند
و مازو مقل جزو [illegible] در هاون [illegible] با یکدیگر نرم سازند [illegible] صاف کنند قدری
سیماب با آب دهان در ظرف سفال بمالند تا سیماب مضمحل شود پس توتیا و مازو را کوفته و بیخته چون
غبار سائیده با هم بیامیزند و با موم و روغن کنجد مرهم سازند پس عمل [illegible] را با [illegible] شسته بر نهند مرهم
توتیا دیگر خشک میکند و قروح صغار و کبار را اجزا سه جزو است ص توتیای مغسول و اسفیداج و مردارسنگ
مثقال ده درم [illegible] و روغن ملک چهل درم بپزند با آتش بسیار نرم تا بقوام مرهم آید مرهم که قطع ثالیل [illegible]
ص زنکار کاغذ سوخته [illegible] سازند [illegible] ماء العرض [illegible] اول صابون است که عبارت
از آب آهک [illegible] و [illegible] صابون [illegible] هفت درم عسل نحل هشت درم
فرفیون سائیده شش درم با آتش نرم بپزند تا مرهم شود و [illegible] تا [illegible] مرهم جاذب که تنقیح
جراحات و دمامیل و قروح غایره را اجزا پنج است ص شحم صمغ البطم مقل ثلث رطل [illegible] یک ربع رطل [illegible]
عتیق [illegible] بجوشانند [illegible] سائیده [illegible] کرده در مرهم [illegible]
~~[illegible]~~ دیگر که اخراج پیکان و خار کند و هر چه در عضو فرو رفته باشد ص بیخ نی خشک کرده
[illegible] طویل بالسویه سائیده با عسل مرهم سازند مرهم جذام از تجربات مرحوم میر محمد زمان [illegible]
مغفور میر محمد شریف که میکوید [illegible] موم [illegible] واکثر [illegible] سود [illegible] اجزاش
هفت و هشت است با روغن موم ص سنبل الطیب حماما [illegible] سلیخه قسط تلخ عاقرقرحا
مصطکی [illegible] حب بلسان [illegible] صبر سایله [illegible] زرد و دار طویل [illegible]
و سعد و اکلیل الملک [illegible] کهنه [illegible] مثقال زعفران نیم [illegible] صمغ
البطم موم [illegible] مثقال روغن [illegible] مرهم کنند مرهم جلنار که [illegible]
نافع باشد اجزاش [illegible] است [illegible] ص [illegible] سنگ [illegible]
[illegible] گلنار [illegible] برگ مورد عصاره لسان الحمل [illegible] با موم سفید و روغن گل مرهم
سازند مرهم حواریین ایشان دوازده نفر بودند از [illegible] حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و علیه السلام
و ایشان هر کدام [illegible] بودند که یاران حضرت [illegible] هر کدام یک دوا اختیار کرده اند

مرهم ثالیل

ومرهم ساختن نافع است خنازیر و سلعه و سرطان و اورام صلب را و جراحات را از گوشت مرده و ریم
کند و پاک کند و ناصورها و قروح مزمن را باصلاح آورد و دو تقطیع میکند چنانکه بر موضع گذارند [illegible]
دیوانرا بهند ص جاوشیر زنگار سرخ صاف بارزد ملح ده درم اشق هفت درم کندر زراوند
طویل ملح سه درم مقل ارزق مرداسنگ ملح چهار درم موم ده پانجی ملح ده درم زیت و طلی صمغ
ده سرکه نرم سازند و در هاون بمالند و اجزا باقی را نرم کوفته و بیخته با موم و روغن بدستور مذکور
مرهم سازند مرهم بنفخر دیگر که اورام صلب و خنازیر و سرطان و طاعون را نافع باشد اجزا
یازده جزو است ص موم جزو پنج مثقال [illegible] مرداسنگ ملح چهار درم جاوشیر زنگار
ملح ده درم اشق هفت درم زراوند طویل صمغ و قنه ملح سه درم کوفته بکوبند و کلاخشی را
ده درم زیت بگدازند [illegible] ده هاون بمالند تا هموار شود مرهم دبلها اخراج و اصلاح جراحات
کند و تنقیه نماید قروح را از اوساخ و ریم و [illegible] کند و شقاق [illegible] و حکه و جرب
و بواسیر و سعفه را زایل کند و کرم را بکشد اجزا [illegible] روغن دوازده جزو است ص موم
وعلک البطم چهار ده مثقال اشق هفت مثقال مقل [illegible] سنگ مکی چهار مثقال [illegible]
[illegible] سه مثقال جاوشیر [illegible] صافی [illegible] دو مثقال سکبینج یک مثقال اشق مقل را در سرکه [illegible]
با [illegible] روغن زیتون بجوشانند تا سرکه تمام شود پس سایر مجموع و صمغ را بگدازند و [illegible]
کرده بیاسایند تا هموار شود مرهم دیگر [illegible] شناخته شود که کدام نوع بوده نافع است و زهر را بکشد
ص زنجار [illegible] صاف [illegible] شمع خام بقدری که کفاف ده زیت انفاق بگیرند
و [illegible] مرهم خل گوشت زاید و باند جراحتها را خشک کند ص مرداسنگ
[illegible] و موم [illegible] ده درم روغن گل [illegible] درم [illegible] سرکه ممزوج سازند و مهیا سازند تا [illegible] شود
مرهم [illegible] بر نسخه دیگر ص مرداسنگ [illegible] عتیق مخلوط سازند و بآتش نرم بپزند تا غلیظ
شود و چهار [illegible] مرداسنگ سرکه [illegible] بجوشانند تا آب [illegible] مرهم خولان نافع است اورام حاره را
ص روغن گل و روغن بنفشه [illegible] موم سفید مخلوط نموده [illegible]
[illegible] ممزوج ساخته بمالند و بیاسایند تا هموار شود مرهم مخلوط [illegible]
[illegible] و سکون لام و ضم [illegible] و سکون واو و نون بمجهول بلغت [illegible] لعابات [illegible]
مرهم بقراط است [illegible] که ساخته شد [illegible] صلب را نرم سازد و خنازیر را
[illegible] مجموع اجزایش هفت است ص مرداسنگ ده درم [illegible] کرده با [illegible] پاک
در روغن زیت ده [illegible] کنند و بجوشانند و [illegible] تا رنگ بگرداند
از آتش فرود گیرند تا سرد شود پس بگیرند لعاب حلبه و لعاب بزر کتان و لعاب [illegible] کتان
و لعاب بزر خطمی و لعاب بزر قطونا و لعاب [illegible] ملح پنجاه درم [illegible] هر یک
[illegible] بآتش نرم بجوشانند [illegible] تا غلیظ شود چنانچه [illegible] بدست
بمالند بچسبد [illegible] مرهم ذال [illegible] هندست نافع است جراحات کهنه را مرهم

عسر البرء را و قروح [illegible] و ناصورها [illegible] گوشت [illegible] بر جراحت [illegible] گوشت زاید دفع کند و عضو ضعیف را قوت
دهد دیگر جراحات را صلاح دهد ص کافور قیصوری [illegible]
[illegible] مجهول [illegible] هندی [illegible] چهار مثقال کوفته و بیخته و سائیده و موم را
با روغن [illegible] باشد و سائر مجموع باشد [illegible] ظرف [illegible]
[illegible] چلجوش [illegible] کافور [illegible] چلجوش [illegible] تا سرد
[illegible] استعمال کنند مرهم رسل مرهم حواریون است مرهم رسل [illegible]
و خنازیر را تحلیل دهد ص حب الرصاص و صمغ البطم زیت [illegible] عتیق و باقلا سرکه [illegible]
مرهم [illegible] جالینوس گوید [illegible] ص [illegible] ساق [illegible] روغن گل [illegible]
[illegible] مرهم کنند [illegible] باشد [illegible] نکنند [illegible]
[illegible] روغن گل حل کنند [illegible] مرهم زنگار
گوشت [illegible] جراحات را پاک کند [illegible] کهنه را خشک سازد و گوشت [illegible]
[illegible] مجموع [illegible] جزو است ص زنگار ده درم موم [illegible] و صمغ البطم [illegible]
و مجموع [illegible] زیت بگدازند [illegible] کنند
مرهم [illegible] و جراحت و قروح مزمن [illegible] مجموع هفت جزو
ص [illegible] موم سفید [illegible] مرداسنگ [illegible] سفیدآب [illegible]
با روغن [illegible] روغن گل [illegible] مرهم [illegible] نافع است [illegible]
ص [illegible] چهار مثقال مرداسنگ دو مثقال [illegible] یک مثقال روغن [illegible] مثقال روغن [illegible]
سفیدآب [illegible] کنند [illegible] آب [illegible] و کف مال کنند [illegible]
[illegible] تا مرهم شود مرهم زیبق جراحات کهنه [illegible] نافع است اجزایش هفت است ص
[illegible] مرداسنگ [illegible] سه مثقال [illegible] دو [illegible] کنند [illegible]
[illegible] دو مثقال زیبق [illegible] روغن گل سرخ [illegible] روغن بنفشه [illegible]
[illegible] روغن زیت [illegible] ده مثقال موم سفید پنج مثقال [illegible] سه مثقال
زیبق را با [illegible] چندان [illegible] کنند که زیبق سیاه شود [illegible] باقی اجزا [illegible] با روغن
مخلوط ساخته [illegible] سائیده [illegible] مرهم سرخ سرطان [illegible]
نافع است [illegible] اجزایش هفت است ص مرداسنگ [illegible] کنند [illegible] اشق موم [illegible]
ده درم علک البطم سرخ [illegible] هشت درم [illegible] روغن زیت
بگدازند [illegible] ساخته در هاون بمالند تا هموار شود مرهم سرخ دیگر [illegible] الاندمال
[illegible] اجزایش چهار است ص سرخ مرداسنگ [illegible] چهار مثقال [illegible] یک مثقال [illegible]
روغن [illegible] مثقال مرهم سازند مرهم سرخ دیگر [illegible] کنند اجزایش پنج است ص
سرخ [illegible] اسفیدج [illegible] دو مثقال [illegible] ده درم روغن [illegible] ده درم [illegible]
مثقال [illegible] آب [illegible] مرهم سرخ دیگر [illegible] نافع است ص سرخ یازده

مثقال روغن کنجد تا چهل مثقال با آتش نرم بجوشانند چنانچه زعفران در نیکوره بجوشانند و بعد هم بیزند
تا بسیار غلیظ تیره شود و چسبنده که بهم رساند مرهم سرطان دیگر بنشاند و جراحت را بصلاح آورد و جهت
ص پوشیده بندند افاقیا مکید ده درم صندل سفید یکدرم شیاف ماميثا چهار درم سرطان سوخته
یکدرم موم سفید چهار درم روغن گل بیست درم مثقال مرهم سرطان که سرطان متقرح را نفع کند
و غیر متقرح را سود دهد ص اسفیداج قلعی و توتیای کرمانی شسته بالسویه با روغن گل سرخ
بسایند و با آب برگ خرفه با لعاب بزر قطونا یا عنب الثعلب و آب خیار و آب کدو و تسقیه نمایند
پس بیندند مرهم سرطان که در یکهفته تحلیل سرطان و سایر صلابات کند اجزا هفت است ص خردل
بزر الانجره کبریت زنبق بحر نوره طین ارمنی مقل بالسویه یک جزو زیت کهنه مثل همه موم سرخ ربع روغن
مرهم سعفه نوره طین ارمنی مامیثا کلنار اقاقیا بالسویه با اندک روغن گل و سرکه بسایند مرهم سفیداب
مزاج حاره را نافع باشد و گوشت بر آرد و جهت بلغمیه را زایل سازد ص مرده سنگ پنج مثقال با سرکه
بسایند و با روغن گل تسقیه کنند تا غلیظ گردد پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور اضافه نمایند
مرهم سلیم خبث الرصاص را با روغن زیتون و روغن کنجد مخلوط نموده علک البطم را در آن حل کنند
مرهم سلیخون مرهم سرخ است بنوع دیگر که جراحت را نافع باشد و جراحت را ساکن کند ص سرنج
مثقال الاحمر عریض ده مثقال نیم حنا سابیده مثل سرنج را ده با ده مثقال روغن کنجد با آتش نرم بپزند
تا خوب سیاه شود پس حنا را انداخته تا بهم یک ذره بجوش شود روغن پس حنا سابیده مخلوط کنند
و بیاندازند تا همه تیره شود مرهم سنا نافعست جرب و حکه را اجزا چهار است ص سناء مکی هلیله سیاه
سفیداب مکه اجزا سابیده با روغن بنفشه و روغن هم مرهم کنند مرهم سیاه مرهم اسود است مرهم شادنج
نافعست قروح امعا و مقعد و شقاق که عارض میشود در نهایت خشک میکند جراحات را و شفا
میدهد بترتیب مجموع اجزا هشت جزو است ص روغن بنفشه ده روغن گل مکی یکو نیم شمع کافوری
پنجدرم سفیداب و شادنج هر دو شسته و گل ارمنی مکی سه درم عصاره لحیة التیس ده درم افیون
مصری نیم درم مرهم سازند مرهم شادنج دیگر که هان نفع کند در بواسیر اعظم نافع بود هکذا اجزا یازده
ده جزو است ص روغن بنفشه بادام و کلبا دام و سفیداب سه درم مکه ده درم موم سفید پنجدرم
عصاره لحیة التیس و گل قبرسی و گل ارمنی و شادنج مغسول مکی سه درم افیون نیم مثقال و چهار
حبه زعفران یکدرم موم را با روغن بگذارند در هاون بیک بمالند و دیگر داروها را بیزند و تعبیه
کنند تا یکجا شود مرهم شحم سوختگی آتش و شقاق بدن و جلد را نافع باشد ص
شحم کرده معز بز نا مند ده مثقال روغن کنجد بیست مثقال سابیده با روغن مخلوط کنند
و بجوشانند تا غلیظ شود بیا در آنگاه با آب هفت مرتبه غسل دهند و اگر سرد تر خواهند ملک را
سائیده چون غبار و با سرکه سرشته هفت مرتبه غسل دهند مرهم عروق اعصاب را نرم کند و بدن را رونق
و طراوت بخشد اجزا هفت است ص پیه مرغ و پیه شترمرغ و پیه کرده بز و دنبه و مغز ساق گاو
و موم و روغن کنجد مکی جزو با هم بگدازند مرهم شفا و جامع مجموع آن شش جزو است ص پیه مرغ

و زنده رود بیضه یک بیاضه موم سفید سه اوقیه اسفیداج رصاص ده اوقیه مرده سنگ را
با آب شیر شش درم سفیدی بیضه بیفزایند یکجا مرهم شود مرهم شقاق که نافع است کهنه را خصوصا و
مقعد را و شقاق لب و اطراف و جرب و حکه و زخم آتشک و شقاق پستان و پا را ص علک
البطم یکجزو پیه بز چهار جزو مرهم نکاسر زخمها را زود بصلاح آورد و گوشت نو بر رویاند
اجزا سه جزو است ص موم چرب روده ده درم عنزروت سفیداب مکی یکدرم موم سفید سه درم
روغن کنجد ده درم و کوبند چو قند کهنه هندیه بجراحت نهند که در دو دانه باشد در ده ساعت
کنند و اگر بروز حول کنند التیام فرج را نافعست مرهم شنجرف بنوع دیگر جهت آتشک فرنگ
و جراحات کهنه دیگر که صعب باشد و جرب و خارش را زایل میکنند اجزا شش جزو است ص
شنجرف و سرنج و موم سفید یکدرم و مثقال و نیم مرده سنگ یکدرم قلقند سوخته ربع
درهم سفیداب نیم درم کوفته و بیخته و سائیده با روغن کنجد یا روغن گل مرهم کنند
که سعفه گویند بنوع دیگر و این شبیه و طبیط زایل کند باذن الله تعالی جراحتش
جو بسته صفت آن قبیل حنا مرده سنگ ما زوی سبز زیت را بهم جوشیده همه را برهم
سابیده با موم و روغن گل یکجا کنند و ده روز بر آن بپوشند و بسایند و سرکه انگوری اضافه نموده
و مرهم را شیاف بمالند و اگر روغن گل نباشد بروغن کنجد مرهم کنند مرهم صدف جهت کهنه را بر کنند
و جدید را مندمل کند اجزا ص صدف سوخته و تنکار بریان که به روغن زیت مغسول مرهم
کنند و کوبیده تنکار را بریان کرده هیچ عمل کند مرهم الطین همه قروح حاره را نافع باشد
اندمال دهد و هر یار که مرهم مینهند اول جراحت را انجر پاک کنند و بعد از آن استعمال
انجیر پاک کنند و بر نهند تا دو روز اجزا پنج است ص توتیای شسته سفیداب قلعی با سی
گل ارمنی و مختوم مرده سنگ مکی چهار مثقال موم کافوری و روغن گل مکی بیست مثقال بطریق
متعارف مرهم کنند مرهم عجیب که هر گاه اطبا عاجز باشند از معالجه و اعتراف کنند بعجز اجزا
جزو است ص علک البطم ده درم دم الاخوین هفت درم توبال حدید و توبال النحاس
مکی پنج درم مرتک ده درم جاوشیر و کندر و دیگر هفت درم اشق پنج درم صمغ
در سرکه حل کنند و ادویه را مخلوط نموده بسایند تا مرهم شود مرهم عجیب دیگر جهت قروح کهنه
نیز آب کهنه حلتیت و قطور ریون با روغن گل اجزا شش جزو است ص اند بر دف کف دست
بره و او ریکنند مرتک و شبیان ماميثا کندر و بیخته و سابیده عسل که به هند و خبث الحدید
و مغنولیه مقیر با سرکه نافعست و بعد از شستن با نمره خرمن با روغن شیره بر آماده و ... را
سابیده با سرکه جوشانیده و عسل یا ملح اندرانی سود مند است مرهم عرق مدنی موم بیست
پنج مثقال مرده سنگ ده مثقال سه مثقال آهک یکمثقال موم را در روغن کنجد خمیر
و ادویه را مخلوط نموده و اگر التهاب بسیار داشته باشد اسفیداج را با روغن بنفشه
استعمال کنند و در عرق مدنی مجرب دوائی بهتر از حب الملوک نیست معتدل سابیده

باب بر بنهند تا نرم شود و بالکل تا موضع سبز شود مرهم بر نهند تا گوشت که رفته باشد پیدا شود و ماده عرق
تمام برآید انگاه بمرهم مندمل علاج کنند و بعضی سر حلبه کوفته در سوده اند مرهم عسل جهت اخراج
دو ما هیل و پاک کنند ص عسل را بجوشانند تا غلیظ شود بوره قدری عنزروت سفید سائیده ممزوج
و بعضی با روغن گل مرهم میکنند مرهم العقب نافعست گزیدن سگ دیوانه و گزیدن عقرب و افعی
و سایر هوام را و جرب و حکه سود دهد ص موم یکرطل قفر الیهود ثلث صمغ صنوبر نیم رطل زفت نیم رطل
اسفیداج و قلقند ... چهار رطل ... مرداسنج ... رطل سرکه ... و موم و قفر الیهود صنوبر را در
زیت بگدازند و سرکه را با آن بجوشانند تا سرکه برود و قلقند سائیده با قدری سرکه سائیده در آن بریزند
و باقی را نرم مرهم سازند مرهم ... نافعست جراحات عنبر را ص زیت انفاق ده درم موم خام
ده درم ... بگدازند مرهم سازند مرهم قلقطار انجا البونیوس نافعست قروح عسر
الاندمال ... و طاعون و جمیع ... و اعضا ... شود بجمیع اخراجهات
ص ... رطل روغن زیت کهنه ... درم قلقطار ... رطل مرداسنگ
سائیده ... در هاون ... تا یکسان شود مرهم فیقیون بفتح ثاء و سکون ... و فتح ثاء ...
و کسر ها و سکون ... و فتح ثاء ... و کسر ها و سکون ... فیقیون یونانی
و معرب ... بهندی ... و معنی ... عود ...
در اندمال جراحات نافعست و سوختگی آب و آتش را مفید ص ... مرداسنگ جزء
روغن ... حاجت ... روغن ... کنند تا سیاه شود و با اندک موم مرهم کنند
مرهم کافور ... و قروح خبیثه را نافع بود اجزایش چهار است ص
کات ... ده مثقال ... قلقند ... مثقال روغن گنجد و آب چاه ...
... بسیار ... تا یکسان شود ... در هاون بسیار بسایند
مرهم کافوری ... و سوختگی آتش را نافع باشد اجزایش ...
ص مرداسنگ سفیداب ... موم سفید ... روغن گل بیست درم موم ... درم
... سائیده ... در هاون ... ساعتی پس سفیداب
... کافور ... بکنند و باز بسایند تا یکسان شود مرهم کافوری دیگر همان عمل
کنند ص سفیداب شسته ... روغن گل بیست درم کافور نیم درم سفیداب
بیضه ... مرهم کافوری دیگر ... سوختگی آتش ... نافعست ص موم ...
روغن گل ... سفیداب ... کافور ... مرهم سازند مرهم کبریت نافعست
جراحات غلیظ ... کبریت ... سیماب ... مرداسنگ جهت قنبیل
قلقند مرداسنگ بالسویه سائیده با موم و روغن ... مرهم سازند مرهم کتان ... نافعست
در التحام جراحات ... گوشت تازه ص بگیرند کتان نظیف شسته ... بسایند تا چون
غبار شود ... روغن ... در ظرف آهن بر آتش ... نهند

تافته

تافته شود ... مرهم اصل ... و مکرر ... نافعست جراحات ...
... و سوختگی آتش ... ص ... سائیده چون
غبار ... بیست مثقال روغن کنجد با آتش بسیار نرم بجوشانند تا ... غلیظ شود انگاه
... سائیده ... نماید تا ... شود مرهم ... منهی را زایل سازد
ص روغن ... موم ... مرداسنگ چهار ... زنگار ... بسایند
... مانند غبار ... با موم و روغن مرهم کنند مرهم علل تحلیل اورام و صلابات کند
و اقسام استسقا و صلابات ... سود دهد ... ص ...
... کندم ... و ظاهر ... بلاد ... مانند ... زفت ... هر ...
... مخلوط نموده مرهم کنند مرهم ... جراحات ... نافع باشد ص سرکه
... درم عسل هشت درم ... بجوشانند ... ده درم ... و ... درم زنگار
... سائیده ... در هاون بسایند تا مرهم شود انگاه ... الوده در ...
نهند مرهم ... دیگر ... قروح ... بجمیع اخراجهات ص عسل ... چهار ...
... چهار درم مرداسنگ ده درم ... مرهم کنند مرهم تاسور کرانواع
جراحات ... کهنه شده باشد برکنند ص مرداسنگ مغسول و قلقند ... مکید دو
درم زنگار نیم درم دم الاخوین یکدرم صمغ البطم سه درم روغن ... ده درم سرکه کهنه
... درم سفید چهار درم مرهم سازند مرهم تاسور ... انواع قروح منهی را نافع تمام
... جزو است ص سیماب ... کبریت ... با هم بسایند تا ... از سیماب
نماند ... چهار مثقال قنبیل ... قلقند ... سیاه دم الاخوین ...
مرداسنگ ... صدف ... سوخته و زنگار ... یکدرم روغن ... است
هشت ... مثقال ... روغن ... آب ... روغن ...
... سائیده ... مخلوط نموده مرهم سازند ... الطريه ...
... والسنه ... علی الجراحة العظیم ... دم الاخوین
... رمان ... سوخته ... سوخته ...
سوخته ... سائیده ... صدف سائیده مرهم
تاسور ... ص ... مرداسنگ ... ده درم ... سوده
روغن چهار مثقال و موم دو مثقال آب ... بجوشانند با آتش نرم چندانکه
بجوشانند تا مرهم شود مرهم تاسور دیگر ... قروح خبیثه و پستان و خنازیر را نافع باشد
اجزایش ... است ص قنبیل ... مرداسنگ کات هندی ... زنگار مغلو
قلقند ... سوخته ... یکمثقال فلفل ... در ظرف
آهن ... با موم و روغن مرهم سازند مرهم صدف تاسور را زایل کند ...

شب یمانی بعسل سرشته تا صورت پذیرد برطرف کنند مرهم لقمانی نفع بون و خنازیر و بجای مرهم نیز کوبند و بگیرند
دیگر نیز گفته‌اند که یحیی بن خالد بود بجهت دفع زنبور مالک بجوی کز عضو بال مشاهده میشود و دیگری اخلاط
علاج کرده است بسبب استشفا باو و این تالیف جالینوس است تا نفعت جبر و کبیره و اصلاح عصب
کند و کوفتگی عظیم و التحام جراحات و تحلیل اورام جرب متقرح و حکه و رطوبت و خلط و جرب و آکله نافع
ص مرداسنگ بکوفته با قدری سرکه بیامیزند چون غبار و در آب کنند تا بخشک آنچه برآید
چنین کنند پس بدان بوته روغن زیتون تصفیه کنند اندر و دوا و چند بیخ کاو صاف کرده و در بیع او ریخته
نلفطاریون آتش نرم بپزند هم چنین تا منعقد کرده مرهم لقمانی و یاد کرده شد مل میکنند جراحات طری تر و گوشت
میرویاند بر قروح و ورمها برطرف میکند و تسکین اوجاع بارده جنانچه جون مقرس و مفاصل
و ورم رخوه و اصلاح میدهد سوختگی آتش و زخمهای پستان و انثیین را و نافع است از شکستگی
استخوان و تشنج عضله و ساکن میکند الم انرا و تحلیل آن میکند و این مرهم نلفطاریون است با نسخه او که یاد کرد
در او ... اختلاف ... ص تخم الحلزون بآب کرده و بکر ... زیت کهنه ... رطل مرداسنگ ساییده
نلفطاریون ... چون غبار بیامیزند و مخلوط کنند با هم در دیگ آهن و بیعت الخل
حرکت میدهند و هرچه از سطح میسوزد چون ... آورند باهم بیامیزند تا سطح با مرهم یکسان شود
مرهم نوره در فصل جرب بیان شد و در باب ... روغن ... مرهم دیاخلیون
معناه ... در شقاق ... مرهم موجود ... مرهم دیگر
و قروح ... باد ... هفت است ... مرهم عجیب ص ...
ملکده ... صنوبر هفت درم ... مثل ... مس ...
بگداخته با موم و زیت باشیرج مرهم سازند ... مرهم دیگر
... نافع باشد و ... با صلاح آورد ... ص توبال مس ...
حب الغار ... مرهم ... زیت ... درم ... مرهم سازند مرهم
... نافع باشد ... اجزا ... است
ص ... مثقال
جاوشیر ده مثقال ... کهنه ... روغن زیت ... سرکه حل سازند و ...
کوفته و بیخته و ساییده با هم مرهم سازند مرهم دیگر ... اطفال ... سازند ...
بیخ ... است ص کات هندی ... کف دریا ... مکه جزو ... سرکه
و روغن ... مرهم سازند مرهم ... نافع باشد اجزا ...
ص مرداسنگ سپید آب مغسول ... زفت ... سفیده بیضه مرغ هفت عدد
... با هم ... سرکه کهنه ... درم روغن گل ...
با هم مخلوط ... مرهم شود مرهم دیگر ... کهنه ... کند
ص زبان ... سوخته ... آهن ... بآتش ... کرده

میسوزد

میسوزد وازان ... شد ... عنصل ... مثقال ... دو درم ... عتر ...
سخت کات هندی ... مرداسنگ ... سرکه کهنه و عسل ... ده درم روغن زیت ... درم
موم ... درم عسل و سرکه و موم ... با هم بجوشانند تا غلیظ شود پس اجزای دیگر ... بان آن مرهم ...
تا مرهم شود ... آب ... بالله ... سود ... ماد
پوست انار ... تا نفعت مرهم آبکار و قروح خبیثه نافع باشد ص ... درم
شادنج ... درم الاخوین ... مرهم ... کرم ... باشد ... اطفال ... ماند ص
... سفید و مغز ... و موم و روغن ... روغن ... ...
مرهم خشک ... مرداسنگ ... عناب ... آب ... موم سفید ... مرهم سازند مرهم
کرگوشت کند ... خبیث را باصلاح آورد و گوشت برویاند و قروح جروح ...
... اعضا ... ص زرنب ... الثعلب ...
مکه ... درم ... درم ... درم موم ده درم روغن ... درم مرتیه
بفتح میم ... مرهم ... و سکون ... گوشت ... است که ...
... گوشت ... وان مشتق است ...
... غذای ... مسحنات بفتح میم و فتح سین ... مشدد
... چیزهای گرم کنند مسوحات بفتح میم و ... سین ... و سکون ... با حا ...
والف ... باشد گرم و خشک ... آب و چیزی ... عضوی از اعضا ... مالند
مسوح ... چون مسوح ...
...
... مفاصل و ... جمیع امراض بارده رحم ...
... ص ...
... خاکستر آتش ... طبخ دهند
... بجوشانند ...
... انفرع ...
... مسوح ... ص ... زنجبیل
عاقرقرحا ... آب ...
... مسوح دیگر ... ص عاقرقرحا ...
زنجبیل ... مشک ... با عسل ... حب سازند ... حاجت ... دهان ...
... مباشرت کنند مسوح ... قضیب تا ...
... میکند ص ... آب ... روغن ...
آب بجوشانند تا رفع آب شود ... عاقرقرحا ...

مومیائی سورنجان ترنجان مگی یکمثقال اضافه نمایند و بیرکنجیک و زهار و خصیه و قضیب مکرر بمالند مسوح که در
دو سه ساعت اثرش ظاهر شود و قضیب را قوت تمام دهد چون تکرار کنند و هرچه سوزش بیشتر کند بهتر است
ص حب نشاط بی مفتر یکمثقال زنجبیل فلفل سرخ مغز کلهٔ گنجشک فلفل از هر مثقال دارچینی عاقرقرحا
خولنجان مثل چون نیابند حب الملوک را در روغن گاو بریان کنند و قبل از جماع بدو ساعت بخورند
یک درم کلا نشسته آب دهان بر قضیب مالند و پوست جوز و پاره دیگر بر بندند و بعد از یکساعت بگشایند
و ساعت مبرکنند و تا بجماع مشغول گردند مسوح که باه را قوت عظیم دهد و منی را بحال آورد و قوت
عظیم دهد و نعوظ تمام کند و هر که از این بکند و خوردن را مکرر نماید و صاحبان دل محکم
و از بی بهتر معالجه باشد و طریقش آنست که هر شب تا هفت شب مغز هر روز مثقال شیر تازه
کرده بی در دو روز و مخرج بچسبد و در شیر کرم و تا زند و ظرف دار آن نهاده و بر آن تا سحر حضر بالله بهتر
بی دنبه فعد تا سحر حضر آنگاه از طرف آن و بگیرند آن تا سحر حضر و هم چنین از طرف چپ بمالند و مکرر
بکنند تا شیر تمام مالیده شود و در مدت جماع نکنند و غذاهای مقوی بخورند و بعضی بیشتر بمالند و کثرت
از بی بیش حاجت نباید ص بو بهوت کرکم محلی یکهفت در ایام برسات در هند جهم میرسد در شفا
عاقرقرحا علاج بکرده بر کرم لیکن هشت مثقال کوفته و بیخته با هم بیامیزند و در سه شب نموده در دو حصه
بچینند و بعد از استعمال نکهدارند تا سالها قوت میدهد و بطریق مذکور با عسل هان قابل دارند مسوح
که قضیب را سخت کند ص زهره کاو و بیاز نرکس عاقرقرحا و فلفل هر چهار درم بکیرند و بر کوفته بیخته و سایند
باز هر سر شسته قریب بجامعت بر قضیب مالند مسوح دیکر که چون بر ذکر بمالند چند آن محکم کند تا باب کرم
نشود فرو نکشند ... چهار است ص کافور قیصوری نشاسته مگی ربع درم فلفل دو دانه عدد فلفل بادونه
دانه نیم بیابند و باب صب کنند و وقت حاجت باب دهان ساییده طلا کنند مسوح دیکر که بسیار
نافع و مجرب است در وقت جماع بکار برند ص زنجبیل و خراطین سه درم بیاز نرکس خشک
ساخته سیاه بخورده شب با روغن زیتون مخلوط و مخلوط کنند تا سه روز بعد چون حاجت شود
کنند قضیب را مخرق درست بمالند تا سرخ شود و بالکلیه بیندند و بمالند تا تا آنکه نشود آنگاه بمالند
مسوح دیکر که قضیب را قوت دهد ص دار شیشعان را باید بیابند و بشوند بمالند هر شب و صباح
با یکدیگر بشویند مسوح دیکر که قوت تمام دهد ص بکیرند کرانه دهان عود قند باشد ساییده بمالند
در بیضه خراطین مذکوره دارچینی بر هر ... مکلک را کافور جوز نیز بجوشانند و ساییده
و مقدار ... شیافها بکنند در احلیل بنهند و قدری را حبها بکنند و باب دهان
ساییده بر قضیب بمالند قوت عظیم میدهد دوی باب قسم مسازند معتبر بود الذبک حقید
در ... کافور جوز و خراطین فی اجزا سوا اجزا نیم بسایند و در شیره بادنجان
بریز شیافها سازند چون نیم و یکی را در سوراخ ذکر نهند و چون احساس قوت کنند در
قضیب شان را دراز در مباشرت نمایند تا مضرت نرسد و قبل از کار شیاف شیاف اینست
روغن بادام در احلیل چکانند پس شیاف را بنهند و بعد از آن حشفه را در روغن گاو یا بادام

باقلا

باماست کرده بمالند و لطیف طبیعت ... بکار برند و نرم و بر زنان ... و دوی ذکر را بر آن بمالند و قوی میکند مسوح که اساس
آورده قضیب را قوت دهد ص کات سفید کافور هر یک چهار حبه مشک که پیش از کار باشد مخلوط ساختم
بوده کرم الناهید ... قعر مسوح که چون بآن مسح کرده مباشرت نمایند باعث نقص و نفرت
طرفین کردد ص سپند ... بورح کمه ... و هر چه در دندان سوخته باشد اشنان
... تا ... ب طلا کنند با آب دهان و کویند اکر بر بالین زن ...
... قضیب و کرد ... که مباشرت کند موجب نفرت
زن کردد ... که باعث توسیع فرج کردد ... که حدی رغبت
ان نماید ص بیاسیا ... صندل چوب ... بستان ... فرو ... باده وج زهره کفتار روغن زیتون باشیر
باز هر کاو ... سرشته و خشک ساخته وقت حاجت در ... روغن زنبق حل نموده حول فرج
بآن مسح کنند و هر ماه یکبار چنین کنند مسوح که چون زن حمل نماید تا سه ماه رحم را بالید کنند
و منعقد و باعث نفرت مرد شود اجزاء جزو بست ص ... قضیب ... و مفتاح ... در عفل
جوز بوا ... شیر ... با نقط سفید سرشته بر ... معجون بفتح میم و سکون سین مهمله
و ضم جیم و سکون واو و در آخر نون ... شیر که کتاب بسیار ... باشد مستمنه بضم میم و فتح سین
مهمله و میم مشدد ... کرده ... کننده و شادی و نشاط و خوش وقت بودن و
بیش و طرب ... و لهو و لعب مشغول بودن و بر بستر ... و شیر برنج ... و ماقوت
خوردن و ... بخورند ... و نشاط و غیاب ... و ... بخورند
... اسباب ... خوبی ساز و خوبی اوز ... هر که ... بنهاد دل ... هر چون
جمع کشت ... که صاحب دل شود مشکل ... و دیکر ... کرم ... بار
... و قوت ... و بستی را منظور ... ند ... اجل غیا ... روز ... سیل ... نمود
... که طبیعت از هضم آن عاجز نشود و ... و بقول ... شور ... و تلخ بر ... لازم ...
و اختصار بر شیر و شکر و لبوب و هر چه کثیر الغذا است ... هر ... مذکور و بعد از
آن بحمام ... و ... اکر غذا ... محل ... شیر باشد و ... بسیار ... سرخ شود
و باز موم روغنهائی که ... مخصوص ... بالغد مستمنه که مجرب ... مزاج را نافع باشد
ص نخود ده ست ... و ... دو نسخه ... و ... برنج ... سفید و جو مقشر
و خشخاش سفید ... و قند مکی سه درم تا چهل درم در شیر بجوشانند و بیاشامند
و بعد از ساعت بحمام روند مستمنه دیکر که بسیار نافعست ص نخود ده ست منقوع در شیر
یکشبانه روز ... خشک کرده ... دو نسخه و کندم و جو مقشر ... و مثقال شکر سفید
... بکوبند و بپزند و هر روز سه درم از آن با شیر تازه بجوشانند و بیاشامند مستمنه دیکر که
نفع کند ص مغات جوز کندم ... مغات ... باد کثیرا خشخاش که با مکمل سه درم بکوبند
و با ... کندم و شکر بیامیزند و هر روز ... درم از آن با شیر و شکر بپزند و بیاشامند مستمنه

دیگر که موافق فربهی و مقوی باه است ص نخود منقوع ده شبانه روز برهنه و برنج شسته شکر سفید
خشخاش سفید آرد گندم و جو مقشر از هر یک سه مثقال و بادام مقشر نیم جزو اغذا فرموده هر روز بیست
مثقال از این شیر پخته تناول نمایند و بعد از ساعتی بحمام روند که معتدل باشد و مدتی در آن
بمانند مسمنه که مبرهن است فربه سازد ص مغز بادام پسته و حبة الخضرا و شاهدانه و مغز چلغوزه
ساوی با عسل سرشته بوزن پنج درهم هر روز تا سه مثقال تناول کنند و از عقب شراب با شیر بنوشند
مسمنه دیگر که موافق است مبرهن … تا سه سال … تا پنج مثقال بعد از هضم غذا ص کنجد
مقشر مغز بادام و نخود و حب الصنوبر کبار خشخاش سفید از هر یک جزو مغز جوز آرد گندم نشاسته
حبة الخضرا از هر یک نیم جزو حلبه شهدانه حب السمنه از هر یک ربع جزو تمام کوبیده با مثل آن شیر تازه بجوشانند
تا شیر را جذب کند و بعد از آن دو برابر عسل کف گرفته اضافه نمایند و چون قریب بانعقاد رسد
بقله … جزو بحر البقر که … کویند در گلاب حل نموده تسقیه نمایند مسمنه دیگر
که بالخاصیة نافع است بچه مگس عسل که بی پر باده و باشد در سایه خشک کرده هر روز
یک مثقال از آن با شکر و آرد گندم سایید و آب مانند فالوده بپزند و بنوشند و …
… باشند و بیاشامند مسمنه هزال که از اکل … حادث شده باشد … خشخاش
… سفید نبات بکوبند و با شیر و شکر … و صبح بخورند بیاشامند مسمنه دیگر که
… کند و قوت مجامعت نیز بدهد ص مغز پسته بادام کنجد مقشر شهدانه و نخود بریان
کرده … چلغوزه … در سیر … مسهل …
سکون سین مهمله و کسر هاء و سکون لام عبارتست از داروئی که شکم براند خواه مفرد خواه مرکب و اخراج
فضول اعضا نماید … داروی خوشبوئی با مسهل بیامیزد چهارم
سنبل و مصطکی و گل سرخ تا … مسهل … دارد … قوت دهد
هم مسهل را یاری دهد سیم انکه بسیار شیرین نکند که سبب حلاوت بسیار طبیعت … قبول میکند و هضم
میشود چهارم آنکه داروی سریع العمل و بطئ العمل را جمع ننمایند ششم آنکه داروی قابض را بالتمام با مسهل نیامیزند …
خلطی که … هفتم آنکه داروها نیکه در مطبوخ … احتیاج …
نمک و صمغ و زعفران مقدار شربتش باید کرد و … انکه همراه در مطبوخ … میشود در
داروئی که … باشد در مطبوخ وزن آن را مضاعف باید کرد تا … مقدار شربتش
آید مثلا … دو درهم … در مطبوخ شش درهم باید کرد … چهار درهم و همچنین
این قیاس و تربد که در حب میکنند نیم درهم باید کرد در مطبوخ دو درهم هشتم آنکه بدانند هرچه
مصلح است … نهم چون مسهل را ترکیب کنند با چهار … از وزن آن … دهند
کمتر کنند مثلا تربد و غاریقون و هلیله و صبر ترکیب میکنند اگر تربد تنها باشد … و هلیله چهار درم
غاریقون نیم درهم صبر چهار … و باقی را براین قیاس ترکیب سازند سفرغ نهم اگر سبب مرض زیادتی
خون باشد قطعا مسهل ندهند زیرا که هر داروئی که اسهال خون آورد … است در … اخلاط …

… که این خلط مخصوص باشد … جذب کند و بیرون آورد و اگر … اخلاط … باشد
… فصد … استفراغ … باشد … اخلاط … غلبه … خلطی … باید …
… آنست باید طبیب … غافل نباشد … ضعیف … منظوم … آنکه … علامت …
… کلام … مانع فصد است … غافل … مانع
… پیری و لاغری … و سفید … و …
… شدید تخمه و جوع … بیش از حمام … سرد … و …
… ضعیف صفراوی … رنگ و بول … تمام استفراغ … بسیار … باشد … امراض اسافل
… بسیار … سوده … صفرا … اخراج … باشد
چنانچه … استفراغ بمسهل … امراض صعب … و …
… و جذام … و … ها … سرطان و خنازیر …
… صفرا … و … سوء … بغلظی … اسهال …
… فصد … اسهال حاجت شود اول فصد کنند انگاه مسهل خورند … غلیظ … باشد
… اول فصد کنند … غلیظ … و … مسهل … باشد و اگر غلبه بلغم … اخلاط
خام باشد … مسهل دهند … تا … کند … اسهال …
… صفرا … علاج … سرد … کنند …
… مزاج ایشان بعلاج … مفرط … قطعا مسهل ندهند
… ایشان … استفراغ … و … کنند و …
… باشد … مسهل … باشد … مطلقا مسهل
ندهند طریق اخراج اخلاط فاسد بمخرج آن واجب است بر طبیب که بداند که خلطی … بیرون
میکنند … جانب … خلطی باشد … مسهل
دهند و اگر … باشد … کنند و … اخلاط
دماغ … باشد … تحلیل …
حلق … کنند و اگر … جانب … باشد … باسهال دفع کنند و اگر …
… باشد … و اگر … عضلهای ظاهری … و عرق
… علاج کنند و اگر … خلط … بسیار باشد باسهال … حاجت شود موانعات
مسهل … ضعیف … در منظوم بیان میکنند مانع اسهال باشد … و جب
آمد بر طبیبان … ضعف قلب و … معده … و …
… عضلهای … اکثر … ضعیف … و …
… مسهل خوردن در بلاد جنوب … گرم باشد باسهال حاجت نباشد …
… ضعیف باشد … و … کنند …

[illegible]

هر دو بیماری آسند پس مضرتها نو کند مسهل خوردن بلاد شمال که بسیار سرد باشد مسهل خوردن بد
است و اخور در دن صواب بود و تا ممکن باشد در آنکب نشوند بقراط میگوید که بعد از طلوع شعری و عبور وقت
طلوع و قبل از آن بد و مسهل نشوند شرط عادت آن هر که را عادت بوده و ترک آن کرده اگر در آن
هنگام مسهل بخورد در تهیج و حرارت استفراغ نکند مسهل قوی سه طایفه را نشاید داد دوم مردم خشک مزاج
و ایشان را باید دادن نرم چون قاطوس و شیرخشت و شراب دوا و الوا استفراغ کنند و ملینات مناسب است
سیم کسی را که معتاد بدل نباشد و سر کرده را داروی قوی نباید داد اول مردم شهرهای
دوم کسانی را که آب ایستاده خورند سیوم مطحول را و اطفال را بهیچ حیز داروی مسهل ندهند
زیرا که هنگام بهار در دن و بالیدن ایشان باشد نه هنگام ماده بیرون کردن و اگر ضرورتی باشد
از آب میوها در نگذرند تدبیر کلی در استفراغ واجب است که طبیب با خلطی کوشد که مخالف بحث
باشد و از آن بیماری خیزد از بهر آنکه اگر بیماری صفرا باشد و طبیب با بلغم کوشد بیماری زیادت
کرده باشد زیرا که سببی دیگر بلغم کرده باشد با اگر جی خشکی صفرا باز کوشد و تهیج
تکسر دارد و هرگاه بلغم بیرون کند بری صفرا و بیماری را زیاده کرده باشد و حرف هلاک
باشد در نضج اخلاط جالینوس میگوید که در امراض بطی السبب نضج اخلاط منظور دارند و در
بیماریهای الجبال امراض مزمنه کوشند و در امراض سریع البحران که امراض حاده گویند نیز محتاج بنضج باشد
خاصه اگر خلط غلیظ متحرک باشد و اگر رقیق باشد باید شناخت و استفراغ کرد بنوعی خصوص
اگر اخلاط در عروق باشد و اگر در یک عضو باشد حرکت ندهند تا نضج شود بقراط میگوید که مسهل را
بعد از نضج ماده باید داد نه اماده خام است هنوز آغاز بیماری است و در آغاز مسهل نتوان داد
مگر بیماری که بسیار آشفته باشد جالینوس میگوید نشان آشفتگی آنست که بعضی در اول مرض
عنت بیقراری باشد و ماده بیماری در حرکت باشد از عضوی بعضوی منتقل میشود
و هرگاه چنین باشد استفراغ در اول بیماری رد باشد و بغیر از این چاره دیگر نباشد
شرط مسهل در نهاد بیماریها همچون دملها و در مهاست که تا نضج نشود نتوان شکافت
و جراحت کرد و در حرکت بیماری و نوبت مطلقا مسهل نتوان داد و فصد و حجامت
نتوان کرد و اصلا اخلاط را نباید جنبانید و اگر بضرورت شود فی الجمله باشد بجهت آنکه
خلط متحرک میل بالا دارد و هر استفراغی که از حد اعتدال بیرون باشد ضرر عظیم
دارد و بیم هلاک باشد طریق پرهیز قبل از مسهل پیش از مسهل پرهیز درست باید کرد و طعم
و اشربه که مولد کیموس بد باشند نخورد و بتا شامد و هر چه و جگر و درد ها را زیان دارد و قوتهای
آنها را ضعیف کند نباید چشید و از سموم و گرسنگی و رنج و جماع و هر چه قوت را ضعیف کند
با حال را بگردانند دوری نگزیند قانون شرب مسهل چنان است که اگر مردم ضعیف مزاج
معده گرم مزاج را بمسهل حاجت افتد قبل از مسهل بیکساعت شربتی از کشکاب یا آب انار
بنوشند و فی مهار گرم دارند و اندک حرکت کنند و گاه گاه آب گرم جرعه جرعه بنوشند و

بعد

بعد از حبوب مسهل آنست که زود بگذارند بعکس مطبوخ که اگر قوت مطبوخ را باطل کند و بعد از آن هم که فعل
کند آب گرم بنوشند تا معده و روده را از باقی اخلاط بشوید و حبوب که بجهت تنقیه دماغست بیشتر کنند
سازند تا در معده بماند و قوت آن بدماغ رسد و پاک کند و هر گاه اخلاط در اطراف و مفاصل باشد
که حب را باید ساخته تا زود تر بگذرند و اگر اخلاط خام باشد مضرت مسهل عظیم باشد و در اکثر امراض
عنایت طبیب بدماغ بیشتر باید باشد و اشیاء مطیب که مقوی فم معده باشد به و ضرر مسهل را
زایل سازد چون مصطکی و سنبل و افسنتین و گل سرخ و زنجبیل و غیره آن غافل نشوند و اگر اخلاط
در هر بدن پراکنده باشد چون استسقا باید استفراغ از هر جانبی کنند هم بمسهل و هم بقی هم بادرار
و هم بعرق و همچنین در بحران هیچ شیوه را منظور دارند اما بیرون دادن از احتیاط تمام و اگر
خواهند که اسهال باز گیرد آب گرم شربت تمام بخورند تا قوت مسهل را بنشاند و زود دفع کند
و بعد از مسهل ساکن باشد تا طبیعت در داروی کند پس کرتا طبع در داروی نکند و دفع را
گرم نکند عمل نکند و بعد از داروی نرم و ضعیف چون بنفشه و فلوس و غیر آن حرکت کنند آهسته
نرکنند تا قوت آن بماند و کار کند و اگر داروی قوی باشد حرکت را در قوت دهد و کار خود را
تمام کند و خواب فعل مسهل را باطل کند و تا دارو کار خود تمام نکند اصلا طعام و شراب نباید چشید
در وقت حمام پیش از مسهل چند روز اخلاط را لطیف میسازد و بجای مسهل در زمستان
بالماء الحمیم پیش داشته باشد آنچه که تا سرخی نیارد و حمام قبل حمام مناسب است و اگر بدن از خلط
پاک شده باشد هر روز تا چهار روز بحمام روند تا باقی فضلها را بکلی از دور به تحلیل برد و اگر
دارو در حرکت آید و باد و قرقره و اجابت نکند علامت ضعیف معده است و خلط را دفع نتوان کرد و
در توقف معده را بجرمی قابض چون سیب و شراب انار و گلشکر قوت کنند تا قوت گیرد و دفع
کند بانک مثقال مصطکی با ده درهم شکر باید داد و در زمستان مطبوخ گرم بنوشند خاصه
اگر مزاج سرد باشد و حبوب را بجرعه جلاب گرم با آب گرم دهند و هر حبی که با مطبوخ دهند
باید زحبی مطبوخ باشد مثلا با مطبوخ شاهتره حبی دهند که صفرا را اسهال کند و علی هذا القیاس
احتیاط عظیم لازم دانند در مرض شرب چهار شربه را چند مرتبه منوشند که حرارت میکند اسهالی
که هرگز قطع نشود و قبول علاج نکند علامت استفراغ تام آنست که تشنگی پدید آید و دلیست بر آنکه
مسهل بکلی زایل شده و اخلاط تمام آمده در توقف باید سه کرد و تا تشنگی نباشد و هر چند
دارو بیشتر کار کند نباید و نباید باز داشت شد بد آن اگر بعضی مسهل و اسهال
بلغم آغاز کرده باید دانست که افراط میکند و بر این قیاس کنند و اگر کار با اسهال خون افتد خطر هلاک باشد
زیرا که افراط کار تبارک و تعالی در طبیعت مردم این قوة نداده که خون را نگاه دارد و بمسهل ندهد
بجهت آنکه استیلای مجوع بیشتر است وقت بدا قوی باشد و هر گاه قوت دارد طبیعت ضعیف کند و
بسیار قهر کند و خود را نگاه دارد باید خط باشد و نگاه داشتن استفراغها واجب است
از اسهال باید دانست زیرا که مضرت ضعیف قوت بیشتر از مضرت خلط باشد که لازم الدفع است

[illegible]

پس هرگاه ضعف عارض شود در حال رها باید کرد اگرچه هنوز از خلط بسیار باشد علاج آن در خانه
معتدل الهوا باید که هوای سرد اسهال را بیشتر میکند و هوای گرم ضعف می آورد و چند لقمه نان در آب
انار مزمز بدهند و لعاب جو با اندک خشخاش سوده مفید است و حب الرشاد بریان کرده و جو بریان
مرطوب با نعناع و عصاره غوره یا آب سرد مفید است شربتی تا دو درم بدهند تا کوفته ناسوده
و شربت ناروی جوشانیده موافق است و اگر از تب خوف کنند شربت هند و سفوف صمغ عربی بریان
کرده و گلنار مقلو و هریسه با روغن بادام چرب کرده و رب به و رب سیب سرشته مناسب است و در تبرید
درد ها و پستی مسهل مسکر و در دهن کان نافع نرم چیزیست و برادهٔ آبنوس سائیده با جلاب مجرب
و حب الاس سوخته و بروغن گل سرشته چون حمول تا یک دو ساعت بر بندد اما تعقیب آن اگر
دوای مسهل عمل نکند و پیچیدن ناف و سر کشیدن و صداع و دوار و اضطراب پدید آید در حال حقنه
فرمایند با شیاف تحت بنهند و دو مثقال مصطکی با کرفس با کرم معده تقویت دهد و مسهل را دفع
کند و بسیار است که شیاف ابعض چون سبب دیر بکند فم معده را قوی کرده زند و مثل کشتی را باد
دهد و دارو را بقعر معده فرو اندازد چنانچه جالینوس میگوید که مردی محموده داد تا شانزده
ساعت هیچ استفراغ نکرد و معده او تنگ میشد و بی فشار درد تنگی زده میشد بفرمودم تا آب سیب
و بهی بدهند تا معده او قوی شد و دارو را دفع کرد و اگر این تدابیر سودی نکند و چشم ها از سر
بیرون جهد و حرکت دوامی بالا دهد و چیزی بر ناید بجز نکرد فصد کنند چاره دیگر نباشد اگر چاره
حال بد باید هر چند بعد از سه روز باشد و اگر دارو از معده فرو رود مدتی کوشش قی کنند
و بجهاید باید تا بر معده بر دی بادکرد تا معده از دارو پاک شود دفع مضرت ادویه مسهله کتیرا و صمغ
عربی و مصطکی است شبیه مغص که بعد از اسهال میکند و بیرون قطونا میشوید و دو ادویه از اخلاط
ادویه استفراغیه و مانع جمیع است لعاب و اسفاناخ اصلاح میدهد حدت ادویه حاره را و
همچنین ابنوس و اسطوخودوس ... اما مقل ازرق میکند حدت ادویه را و مانع کرب
و مغص است و نگاه میدارد صحت بدن از ضرر مسهل مجرب است فواق در مسهل سفرنه را دو
آب سرد و روغن بریزند و بدهند و دارو های معطش بیو باشند چون دانه شخشاش
و کندش و غیر آن و اگر سوزش عارض شود لعاب بزرقطونا و اسفرزه با بادروغن بادام و کدو خلوط
ساخته بدهند افراط مسهل در صحت و مرض ممنوع و مذموم است اما در صحت بقدر معتاد
و مسهل معتاد و در مرض تا زوال آن و زیاده بر آن که حد اعتدال است تجاوز نشاید چنانچه در
افراط دانسته شد و خطا بد در بدن بجای ماده اخلاط باشد و مرکب دوح هست که چه بد باشد
بیکبار بیرون نکنند که روح نیز با اخلاط خارج شود چنانچه مستسقی را آب میکیند تا باز اخراج
نیرود نیز بسیار میرود و قوت ساقط میشود و مریض هلاک میگردد و همچنین است هرگاه
در بعض امراض بنضج بدهند مسهل قوی اخلاط لطیفه را دفع و غلیظ کثیف میماند و در
عنایة میگوید که مریض را دیدم که از دست نیمی طبیبی مسهل خورده بود و دفع نده سا العهد

کرده بسیار

کرده بسیار افتاده بود برای رفتن دست و پا زدی بحق کفش بود دستش بد ها میرسید و نیز همه شعفش یکسان
بی پیچید و معالجه اثرا سودی نداشت اخراج اخلاط مقصوده با ضعف هرگاه مریض پیر یا ضعیف
یا کودک باشد و طاقت مسهل نداشته باشد یا در رنج نفرت خورده و یا مکروه طبعش باشد یا محرور و رقیق
میکنند سه مثقال تخم الحنظل سائیده با قند حنا بر پست و پاها مالند و تمام شب بسته دارند بلغم غلیظ
را قویا باسهال دفع کند و نکهدا استفراغ خلط دیگر باشد بغدا دو سلطان ... و اسهال لا طبا و سلطانها نش
اخراج کنند و اخلاط دماغی را بجهت و تفریغ دفع سازند منفعتش ظاهر است جمیع امراض عفونی و
بلغمی و سوداوی بشرایط مذکوره و حسن تدبیر مضرتش مرضی تا در افراط دانسته شد میر مضرتش
احتیاط جالینوس میگوید که این سبب تند سنان را ضرر میکند که از قوت مسهل طبیعت ضعیف
میشود و مسهل خلطی که آن مخصوص است از طبیعت میستاند و چون این خلط را نیابد با خون و کرت
میکوشد تا با یکدیگر از آن چیزی بستاند و اطبا بجهت دفع این ضرر مسهل نکوبند و چون تخم حنظل و
خربق سیاه و شد محموده و دیگرها ملین نامند و اطلاق مسهل بر ملین بمجاز است چنانچه در جرح
سید جرجانی و باقی کتب معتبره ایراد یافته و بعضی از مسهلات اهل فرنگ که قلیلی با سخان دسیله
و بسیار سریع العمل بی ضرر است بزبان میشود در امراض مزمنه مشکل عسر العلاج از مسهلات
فرنگیان معالجه میکنند و بدانند زیرا که امراض صعب مزمن بدون ترتیب بر دی علاج نمی یابد و میگوید
جالینوس را طباع این فایده نبود ند باستعمال این ادویه و ندانستند طریق اصلاح آنرا و نه بیرا ...
و افلاطون گفته است که ادویه قویه هم مسهل هر آینه ضرر میرساند با عضاء قوی و شیخ الرئیس میگوید
که ادویه سمیه مسهل که از نشیت طبیعت و چون مرض مزمن و ثابت باشد عجالت باید قوی العمل
و هم چنین شده انسان در دوهای قلیل الکیفیه بطی العمل را در معالجه اعتمادی و اعتباری نباشد و مانند لیکن
با دویه قویه را جهت و انموده و به بیفایده است و میکویند که مراد از مسهل سه ماه فرصت اول استفراغ
خلط نماید دوم بدل اخراج سموم تقویه اعضای هر فعل در آن ادویه موجود است و بعضی
در تابعت و در استعمال افتیمون و ذبیق ذهب است که حله کنند هرگاه در حکم باشش جرح
بالفرح باشد و قبل و بعد آن اجتناب کنند از فصد و حجامت و طعام تا سه ساعت نکنند و دل هند و بعد
از شرب آن تا سه ساعت نکنند و چیزی نخورند و هرگاه دهن مبتلا آید شود بای مرض باشا سند
منطما مصفی و پی مزاج و اگر بیس در مزاج دارد نخورد و هم چنین کسانی را که دیر قی کنند و نهانی
که سینهای ایشان تنگ است و اگر اسهال یا قی مفرط عارض شود تریاق تو زده ی بادت بر بدهند
و معده را ضماد کنند بقرص مناسب و پایها را در سرکه گرم نهند و اگر صداع عارض شود سرکه و روغن
گل بر سر مالند مسهل افتیمون نافع است طاعون و ربیع و سنسقا و امراض مزمن تا بیرا و حیات عفنه
از تب ها و دفع میکند اخلاط محترقه سمیه را و ما لیخولیا و ما نیا و امراض دماغی را و دفع میکند مضرت
سموم قتاله شربتش بحجب است تا ده حب ص نجاج افتیمون هر چه خواهند با سرکه مفط ...

سابیده نقله کرده بجوشانند پس ده شبشتر کنند و ترا نشی نهند تا سرکه بپرد انگاه دو او نهیرا ندرین افتیمون
ونیم بالی ناردوی مثل مجرب بوادیها و پوست تا بیخ و مرجان سابیده مکه دو درم قرنفل و بادیان و کشنیز
مکه تا رطلی بماند و هر روز بیاشامند **مطبوخ فواکه** خبایث حاره را نافع باشد و صفرا را دفع کند اجزا پانزده
ص سنا مکی هفت درم بنفشه نیلوفر عنب الثعلب مکه سه درم عناب سپستان و آلوی بخارا مکه بیست دانه
گل سرخ چهار درم ونیم ده سیر طل آب بجوشانند تا نیمه آید فرو گیرند و بمالند و صاف کنند پس تمر هندی
و شیرخشت مکه ده درم ترنجبین بیست درم در آن مالیده و حل نموده مکرر صاف کنند **مطبوخ فواکه**
دیگر تبهای صفراوی و مطبقه و صنع حاره محرقه تبهای را نافع باشد اجزا ترنجبین دو ده
جزو است ص بنفشه نیلوفر پوست هلیله زرد مکه سه درم عناب پانزده دانه سپستان بیست دانه آلوی
سیاه بخارا مکه ده دانه تمر هندی پنجدرم تخم کاسنی و سنا مکی و گل سرخ مکه چهار درم ترنجبین پانزده درم
شیرخشت ده درم **مطبوخ قنطوریون** امراض بلغمی و بدن را نافع باشد بالخاصیه ایارج فیقرا
معجون بسل به آن حل نموده بنوشند و الا ایارج را حب نموده بلع کنند و مطبوخ را ز عقب بیاشامند
و هر هفته مجورند اجزا چهار جزو است ص قنطوریون و تربد سفید نیم کوب مکه سه درم بسفایج نیم
کوفته هفت درم مویز منقی بیست درم ده صد و پنجاه درم آب بپزند تا ثلث آید **مطبوخ ماميران**
نافع است جرب و خارش و حکه و دمامیل و بثورات و [illegible] اجزا [illegible] جزو است ص پوست
هلیله زرد پانزده درم ماميران چینی سه درم شاهتره و سنا مکی و تخم کاسنی نیم کوب مکه عنب الثعلب مکه
هفت درم ترنجبین ده درم و [illegible] نیلوفر پنجدرم [illegible] طل آب بجوشانند تا رطلی بماند صاف کنند
و با دو درم صبر بنوشند **مطبوخ ملینه** که چهل بپزند اجزا هشت است ص اسارون سداب مکه نیم درم
بادیان رومی [illegible] سرخ ده [illegible] مکه ده ده درم انجیر ده دانه گلقند ده درم **مطبوخ مدبر**
دیگر که چنین بپزند اجزا پنج است ص لوبیای سرخ و حلبه و انیسون مکه چهار درم سداب سه درم
ده سیر طل آب بجوشانند تا رطلی آید صاف کنند و ده [illegible] شکر را صاف نموده هر صباح یک پیاله بنوشند
مطبوخ مسهل که اجزا شش است ص انیسون و بیخ سداب [illegible] پوست بیخ [illegible] مکه دو درم
عصاره [illegible] و قنطوریون مکه سه درم بپزند با آب یا شراب **مطبوخ مسهل** از حنین ابن اسحق که برای
[illegible] صاحب سوداوی ساخته بود اجزا [illegible] است ص هلیله زرد و سیاه و کابلی مکه ده مثقال بسفایج
سه مثقال با سه طل آب بجوشانند تا به نیمه آید بعد از آن سنا پنج مثقال افتیمون ده مثقال اضافه کرده
و چند جوش داده صاف نمایند پس سی دانه آلوی بخارا و بیست مثقال تمر هندی و بیست مثقال مویز
منقی را با ده طل آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صاف نموده بیست و پنج مثقال را با چهل مثقال از
آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند **مطبوخ نزله** بنفشه خشک پنجدرم اصل
السوس مقشر نیم کوفته دو درم ده نیم من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و بیست درم شیرخشت
با بنفشه [illegible] حل سازند و بیاشامند ~~مطبوخ [illegible]~~ **مطبوخ بنطافلن** عرق النسا را زایل کند

ومثرع

و شیرخو [illegible] هر روز مقدار دو [illegible] ده درم چون بیاشامند عرق مدنی بر طرف سازد ص بنطافلن
که هندو [illegible] کوبند و در [illegible] کوفته بجوشانند و صاف نموده چند یوم متوالی بنوشند **مطبوخ هلیله** اسهال
اسهال صفرا کند و گرمی و خارش و بثورات را نافع باشد اجزا [illegible] ده است ص هلیله زرد شش
مثقال آلوی سیاه بیست دانه سپستان سی دانه شاهتره سنا مکی مکه پنجدرم گل سرخ چهار درم
عناب ده دانه بادیان تخم کاسنی و کشوث مکه دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه نیلوفر
مکه سه درم ده سیر طل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند پس شیرخشت و تمر هندی مکه ده مثقال
ترنجبین مغز فلوس خیارشنبر بروغن بادام چرب کرده مکه پانزده درم در آن حل کنند و دو باره
صاف نموده بنوشند **مطبوخ هلیله** دیگر نافع است تنقیه سفل را و منع است [illegible] اجزا [illegible] هژده است
ص پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه مکه هفت درم شاهتره سنا مکی و گل سرخ مکه پنجدرم عناب
و آلوی سیاه مکه [illegible] سپستان چهل دانه مویز منقی بیست درم و تمر هندی گل شکر و فلوس
خیارشنبر مکه پانزده درم شیرخشت سی درم ده یکی نیم آب بپزند تا [illegible] نیم حصه باقی
باقی بماند و صاف کنند و شیرخشت و مغز فلوس را هفتاد و دو درم حل کنند و بیاشامند [illegible]
دیگر دستور [illegible] عنب الثعلب و [illegible] **مطبوخ هلیله** [illegible] اجزا [illegible]
[illegible] است ص پوست هلیله کابلی ده درم شاهتره هفت درم عناب و آلو مکه بیست عدد تخم کشوث
و کاسنی مکه سه درم بیخ بادیان دو درم مغز فلوس و گلشکر مکه پانزده درم **مطبوخ [illegible]** دیگر
که [illegible] خارش را نافع باشد و معده را قوت دهد و مسهل صفرا و سودا باشد اجزا [illegible] جزو است
ص پوست هلیله زرد پانزده درم سنا مکی و شاهتره مکه پنجدرم افتیمون چهار درم ماميران چینی
دو درم انیسون سه درم گل سرخ بسفایج مثله بجوشانند و پانزده درم ترنجبین اضافه نموده بنوشند
مطبوخ برهان سیاه دیگر که [illegible] ربع سوداوی [illegible] و مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد اجزا هشت است
هلیله کابلی [illegible] مکه پنجدرم افتیمون هفت درم آلوی سیاه بیست عدد انیسون [illegible] چهار درم
اسطوخودوس سه درم سنا مکی پنجدرم مویز [illegible] بیست درم بجوشانند و صاف کنند و افتیمون را بعد [illegible]
[illegible] کتان [illegible] آخر [illegible] که چند جوش [illegible] و نمک نفطی مکه نیم درم
صبر [illegible] نمک [illegible] سیاه [illegible] و حب [illegible] و مطبوخ را از عقب
بیاشامند **مطبوخ** که صفرا و بلغم و سودای سوخته را دفع کند و امراض سوداوی را نافع باشد اجزا بیست
جزو است ص سنا مکی هفت درم گل سرخ چهار درم پوست هلیله زرد و سیاه مکه پنجدرم بسفایج
فستقی اصل السوس [illegible] بادیان مکه دو درم اسطوخودوس [illegible] شاهتره و گاو زبان [illegible]
بادرنجبویه بنفشه افتیمون نیلوفر مکه سه درم مویز منقی و [illegible] مکه سی دانه ده سیر طل آب بجوشانند
تا به نیمه آید و افتیمون در کتان بسته در آخر [illegible] گلقند [illegible] و فلوس که [illegible]
[illegible] باشند و ترنجبین [illegible] پنجاک مکه پانزده درم [illegible] حل نموده و باز صاف کرده بنوشند
مطبوخ ~~[illegible]~~

مطبوخ که تنقیه نفس و سرفه بلغمی کهنه را نافع باشد و سینه را از اخلاط غلیظ پاک کند اجزا شاهتره ده درم و
ص سنا مکی پنج درم اصل السوس محکوک سه درم انجیر خشک ده عدد مویز منقی پانزده درم بادیان
خیارشنبر سپستان [illegible] بنفشه خشک نیلوفر زوفا هر یک سه درم عناب و سپستان هر یک بیست دانه در سه رطل
آب بجوشانند تا به یک رطل باز آید صاف کرده خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم در آن بمالند و صاف کرده صاف
کنند و یک درم روغن بادام اضافه کرده شربت پنجاه درم نوشند مطبوخ که سوء المزاج جگر و سپرز گرم
و سوداوی و سده بگشاید و یرقان نافع باشد اجزا نه جزو است ص هلیله زرد شاهتره
تخم کاسنی و شاه مکی هر یک پنج درم [illegible] عنب الثعلب پنج درم [illegible] تمر هندی [illegible]
ترنجبین [illegible] ده درم [illegible] آب [illegible] ده درم ترنجبین در آن حل کرده بنوشند [illegible]
[illegible] چون بیاشامند [illegible] آفتاب بنشینند [illegible] و تشنه شود آنگاه مطبوخات
به سپادشان و قوه و نخاع بیاشامند و در ساعت شفا [illegible] و [illegible] اصفر [illegible] خشک
[illegible] چون [illegible] باشد [illegible] بیاشامند غذا [illegible] باجات و [illegible] از ماهی [illegible]
و مصوص با گوشت دجاج و دراج و [illegible] و ماست ترش و [illegible] ترش و شفتالو و کدو و خیار و عنب
الثعلب و سکباج ماهی و بطون العجاجیل و [illegible] بگوشت کار [illegible] نافع است و سود [illegible]
[illegible] زیرباجات [illegible] و [illegible] الحمص [illegible] و بادام [illegible] الحمص [illegible]
و [illegible] و گوشت [illegible] و [illegible] البتة احتراز کنند از نان و چیزهای گرم [illegible]
الفساد چون [illegible] مطبوخ که ذات الجنب و ذات الریه و درد سینه و سرفه را نافع باشد اجزا
[illegible] ص عناب بیست دانه [illegible] انجیر [illegible] مویز منقی ده دانه اصل السوس
محکوک دو مثقال [illegible] خیار [illegible] تخم خطمی [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]
آب بجوشانند تا [illegible] صاف نموده [illegible] با روغن بادام بنوشند مطبوخ
دیگر که معروف بمطبوخ زوفا [illegible] نافع است سرفه [illegible] سینه و [illegible] النفس
اجزا هفت است ص اصل السوس محکوک [illegible] ده درم [illegible] سپستان سه درم زوفا خشک
دو درم [illegible] سه درم [illegible] عناب بیست دانه [illegible] بیست درم [illegible] و صاف کنند [illegible]
و اگر ماده غلیظ باشد [illegible] انجیر [illegible] داخل کنند مطبوخ و ملطفه گرم و خشک [illegible]
[illegible] اصحاب رطوبت و بلغم [illegible] بالبس المزاج [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] میشود [illegible] هضم میشود [illegible] روغن [illegible] کنند
[illegible] گرم میشود [illegible] گرم [illegible] سرکه کنند
و [illegible] ص [illegible] کنند پس در آب بجوشانند
[illegible] کنند و [illegible] ملطفه که جمیع [illegible]
[illegible] ص [illegible] هر چه [illegible] کند [illegible]
[illegible] شود [illegible] نکنند [illegible] و [illegible]

وخولنجان

وخولنجان [illegible] تا پخته شود و آبش را [illegible] آنگاه آب [illegible] و سپستان
[illegible] جوش دهند و [illegible] تکنند [illegible]
تا سرد شود [illegible] گوشت [illegible] مطبوخ آب [illegible] از طبیخ نصف باز [illegible]
منصف [illegible] لطیف [illegible] و فعال [illegible] مطلفه [illegible] بفتح میم و سکون
طاء مهمله و فتح لام و کسر [illegible] معجون بفتح میم و سکون
عین مهمله و ضم جیم و سکون [illegible] که با عسل یا ربوب باشد [illegible] آورند و در
قرابادین [illegible] منقول است که معجونات حلو الطعم و مر الطعم [illegible] و انواع طعوم [illegible] معجونات
جاریست طریق ترکیب معاجین انتخاب کنند ادویه پاکیزه [illegible] کهنه و پوسیده نباشد و [illegible]
[illegible] چوب [illegible] و خاشاک و [illegible] غبار پاک کنند [illegible] جدا جدا بکوبند و در
هاون سنگ بهتر است [illegible] هاون [illegible] آهنین [illegible] نرم [illegible]
[illegible] پخته و [illegible] جدا جدا [illegible] نموده [illegible] مجموع [illegible]
[illegible] که [illegible] سحق [illegible] چند [illegible]
[illegible] قبول کند [illegible] محتاج [illegible] مجربات [illegible]
[illegible] آنگاه استعمال نمایند [illegible] باید [illegible]
[illegible] کنند [illegible] غربال بعد
از [illegible] تبدیل ادویه معاجین [illegible] تبدیل [illegible]
[illegible] ترکیب مفقود باشد [illegible] مفقود [illegible]
[illegible] اصل [illegible] ترکیب ساقط شود [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] وقت [illegible]
[illegible] مناسب است [illegible] ترکیب [illegible] باشد
و طیب [illegible] کنند [illegible] وزن [illegible] عسل [illegible] مصفی باتش [illegible]
[illegible] و [illegible] آنگاه [illegible] با [illegible]
[illegible] داخل [illegible] کنند و خوب [illegible] عسل [illegible]
[illegible] عسل [illegible] ضعیف میشود و در تابستان و بلاد گرم [illegible]
[illegible] عسل [illegible] کنند و در بلاد [illegible] هلیلجات ثلثه
[illegible] عسل [illegible] مناسب حال ترکیب [illegible]
باشد [illegible] عسل کنند [illegible] شیشه [illegible]
[illegible] آب [illegible] میکنند [illegible] آب [illegible] عسل [illegible] آنگاه
[illegible] میکنند [illegible] خشک باشد [illegible] نبات [illegible]
و در عسل گرم داخل کنند و [illegible] و [illegible] زعفران [illegible]

بالجمله مانند آنکه در هاون بسایند پس مثلث نرم سوده بمالند گلاب داخل کنند چنانکه عنبر را از عقب عنبر
جواهر را بریزند و در هم بمالند تا نیکو مخلوط گردد و اگر طلا یا نقره بیت سبد زعفران و بیش از نجا هر بپزند
و اگر ورق باشد در آخر همه در هم و بعد از آنکه خشک شود مخلوط نمایند تا غریب از ان نماند بچوب صندل سفید
و مفرحات همچنین دو دست **نون معاجین** هر یک در مکانی که غیر شود بگذارند تا مدت [illegible] و در حرارت
افیون و بنج تا پنج تا ده سال تا دوازده سال مثل انها که مشتمل است بر دو بیت کبار مانند معجون هرهس و فقط [illegible]
از چهار سال تا پنج سال و معاجین دیگر چهار [illegible] و عنبر و طین و بارجات
چهار ده سال تا چهار سال و معجون الملک و معاجین کوچک و جواهرات و طریفلات و اشربه و قوته
و در بیمارند و سال تا سه سال و گفته اند تا در طعم خود باقیست قوت نیز باقیست **معرفت طبایع مرکبات** از حرارت
و برودت و رطوبت و یبوست و تحقیق درجات ان هر دوائی مرکبی خالی از ان نیست که بسایط ان
متشابه باشند یعنی هر یک از بسایط ان گرم بیت تا یکشبیت و علی هذا القیاس یا متشابه
نیستند یعنی بعضی یکشبیت و بعضی کشت باشند و بر هر یک از این دو تقدیر کیفیات بسایط ان مرکب
متضاد نیستند یعنی بعضی حارند و بعضی بارد و بعضی رطب و بعضی یابس یا متضاد نیستند یعنی که همه
حارند یا همه بارد یا همه رطبند یا همه یابس و بر هر یک از این تقادیر یا بعد در ان مرکب دوائی معتدل
هست یا نیست پس اقسام هشت بیت در چهار قسم که شربت ان متشابه باشد معرفت مزاج و تحقیق
درجات و جمع شربات اجزای حاره و بارده [illegible] هر یک [illegible] و قول انکه نقصان کرده و باقی
بر عدد شربات تقسیم نمود خارج قسمت درجه ان مرکب است در کیفیت اکثر و اگر اجزای حاره با اجزای
بارده متساوی باشند ان مرکب معتدل خواهد بود اما ان چهار قسم دیگر که شربات ایشان مختلف
باشد بطرز [illegible] مثل اول اخذ نموده بنوعی که در چهار قسم اول مذکور شد درجه ان معلوم
نمائیم پس نظر کنیم در باقی اگر مساوی ان مرکب است که درجه ان معلوم نموده ایم بطریقی مذکور
ترکیب نموده درجه ان معلوم نمائیم و اگر کمتر از ان مرکب است مثل مرکب بار دیگر از ان اخذ نموده تحقیق
درجه ان نمائیم تا انکه مساوی باقی ماند بطریقی همانست که مذکور شد و اگر اقل باقی ماند مثل
ان از ان مرکبی که تحقیق درجه ان نموده ایم اخذ کنیم و بطریقی که مذکور شد تحقیق درجه نمائیم
و همچنین چندین بار عمل باید کرد و در هر بار تفاوت کمتر شود و بر تحقیق اقرب گردد چنانچه شارح
سدیدی بیان کرده اما اگر اجزا بسیار باشد چنانچه در اکثر تراکیب متداوله مشهوره واقعست
بایں طریق عمل نمودن خالی از اشکالی نیست و مزاج ان ترکیب بر تحقیق معلوم نخواهد شد و هر گاه [illegible]
که شارح قریب ذکر کرده و نسبت اتفاعلیه [illegible] محققین اطبا داده عمل شود بغایت سهل و آسان میگردد
کل اتفاعلیه ایست خفیف المؤنه سهل الاستعمال جاری در جمیع اقسام و معرفت درجه مرکب از ان
تا علم بر تحقیق معلوم میشود **قاعده ان** است که در دوای عظیم از ادویه منفرده فرض کنی بقدر
شربت ان پس مرکب از سه دوا که یکی چهار شربت باشد و دیگری پنج و دیگری شش پانزده دوا
فرض کنی و تخراج درجه مزاج ان نمائی که در چهار قسم اول که عدد شربات ایشان متساوی بود

مثلا

مثلا ما خواستیم که تحقیق درجه معجونی نمائیم که از کرمانی مثلا و ورق سداب زنجبیل فلفل سیاه مرکب پنج مثقال
کرمانی یک درم و نیم بیست تخمینا بوره ادمی ده درم اولا تحقیق شربت هر جزوی نمودیم زیره شربت ان ان
دو درم بیست سداب شربتش سه درم زنجبیل شربتش دو درم فلفل سیاه شربت یکدرم بوره شربتش نیم درم
پس زیره در این معجون سه نوبه شربت و سداب ده شربت و نیم زنجبیل شانزده شربت فلفل سیاه سی و
یکشربت و نیم بوره بیست شربت مجموع شربات نود و چهار بعد از ان تحقیق مزاج درجات
اجزا نمودیم بایں طریق که زیره کرمانی گرم بیست در درجه دوم خشک در درجه سیم سداب
خشک بستانی گرم و خشک در درجه سیم زنجبیل گرم بیست در اخر درجه سیوم خشک
در درجه دوم فلفل سیاه گرم بیست و خشک در آخر درجه سیم بوره ادمی گرم و خشک
در آخر درجه دوم پس زیره کرمانی و بوره ادمی هر دو گرم اند در درجه دوم و عدد
شربات این هر دو سی و شش چون در درجه دوم گرمند ضعف ان که هفتاد دو جزو
باشد اجزای حاره ایشان [illegible] خواهد بود و سداب و فلفل سیاه و زنجبیل هر سه گرمند
در درجه سیم و عدد شربات این سه جزو پنجاه و هشت بیست چون در درجه سیوم گرمند
سه مثل ان که یکصد و هفتاد و چهار باشد اجزای حاره این هر سه جزو خواهند بود پس مجموع اجزای
دویست و چهل و چهار است بر عدد شربات که نود و چهار است قسمت کردیم خارج قسمت دو و نیم شد
پس این ترکیب حار باشد در دو درجه و نیم و بجهت تحقیق درجه ان در رطوبت و یبوست زنجبیل
و بوره ادمی خشکند در درجه دوم و عدد شربات این هر دو سی و شش ضعف ان که هفتاد و
دو باشد اجزای یابسه این هر دو جزو خواهد بود و زیره کرمانی و سداب و فلفل سیاه خشکند در درجه
سیم و عدد شربات این هر سه جزو پنجاه و هفت و نیم سه مثل ان یکصد و هفتاد و دو و نیم باشد اجزای یابسه
این هر سه جزو خواهد بود مجموع اجزای یابسه این هر پنج جزو دویست و چهل و چهار و نیم بر عدد شربات
که نود و چهار است قسمت نمودیم خارج دو و نیم شد تخمینا پس خشک باشد در درجه دوم و نیم **معرفت
شربات مرکبات مقاله شربت** هر مرکبی بعد از تحقیق و تشخیص وزن و عدد شربات جزوی
از وزن مرکب اخذ نمائیم که نسبت ان بمجموع وزن مرکب چون نسبت واحد باشد بعدد شربات
مثلا وزن مجموع مرکب سی درم است عدد شرباتش ده چون واحد را نسبت با که عدد شربات
نسبت عشر است از سی که وزن مرکب است عشر اخذ نمودیم که ان سه درم است و اگر فرضا عدد
شربات سی باشد و وزن مرکب شربت ان مرکب ثلث درم خواهد بود انکه نسبت ثلث درم
بیک درم چون نسبت واحد است بعدد شربات که سی است **مخفی نماند** که حضرت علامی فهامی
مظهر انوار جلی و خفی الذی محمد بن [illegible] اجل الحکماء [illegible] در منهاج التراکیب
بیان فرموده الله [illegible] بکلام الشریف اختصار نمود چون [illegible]
بود و السلام علیه و علی من اتبع الهدی **معجون ابو ماهر الطیب** و این نسخه باقی ابو ماهر گفته
نافع بیست [illegible] و مثانه و مجاری بول و احتباس ان و حرقة البول کهنه را و اکثر امراض [illegible]

بول و حیض و سکین دردهای اعضا و ناسور و ماخ صعود بخار است بدماغ و مفرح و عجائب اجزائش
چهل و یک قوتش تا پنج سال زمان ادویه کشی بعد از دو ماه شربتش درم اول علت یکمثقال با سه او قیه
شیرخشت و هفت درم ماء العسل در مزاج تیبه حار با شراب جرم سبب غوره و در میان علت ده مثقال
با هفت مثقال آب سرد با ترنگ مطبوخ مریخ درم ماء العسل و در آخر علت که جرب پاک شده
باشد و خوناب آید یکمثقال تا پنج با شربت سوده بادیب غوره و مانند این و جهت ادرار حیض
با آب نخود مقشور و مثقال تا ده درهم ملند و حیض کل مختوم مغز تخم خطمی و خیارین و تخم خربزه
مغز تخم خیار با خربزه و کدوی شیرین دم الاخوین مکی پنجمثقال کل فرسی پانزده مثقال کلادمی
مغسول ده مثقال و ربع سوخته شاخ بادکوهی بحری نبید لولو مکی یکمثقال و نیم عصاره لحیه
التیس قطر اسالیون ذوفا خشک صعتر کرفس انیسون مکی چهار مثقال صمغ اکر کتیرا
حب الفلت حب الصنوبر کبابه حب زنب بنلی مغز بادام کرجی و مغز بادام شیرین با هر دو مقشر مکی هفت
مثقال سماق منقی بخوره خشک طبی قاسم که کل شبر نجست بر پوندش مات طلق عالی خشخاش
سیاه و سفید بیخ البنج مکی سه مثقال حب کاکنج چهل عدد افیون ست لسوس مکی دو مثقال
عسل کف گرفته پانصد و هفتاد مثقال با سه وزن ادویه سرشند معجون ابی سلیم مسمی باسم
مولف اوست و زیاده بر بیرنا صد عدد و سکن درد هاست از هر بادی و نافعست جمیع دردهارا
که غالب شده باشد برمزاج و دسوس را زایل میکند و هوا و جماع را قوی میسازد اجزایش نرجیزات و وزنش
پنجاه و پنج مثقال مرخیش معتدل است در گرمی و سردی خشک در دو درجه قوتش تا ده سال
زمان ادویه کشی بعد از شش ماه شربتش قوی مزاجانرا نیم مثقال و ضعیف مزاج و اطفالرا تا یکدانک افیون
بیخ البنج سفید مکی ده مثقال فرفیون زعفران سنبل عاقرقرحا حاسو دنجان فانلد و دار فلفل مکی پنج مثقال
اجزا را کوفته و بیخته با امثال آن عسل که کفایت کند معجون سازند معجون اخلاف اسهال بلغمی را سوده
و هد زحیر را نافع باشد اجزایش ده است قوتش تا ده سال زمان ادویه کشی بعد از شش ماه شربتش
نیم درم با ربت به با رب مورد با آب سرد با آب سماق ص جند بید ستر میعه سایله بیخ البنج افیون
زعفران مر مکی اسارون کرفس بلخ سنبل الطیب گل ارمنی و کهربا مکی و انیسون و کرد با صمغ عربی با لسویه
باسه وزن ادویه عسل سرشند معجون اذاراقی که کچله نامند و صندل مزاج است از مجموعه میر محمد مومن
قطع عادت افیون کند و نافع است استرخا و فالج و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النساء و سلس البول
نافعست اجزایش با عسل چهارده جزو است شربتش از یکمثقال تا دو مثقال ص کچله مدبر ده شیر
و پوست از کنده پنجمثقال درم سایله اسطوخودوس گل سارون بادیان تا حیل شقاقل کثیرا زنیبا د
مکی سه مثقال هیل دو مثقال عود هندی یکمثقال قرنفل مثل صندل سفید یکمثقال آمله مقشر و هلیله
سیاه مکی پنجمثقال عسل دو وزن ادویه معجون اذاراقی دیگر که کره و کمی و زانو و سستی بدن و باد
امتلا و ضعف هاضمه و جماع و ضیق النفس را نافعست اجزا شش جزو است ص کچله مدبر در شیر
و پوست کرفته و نیم کوفته و خشک کرده و کوفته دارچینی سه با دیان مکی پنجاه مثقال تا چهل

بیست مثقال

بیست مثقال فلفل ده مثقال سه وزن آن عسل سرشند معجون اذاراقی مختصر که نافع است دردهای
بارده و بیماری و سرد مزاجانرا شربتش نیم درم تا یکدرم ص اذاراقی فلفل شیب بالسویه با عسل معجون کنند
و فلفل سیاه درم اذاراقی نیم درم جوزه بعسل معجون کنند و هر روز نیم مثقال هندسیان نقیضه عجب که بهت
کثرت سی روز فقط شاد شدنها او کرد است را اعضا و قضیب را کند و باه را صحاح شد و این نسخه از مجرّبات
و خلج این ضعیف معجون ارسطاطالیس نافع است علتهای سینه و الم ذرذستی و فرحز کراندان آنها
بید آید و خون و درم تا مدن و آماس بعضلهای سینه و عضلهای دم زدن و صاحب هیضه و اسهال
و خدود ند علتهای مثانه و اختناق رحم و تبهای کرم سود دهد و مضرت زهرهای جانوران
زهردار را باز دارد اجزایش هشت جزو است و وزنش هشت او قیه مزاج کرم است در یکدرجه و نیم خشک
در دو درجه و نیم قوتش تا هفت سال زمان ادویه کشی بعد از شش ماه شربتش مقدار با فلافل ده ماه
و اسارون قطر اسالیون س ذرنباد چینی قسط تلخ قند جند بید ستر افیون فلفل سیاه ذار فلفل مبعه سایله مکی
و قیه عسل کف گرفته باز رو ده عسل یک او قند و در دو حابلی را سرشند معجون ارسطو ماخس الحکیم
درویست عجیب مجرب و شیخ در قانون میکوید که نافع است اصحاب نفث الدم و سرفه کهنه و ریش
سینه و فرحه اسعال و هیضه و اسهال مزمن و اختناق رحم و امراض مثانه و جماع را بیفزاید و کرده
حرارت بیماری را بعینه بخراود است و کمر را بازدارد و در بعضی نسخ معجون ارسطاطالیس کفته اند و در
بعضی معجون ارسطوماخس معجون اسلیح نافع است کوفتکی و دردهای پشت و ضعف کرده و
مثانه و سنک را از ان بیرون کند اجزا هشتاد یکجز است بغیر عسل و روغن و وزنش دویست هفتاد
نه درم و دو دانک مزاج کرم است و خشک در یکدرجه و نیم قوتش تا سه سال زمان ادویه کشی از چهل
روز تا دو ماه و شربتش از یکدرم و نیم تا دو درم با آب نیم کرم خشخاش تخم کند تا و شبت
و کرفس و تخم سوس و کاهو و کاسنی و خرفه و بهمنین لسان العصافیر تخم بید انجیر کیله تخم ریحان
و تخم مرزنکوش و بیرنج کابلی و فلفل سیاه زرید حب القرطم شادنه بار بزرشته اشق نفاح تخم جعفری
کبی و بزر البنج سنبل سفیر منبل قط کهربا زنبر قطونا و بهل و سی کنند تخم خربزه
سلیخه تخم کتان نمک هندی تخم سداب تخم خطمی سرخ و سفید زنبره کهربا قرنه تخم فرنجمشک
مغاث سنا مکی سورنجان انیسون انیسون تخم سیسنبر سرخس فولک مرد سنک زو در بیستی ناخونه
زرنباد بادیان ذره چینی هلیله ده هلیله کابلی تخم سپند حب الاس شهد انه کنجد مقشر
حلبه تخم کرنب مکی پنج درم شقاقل زنجبیل مکی چهار درم مصطکی فلفل سفید قرنفل سنبل شکر فرحنا
عاقرقرحا مکی یکدرم و نیم محموده دو دانک تخم خربزه و کیلد مکی ده درم روغن کنجد چهل
درم عسل دو وزن ادویه ادویه را کوفته و بیخته با عسل و روغن کنجد معجون سازند معجون اسهالا لطبا
بفتح همزه و سکون سین مهمله با های مهمله و الف و ضم های مهمله ثانی و سکون لام و فتح همزه و کسره
مهمله با موحده مشدد ارملا و مولانا معظم مسیح الزمان شمس الملة و الدین ابن هلال الدین
بیلی ست لازم اللّه مرقده و خاصیت این نسخه آنست اما مخصوص است بچند چیز اول باه را

زیاده میکند و مجامعت را و دماغ را قوت دهد و نشاط را زیاده کند و قضیب را محکم گرداند و کوبند را بکند و چون
مبتلا بمجامعت استعمال کنند از مرض لنشا و نقرس و نقصان مجامعت و نقصان منی و از جمله امراض حفاظت
این باشد و مجرب مولف کرده شد آزموده و مجرب است اجزا پنجاه و پنج وزن آن صد و چهل هفت درم مزاج گرم است
در اول درجه دوم خشک در سیوم درجه قوتش تا سه سال و بیشتر زمان او را کشی بعد از چهل روز
تا ده ماه شربتش از سه درم تا سه مثقال **اخلاط آن** شقاقل خولنجان خصیة الثعلب بهمنین تودریین لسان العصافیر
مکی سه درم سرخ سقنقور سه مثقال حب البان حب البلسان فلفل سفید مغز تخم خربزه و خیارین و جرجیر و تخم
پیاز و کزر و شلغم و اسپست و خشخاش سفید و مغز چلغوزه و تخم ترب و تخم [illegible] و شبت و کتان شاهی کرد و
کرفس و تخم هلیون و کندر و حسک مربا مکی دو درم [illegible] مغز پسته مغز حب الصنوبر کبابه
مغز حب الخضرا مغز حب القطن [illegible] سفید مقشر مکی هفت درم دارچینی قرنفل سنبل الطیب بسباسه و
بسباسه کبابه چینی سعد قرنفل فلفل جوز الطیب [illegible] مشک عود خام عنبر اشهب زعفران مکی یک مثقال
مشک ترکی [illegible] زنجبیل [illegible] قسط شیرین مغز حب [illegible] دار پنج عقرقرحا مکی دو درم
عرب را بکوبند و ادویه را با [illegible] عنبر و مشک و زعفران را با [illegible] بیامیزند و با سه وزن آن عسل
کف گرفته سرشته در ظرف چینی یا کاشی کنند و در نسخه دیگر [illegible] مثقال جند و اعظم است
معجون اسود سلم نافع است فالج را و رعشه را و جمیع علل بارده را اجزایش [illegible] بحر جزیات وزنش هر
دو بیست و هفتاد و پنج درم مزاجش گرم است و خشک در یک درجه و سه ربع و سه ربع قوتش تا ده سال زمان
ادراکش بعد از شش ماه شربتش قوی مزاج را سه درم و ضعیف مزاج را یک درم و مرطوبین را که از عناج باشد
نیم درم **ص** تخم حرمل صد و بیست درم جاوشیر هشتاد درم شونیز شونیز بادیه دوقایی یک شصت
درم وج سکبینج اشق [illegible] طویل مدحرج [illegible] مقل ازرق [illegible] پنج کمافیطوس پنج حنظل جند بیدستر
سکبینج صعتر [illegible] جرجیر فنجنکشت سداب جبلی مکی چهل درم افیون فرفیون پنج فلفل ابیض
کندش نمک هندی سرخ نمک نفطی سپاه پنج تفاح [illegible] پنج و عاقرقرحا [illegible] ذکر
شیطرج مکی بیست درم سنبل مصطکی [illegible] دو پنج مکی هشت درم زعفران سه درم انجره خشک
کوفته و بیخته و صمغ را در قطران شامی [illegible] باشد بخیسانند بعد از آن نرم ساخته
با ادویه مخلوط نموده در خاکستر دفن کنند تا دو ماه بعد از آن برآورده استعمال نمایند **معجون اسود**
نافع است نصیر و سعال کهنه را بغایت قوتش تا ده سال زمان ادراکش بعد از شش ماه شربتش تا نیم مثقال
ص جند بیدستر [illegible] سایلیون [illegible] زعفران [illegible] بالسویه بعسل
سرشته در اکثر نسخ [illegible] و [illegible] و کلاه [illegible] و تخم کرفس
و سلیخه است **معجون اصفهسلم** بفتح همزه و سکون صاد مهمله و فتح فا [illegible] مهمله و فتح سین مهمله و کسر لام
و سکون مخالف گویند مسمی است باسم سلم که مخترع اوست و بعضی گفته اند که چون زعفران داخل این مرکب
بدین نام خوانند نافع است امراض مرض سودا را و بادهای غلیظ و خفقان و اوجاع صبیان و اوجاع
رحم را اجزا [illegible] دهن بلسان و آب کافور هفده است مزاجش گرم است در یک درجه و سه ربع خشک

در دو درم جه

درم دو درم جه درم وزنش هفتاد و یک درم قوتش تا هفت سال شربتش نیم مثقال مزاج **ص** فلفل سفید زنجبیل نمک
هندی قسط تلخ مکی شش درم افیون فرفیون جند بیدستر قرنفل زعفران مصطکی عاقرقرحا مکی پنج درم
فاشرا [illegible] سعد [illegible] دو پنج [illegible] طویل مکی دو درم روغن بلسان آب کافور مکی چهار درم
عسل بقدر حاجت **معجون اسطمخیقون** معناه منقی الاخلاط البارده نافع است بهای مزاج و درد
وضعف [illegible] سودا [illegible] اجزا بیست جز است وزن آن صد و بیست درم مزاجش گرم است در اول
درجه دوم خشک در اول درجه سیوم قوتش تا سه سال زمان ادراکش بعد از چهل روز تا ده ماه
شربتش دو درم **اخلاط آن** قسط تلخ حاما سنبل الطیب سلیخه مصطکی مکی دو ده درم [illegible] طویل
فلفل سیاه تخم شبت و کرفس افسنتین نانخواه زیره کرمانی دو قوفطی اسالیون کاشم اسارون فقاح رومی
بعجا [illegible] سیاه پودنه دشتی نعناع مکی چهار درم بعسل سرشته شند **معجون اسل الجوه** محلل درد دل و دماغ
و جگر و کرده و باقی اعضا و باه را قوت دهد و بدن را فربه کند اجزا پنجاه و پنج است قوتش تا سه سال
شربتش دو مثقال **ص** چوب چینی پنجاه مثقال [illegible] شرط مکی دو مثقال ریوند افتیمون هیل
مصطکی عود قاری ماهی [illegible] اسارون گل مختوم صندل سفید سکر [illegible] دو پیان دو پنج [illegible]
بادرنجبویه و شلغم [illegible] و بیخ [illegible] خشک [illegible] بهمن سعد مکی سه مثقال املج
گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ [illegible] مکی ده مثقال این چهار جز را بجوشانند و صاف کنند صندل سرخ
دارچینی قرنفل زنجبیل جوز بوا بسباسه [illegible] سورنجان کبابه چینی خولنجان قسط شیرین
خشخاش سفید تخم خرفه و تخم خیارین و تخم کاسنی و خرفه مکی دو مثقال [illegible] سایلیو در آب مطبوخ
شیره گرفته اضافه نمایند و شقاقل ده مثقال خصیة الثعلب پنج مثقال ورق [illegible] سدس اجزا اینکه
آب به شیره و آب انار شیرین و گلاب مکی صد مثقال مغز بادام و فندق و چلغوزه مکی ده درم مغز چلغوزه
[illegible] درم قند و عسل مکی دویست بیست درم و مرجوم [illegible] سکو [illegible] در [illegible]
داخل نکرده ام و در عوض آن بیست مثقال چوب چینی را جوشانیده و آب آنرا با عسل بقوام آورده در
افعال قویتر یافته ام **معجون اسل الجوه** دیگر بیاض حکیم عماد الدین محمود که ماالجعل ... و نواسیر و درد
و امراض سودا ربه نافع است اجزا دوازده است قوتش تا سه سال شربتش هر صباح تا یک مثقال **ص**
[illegible] ریوند مدحرج خولنجان ما هی زهره [illegible] چوب چینی و افتیمون و هلیله سیاه
و لاجورد مغسول و نوبد سفید دارچینی سنبل الطیب مصطکی جوز بوا زعفران بسباسه قرنفل هیل
مکی دو مثقال چوب چینی نصف مجموع کرفته و بیخته بسه چند آن عسل سرشته شند **معجون اسل الجوه**
دیگر که نافع است آتشک کهنه را و اوجاع مفاصل و نقرس محلل و ضعف باه و امراض باد ده و سستی کرده
و مثانه که از سردی باشد بغایت نافع است اجزا هفده است قوتش تا سه سال زمان ادراکش بعد
از چهل روز شربتش سه مثقال **ص** چوب چینی اعلی پاکیزه طیب سپند هشتاد مثقال سلیخه کبابه چینی
بهمنین دارچینی سنبل الطیب اسارون گل هندی مصطکی قرنفل ساذج مکی سه مثقال فلفل دارفلفل
زنجبیل زعفران مکی دو مثقال مشک و عنبر مکی یک درم انگبین صاف سه وزن ادویه علی [illegible]

افسنتین

معجون سازند معجون اعظم معجون اسود است که مذکور شد معجون افسنتین بفتح همزه و سکون فا و
فتح سین مهمله و سکون نون و کسر فوقانی بر ... است که ... بهندی ... نامند نافعست
درد معده و جگر را که از سردی باشد و استسقا و بیماریهای بلغمی را زایل کند مزاج گرم است در سیوم درجه
و خشک است در اول ... اجزایش پنج است اوزانش بالسویه شربتش دو درم ص اجزا را
وقرص افسنتین ... بعسل مصفی سرشند و ... باب ذکر معجون افسنتین دیگر نافع است
درد معده و وجع الفؤاد را که از سودا ... باشد اجزا شش جزو است شربتش ...
مزاج ص انیسون و تخم کرفس ... پنج جزو افسنتین هفت جزو سلیخه ده جزو ... سه درم
افیون ... عسل دو وزن ادویه معجون اکبر ... نافع است بیماریهای ...
الفتح و نفث الدم ... و ... عسر النفث اجزایش ... ده جزو است و وزن
... مثقال ... مزاجش گرم است در اول در ... خشک در ...
قوتش سه سال زمان ... دو ماه شربتش دو درم ص صمغ البطم ...
... چهار مثقال ... تخم ... مثقال ... حب ... چهار مثقال
اصل السوس مقشر ... مثقال ... سلیخه سیاه ده مثقال ...
... چهار مثقال قسط ... مثقال عسل چهار ...
عسل صمغ البطم را در ظرف ... بقوام آید ... مخلوط ساخته ... چند
... تا ... نشود بعد از ان ... دو ...
... معجون انفع ... معجون را
از جمله مفرحات ... و از معاجین کبار است ...
بسیار دارد اجزایش ... پنجاه ... و چهار دانگ مزاجش گرم است و خشک
در ... قوتش سه سال زمان ... دو ماه شربتش یک مثقال ص ... زنجبیل سنبل ...
... شیطرج هندی ... دارچینی ... هندی لسان العصافیر ...
عقرب ... لسان الثور مصطکی ... لؤلؤ صندل ...
سلیخه ... زعفران
... مشک ... مجموع را
کوفته و بیخته ... عسل مصفی سرشته شد معجون الباه ...
مولانا ... اجزایش ... جزو است قوتش تا سه سال زمان ...
بعد ... شربتش دو مثقال ص بهمنین ... مغز ...
... مثقال ... مغز بادام و فندق ... مثقال ...
سه درم زنجبیل ... مثقال ... زبان ... درم ...
صد مثقال با شیر گوسفند ... با عسل بقوام آورند ...

بارد معجون

بارد معجون که حرارت را ساکن کند ... خلط ... غالب ... اجزایش شش جزو است اوزان
... سه درم ... شربت ص شیرخشت آب سفرجل آب تفاح آب کا...
... شیرخشت ... حل کرده ... بقوام آورند ... محموده ...
از قوام ... معجون بارد دیگر که خفقان حار را نافع باشد اجزا ده جزو است اوزان
... شربت یک مثقال با شراب ... تفاح ص مغز تخم خیار ...
... تخم کاسنی ... زرشک ... شراب سیب ... معجون سازند تخم خرفه ... حماض ...
ده درم معجون بارد دیگر ... معجون برشعثا ... ذکر شد معجون ... نافع است
... ضیق النفس ... حب ... اجزایش چهار ...
وزنش شش درم مزاجش گرم است در ... خشکست در دوم ... قوتش تا دو سه سال
زمان ... چهار درم ... ص ... سفید ...
... فانید ... جمیع ادویه ...
... معجون ... سازند معجون ... الباه ... عجیب میکند
... نافع است اجزایش ... جزو است وزنش ... هشت درم مزاجش
گرم است در ... خشک است ... قوتش تا سه سال زمان ... بعد
از ... شربتش ... ص تخم ... وبیاز ...
وجرجیر ... حب ... قسط ...
العصافیر ... حب ... کوفته و بیخته بعسل کف گرفته
سرشند معجون ... الباه دیگر ... حب ... جزو است ... معجون
... ص تخم ... جرجیر ... شلغم ... و بهمنان ... خشک
و مغز حب الصنوبر ... حب الفلفل ... فانید بوزن همه معجون ... دیگر که قوت ...
... اجزا ... جزو است اوزان بالسویه شربتش ... درم با شیر
... باشد ... از گوسفند ... ص تخم شلغم و جرجیر ...
و ... حب الصنوبر ... قسط شیرین ... زنجبیل و لسان العصافیر ...
کوفته و بیخته ... عسل ... باشد ... معجون ... که در ...
... جهار جزو است اوزان بالسویه مزاجش گرم
خشک در اول ... شربتش ... ص سلیخه ... سنبل ...
... بعسل مصفی سرشند
معجون ... نافع است ... اجزایش هفت جزو است
اوزانش ... مزاج ... در آخر ... شربتش
... باب ... لسان الحمل ... طبیخ ... فانیذ

جلا می‌کنند و حادث و شبانات بکار برند ص سبید نافع مضمون این که با کتان کالا دمی درکال مخوم مرالاخو
شب بالی ترتیب به بعد به کفایت ممزوج سازند معجون بنفشه مسهل صفرا و بلغم است و نافع است قولنج را اجزایش
هفت است بنفشه شکر و عسل و وزنش یکصد و دو درم و نیم مزاجش گرم است و خشک است در اول درجه
دوم قوتش دو سه سال زمان ادراکش وقت حاجت شربتش چهار درم تا پنج درم ص بنفشه
چهل درم محموده اصل السوس مقشر هر یک بیست درم گل سرخ ده درم کتیرا بادیان هر یک پنج درم زعفران
دو درم و نیم شکر طبرزد عسل صاف هر یک صد درم شکر را بجوشانند تا بقوام آید و با عسل ممزوج کرده ادویه
باان مخلوط نمایند معجون بنفشه قولنج را بگشاید و مسهل بلغم و صفرا بود اجزایش هفت جزو است وزنش
دویست درم مزاجش گرم است در یکم درجه و ثلث خشک است در یکم درجه و پنج قوتش تا سه سال زمان
ادراکش و ترکیب قدر شربتش چهار مثقال ص شکر ترنجبین منقی فانوس خیار شنبر هر یک پنجاه
درم بنفشه مصطکی پنج درم تربد سفید بیست درم رب السوس پنج درم مغز بادام مقشر ده درم
شکر و ترنجبین را صاف نموده باقی اجزا را بدان مخلوط سازند معجون بنفشه دیگر مسهل صفرا و بلغم است
و قولنج را نافع باشد اجزا هفت جزو است بنفشه شکر و عسل وزنش دو صد درم و نیم مزاجش گرم است
و خشک در یکم درجه و نیم قوت و زمان ادراکش بلد ستوده اول شربتش پنج درم ص تربد سفید
چهل درم بنفشه سی درم گل سرخ ده درم محموده هفت درم بادیان کتیرا هر یک پنج درم زعفران
دو درم و نیم شکر طبرزد و عسل هر یک صد درم شکر را کفا خشره باان مخلوط سازند بعد از ان ادویه
خوب نرم ساخته با آن معجون سازند معجون پودنه درد معده و جگر و بلهای و تب سه ماهه سود
دهد اجزایش نه جزو است وزنش یکصد و پنجاه و یک درم مزاج گرم و خشک در دوم درجه و نیم
شربتش دو درم ص پودنه دشتی و پودنه کوهی فطر اسالیون سیسالیوس هر یک بیست درم تخم
کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل چهار درم و در بعضی نسخ
بیست چهار درم با انگبین مصفی سرشته شوند معجون بولس حافظه را قوت دهد و نسیان را نافع باشد
اجزا با عسل چهار ده جزو است شربتش یک درم ص بلادر افیمون هر یک ده درم صبر شصت مثقال
غاریقون بیست و چهار مثقال سلیخه وج زراوند زعفران دارچینی مصطکی هر یک شش مثقال
قسط تلخ تخم سداب فلفل سفید هر یک هشت مثقال عسل سه چهار یک بطریق معهود معجون سازند
معجون بهق سیاه اجزایش چهار است مزاجش گرم است در دوم درجه خشک در دوم درجه و نیم
قوتش تا سه سال شربتش مثل کرده کابلی ص هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله آمله افیمون اجزا مساوی
کوفته و بیخته با عسل منقی سرشته معجون سازند معجون ترپلاشه نافع است قولنج صحب را و تنقیه
میکند معده و امعا را و مسهل قوی نیست و مسوده را و طبات اجزایش پانزده جزو است وزنش
سی مثقال و نیم قوتش تا سه سال زمان ادراکش وقت حاجت شربتش تا دو درم ص هلیله
زرد ساذج فلفل دار فلفل زنجبیل بهنک کابلی مقشر و دار فلفل هر یک یک مثقال آمله مقشر کوفته بلیله
زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال تربد سفید محموده هر یک ده مثقال عسل سه وزن ادویه

معجون زبد

91

معجون زبد دکونی ؟ گرم پاک کند و جگر کبهانه را اخراج نماید اجزا چهار است شربتش شش درم با نگیرم
ص زبد کابلی مقشر هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم تربد سفید تراشیده دو درم فانید سنجری
سه وزن اجزا معجون زبدی طبع را نرم کند و قولنج را نافع باشد اجزا دو جزو است عنبر فانید وزنش دو درم
درم مزاجش گرم است در آخر درجه دوم و نیم خشک است در سوم درجه شربتش شش درم ص
زبد مصمغ ده درم زنجبیل دو درم فانید دوازده درم بقانید معقوم شیر سرشته و خوب سرمه شده
معجون زبد که مجرب و بجهت اجرا نافع باشد اجزا هفت جزو است و مجموع در شربت و وزن او هفتاد و
چهار درم و نیم بادرنجبویه ص محموده مشوی دو درم و نیم تربد دو درم مغز دانه که دو ضربه او و رق
گل و طباشیر هر یک پنج درم ترنجبین پنجاه درم بقوام آورند معجون زبان کبیر که شیخ در قانون ذکر
نموده و منسوب بخود ساخته و صاحب ذخیره نیز ذکر کرده و بشیخ منسوب ساخته ملا را قوت
میدهد و باه را زیاده میکند و مجربست و منافع بسیار دارد اجزایش بیست هشت جزو است وزنش
ان قریب بهشتاد و یک درم مزاج گرم است در اول درجه دوم خشک است در اول سه درجه قوتش
تا پنج سال زمان ادراکش بعد از شش ماه شربتش یک مثقال ص قشور ترنج جنطیانا مرصاف حب البان
ورق بادرنجبویه و تخم ان و تخم فرنجمشک زرنباد درونج هر یک چهار درم مشک و عنبر هر یک یک مثقال
عود هندی دو مثقال کافور و باحی نیم مثقال قسط دارچینی وج زعفران زرنباد افسنتین هر یک سه
درم قوقو فطر اسالیون هر یک دو درم و نیم تخم کرفس و شلغم و جرجیر لسان العصافیر حب الفلفل هر یک دو درم
و افیمون سه درم عسل دو وزن ادویه معجون سازند معجون زبان صغیر که این نیز از شیخ است
در قانون و ذخیره مذکور است اجزایش ده جزو است و در بعضی نسخ قسط و فلفل نیز هست
با این نرجس حفظ هد برد مزاجش گرم است در دوم درجه و نیم خشک است در دوم درجه و پنج
قوتش تا پنج سال شربتش نیم درم ص حب البلسان قسط مرصاف جنطیانا دارچینی فلفل سفید
عود هندی فطر اسالیون هر یک یک جزو مشک ثلث جزو بید مشک ربع جزو اجزا کوفته و بیخته با دو وزن
ان عسل سرشته شوند معجون زبیب از دستور ابی بیان نافع است قولنج و درد پای و معده و امعا را اجزا
سه جزو است وزنش هفتاد درم شربتش هفت درم ص خرمای عربی پنجاه درم محموده سداب
خشک هر یک ده درم کوفته و بیخته هم مخلوط کرده به وزن عسل سرشته شوند معجون زبیب بازا عم
در جوش شی کدشت معجون ثمرة العرعر مواد بارده را دفع کند و نافع باشد و بادها را بشکند
اجزا پنج است و وزن مساوی قوتش سه سال شربتش دو درم ص ابهل را نخود کنند وج دارچینی
بعسل سرشته شوند معجون شاه بلوط در باب تفلفله رقم شد معجون ثوم سبب معتبر بحث روایت است
از ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیهم که در زمان فرعون بنی اسرائیل را ضیافت کرد و در هر طعام
ایشان داخل کرد که ایشان هلاک کند حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام فرستاد و چون خورده دند از زهر آسیبی بایشان نرسید و فرمود که نافع است
لقوه کهنه و تازه را و درد زانو را و سرفه کهنه و درد ان و کسی را که زهر خورده باشد و برای سبل

چشم و درد پایها و ضعف معده و صرع و غشی اطفال و شب بیداری زنان در خواب و ریزش [illegible]
و زیادتی بلغم و دفع کرم نماید [illegible] که چون بگاه بسازی بکار رود برای درد دندان
و امراض بلغمی بقاعده [illegible] ناشتا بخورند و بعد از دو ماه نافع است لرزه و [illegible] چشم
و چون سه ماه بگذرد برای صفرا و بلغم سوخته و جمیع مرضهای صفرا و بلغم و باید بگلنجبین مناسب با آن
باشد بخورند و بعد از سه ماه نافع است صفرا و بلغم و بعد از چهار ماه نافع است تاریکی چشم و ضیق
النفس را و بعد از پنج ماه نافع است صداع بلغمی را چون نقده نیم عدس با روغن بنفشه ممزوج در بینی
چکانند از هر جانب که درد میکند در اول و روغن گل سرخ ممزوج و در هنگام خواب در گوش
چکانند و بعد از هشت ماه با آب خوردن نافع است و چون نه ماه بگذرد نافع است برای غلبه
خواب و هذیان گفتن در خواب و ترس و بیم چون هنگام خواب با روغن زیت ناشتا نقده یک
عدس خورده شود و بعد از ده ماه برای غلبه صفرا و تبهای [illegible] و اختلاط ذهن نقده
عدسی باشد که بخورند و برای سفیدی چشم [illegible] در وقت خواب بخورند و بعد از یازده
ماه از برای سودا که مردم را بترس و وسواس [illegible] نقده یک نخود با روغن گل ناشتا و مقدار
یک نخود با روغن در وقت خواب بخورند و بعد از یکسال برای فالج کهنه [illegible]
[illegible] با روغن زیت و نمک [illegible] مانند در وقت خواب [illegible]
اجتناب کنند و بعد از سیزده ماه نافع است برای [illegible] و خندیدن بی سبب و باد
بانی کردن و بعد از چهارده ماه برای ضرر سموم سود مند است اگر کسی زهری خورده
باشند تخم بادنجان را بکوبند و بجوشانند [illegible] بخورند [illegible]
آب نیم گرم بیاشامند سه شب تا چهار شب و بعد از پانزده ماه برای دفع سحر [illegible] و ریاح مفید است
و بعد از شانزده ماه [illegible] عدس با آب [illegible] کسی که بینایی چشم کم باشد
در بامداد و شام وقت خواب تا چهار روز اگر برطرف نشود تا هشت روز بکشند و بعد از
هفده ماه برای دفع خوره [illegible] با روغن [illegible] ناشتا و وقت خواب [illegible] بخورند
[illegible] با روغن [illegible] در بینی چکانند و در آخر روز بحمام روند
و بعد از هیجده ماه برای دفع [illegible] بخورند
با روغن بادام تلخ یا روغن صنوبر اندکی در بینی چکانند [illegible] بر آن موضع بمالند و بعد از نوزده
ماه نافع است برای [illegible] و بلغم سوخته و تبهای کهنه بلغمی با آب انار [illegible] بخورند
[illegible] حنظل ناشتا بیاشامند و بعد از بیست ماه [illegible] آب کنند حل کنند برای سنگینی گوش
و در گوش بچکانند و اگر [illegible] ظاهر شود [illegible] کنند [illegible] و [illegible] را با آب
انار ترش دهند ایضا جبرئیل علیه السلام بکلیم الله گفت اجزا آن یکمن سیر مقشر و یکمن روغن
بکوب و در پاتیلی کن [illegible] روغن گاو [illegible] بپوشانند و [illegible] آتش نرم در زیر پاتیل کنند
که آن سیرها روغن را بخورد [illegible] شیر گاو تازه بر آن ریزند و با آتش نرم بجوشانند

تا آنکه شیر

تا آنکه شیر هیچ چیزی نماند آنگاه [illegible] عسل مصفی بر آن ریزند و آتش ملایم [illegible] تا آنکه هم نماند پس [illegible]
دو درم و فلفل [illegible] بکوب و در پاتیلی [illegible] مخلوط شود در ظرفی
بگیرند [illegible] روغن گاو [illegible] جو با خاک کنند چهل روز پنهان کنند که هر چند
کهنه تر شود بهتر است **معجون الثوم** دیگر به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت است
که مثل این روایت جبرئیل علیه السلام برای طبیب [illegible] حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله
فرمود که ص [illegible] چهار رطل سیر مقشر در پاتیله کنند و چهار رطل شیر گاو بر آن ریزند [illegible]
تا شیر نماند باز چهار رطل روغن گاو بر آن ریزند و آنقدر بجوشانند تا روغن هم نماند پس [illegible]
دو درم [illegible] پاتیله [illegible] ممزوج شود در کوزه [illegible] سر آن را بر بندند و در
جو یا خاک پاک پنهان کنند در ایام تابستان و در زمستان بیرون کنند و هر صباح [illegible] بخورند
بخورند برای [illegible] و نافع است **معجون الثوم** دیگر [illegible]
[illegible] مستاصل میکند بلغم را چون [illegible]
[illegible] و رطوبات را [illegible] امراض بارده را و هیجان باه و انعاظ میکند و بعد از [illegible]
و اعاده [illegible] اعظم من [illegible] و نافع است
فالج و نسیان و سکته و [illegible] و ضیق النفس و استرخاء [illegible] و فساد صوت [illegible]
[illegible] و سدد و ضعف معده و جگر و امراض [illegible] و انواع [illegible] و اوجاع [illegible]
[illegible] و مضر است محرورین و شبان و ذوی الا
را و اکثار آن [illegible] است [illegible] سکنجبین [illegible] عناب است و گویند [illegible]
[illegible] منع کند [illegible] و قلع میکند
[illegible] و چون [illegible] شهوت را و ذکر [illegible] تا چهار سال [illegible]
[illegible] در تابستان [illegible] در زمستان دو
مثقال [illegible] سه ماه ص [illegible] جذب کند
آنگاه روغن گاو [illegible] آنگاه با عسل بجوشانند تا بقوام آید [illegible] و روغن
از آن [illegible] زنجبیل و فلفل و دار فلفل و دارچینی و کبابه و جوز بوا و عاقرقرحا و خولنجان [illegible] دو
مثقال زعفران یک مثقال [illegible] مخلوط کنند **معجون الثوم** دیگر [illegible] در باب
[illegible] اجزایش [illegible] و عسل [illegible]
دو درم [illegible] سیر [illegible]
و عسل مصفی سه چهار یک روغن گاو [illegible] بجوشانند تا منعقد شود پس [illegible]
گرفته و بیخته بر آن افشانند و معجون کنند [illegible] جوز بوا بسباسه فلفل مصطکی قاقله [illegible]
کابلی دارچینی زنجبیل [illegible] **معجون الثوم** دیگر که نافع است
[illegible] و دفع میکند بلغم خام را [illegible] زیاده میکند [illegible] سرخ [illegible] میکند

وبواسیر بهجت جوانان مینماید و نافع است فرده رها را چون در زمستانها بخورند اجزایش بغیر عسل وزن ده جزو است
طبعش گرم در اول درجه سیوم خشک در آخر یکم جرو نیم شربتش مثقال و نشستاه بقدر چون چی ص تخم ریناسی
بکفچه بکشانند روز دیگر آب شیرین بجبانند پس آتش نرم نهند تا آب سیاه شود بخورند زهم فرو چینند پس آب صاف
کنند و یکبار دیگر قدری آب بریزند تا نیم شود آنگاه شیر کاو نقد یکمن چهار تنگ سر بالا نیش بالا نشیند
بجوشانند تا شیر تمام جذب کند بعد از آن روغن بقدر کفایت بآن بجوشانند تا روغن برو نشف شود
پس بنهند و در هاون بکوبند پس هر روز ده مثقال فلفل سه مثقال ده مثقال زنجبیل مکوب
کرمانی خولنجان ... فلفل یکمثقال زعفران ... معجون جالینوس کرده و مثانه را سود دارد
و گرم کنند و سنگ بگشاید اجزا را ده جزو است بجز تخم سداب مزاجش گرم است در دوم درجه و
خشک در اول درجه سیوم شربتش یکدرم تا دو درم با آب بادیان و کرفس ص فلفل سفید
و سیاه حماما قسط تلخ سنبل قصب الذریره ساذج هندی زعفران بزر کرفس انیسون عاقرقرحا تخم
تخم سداب جملی اجزا مساوی کوفته و بیخته با انگبین سرشند معجون جلالی منی را زیاده کند و قوت
جماع بدهد و ضعف کرده و معده و ضعف اشتها را زایل کند اجزایش ده جزو است قوتش تا
سال زمان اورا کنی سلطان چهار و شربتش دو درم ص سنبل قرنفل دارچینی قاقله یکده مثقال
انیسون کرفس یک مثقال کرمانی مقل مغلو مصطکی نعناع خشک عود یک نیم مثقال فلفل
یکمثقال دو مثقال زنجبیل ... با عسل سرشند معجون چلغوزه عسر البول را نافع باشد اجزایش
جزو است و قوتش شصت شش درم و نیم مزاجش گرم در یکم جرو درجه خشک در آخر
درجه دوم شربتش دو درم تا سه درم ص دوقو پوند چینی زنجبیل بسان و سنبل انیسون سلیخه
زعفران دارچینی ... کاکنج ... مغز چلغوزه نعناع خشک
نیم درم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته سرشند معجون جنطیانا بکسر جیم و سکون نون نام پادشاه
که ... جنطیانا بود ... نافع است صلابت و سنگ و درد ... و درد و ...
و بنهای کهنه را اجزایش شش جزو است و قوتش شصت و سه درم مزاجش گرم است
و خشک در اول درجه سیوم شربتش یکدرم بطبیخ سداب ص جنطیانا رومی و فلفل
مقل ده درم قسط تلخ ساذج هندی سنبل ریوند چینی مقل یکوقیه اجزا را کوفته و بیخته با انقدر
عسل کف گرفته کفایت کند سرشند معجون چوب چینی در فصل ... مذکور شد معجون حافظ الاجساد
تالیف مرحوم میر محمد مومن نافع است انواع سدد ... و ضعف ...
... و سوء القنیه را اجزایش ... چهار ده جزو است شربتش یکمثقال ص دارچینی ...
... یکمثقال زعفران ... مثقال ... چهار مثقال سنبل الطیب شش مثقال انیسون
... صاف ... چهار مثقال ... عصاره غافث ... سه مثقال ...
بلسان چهار مثقال ... علم ... عسل بقدر کفایت معجون حب الصنوبر
معجون چلغوزه است معجون حب الغار بادهای غلیظ را بتحلیل میبرد و نافع است استسقا

طلی و قولنج ریحی و جمیع علل باردی را و بادها را میدهد در پهلو و مغص و مثانه را که در شکم باشد اجزایش
پانزده جزو است وزن آن یکصد و بیست هفت درم مزاجش گرم است در اوخر درجه سیوم خشک در
دوم درجه و ربع شربتش از دو درم تا سه درم با آب نیم گرم ص حب الغار و صد درم کاشم فطراسالیون
بادام تلخ فلفل دار فلفل وج قردمانا مقل سه درم جند بیدستر جاوشیر سکبینج مقل ده درم با انگبین سرشند
معجون حب الفلفل از تراکیب جالینوس است اعاده شهوت باه میکند بعد از آنکه ضعیف شده و اوزار ...
میکند و سنگ را میگشاید و ضعف کلیه و مثانه را زایل میسازد و حرقة البول را دفع میکند و سنگ کرده
و مثانه را میریزاند و سوء رعیه نفس و ربو را سود میدهد اجزایش ده است قوتش تا سه سال شربتش
تا دو مثقال ص مقشر حب الفلفل بیست مثقال دارچینی قرنفل حب الصنوبر از هر یک ده مثقال
زنجبیل مقل ده مثقال دارشیشعان هفت مثقال قسط شیرین تخم کتان مقل مصطکی از هر یک چهار مثقال
با ... صاف سرشند معجون حجر الیهود سنگ کرده را بریزاند و پاک کند
اجزایش پنج جزو است وزنش هفتاد درم مزاجش سرد است در یکم جرو و نیم خشک در
یکم جرو و سه ربع قوتش دو سه سال نعمان اورا کنی ها نزدیک ترکیب فلفه شربتش یکدرم ص
مغز تخم خیار و کدو و خربزه و کاکنج مقل بیخته ام حجر الیهود بتخاله درم با انگبین سرشند و شربتش
بتفاوت موافق هر مزاج که مقتضی آن شده تا سه درم هم توان داد معجون الحفظ
منقول از حاوی که نافع است مبرودان و مرطوبان را اجزایش چهار است وزن آن بیست درم شربتش
یکمثقال ص زنجبیل نانخواه مقل ده درم شونیز و هلیله کابلی مقل بیخته درم با انگبین مصفی سرشند
معجون حفظ دیگر از کندیست و نافع است اجزا دو جزو است ص تخم حرف دو درم وج یکدرم بسکر
کاو چرب کنند و بعسل معجون سازند معجون حلتیت نافع است نسیح را و تفتیح سنگ میکند و بادها
را تحلیل میبرد و نافع است بسبب هوام را اجزایش چهار است مزاجش گرم و خشک در آخر درجه سیوم
شربتش یکدرم ص حلتیت فلفل زرجان سداب اجزا مساوی کوفته و بیخته با انگبین معجون سازند
خلد و دلق را بیخ ... نیز بیکساعت بدهند با سکنجبین و از جهت دفع مضرت زهرها با شراب
گرم با مار الاصول در جای ... و نکیر مفرح ابل که مزاجش گرم است در دوم درجه و نیم خشک است
در دوم درجه و ربع در دوم و سه جا جنبه تر کتب در منبه مکرر شد و اختلاف در ... مزجر آنها
بهم رسیده شاید سهو کتاب باشد و یکاه خطا به جهت مرقف نبرده معجون خبث الحدید بباه
برا کاو سردی باشد سود دهد اجزایش پنج است قوتش چهار پنجسال شربتش با ملاند سه درم
شبانگاه بر سه درم با شراب ... اخلاط آن خبث الحدید ملتبه بیست درم قشور کندر ...
در خل کشانند و نخشک کرده و کوفته و بیخته بخیزیم طباشیر چهار درم کشنیز سه درم شوکران
دو درم قرآب ... ساذج معجون کنند معجون خبث الحدید در رسم جیم در صفت جوارش باد ...
مذکور شد معجون خصیة الثعلب منی بیفزاید و آلت جماع را سخت سازد و نعوظ آورد و شهوت
جماع را برانگیزد و مجامع مفوتی و مبتنی قوت است اجزایش یازده است قوتش سه سال شربتش دو مثقال

ص خصیة الثعلب مصری چهار درم زره درم مغز پسته دانه ده درم حب الصنوبر کبار مقشر مارچوبه دانه
فلفل یک هفت درم تخم الجل اعرابی و تخم ... شقاقل و مغز ... عصفور ... کرده و ... هیجان
کرفته باشند و قضیب گاو حیوان ... سه درم باسه وزن آن عسل معجون کنند و قال ... الذی ان
اکلت خصیة الثعلب الکبیرة اعانت علی قوة الباه و ان اکلت صغیرة و قطعت الباه **معجون خصیة**
الثعلب دیگر که بغایت مقوی و مبهی که ده و آلت جماع است و معول ... و محرک شهوت باه است
و ده بی باب امتحان کرده اند اجزاش بیست و هشت است قوت و زمان ... آن ... جره معاجین
با هیبه ... شربتش دو مثقال هر جماع باشد ... الحبش ... ص خصیة الثعلب
مصری ... شقاقل قسط شیرین تخم اسپست مارچوبه و تخم ... ورد ... زنجبیل سنبل
الطیب بهمنین ... مثقال ... اعرابی قضیب گاو ... کرفس مغز ... مقشر
... سه درم زنجبیل دار فلفل ... بوزیدان ... هلیون ... دو مثقال ...
زعفران مصطکی ... سه مثقال مشک و عنبر اشهب ... اجزا کوفته و بیخته با ...
انگور ... بیخته باشند ... شند **معجون خیار شنبر نافع است** قولنج را و موافق ...
... اجزاش ... عسل ... دو ...
گرم است و خشک ... جره ... پنجم ... و بنفشه چهل درم ...
مزاج گرم ... سال ...
ان وقت حاجت شربتش هفت درم تا هفت مثقال با آب بادیان ص ترید سفید ... چهل درم
... بنفشه بیست درم ... هفت درم بادیان انیسون مصطکی ... پنجم ...
... درم عسل خیار شنبر صد درم ... عسل ... اجزا کوفته و بیخته ... بادام
چهل درم ... کنند ... معجون سازند **معجون دبیدلورد** ... اجزاء آن
... مذکور شد و ... این نسخه ... که ...
غافث ... عصاره غافث ... نوشته ... اسناد ... سید و سهو
کاتب ... نافع است انواع ... هر قسم که باشد و منع
صعود ... میکند ... و ضعف معده و جگر ...
و ... اجزا ... سال زمان ...
... شربتش از دو مثقال تا چهار مثقال ص سنبل مصطکی ...
... تخم ... غافث ... الکشوث ... تخم کاسنی و
کرفس ... طویل ... بلسان ... عود ... ورد ... ه شروع الاقاع ...
ادویه عسل ... شند **معجون ... ** ... **معجون نحت** قولنج ...
اجزا هشت است ... شربتش یک مثقال ص فلفل ... زنجبیل ...
خولنجان مصطکی ... اجزا ... عسل ... عوض مصطکی ...

آورده اند

آورده اند **معجون نحت** دیگر که ... خاصیت ... و ... و قولنج ... مستاصل ...
و مشهور است ... نسخه معجون ترید اجزاش یازده جزو است وزن ... پنجاه درم شربتش ... درم
تا یک مثقال ص محموده ده درم قاقله کبار و صغار زنجبیل ... فرفر ... فلفل ... پنجم
شکر سفید ... ترید سفید ... صد ... مثقال عسل منقی ... حاجت **معجون ...** درم ...
نافع باشد اجزا هشت است وزن ... شش درم شربتش ... ص ریوند زنجبیل ...
... تخم کرفس بادیان انیسون ... و ... عسل معجون کنند
معجون ... ... معجون ... که ... و ...
اجزا چهار است ص ... یک مثقال ... فلفل دو مثقال عسل سه وزن
معجون ... دیگر ص ... یک مثقال ... زنجبیل دو مثقال فلفل سه مثقال **معجون ...**
... اجزا هفت است شربتش دو درم ص کبابه و قرنفل
... خصیة الثعلب مصطکی ... درم ... عسل ... شند **معجون ریوند**
آماس معده و جگر که ... نافع است اجزا ... قوت و
زمان ... معاجین ... شربتش سه درم ص ریوند ... زنجبیل ...
... بادیان انیسون ... و ...
ان عسل ... کنند ... یک مثقال ...
... **معجون زبیب** ... اجزا هفت
شربتش تا یک مثقال ... ص پوست هلیله کابلی ... بلیله آمله مقشر و اسطوخودوس ... ده درم
عود ... پنجم ... درم ... یک رطل ... معجون ... شند **معجون**
**... ** ... که ... اعظم ...
نام ... قولنج ... چهار است ... ص ...
سنگ ... باشد و سفید باشد و تازه ... باشد ... درم ترید
... کرفس و انیسون ... سه درم کوفته و بیخته تا چهار مثقال ...
اضافه کرده اند ... هشت درم ... اند **معجون ...** نافع است ...
... و تنگی نفس ... و پاکیزه ... اخلاط غلیظ اجزا ... است
... درم مزاجش گرم است ... خشک ... سیوم
شربتش سه درم با طبیخ زوفا ص ... زوفای خشک ... سیاوشان ... درم ...
... فلفل ... سفید مغز بادام تلخ ... تخم ... کوفته و بیخته با انگبین ...
... شند **معجون زوفا** نافع است ... ضیق النفس را اجزاش هفت است وزن ... چهل
شش درم مزاجش گرم است و خشک ... شربتش یک مثقال ... زوفای
خشک ... پرسیاوشان ... ده درم ... فلفل ... سه درم بادام تلخ ... و ...

کرم ملک پنج درم عسل مصفی سرشته معجون سازند **معجون سقراطیس الحکیم** سقراطیس عبارت بود از دوست
دوستان افلاطون و معتصم اسم المعتصم بالله است و گویند المعتصم بعقلان از عثمان ورث کرد تا دانشی
تولیع کرده محجان است که حنظل را آب دادن و از خاصیت حنظل است که هر چه آب بنوشد خود داند مشود
و این معجون را مفرح محزون خوانند و در ایام دولت مامون مدبر حنین بن اسحق این مرکب را از لغت
یونانی بعربی نقل کرده و خواص این بسیار است امراض بلغمی و سوداوی و ضعف قلب و جنون و نسیان
و وسواس و فکر و سعال قدیم و سل و دق و صرع و بهق و جفاف دماغ و نقرس و مفاصل و درد معده
و جراحات و دماميل و ذات الجنب و داء الفیل و داء الثعلب و رعشه و صداع و یرقان و بواسیر و دحمه
و سپرز را دفع کند و چشم را زایل کند و باه را زیاده سازد و خاصیت او بسیار است اما اخلاط او که در برم و دیگر
نسخه اجزای چهل و دو جزو است و او را بکصد و سی و چهار درم است و نیم مرجش که رم درد او جزو
اول خشک است اول وده ... در نیم قولنج تا نجاسال ذمان او در کتیش حلاله نشسته و شرابش اندوده درم
تا هفت درم و باحتیاط باشند **صفت آن** جنطیانا رومی فو دارفلفل مشک تخم فرنجمشک حب الغار
زراوند طویل هر یک یک درم بیسون جندبید ستر حب البلسان عصاره اسارون سلیخه مصطکی هر یک یک درم و نیم
مرعات مرج شراب که زرنباد و درونج عقرب کرفس هر یک دو درم زعفران جوز بوا قرنفل دارچینی
فاقله کبار کبابه بسباسه اشنه دار چینی سنبل هر یک سه درم باده بخور پنج درم صبر سقوطری ده درم
شاهد مرموز بیست پنج درم سعد سفید حب محلب هر یک چهار درم هلیله سیاه پوست بلیله
و آمله هر یک شش درم تخم جرجیر و بادرنگ کندنا هر یک دو درم زرنب افلنجه شیطرج هندی اسفیل میری
هر یک سه درم کرفس نیجیله و بیروغن بادام تلخ چرب کرده باسه چندان عسل مصفی بسرشند **معجون سقراطیس الحکیم**
بکر چرب ده روز او اختلاف ... بیان نمود اجزای این نسخه چهل و یک جزو است شربتش از
دو مثقال تا چهار مثقال **اخلاط آن** جنطیانا فو دارفلفل مشک تخم فرنجمشک حب الغار زراوند
طویل هیسون هر یک جندبید ستر حب البلسان اسارون سلیخه هر یک یک مثقال و دو دانگ مرج مرکی یک مثقال چهار
دانگ ده ونج زرنباد و تخم کرفس هر یک یک مثقال چهار دانگ زعفران دارچینی ... صبر سقوطری زرنباد
سفید عود جوزبوا قرنفل ... فاقله اشنه بسباسه سنبل الطیب گل سرخ سعد حب المحلب هلیله سیاه
پوست بلیله آمله هر یک چهار مثقال و یک دانگ تخم جرجیر و بادرنگ کندنا هر یک یک مثقال و دو دانگ زرنب شیطرج
عنصل مشوی افلنجه هر یک دو مثقال نیم سوده بروغن بادام چرب کنند و بسه وزن آن عسل بسرشند
و شش ماه در میان انبار و جو نهند **معجون سقفور** نسخه معین الدین طبیب باه را قوت دهد و نشاط را
زیاده کند و کرده و پشت را قوت دهد و نعوظ تمام آورد اجزا پنجاه و چهار جزو است و قوتش تا یکسال
شربتش موافق بر داشت مزاج کم مصلحت دانند **صفت** شقاقل بهمنین بوزیدان سورنجان بسباسه
قرنفل زنجبیل کاو خشک سوهان کرده حب الزلم جلغوزه مغز حب الخضرا تا رجیل تازه لسان العصافیر
خولنجان فاقله کبابه تخم فرنجمشک صدف خشخاش سفید کاوزبان ورق گل سرخ بادره بخور
هلیون اسارون درونج عقرب هل جوزبوا اشنه عود خام هر یک چهار درم ستر سقنقور پانزده درم

زعفران خصیة الثعلب مصری ... هر یک ده درم کبابه سعد زنجبیل زرنب تخم بادروج بخور زرنباد مصطکی تخم
سپست ساوج حجر یهود کهربا و بسد طلاء محلول نقره محلول هر یک سه درم لولو یک پنجم درم عسل شعب دو درم
مشک و یکی کلید درم لعل دو درم یاقوت زمرد هر یک درم ذ... که خوب سا بیده باشند صد درم ... کوفته
و بیخته جوهرها بسنگ سماق بسابند و قند را بقوام آورده و بدستور معهود معجون سازند **معجون
سقنقور** دیگر بدستور چون گذشت و این معجون از منهاج بی جزله باه را زیاده میکند که ...
سر د را گرم میکند اجزا بیست و سه جزو است شربتش دو درم بمثلث یا بشیر حلیب یا ما الاصول
ص هلیون بزر البصل شلغم و سپست و کندنا و بوزیدان و جرجیر زنجبیل و حب الخضرا لسان العصافیر
هر یک سه درم کنجد مقشر مغز حب القلقل تخم زرب(؟) و حب الرشاد و زنجبیل و شقاقل خولنجان
و دارفلفل هر یک پنج درم جوزبوا و دارچینی بهمنان هر یک دو درم ستر سقنقور پنجاه درم اسقیل مشوی
سه درم بسه وزن آن عسل معجون کنند **معجون سکبینج** انواع قولنج صعب را نافع باشد و زایل کند
اجزا سه جزو است و در بعض نسخ چهار مرجش گرم است و خشک در آخر درجه سیوم و قوتش
تا چهار سال زمان او در کتیش وقت حاجت شربتش از سه درم تا سه مثقال **ص** سکبینج جند
بید ستر تخم کرفس هر یک جزو محموده نیم جزو محموده را بروغن بادام بسابند و سکبینج را در انگبین
حل نمایند و با هم بسرشند **معجون سلاحه** بفتح سین مهمله و لام والف و فتح حاء مهمله و در لغت ثالث بفتح
سین مهمله با لام والف و فتح خاء معجمه و سکون الهاء بول بزکوهی که در وقت تهییج در غارها
کرده و سنگها میکند در خراسان شاش تکه و بعضی شرنکه بفتح الشین معجمه و کسر راء مهمله نامند
و در کتب اطبای هند سلاجیت بجیم و سلادیفی بدل عوض جیم دماغ را پاک است سلاجیت
کویند نافع است رنجشی مثانه و سفیدی مری و بوقت ضیق النفس و خفقان و اسهال صعب
و استسقاء و بواسیر و ناسور و سقوط شهوت و جوع و قرحه ریه و کبد را که مفرد نیز نبایند
سود دهد و جذام را زایل کند **ص** سلاحه شسته پاک و رویت و شصت درم مثقال هلیله بلیله
آمله فلفل دارفلفل هیل قرنفل بسباسه عود طباشیر اکمک بهک کابلی مقشر هر یک چهار مثقال مقل
رویت شصت درم شکر طبرزد صد و بیست و چهار مثقال طلاء خالص و نقره مس پاکیزه آهن
نرم قلع مس ب هر یک هشت مثقال فلزات را سوزانند و بجوی بکر در مقفل مرابرد یا قند و ادویه
نرم کرفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل بسرشند و عسل شصت و هفت مثقال و روغن
گاو سی و چهار مثقال باشد شربتش یکمثقال باشیر یا با آب گرم **معجون سلاحه** بنوع دیگر که هما تغایغ کند
شربتش یکمثقال باشیر گاو **ص** سلاحه بیجزو مقل از هر چهار جزو عسل بوزن همه و شکر بوزن
عسل مقل را در روغن گاو حل سازند و در ظرف آهنی نهاده باشند و در وقت حاجت استعمال کنند و سلاحه
بتنهائی مسهل اخلاط سوخته است و هر روز یک درم آن با سکنجبین تا چهل روز جذام را زایل میکند که چرب کند
بتحقیق اطراف رسیده باشد **معجون سنا** مسهل صفرا و بلغم است و صداع و شقیقه را نافع باشد و ...
و ضیق النفس را سود دهد اجزا مجموع یازده جزو است قوتش قریب سه سال زمان او در کتش ...

و ده درم شیرخشت چهار درم و بخورد اگر طبیب باشد ص سنای مکی پنجاه درم زنجبیل شش درم بادیان و ... گل
سرخ از هر یک پنجاه درم مویز منقی بنفشه نیلوفر از هر یک ده درم زنجبیل سه درم شیرخشت بیست درم قند سفید و عسل صاف
از هر یک پنجاه درم ... با روغن بادام چرب کنند و ادویه را با آن بسرشند و قند را بگلاب بقوام آورند و
با عسل مخلوط نموده معجون سازند **معجون سنا** مکی که طبیعت را نرم کند و بلغم و صفرا را دفع نماید و محلل
قوت دهد و صداع که از بخارات باشد برطرف سازد و قولنج را بگشاید اجزا ده جزو است شربتی چهار درم
ص سنای مکی تربد سفید پوست هلیله کابلی بنفشه از هر یک ده درم فانید زنجبیل مصطکی از هر یک دو درم و ورق
گل سرخ و روغن بادام از هر یک پنج درم بادیان سه درم زعفران یک درم اجزا کوفته و بیخته بروغن بادام چرب
سازند و با سه وزن ادویه قند و عسل بسرشند **معجون سنا مکی** دیگر بهر دو مزاج را نافع باشد و در فصل
گرما و تابستان موافق باشد و شکم را نرم کند و صداع صفراوی را سود دهد و بدن را از اخلاط پاک کند
اجزا شش جزو است شربتی سه درم با گلاب ص سنای مکی بنفشه پوست هلیله زرد گل نیلوفر و گل
سرخ از هر یک ده درم محموده یک درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده با سه وزن آن عسل و قند بسرشند
معجون سنبل نافع است صلابت جگر و درد معده را اجزا نیز یازده جزو است وزن شش دانگ
مزاجش گرم است و خشک در اول درجه سیوم قوتش سه سال زمان ادراکش بعد از چهل
روز نفع و شربتی یک درم و یک مثقال ص سنبل الطیب قسط تلخ تفاح اذخر قصب الذریره مویز منقی
از هر یک چهار درم زعفران ... انیسون فلفل از هر یک یک درم مقل ازرق دو درم ... کوفته و بیخته
مقل و مویز را در ... بخیسانند و مجموع را در عسل مصفی معجون سازند **معجون سجزی** ترکیب شیخ
ابوعلی است و مشهور است بغرض بتجربه و منافع بسیار دارد و مقوی باه است و جگر و معده و دل را
قوت دهد و طعام را هضم کند و حافظه را زیاده کند قوت سمع و بصر را بیفزاید اجزا بیست
و پنج است شربتی دو مثقال ص سنبل ده مثقال بسباسه جوزبوا فاقله صغار زنجبیل دارچینی قرنفل
زعفران بهمن سرخ عود صلیب مصطکی نارجیل سادج از هر یک یک مثقال شقاقل تخم ... ماهی زهره
تخم شبت نانخواه کرویا انیسون تخم جرجیر از هر یک سه مثقال مغز بادام شیرین مغز پسته مغز
کنجد از هر یک شش مثقال مویز منقی قند سفید از هر یک سه مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه **معجون**
سورنجان صنعت سفر الطبیب الحکیم و این نسخه ایست که علاج میکرد بان بختیشوع بن جبرئیل
ابن جبرئیل الرشید را نافع است عرق النسا و درد مفاصل و نقرس و بلغم لزج و سایر علتها که در اعضا
در جاهای میشود اجزا بیست و هفت است این ماسویه گوید قوتش تا شش سال است و بعضی
تا چهار سال زمان ادراکش بعد شش ماه و جایز نیست خوردن آن وقتی که معده پر باشد و تا چهل
روز استعمال آن مزاجش گرم است در درجه سیوم و گویند خشک است در درجه دوم شربتی در
زمستان یک مثقال ص سورنجان مصری شیرخشت ده درم غاریقون هشت درم محموده کثیرا
عاقرقرحا فاقله کبار از هر یک شش درم فانید غنچه زعفران فستق ... صبر مصطکی کثیرا از هر یک چهار
درم مقل ازرق حب بلسان ... قسط تلخ سنبل ... از هر یک یک درم عسل صاف سه وزن ادویه معجون

کنند

کنند **معجون سورنجان** نافع است مفاصل گرم و سرد را و اخراج بلغم غلیظ میکند اجزا هفده است قوتش چهار سال
زمان ادراکش بعد از چهل روز شربتی پنج مثقال با آب گرم که در ... مثقال و نیم ص سورنجان سفید مصری پوست
هلیله زرد از هر یک هفت مثقال بوزیدان پوست ماهی زهره بچه کوفته و کون شیطرج از هر یک دو مثقال ... فلفل سفید ...
هندی ... نجیبا ... یک مثقال و نیم ... سفید زنجبیل محموده از هر یک سه مثقال عسل کف گرفته ...
معجون سورنجان نوع دیگر مسهل بلغم و سودا باشد و صفرا دفع کند و مخصوص است بمفاصل و نقرس و عرق النسا
و ... است ... اجزای او نوزده جزو است قوتش ... زمان ادراک ...
شربتی از یک مثقال تا هفت مثقال ص سورنجان ... شش مثقال ماهی زهره کون کرمان پوست بیخ کبر
شیطرج هندی بوزیدان از هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس نمک هندی برگ حنا زنجبیل فلفل
سفید بادیان مصطکی از هر یک یک مثقال گل سرخ زنجبیل محموده کشنیز ... از هر یک سه درم تربد سفید یازده درم
روغن بادام چهار درم و نیم عسل صاف صد و پنجاه درم ... از هر یک پنج درم ... روغن بادام هفت درم و قند
... از یک درم تا پنج درم **معجون سوسنبری** از حکما نقل است مفتح و مقوی او نافع است مطلق از هر جزو در
هر ... میکند قوی ... نقصان یافته باشد و مرض با مسهل و با ...
و سود مند است خفقان و ... استسقا ... سود ... هضم ... باه ... میکند
در نقرس و مفاصل ... مسهل است ... گرم است در درجه ...
هشتاد و چهار است سوسنبر گلاب و بید مشک و آب سیب و غیره ما ... قوتش تا بیست زمان ادراکش
بعد از شش ماه ... شربتی ... مثقال جهت حفظ صحت ... و برای تقویت باه ...
... و برای خفقان با عرق گاوزبان ص ... مثقال ...
مثقال ... شش مثقال ... عود قاری از هر یک پنج مثقال ... مشک ... دارچینی ... مقشر جوز
بوا ... علوک ... زعفران ده مثقال ده مثقال ... از هر یک یک مثقال ... عنبر ...
در هشتاد مثقال ... از گلاب ... ده مثقال عرق بید مشک و آب سیب و آب به ...
و آب گاوزبان از هر یک ... ده مثقال ... بخیسانند ... در زمستان ... و پنجاه
مثقال عسل کف گرفته ... در ... بیست و پنجاه مثقال شیرازه را
بجوشانند ... با عسل ... مثقال باشد و روغن بنفشه بادام
بجوشانند تا منعقد گردد و آنگاه از سر آتش برداشته ادویه را اضافه نموده با ادویه آتش کند ... بجوشانند
و در ... نگاه دارند ... نمایند که آب ... با آتش بسیار نرم
کرده بجوشانند ... برطرف شود آنگاه ادویه معدنی را ... و ... خاک کنند
... باید که اگر ... معدنی باشد دو مثقال و اگر ... باشد ... قیراط ...
حل نموده ... شراب ... و کیف با وجود سلامت
حس و صحت ادراک **معجون سبالبوس** نافع است اقسام صرع را و تجارب سود مند است مکرر نوع
معجون است اجزا هفت جزو است قوتش پنج سال زمان ادراکش بعد از دو ماه شربتی تا دو درم ص

سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس از هر یک ده مثقال اغاریقون بخشخاش فرو مانا حلتیث زراوند مدحرج از هر یک دو مثقال

بهم کوفته و بیخته بدو وزن آن آب عسل کرده با عسل بقوام آورده باشند بسرشند معجون سیر نوعی دیگر

که قریب است بدین نسخه بسیوم کرده فصل کرده بدو ترین مولفات که وی جلیل الافعال و کثیر المنافع است

جهت هیچ درد صبر و درد و سرطوبات و رفع رطوبات میکند و هر مرض سرد را چون فالج و نسیان و سکته

و رعشه و تنگی نفس و گرفتگی زبان و سرفه و طرب و فساد و تحلیل ریاح و سدد و نقرس معده و جگر

و امراض معده و رحم مگر اختناق را و نافع است احتباس حیض و بول را و نیکو کردن رنگ و بر نخجبی

باه فایده میدهد اما مضر جوانان و صاحب مزاج گرم است مصلحش سکنجبین و شراب عناب است

و مالیدن روغن آن بر بدن نافع است رفع از بسر ما و شقاق باشند و باها را و قلع آثار میکند

و بر قضیب مالیدن مهیج باه و نعاظ است قوتش تا چهار سال شربتش نادو مثقال ص سیر یکرطل مقشر

کرده و کوبیده با یکرطل شیر تازه بجوشانند تا شیر را جذب کند و با یکرطل و نیم عسل بقوام آورده

پس زنجبیل و فلفل و دار فلفل دارچینی کبابه جوز بوا عاقرقرحا حاض لیخان از هر یک ده مثقال زعفران

یکمثقال روغن گل ده مثقال و یکجا هند که روغن را بگیرند بعد از آنکه با عسل بجوشانند باروغن

گل جوشانیده روغن را بگیرند و بعد از آن با عسل بجوشانند معجون شاهنشاهی شرکیب ابی ضعیف

در بدل الحال بجهت مستسقیه که در آن معده و سپرز و دق و غشیان و ضعف بسیار در قوای هضم داشت

و نیک این مرض تو بیچی بوده وا حتباس بزده طمث داشت ساخته شد و شفا یافت و بعد از آن

امتحان کردم بارها و تخلف نکرد و بجهت امتحان و سبک آنست که نافع است و معده ضعیفه را و

معده و درد را و جگر و سپرز و طلب سل و تبهای بلغمی و سعال کهنه و طرب و ضعف معده

باشد و قولنج مهلک مخلص را در لحظه شفا بخشد و فواق شدید مثلاً که معجون چهار سال

نشوه زایل میکند باذن الله عز و جل اجزایش هفتاد جزو است وزنش صد و نود شش مثقال شربتش

از یک مثقال تا سه مثقال ص کبریت اصفر بسوت حنطیانا دبابان قسط تلخ قوة الصبغ عصاره افسنتین مکه

ده مثقال زعفران دخان شنند بزر دو خمسه مغلوه زنجبیل و دوف کل سرخ مصطکی سادج هندی سنباد

مکه بخشخال ندرز وند چینی تا تودره ده مثقال بد سفید شیلکو فته چهل مثقال عسل سه وزن ادویه

معجون الصبح از جالینوس است و امتحان کرده الله تخلف نکرده اجزا ها جزو دحت و مفلد سرشها

در هریدا را التریاق عشر بار در هاس عاقرقرحا ده مثقال صلابه کنند و از هر یکی جزو ده هاون

با سرکه کهنه بوده آن را بسایند و با عسل بسرشند معجون صبح دیگر جهت از بلغم و سودا باشد نیز و دی

نافع میدهد اجزا با عسل چهار ده جزو است وزنش هشتاد و شش درم شربتش دو درم هر روز

سفت تمرهندی و انیسون دارچینی موبه منقی ملک البطم از هر یک چهار ده درم اظفار الطیب سنبل رومی

سلیخه اکلیل الملک سعد حب بلسان از هر یک سه درم قصب الذریره نه درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته بعسل

سرشته معجون سازند معجون صبح دیگر که ضمیری تعریف آن کرده و فالج و لقوه و همه بیماریهای بلغمی را

بود و چون بر عضو مفلوج طلا کنند سود دارد و هم چنین عضو سست را مجموع جزو است مزاجش

کرم است در اول در جه دوم خشک است در درجه دوم قوتش تا هفت سال و ده سال زمان ادویه کش

بعد از شش ماه شربتش نیم مثقال احتمال علیل ص ابونوس بزر البنج جند بید ستر فربیون دارچینی دار فلفل سنبل

زنجبیل زعفران از هر یک سه نار است با نگبین بسرشند معجون عاقرقرحا معجون صبح است معجون عطاف نقطیر

بول و سرفه است را نافع است اجزایش چهار ده جزو است شربتش دو مثقال کندر مصطکی هر یک

با هم بکوبند و جفت بلوط دانه مویز با هم و بعسل بسرشند اجزا مساوی است معجون عطیرالله است

شربتیست بنابر آن عطیر الله نام کرده اند و در خزانه یکی از پادشاهان متقدم یافته اند نافع است

برای فساد معده و سرد بهار و اشتهای طعام و جماع آورد و دو مدومت برای احیانا حفظ

صحت مینمایند هر گاه در زمان زمستان سه ماه در هر جمعه از هر راه بخورند و این نسخه هندی

مینمایند و در خاصیت مانند فجنوش حلو هد برد و بعضی اطبا گفته اند که این دوا باد صبا را دفع

تمام ناتوانی و صورت صحت است باذن الله تعالی اجزایش پنجاه و سه جزو است بقدر نا نبد وزن آن

تعبیه چیست بحدید و فانید در دیست نوشاده و قرنفل و خبث هفتاد سه و قرفه و فانید مثل خبث

مزاج گرم و خشک است در درجه دوم قوتش تا ده سال زمان ادویه کش بعد از شش ماه شربتش

مقدار مازوی بنا شتا و بعد از آن تا سه ساعت صبر کنند و بعد از سه ساعت طعامی که معتاد باشد

در گرمی و سردی میل کنند ص هلیله سیاه آمله بلیله ده و نادر که دو طرح و بیج شقاقل هیل بوا دار فلفل

حب بابونه زنجبیل کعند غیر مقشر بکدشش اسفید جوز بوا سنبل نرد بید سفید مورد و در دو تو اسارون

بزر کرفس جلی مزیون که روه و قرنفل نانخواه مغز کنار تخم کندنا درونج سفید خشخاش زنبار روم و بیخ

زرشک حاما عاقرقرحا طباشیر سیسالیوس حلتیث متن دوبه کرهای نکده را و قرفه مثل فلفل دارچینی

شیطرج هندی و شیطرج فارس فلفلمویه آشنه سعد بیخ بلوط دار فلفل زرنباد طیب چند بید ستر

مکه و اقیحاه شب یکی چهار او قیه پوست بیخ کبر هشت او قیه خبث الحدید پاک کرده که یکهفته در سرکه

و یکهفته در عسل و یکهفته در آب و عسل جوشانیده باشند تا سه هفته و بعد از آن خشک کرده چندان بسایند که چون

سرمه نرم شود و باقی ادویه را نیز کوفته و بیخته باید هر سه جزو از ادویه یکجزو خبث الحدید اضافه باید نمود

و بروغن گاو و حب الرشاد بچرب کنند و معجون سازند بعسل خوش طعم صاف بعد از آن بوزن خبث

بکدانکی
بحدید قانید یک بگذارند تا قوام آید داخل نمایند و خوب بهم بزنند تا ممزوج شود و بعد در ظرف

چینی یا شیشه یا طلا یا نقره بگذارند و سرش را محکم بسته در میان جو پنهان کنند معجون عقرب که

سنگ را ذکر دو مثانه بریزاند و پاک کند اجزا هفت است وزنش بیست درم مزاجش گرم است در درجه

اول خشک است در اول درجه سیوم قوتش سه سال زمان ادویه کش بعد از چهل روز شربتش بالغ را دانگی

در آب کرفس یا شراب هر گاه ضرورت باشد و الا اشتها نهند و نابالغ را نیم دانگی ص عقرب سوخته

جنطیانا یکدرم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل یک درم و نیم تخم کاکنج یکدرم و نیم جند بید ستر چهار

درم با انگبین مصفی بسرشند معجون عقرب دیگر که همان خاصیت دارد اجزایش جزو است وزنش

هشت درم و نیم قوتش سه سال زمان ادویه کش و شربتش بدستور سابق و این نسخه از ابی سراپیون است

ص عقرب سوخته سه درم [illegible] پنج درم [illegible] جندبیدستر چهار درم فلفل سفید و سنبل هر یک ده درم زنجبیل
یکدرم معجون عقرب [illegible] قوی است و نافع [illegible] جز و است قوتش تا بچهار سال زمان
[illegible] بعد از شش ماه شربتش نیم درم تا یکدرم نافع است ان شاء الله تعالی اجزاء آن عقارب سوخته نوشادر ده درم
مرجان بسباسه [illegible] یک درم [illegible] کرفس بادیان [illegible] فلفل سفید [illegible] یکدرم و درم سداب خشک
تخم شبت و [illegible] چهار درم کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] سرشته معجون عود غرثی [illegible]
[illegible] نافع است ضعف معده را [illegible] قوت قوی دهد اجزاء [illegible] جز و است شربتش
سه درم ص هیل [illegible] زعفران فلفل [illegible] یکمثقال [illegible] سادج [illegible]
یک سه مثقال عود خام هفت مثقال لاجورد [illegible] چهار مثقال با شکر و عسل سرشته
و اگر مشک و عنبر [illegible] مثقال هلیله کابلی [illegible] مثقال [illegible] ده مثقال [illegible] معجون عود
غربی [illegible] عود و مشک [illegible] درم عنبر نیم درم [illegible] مصطکی [illegible] یکمثقال [illegible]
زبان [illegible] درم تخم کرفس سنبل [illegible] پوست ترنج [illegible] یکمثقال با عسل و نبات سرشته [illegible]
[illegible] پوست ترنج [illegible] معجون العود قوت
[illegible] هضم طعام میکند [illegible]
[illegible] نافع است [illegible] نافع است مشایخ را
نفع بلیغ و قوت [illegible] وسواس [illegible] ضعف دل و خفقان را و سوء المزاج
مادی [illegible] مثقال ص سنبل هندی و سنبل [illegible]
و [illegible] تخم کرفس و انیسون و مصطکی [illegible] سه درم عود [illegible] فلفل [illegible]
ده درم [illegible] هلیله کابلی منقوع در شراب و خشک کرده سه درم [illegible]
یکمثقال کوفته و بیخته [illegible] عسل سرشته معجون عود دیگر که [illegible]
[illegible] درم قوت [illegible] ص زنجبیل مصطکی بسباسه
[illegible] درم [illegible] عود [illegible] زعفران یکدرم شکر طبرزد هفتاد درم [illegible]
شکر را در شراب ریحانی حل کنند و بعد از قوام ادویه را [illegible] سرشته معجون عودی که [illegible] نقل
کنند [illegible] ص عود [illegible] پوست ترنج [illegible] انیسون
[illegible] زعفران [illegible] شکر [illegible] مثقال کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] هلیله معجون سازند
معجون غیاثی نافع است درد سر کهنه را چون با شراب ممزوج با عسل و آب نیم گرم بنوشند مصروع
[illegible] سود مند است و نافع است [illegible] و قطع فضول میکند که [illegible] چشم است
اجزا [illegible] است وزن [illegible] صد و هشتاد و پنج درم مزاجش گرم است در ثلث درجه اول خشک
در آخر [illegible] شربتش با آب گرم [illegible] ص [illegible] سلیخه [illegible] بسباسه
[illegible] چهار درم زعفران پنج درم سنبل [illegible] اذخر [illegible] ده درم افیون پانزده درم تخم کرفس
[illegible] پنج درم انیسون و کرفس [illegible] بیست درم فلفل [illegible] هشت درم [illegible] اسارون [illegible]

یکدرم

یکدرم عسل [illegible] کنند و [illegible] مخلوط کنند معجون غیاثی [illegible] نسخه
[illegible] غیاث [illegible] شهوت [illegible] دهان خوش کند و حفظ [illegible] زیاده کند
اجزاء [illegible] جز و است [illegible] قوتش تا بچهار سال زمان [illegible] بعد از شش ماه شربتش [illegible] درم ص
زعفران عاقرقرحا [illegible] خولنجان [illegible] فلفل [illegible] کوفته و بیخته [illegible]
عسل [illegible] سرشته معجون فالج که فالج و تشنج و [illegible] زایل کند باذن الله تعالی اجزا
[illegible] قوتش تا سه سال [illegible] درم بعد از شش ماه ص جاوشیر [illegible] عاقرقرحا [illegible] یکمثقال [illegible]
یکدرم [illegible] درم [illegible] شند [illegible] آب سداب حل کرده باشند معجون قوما
الطیب نافع است [illegible] مزاج [illegible] جگر را و مقوی معده [illegible] صاف میکند اجزایش
[illegible] یک صد و هشت درم مزاجش گرم است [illegible] در جه سیوم قوتش سه سال
تا چهار سال [illegible] بعد [illegible] شربتش [illegible] درم با آب نیم گرم ص هلیله مصطکی [illegible] پنج درم
زنجبیل [illegible] ده درم فلفل سفید [illegible] درم [illegible] خولنجان ده درم [illegible] مشک
[illegible] درم [illegible] پنج درم [illegible] عسل [illegible] حب سازند [illegible] معجون فرادرس
[illegible] معجون [illegible] صاحب [illegible] فضلهای بلغمی
[illegible] شهوت طعام آورد [illegible] زیاده کند [illegible] ریاح [illegible] هضم [illegible]
و [illegible] کند [illegible] سلس البول
[illegible] زیاده [illegible] و مفاصل [illegible]
سازند چهارده جز و است [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] یکصد و شصت و شش درم [illegible] یکدرم مزاجش گرم است در آخر درجه خشک
[illegible] مخصوص [illegible] و [illegible]
[illegible] اخلاط [illegible] سکنجبین قوتش تا چهار سال زمان [illegible] بعد از
[illegible] شربتش تا چهار مثقال در زمستان و [illegible] ص فلفل [illegible] فلفل زنجبیل
دارچینی آمله بلیله شیطرج هندی [illegible] بابونه [illegible] و [illegible]
[illegible] تخم بابونه [illegible] پوست
[illegible] عسل معجون سازند معجون
فلونیا [illegible] طبیعت [illegible] سازد [illegible] اجزایش
یازده جز و است مزاجش معتدل است در گرمی و [illegible] خشک [illegible] آخر درجه سیوم قوتش
زیاده از ده سال زمان [illegible] بعد از شش ماه تا [illegible] شربتش یکمثقال ص فلفل [illegible]
سداب [illegible] بنج [illegible] افیون [illegible] عود [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] معجون سازند معجون فلونیا [illegible] دیگر [illegible]

سهل نیست بلکه در دهان نرم می‌نشاند و بادهای غلیظ را می‌شکند و اخراج جرب است و دفعش زیاد و قبض می‌نشیند
معتدل است در گرمی و سردی و خشکی است و در دو درم جهت قوت و زمان و در ذلک بدستور اول شربتش
نیم درم تا حاجت باکرم ص فلفل نانخواه شونیز حب الغار هر جند بید ستر افیون ذبیب بزر البنج و بیخ
ملکه کوفته به عسل چهار اوقیه **معجون فلونیای رومی و فارسی** در باب پنجم در فصل جامع الالام بیان
نمود **معجون فولاد هندی** این ترکیب از ترکیب کبار حکمای هند است و خاصیت بسیار دارد
نافع است فالج و لقوه و رعشه و صرع و نسیان و درد عرق النسا و مفاصل و نقرس و جمیع امراض بارده را و
حفظ صحت زیاده میکند و معده را قوت میدهد و باه را بسیار می‌انگیزد و سرعت انزال را و سلسل البول را
نافع باشد و بالجمله موافق مرکبات اهل هند است و با تجربه است و چون بلاد ایشان گرم است
و بسبب حرارت تعفین و ذوبان عرق بشره جگرهای ایشان سرد و مزاجهای ایشان بارد و لطیف
و ادویه حاره در طبایع ایشان موثر و نافع است در بلاد ایشان بجهت برودت هوا و فساد
مسام مزاجها و جگرها گرم و ادویه حاره بسیار مضر و هلاک بر ودت بر مزاج غلبه کند از کثرت
بلغم یا از فساد سودا و بسبب حرارت کبد نفع که مطلوب است بعمل نخواهد آمد که جگر و مزاج هر دو
سرد باشد و باید این دقیقه را طبیب منظور نظر داشته دارد و از این غافل نباشد اجزاء این مرکب نیست و
شش جزو است فولادش تا ده سال بلکه زیاده و نه ماه در تا کش انداختمانه شربتش در درم
زعفران فلفل دراز فلفل گرد چینی تخم حرف مغسول با آب لیمو صلایه کرده کبابه چینی افیون
مصطکی ماهی سقنقور سنبل بسباسه قرنفل صندل کوت کرمانی مغز تخم خرپزه و کماشنی و
خشخاش عاقرقرحا بهمنین هلیله سیاه کهربا مرجان لولو کبابه لسان العصافیر تخم کرفس مغز
پسته و چلغوزه و جوز الماثل زهر که را پاک کرده جنطیانا ماهی شتر مرغ زنجبیل مغز
کنجد مغز سیر خرچنگ مغشر کرده نانخواه دو دچ با بونه جوز بوا املج فلفل کبابه بلیله شیطرج
نانخواه زنجبیل هلیون سلیخه شده هر یک ده مثقال اشترغاز مغز چلغوزه بهمان کرده کمان
البلسان حب القلب زنجبیل بادیان بلادر زهر که را پاک کرده فلفل و نارجیل و عنصل
که رنگ زرد است مغز جوز بوا مصطکی چهار مثقال عنبر اشهب و مشک تبتی هر یک یک مثقال ورق طلا و نقره هر یک
عدد بادی هر صد مثقال دو دانه مثقال فولاد مکلس کنند و آن چنان است که میکویند فولاد جوهر
دار را و بعضی سره میکنند و برادش کرده قدری بآب نیایند و در بوته کرده و در کوره نهند تا آتش
تند میکنند تا گو کرد تمام نبود در بابل سر بوته را بوته دیگر محکم کنند بگل حکمت تا در دو روز بر نیا پل
و هیچ نمکی میکنند و با آب صبر و سیر کم کهنه یک هفته صلایه کنند بعد از آن خشک سازند و با آب
لیمو صلایه کنند چند که چون در آب بیندازند تا هم در میان آب شناور شود هم چنان بر بالای
آب ایستاده باشد **معجون فیطرا** شهوت را چون کل و انکشت و غیره را نافع
باشد و این اکثر اطفال و حبالی را عارض شود اجزایش بجهت دو نیتی بیست درم مزاجش گرم و

دیدبکجه

دیگر بجهت نزف خشک است در دو مثقال جرمش شربتش سه درم با آب چهار درم بطبیخ بوده ص با آدوج فیطرا و انده درم
هلیله کابلی بسمه کوکرد مع نفیع کنند در درم کوفته و بیخته به عسل مصفی سرشته و بعد از شش ماه استعمال نمایند **معجون انقبادا**
ملک نافع است مفاصل و نقرس را و خلط دماغ و لغزه کهنه و درد سر و بادهای غلیظ و سرفه و ضیق النفس
و وجع امعا که از بلغم باشد و صاحب درد چشم و درد کلویه را و تشنه را سخت بخورد که نگاه دارد اجزایش بی رنج است
وزنش یک دانه مثقال نیم شربتش گرم است در آخر تا خشک در آخر بجهت در دو درم قوتش سه سال زمان او را
کثیر بعد از دو ماه شربتش یک درم ص تخم سداب در سبنی در فیحو اسطوخودوس جاوشیر جنطیانا اسطو
خودوس ورد مامیثا ساذج هندی یک مثقال زعفران قسط تلخ فلفل سفید تخم بادیان افیون پوست بیخ لفاح
اشق بودنه را با را تخم کرفس کل سرخ حب بلسان ملکه سه مثقال دارچینی هشت مثقال سلیخه کرفس عصاره غافث
سه شم تخم حب نوفی صمغ بادام کف چهار مثقال افیون بزر البنج که دو شش مثقال صمغ و عصاره در آب شراب یا آب مصل
حل کنند و ادویه خشک را کوفته و بیخته بانگبین مصفی سرشته باهم بیامیزند و در منهاج الادویه سه مثقال
ناردین چهار مثقال قسط افزوده **معجون فرس اخ** بجهت امراض بلغمی مجرب است و بجات مبتلی و مقوی
و موافق بادر تلخ و بران محافظ صحت انسان بجهت امراض عصبانی دافع منی و سکته و دماغ خسته و تقویت
هاضمه و تفریح دماغ رحمت سود دیگر با تحفه اجزایش چهارده هفت است قوتش تا هفت سال شربتش در درم
ص خمیر القلب دارچینی زنجبیل که شش مثقال کبابه قرنفل بسباسه فلفل دراز یک مثقال مغز پسته بادام شیرین نارجیل
مغز فندق مغشر که سه مثقال ابریشم مفرح که سه تخم غذا آن تخم جرجیر تخم کرفس و سپند و هلیون تخم
و شلغم جنا دوکلم صیحه بوته ادی حبه جلغوزه کبابه و سنا تخم ریحان خرفه زنجبیل نوره بی تخم کرنب
مفرح بادیان فلفل لسان العصافیر بهمن الاحمر شقاقل دارچینی تخم اسفرزه اقاقیا یک مثقال عنبر اشهب
مشک کوه ده مثقال زعفران ده مثقال ورق نقره ورق طلا که یک مثقال ارجل فی عشره دو مثقال کف کرفته و وسط
ادویه سرشته **معجون قبط** او جاع کبد و معده را نافع باشد ص در درم ذکر در دوای القسط و نسخه شد **معجون**
فوتی خلط دماغ سرفه کهنه و درد سینه و جگر و شوصه و درد معده را سودمند و دفع نجهت دو سینه دارد
دم دادن یک درم باشراب زوفا او نجهت در معده و جگر سپرز با کرم و اجزایش دارد و ده جزو است و زنش
شفت درم مزاجش گرم است در آخر درجه خشک است در بلغم حیر و نیم قوتش یک سال زمان او را کثیر بعد از دو ماه
شربتش دو درم ص مو بر منقی بیست پنج درم زعفران سنبل سلیخه دارچینی در شش شعار کلی یکدرم نیم تخم قثا
زخم علک البطم مقل ارزق سه دو درم تمرهندی چهار درم انگبین منقی یک نیم درم مقل را با شراب صاف
با صمغ حل کنند و مو بر منقی را با شراب صاف ترکیب دهند یکروز بخیسانند و بهم بسرشند **معجون انقلی** دیگر
انجالینوس است و ظاهر هر دو ترکیب یکی باشد اندک اختلاف در اوزان و در بعضی نسخه ها شش شعار مفقود
و باعتقاد جالینوس در امراض جگر نهایت معتقد مجرب است تحلیل دم جگر و تفتیح سده جگر و سپرز کند و سرفه
کهنه و ضیق النفس را سود دهد و درد قولنج را بعقیق کند و معتقد و مجرب تر جالینوس چون همیشه
جالینوس را مرضی در جگر بوده این ترکیب را بجهت خود ساخته بود و میگویند هرچند معالجه خود میکردم
صحت تمام نمی یافتم آخر ببعد و دستم در شب در هیکل ذهره خواب دیدم در خواب حیدلم که شخص میگوید که

کرمانی و سلس البول و ابهام قطع کی چون بلغم کرم [illegible] باشد و سکبینج [illegible] حکیم [illegible]
است و مفید [illegible] معجون مرکب است [illegible] و هر یک [illegible] خاصیت [illegible] حکیم [illegible] قوت
و بعضی [illegible] است و بعضی [illegible] ماده [illegible] نشف میکند و پاک کند است بعضی مزاج را باصلاح می آورد و
و بعضی عفونت [illegible] حکیم [illegible] سود مند است [illegible] عفونت [illegible]
و قبض کننده [illegible] عفونت [illegible] مزاج [illegible] باصلاح می آورد [illegible] دفع میکند و دفع ضرر
[illegible] میکند ماده [illegible] قوی است و هر دو [illegible] سنبل و [illegible] کنند و [illegible]
و تحلیل کننده است [illegible] مفتح و [illegible] فضلات اخلاط و مفتح و
مسکن اوجاع باطنه است و نافع [illegible] حکیم [illegible] بسیار باشد [illegible]
منفعت بسیار کند اجزا ده جزو است وزن شربتی [illegible] مثقال [illegible] زمان [illegible] بعد
از چهل روز تا دو ماه شربتی یکمثقال ص [illegible] یکمثقال زعفران یکمثقال [illegible] دو مثقال
زنجبیل دو مثقال [illegible] مثقال سنبل الطیب سه مثقال [illegible] مثقال [illegible] صمغ البطم [illegible] چهار
مثقال [illegible] مثقال [illegible] بشراب کهنه حل [illegible] عسل [illegible] بسرشند معجون
فنیل [illegible] در باب الف [illegible] معجون فولیج [illegible] اجزا [illegible] وزن شربتی [illegible] درم
مزاجش گرم است خشک [illegible] درجه [illegible] دو سال شربتی [illegible] ص سکبینج ده درم [illegible]
[illegible] معجون [illegible] استعمال [illegible] معجون قیصر [illegible] صرع و فالج و خفقان [illegible] باشد
و [illegible] کهنه [illegible] امتلای [illegible] سود دهد و طعام [illegible] اجزا [illegible] جزو است
وزن شربتی دو درم [illegible] چهار [illegible] مزاج گرم است [illegible] خشک [illegible] سیوم
قوتش تا هفت سال [illegible] شربتش [illegible]
یکمثقال [illegible] ص جند بید ستر [illegible] فلفل [illegible] زعفران
سنبل [illegible] سه درم [illegible] مشک [illegible] عسل [illegible] حاجت
معجون [illegible] است
و احتباس حیض [illegible] وجع مفاصل و نقرس و حبس البول [illegible] زایل کند اجزا ده جزو است قوتش [illegible] سال
زمان [illegible] شربتی دو مثقال ص [illegible] کرمانی [illegible] مثقال سداب
مصطکی [illegible] مثقال [illegible] پوست [illegible] دو مثقال
کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] بسرشند معجون کاکنج در باب کاف [illegible] معجون کاکنج [illegible]
کلیه و مثانه [illegible] سود دهد [illegible] ده جزو است وزن شربتی [illegible] مزاجش
[illegible] خشک [illegible] سال [illegible] زمان [illegible]
شش ماه شربتی [illegible] ص [illegible] هفت درم [illegible] تخم
[illegible] شکر [illegible] تخم [illegible] ده درم
حب کاکنج [illegible] عدد [illegible] درم [illegible] تخم [illegible] دو درم است

کوفته

کوفته و بیخته [illegible] معجون کندری [illegible] اجزا [illegible] جزو است [illegible]
وزن شربتی [illegible] مثقال [illegible] مزاجش گرم است و خشک [illegible] دو درم قوتش [illegible]
[illegible] باشد ص زعفران دو مثقال [illegible] دو [illegible]
چهار [illegible] مثقال سنبل هندی و سنبل رومی [illegible] مثقال [illegible] حب بلسان
سه مثقال [illegible] مثقال [illegible] مثقال
بلسان [illegible] مثقال [illegible] معجون کندری [illegible]
[illegible] باشد اجزا [illegible] ص
[illegible] ده درم [illegible] عسل [illegible]
معجون کندری [illegible] تقطیر البول و [illegible] نافع باشد اجزا [illegible] جزو است [illegible]
شربتی دو مثقال [illegible] ص [illegible] ده درم [illegible] کرمانی [illegible]
[illegible] پوست هلیله سیاه هلیله [illegible] سه درم [illegible] عسل [illegible] بسرشند معجون کندر
معجون [illegible] معجون کوکنار [illegible] قطع کند [illegible]
[illegible] جزو است [illegible] شربتی [illegible] ص [illegible]
[illegible] هلیله [illegible] مصطکی [illegible]
[illegible]
[illegible] معجون لبوب سلس البول و تقطیر [illegible] زایل کند اجزا [illegible] است
[illegible] مقشر [illegible] مقشر [illegible]
[illegible] هفت [illegible] کنند [illegible] معجون
اللعوق [illegible] اجزا [illegible] شربتی [illegible] ص [illegible]
[illegible] مصطکی [illegible] کوفته و بیخته [illegible] عسل [illegible] معجون کنند [illegible]
[illegible] معجون [illegible] صرع [illegible] و فالج [illegible] و صداع
و شقیقه [illegible] و خفقان و سقوط شهوت [illegible]
کند [illegible] و مسکن عطش و نافع است [illegible] اجزا [illegible] جزو است قوتش
[illegible] سال [illegible] شربتی [illegible] یک مثقال [illegible] دو مثقال [illegible] هندوستانی [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] سه مثقال ص [illegible] مثقال [illegible] بنفشه و سنا [illegible] اسطوخودوس [illegible] ده درم
[illegible] گل و تخم [illegible] تخم [illegible] ده درم هلیله زرد و کابلی و سیاه و سنبل
الطیب [illegible] شش درم [illegible] ده [illegible] چهار درم [illegible]
کوفته و بیخته [illegible] سیب [illegible] شکر [illegible] آبها
[illegible] معجون [illegible]
معجون لولوی [illegible] هفت خاصیت [illegible] حکم

کنند و از عنبر منی را بکشاید و اعصاب و دماغ را قوت دهد و شهوت را باز کند و در حفظ صحت تاثیر عظیمی پیدا کند
چنانچه منی بلغمی غلیظ باشد رقیق کند و نعوظ بسیار آرد و در سخن مردی در دل زن پیدا کند و تجربه کرده
شده مجرب است اجزای آن یازده جزو است و در منفعت در هم مزاجش گرم است در ثلث در جزو اول خشک
در دوم جزو ثلث و قوتش سه سال زمان و در کتب ... دو ماه شربتش در وقت خواب هنگام مجامعت
مقدار یک مثقال بکار برند ص مروارید ناسفته ... یک مثقال زنجبیل بهمن سفید ملک یکدرم کالج و اصل
بلاب ملک نیم مثقال تفاح ... سعد کره ... ملک نیم درم ... دارچینی اسارون مصطکی ... زنگی
نیم صمغ عربی و کتیرا ملک ... بیخته باشد در سه درم عسل سرشته در ظرف شیشه یا چینی کاشی کنند به ستور
معهود معجون لونی صفرا و بلغم را ببرد و قولنج را دفع کند اجزایش چهارده جزو است قوتش نا دو سال زمان
در کتب وقت حاجت شربتش ... درم تا یک مثقال ص مغز حب کافشه و مصطکی ... و مغز بادام
مقشر و محموده ملکی ده درم زعفران یکدرم نبات سفید و ... نبات ... گلاب ... و بقوام آورده
... لیسه شوند معجون ماسک البول که ادرار بول را نافع باشد و سیلان منی را باز دارد ...
... اجزا یازده جزو است قوتش تا در سال زمان در کتب وقت حاجت غذا گوشت بره بریان کرده
... شربتش نیم مثقال ... کندر ... صندل ... سرخ قصب الذریره تخم ...
صمغ عربی طباشیر ملک دو درم حب الآس دو مثقال کندر یکدرم بگلاب بسرشند معجون ماسک البول
جهت سلس البول و تقطیر البول مختلف ... اجزا چهار ... شربتش از سه مثقال تا پنج مثقال ص
بلوط مقشر ... درم حرف ... تخم ... ملک ... حب الآس ... فرنفل ...
سیاه ملک دو درم سعد ... سه درم ... با عسل بسرشند معجون ما صفرا اجزا
پنج جزو است ... سه درم ... اهلیلج ... گرم در دوم ... خشک
در آخر سوم ... سال زمان در کتب ... در تابستان ... در زمستان
شربتش یک مثقال ص هلیله ... آمله ... زنجبیل ... فلفل ... مانند ...
عسل بسرشند و معجون سازند معجون ما ... معجون مادة الحیوة معجون ...
... در فصل ... معجون ... در باب ... معجون ...
که باه را زیاده کند و قوت دل دهد یازده اجزا ... مزاج گرم است ... طب
برابر ... ص ... لسان الثور ... تخم ... چهار درم تخم
خرفه ... بهمن سرخ ... بهمن سفید ... سرخ ... درم
تخم ... و تخم ... سه درم با ... معجون سازند معجون مقوی دیگر که منی را بیفزاید
و کمر ... محکم سازد ... و نعوظ تمام آورد و دل و دماغ را قوت دهد
اجزایش ... جزو است قوتش تا ... سال زمان ... شربتش ... درم قبل الجماع
بنیم ساعت میل کنند ص مغز پسته و فندق و چلغوزه و حب الزلم و کنجد ... و حب الفلفل و کنجد
مغشر ... شقاقل و بهمن سرخ و ... مغز ... بیخ بابونه خشک ...

نارجیل یکدرم ... خصیة الثعلب مصری بهمن سفید ... زنجبیل قرنفل ...
... عنبر اشهب یکدرم مشک ترکی
نیم درم عود هندی ... عسل ... سرشته ...
... معجون کنند معجون مقوی دیگر نافع ... اجزایش ...
تا چهار سال شربتش ... ص ... خصیة الثعلب شقاقل ... لسان العصافیر مصطکی ... فلفل ...
... بهمن ... مثقال ... عنبر اشهب یکدرم ... درم ...
... عسل ... معجون مقوی دیگر منی را بیفزاید و نعوظ تمام آورد ... قوت دهد
... مقوی ... قوت مجامعت ... باشد ... و اگر ...
معجون ... قوت ... اجزا ... سال زمان در کتب
... شربتش ... ص ... زنجبیل ... فلفل ... لسان العصفور ...
... مغز حب الحلب ... شقاقل خصیة الثعلب مصری ... جوز ...
... تخم جرجیر ... کندر ...
... مغز ... حب ... حب الخضرا ...
... خطائی ... معجون مصری ... بهمن ...
... عنبر ... قاقله ...
لولو ... یاقوت سرخ ... و ... درم فرص ... ذهب ...
خالص ملک یکدرم عنبر اشهب ... نقره ... نبات سفید ... عسل ...
... معجون سازند معجون مقوی دیگر جهت ... نافع است ... خلط غالب ...
نیم مثقال ... اجتناب کنند ... هر چیز ...
... قوتش ... سال زمان در کتب ... ص بهمنین ... قاقله
... مثقال ... زنجبیل ... سکنجبیل ... هندی ... قرنفل ...
... سیاه ... و الا ... قرنفل ... کنند
... معجون ... مثقال ... عسل ... معجون مقوی دیگر که ... عود ...
... باشد ولا علاج ... مجرب است ... جماع
کنند ... اجزا ... شربتش نیم مثقال ص بهمن سرخ ...
سقنقور ... مثقال ... سفید ... فلفل ... مثقال ...
معجون مقوی دیگر ... نافع است ... باه ... نعوظ ...
... صالح ... منی ... جماع و ضعف ... شربتش ... درم ص ... سفید
پوست ... باشند ... خشک ...
که ... باشد ... مثقال ... خولنجان ... مثقال

وراز نیم مطلق سپید پاره مالیده مطلق نیم عسل بقوام آورده پس تخم ترب و عنبر بوی و تخم انجره کم کم بریز و عاقرقرحا
زنجبیل کم کم بریز و بعضی اضافه نمایند و بادزهر هفت قیراط زعفران نیم درم مشک شش قیراط ساده در گلاب حل
سازند و بدان تشمیر کنند و اگر ترکیب خواهند مغز جوز و مغز چلغوزه و زنجبیل تخم شلغم مقشر حبة الخضرا بهمنین
تخم رطبه و کنار مکه اوقیه فلفل شیر و انیسون قرنفل قاقله سقنقور کرسنه و مرسه بستبد ابرسیلا اعراب اما فی
سوبیان مکه سه مثقال زیاده بعضی مرغ مغز کنجد که بیست عدد اضافه نمایند **معجون مقوی** که مقوی و
معدل است دماغ و جگر و معده و مثانه و اعضای اصلی را و اورا ده است شربتی دو درم ص قرنفل جدوار دارفلفل
دارچینی زنجبیل قاقله بادرنگ مشک زعفران کبابه مکه یکدرم تا نخود و زنجبیل دکتری ده درم کوفته و بیخته بوزن آن دو برابر
عسل بسرشند **معجون مقوی عنبری** اجزای جدوارست شربتی یکدرم ص هلیله زرد زنجبیل زیره تا حال بالسویه بسرشند
بسرشند **معجون مخمور** نافع است از تب اعراض ... اجزا چهار است شربتی گرم است در یکدرم جیر و ربع و خشک
در یکدرم و نیم قوتش سه سال زمان آن اکثر بعد از چهل روز شربتی یکدرم کاف ص تا نخود کندر کافور پوست
برون مکه سه درم اجزا کوفته بموم چه که با ذخیره کوفته باشند مخلوط سازند **معجون مسهل** که اسهال صفرا و بلغم
کند و اجزای هفت است با شکر وزن آن دو بخاه دو یکدرم و دو دانگ مزاجش در آخر دو درجه خشک دارو
در جز سیوم و قوتش سه سال زمان آن اکثر هرچند خواهند شربتی از یکدرم تا چهار مثقال هنگام
عراب کرم ص تربد سفید مکوک سه درم کوفته و بیخته بیست درم ذباب قرطم و شکر طبرزد یک درم عجوه ده
بخته کیچه مقشر مغز بادام مقشر مکه سه درم زعفران دو دانگ اجزا کوفته و بیخته ~~بیست درم ذباب قرطم~~
مخمر بخاه بسل کف گرفته بسرشند **معجون مسهل** دیگر که مسهل طبیعت است از صفرا و بلغم را و از معده
پاک میسازد و اعضاء را از اخلاط و اجزای چهار جزو است وزن آن بیست و هفت درم و نیم و پنج مثقال ... از هفت
بخش یکدرم مزاج کرم است در اول و خشک در آخر درم خشک دراو در جز سیوم شربتی دو درم با آب نیم گرم
ص با دج قنطورا شجره مکه بیخ خیار شنبر عصاره سقمونیا اوقیه تخم حنظل یکدرم و نیم کوفته و بیخته بعسل مصفی
بسرشند **معجون مسهل** که کرم صرع و حب القرع تمام را اخراج کند قبل از ده روز سپس در پرهیز کنند و بی‌
انجره در آن این **معجون** نیکیست مقدار ده درم و شیر تازه با آب شا مند و در سر از قل هم شیر و شکر با باشا
اجزا چهار جزو است وزن شش درم و مجموع بکشند ص سرخس بیرنگ کابلی مقشر مکه یکدرم زیره معقل
مکه ده درم کوفته و بیخته با عسل بسرشند **معجون مسهل** دیگر اخلاط حاره و مخرج مواد جذام و مادهٔ جبات
و مطلق است اجزا یازده جزو است شربتی یکوقیه ص آلو بخارا و تمر هندی ستقا پوست و در یکدرم
رطل عناب و سپستان و موبز منقی مکه سی مثقال هلیله زرد و کشوث افتیمون بنفشه مکه پانزده مثقال
گل سرخ ده مثقال تخم خطمی و خیار و بادیان صندل زرد مکه چهار مثقال در آب بیزند و صاف کنند ترنجبین
مثل هر لیمو محمود و و ... مکه پنج مثقال داخل نمایند و چون بجوشد بعسل قوام شود ترنجبین در
وزن کنند و محموده را بیفشانند **معجون مستی** مجرب صنعت شیخ الرئیس اجزا هفت است زیاده ذخیره بهمنین
آورده بین اجزا هشت باشد بنا باقول وزن بیست یکدرم است و مقبول سیند که کافی بیست و چهار
درم مزاج کرم است در آخر درجه اول خشک در دوم ربع در جز اول شربتی هر روز مقدار بیست درم

بانیم من

بانیم من شیرازی صوفی سازند و با مغفل یا روغن کاو و شکر بگداز باشا مند ص مغات جو زنجبیل بهمن سرخ
سفید کرنبا کرما خشخاش سفید مکه سه درم حمرا کوفته و در روغن کاو بریان کنند اندکی و در من نخجان کنند و
و یکمن شکر و آب داخل کنند **معجون مسک حلوا** اجزا ده جزو است با عسل قوتش تا سه چهار سال شربتی
نیم مثقال الشراب سبب ص دارچینی جوز بوا قرنفل قاقله صغار قرنفل خولنجان دارفلفل عود عال مکه دو درم
نیم زعفران یکدرم نبات سه او قیه مشک نیم درم مثقال کوفته و بیخته بوزن آن عسل صاف بسرشند
معجون مسک شیره دیگر اجزا یازده است وزن آن چهل یکدرم و نیم شربتی یک درم ص زرنباد درونج مکه
یکدرم و نیم لؤلؤ کهربا بسد مکه یکمثقال بهمنین سنبل قاقله آشنه قرنفل مکه سه مثقال ابریشم خام یکدرم
نیم زنجبیل دارفلفل مکه سه درم مشک خالص نیم مثقال بوزن آن دو برابر عسل بسرشند **معجون مسک** نافع است
در دهکر و در محل و ضعف او دو دفع بی وقت نها کند و سدها بکشاید و ریاح غلیظه از منع عضل
دهد و مجنبی اورا و صلابت اجزای چهار ده جزو است و وزن آن بیست و هفت درم و نیم قوتش تا چهار
سال زمان آن اکثر بعد از ده ماه شربتی یکدرم تا نیم درم ص مشک ترکی و سلیخه سنبل الطیب سادج
ک سقی در بوند چینی جنطیانا و عی مکه ده درم زعفران تا نخود کرنس مصطکی مکه سه درم عود
هندی قرنفل هر سان مکه نیم درم بوزن آن عسل مصفی بسرشند **معجون مسک** که همان عمل
کند و بعینه همان نسخه است لیکن ده اوزان تفاوتی هست مقوی باهر ده جزو است وزن چهل درم
نیم مزاجش کرم است در اول در جز سیوم خشک در آخر در جز دوم شربتی مقدار با مثقال
با نخود بیابکرم ص مشک و سنبل سادج سلیخه لک منقی زرنباد مکه دو درم عود عال قرنفل قاقله
مکه یکدرم و نیم جنطیانا دو درم زعفران تا نخود کرنس مصطکی مکه چهار درم دارچینی زرنباد و شکر مکه
سه درم عسل بقدر کفایت **معجون مسک** دیگر که دل را قوی کند و خفقان سوداوی و هرچه از سودا زاید
سوداوی و تنگی نفس بلغمی را زایل سازد اجزا شانزده جزو است وزنش هفده درم و چهار دانگ
و سه طسوج مزاجش کرم است در یکدرم جز سیوم شربتی مقدار بخود دی شامی در شراب ریحان
در جلاب کرم بنوشند ص زرنباد درونج لؤلؤ کهربا بسد مکه یکدرم ابریشم خام بهمنین سادج
هندی سنبل قاقله قرنفل جندبیدستر مکه یکدرم و نیم زنجبیل دارفلفل مکه دو دانگ مشک اعلی سه
طسوج تنکیس دو وزن آن دو برابر **معجون مفاصل** که وجع خاصره گرمی پنجه و وجع مفاصل مجرب نموده
اجزا پنج جزو است وزنش هفده درم مزاجش کرم است و خشک در یکدرم جز نیم قوتش دو سال
زمان آن اکثر بعد از چهل روز شربتی دو مثقال با یکدرم ص سورنجان ده درم اسارون کوت
کرمانی فلفل زنجبیل مکه ده درم بانکبین مصفی بسرشند و گفته‌اند در سه روز هر روز دو مثقال یکدرم
باشا مند که تا نبوت **معجون مقل** باد بواسیر و بادی و بادی که در رود باشد دفع کند بکند
و اماس مقعده که حقنه آید سود دهد اجزا هفت جزو است وزنش هشتاد درم مزاج کرم است در یکدرم جز نیم
خشک در آخر دو درجه قوتش سه سال زمان آن بعد از چهل روز شربتی دو درم ص پوست
هلیله کابلی بلیله آمله و تخم سپندان سفید و کندنا و تخم ریحان مکه پنجه درم مقل پنجاه درم مقل را در

کنند احل سازند ودردها را بدان بسرشند معجون مقل ملین که طبع را نرم دارد ودرد پشت را و بادهای گرده را منفعت دارد
ودرد ها باشد نافع بود و دهد وآماس شرح ... بعضی اطبا هشت جزو است و زنان جهل جزو ... سه درم ص
پوست هلیله سه درم کابلی ... حب ... تمر هندی ... مقل ده درم مقل را باب کندنا حل
کنند و دردها را بدان بیامیزند و با عسل بسرشند معجون ملح هندی معده را پاک کند و رقت را باز دارد و خاصه
بلغم و سودای رطب و دفع بلغم و سودا ... اجزای او سه جزو است و زنان سه پنج درم از چهار درم ...
... جزو خشک ده درم اول درجه سیوم و زنان دو سه سال نگاه دارند ... چهل روز ...
و آب شبرم ... ص هلیله سیاه بلیله آمله هلیله کابلی اسطوخودوس ... افتیمون چهار درم
... نفطی ... غاریقون چهار درم سکنجبین معجون سازند معجون ملین که حفظ
صحت بکند ... استعمال نمایند اجزای او سه جزو است و زنان هفت درم ...
... خشک ... سال ... ص ... هشت درم
بادام مقشر ... معجون سازند معجون ملوکی نافع است بجهت ضعف باه و ضعف اشتها و ...
جامعست اجزای او چهار است ... ص ... زنجبیل
دارچینی مصطکی عود زعفران ... مثقال ... دو مثقال ... مثقال ...
... مثقال ... کلاب ... با عسل ... معجون منشط مقوی که شیخ
در قانون ذکر کرده و فرموده که منشط و مقوی ...
... خوش کند و ... طعام ...
اجزای این ترکیب ...
هر یک ... ده درم ...
... خشک ... سال ... مثقال ...
ص ... سنبل ... زعفران ...
دو جزو ...
...
آمله ...
... معجون ...
زنان هفت سال ... ص ... افیون ...
... بسرشند معجون ... که نافع است ...
... مثقال ...
دو مثقال ... ص ... مثقال ...
مثقال بعسل ... معجون ناخواه معده را پاک کند و اشتهای طعام آورد ...
... ص ...

بمثقال

بمثقال ... باسه ... زنجبیل ... مثقال ...
باسه ... بعسل بسرشند معجون نجاح ...
دفع ...
اطبا ... خشک ... مثقال
تا هفت مثقال و این نسخه اصل است و اجزای او هشت و زنان شصت درم ...
... و زنان هفتاد درم و ...
در سیوم ... خشک در اول درجه سیوم ... چهار مثقال و بعضی اطبا ... مشک و سنبل
و ... لسان الثور و مصطکی ...
کرده اند مشهور ... ص هلیله ...
و هلیله ... اسطوخودوس ... افتیمون ... بعسل ...
... ده درم ...
درم است معجون نقرس که نقرس و ... اجزای او ... معجون
فوتنجی ... در باب ...
معجون ... باشد ... معده و دماغ باشد و
... سه سال ...
بمثقال ص ... بعسل بسرشند معجون ... نقرس و وجع
مفاصل ...
و سودا ... مفاصل و نقرس و فالج و لقوه ...
اعصاب ...
... خشک ...
... مثقال ... ص غاریقون ...
...
...
...
...
... بسرشند معجون ...
و ...
...
...
و وسواس و جنون ... خشک ...

[illegible]

و بجهت گزندگی مار با آب ترنجبین و بر موضع گزیده طلا کنند و نفع میدهد سموم قاتله را چون با آب جنطیانا
یا انیسون بنوشند ... کلب ... بنوشند و ... ترکیب آنست که جمیع اجزا مدقوق
شده بعسل مصفی سرشته ... اجزای چهارده جزو است وزن هشتاد و هفت استار که پانصد و
پنجاه و یک درم باشد مزاج گرم است در درجه دوم و خشک در دوم در درجه دوم قوتش تا ده و دوازده سال
زمان ادراک قوت ... ششماه شربتی در مقدم کفته شد ص فلفل سفید ... زنجبیل ... استار زعفران
افیون ... ده استار فرفیون ... قسط ... بنج ... تخم کرفس ... استار عود
بلسان ... استار عسل ... مجموع را به معجون هندی نافع است ...
... بتحلیل ... و معده ... طبیعت ... نافع است ... اجزای این نسخه
شش جزو است مزاجش گرم است در آخر درجه دوم و خشک در اول درجه سیوم قوتش تا سه سال زمان
ادراک قوت ... چهل روز شربتی یکمثقال الی دو مثقال ص فلفل ... فلفل ... هلیله سیاه ... بلیله ... ازرق ...
بالسویه کوفته و بیخته ... مجرب ... کرده بعسل کف گرفته معجون سازند معجون بلادر جهت نفث حصات
... اجزای ... جزو است قوتش ... سال شربتی ... درم تا یک مثقال ... مثقال باب طبیخ ...
... سفید آن بلادر ... صاف سفید ... عقرب ... دماغ ...
... سفید ... سفید ... اسفنج ... باشد ...
... بیرون آمده باشد ... صمغ ...
... مثقال ... صمغ عربی تخم ... فلفل سیاه ...
با عسل سرشته معجون که بجهت ... نافع است و معتدل است و ... امراض عصب و صرع ...
میکند باذن الله عز و جل اجزای شش جزو است شربتی یکمثقال ص هلیله کابلی ... هلیله زرد ... بلیله اسطوخودوس
... درم عود ... بیخته ... درم ... معجون کرده ... معجون ...
... و مشهور است معجون عقرب در فصل ... شد اجزای ...
... است مجموع ... است قوتش سه سال زمان ادراک قوت ... ششماه شربتی ...
... ص عقرب سوخته ... مثقال زنجبیل یکمثقال فلفل ... مثقال ... فلفل ...
یکمثقال ... مثقال ... مثقال عسل ... معجون کنند معجون ... باه ...
... نافع باشد اجزای چهارده است ... شربتی تا دو مثقال ص سنبل ...
حب بلسان فلفل سفید ... زنجبیل ... عسل ...
... معجون بجهت اسهال ... نافع است اجزای شش جزو است شربتی دو مثقال ص تخم حماض
... تخم ... هلیله سیاه ... عسل ... سرشته
معجون که نافع است ... باشد اجزای ده جزو است وزن ...
مزاجش گرم است در آخر درجه اول خشک در ... قوتش سه سال شربتی ... درم ...
... ص ... بیخته عود خام ... درم ... مصطکی ... زعفران ... درم

کرمان مکی ... درم ... معجون سازند معجون که ... بلغم و صفرا ... نگاه ... ببهت ... بجهت ...
... اجزای ... جزو است وزن ... دو مثقال و دو درم مزاج گرم است
در دوم ... خشک در آخر درجه دوم شربتی یکدرم تا یکمثقال ص ... مشوی ... مقشر
بادام ... مقشر ... مثقال ... طبرزد ... مثقال زعفران ... درم ... سرشته معجون که ...
میکند ... اجزای هفت جزو است مزاجش گرم است در ... خشک در ... درجه
... قوتش دو سال شربتی یکمثقال ص ... سوخته ...
... بالسویه بعسل طبرزد سرشته معجون ...
اجزای دوازده جزو است وزن ... مزاجش گرم است در اول درجه دوم خشک
در آخر ... درجه سیوم شربتی یکمثقال اجزای آن ... تخم الحنظل مصطکی ...
... اسطوخودوس ... نمک هندی ... هلیله کابلی ...
سفید ... درم ... بعسل ... معجون که نفع ... صفرا و سودا ...
... و ... و نفع میدهد ... بادهای غلیظ و اشتهای طعام
... اجزای چهارده جزو است وزن ... درم ...
گرم است و خشک در ... شربتی ... درم ص ... فلفل ... درم
... زنجبیل ... هندی ... درم ... یکمثقال ...
... درم ... طبرزد ... زعفران ... درم ... معجون که هندی ...
... اجزای ... جزو است شربتی چهار درم ص ... کرمانی ...
مثقال ... هندی ... یکمثقال ... فلفل ... فلفل ... شکر ...
... سرشته ... معجون که ...
... یکمثقال ... هفت ... و ... پنجاه و دو درم شربتی ... معجون ص ...
... فلفل زنجبیل ... کابلی ... چهار درم ... بیست چهار
درم ... معجون که ... نافع باشد و ... امراض ...
باشد نافع ... اجزای ... جزو است ... و هفت درم قوتش چهار پنج سال زمان
ادراک قوت ... ششماه شربتی یکمثقال ص ... هلیله کابلی ... بلیله ...
اسطوخودوس ... پنجدرم عود خام زنجبیل ... عسل ... درم عسل صاف ...
... معجون ... فالج و لقوه و صرع و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد اجزای دوازده جزو است وزن
چهل و چهار درم قوتش ... ادراک ... شربتی ... معجون اول ص عاقرقرحا
... اسطوخودوس حب ... شیطرج هندی ... پنجدرم حلتیت دو درم
عسل ... چهار و نیم درم جند بیدستر ... درم ... عسل سرشته معجون که نافع
برد معده ... طعام ... و سوء الهضم ... و اوجاع معده ...

نافع است اجزا جزو است وزن آن شصت و شش درم قرنفل جوزبوا زنجبیل دارکشتی سعد و شش ماه فقاح شیرخشت
بکنفال ص حید بیدستر قسط شیرین سنبل الطیب فلفل سیاه دار فلفل دارچینی ملک او قسط سلیخه دو درم
مرجان سه درم افیون یکدرم هر دو جزو را خرد در شراب کهنه بگذارند تا بخیسانند کسند و اجزای کوفته
و بیخته را بدان سرشند با سفنج معجون سازند معجون که سرفه کهنه و ضیق النفس را نافع باشد
و آواز را آلت دم زدن را صاف کند و درد معده و قولنج و درد سینه را فایده دهد و بغایت سود کند
اجزا یازده جز است قرنفل سه سال زعفران دارکشتی سنبل چهار درم شیرخشت ده درم بالکیم ص
مرجان مغز بادام کشته صمغ عربی ملک پنجدرم کتیرا مقل ازرق الحبه راوندکره فره مانا زعفران بسباسه
ابرسا انیسون ملک سه درم زوفا با بن جلجوان ملک پنجدرم مویز منقی ده درم اجزا را کوفته و بیخته و
حبوب را بر مسک با طبیخ زوفا حل کنند و با فانید و عسل سرشند معجون که سلسل البول را نافع
باشد اجزا هشت است و وزن آن هر یکدرم قرنفل تا دو سال شیرخشت دو درم اخلاط آن کندر فانید کند و بعضی
مصطکی شاهبلوط کرم بیرون ده ملک بیست درم سعد کوفته گرد با ملک پنجدرم دار فلفل خصیة الثعلب
ملک سه درم سرشند مثل آن عسل پاک سرشند معجون دیگر که سرعت انزال و احتلام و تقطیر البول را
نافع است اجزا ده است و وزن آن هشتاد و دو درم قرنفل تا دو سال زعفران دارکشتی سنبل دیست
معوز شیرخشت سه درم ص مصطکی و عود کندر بلوط کهنه شونیز کشته خشک ملک ده درم زنجبیل
کرمانی و الحبی ملک پنجدرم پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه ملک سه درم سرشند وزن ادویه
عسل سرشند معجون دیگر که اسهال مثانه و تقطیر البول را نافع باشد اجزا شش جز است وزن
بیست درم شیرخشت ده درم ص کندر جلب سعد آس مجفف خشک ملک سه درم پوست هلیله کابلی
پنجدرم پوست هلیله زرد قلبه آب جوشش دهند و صاف کنند و پانزده مثقال عسل صاف فانید
سجزی را آن جوش دهند بقوام آورند و ادویه را بدان سرشند معجون که نفخ شکم و قراقر را دفع کند
بیرون کند اجزا شش جز است و وزن آن بالسویه شیرخشت دو درم ص ابهل کند نانخواه دارچینی زنجبیل بادیان
بسل سرشند معجون بجهت بادهائی که در اعضا باشد دور کند و رطوبت معده و سود دهد
دفع کند و تنقیه کند و امراض بلغمی را سود دهد و اخراج بلغم و سودا نماید و اعضای بدن را عرق
اجزا شش جز است شیرخشت سه درم ص صبر زرد حب الرشاد شونیز فلفل زنجبیل هلیله سیاه
ملک جزوی سرشند آن را عسل سرشند معجون دیگر که مشهور است بمعجون الشمال سفرا که بسبب
رطوبت باشد سود دهد اجزا چهار جز است وزن بیست و هشت درم شیرخشت مفید که ده
ص منفج لبوب سه درم مغز پسته پنجدرم تخم کتان و مغز بادام مقشر ملک ده درم ماسه درم فانید
معجون سازند معجون که اعضای رئیسه را قوت دهد و شهوت آورد و دماغ و معده را نیکو کند و طعام را
هضم کند و در باه منی بیفزاید و نعوظ تام کند در آن اجزا چهل و شش جزو است شیرخشت دو درم
ص دارچینی سنبل پوست بیدانجیر جوز بوا مغاث خولنجان بهمنین شقاقل تودری پوست
هلیله زرد بخور مریم بادیان ملک سه درم مصطکی زرنب هیل زنجبیل قرنفل اسارون سادج کبابه

پوست

پوست ترنج درونج زرنباد صندل سفید حب الفلفل بهمن نعناع بسباسه هلیله سیاه بوزیدان زعفران
جدوار کهربا بسفایج جاوشیر ملک دو درم سعد کوفی ریوند کل سرخ ملک چهار درم ماهی رو بیان تودری سرخ
زرنباد ملک پنجدرم مسک نیم درم مثقال عنبر اشهب یکمثقال زر ورق طلا سه عدد زر ورق نقره پنجاه عدد قند و
عسل هر دو بالسویه مقداری که معجون سازند چنانچه رسم است معجون که ضعف معده را زایل کند
اجزا چهارده جزو است شیرخشت ده مثقال ص طباشیر پوست سنگدان خروس یکدو مثقال
نعناع خشک قرنفل خارج فستق پوست ترنج و پوست هلیله زرد ملک یکمثقال مصطکی بهمنین صندل ابیض کشنیز
بالسویه بادرنجبویه حب الآس ملک دو درم گل سرخ سه درم کوفته و بیخته با شراب فواکه معجون سازند
معجون که نافع است کسانی را که از جهت درد معده طعام را قی کنند اجزا یازده جزو است شیرخشت
هر دو مقداری بادری ص اسولا زنجبیل سعد ملک یکدرم آشنه هلیله فلفل کبابه نانخواه ملک نیم درم زنجبیل
دارچینی سلیخه زرنباد ملک دانگ و نیم مصطکی عود خام ملک دو دانگ قرنفل سک ملک دانگی مویز منقی یک
کف مویز را بکوبند و در آب یا گلاب ضماد نمایند و شب بگذارند و بجوشانند تا غلیظ شود
و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشند معجون که نافع است سرفه صفرا و مرض سودا را و حکه و جرب
و سعفه را و منوی معده است و نفع میدهد قولنج و جمیع بادهای غلیظ را و اشتهای طعام
پدید آورد و جماع را قوت دهد اجزا چهارده جزو است وزن شصت و سه درم و نیم تخنبا مزاج
گرم است و خشک در درجه سیم شیرخشت تا سه درم ص محموده تیلاب تربد زرد فلفل یکدرم سه
درم عاقرقرحا تخم کرفس نانخواه تنگ زنجبیل هندی ملک یکدرم قرنفل زرنب ملک نیم درم افسنتین یکمثقال
علک مقشر دو درم شکر طبرزد زعفران ملک سه درم عسل دو وزن و نیم ادویه معجون که منقی بدن است
از رطوبات اجزا یازده است با شکر وزن شصت و هشت درم مزاجش گرم است در اول درجه
سیوم شیرخشت بجهت بوری و مفرح یکمثقال در آب گرم و بجهت اسقرنج پنجدرم تا هفت درم ص
فلفل سیاه دارچینی دار فلفل قرنفل سلیخه سعد زرنک مقشر جوز بوا ملک یکمثقال حب النیل شش مثقال
تربد سفید و شکر طبرزد ملک بیست چهار درم عسل بقدر احتیاج معجون که سنگ گرده و مثانه را
بریزاند وآن معجون عقرب است فرید بتخمیر کرم مذکور شد ده عدد اما ده دو عدد مختلف است
اجزا ایش هفت است وزن بیست و یکدرم مزاجش گرم است در یکدرجه و ثلث خشک در اول
دو درجه و لاد کشی عود دو شماه شیرخشت یکدانک نیم ص عقرب سوخته سه درم نیم جنطیانا ایسوی
نیم درم زنجبیل فلفل دار فلفل ملک دو درم و نیم بیخ کاکنج پنجدرم و نیم جندبیدستر چهار درم کوفته و بیخته بعسل صاف
سرشند معرفة ازنجربه بکلسوس علاج عظیم است نیشهای عقرب را و دفع میکند سم مار و بیر
و ملاعقر و مواد سمیه را معرفت تا ادویه یاد نهر ترا نا بموقع بیست چنانچه ظاهر است که سرطان
و طاعون را علاج شافی و دوای کافی نمیباشد و لیکن دو صباحک کفاف میکند و عفونت را زایل
بمساند و اخراج اخلاط عفنیه میکند باده را معرق و نافع است فالج و سکته و امراض دماغیه و
عصبیه را و سود مند است مستقی را چون بمار الکبریت بحری بنوشند با بادروج تاج تفنیج

سدها کند و مادهٔ عفن را بادرار بول دفع کند و در امراض چون عصب نافع و معدل مطلق فساد و نافع است
جذام را چون در ابتدا باشد و آشامیدن میشود در امراض جنون و صرع و دوام ممتد بمقدار یکدرم با شل آب
زیان قبل از فصد برای علاجیست مجرب و هم چنین سود میدهد آتشک فرنگ را و هر امراض جلدی را چون
جرب و حکه و قوبا و بهق و برص و نمش و کلف و جعف و غیرها را نفع میدهد ذات الجنب و خفقان
و بهتان و حمیات عفنه و عفنه را و وجع مفاصل و ساکن میکند در داخل شرب او طلا در قولنج و
حکیم کرده زیان فریفی عظیمی حجب عارض کرده بس تحلیل یافت و مشغول شد بسوی فلا بطلان
حرکت و ... باهاد با انواع علاجها هرچه سعی کردند اطبا فایده نکرد همین دو شل بحال ان اکثر
آشامید از این دوا و مالید بر بدن خنده شفا یافت شربتش از ثلث درم تا یکدرم است
ص طریق سفید شدن طلا چنین کنند که آب باران که گرم کرده باشند چندین مرتبه تا خوب
پاک شود پس خشک کنند و نرم بسایند و بانکه حل کنند پس صاف کنند در مکان سرد نهند
زان جا نبد مبارک چهل روز نه داد و دیگر که بدرم از دور بالا هم باشا منند مستعمل است محمود آنگاه بگیرند هی طریقها
و بچکانند باز بالا تر چنانچه میاه حاره را بچکانند ما آتش را مانند کنند شیشه را تا بچکد روغن
آنگاه روغن را بار دیگر بروغن ... بعضی ... در ... بچکانند تا بوی آن زایل
شود و بعضی با گلاب تقطیر میکنند و بعضی نقل با طریق طرطیر را باب گرم حل میکنند و صبوح اند و بیرون
میکنند آنرا محلول میسازند در روغن و بچکانند و این است دوای مبارک که مذکور شد معرق دیگر
کرداد و هر معرق است آشامیدن میشود در امراض که محتاج بعرق است و شفا میدهد سرطان و طاعون
شرابش ... ص بگیرند لیمون هر چیز خوب
و ... دو آتشه هر دو را بسایند و در بوته ... بگذارند ... لیمون را و عرق
کی و ... باب و خشک کی و بسایند و با ... بادوث و هم چنین مکرر میکنی تا لیمون
سفید شود ... سبز ... اگر ... عرق ... بطریق و ...
... مستعمل کنی معجون بفتح میم و سکون عین مهمله و ضم جیم ساد مهمله و سکون واو بالا آنچه چیزهای
شیره شده در عسل بفتح عین و سکون ساد مفرده و عسل شده هرچیز مغلی یعنی جوشانیده وان
در منضج بیان شود ان شاء الله تعالی معجون مر بفتح میم و سکون عین مهمله و ضم میم ثانی و سکون واو و فتح
میم ثالث و سکون ها قلبه باد بخالت مفرح بضم میم و فتح فاء کسر را مهمله مشدد هرچه روح حیوانی
را فشاند انبساط سازد و تعدیل مزاج آن کند و حزن را دفع نماید و هر چند اسباب مجتمع باشد تفریح
زیاده خواهد بود چون جهت صحت مزاج و عدم اخلاط ردیه بدن باشند در ساعت بملایمات قوت سمع
و دیدن مقبول با صبر و آشامیدن لذت ذایقه و بوئیدن ملایمات شامه و احساس کیفیات معتدله
ملموسه و ادراک صور خبریه ملایمه حس مشترک و خیال و دریافت معانی خبریه موافقه و هم و ترکیب صور
متخیله بمتخیله و اندان حفظ معانی جزئیه مانوسه حافظه و صحت قوتهای باعثه و قوتهای غاذیه و
مولده پس از تفریح مفرحات وجود آموده مذکور شرایط و طریق ترکیب و ترتیب و بنیاد مفرحات

طبایع مرکبات و شربات در مفتحات معاجین بتفصیل پیش کرده و الله اعلم بالصواب مفرح آزموده نافع است
مالیخولیا و توحش را و عمل اوقوت دهد و نشاط آورد اجزا هفت جدوار و زرنیخ سه درم و یکدانگ قرنفل
سه سال زمان رسانیده اکشی حبه نجهول دو نشر ریش دو درم بگیرم ص دو فی کل سرخ سعد فرنفل یک جفیدهم بسباسه
قشر سرخ زرنیخ فرنجمشک دو درم مشک یکدانگ تبشیر سبب معجون سازند مفرح اعظم موافق و
معدل مزاج مرجن و سکن تشنگی خون و رفع حمیع اخلاط فاسد و مانکند خون و مقوی جمیع اعضا
رئیسه و غیره و زیاد کند فهم و حفظ بر طرف کند اسهها عاد کسالت و بلادت و توحش و تقویت تحلیل بیرون
و مقوی شهوت باه است و دفع اقسام کرم و خفقان و مالیخولیا و وسوسه و بیهام و سخاوت عجیب الفعل
و جلیل القدر است و چون مداومت کنند یا قوت و یاقی جانرا مبدل میشود معجون یا قوت و آشامیدن
و طلا نمودن از بار و غیر بنفشه ایمن سازد از وبا و طاعون و نافعست سرعت و جنون و ضعف دل و توحش
نباتات مجرب و مقوی معده مثبت و حافظ صحت و بهترین مفرحات اجزا زرنیخ و شش ماه دارکشی
جدوار دو ماه نقرهٔ شربتش یکمثقال دو مثقال ص شاه نوع بادرنجبویه گل گاو زبان و رق تنبول مکه ده
مثقال ابریشم سرخ و سفید مکه یکمثقال لاجورد و غیر مغسول طباشیر گل مختوم زعفران در دوغ روزنب کباب
زرنباد مکه سه مثقال عنبر ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیرون پسته مکه دو مثقال مرجان لولو
کهربا مکه یکمثقال در حل نقره دوم مثقال ورق طلا و نقره و یاقوت رمانی مکه دو مثقال دو بهمن کوفته و بیخته
شکر سفید صد و پنجاه مثقال آب به شیرین آب سیب شیرین شرب به ریاس و گلاب و آب انار تفتنش و آب
تمر هندی ... و اگر نباشد آب لیمو و آب ریواس مکه بیست و سه مثقال بقوام آورده دو بار شربت و با باشد
عود با صندل یا مکه معجون سازند و مجموع ... و بعضی میگویند که بعوض گل مختوم گل ارمنی
کرده ام و بعضی ادویات را در شکیب کرده ام بسیار نافع بوده مفرح بارد نافعست خفقان و ضعف
قلب و معده را و مالیخولیا که از حرارت باشد اجزا ایشی بسبب ریع جدوار و زرنیخ شعث و بچلیلهٔ
مرجان کهربا ... در ادوی بلدی و خبر در هم قرنفل هفت سال زمانه اکشی حبه نجهول
دو نشر ریش یکمثقال ص صندل مقاصر بچله هم طباشیر عصاره رشک لولو مرجان گل سرخ
گل مختوم تخم کاسنی مغز تخم خیار و کاهو و کدو و خشخاش مکه سه درم خشب تکادعب بیلو فرکه ما
شاهی لیب سبز بحر لاجورد مغسول عقیق کهربا کشنیز پوست ترنج درونج چینی عود هندی
مکه دو درم یاقوت احمر کافور را با هم مکه دو مثقال ابریشم مقرض یکمثقال آب سیب و به و انار
مکه ... درم شکر طبرزد صد درم اجزا کوفته بیخته چون غبار و جواهر را صلایه نموده بعسل
انقدر که کفایت باشد لیس شد مفرح بارد که نافعست خفقان و ضعف دل را و دفع میکند
خارها چون اتفاق افتد بوب نوشتند اجزا ایشی سبب و مفرحات بنفشه طبرزد و زرنیخ
شعث و شش درم بهم مثقال حشیش سه دانگ بهم در حجر خشک دارچینی جبر
قرنفل سه سال زمان دارکشی حبه نجهول دو نشر بیش دو درم ص گل سرخ و گل نیلوفر زرد
و کرمانشاهی مکه ده درم لولو سفید کهربا لسان الثور طباشیر صندل سفید و صندل سرخ و خشب

اکادی یکی سه درم بهمنین تخم خرفه بخته ده چهار درم و خرفه و تخم شاهسفرم [illegible] بادرنجبویه و تخم کاهو و کاسنی
و خیار [illegible] مکه دو درم کافور نیم مثقال شکر طبرزد چهل درم مفرح بارد دیگر که نافع است مر صفرا و اسهال را اجزا
هفت جزو است اوزان یاقوت ده درم نیم دیگر پنج درم مزاجش سرد است در سوم خشک در دوم
قوتش ده سال زمان استعمالش بعد از ده روز در تابستان [illegible] شربتش یکدرم و نیم ص گل سرخ طباشیر
کهربا کشنیز خشک مکه ده درم مروارید یکدرم و نیم گل مختوم دو درم کافور پنج درم و نیم کوفته و بیخته
و لولو را اصلاح کرده به رب سیب ترش معجون سازند مفرح بارد دیگر که بسیار نافع است خفقان
و ضعف دل را که از حرارت باشد و سودا را که از صفرا سوخته و خون سوخته هم رسیده باشد
اجزایش هژده جزو است وزنش چهل هشت درم چهار دانک مزاجش سرد است در اول در جه دوم
خشک در [illegible] قوتش هفت سال زمان استعمالش بعد از چهل روز شربتش یکمثقال لولو
یکدرم [illegible] صندلین تخم کاسنی پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و گل بنفشه مکه ده درم [illegible] درم
[illegible] چهار درم گل سرخ پنجدرم کافور گل مختوم یاقوت رمانی [illegible] کشنیز خشک
مکه یکدرم طباشیر سه درم مروارید مغسول چهار دانک بدستور معهود با رب سیب و نبات
در [illegible] بقوام آورده سرشته شند مفرح بارد دیگر خفقان گرم را سودمند باشد و دل را قوت دهد
اجزایش چهارده جزو است [illegible] کافور و زعفران وزنش [illegible] یکدرم و نیم مزاجش سرد است در [illegible]
[illegible] کافور و زعفران و با کافور سرد است [illegible] خشک [illegible] در اول در جه
دوم قوتش [illegible] سال زمان استعمالش بعد از چهل روز [illegible] شربتش از یکدرم تا یکمثقال ورق
گل سرخ طباشیر تخم خرفه بهمن سفید کاوزبان مکه ده درم کشنیز بریان کرده صندل مقاصری
مکه یکدرم مغز تخم خیار [illegible] و مکه چهار درم زرشک [illegible] شش درم مروارید بکر کهربا بسد مکه نیم درم
ورق [illegible] کافور نیم درم و دانک زعفران را اضافه کرده [illegible] کوفته و بیخته و جوهر را اصلاح کرده [illegible]
[illegible] شربت سیب [illegible] بقوام آورده باشند سرشته شند مفرح بارد دیگر که خفقان و ضعف
دل که از گرمی باشد [illegible] اجزایش نوزده جزو است وزنش شصت دو درم و نیم مزاجش سرد است
در ثلث در جه [illegible] خشک [illegible] قوتش سه سال زمان استعمالش بعد از چهل
روز تا دو ماه شربتش یکدرم ص طباشیر و بهمنین [illegible] کشنیز پوست بیرون پسته لولو
بکر کهربای سوخته بسد سوخته ابریشم سوخته مکه دو درم کاوزبان ده درم [illegible]
درم عصاره [illegible] گل [illegible] صندل مقاصری سه درم زعفران نیم درم یاقوت چهار
دانک ورق طلا و نقره مکه یکمثقال آب سیب [illegible] آب حامض [illegible] صاف [illegible]
بدستور [illegible] معجون سازند مفرح بارد دیگر که خفقان و ضعف دل گرم را سودمند باشد
اجزایش پانزده است وزنش چهل شش درم مزاج سرد است در [illegible] خشک در [illegible]
یکه [illegible] قوتش سه سال زمان استعمالش بعد از چهل روز شربتش یکمثقال ص طباشیر سفید بهمن
سفید ورق گل سرخ کاوزبان مکه چهار درم بهمن سرخ بسد کهربا لولو بکر مکه یکدرم صندل

سفید

سفید مکه کشنیز خشک مکه دو درم تخم خرفه هفت درم زرشک بیدانه ده درم ورق طلا و نقره مکه نیم درم پوست
بیرون پسته یکدرم قند سفید [illegible] عرق بید مشک [illegible] بقوام آورده [illegible] سرشته شند مفرح بارد
دیگر که خفقان [illegible] اجزایش هشت جزو است وزنش بیست و یکدرم و نیم دانک مزاجش سرد است
در اول [illegible] خشک [illegible] شربتش یکدرم ص لولو بکر کهربا بسد سوخته کاوزبان [illegible]
مکه دو درم طباشیر یکدرم مشک [illegible] قند سفید ده درم اجزا را کوفته و بیخته بگلاب سرشته شند
مفرح بارد صفرا اجزایش چهار جزو است وزنش چهار درم و دو قیراط مزاجش سرد است در [illegible]
خشک [illegible] شربتش یکمثقال ص کشنیز یابس دو درم گل سرخ طباشیر یکدرم کافور
دو قیراط [illegible] شراب سیب سرشته شند مفرح بارد دیگر که ضعف قلب و سوء المزاج حار را زایل کند و تقویت
تمام کند [illegible] وزنش بیست مثقال [illegible] شربتش یکمثقال ص طباشیر ده درم [illegible]
[illegible] هندی [illegible] بهمن
سفید مکه دو درم [illegible] صندل سرخ و
سفید مکه و مثقال لولو بکر بسد کهربا مکه یکمثقال زعفران نیم درم کافور نیم دانک مشک [illegible]
مکه یکدانک [illegible] سیب با حامض [illegible] معجون سازند مفرح بارد که سوء المزاج حار [illegible]
[illegible] قوی [illegible] و [illegible] دل را اصلاح آورده اجزا با جلاب [illegible]
[illegible] درم و چهار دانک شربتش [illegible] با گلاب و بید مشک و شراب [illegible]
[illegible] ص گل سرخ
طباشیر یکدرم تخم خرفه و خیار [illegible] دو درم [illegible] و صندل [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم لولو بکر [illegible] کهربا و بسد [illegible] مثقال با جلاب سرشته شند مفرح بارد دیگر نافع است خفقان
و ضعف دل که از حرارت باشد [illegible] و [illegible] دفع کند و تشنگی [illegible] اجزایش [illegible] جزو است وزنش
هفتاد درم و یکمثقال مزاج سرد است در [illegible] خشک [illegible] قوتش سه سال [illegible]
[illegible] بعد از چهل روز [illegible] شربتش یکمثقال ص گل سرخ ورق نیلوفر [illegible] ده درم [illegible]
کهربا [illegible] صندلین طباشیر [illegible] کشنیز پوست [illegible] کافور [illegible] درم بهمنین
تخم خرفه بخته [illegible] و تخم بادرنجبویه و خرفه و کاهو و کاسنی و خیار [illegible] مکه دو درم کافور
یکمثقال شکر طبرزد [illegible] با شراب سیب بقوام آورده باشند معجون کنند مفرح بارد دیگر نافع است
[illegible] و [illegible] است [illegible] اجزایش هفده جزو است اوزان [illegible]
شصت و چهار درم [illegible] و مثقال ص گل سرخ ده مثقال [illegible] یکمثقال [illegible]
[illegible] صندل سفید طباشیر [illegible] بادرنجبویه پوست بیرون پسته [illegible] مکه سه درم کشنیز
و خرفه و گل گاوزبان مکه پنجدرم با هفتاد پنجدرم شراب سیب [illegible] و طلای [illegible] و نقره [illegible]
و [illegible] مکه یکمثقال [illegible] نیم مثقال [illegible] میشود مفرح بارد [illegible]
[illegible] نافع است و [illegible] دل [illegible] باه [illegible] سود

صندل است نافع بهی و تب دق و خفقان اگر حار باشد دفع میکند بخلاف سودای سوخته را خرابیت
چهار جزو است شربتش یکمثقال ص تخم کاهو و خرفه و کدو و خیار مجموع مقشر یکسه مثقال تخم خرفه مثله
لؤلؤ بکم نیبد کهربا سرطان نهری سوخته ابریشم مقرض مکه یکمثقال صندل سفید دو مثقال عود
هندی ده درم ریخ زرنباد بهمن سفید مکه یکمثقال ورد دانگ هیل طباشیر مکه دو مثقال گل سرخ
نیم مثقال زعفران نیم مثقال کافور یکمثقال مشک ذکی عنبر دو دانگ گاوزبان سه مثقال ابریشم سیب کادی
یکمثقال ان عدم قند له مثقالی من خشبه بادو مثقال صندل سرخ کنند و ادویه را کوفته و بیخته و جواهر
صلایه کرده با گلاب قباشند و با شربت سیب و انار و به بالسویه معجون سازند مفرح جالینوس نافع است
خفقان را و صعود ابخره بدماغ و صرع و سدد را و دق را و شقیقه و مالیخولیا و حمی و تشنگی و قطع خون
و نکایت سموم را اجزا بیست و دو جزو است مزاجش معتدلست بدانچه سوم خشک در اول درجه
وزنش نیم مثقال شربتش یکمثقال ص هلیله در شیر جوشانیده هفت روز در گلاب سه روز گل گاوزبان
خرفه مکه بیست مثقال صندل سرخ و زرد و سفید پوست بیخ باد رنگ سنبل الطیب مکه ده مثقال بهمن سفید
دارچینی کشنیز خشک طباشیر پوست نارنج و بیخ ابریشم مقرض کهربا مکه نیم مثقال مرجان لؤلؤ
مکه سیم مثقال طلای محلول نقره محلول نقره یاقوت مکه دو مثقال با شراب سیب و به و ریباس
و رمان بالسویه بسرشند مفرح جواهر مفرح خواجه رشید الدین و زنبرست مفرح حار کرفاتی
خفقان سرد و ضعف معده را اجزایش بیست و پنج جزو است وزنش یکصد و ده درم نیم
مزاجش گرم است در دوم و در جه خشک در یکم جوهرش ژنش هفت سال زمان اثر کیش بعد ده و ده ماه شربتش یک
مثقال ص کهربا نشو ساد کوکوتشی درم زعفران زرنباد درونج مکه سه درم گاوزبان گل سرخ مکه ده درم
بادرنجبویه هفت درم سادج چهار درم بزر بادروج بخجیه درم عود مشک مروارید حرق مغسول
سنبل الجندخیه بزر قاقله مکه یکدرم یاقوت یکدرم در و نیج اسطوخودوس غام مکه ده درم عنبر اشهب دو
مثقال دارچینی چهار درم کنند ده ده درم نیم لؤلؤ بیست درم اجزا را کوفته و بیخته بعسل صاف سه چند
بسرشند بعد شش ماه بکار برند مفرح حار دیگر که خفقان سرد و ضعف دل را سود دارد اجزایش بیست
جزو است غبار زنند و مقوی وزنش صد و شصت درم مزاجش گرم است و خشک در آخر درجه
اول شربتش یکمثقال ص گاوزبان بالنگو بهمنین تخم فرنجمشک مکه هشت درم آمله دو مثلث جینانید
و بریان کرده و بیست درم عود قاقله ده درم گل مختوم لؤلؤ کهربا مکه یکمثقال زعفران یکدرم قرنفل بسد کهربا
زرنب کشنیز خشک دارچینی مکه دو درم کبابه زرنباد مکه سه درم ورق گل سرخ صندل ورق اصفر
مکه پنجدرم عسل بلیله چهار یاقوت دمانی زر محلول نقره محلول مکه نیم درم درونج مکه یکدرم و نیم مروارید
سوده نیم من قند سفید بکمال نیم کهربا بالسد سوخته بد سوده معجون سازند مفرح حار دیگر
خفقان و ضعف دل که از سرد بود باشد نیل کنا خیر چهار جزو است وزنش بیست و یکدرم مزاج گرم است
در آخر درجه دوم و خشک در یکی جزو دوم شربتش یکمثقال ص زرنباد درونج گاوزبان مکه
شش درم بادرنجبویه سه درم کوفته و بیخته شراب سیب برابر وی بسرشند مفرح حار دیگر نافع

خفقان

اول درجه سوم شربتش
خفقان روحی و مالیخولیا را اجزایش هفده است مزاجش گرم است و خشک در اول درجه سوم شربتش
یکمثقال ص بادرنجبویه تودری ترنجبین قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله دار مشک سک لسان عصفور بهمنین زرنباد
درونج تخم بادروج و تخم فرنجمشک اجزا بالسویه مشک عنبر و عسل هلیله و کاملا با عسل بسرشند مفرح حار اقوی
دیگر حکیم عماد الدین محمود شیرازی تهذیب داده اجزایش بیست و هشت است وزنش یکصد و هشتاد و چهار
درم و سه قیراط مزاجش گرم است در دوم در درجه اول خشک در دوم در جه قوتش تا شش هفت سال زمان
ادویه کثیرالنفع بعد دو ماه شربتش نیم مثقال ص عود هفت درم درونج خصیة الثعلب مایه شش لعوقیت
سنا مکی مصطکی سکر الطبرزد مکه سه درم سنبل قرنفل هیل بزر زعفران تخم شلغم ذوقوب و زرنب سرخ شقید
و خولنجان سقنقور زنجبیل بادام و پسته و فندق و مغز تخم خربزه چنزبوا و کبابه یاقوت سرخ الجو
کبابه چینی دارچینی یکمثقال پنجدرم زرنباد فلفل دارفلفل زنجبیل مکه ده درم افیون یا نوده درم جندبیدستر و عنبر ورق طلا و نقره
مکه دو درم مشک سه قیراط عسل دو وزن ادویه مفرح حار جهة خفقان و مالیخولیا و وحشت و سوء
هضم و اشتها و هضم طعام نافع است و شبکه را دیگر موی سفید شود و رنگ رو را خوب کند و نیکو سازد
واز تولد ترش باد و بهبود و تبهای سرد دفع و مرطوبی را اجزایش بیست جزو است قوتش تا سه سال شربتش
از یکدرم تا دو درم ص بادرنجبویه تودری افتیمون قرنفل قرفه زعفران مصطکی جوزبوا قاقله کباد
تا مشک سک بهمنان زرنباد درونج بزر بادروج و تخم فرنجمشک مکه دو جزو مشک و عنبر مکه
نیم جزو هلیله کابلی بیست درم آمله منقی بدو پیچی در دو سیر آب بجوشانند تا یک رطل باند
صاف آن را ضم کرده یک رطل عسل بر وی زنند و بجوشانند تا آب برود و عسل بماند آنگاه عسل را بسرشند
ادویه کوفته بسرشند مفرح حار دیگر نافع است اخلاط سودا و بلغم لزج و تفتیح سدد
و منقی دماغ است از ابخره متصاعده و حواس را قوی میکند و سرور و نشاط می آورد و تحلیل میکند
ریاح غلیظه را و هضم طعام را زیاده میکند و اگر یکچند اجزای این مفرح را بعسل چند با دو وزن
مفرح سهل الوجود بسرشند و سه درم با دزهر دو درم ورق نقره یکدرم ورق طلا اضافه نمایند
نفع بیشتر کند و اقسام مالیخولیا را زایل گرداند چون بزیه مدد وقت کند اجزا بیست و یک جزو است
مزاجش گرم است در اول درجه سوم معتدل قوتش سه سال شربتش سه درم ص افیون
اسطوخودوس حب بلسان سلیخه اسارون قرنفل که چهار مثقال زرنباد درونج لؤلؤ کبیر کهربا
مرجان بهمنین سادج سنبل قاقله کبابه قرفه جند مکه سه درم حریر محرق دو درم زنجبیل فلفل دار فلفل
مکه یکدرم با عسل کف گرفته بسرشند مفرح حار کثیرالمنافع نافع است همه امراض بارده را و جنون و وسواس
و تقویت اعضای رئیسه میکند و میکشاید سدد ها را اجزا ده جزو است مزاجش گرم است در سیوم
و خشک در دوم قوتش تا دو سال شربتش یکمثقال ص آشنه اظفار الطیب تا مشک فرنجمشک
بالسویه قرفه قرنفل دارچینی سنبل یکی مثل نصف اجزا مصطکی و زعفران مکه ربع اجزا با عسل
بسرشند مفرح حار نافع است خفقان را که از سردی باشد گرم میکند دل و معده را تقویت
میکند اجزا ده جزو است شربتش یکمثقال ص قرفه العنبر قرنفل و قرفه و سنبل مکه جزو جزو آشنه

اطریفل لطیف نانخواه مشک فرنجمشک ملکه دو درم مصطکی و زعفران ملکی نیم جزو سلیخه سنبل معقی برشته
مفرح حار دیگر از دستور نافع است خفقان را و وجاع قلب و معده و کبد که از سودا و بلغم و
با حرارت و بادها بود مدوکی جیل الافند مکثرالمنافع اجزا شاه تره جزو است شربتی سه درم نانخواه درم
بهمنان ملکه پنج درم هیل بوا کیک کشنیز خشک طباشیر گل ارمنی ملکه سه درم تخم سیاهدانه لسان الثور برنج باریه بجه
ملکه ده درم ابریشم خام صندل مقاصیری پوست بیرون بسته ملکه دو درم عود قماری نیم مثقال کوفته بیخته
آب سیب ترش و به و آب حماض یا اترج و آب انار ترش و آب زرشک و گلاب و ... و شراب ریحانی
ملکی سه درم شکر طبرزد سپید ده درم بدستور متعارف معجون سازند **مفرح حار** دیگر از کتب جالینوس
بیست و یک جزو است شربتی سه درم نیم **ص** ورق گل سرخ شش درم سعد کوفی پنج درم قرنفل اسارون
سنبل مصطکی قرنفل ملکه سه درم زرنب زعفران فرنجمشک نیم بادرنجبویه لولو کبار سادج هندی ملکه دو درم
هال بسباسه فاقله جوز بوا ملکه یک درم ورق طلا و نقره ملکه پنج مثقال مشک یک دانگ ادویه را کوفته و بیخته
لولو را سائیده با کمی آمله مدبر بکنند طلا و نقره را با آب کرم شد بدا کرده بکشانند و در بجوشانند پس
بجوشانند تا ثلث بماند ده هم مانده ... غربال موئی بگذرانند ... با عسل قوام کرده ... بقوام
آورند و ... و های باید ... بسرشند **مفرح حار** نافع است سودا المزاج بارد قلب را اجزا
دوازده جزو است وزن هر یک پنج درم و یکدانگ شربتی یک مثقال با شراب حماض یا اترج و گلاب و بید مشک
ملکه ده درم مصطکی عود دارچینی قرنفل سنبل سلیخه جوز بوا کبابه فاقله جوز بوا پوست ترنج ملکه پنج درم مشک
یکدانگ با شراب سیب بسرشند **مفرح خواجه رشید الدین وزیر طبیب** حاذق بوده و دقایق اصول
این مرکب را قبل از وزارت ترکیب کرده مشهور است بمفرح جواهر خفقان و وسواس و ضعف دل را
نافع است و حکیم کرده ... دماغ را قوت دهد و لون را بغایت صاف کند و نشاط تام آورد
و بادهای سودا را دفع کند و دل را قوت تام دهد و خوشی بسیار است بهمین اختصار نمودم
اجزایش چهل و شش جزو وزن صد و هفتاد و یک مثقال مزاجش معتدل است در حرارت و برودت
خشک در اول در جه دوم قوتش هرگاه در ظرف طلا یا نقره یا چینی باشد سالهای بسیار و الا چهار
پنج سال زمان ... شربتی نیم درم تا یک درم **ص** یاقوت سرخ بسد کهربا لاجورد
سنبل الطیب سادج بهمن سرخ بادرنجبویه کلاه صینی ملکه دو مثقال یاقوت زرد و کبود و یاقوت سفید
و عقیق سرخ لولو کبار پوست بیرون بسته بادرنجبویه گل گاوزبان عود قماری ده درم عقرب و ورق
طلا و نقره و ورق گل عنبر اشهب دارچینی بهمن سفید ملکه چهار مثقال ... شراب
عرق ... ابریشم سوخته و ورق قرنفل صندلین ... بادرنجبویه قرنفل دارچینی کبابه
چینی فاقله کبابه ملکه سه مثقال زرنب یکمثقال نیم تخم فرنجمشک گاوزبان طباشیر سفید ملکه پنج مثقال
آمله مقشر پوست هلیله کابلی ملکه ده مثقال عصاره ریوند شک بادزهر مثقال مشک ترکی یک مثقال
کافور قیصوری نیم مثقال آب سیب اصفهانی ملکه آب حماض نیم من گلاب ... عرق
بید مشک درمی نبات مصری مثله بدستور معمول سازند **مفرح دلگشای بارد** ضعف

دل و

دل و وسواس و خفقان را زایل کند و دل را قوت دهد و نشاط آورد و شکفتگی تمام آرد اجزا چهارده جزو است وزن ان شصت
هشت درم مزاج سرد است در درجه دوم و در جه اول خشک است در درجه یکم شربتی یک درم **ص** لولو کبار تخم بادرنجبویه
پوست بیرون بسته و پوست بادرنگ صندل سرخ و سفید ورق گل سرخ تخم فرنجمشک ملکه سه درم بسد کهربا ملکه درم نیم
کهربا و ... سادج و قرنفل کبابه بهمن سرخ دارچینی ملکه یک درم لعل عود خام ملکه یک مثقال یاقوت زرد دو درم و نیم
عقرب و ورق طلا و نقره و عنبر اشهب ملکه نیم مثقال بهمن سفید کشنیز خشک گل ارمنی طباشیر ملکه دو درم زرنباد
کافور قیصوری ملکه نیم درم گاوزبان آمله مقشر ملکه پنج درم عصاره ریوند شک ده درم زعفران دانگ مشک
... با شراب حماض نیم من شراب سیب اصفهانی چهل مثقال شراب به بیست مثقال بدستور معجون
چون کنند **مفرح دلگشای بارد** اجزا چهارده جزو است شربتی یکمثقال **ص** طباشیر بهمنین ورق
گل سرخ بسد کهربا لولو ملکه یکمثقال صندل سفید کشنیز خشک ملکه دو درم خرفه هشت درم زرشک بید
پنج درم طلا عطور نقره ... نیم درم پوست بیرون بسته یکدرم قند سفید و گلاب ملکه یکمن آب ترنج
چهل مثقال **مفرح دلگشای حار** جهت خفقان و ضعف دل که از سردی باشد زایل کند باد را ... عرق
اجزا هژده جزو است وزن شصت و دو درم و نیم ... حرارت ... است خشک در اول خشک جزو اول
شربتی ده درم **ص** پوست بادرنگ ورق گل سرخ گاوزبان مغز تخم خربزه و خیار ده و مغز بادام ملکه پنج درم
بهمنین ملکه دو درم و نیم هلیله سیاه دارچینی زعفران مغز بادام ... مقشر خشخاش سفید ملکه سه درم قرنفل
دو درم کرفس یکدرم مشک ترکی یکمثقال بادرنجبویه پنج درم نبات یکمن ترنجبین سفید نیم من بدستور
معجون سازند **مفرح دلگشا معتدل** خفقان و ضعف دل را زایل کند و نشاط آورد اجزایش شانزده
جزو است شربتی ده درم **ص** بهمن سفید ده درم پوست هلیله کابلی پوست بیرون بسته و تخم ابریشم خام مقرض
لولو کبار ملکه دو درم گاوزبان ... بادرنجبویه ملکه ده درم کشنیز خشک طباشیر ملکه سه درم بسد
کهربا بادزهر ... تخم ملکه یک درم عود خام یکمثقال آب به آب انار و آب حماض آب زرشک ملکه ده
قند سفید و شراب بنفشه ملکه صد مثقال ... با شراب ... بقوام آورند و ادویه کوفته و بیخته بیالایند
بسرشند **مفرح رشیدی** این ترکیب خواجه رشید الدین است اجزایش چهار جزو است وزن بیست
درم شربتی یک درم **ص** لعل بیجاده ملکه یکمثقال زعفران سه مثقال عنبر اعظم ... و ورق طلا
و ورق ... ده مثقال قند سفید پنجاه مثقال در گلاب بقوام آورند و ... ساییده
بان بسرشند **مفرح روحانی** را با قوت بیان شود ان شاء الله تعالی **مفرح ذهبی** نافع است مزاجهای حاره را
و منع میکند بخارات سوداویه را و تعدیل مزاج جگر کند و اعضای نفسانی را قوت دهد ...
گردانند اجزا بیست و شش جزو است شربتی یکمثقال **ص** آمله مقشر گلاب خشخاش سفید تخم خرفه کشنیز خشک
ملکه بیست مثقال مغز تخم هندوانه و خیار و کدو و گل گاوزبان بادرنجبویه ... ابریشم مقرض ... بهمنین پوست
ترنج گل گاوزبان ... طباشیر ملکه پنج مثقال عصاره ... زرشک تخم کاهو ... مقشر
گل سرخ ... مقشر گل نیلوفر ... ملکه دو مثقال مشک و کافور ... ملکه نیم
مثقال عنبر اشهب یکمثقال با شراب ترش و شراب سیب و امثال ان بسرشند و ده ... لولو

مرجان کهربا مکه چهار مثقال عنبر دو مثقال اضافه میکنند مفرح سرد دیگر جهت اصلاح امراض حاره
و تنقیه بخره و تعدیل مزاج جگر و گرده نافع است اجزای او هشت است و وزن شانزده مثقال تخمینا سه ربع
در سیوم تا دو سال شربتی تا دو مثقال ص خشخاش سفید کشنیز خشک مغز تخم خیار ده مثقال
... مکه سه مثقال طباشیر گل مختوم گل سرخ لسان الثور مکه یکمثقال نیم عصاره ... بیشک یکمثقال با عسل
هلیله کابلی سرشته مفرح سرد دیگر که خفقان دموی و صفراوی را نافع باشد اجزای یازده جزو او
وزن او چهل بخند نیم دانگ و ربع دانگ شربتی دو درم ص طباشیر کادو بان تخم کاسنی مکه سه درم کل
... یازده درم صندل دو دانگ ... کهربا و نبات ... مکه چهار درم زعفران نیم درم ...
نیم مثقال بدستور معجون سازند مفرح سهل الوجود نافع است ریح و خفقان و دهشه و سقوط قوی
و صداع مزمن و امراض جگر و توحش و شبهای عفنی و دیگر مفرح سرد و تزکیه نیسیا است و ...
صاف میکند و کسل و بلادت را زایل میکند قوت بکمال است شربتی یکمثقال آب سیب ده درم طلا اکسیر
آب الطلا آب و ... نقره آب ... امکان کرده باشد و ... افتیمون نیسیا سه فاطر کیاه صندل ... یکمثقال ...
مثقال و کوفته در ... مثقال ... خام ... آب ... پس بجوشانند تا ...
بماند پس صاف کرده با مثقال شکر و مثل آن آب سیب و آب بلغم ... و مفلد ... ده درم تخم
ریحان و مثل ان تخم بادرنجبویه اضافه نمایند مفرح شیخ الرئیس ابو علی سینا ... که ... گرده ... سال ...
ذکر کرده و منقسم به سه قسم ساخته اجزای ... هشتاد و ... است و کذلک ... کم است
در سیوم در جزء اول خشک ... جزو ... و ... شربتی یکمثقال
ص لولو کهربا مکه یکدرم ابریشم مقرض سرطان ... مکه یکمثقال و یکدانگ لسان الثور
بجیده ... الذهب و دانگ تخم ... و تخم بادرنجبویه و تخم بادرنجبویه و ... مکه سه درم بهمن
عود هندی ... و ... مصطکی ... زعفران هیل بوا فاطر کیاه بسباسه مکه یک
مثقال افتیمون دو درم نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال ... دو مثقال تخم کاسنی ... نیم
... چهار درم ... ده درم گل سرخ چهار درم مشک دو مثقال کافور نیم مثقال عنبر یکمثقال
سنبل سادج مکه دو درم عسل ... نیم اوقیه مفرح شیخ الرئیس نوع دوم که جهت ... ساخته
اجزای ترکیب چهل و سه جزو است و وزن یکصد و هشت درم ... در ... اول
خشک ... آخر ... دو درم ... چهار سال شربتی یکمثقال ص لولو کهربا مکه یکدرم
نیم ابریشم و سرطان ... مکه یکمثقال و یکدانگ کادو زبان و شاهتره و تخم کاسنی و طباشیر مکه نیم
... طلا ... تخم ... و تخم بادرنجبویه و تخم ... یاقوت مکه سه درم بهمنین
عود هندی ... مصطکی ... دارچینی مکه یکمثقال زعفران یکدرم
هیل بوا فاطر کیاه بسباسه مکه یکمثقال سنا مکی چهار درم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال
و ... دو مثقال ... چهار درم ... ده درم گل سرخ ده درم مشک نیم درم کافور نیم مثقال
عنبر یکمثقال سنبل دو درم سادج ده درم ... هشت درم تخم کاهو دو درم صندل سه درم

عسل دو

عسل دو وزن ادویه مفرح شیخ الرئیس ابو علی سینا قسم سیوم که جهت صبر ... ساخته اجزای او چهل و سه جزو است
و وزن شصت و ... درم ... دانگ ربع ... دو مثقال سه دانگ نیم که مجموع آن یکصد و دو درم باشد ... نیم
در یکدرم ... خشک ... نصف آخر ... و هم زمان ... شربتی یکمثقال لولو کهربا بسد مکه
یکدرم نیم ابریشم یکمثقال و یکدانگ لسان الثور بجیده ... الذهب دو دانگ تخم ... بادرنجبویه و تخم
بادرنجبویه ورق ... مکه سه درم ... منی ... مصطکی ... دارچینی مکه یکمثقال زعفران
نیم درم هیل بوا فاطر کیاه بسباسه مکه یکمثقال افتیمون دو درم نیم اسطوخودوس سه درم جدوار یکمثقال ... تخم
دو مثقال تخم ... گل سرخ ... چهار درم مشک دو مثقال کافور ... مثقال عنبر یکمثقال سنبل
و سادج مکه دو درم ... عود بلسان زنجبیل ... درم ... دو مثقال عسل
... مفرح معتبر دیگر منقول از شیخ ... اجزای چهارده جزو است و وزن چهارده درم و ... دارچینی
... خشک ... شربتی یکمثقال ص کشنیز خشک دو درم گل سرخ و طباشیر
مکه یکدرم کافور ... سیب ... مفرح صندلی ... ماوی مذکور شود
ان شاء الله تعالی مفرح طوما ... معناه جبار القلب جالینوس ... درم ... که ... مفرح فایق معتدل
معناه ... آمده ... با وجود ... اجزای ... جزو است
مزاج معتدل است ... خشک ... درم شربتی ... درم است ص لسان الثور ...
کهربا ... سفید ... ابریشم ... معجون سازند مفرح
فایض نافع است ... ضعف ... و مسهول ... باشد اجزای ... جزو
وزن ... هشتاد و ... درم ... در جزء اول خشک ... شربتی
یکدرم و نیم ص لولو کهربا ... مکه سه درم مرجان یکدرم و نیم ... درم لعل یکدرم بهمنین طباشیر گل مختوم
تخم ... آمله ... کلاه ... تخم ... عصاره ... تخم کاهو ... زرشک
سرطان ... مکه دو درم عود یکدرم کشنیز خشک یکدرم نیم زعفران نیم درم پوست ترنج
یکدرم ... نیم درم تخم کاسنی ... درم ... معجون سازند مفرح کبیر که مولانا محمد
... طبیب جهت سلطان یعقوب ... اجزای ... جزو است ... گلاب ... و
یکصد و چهار درم نیم ... در جزء ... خشک در اول ... جزء اول ... تا ... سال
... شربتی یکمثقال ص یاقوت ... لسان الثور پوست ... ابریشم
سفید ابریشم مقرض مکه شش درم ... بادرنجبویه فاطر کیاه گل ... و کلاه ... طلا مکه
یکدرم بهمنین سنبل الطیب ... کبابه چینی ... فاطر کیاه جدوار ... نیم زنجبیل
... سادج ... مشک ... زعفران مکه چهار درم ... مشک ... عنبر
... مکه سه درم مشک دو درم آب ... صد و بیست درم گلاب و عرق کادو زبان
مکه ... درم نبات ... شش صد درم نبات ... و گلاب و عرق ... آورده اجزا را
کوفته و بیخته در ... سازند و در ظرف چینی ... کرده نگهدارند مفرح کبیر

که حکیم افضل گیلانی بجهت نواب جنت مکان رضوان آشیان سلطان ابراهیم قطب‌شاه نوّر الله مرقده ترتیب
داده اجزای آن چهل و یک جزو است بغیر نبات و گلاب و عسل و عرق ذهب و نقره وزن آن دو صد و چهار مثقال و نیم
مزاجش گرم است در اول درجه دوم و در سیم خشک در سیم درجه اول ابریشم یکمثقال ص یاقوت سرخ
لولو یکربع ناسفته مشک شقاقل طباشیر صندلین کشنیز پوست هلیله کابلی آمله مقشر تخم کاسنی هر یک دو
مثقال لعل بدخشی بهمنین سنبل قرنفل کبابه چینی درونج عقربی فادزهر معدنی و کبابه عنبر گل گاوزبان و گل
ارمنی بلور زهر جدوار خطائی هر یک یکمثقال زنجبیل زرنباد سادج هندی سعد کوفی [illegible]
منقی [illegible] مصطکی هر یک سه مثقال گاوزبان پوست بالنگ بادرنجبویه عود خام ابریشم مقرض هر یک چهار
مثقال ملک پنج مثقال ورق طلا ده مثقال ورق نقره پنجمثقال آب به و آب سیب آب نبیذ [illegible]
آب انار گلاب عرق بید مشک عرق گاوزبان هر یک چهار مثقال نبات بکمی بدستور معهود معجون سازند
مفرح عزرا معجون سفرطبی حکیم است مفرح مسهّی در تفریح و نشاط قریب بطریب الجالینوس است
و ترکیب بسیار نیکو است اجزای این نسخه [illegible] جزو است در بعضی نسخ سی مثقال زاید لیکن زیاده کرده اند
ابریشم یکدرم و نیم ص زرنب گاوزبان بادرنجبویه ورق گل سرخ هر یک یکمثقال خولنجان کبابه قرنفل سنبل
فاقلی جوزبوا تخم فرنجمشک مصطکی پوست ترنج لسان العصافیر آشنه هر یک چهار مثقال سعد زنجبیل دار
فلفل لولو یکربع لعل یاقوت کهربا مرجان جدوار هر یک ده مثقال عنبر اشهب یکمثقال مشک خالص دو دانگ
زعفران سه درم ورق طلا دو دانگ ورق نقره یکمثقال و بعضی مشک و طلا و نقره را هر یک نیم درم کرده اند
خصیة الثعلب ده درم عسل دو وزن ادویه معجون سازند چنانچه معهود است مفرح معتدل از ذخیره
اجزای بیست و شش جزو است وزن شصت و هفت درم و نیم نخستا مزاج معتدل است در گرمی و سردی
خشک در یکم جزو نیم ابریشم دو درم ص لولو نسفته لسان الثور هر یک پنج درم کهربا تخم کاسنی هر یک
دو درم و نیم صندلین آمله منقی طباشیر هر یک چهار درم فرنجمشک افتیمون گل سرخ سنا مکی هر یک سه درم
درونج زعفران هر یک یکدرم سادج هندی زرنباد تخم فرنجمشک زرنباد بادرنجبویه کشنیز خشخاش
بنفشه گل ارمنی هر یک دو درم کافور دو دانگ عنبر چهار دانگ عود یکمثقال بشراب سیب بسرشند
مفرح معتدل دیگر که نافع است توحش و مراق سوداوی را ترکیب از تالیف قوام الدین صاعد المرتضی است
اجزای آن چهل و پنج جزو است وزن هشتاد و چهار درم و ده مثقال مزاجش معتدل است مایل بحرارت
خشک در اول درجه دوم ابریشم یکمثقال ص گل سرخ افتیمون هر یک چهار درم نیلوفر طباشیر بهمنین
صندلین فرنجمشک عود سعد خولنجان بسد لولو مرجان کهربا عنبر اشهب هر یک دو درم گاوزبان کشنیز
بادرنجبویه تودری بسفایج هر یک سه درم [illegible] لاجورد مغسول تخم کشوث و کاسنی مغز تخم
خربزه و یاقوت لعل زمرد درونج [illegible] جوزبوا زرنباد هر یک یکمثقال هلیله سیاه پنج درم قنویه آمله یا ده
درم قرنفل سنبل [illegible] سادج زعفران هر یک یکدرم کافور دانگی مشک دو دانگ اجزا را کرفته با نبات
که بعرق گاوزبان و شربت سیب بقوام آورده باشند معجون سازند مفرح معتدل دیگر اجزای آن
سی و پنج جزو است بغیر نبات و ترتیب وزن هشتاد و سه درم اگر عنبر چهار درم باشد

واکر چهار

واکر چهار دانگ باشد هشتاد درم باشد مزاجش معتدل است در حرارت و برودت خشک در یکم جزو
نیم ابریشم دو درم ص لولو یکم گاوزبان لسان الثور آمله هر یک پنج درم بسد فرنجمشک گل سرخ طباشیر تخم کاسنی سنا
مکی سرطان نهری مرجان هر یک سه درم یاقوت رمانی عقیق لاجورد مغسول درونج زعفران هر یک یکدرم
کهربا صندلین بهمنین ابریشم مقرض سادج هندی زرنباد کشنیز تخم فرنجمشک بزر بادرنجبویه خشخاش
سفید بنفشه گل ارمنی هر یک دو درم عود چهار درم عنبر اشهب [illegible] چهار دانگ کافور دو دانگ عود
هندی دو مثقال مشک یکدانگ نبات یکرطل شربت سیب نیم رطل بدستور متعارف معجون سازند مفرح معتدل
دیگر اجزای آن [illegible] جزو است وزن آن شصت و دو درم و دو دانگ مزاج معتدل است در گرمی و سردی خشک
است در اخر یکم جزو ابریشم دو درم ص طباشیر زرنباد گل سرخ لولو مرجان کهربا بسد هر یک سه درم صندلین
[illegible] مغسول نیلوفر بنفشه بهمنین درونج بادرنجبویه فرنجمشک عود هندی هر یک دو درم لا
جورد مغسول ابریشم هر یک یکدرم و نیم عقیق سرخ یکدرم لسان الثور چهار درم آمله پنجدرم اشنه سادج
هندی قرنفل [illegible] هر یک یکدرم کافور نیم درم زعفران یکدرم عنبر اشهب چهار دانگ مشک یکدانگ
شراب انار سکر هر یک [illegible] مفرح معتدل [illegible] خفقان و وسواس و ضعف دل را زایل کند و نشاط
آورد اجزای آن بیست و هشت جزو است وزن آن شصت و نه درم اگر [illegible] را داخل یابند [illegible]
خرد [illegible] بر وزن آن هفتاد و دو درم مزاجش معتدل است در حرارت و برودت خشک در
آخر درجه اول ابریشم از یکدرم تا یکمثقال ص لولو یکربع بسد [illegible] عود خام هر یک پنجدرم کهربا تخم کاسنی
سادج زرنباد تخم [illegible] تخم فرنجمشک خشخاش سفید بنفشه گل ارمنی هر یک دو درم صندلین آمله مقشر هر یک چهار
درم درونج زعفران عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره هر یک یکدرم و اگر یکمثقال کنند شاید لعل نیم مثقال
افتیمون ورد [illegible] در بعضی نسخها سنا داخل میکنند هر یک سه درم کافور نیم درم مشک نیم دانگ کشنیز
خشک دو درم و نیم بشراب سیب و حماض بالمناصفه سرشته [illegible] بدستور معهود ترتیب
کنند مفرح معتدل نیم دیگر خفقان و ضعف دل را زایل کند و قوت هر چهار [illegible] نشاط آورد
اجزای آن هفده است بغیر آب قند و طلا و نقره وزن شصت و یکدرم مزاجش معتدل است در حرارت
و برودت خشک در اواخر درجه اول ابریشم یکدرم ص بهمنین هر یک پنجدرم پوست هلیله کابلی دو درم
گاوزبان شاهترم بادرنجبویه هر یک ده درم کشنیز خشک طباشیر هر یک سه درم ابریشم مقرض پوست اترج
پوست بیرون پسته هر یک دو درم بسد و کهربا هر یک یکدرم عود خام یکمثقال لولو یکربع دو درم زرنباد یکدرم
درونج عقربی نیم مثقال آب انار آب [illegible] آب حماض آب به هر یک ده درم قند سفید صد مثقال
آب سیب بیست مثقال نقره محلول و طلای محلول هر یک نیم مثقال ترتیب دهند مفرح معتدل [illegible]
تالیف حکیم عماد الدین محمود شیرازی تجاوز الله عنه اجزای آن [illegible] جزو است وزن هفتاد
شش مثقال مزاجش گرم است در اول درجه اول خشک در اواخر آن ابریشم یکمثقال ص
یاقوت رمانی لولو بسد کهربا سادج هندی گل ارمنی سنبل درونج چینی قرنفل کافور مشک طلا
هر یک مثقال گاوزبان صندل سفید و طباشیر بادرنجبویه کشنیز خشک عنبر هر یک سه مثقال صندل سرخ

مصطکی زرنجنک ده درم عنبر تخم کاسنی و مفرح زرنباد عود خام شقاقل ابریشم مقرض زرنبیج نقره مکلس دو
مثقال گل سرخ ابرون مکلس چهار مثقال شیره درست پنج مثقال شیر آملا هشت مثقال قند و عسل هم وزن جمله
ترکیب کنند مفرح معتدل دیگر تقویت دل میکند و نشاط می آورد و نفع میکند خفقان را و ... و
... را نیکو میکند ذهن و باد ... اشتهای طعام میکند و ... درست میکند ذهن و تشنگی و لهیب ... و
... اجزا بیست و ... است اوزان یکصد و ... هفت درم ... مثقال مزاجش گرم است
... اول ... خشک ... جوز ... ... درم ص ... ... عود خام مکلس ده درم
کهربا تخم کاسنی ... مکلس ... صندل ... طباشیر مکلس هشت درم لسان الثور ... گل سرخ
مکلس هفت درم زرنجنک ... مکلس شش درم ... زعفران عنبر مکلس دو درم سادج زرنباد
و تخم زرنجنک و تخم بادرنجبویه و خشخاش و بنفشه و گلاب ... مکلس چهار درم کافور ...
مشک ... مثقال شراب سیب شکر ... سرشتند مفرح معتدل دیگر ... بادرنجبویه اجزا ...
اوزان مساوی ... مفرح ... معتدل ... و ... ... است و ... عوض
... گل سرخ ... مزاج معتدل است ... گرمی و سردی خشک ... مفرح معتدل دیگر
اجزا ... است ... ص بهمنان هلیله کابلی و تخم ...
... لسان الثور عسل ... ... کنند مفرح ملوکی ... ...
... حکمای زمان ... جهت تلطیف اخلاط و انتعاش ... ارواح و بسط
و نفس و تقویت بدن ... اجزا بیست و ... است مزاج گرم است ... خشک ... درم ...
... هفت سال ... ... شاه ... دو مثقال ... ص ... مکلس ده مثقال ...
زرنباد ده ... عود ... ... مشک ... مکلس ... مثقال سنبل ... ...
مکلس ده مثقال لؤلؤ ده ... یاقوت سرخ ... طلا مکلس دو مثقال زعفران ... مثقال مصطکی ...
و ... مثقال ... سفید ... درم ... ... عسل ... ... کنند ...
باشد ... ... سرشتند مفرح یاقوتی
... یاقوت ... ... نشاط آورد
اجزا هشت جزو است اوزان ... ... مثقال ... دو مثقال ص ... ... زنجبیل
... ده مثقال ... مثقال زعفران ... مثقال ... صد مثقال ... ... عسل
صاف سرشتند مفرح یاقوتی اجزا بیست و هفت جزو است و ... یکصد و یازده درم و نیم ...
مزاجش گرم است ... ... خشک ... ... شاه ... مثقال
ص کاوزبان بادرنجبویه ... زرنجنک ... مکلس هفت درم ... ... طباشیر کهربا ...
عود هندی ابریشم خام ... مکلس ... درم زعفران مکلس یک مثقال ... ده درم ... زرنباد ... مکلس
... درم طلا و نقره ... یاقوت سرخ مشک ... مثقال ... دو درم ... ... درم ...
بیست درم گل سرخ ... درم ... صندل ... درم ... ... و ... ... صلاحیت کنند

انجام ...

باه میکند نفع ماتی ... ... است ... ... اما عفص
... ... کند و سکر ... باشد و ...
بد ماغ ... ... قوت ... ... فربه میکند و سیلان ... قطع میکند
و شکم را حبس میکند ... ... حریف ... غایت ... ... بد ماغ و موافق است ...
... و مزاج سرد ... ... رساند و معده ... ... فضول ... ...
مزاج ... و سکر ... ... مغوش ... شهوت طعام ... ... معده و دماغ ... فاسد شده ...
... و ... سکنجبین باشد ... ... تفریح ... قابض ... غلیظ باشد ... و ...
معده است ... ... سینه ... و شکم ... ... قوت ... و ... سکر ...
موافق ... باشد ... ... اسهال ... ... و ضعف ... کثرت ... طرب ... معده
نفع کند ... ... فضول ... اخراج ... ... اما سود ... ...
... باشد ... ... غلیظ ... ... خون غلیظ
سودا ... ... کند ... ... کند ... اصحاب سودا ... ...
کند ... ... اصحاب ... ... اسهال ... ...
... ... ضعف ... اما شراب شفاف صافی
خوش بوی ... ... است ... ... اصحاب ...
... باشد ... ... متوسط ... ... سفید ... ... مزاج معتدل
... ... صالح باشد ... ... اما ابیض ... ... باشد
... و سریع النفوذ است و موافق معده ... ... و مفتح
... ... اصحاب ... ... مشایخ ... ...
... خوشبو ... ... ضعف معده ... ...
... دماغ ... ...
... ... ممزوج کنند ... ساعت ... ...
ضعف دماغ و غلبه سودا اما اصفر رقیق ... ... مشایخ ... ...
و ضعیف ... خصوصاً ... ... موافق باشد ... ... و طعام را
هضم کند اما ... ... جهة خشکی
... ... کند ... ... حرکت جماع ... اما غلیظ ...
... خوشبو ... ... اصحاب
... ... کثرت تفریح ... ... قوت ... معده ... ... میکند ...
میکند ... و ... غذا ... ... هضم ... اخلاط باشد ... خون ... پید کند

پیدا کند و بخار آن گرم از آن جهت سرعت صعود آن بدماغ زیاده بود بسبب سپیدی هذا افضل اقسام او است و موافق تر است
اعضای رئیسه را و ارواح و حرارت غریزیه را و بخار آن کمتر بود این بیوی نیز مانند بوی زعفران و هذا نافع در تقع کثرت
و بخار آن نیک و هضم طعام بیشتر گرم و خشک و تحت سکر آن در موافقت معده زیاده و مصدع است و کسی که
گاه صداع مر عارض شود باید که در معرفت شکیند ضرر بسیار بکند مگر بدی سرها حملی کرد اند بفضول اخلاط مضرت
آن را بوی که از آن گل های سر کنند و بر عکس آب سرد بر سر پا گلاب و طلا بصندل و سرکه و روغن گل یا هم
ممزوج ساخته بر سر بمالند تسکین یابد و حل فوکه رشی و تابش کنند تا صعود بخارها از دماغ منع کند اما متوسط
آن دو قسم باشد قسم متعفن و متعطش است و آن رو بده است و معرق صداع و آن زیر حریف و با کثر امرهر نامعروف
و اجتناب از آن واجب و قسم غیر متعفن و متعطش نه بی کثرت اما منتهی گرم و مجفف است و سوداوی
و در دفع القولنج و نافع است فالج و لقوه را و جمیع امراض بلغمی را و اکثر اطبا مفلوج را از شرب خمر منع فرموده اند
و گفته اند شراب در محل مفلوج سرکه میشود و تفریح قوی میدهد و نفخ اندکی دارد و تقویت معده میکند
و نفخ بطلان نشماید و گاه عمره را ضربه کند و تولد حمی نماید از اینجهت باید که در خوردن آن احتیاط باشد که منع آورد
اما ساج سرد فرا اینها نبکند و حرش نوکنند عرق و بول را و در باه ضرر کند و کنی اما مطبوخ بپند گرم و خشکی
و عفونت در وی کمتر که اغلاظ در وی و مصدع و نافخ و بطی الهضم و ضعیف کننده است نافع سرد مزاجان
و معتدلان در ریاضت و مرطوبی و اصحاب قولنج را و اعضا را نیک باشد اما مدفون در زمین غلیظ
و عفن و کثیر الکثیف باشد در معده و بطی الهضم است مولد حصبات در ذوباشد اما نافع است اصحاب
تعب در ریاضت را اما رقیق اعضا است کند و تهیج امعا و سوختگی حرارت صالح و صداع و فساد
مزاج دماغ و جگر پیدا کند و بدیر نفوذ نماید و زود مسکر آید و بر محل گران کرد و حواس را تیره کند
مگر آنکه نافع است کسی را که سردی و ریاح در باطن او اکثر پیدا شود از جهت اعیاء و تحلیل و رجوی
در گرسنگی نیز شنید در اعصاب و دنبان [illegible] و اگر طعام خورده باشد و سردی نکری و در معده
کند و بخار بیشتر بر انگیزد اما ممزوج کثیر المزج در بیت هضم او مزاج بغایت فاسد کند و سست گرداند
و معتدل آن نیکست اصحاب صرع و ریاح محل سردی را بهتر آنست که آب صرف یا میزه و گاه با بهای
ادویه بجهة نفخ و سردی آب با سکر از آن و شربی قوت دل و محل بگلاب و گاه بجهة رفع عطش و ضعف
و امثال آن با مرق فرو ریخ و دو دیج و کثرت حلوت و مانند آن و گویند اکثار آن در خمر معده و کثر سکی
[illegible] ریح و ناقص سقوط قوت حادث کند و بر طعام و امتلا محل قوت درد و مفاصل و تشنج احداث
کند از جهت نفوذ آن با آب و طعام در مجاری عروق اما کره آن بسیار قریب است بخیط با ذیاد [illegible] ذکر
و پیدا کردن سده ها و سنگ و [illegible] در گرده و مثانه و گویند که آن و صرف و صرع و اسود بنزلج [illegible]
بهم و معز از مزاج سوداوی بر اصاف ضد کوه است و خواص حواص قوی است اما ثقیل بسیار
مدتی و بد هضم باشد اما ثقیل خفیف لطیف و بخارات نفوذ کند و تیز باشد اما عتیق بیشتر
گرم و خشک و لذیذ است بنزه و بخارات کمتر است و موافق است مرد و دوی و مرطوبین و مشایخ و اصحاب

معده

معده و جگر و دماغ قوی را اما مضرت با عصاب و حواس و صفرا صالح را و بیوزانند و حکه و جرب و ناخن پیدا کند و دماغ را
از فضول و بخارات پر کند و بر حفظ صحت معتدل از این جهت باشد و شراب آن نا مفت از جهت آن وارد آن چون
بار چه تا تشنه را بلان ترک کند و بیحاجت بهند و هم چنین بریزند بر قروح خبیثه و کلف و نطول نمایند و مردان را
از رد تحقیق لیو علی نها باز دارد و شراب آن نافع است علل گرده و مثانه را و دفع سفیدان مصدع است و نکات را
این مضر معده مگر آنکه ترفته برلات اما حدیث بخارات آن بسیار کثرت و هم چنین حرارت و رطوبت
بدنها فربه سازد و حرارت سن پیدا کند و اصحاب مزاج گرم و خشک را موافق باشد اما عسر الهضم و مولد
نفخ و حرارت بهای بپهشان و رودهای درده و سده و اخلاط خشک و ریاح و فراخور انواع صداع و اوجاع مفاصل
حادث کند اما متوسط در این هر دو نیک است معده را و باسانی نفوذ کند و باقی اصناف آن از ذکر
مستغنی ام فوائد شراب آن بدانکه شراب با تمام خود حافظ صحت است چون مقدار معتدل آشامیده
شود و سزاوار است شاربه که سه چیز را رعایت کند اول آنکه مقدار بنوشد که تشنگی را ساکن کند
و به تر غذا شود و بقی آنده نفخ پیدا نیاید و این حد محمود را شاربه صالح است و اما آن ملتهب و ستیهند و هر که
تحقیق بدن خواهد دوم آنکه مقدار بیاشامد که سرور در نفس و نشاط حاصل شود و کیفیات محمودی
اصحاب مزاج معتدل را محمود است سیوم آنکه آنقدر بنوشد که عرق جاری شود و گرانی در حواس
و رغبت خواب بهم رساند و این مقدار نیز است بدان فربه و اصحاب رعشه و اخلاط لزجه را و اما بحر
از بعد در تجاوز کند حد سکر است که از مظهر کلال حواس و گرانی سر و زبان و اضطراب دست و پای
و فساد در تخیل و ملال و ترشی و میل بغلطیدن و کثرت خواب و غیره هر چند باین حد رسد نشست
و رخصت نداده اند الا بسبب ادمان او که هرانه صورت بیماریهای صعب است چنانچه گفته شود
و در مقدار شرب آن اختلاف است بمقدار زمان سن و عادت و قوت شراب تا هفتاد درم و مثقال
و گفته اند که گرم مزاجان [illegible] تا یکی [illegible] مرد مزاج [illegible] و بلغمی مزاجان دو رطل و سوداوی مزاج
تا سه رطل تا ده تا بستان صد درم تجاوز نکند و در خریف صد و پنجاه درم و در زمستان دو صد درم
در بهار سیصد درم و اطبای یونان مقدار شرب آن را نگفته اند بلکه لبن شراب حکم کرده اند
یعنی برخی طفل اندک و برخی میانه را میانه و برخی شیخ هر چه طبیعتش برداشت کند و بعضی اصل این کت
نزد ایشان دو گونه شراب مرد طفلان نشاید و بی ضعیف کرد که نام مردی که را حیوانی دیدیم که در دم میگفتند
و از خود شی [illegible] شنیدم که [illegible] شراب شامیده بود و [illegible] هیچ ضرر نکرده
بود و مرد [illegible] برد فربه و عظیم جثه و احتمال [illegible] و بیش از جهال [illegible] قطعه شراب
شاه [illegible] اگر از ضرر شی آگه بیشد [illegible] گر چه نقصان [illegible] ندهد [illegible] سکته و فالج و سرسام
جنون و رعشه [illegible] چه باده [illegible] لب دندان [illegible] حکیم صنوبر نفس [illegible] خفقان
[illegible] غشیان [illegible] بود نام [illegible] جام [illegible] مگر [illegible] اسلام و منزلت
ده [illegible] ترک شراب [illegible] با شارب [illegible] کثرت شرب [illegible] سوء المزاج ضعف
و ضعف دماغ در سیوت [illegible] اند [illegible] شراب صرف [illegible] و محتاج [illegible] ظاهر کردن [illegible] عیب

سکر بسر وی بیشت کرنت صبی هرگاه خواهند که زود مست شوند یکمن یک قیراط عنبر و دو قیراط مشک و سه حبه افیون را
نخست در بیست درم شراب حل ساخته بنوشند تا هم مقام سه رطل شراب میشود و چون آب یاسمین نیم درم
در ست درم شراب صرف بیاشامند بزیر بجز طل شراب سکر آورد و هم چنین یکمثقال عود هندی و دو قیراط
مشک و سه مثقال زعفران نیم رطل عسل و شش رطل شراب و ده نوزده رطل آب سیب با هم بیخته بجوشانند
تا بجه آید بر دیگند و سه روز کنند اندکی از آن با شراب شراب بسیار شود و تفریح و نفع بسیار دارد
و محتاج با صلاح نباشد ثلث صبی چون بادام تلخ کوهی یا بادام تلخ بستانی یا بادام شیرین تنقل نمایند قبل
از شرب سکر را منع کند و تخم فنبیط با افیون قهوه عمل کند و سبب خواب و غذا کم خوردن و خالو دو سکری
د بوئیدن نیلوفر و هم چنین دو مخ و دیگر سکر آورد سنقل خوردن بجوز بوا کرده شراب خیانده باشند
و عود هندی و سنبل و برگ انگور و زعفران و غیر اینها سکر مفرح و مرکب سکرات قوتها بنج
لفاح شوکران افیون هر یکرا که خواهند در بعضی ادویه که شراب سکر بجای آورده داخل و اولی نیست
مطلقا از بکار بردن بسیار در آن مغلوب منع بوی شراب خائیدن کشنیز است خشک یا تازه و آن
اطریه باشد که کلم یا بادام یا آنچه یا عفص و هم چنین دهن را بآب کرده بر هنک کلم اندازند و مخاط
بد فع میکنند و چون باب طبیخ حلبه غرغره نمایند نافع باشند یا با کلاب مضمضه یا ورد بجماعت دیده
کبرند و مضغ نمایند و خائیدن پوست و نقل و تخمه و فوفل و ورد بادام و سیر و پیاز اثرا میپوشد
منافع آن غرض از بیان این ام الخبائث وام الفساد که سرمایه کهنه و نفاق و خجه
مایه هر هرزه شرک و شقاوت منفعت و مضرت و مبالغه در شراب او نیست بلکه از جهة تنبیه
عادت اطبا جاریست که هر چه متعلق بصناعت ایشان است از نظریات و عملیات بیان
میکنند و حق تعالی جمیع خبائث و کلاب با وجود معرفت نجاست و خبث آن بی
عجب منها بلکه رسا بیان آن نشمردند ایمی مخانه و سامعان هوشمند جنک و جنان کرتا رکا
دین و ایمان و منکران اسلام را بیغامتند با چنین ترهات و شرف در مجلس بی تلبیس بیشراب
کردنها کرده صفت الکهتیت تاویل بنجاسات تماشای میکنند و بی عجیب که تا سر پایان کلام الله
ودرند خلق اهل الله اللهیب اهل دنیا از کجا از مهی لعنة الله علیهم اجمعین و چون
شاعران بی شراب و جاهلان بی ملا هب در کثرت منافع آن غلو دارند و از بسیاری مضرت
چیزی نشنیده اند اما فوقی که از عذاب پروردگار نترسند از مضرتهای شراب مردان کی حذر
میکنند و چون منظور در این رساله منافع و مضار آنست بیان میکنم هرگاه بیاشامند
با رعایت احداصول شرایط که در ظاهر کرده شد از آن منافع نفسانی و بدنی از تصفیه بیان
وخبت منک نشاط و جودت فکر و عقل و ذکاوت ذهن و حواس و زایل شدن توحش و بد فکری
و ما لیخولیا پیدا شدن سرور و نفس باز داشتن از شبه غیر طبیعی و مزاج جان تشکی را ساکن
کند و در جسم بلغم ها را ببرد و مقوی معده و جگر و دل و اعضا را مقیم باشد و جودت
هضم و جریان آن او قوت تمام از آن حاصل شود و نفوذ کند در ماساریقا و کماه

در عروق

در عروق برساند که چون شرایط نفوذ نابد دامنصوص نشاط آورد و بکمال قوت و صحت مزاج و صفای رنگ حواس
و انعاش ارواح و خوبی تفریح و شجاعت و طیب اخلاق و پاکی مجاری بدن و تنقیه سدها و تحلیل فضول کند
هر چیز غلیظ است را و ادرار بول و لطیف اثر بده و در عرق و بول خارج کند و هم چنین صفرا و سودا را ببرد
و دفع شهوت کلبیه و جمیع بلغمی و غثیان نابد و باید نکرد در سهال شکم و ادرار بول و معاونت سموم مقابل دان
شراب شوکران و افیون و مهره سنک و قطره و دو تیمار دارد بجهة که صحت را است که زود بقی کردن سود مند
باشد و چون آدم صبی عکم الکهتی جلالدین تو لطف تکویر مخرج خود ابلیس طاوس گویا که در بیخ زیر
مورد مجنون آب زده و چون مبارک کرد مجنون بود بیشراب زده چون عوده بیست مجنون شیر آلبنی زد
وچون زنان شیر شد خوک که کشت و مجنون خوک آب زده از بخوبیست که شاید بخر و رنگین بی طاوس
سرخ و ملون میشود و چون مست شد مانند میمون شوخی و بازی میکند و چون بیشتر زیادتی کند
چون خوک و معربده کند و هلاک کرده و چون از حد گذشت مثل خوک سر در بینی اندازد و نجاید
مضرتهای جدا اولجیزی که در اکثار آن عارض گردد زوال عقل است که او را شاه اعلاک بدانست پس حال
او چون حال دیوانه شود بلکه بدتر زیرا که در آن دیگر خود را دیوانه شده و ضایعات دانسته باشند
بکند و عنان باطل ریح و هر آنچه که به حدوث اخلاق ردیه بهایم رساند و بخار آن خود را
و دخیره دیم فرق نکند و بطلان حواس پس عقلیه تا بحدیکه بیهوش روی شنود و بی نجاست کرده
و هیچ ندیده بخوانند که از دفع مضار و جلب منافع مخود بعد از آن خارج نکند فهذا از جمله مضرتهای
عاجل سهل العلاج است که با نقلیض و مد اطراف و عشیان و بیمیع و امراض هرناک و بدنفسی و بلادت
فهم و کلالت نفس حواس و ضعف هضم و سوء استمرا و قوة شهوت طعام و حدوث تهیج روی و
لاغری بدن میباشد بعضی از اعراض رحیمه بهالکه چون مرگ مفاجات و خناق و امراض دماغی چون
سکته و صرع و فالج و جنون و سرسام و لقوه و رعشه و تشنج و تمدد و اختلاج و کوز و خدر و دوار و سده
و امثال آن و درد چشم و کوش و خیشوم و دهان و دندان و زبان و اسهال مری و درم جگر و سپرز و خفقان
وضیق النفس و بطلان باه و ورم جهاز خطرناک را کار وحشی آوره و جراحتها و فساد هضم و ضعف فرزند
دماغی و جنون و طبیعی و شبهای مخره و مرکبه و حمیهای عشیه و استسقای که علاج نداشته باشد و سنک
مثانه کرده و حرقة البول و ضعف اعصاب و سایر مضرتهات که حتی نداره و باب قلیلی از مضرتهات
که از منافع آن بیشتر است اما که هیچ نیز از نفع آن بیشتر است چنانچه حکیم غفار علیم فرمایند جل
شانه و عظم برهانه در محکم تنزیل میفرماید قوله تعالی و اثمهما اکبر من نفعهما و باز میفرماید جل ذکره رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون چه بسیار عجب مینماید از کسی که اقرار بوحدانیت خدای عز و جل
داشته باشد و نفس نفیس خود را بان رجس خبیث کثیف ساز و درک اصلاح نموده از خدا و پیغمبر
بیزار شود قوله تعالی و تقدس قل الاثم ما اکفره و ما انذرنا من بعض کسی را کرده محل این شراب فا
و جنانچه غنی و مخافی غثیان با صنع عامه حق کرده و محرورالمزاج باشد باید قبل از شرب آب
بنوشد و چون خمره که خانه و که خانه و جل نشر بان عناب و کشنیز و پوست و اندکی کمی بالکه

پاره چوب زرشک بکند با چوبهای زرشک تنقل کند و کافور به بوید و اگر احساس ثقلی در معده و لذعی در حوالی
و شیخ در منافذ ها باشد و در مزاج باشد قبل از شرب ان زنجبیل با قرنفل باده چینی بخورند و بعد زرشک
ان تا زنجفر بشامل نمایند و حب الاس با خاصیت عجیب و هم چنین فندق زرشک کرده و اگر قی و نفخ
و ریاح در خود یابد و شراب نرا باشد اب انیسون بیاشامد و مصطکی کنده با کشنیز بخاید و اگر گرفتگی و بوی
و سوزش و تشنگی در خود یابد و شراب کهنه باشد با عسل به و شربه زرشک جبیل کنند و شراب نزاکر و عود با نفستی
بالغ النفع است و اگر صداع بهیج دارد در وقت شرب بخرقه بگلاب و کافور تر کرده در برف سرد ساخته با
بر سر نهند و وقت خواب استنشاق به روغن گل با بوسید و بنفشه و نیلوفر نمایند و اگر از درد و چشم
خوف باشد بعد از شرب سکنجبین شیرین ببرف سرد کرده بیاشامند و در ضعف غثیان بعد از
شرب اشیاء منوم بیاشامند و اگر معده ضعیف باشد بعد از شرب سکنجبین سفرجلی تر شرب
نمایند و تر بخفتن شیاف ماميثا با صندل سرخ و فوفل و گلاب سی با سرکه و گلاب سرشته بر پیشانی
و سفیقه و پشت چشم بالند و پیش از خواب باندکی کافور به بوید و در چشم قطوره سازند و نقطو نفخ
سماق بگلاب بهوا است و اصحاب قوی کلابدان را فصد و حجامت و اسهال بعضی دادند و غذا غیر مشبع
دهند و فرهین نمایند و اگر در جگر گرمی باید فهوه را ممزوج باب سرد بنوشند و تنقل باب رمان
کنند و غذاهای سرد میل نمایند و اگر ثقلی در جگر احساس کنند و تنگی نفس باشد رفع اختیار کنند
از غلیظ و اگر احتیاط نکند و تنقل بکرفس مربی با کرفس سرکه با کبر مخلل با حرشف کنند و قطعا حلویات را
مرتکب نشوند و اگر با تقلب و ضیق النفس باشد بزودی فصد کنند و اگر ورم در جگر احساس نمایند
احتراز کنند از غلیظ سیاه و کرده و حلوه و ده و تلخ و دفع قبل الامزاج نخوشند [illegible]
و در شکم سرد در بعضی بی کفایت کنند و اگر مود بطحی بیاید تمام بهند و اگر گرفتن و کرب حادث کرد و جلاب
با کنجیم بیاشامند و مسهل سودا بخورند و فصد باسلیق از دست چپ کنند و اگر احساس ثقل
در معده کنند حقنه بر و دنم نمایند و اگر در دهکی با انبث طبع و ضعف هضم عارض شود شراب ده
رقیق بیاشامند و تنقل به پسته نمایند و از مطبخات با توابل و در غذا سازند و هر گاه بلادت ذهن
و حوش و سستی قوی دماغ و اعصاب و رعشه و تشنج و ضعف بصر و سوء الهضم و [illegible] و فساد
و شهوت سودا و امراض ان عارض شود خصوصا مشایخ را با بخ ذکر شد و هرچه دفع ان مرض
بد و نمایند و اگر آفتی در دل و نفس چون خفقان و تنگی نفس کاری بیماری های ردیه و [illegible]
جاه است و تقدم ان اختلاج دل پیدا شود و اگر صاحب سکر بکلبتین بمیرد چون سکر [illegible]
علاجش فصد است از دست چپ و ترک اغذیه غلیظ کنند که هر آنچه خون باشد و شراب ترک
کنند و استعمال ادویه ملینه نیز مستحسن و در جمیع امراض مشتمله از شراب ترک [illegible] است با بخ متفق
فرموده اند از معالجه مرضی والله اعلم بالصواب **نبخه** بفتح نون و کسر معجمه و سکون تحتانی و فتح
حاء معجمه و سکون ها هر چه از ادویه خشک خورده شود که باشد مقدار یک لقمه **نخل** بفتح نون
و سکون حاء مهمله [illegible] عسلات **نخاله** بضم نون با خاء معجمه و الف و فتح لام و سکون ها سبوس **نخود** [illegible]

منضج

منضج بلغم [illegible] و مقوی [illegible] ضعف [illegible] فالج و لقوه و مالیخولیا و کرده
رطوبات [illegible] مزاج [illegible] سکباج با گوشت و بیگوشت بپزند **صفت ان** نخود را بجوشانند و در روغن [illegible]
اضافه نمایند و اندک پیاز و زیره و قرنفل و دارچینی با مزه **نخود آب** با گوشت **من** نخود را بجوشانند سفید صد شصت
مثقال در آب با جوجه مرغ با گوشت بره بجوشانند تا [illegible] نخود مهرا شود [illegible] مرغ را [illegible] سازند
و باید نخود [illegible] باشد [illegible] بیست مثقال مرغ [illegible] که گوشت بپزد
و مرغ [illegible] و نیم مثقال زعفران سوده و پنج مثقال دارچینی درست داخل کنند و اندک نمک هم باشد و اگر خواهند
هند [illegible] نخود آب چهار [illegible] **ند** بفتح نون و سکون
دال مهمله [illegible] **ندی** [illegible] نافع و
و خوشبوی [illegible] **من** [illegible] شصت و پنج [illegible] مثلث
ده مثقال کافور قیصوری هفت مثقال **ند** دیگر که دل را قوت دهد و خفقان را نافع باشد **من** صندل سفید
بگلاب سوده [illegible] خشک کرده [illegible] ده مثقال عود قماری دو مثقال مشک و عنبر [illegible] یک مثقال
[illegible] و هشتاد مثقال نبات [illegible] بگلاب [illegible]
[illegible] **نرجسیه** طبع ان گرم و [illegible] اصحاب [illegible] باشد و با
[illegible] اصحاب [illegible] گرم و خشک [illegible] باشد [illegible] **من** [illegible]
[illegible] و سفید [illegible]
[illegible] پنهان شود **نرگس پلاو** [illegible]
[illegible] باشد **من** [illegible] کنند و بار روغن
[illegible] و گوشت پلاو [illegible] صاف میکنند
[illegible] **نرگسی پلاو** [illegible] **من**
گوشت و مرغ [illegible] هفت [illegible] یک مثقال [illegible]
مثقال پیاز پنجاه مثقال زنجبیل [illegible] و کشنیز خشک [illegible] مثقال بیضه مرغ [illegible] اسفناج [illegible]
پنج مثقال [illegible] پنجاه مثقال نخود [illegible] مثقال نمک [illegible] مثقال زیره یک مثقال گوشت را پارچه پارچه کنند
[illegible] و پیاز و زنجبیل و کشنیز و نمک [illegible] گوشت [illegible] کنند با قرنفل و [illegible] دهند و مرغ
[illegible] آب [illegible] و گوشت [illegible]
[illegible] دم دهند [illegible] اسفناج [illegible]
در طبق [illegible] اسفناج [illegible] بیضه [illegible]
[illegible] **نرنا** [illegible] بازار [illegible]
[illegible] **نسوم** بفتح نون و ضم سین مهمله و سکون واو [illegible]
[illegible] چشم [illegible] **نسیل** بفتح نون و کسر سین
مهمله و سکون تحتانی [illegible] و گوشت [illegible] باشد **نشل**

بفتح نون و کسر شین معجمه بر سه بن قبل کوفت بچه نشوع بفتح نون وضم شین معجمه و سکون واو چیزیکه که در بینی دمند بینی و
دوا نشق بفتح نون و سکون شین معجمه بوییدن و نشوق به بینی کشند و فرق بین النشوق والسعوط آنست که سعوط
در بینی چکانند خواه آب باشد وخواه روغن و نشوق به بینی بالا میکشند نشوق که تقویت دل و دفع خفقان
نماید و فضلات دماغ را باز دارد ص آب ورد صندل سفید گلاب سرکه کافور و عود جهة چرک و ... پرورده خشک
باید و باشراب استنشاق کند و بجهة دفع چرک قدری عنبر و مشک اضافه کنند نشوق که شقیقه را زایل
سازد زعفران و بیخ نبات بید انجیر و مساوی بباید و نشوق سازند نفوح بفتح نون وضم فاء مهمله
و سکون واو و حاء مهمله مجهول ... و فصل خالص نفوح بر وزن نفوح و بغبار مجمر توجیه
از خشبوی نفخ بفتح نون و سکون فاء و صاد معجمه و جیم مجهول استیلای طبیعت بر ماده و ماده ساختن برای دفع
کردن ماده نضیج بفتح نون و کسر ضاد معجمه و سکون تحتانی و جیم مجهول محکم و جمع نضائج و نضج بر وزن
کباب و نضج بهر دو ... مجمر بهر دو لغت ... اندک نطول بفتح نون وضم طاء مهمله و سکون
واو ... کردن ... بجوشانند و بهر ... نطولات آبهای ... کرم کرده ... سبزی
بجهة باشند ... و ... نشینند و ... خود ... طلاق
بکنند ... آب مطبوخ ... بعضی ... والکباب و ... به
اندام ... نطول ... بجهة ... نطول ص فروج ورم و سیلان
دم ... چنین ... و ... اسهال معده و منع ... به
نفع کند و مفید ... کند ... ص بگیرند
برگ ... صندل بجوشانند ... سازند نطول که بلبهی
رفته ... نافع است ... ص گل ... بابونه اکلیل الملک ... نطول
... جوشانیده ...
ص گل سرخ ... بابونه ... پوست ... جوز
السرو ... نطول که نافع ...
تحلیل ... اعضا کند ص ... بابونه ... بجوشانند
... حنظل ... سوسن ...
... نطول کنند ... نطول که رطوبت اعضا
ورفع ... کند ص بنفشه ... نافع ... کرده باشد
... آب ... نطول که جهت
... ص ... تمام ... بجوشانند
نطول که ... نافع باشد ... ص ... پوست ... گل سرخ ... و
... بجوشانند ... نطول که ... نافع باشد ...
هفت است ص بنفشه تخم کاهو ... پوست خشخاش گل سرخ و نیلوفر ... کرده

بابونه

بابونه ... آب بجوشانند ... و سر را ... کرم ... بر سر
ریزند نطول دیگر که ... کرم ... ص بنفشه نیلوفر ... بابونه ... بجوشانند
و ... آن ... تا ... بخار ... بر سر ... بینی ...
بیمار ... دماغ ... روغن گل ... اندک اندک بر سر ریزند نطول دیگر
که ... نافع باشد ... خشکی دماغ را زایل سازد ص بنفشه برگ کاهو و کشنیز سبز
و ... پوست خشخاش ... بابونه ... بجوشانند و بر سر ... ریزند نطول
که ... سود مند است اجزا یازده ص بنفشه نیلوفر گل خطمی و ...
کنجد ... گل سرخ ... بابونه ... عنب الثعلب ... بجوشانند
و بخار ... دماغ ... اندک اندک بر سر ... ریزند نطول که ... کرده ...
اجزا ... است بابونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی سفید ... ده درم پوست ... خشک
... حب ... هفت درم ... بیخ بادیان ... چهار درم
بنفشه ... بجوشانند ... آب بجوشانند تا ... آید ...
... نطول دیگر ... کند اجزا
... است ص بابونه گل سرخ اکلیل الملک خطمی خشک ... ده درم ... تمام ...
... بجوشانند ... چهار درم ...
با ... نطول دیگر ... است ص بابونه
... بجوشانند ... بنشینند و ...
و ... نطول دیگر ... نفع دهد اجزا چهار ... است ص ...
... و ... بجوشانند ... خطمی ... بابونه ...
... بجوشانند ... نطول دیگر که
... اجزا ... است ص ... خطمی ... و ...
... و ... نطول سازند نطول که صداع ... اجزا هفت است
ص بابونه اکلیل الملک تمام ... بجوشانند ...
... برگ ... نطول که صداع ... کند و ...
طرف سازد اجزا یازده ... ص ... پوست خشخاش و گل ...
بیخ ... تخم خطمی ... کاهو ... گل سرخ ... نطول که صداع ... نافع باشد اجزا هشت
... ص بابونه اکلیل الملک ... تخم بادیان ... بجوشانند
... نطول که صداع ... اجزا هشت است ص بنفشه نیلوفر اکلیل
بابونه سوسن ... بجوشانند ... نطول ... کزنعب

مسهل افتد و سبب این نجاست باشد سود دارد اجزاء سه جزو است ص بابونه اکلیل الملک قیصوم مکرد ده درم تمام
سرشته بجوش از هر یک پنج درم بادیان و کبر و کل سرخ مکه پنجدرم در ده من آب بجوشانند تا نیمه بماند پس در کاسه
بریزند و سر بر آن دارند بد سنون مکرر میکنند تا صحت روی دهد **نطول** که عاقلت حتی کند اجزا
هفت است ص کل سرخ هفت درم کلناد جو بابونج مکه پنجدرم برگ مورد چهار درم شبت پنج درم پوست انار
مانند مکه سه درم کوب ساخته بجوشانند تا البته نیمه آید پس نطول سازند **نطول** که سکوت را سود دهد و
نافع باشد جهت بیماری های پشت سر اجزا دو است ص سبنج جبلی مرزنگوش شبت و مرزه بجوش
و برگ زیتون و صعتر و اکلیل الملک و بابونه و سداب و حاشا مکرر **نطول** که تشنگی که در بدن باشد ببرد
اجزا هفت است ص کل سرخ هفت درم بنفشه نیلوفر صندلین سبوس تخم کاهو و کاسنی مکه چهار درم
در هفت من آب بجوشانند تا به من آید بپالایند و جهت او از خام بجوشانند تا بعضا سر بیرون بند •
نطول که سنه بیضه بکشاید اجزا سه جزو است ص لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر را به بخار آن
دارند و بهتر آن باشد بد سنون بکند که سه شب دور ظرف دهن فراخ نهند که بخورند و سنون کنند
چون در سر که بجوشانند و سر را به بخار آن دارند نافع باشد **نفاح** بکسر نون با عین مهمله والف کوه
سفیدان دو کلاه آن ماده **نقوع** مثل نقوع خشم ماء سکر خیار دو ماء رجب مجهول [illegible] خشک بی مانع که
بنجا حلوا و مانند **نقوع** که بیهوشی آورد اجزا چهار است ص جز ماثل افیون عصاره کاهو و زعفران
نقوع که خفقان را نافع باشد اجزا پنج است ص سورنجان مصری دو دانه ده درم شب یمانی کلنار مکه
شش درم قشور رمان مکه شش پوست انار و مازو مکه دو درم کوفته و بیخته با سنون نقوع کنند **نقوع**
دیگر که همان نفع دهد اجزا نیز دو دانه است ص مازو و گل سرخ عدس سماق کلنار که مازو فود تر
نبات مکه جوز نافله کباب طباشیر یکدرم جزو زعفران ربع جزو **نقوع** که سیل را زایل کند بعد از تنقیه اجزا
سه جزو است **نقوع** ص کندش نعنع اذخر بوه کل سرخ با سنون مقدار نیم دانگ نقوع سازند **نقوع** که رعاف
بازدارد اجزا چهار است ص پوست بیضه مرغ سوخته کلنار مازو کرم سیا مساوی **نقوع** دیگر که رعاف
بازدارد اجزا چهار است ص کلنار صمغ عربی کرم کند و عفص و دانستن **نقوع** دیگر که رعاف را به
بند اجزا شش جزو است ص مازو بسیار بی سوزاخ شب یمانی نشاسته صمغ عربی کرم کنند و
عفص و دست **نقوع** دیگر که در این باب مؤثر است اجزا هشت است ص شب یمانی قلقطار قلقدیس شاخ
گوزن سوخته و دمع عربی و کاغذ سوخته و مازوی سوخته و کافور بالسویه **نقوع** دیگر که عاقلت حکم کند
اجزا چهار است ص مازوی سوخته و سرکه انداخته و خشک کرده و زاج و قلقطار عربی و کندر مساوی
نقوع که کند بیضی را پر دارد اجزا پنج است ص قصب الذریره کلاه اسیا بلکه کید سعد کوفی و سنبل یک چهار درم
برگ مورد نیم درم **نقوع** دیگر که در این باب مؤثر است اجزا هشت است ص زعفران افیون مکه و حبه زتلک
کاغذ سوخته مازوی سوخته اقاقیا کلنار زاج عربی مکه نیم درم کوفته بیخته و سایش با افیون و زعفران
با منبه دو درم بیضی دو مثل **نقوع** دیگر که کند بیضی را بر طرف کند اجزا سه جزو است ص زاج و سک و فرفیون اجزا بیز کوفته

نقوع که سکوت را بیهوشی آورد ص کیکنج خربق سفید هر یک برابر بیابانید **نقوع** که مصروع را نافع باشد جزوه است ص
تخم حنظل قثاء الحمار از هر یک نیم درم شونیز کندس فلفل سطح خون دو سوی سنا است بکوبند **نقوع الملوک** نافعست درد
حلق و خون بینی اجزا هفت است ص شبیه پنجدرم طباشیر دو درم کل سرخ سه درم زعفران یکدرم نبات
چهار درم هال نیم درم کافور دانگ نیم بکوبند و در سجیره نقوع سازند **نقوع** و **نقیع** بفتح نون و ختم قاف
و سکون واو در تعارف دکتران و سکون عیخان در لغت شربت اکرده این چیز ها بیاشند
باشند شراب و صویزه است و شربت خالص کرده کرده بنوشند و در عرف اطبا خود بیاشند که بخورند
و صاف نموده بیاشامند و وقتی بعد از هشت ساعت ضعیف میشود دیگر نقوع صبر و هلیله کرار ضعف
و دل تبخیر ثبوت و الوان را شاید **نقوع تفاح** نافع است ضعف دل را که از سوء المزاج گرم باشد و مقوی معده
و مفرح است اجزا هفت است جزوه است شربتش دو وقیه ص سیب شیرین سیصد دانه کل سرخ مفتاح
ناره برگ مورد و کیمیت درم زنجبیل فرنفل هود مکه ده درم بهمنین مکه پنجدرم کاو زبان بادرنجبویه
سنبل الطیب مکه هفت درم مصطکی زعفران مکه سه درم مشک دو درم عنبر اشهب یکدرم گلاب خالص یکمن
سیب را مقشر کنند بی منقی و اجزا نیم کوفته بکشبانه روز در ده من آب و یکمن گلاب بخیسانند و بطریق
گلاب عرق کشند و مشک و عنبر و زعفران و مصطکی را در ظرف که عرق در آن میچکد باد بسته بچیند
کنند **نقوع تفاح** که عرق بی مزاجان را موافق باشد و ضعف دماغ و حکه را سود دهد اجزا پانزده
جزو است بغیر عرق ص سیب شیرین و سنبل سیصد عدد پاک کنند از پوست و از بهمنین
کل سرخ صندلین کشنیز خشک مکه ده درم برگ مورد پانزده درم ابریشم خام سفید کل کاو زبان
کاسنی نیلوفر مکه هفت درم زعفران سه درم مشک و عنبر مکه یکدرم گلاب و عرق بید مشک مکه یکمن
آب خالص دو من بدستور عرق کشند **نقوع حامض** صفرا را ساکن کند و حرارت را بنشاند
اجزا هفت است ص عناب ورد آلو مکه پانزده عدد آلوی سیاه هفت دانه تمر هندی پنجدرم نیلوفر
و بنفشه مکه سه درم رشک سه دانه دو درم **نقوع حلو** بنهایت گرم را نافع باشد اجزا هفت جزو است
و مجموع مثل اول بکشب است ص دو آلو عناب آلوی سیاه مکه چهار دانه بنفشه نیلوفر مکه سه
درم کشنیز خشک عدس مقشر مکه دو مثقال تخم کاسنی یکمثقال **نقوع سنا** منقی تنقیه را نافع باشد
چون صداع و مثل کنند و پرهیز لازم دانند **نقوع** سنا مکی یکدرم و ملح منقی دو درم شب در ده آب
بخیسانند در کوزه ترنجی و صبح الاسم بجای ده جو مانند صاف نموده بنوشند **نقوع صبر که جایش** سه روز
مثل آن بنوشند و بار سوم نیم سانتی کنند بهمین دستور تا سه روز منضج مثقال خورده شود
جهت اسهال ماند ص بگیرند کشنیز بیاسایند صاف نموده یکمثقال صبر در آن حل نموده بد هند
نقوع صبر دیگر که بادها را بشکند و اخلاط غلیظ را از بدن پاک کند و درد سر که از بادهای
غلیظ باشد چون دایی شود سود دهد اجزا ده جزو است ص سعد سنبل الطیب افسنتین تفاح
اذخر هر یک بادیان تخم زیره مکه یک کف همه را در یکمن نیم آب بجوشانند تا آب سرخ شود
و بپالایند و ده درم صبر بر آب مذکور در شیشه کرده و سر در دو یا سه آفتاب نهند و شب در خانه

سرفه کهنه را نافع بود و بکوفتی از ریه مرو قیبا با دو درم روغن بید انجیر یا بادام تلخ بنوشند نقوع صبر ده درم صبر که رم را سود
دهد و بخصوص افتیمون و سطوخودوس را بیرون کند ص آب کاسنی سازج صبر سقوطری چهار مثقال سرشته دهند و آفتاب
نهند و شب در خانه نگاه دارند و صباح صاف کنند و بیاشامند ده درم بجهت تخم هشتاد مثقال است نقوع صبر که بعد بکی
معده را قوت دهد و منع بخارات از دماغ کند و اخلاط ردیه را از دماغ فرود آورد و صداع سوداوی را زایل سازد
افتیمون ده درم سازج یک درم فطوریون دقیق و مصطکی که سه درم صبر سقوطری شش درم در دیگ
نیم کوفته کرده در سه رطل آب گرم بخیسانند و سه روز در آفتاب نهند و روز چهارم صاف کرده شربت
چهل درم با یک درم روغن بادام شیرین بنوشند نقوع صبر دیگر که انفایلیوس و لیقوه را نافع باشد و معده
از خلط لزج پاک سازد و صداع بخار زایل کند شربت سه درم نیم گرم بنوشند ص بادیان پنجه درم در
دو دوغ آب بجوشانند تا نصف باند پس صاف کنند و ده درم ایارج فیقرا با صبر درهم حل کرده در شیشه
کنند و سه روز بگذارند نقوع صبر دیگر که صداع سوداوی را نافع باشد اخرا ضعف صبر دو دانگ و ده درم سنت
شاهتره بیست درم ص هلیله سیاه بلیله نقشو پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس
و بیخ اذخر و سوس هر یک ده درم سنبل و بسفایج هر یک سه درم شکاعی بادآورد هر یک پنجه درم در دو من آب
بپزند تا به نیم آید پس صاف کنند و ده درم صبر سقوطری حل کرده سه روز با گرمی در آفتاب نهند نقوع
فواکه مسهل صفرا باشد و بیماری صفراوی سود دهد ص آلوی سیاه و آلوی کیلی هر یک بیست دانه عناب
سی دانه تمر هندی پانزده درم سپستان پنجاه درم بنفشه و تخم اسفناج هر یک سه درم ترنجبین بیست
درم شکر ده درم فلوس خیار شنبر هفت درم نقوع فواکه دیگر که صفرا براند و تشنگی بنشاند ص آلوی
بخارا و سپستان هر یک سی دانه تمر هندی ده درم زرد آلوی خشک ده دانه فانید سفید ده درم ترنجبین
بیست درم نقوع فواکه که مکیوده و معطی را نافع باشد ~~نقوع فواکه~~ و برقان را زایل کند و طبع را نرم دارد
و صفرا بنشاند اجزا هر یک ده است ص زرد آلو عناب هر یک ده دانه آلوی بخارا با آلوی سیاه هر یک چهل دانه
بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم تمر هندی ده درم سنا مکی پوست هلیله زرد هر یک پنجه درم تخم کاسنی و کشنیز
و کشوث و غافث هر یک سه درم مغز فلوس خیار شنبر پانزده درم شکر بیست درم بنفشه یک درم سه دانه
کرفس نیم درم در پنج سود دهد و روغن بادام یک درم و ترنجبین پانزده درم اضافه کنند بدستور معمول
نقوع مسهل که مسهل صفرا باشد و حدت و غلیان خون را ساکن کند و مسهلی بی رنج باشد اجزا چهار
ص آلوی بخارا چهل دانه تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین هر یک ده مثقال شب در نیم رطل آب تر کنند
و صباح صاف کرده بیاشامند نقوع مسهل که صفرا را تسکین دهد و طبع را نرم دارد و منع تب گرم
نافع و صداع صفراوی را برطرف نماید ص زرد آلو عناب هر یک پانزده دانه آلوی سیاه هفت دانه تمر هندی
ده درم نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم انار دانه و زرشک هر یک کف یک شبانه روز در آب گرم خیسانند
صاف نمایند و بیاشامند نقوع مسهل دیگر بیماری گرم را نافع باشد و سودا و زرد آب را دفع کند و ترشح گرمی باشد
سود دهد آلوی سیاه سی دانه مویز بیدانه بیست درم تخم کشوث و کاسنی چهار درم کشنیز خشک
دو درم عناب بیست دانه و سپستان سی دانه تمر هندی ده درم سه روز در آفتاب نهند و هر شب

ده مثقال گرم بنوشند بعد از سه روز نیم رطل با ده درم ترنجبین حل نماید نقوع مسهل صفرا براند و صداع حاره را نافع
باشد اجزا ترنجبین است ص پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه سپستان عناب هر یک بیست دانه تمر
هندی منقی از پوست ده دانه بیست درم بنفشه و تخم کاسنی هر یک سه درم مغز خیار شنبر ده درم ترنجبین
پانزده درم شب در پنجاه درم آب نقوع کنند و صباح صاف کرده بیاشامند نقوع مسهل دیگر که صداع
گرم را سود دارد و در محرورین که در هوای گرم مزاج باشد و همه نقوعات مخصوص صداع حاره و نزول
حاره ص آلوی سیاه صد دانه بگیرند و بخیسانند و صباح صاف کرده پانزده درم هلیله با آب آلو ده هاون
سنگ بسایند تا آب آلو قوت هلیله بگیرد صاف نمایند و پانزده مثقال ترنجبین پاک در آن حل کرده
مکرر صاف کنند نقوع حلیله که نافع است بطابایی امراض حاره و بیماری که در بدن مانده باشد و تنقیه عروق
نماید اجزا ترنجبین است ص آلوی بخارا بیست دانه مویز منقی پانزده دانه عناب و سپستان هر یک سی دانه تمر هندی
پانزده درم که از پوست و تخم پاک کرده باشند و بنفشه که کشیده باشند تخم کاسنی کشوث هر یک سه درم
کشنیز خشک دو درم سه روز در آب گرم بخیسانند پس صاف نموده هر روز نیم رطل آن با بیست درم ترنجبین
با شکر سفید در طلوع آفتاب بیاشامند نقوع هلیله که نافع است صبح و عروق را تنقیه معده میکند
و دفع اخلاط غلیظ اجزا چهار ده جزو است ص هلیله کابلی هفت مثقال بلیله آمله عود خام سنبل قرنفل
حب بلسان هر یک یک درم افسنتین دو درم و نیم شکاعی بادآورد گل سرخ هر یک سه درم نعناع هفت درم مرزنجوش
و قاقله کبار هر یک دو درم ده درم در طل آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کنند و هر روز سی مثقال بنوشند
نقوع دیگر که امراض معده را زایل کند چون از سردی باشد اجزا هفت است شربتی هر روز یکی
ص دارچینی و افسنتین عود بلسان گل سرخ عود مصطکی هر یک مثقال و نیم آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کنند
و یک مثقال صبر در آن حل کرده بیاشامند نقوع که بقوت امراض حیض کند اجزا با روغن بادام بخت ص تخم
خربزه یک مثقال تخم کرفس انیسون و بادیان هر یک دو مثقال نیم کوفته کرده در سه رطل آب سه شبانه روز بخیسانند
بیاشامند هر روز سه مثقال آن با روغن بادام مغز یک مثقال هر روز بیاشامند نوشدارو دیگر لولوی جواهر
بجهت نافع است ضعف معده و بدن و نقاهت را و برای تحلیل اشتها را و تقویت بسیاری قوت میدهد
اعضا رئیسه را اجزا بیست و هشت است شربتی دو درم ص طباشیر سفید ابریشم مقرض
مصطکی عود قرنفل سنبل الطیب لولو کهربا گل سرخ هر یک سه مثقال یاقوت دهنج اسارون سعد عود
قماری صندل سفید و سرخ پوست بیخ سادج هندی لسان ثور سنبل تخم بادرنجبویه درونج
بیخ هیل زرنباد مرزنجوش عنبر اشهب ورق طلا و نقره هر یک دو مثقال مشک یک مثقال آمله و مثقال
دارچینی ساده و باب هر یک را جدا کوفته بیخته و با عسل شکر سفید و مثل
آن عسل کف گرفته بسرشند نیمه باج بالکسر طعامیست که با گوشت و پیاز و حب قرطم ترش و مریز
میپزند و طعام اسهال را نافع بود که سهال بسبب ضعف معده و بدهضمی باشد
ص بگیرند گوشت ماکیان و بنیه را ببرند جدا کنند و در طل و ففل و پیاز سفید و کشنیز و شبیج
تا آب بتمام بسوزد و بعد شوربای که از آب انار ملی و مویز بیکه حل داخل کرده و خوب مالیده و صاف کرده

باشند اشربهٔ مغز بادام و قسم دیگر آنکه نشاسته را چون پخته شود جوشانیده با جلاب صحیح نموده تا آنکه قوام آید بنوشند
بهشت [illegible] بخته نمودن بیضه و مجموع آن [illegible] دو درم [illegible] و لهیب و عطش و حرارت بول و فساد [illegible] و خشونت
و شش [illegible] از اخلاط سوخته حادث شود نفع نماید و با حریره [illegible] و با کشکاب [illegible] و با تخم کتان [illegible]
التفتی [illegible] آورده و اکثر با نشاسته [illegible] و آرد [illegible] قطع کند و بطبا [illegible]
و کهربا چون [illegible] و شکاف [illegible] منافع در [illegible] هیئت است ص ۱۵۱
کرده است جوشانیده [illegible] بکوبند و باز [illegible] سرخ سفید [illegible] بکوبند
در زلجال [illegible] بادام [illegible] روغن [illegible] سازند و با [illegible] فلفل و دارچینی
معجون [illegible] خاک [illegible] منضج و مفسد غذا
و حدث سنگ مثانه [illegible] و سکنجبین [illegible]
و [illegible] سفید [illegible] مضر است و مولد [illegible] و باقی منافع و مضار آن
در باب موحّده مذکور شد باب الواو وجر وجور بفتح واو و سکون جیم در لغت اول و بفتح واو و ضم
و سکون [illegible] در لغت ثانی دارو [illegible] که در دهان بیمار یا طفل ریزند و [illegible] عاجز باشد از خوردن آن چون
مصروع و مفلوج و اطفال وجوره کدام الصبیان را نافع باشد اجزا [illegible] شونیز [illegible] انیسون شعیره
و [illegible] نقله [illegible] طبیخ ص صعتر کوهی کرمانی چند [illegible] شیره [illegible] حل کرده [illegible] بریزند
وجوره که سرفهٔ اطفال را نافع باشد اجزا [illegible] ص رب السوس کثیرا صمغ عربی نشاسته فانیذ
سه درم مغز بادام دو درم [illegible] روغن بادام [illegible] با عسل بگذارند [illegible] و صاف کنند
بادام ممزوج سازند وجوره دیگر که همان فایده ص لعاب اسفرزه و بهدانه [illegible] بترنجبین [illegible] پاک از خاک وجوره
سازند وجوره که سرفه خشک اطفال [illegible] ص [illegible] کرده وجوره سازند وجوره که
سرفه خشک [illegible] اطفال [illegible] و ضعف
[illegible] و باعث هلاک اطفال [illegible] سیاه [illegible] نفع کند [illegible]
بنوشند انواع سعال [illegible] اطفال [illegible] ص اصل السوس مقشر
دو مثقال سپستان [illegible] نشاسته [illegible] هر یک دو درم
کوفته [illegible] آب [illegible]
و [illegible]
چون [illegible]
گوسفند [illegible]
[illegible] وجوره که مصروع [illegible] ص [illegible] سکنجبین
عنصلی حل کنند وجوره سازند وجوره که [illegible] ص [illegible]
کرده [illegible] وجوره که نافع [illegible] سعال [illegible] ص مشک
و [illegible] وج مربا در باب [illegible]
و [illegible]

و بعضی از اطبا

و بعضی گویند [illegible] اختلاف است بعضی سرخ و بعضی سفید ص [illegible] است
بیضه [illegible] مفرح [illegible]
این [illegible] ورد مربا در باب جیم در اسم جلنجبین ذکر شد ورد التفاح مربی [illegible]
مربا [illegible] شد ورد الطرفا مربی [illegible] سعال را نافع و سینه را [illegible] کند
[illegible] وزیم بفتح واو و کسر
معجمه و سکون [illegible] وشوع بضم واو و [illegible]
معجمه و سکون [illegible] وشیظ بفتح واو و کسر شین معجمه و سکون تحتانی
و فتح [illegible] خشک کرده باشند [illegible] وقیص بفتح
واو و کسر [illegible] باب الهاء هریسه بفتح ها و کسر را مهمله
و سکون تحتانی و فتح سین مهمله و سکون ها [illegible] هریس [illegible]
اصطلاح اطبا [illegible] و بعضی گویند [illegible] گوشت [illegible] گندم پاک
کرده پزند طبعش گرم و تر است و معتدل [illegible] بدن انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هریسه عصفور [illegible]
نافع باشد [illegible]
[illegible] ص [illegible] گندم [illegible] گوشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] هریسه [illegible] نفع کند [illegible]
و گندم مقشر [illegible] هلاب
بفتح ها با لام و الف و موحّده [illegible] هلام بفتح ها با لام و الف [illegible] گوشت
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جلاء مربی در دوم سرطب که گذشت هند دز مریاد در بیماریهای در فصل موجه داشته شد باب بیا یاقوتی
عبارت است از مفرح که تقویت اعضای رئیسه کند و حکایت است از ترکیب که در آن یاقوت باشد یا بعضی جواهر دیگر
و طریق ترتیب چنان است که آنچه جواهر نیست در بوته فرکرده در آتش نهند تا خوب سرخ شود آنگاه در گلاب باید شست
سرکه تا مضیفت باید بی کوفته و بیخته در صحن سماق با گلاب باید سائید تا مثل غبار شود و هیچ
درشتی و کلک نماند چنانچه در زیر دندان محسوس نشود و بر پشت ناخن چون بمسایند ناخن منقش شود و بعد در آب
و رنه جمعه تا به آفتاب نشیند و عقیق و یشب و امثال اینها باشند و کشته جواهرات چون نقره و طلا و مروارید و نقره که بار اول سائیده
کوفته بیخته بسوده یاقوت باید که هر چه بیشتر سائیده شود نفع بیشتر کند و در ترکیب بکوفته باید اما جواهر میں و لاجورد
بعد و بکر در صفه صد کرده شاید بشوید و بعد از شستن باید و عنبر را بهتر آنست که با دو عنبر که مناسب مقام
در ترکیب داشته باشد بکار برد تا خوب حل شود یعنی در عرق یا نبات مقوم حل گردد ساخته نمایند تا هر که شمع
از آن در و هاون بطرح مشهور برنهد با نبات و شیره قند با عسل هر کدام که باشد در شیشه کنند و شیشه را
در دیگ پر آب کنند با آنکه جوش زدن دیگ بر فند تا عرق رطب عنبر در آن حل شود بی ذهند و با شیره
مقوم خوب ممزوج سازند و قماشات از ابریشم سائیده در آن صحبت دهد که هم به ابریشم و برهم برهند تا بعضه
اجزا برسد و ابریشم را بعضی مهبور نه شدند و قوی مفرحی میکند از حرارت جالینوس از عقیق و نبات از ضعف و بیهوشی
نباشد و مفرحی موافق خوشبو بایدش نشود و مغز سائیده برده کنند از نقاه و با جوهر باید نهند جائی
خوط سائیده سبزتر و مرمر باید سوده عنبر اگر حل کنند بهتر باشد و حیدر باید بنفشی باشد بهتر اعل
اشر ابیانید بر سرف سنگ با گلاب و هم چنین صندلین را با گلاب بیانید بر دارد و خشک کنند و کشته
باید مصرف سفید مطیب معطر باشد و بهتر در شام و بزد و هندوستان بهم میرسد بکار نمی آید
امثال کرفته اند که آب بادان باشند تا کرم شود و طباشیر را با گلاب سازند جوهر بیاید و هم چنین سرطان
انفلاه با نیق برند که منقش شود و باید شسته و باده با کوه و بدید باشد و کرده و سیم محلول باشند
با عسل با جوهر حل کنند و باید زعفران سرده شیر انتخاب نمایند و بعد از صحن تمام در حل قند با نبات
مقوم سازند قبل از حل او دوبه دیگر و نیساره بر هم برهند تا شیره مذکوره رنگین شود اما ورق طلا و نقره
در آخر و در بیندازند و بر هم برهند تا اثر آن نماند و بلوطر نه و نیساره خشخاش کرمان شامی را
کرفته کرجی ثاف و ساق باشد و کشنیز هم خشک در اول در ظرف در بجم و سنک بیست کرفته بریان نمایند
تا بوستش جدا شود پس فترینیا باده هند و مغز آن را داخل ترکیب سازند و هرجا که آمد باشد مراد اصله
برهک کرمدبر کرده باشد پس ابنر میکوبند و میجوشانند در آب و بعد گلاب با آتش بیساره بر عنب و چون
مهرا شود از پشت غربال مویی بکنیه شده و شیره آنرا بگیرند و کافور بعد از سحق بلیغ باشیره قند
و گلاب در آخر ادویه داخل معجون میکنند و تخم کل کرفته و در مامیثه عیار نشسته از آن وقت به پای کرده
باشد کلاست ابراکرفته در سایه خشک میکنند و در طبله محفوظ منهایند و وقت حاجت استعمال
میکنند و باید دو دو با هم نکوبند مگر اهبرا و جوز برا و نیساره را باهم آکر بکوبند و بعضی نجان را
و عنبر ابن مد ذف و دیگر قطعا جایز ندانسته الله و در صفت و تخمیس سحق بلیغ نماید بلکه اول با یک

حلوره

حلوره خاموره شان نوکرده بکشیاره و بی باشیره کند تا اجزای ادمی ان بهر تنشیند صاف کنند و بقوام
آورند و عرقیات را با قند و عسل یکجا کرده در دیگ سنگ با طلا یا نقره یا مس قلعی کرده بقوام آورند و در ظرف طلا
یا نقره یا چینی نمایند و بعد از دو سه روز نا بکار برند و بعضی کو گفته اند هر روز سر ظرف را باز میکنند تا بخار
آن برآید و بعد از آن عکسش در اثنا خود حرکت نهند و بعد از دو ماه بکار برند و بعد از آن قبل جهو رطابت
افاده حالت ضرور ست چار بزات هر گاه در صفات ترکیب احتیاج قند و قوت مفرحات از چهار سال
تا بخشاد است و اکروه ظرف چینی یا طلا یا نقره نگاه دارند تا دوازده سال و بیشتر حکم میکند و زمان اذکتی
تر ذاحتیاج هر و شخه صندل تلاجه بر داشتی از دو ماه تا شش ماه فرح تمریز بعضی نیم درم تا یک درم
و بعضی از ان تا دو درم و دو مثقال بر وده فهم والله اعلم یاقوت باره و از بعضی از مشاهیر نافع ضعف
قوی و خفقان و امراض سودا و جبر از خرابات باشد اجزای بیست و پنج جزو است عنبر و بوب و زرنشق
شصت و پنج درم و نیم مفرح سرداتشه خشک در اول و هوا و جبر درم نیم شربتی یکمثقال ص صندل و تاجری
پنج درم طباشیر صاره و مشک لولو مرجان کل سرخ کل گاوزبان تخم کاسنی تخم خرفه و کدو و خشخاش و کاهو
مکه در درم خشک اکادی کل نیلوفر نیم سبز عبر و خرد و مغسول عقیق کهربا کشنیز خشک پوست ترنج و ریواس
چینی عود هندی مکه دو درم یاقوت کافور و بابچی مکه دو مثقال ابریشم مفرحی یکمثقال و رب سیب
و به و انار مکه ... درم شکر طبرزد صد درم اجزا را بدستور معهود کوفته و بیخته و سائیده بعسل بقوام
کتابت سرشته یاقوت بارد دیگر اجزای بیست و هفت جزو است وزن شصت درم مزاج سرد در
درم ثلث در جزو اول خشک است در یکم جم و ثلث شربتی یکمثقال ص خشخاش سفید طباشیر کل سرخ
مکه ده درم بذر انقطا و بذر القثد و بذر البطیخ و کشنیز خشک و عصاره نیشکر کل ریحی بارد مقنا
الکرم مکه پنج درم نقره یکمثقال صندل سفید لولو تیغ کهربا مکه درم باده پنج بر بهمنین در پیخ ابریشم
خام پوست پیرون پسته مکه ده درم فرنجمشک عود هندی مکه یکمثقال یاقوت سرخ ربع مثقال ... نیم مثقال
زعفران نیم درم شراب سیب بسرشته یاقوت حاره نافع سست همرا امراض سودا هر گاه از سردی باشد
و سودا منفعت است اقسام دیوانگی و جنون و وحشت و خفقان و جبر انحطاطات قوه باشد اجزا
بیست و هفت جزو است وزن نود و دو درم و نیم معجونا مزاج کرم است در سوم در جزو خشکست قریب
بیکا جبر و نیم زرنشق هر گاه در ظرف طلا یا نقره با چینی باشد تا ده دوازده سال و اکثر در بلاد باده ده
زمان ادو اکثر بعد از شش ماه شربتی یکمثقال تا دو مثقال ص کاو زبان بادرنجبویه بزر فرنجمشک
بهمنین مکه هفت درم در چینی کشنیز خشک طباشیر کهربا بسد عود هندی ابریشم خام لولو مکه سه درم
نیم زعفران یکمثقال قرنفل دار چینی مکه دو درم زنجبیل دارچینی مکه سه درم طلا نقره یاقوت سرخ مشک
مکه نیم مثقال کبابه قاقله مکه سه درم ادویه در شراب حبیبا سائیده و خشک کرده در سایه بیست درم
کل سرخ پنج درم نیم بزر ده صندل سفید سه درم ادویه را نرم سائیده و جوهرها را بدستور معهود صلایه
کرده با نیم رطل عسل هلیله کابلی مربا و جلاب که بقوام عسل باشد باید یکمن نیم باشد که آب
سیب و گلاب بقوام آورده باشند ادویه را با آن بسرشتند یاقوتی حاره کرم تر از اول اجزا شنیف

نوزده جزو است وزن تنی یکصد و دو درم و یک دانگ نیم مزاجش گرم است و خشک در دو درجه و ربع شربتش
تا دو درم ص فرنجمشک دانه چینی سنبل الطیب فرنجمشک درم پنج مثقال دو درم زرنباد کبابه قاقله بیخ یک درم نانخواه
مشک عود هندی سعد سادج یک سه درم زعفران مصطکی یک مثقال عنبر اشهب یک مثقال مشک نیم مثقال ورق طلا
ربع مثقال ادویه را کوبیده با آب [illegible] سنبل محلول ده درم ادویه را [illegible] با عسل [illegible] بکار برند
یاقوتی حار خاصه اجزای وی ده جزو است وزن تنی نود و دو درم مزاجش گرم است قریب به سیوم درجه خشک
در اول درجه دوم شربتش یک درم ص لؤلؤ دو درم کهربا یک درم بسد یاقوت رمانی لعل آتشی [illegible] مرجان لاجورد
یک دو درم طلا محلول نقره محلول حب و زعفران ریوند چینی یک مثقال صندلین بهمن سفید خرفه و کاسنی
گاوزبان خشخاش سفید تخم کاهو پوست ترنج یک سه درم املج مقشر کشنیز خشک پوست بیرون پسته عنبر اشهب
عود قماری یک پنجدرم زرشک بیدانه نیم مثقال طباشیر درونج کل سرخ یک چهار درم درونج عقربی مشک
خالص یک یک مثقال مصطکی مثل عرق بید مشک گاوزبان و گلاب یک پنجاه درم آب سیب و آب به یک بیست
درم نبات یکمن با عرقها [illegible] ادویه را [illegible] مصحوق [illegible] بدان بسرشند یاقوتی حار خاصه
دیگر اجزای این تحفه چهل و سه جزو است وزن آن هشتاد و دو درم مزاج گرم است قریب به نیم درجه خشک
در یک درجه و ربع شربتش یک درم ص لؤلؤ بکر بسد ورق کل سرخ طباشیر سفید گاوزبان صندلین زرشک
بیدانه کشنیز خشک پوست اترج عود قماری بهمنین یک سه درم یاقوت رمانی لعل آتشی لاجورد دارچینی
تخم خرفه زر محلول تخم کاسنی کل مختوم زعفران سعد درونج ماهی قرنفل یک مثقال مرجان [illegible] و عقیق
سرخ قاقله کبابه سادج هندی مصطکی سنبل یک یک درم ابریشم مقرض فرنجمشک [illegible] پوست بیرون پسته کهربا
آمله مقشر بادرنجبویه یک ده درم مشک [illegible] عنبر اشهب ورق نقره مشک یک یک درم آب به و سیب
یک بیست درم عرق بید مشک گاوزبان یک پنجاه درم گلاب سی درم نبات و عسل یکمن بدستور [illegible]
یاقوتی شیخ ابو علی قدس سره که مشهور است معجون یاقوت وسواس خفقان و ضعف دل علتهای مزمن
چون علل دماغ و معده و جگر و سپرز و قولنج و وجع مفاصل و بهقهای کهنه را سود دارد اجزای وی هفت
جزو است مزاجش گرم است در یک درجه و ربع خشک در یک درجه و نیم شربتش یک مثقال ص یاقوت سرخ رمانی
یک مثقال [illegible] و عقیق یک یک درم طلا دو دانگ نقره یک دانگ همه را بکوبند و صلایه کنند و طلا و نقره را مدبر
کرده با جواهر بسایند [illegible] تا مهیا شود پس بگیرند غاریقون و افتیمون و فلفل و زنجبیل
و قرنفل و مرزنگوش یک [illegible] نیم وزن جواهر و طلا و نقره پس [illegible] جوزبوا و [illegible]
و [illegible] وزن جواهر و طلا و نقره [illegible] سنبل قرنفل [illegible]
و حماما و وج و سادج و دارچینی و صعتر و حاشا [illegible] مصطکی [illegible]
فطراساليون و حجر اليهود و تخم کرفس و مرجان و زعفران و فلفل ابیض یک [illegible] جواهر و طلا و نقره یکی [illegible]
عاج ثلث وزن [illegible] بکوبند و ببیزند و با عسل هلیله بسرشند یاقوتی شیخ ابو علی تجاوز الله عنه
کرده [illegible] قلب ذکر [illegible] بسیار [illegible] تجربه [illegible] توحش سوداوی و انواع [illegible]
و نشاط و تقویت اعضا [illegible] یاقوت [illegible] المرض [illegible] خفقان [illegible]

میبازد باذن الله تعالی شربتش یک مثقال ص مروارید کهربا بسد یک یک درم ابریشم خام سرطان نهری یک مثقال و
یک دانگ [illegible] طلا دو دانگ [illegible] پنجدرم یاقوت تخم فرنجمشک تخم بادرنجبویه تخم بادروج و درونج بادرنجبویه
یک سه درم بهمنین عود هندی مرجان [illegible] لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی زعفران [illegible]
کبابه بسباسه یک مثقال افتیمون یکمثقال و نیم اسطوخودوس سه درم [illegible] یکمثقال [illegible]
زرنباد [illegible] سه مثقال درونج رومی دو مثقال تخم کاسنی پنجدرم تخم خیار چهار درم زنجبیل ده
درم کل سرخ چهار درم مشک دو مثقال کافور یک مثقال عنبر [illegible] سنبل سادج یک ده درم اکر [illegible]
قرص کنند [illegible] با عسل یا شراب سیب یا به یاقوتی خصوصی مشهور به جعفر [illegible]
[illegible] اجزای [illegible] سوای [illegible] و گلاب و نبات وزن تنی نود و هشت درم مزاجش
گرم است در نیم درجه خشک [illegible] در اول درجه دوم شربتش [illegible] یک مثقال ص لؤلؤ ناسفته
کهربای شمعی یک [illegible] درم بسد یک [illegible] یاقوت رمانی لعل آتشی [illegible] زمرد محلول نقره محلول
حب [illegible] زعفران یک مثقال ریوند چینی دو درم صندل ابیض [illegible] درم صندل سرخ سه درم بهمنین [illegible]
درم [illegible] پنجدرم [illegible] مقشر کشنیز خشک پوست بیرون پسته یک پنجدرم زرشک
بیدانه هشت درم طباشیر سفید ورق کل سرخ یک چهار درم خشخاش سفید پنجدرم تخم کاهو سه درم
درونج عقربی یک مثقال مشک خالص دو درم عنبر اشهب پنجدرم مصطکی یک مثقال پوست ترنج سه درم آب به
آب سیب یک بیست درم عرق بید مشک پنجاه درم عرق گاوزبان پنجاه درم گلاب پنجاه درم نبات
سفید یکمن نبات [illegible] آب سیب و به [illegible] ادویه [illegible] مصحوق [illegible]
بسرشند یاقوتی دیگر از شیخ الرئیس که مرض سودا و [illegible] نافع باشد و نشاط [illegible] اعضای
[illegible] یاقوت [illegible] شربتش یک مثقال ص یاقوت گاوزبان [illegible] تخم کاسنی
مشک خالص کافور [illegible] یکمثقال کهربا لؤلؤ یک یک درم [illegible] ابریشم مقرض سرطان نهری سوخته
یک مثقال و دو دانگ طلای محلول سه دانگ تخم بادروج و تخم فرنجمشک و اسطوخودوس یک سه درم
بهمن سفید عود خام مرجان [illegible] لاجورد مصطکی سلیخه دارچینی قاقله [illegible] یکمثقال افتیمون
دو مثقال و نیم درونج عقربی زنجبیل عنبر اشهب یک دو درم [illegible] تخم خیار [illegible] کل سرخ یک چهار مثقال
گلاب صد مثقال شراب سیب ریحان و شراب انار عذب یک ده مثقال عسل [illegible] بسرشند
یاقوتی دیگر که خفقان [illegible] و ضعف دل و دماغ را نافع باشد [illegible] ص لؤلؤ
یک [illegible] چهار درم یاقوت رمانی کل مختوم بادرنجبویه بهمن سرخ و صندل سرخ یک دو درم
ورق طلا و عقیق یمانی و مرجان [illegible] سادج زرنباد درونج یک [illegible] نیم لاجورد [illegible] یک درم لعل کهربا
بلور [illegible] مشک [illegible] کشنیز خشک [illegible] تخم کل و پوست ترنج یک سه درم گاوزبان ریوند چینی تخم کاسنی عود
هندی ابریشم یک سه درم طباشیر هفت درم صندل سفید ورق کل سرخ یک پنجدرم کافور [illegible]
عنبر اشهب یک [illegible] دانگ مشک [illegible] نیم درم شیره آمله [illegible] پوست هلیله کابلی [illegible] شراب سیب و انار شیرین [illegible]
و گلاب یک بیست درم عسل [illegible] بسرشند یاقوتی دیگر که خفقان و وسواس و ضعف دل

دماغ را نافع باشد و مجموع حواس و اعضا را منبه را قوت دهد و رنگ رو را صاف سازد و نشاط تمام آورد و
رعشه و وسواس را دفع کند و قوت حافظه را زیاده نماید و معده را [illegible] شربتش یکمثقال باشد ص یاقوت رمانی
سبز کهربا [illegible] لاجورد [illegible] سنبل الطیب سادج هندی بهمن سرخ بادرنجبویه دو مثقال یاقوت زرد
و یاقوت کبود و سفید و عقیق یمانی لولو بکر [illegible] بادرنجبویه گل مختوم ورق گل دارچینی درونج و بهمن
سفید [illegible] چهار مثقال عنبر اشهب [illegible] مشک تبتی نیم درم لعل [illegible] و شراب [illegible]
سفید و ابریشم مقرض [illegible] صندل [illegible] فادزهر کبابه [illegible] یکمثقال تخم فرنجمشک گاوزبان
طباشیر [illegible] مثقال [illegible] ده مثقال پوست هلیله کابلی سه درم کافور نیم درم آب سیب [illegible]
عصاره [illegible] عرق بید مشک و گاوزبان و گلاب [illegible] من نبات مصری یک من عسل صاف کف گرفته
بقدر حاجت آب [illegible] و نبات و عسل بهم جوش دهند و [illegible] بقوام آورند و ادویه [illegible] معجون سازند
یاقوتی [illegible] قوت دهد و نشاط آورد [illegible] صاف کند و سرخ گرداند و هیضه و ضعف
معده [illegible] و طعام را هضم کند و اشتها آورد و بوی دهان را خوش سازد و معده و جگر و دل را
و دماغ را قوت دهد و نور چشم را زیاده کند [illegible] زنجبیل [illegible] شربتش مقدار دو درم
باشد ص لعل رمانی و یاقوت احمر و لولو بکر و عقیق یمانی مرجان کهربا [illegible] دو مثقال لاجورد [illegible]
[illegible] کافور قیصوری [illegible] مشک ترکی [illegible] مجرب عنبر اشهب
ابریشم مقرض ورق نقره بهمنین پوست هلیله کابلی گل گاوزبان تخم فرنجمشک صندل طباشیر ورق گل بادرنجبویه
درونج لسان العصافیر [illegible] قاقله کبار [illegible] سادج عود قماری سنبل الطیب
زعفران مصطکی [illegible] پوست ترنج [illegible] تخم فرنجمشک و گل نیلوفر کشنیز خشک بادرنجبویه [illegible]
[illegible] مشک [illegible] آب سیب [illegible] مثقال گلاب و عرق
بید مشک و گاوزبان [illegible] مثقال نبات سفید [illegible] عسل صاف [illegible] بجمیع ادویه
[illegible] یاقوت مفرح [illegible] تفریح مفرح [illegible] دل و دماغ
قوت دهد [illegible] نافع باشد [illegible] وسواس [illegible] و نشاط تمام بخشد
[illegible] شربتش یکمثقال لولو مرجان
کهربا [illegible] صندل طباشیر [illegible] بادرنجبویه [illegible] سادج عود قماری ابریشم
مقرض پوست ترنج [illegible] گاوزبان درونج عقربی لعل یاقوت رمانی عقیق یمانی ورق طلا و نقره
عنبر اشهب زعفران کافور قیصوری [illegible] مشک تبتی نیم درم قند سفید پنجاه درم عسل صاف بقدر
حاجت یاقوتی [illegible] ص طباشیر سفید [illegible] دو درم ورق گل
لسان الثور [illegible] پنج درم گل [illegible] هفت درم صندل سفید و کشمش و پوست بیرون
پسته [illegible] درونج عقربی کهربا [illegible] لولو [illegible] دو درم بهمنین [illegible] درم زعفران [illegible] ورق طلا و نقره [illegible]
مثقال یاقوت سرخ نیم مثقال ابریشم دو مثقال آب سیب [illegible] و آب [illegible] چهل [illegible] م

شکر

شکر طبرزد دو وزن ادویه یاقوتی معتدل یاقوت [illegible] جوهر [illegible] سنبل [illegible] کبابه [illegible] گل مختوم [illegible]
یاقوت [illegible] عنبر اشهب فادزهر [illegible] ورق طلا و نقره [illegible] یکمثقال [illegible] کهربا [illegible] بهمنین [illegible] درونج عقربی زرنباد
سعد کبابه چینی صندل [illegible] کشنیز خشک پوست هلیله [illegible] کاسنی [illegible] مشک خالص [illegible] دو مثقال
بادرنجبویه پوست ترنج [illegible] طباشیر عود [illegible] ابریشم مقرض [illegible] چهار مثقال [illegible] مشک [illegible] زنجبیل
هندی [illegible] مشک [illegible] گل نیلوفر مصطکی زعفران [illegible] مثقال نبات [illegible] آب سیب آب به آب امرود
آب انار شیرین گلاب عرق بید مشک گاوزبان [illegible] نبات [illegible] و آب میوه ها بقوام
آورند و ادویه [illegible] معجون سازند یاقوتی معتدل دیگر ص یاقوت زرد و سرخ و لعل [illegible] عقیق
یمانی [illegible] بنفشه [illegible] سنبل الطیب گل مختوم [illegible] یکمثقال کهربا لولو [illegible] بهمنین [illegible]
[illegible] صندل [illegible] منقی گل نیلوفر پوست هلیله کابلی مصطکی ابریشم خام عرق [illegible]
مثقال [illegible] عنبر اشهب [illegible] یکمثقال [illegible] سعد هندی [illegible] دارچینی [illegible] کشنیز
خشک [illegible] ورق طلا و نقره [illegible] مثقال فرنجمشک طباشیر سفید [illegible] مثقال [illegible]
کبابه چهار [illegible] زعفران مشک تبتی [illegible] مثقال نبات مصری [illegible] آب [illegible] آب امرود [illegible]
[illegible] گلاب و عرق بید مشک [illegible] عرق گاوزبان [illegible] آب انار [illegible] عسل سفید [illegible]
[illegible] و با عسل و آب میوه ها بقوام آورند [illegible] معجون [illegible]
یاسمن [illegible] نافع باشد [illegible] سودمند باشد [illegible] گل یاسمن
سفید [illegible] قند سفید [illegible] گل یاسمین [illegible]
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible] جمیع ادویه [illegible] مجرب [illegible]
[illegible]
[illegible] کوشت و شوربا [illegible] مشهور است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] خراسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان سفید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کوشت و شوربا [illegible] نافع است

وسود مند سنك ره بکلی بشکند و با بول بیرون آورد و هرکاه ممکن باشد که غذا کوشت سوس لک دهند

و روغن بادام دهند و در چند روز شفای کلی بخشد باذن الله تعالی و معقدار شربت از بذ هندک ملعقه است با ب ورتی

شرب با کرفس ص بکیرند خرچهار سالرا در اول وقت که انکور رنك میزند بکشند و خون اول را دور کرده بکذارند

تا برود و خون وسط اورا در ظرف سنك بکیرند و جدا نبسته شد تا بریده کنند و بیرون کاو نخود با غربال

در آفتاب بخشکانند و با مجر بیرون آن بپوشند و ذکر معجبات بنکو محافظت نمایند تا خشک شود پس

در شیشه کرده و هنکام حاجت سابئیک با مباه و ملذکوره با مناسبه بنوشند و ذ مثانی بر

احتیاط انم دانسته اکر بعد از شرب آن ناطولی سازند اذ ادویه مقدم و بد سنو بکه در نطول

کذشت در حمام یا خانه بهتر باشد و زود برتقع دهد و زنان مریع سوده بکیله

با بیشتر در سکه ما بیع و در آبزن نشسته بسیار نوعی باشد مجرد سنك

ذود سنگ پاره پاره کند اما با حتیاط تمام دهند و تحقق خورده

شود که ضربی بهم نرسد و مثانه را مجروح نکند و شاخ

کوزن سوده بقدر برداشت طبعت فایده عظیم

کند و حب القلت بجوشد در آب ترب

منقوع کنند و علی نقصاح القلة با جوی

با بنجا حل شود و غذا بعد از آن سازند

زایل کنند و چون کبوتر بحب القلت

در کاکیان تعلیف کنند و خرء ان

کرند هر روز نیم مثقال از

با نیم مثقال سکر طبرزد

بیاشامند فائده

عمل کنند تمت الکتاب

بعون الملك الوهاب

کتبه العبد ...

طلاب علی

...

۲۲۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی